

خورشید ایقان

پرتوافشان عرصه ایمان

تحقیق و تألیف: مهندس خسرو دهقانی

مقدمهٔ مجموعه

از آنجا که کتاب رمزوراز، اثر دکتر کریستوفر باک را که رسالهٔ دکترای ایشان راجع به کتاب مستطاب ایقان است، ترجمه کرده و بعضی مسائل عمدهٔ مندرج در آن را، در چند نوبت، برای گروه‌های کوچکی از دوستان توضیح داده بودم، اواسط دیماه ۹۵، یک نفر از عزیزان تقاضا کرد دیدگاه‌های حاصل از این دو تجربه را به صورت یک مقاله تهیه و تقدیم نمایم. عصارهٔ سؤال آن دوست این بود که "چگونه با دریافت هدایات موجود در ایقان مبارک و به تبع آن دیگر آثار بهایی، می‌توان بیش از پیش، به عظمت و اعجاز قرآن کریم و ارتباط مطالب کتب مقدسهٔ عهد قدیم و جدید پی‌برد؟"، که حقیر آن را به این شکل در آوردم: "چه موانعی مسلمین را از ایمان به ربُّ العالمین بازداشته است؟ و کتاب مستطاب ایقان چگونه به رفع این موانع توفیق یافته است؟"، زیرا پنداشتم که سعی در تأمین پاسخی جامع به این سؤال، هم منویات مندرج در سؤال اول را برآورده می‌سازد و هم به عصارهٔ اعراض و استکبار معاندان امرالله می‌پردازد. فوراً و طبیعتاً به این اندیشه افتادم که عمدهٔ این موانع و مشکلات بازدارنده چه بوده و چه هستند. برای درک این مهم، علاوه بر توجه به تفکرات و تصورات جاری در بین شیعیان امروزی، نفس واقعه‌ای نیز که منجر و منتهی به نزول کتاب ایقان شده است، بسی راه‌گشا و راه‌نما بود. به این ترتیب، برایم مشخص و محرز شد که عمده موانع ذهنی بازدارندهٔ ایمان و اعتقاد مسلمانان بخصوص شیعیان، به ظهور بدیع حضرت رحمن، چهار موضوع یا مفهوم اساسی است که به نحوی عمیق و وسیع در ذهن و وجدان آنان رسوب یافته و از فیض ایمان به موعود جمیع ادیان و عبودیت آستان محبوب عالمیان بازشان داشته؛ مفاهیمی که مسئولان اصلی انحراف و ابتعاد مردمان از درک حقیقت آن‌ها، همانا علما و فقهای زمان بوده‌اند؛ کسانی که به قصد تثبیت موقعیت سیاسی و تحکیم مرجعیت فقهی خود در بین جوامع اسلامی، عنان اختیار مؤمنان را در دست گرفته و جهت حفظ اریکهٔ قدرت و بسط حوزهٔ حاکمیت خود سخت نگاهش داشته‌اند. این چهار موضوع یا مفهوم، به ترتیب ساختاری و ایجادیه عبارتند از: "مفهوم قیامت"، "معنای لقاءالله"، "مقصود از رجعت"، و "منظور از خاتمیت". و هنگامی که جهت کسب اطلاعات موثق راجع به این مواضع در فحوای کتب امری، و در عرصهٔ گستردهٔ فضای مجازی، و بخصوص در کتاب رمزوراز به جستجو پرداختم، با مواردی بسیار متعدّد و متنوع، در بارهٔ ابعاد و جوانب مختلف کتاب ایقان و نیز مواضع مذکوره مواجه شدم. و طبعاً، بخصوص حسب علاقه و با استفاده از تجربه، به جمع‌آوری تمامی آن‌ها مبادرت نمودم. رفته رفته حجم و تنوع مستخرجات گوناگون متذکرم داشت که کار از محدودهٔ یک مقاله فراتر خواهد رفت و شکل و شمایل یک جزوه را به خود خواهد گرفت. اما تنوع و تعدّد مستخرجات، به جای القای تردید در ادامهٔ کار، سبب ترغیب و تشویق شد و برآرم داشت که همچنان در عرصه‌های مختلفه به اکتشاف و استخراج فقرات متنوعه در این زمینه‌های خجسته ادامه دهم. کار همچنان تداوم یافت و کم‌کم حس کردم که حجم مستخرجات از حدّ و اندازهٔ یک جزوه نیز تجاوز کرده و بُعد و وسعت یک کتاب را به خود گرفته است؛ اما علاقه و تجربهٔ شخصی به این هم بسنده نکرد و کار تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات پیرامون

جوانب کتاب ایقان و نیز عجائب چهار موضوع مرتبط با آن، همچنان ادامه یافت. به موازات این تفحص و جمع و با دقت نظر کافی در موارد مستخرجه، به طبقه‌بندی موضوعی آن‌ها نیز مبادرت کردم و البته این اقدام را بدون توجه به این که تعدد سرفصل‌ها و تنوع آن‌ها چقدر و چگونه خواهد شد صورت دادم؛ و این در حالی بود که حجم اثر حاصل گاهی تاروتوی اعجاب در دلم می‌نشانید و گاهی هم رنگ‌وبوی اشتیاق در قلبم می‌افشانید. از این که می‌دیدم کتاب مستطاب ایقان در قلوب و اذهان نفوس فراوان از عالم و عامی، چه غوغایی برپا کرده و در چه مقیاسی ندای جانفزای ظهور بدیع الهی را بلند نموده، شور و شعف خاصی در روح و جانم می‌خلید.

هدف اصلی از این تحقیق و بررسی، که به نوعی اشاره‌ی دوست متقاضی هم بوده است، روشن کردن نقشی است که این کتاب مستطاب در رفع موانع مسیر عرفان مردمان و دفع مشاکل سبیل ایمان ایرانیان داشته است؛ بخصوص آن موانع ذهنی و موهومات فرهنگی که گریبان‌گیر پیروان مذهب تشیع بوده و آنان را از شناسایی موعود محبوب خود باز داشته است. در جهت اثبات این که کتاب مستطاب ایقان و البته سایر آثار و الواح جمال رحمن و تبییات و توضیحات مرتبط با آن، چگونه این موانع سترگ و مشکلات بزرگ را از سر راه اندیشه و احساس مسلمانان برداشته، و آنان را به سمت ایمان به ظهور بدیع الهی و قیام به خدمت عالم انسانی هدایت و مساعدت نموده است، مسئله در سه فصل مجزا اما مرتبط با یکدیگر به تحلیل و بررسی در آمده است که عبارتند از: فصل اول "نگاهی جامع به کتاب ایقان"، فصل دوم "اصل موانع معرفت موعود"، و فصل سوم "رفع موانع معرفت موعود". اگر چه، پردازش آن مواضع چهارگانه در این فصول سه‌گانه، با محوریت و مرکزیت نقش و عمل‌کرد کتاب مستطاب ایقان است؛ اما در این رهگذر، برای تقویت و تبیین و تحکیم بیشتر مباحث و مواضع، از سایر آثار الهی و متون تحقیقی و تدوینی هم استفاده‌ی شایان شده است.

در فصل اول با استفاده از سه زمینه متفاوت، یعنی اول آثار و نصوص مبارکه امری و دوم تحقیقات و تبعات محققین و مؤلفین بهایی و سوم کتاب رمزوراز، فقرات و اطلاعاتی جمع‌آوری و در ۱۹ بخش مختلف طبقه‌بندی شده است. فقرات هر یک از این بخش‌ها، متحدانه، جنبه معینی از کتاب ایقان را هدف قرار داده، اطلاعاتی موثق در باره آن ارائه می‌دهد. یقین است که با مرور مفاد و محتویات این بخش‌های نوزده‌گانه، دانش و بینشی جامع راجع به جمیع ابعاد الهی، عرفانی، تاریخی، محتوایی، اجتماعی و اجرایی کتاب ایقان به دست خواهد آمد. به قصد تحریک ذهن خوانندگان بی‌تجربه و نیز هدایت آن‌ها به سمت محتوای فقرات مندرجه، در مطلع هر بخش چند سؤال مرتبط و نیمه‌مرتبط با مفاهیم فقرات ضمیمه آن نیز گنجانیده شده است. جا دارد که خوانندگان گرامی ابتدا مروری محققانه در این مسئله مختصره بنمایند و بعد برای تحقیق پاسخ‌های احتمالی که به ذهنشان خطور کرده و یا تجسس جواب‌های لازم، به محتوای فقرات مراجعه نمایند.

در فصل دوم "اصل موانع معرفت موعود"، به این مسئله مهم و اساسی پرداخته می‌شود که فحوای درک مسلمانان از ماهیت موانع بازدارنده چهارگانه چیست و از کجا نشأت گرفته است و منجر به چه اوضاع و احوالی ذهنی و فرهنگی شده است و عاقبت توده‌های مسلمان را به چه وضع و روزی گرفتار کرده است. این فصل به ترتیب، هر یک از موانع چهارگانه برشمرده را هدف قرار می‌دهد و به استناد مقالات و منشآت برگرفته از فضای مجازین که اکثراً حاوی دیدگاه‌ها و نظریه‌های محققین و متفکرین معتبر شیعی و سنی بوده، ظاهراً مستند به آیات قرآنی و احادیث نبوی هستند، معنا و مفهوم چهار موضوع اساسی قیامت (رستاخیز)، لقاءالله (دیدار خدا)، رجعت (بازگشت پیشینیان) و خاتم النبیین (لقب حضرت محمد) را ارائه می‌دهند. مطالب و مندرجات این مقالات، بدون کم و کاست و بدون هیچ‌گونه تغییر متنی یا تفسیر محتوایی (به جز البته جزئی تغییراتی ظاهری در فونت و فرمت آن‌ها) ارائه می‌گردد تا هرچه صحیح‌تر و روشن‌تر و متقن‌تر نظریات و اعتقادات مسلمانان را پیرامون آن مواضع مهمه آشکار و عیان سازد، آن هم به نحوی که حتی الامکان قابل اعتراض و احتجاج نباشد. با مروری دقیق و تفکری عمیق در این مقالات و مندرجات آن‌ها، تا حدودی معلوم و محقق می‌شود که به میدان‌داری و سرکردگی روحانیان مسلمان، توده‌های مؤمنان به چه شبگاه سیاهی در افتاده‌اند و بخصوص مردم ایران، به چه روزگار تباهی گرفتار آمده‌اند. خیالات موهوم، آنان را از حقایق معلوم بازداشته و تصوّرات واهی از افق‌های نورانی دورشان کرده است. نمادهای دیرین به جای هدایتشان به عرصه‌های برین، به سمت دوزخ آتیششان کشیده است و سنبل‌های نورین در عوض ایمان راستین، به سوی خرافه‌های چرکینشان دلالت کرده است. وقتی در این عرصه تاریک سیر می‌کنی قلبت می‌گیرد و هنگامی که در این مسیر باریک قدم می‌زنی نفست بند می‌آید. در این جا نه از خورشید و انوارش خبری هست و نه از آسمان و انجمش اثری؛ از پهنه‌اش مرثیه‌های مرگ ابدی به گوش می‌رسد و در فضایش سیاهی‌های سوگ سرمدی مشاهده می‌شود. و هنگامی که خواننده با قلبی غمین و روحی سنگین و ذهنی پریشان و چشمی گریان از این تنگنای تاریک بیرون می‌آید، ناگهان، فروغ فروزان فصل سوم به دیدگانش می‌رسد و نسیم حیات‌بخش مباحث آن به سیمایش می‌وزد.

در فصل سوم "رفع موانع معرفت موعود"، بار دیگر بر اساس اول، نصوص مبارکه امری که از فم مَعْبَر و قلم مطهر حضرت موعود و مبیین منصوحش تراویده است، و دوم تحقیقات و تتبعات محققین و مؤلفین بهایی که از ببحوّه ایمان راستین به حقانیت موعود نازنین برخاسته است، و سوم فقراتی متسلسل از کتاب رمزوراز که بر اساس معیارهای شناخته‌شده علوم نوین ساخته و پرداخته گشته است، به همان مفاهیم چهارگانه پرداخته می‌شود و ابتدا معنا و مقصد حقیقی پدیده "قیامت" تبیین می‌گردد و سپس مفهوم و مقصود "لقاءالله" توضیح داده می‌شود و بعد از آن حقیقت "رجعت" عرضه می‌گردد و در نهایت هم واقعیت "ختمیت" تشریح می‌شود؛ معنا و مقصود و حقیقت و واقعیتی که صددرصد موثق و قابل اعتماد و اطمینان است؛ زیرا هیچ شائبه ریاست و آرزوی حکومت و تمنای حاکمیتی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود و صرفاً به قصد هدایت خلق روزگار به سمت فضل و رحمت و عنایت حضرت پروردگار ترقیم یافته و تبیین و

تشریح شده‌اند. خواننده خواهنده در گذار از این عرصه خجسته، احساس خواهد کرد که هر مضمونش پرتو نوری درخشان است که به عرصه ظلمت زده فصل دوم می‌تابد و هر مفهومی شعله ناری فروزان است که به دنیای یخبسته آن می‌دمد. او مبتنی بر تفسیرات بدیعه بخصوص ایقان شریف، حقیقت نمادهای اعجاب‌انگیز ادیان کهن به ویژه اسلام ناب را در می‌یابد و بر اساس توضیحات مبیین منصوص و محققین مخلص، راز آیات متشابه کتب سماویه، بخصوص قرآن مجید را کشف می‌کند؛ و آن وقت است که می‌فهمد کلام الهی در بستر تاریخ بشری چه نقش‌هایی دقیق بازی کرده است و آیات ربّانی در حیات انسان زمینی چه تأثیراتی عمیق بر جای نهاده است؛ آن وقت است که یقین می‌کند حقیقت ادیان الهی فقط یکی است، و روح تجلیات ربّانی تنها یکی؛ و آن‌گاه است که محبت تمامی مظاهر قدسی در قلبش می‌نشیند و حقانیت همه تجلیات الهی در جانش جای می‌گیرد و سپس روی برگردانیده، با تمام وجود، آستان محبوب عالمیان را به سجود می‌رود و چشم برتافته با همه هستی، به طواف موعود جهانیان مشغول می‌شود و عشق حقیقی خدمت به خلق عالم تمامی هستیش را فرامی‌گیرد و با چشم سر می‌بیند که ایقان به راستی پرتوافشان عرصه ایمان است و حقایق مودعه‌اش به یقین راه‌نمای حضور یزدان است؛ آری ایقان پلی قیامت‌نشان است بر فراز گسل گل‌آلود موهوماتی دیرینه، پلی که قلوب غم‌گرفته از ظلمات خرافات قرون، از آن عبور می‌نمایند و در آن سویس، جمال نورین موعود دیرین را می‌بینند که در خیمه‌گاه با شکوهش ایستاده و دست بگشوده آنان را به جوار جمال و جلال و جبروت خود می‌خواند.

سبک کار متفاوت از شیوه‌های معمول است. مؤلف با چنان حجم عظیمی از متون و مطالب و اطلاعات و معلومات راجع به چهار موضوع مورد نظر مواجه شد که از یک سو، گنج‌اندیدن تمام آن‌ها را در یک مقاله کلاسیک غیر ممکن یافت، و از سویی دیگر حاضر نشد از آن‌ها چشم‌پوشد؛ لهذا بر آن شد که اولاً به لحاظ رعایت کامل اصل امانت‌داری در نقل نظریات دیگران، و ثانیاً به سبب اهمیت و ضرورت انتقال تمامی مکشوفات مهمه در این زمینه، از روش‌های معمول مقاله‌نگاری عدول کند و کل مستخرجات متعدده متنوعه را به روشی نسبتاً علمی طبقه‌بندی نماید و یک جا، در اختیار خواننده قرار دهد. انگیزه دیگر مؤلف در اتخاذ این روش، تشویق و ترغیب بیشتر خواننده به تفکر و تتبع بوده تا خود با مرور فقرات کثیره متسلسله، اطلاعات مختلفه موجود در آن‌ها را ردیابی نماید و با مقایسه آن‌ها با یکدیگر، به حجم معلومات موثق و مستند خویش بیفزاید.

در اینجا مؤلف، اطلاعات مستخرجه را در قالب فقرات و مقالات متنوعه، به طور دست‌نخورده، در اختیار خواننده قرار می‌دهد و نظریات احتمالی خود را، آن هم به سبک و سیاقی نسبتاً شاعرانه و عارفانه و نه علمی و آکادمیک، در مقدمه کلی مجموعه و نیز در مقدمات فصول سه‌گانه مختصراً مطرح می‌نماید. همان‌گونه که اشاره شد، این شیوه عمل، امکان تفکر و قضاوت مستقیم و مستقل خواننده را راجع به مباحث مطروحه مهیاتر می‌سازد و وسعت مشاهده و مقایسه را برای او فراهم‌تر می‌کند و نیز جایگاه دیدگاه مؤلف را در عرصه عقاید و مباحث مختلفه روشن‌تر می‌نماید. اشاره شد که کتاب رمزوراز و محتویات بعضاً

بی سابقه آن، نقشی اساسی در وصول ذهن و روح و قلم مؤلف به این مرحله نهایی داشته است؛ لهذا لازم است در همین جا، بعضی از وجوه برجسته این پژوهش علمی، به ویژه از منظر سه نفر از منتقدین کار او (خوان کول، جونا وینترز و فرانک لوئیس) ارائه گردد؛ نقدهایی که جناب دکتر باک، متواضعانه و سنت شکنانه، آن‌ها را در پایان کتاب خود گنجانیده و در اختیار خوانندگانش قرار داده است.^۱ برخی از این نظریات صائبه به شرح زیر است:

۱. «جناب کریستوفر باک (christopher buck) در کتاب مستدل خود (رمزوراز)، یعنی نخستین بررسی آکادمیکی (منطبق با ضوابط علمی - م) که تماماً به یکی از آثار برجسته بهایی اختصاص یافته، درک و فهم ما را از شأن نزول، فنون ادبی و اهداف تفسیری کتاب مستطاب ایقان افزایش و گسترش می دهد.» (رمزوراز، ص ۵، خوان کول)

۲. «احادیث مرویه و علوم تفسیری قرآنی یکی از مهم ترین رشته های مطالعات اسلامی را تشکیل می دهد و این منقبت کتاب رمزوراز است که در توضیح نحوه مواجهه کتاب ایقان با متون و نصوص اسلامی، گزارش مفنعی از گسل های متعدد حاکم بر جنبه عقلانی این احادیث، ارائه می نماید. مؤلف، حضور ذهن خود را نسبت به مکاتب اصلی تفسیر اسلامی بر قرآن کریم و نیز تحقیقات علمی معاصر راجع به این موضوع، نشان می دهد و در زمینه اخیر، به خصوص این کارهای محققانی چون ونس برو (Wansbrough) و ریپین (Rippin) است که معیارهای تحلیلی لازم را برای مؤلف فراهم می آورد تا با توسل به آن‌ها، جایگاه قرآن را در فضای ایقان، مشخص سازد.» (رمزوراز، ص ۵)

۳. «اثر کریستوفر باک، به نام رمزوراز: تفسیر قرآن در کتاب ایقان را (مندرج در مجله مطالعاتی در ادیان بایی و بهایی، جلد ۷)، می توان به عنوان کاری نبوغ آمیز ملحوظ داشت؛ زیرا به نحوی نمایان، پیشنازانه، متهورانه، نوآورانه و حتی درخشان می باشد. اما افسوس که به طور یأس آوری ابهام آمیز است.» (رمزوراز، ص ۳۶۵)

۴. «خوان کول در پیشگفتار کتاب می گوید، این اثر: «نخستین بررسی آکادمیکی» است «که تماماً به یکی از آثار برجسته بهایی اختصاص یافته.»^۲ است؛ این به جای خود، اما عرصه دیگری نیز هست که رمزوراز در آن نوآوری می کند. این اثر که به عنوان رساله اصلی مؤلف، در سال ۱۹۹۱، زیر نظر اسلام شناس، اندره ریپین نگاشته شده، به مباحثی می پردازد که هم برای تحقیق و تتبع بهایی حائز اهمیت اساسی هستند، و هم تا حد زیادی مورد غفلت و بی توجهی جامعه واقع شده اند.» (رمزوراز، ص ۳۶۵)

^۱ در چاپ تجدیدنظرشده کتاب اصلی رمزوراز که جناب باک اخیراً برایم فرستاد، دیدم دو نقد مذکور حذف شده است.
^۲ به بیانی صحیح تر، گفته کول باید به این شکل در آید: رمزوراز اولین مطالعه آکادمیکی است که به صورت کتاب منتشر شده است. قبل از آن، پایان نامه ۲۸۹ صفحه ای خانم دیانا مؤلوف (Diana Malouf)، با عنوان: «کلمات مکنونه، اثر حضرت بهاء الله: قواعد ترجمه به کاربرد شده توسط حضرت شوقی افندی» [دانشگاه ایالتی نیویورک در (Binghamton)، ۱۹۸۸]، قرار دارد.

۵. «اهمیت این پژوهش، صرفاً منحصر به تاریخ انتشار ایقان نمی‌شود؛ زیرا در این گذار، به تاریخچه ایجاد و اشاعه بعضی از دیگر متون کلیدی بهایی نیز نگاهی می‌شود؛ برای برخی معضلات تاریخی، راه حل‌هایی پیش‌نهاد می‌گردد؛ و به ایرادات و اتهامات منتقدان‌های که مخالفین اولیه امرالله مطرح کرده‌اند، پاسخ داده می‌شود. توجه و تمرکز که باک در مورد این فصل آغازین بخرج داده، خواننده را به شوق می‌آورد که به مطالعه فصل‌های دیگر کتاب ادامه دهد.» (رمزوراز، ص ۳۶۷)

۶. «این فصل (فصل پنجم کتاب رمزوراز- م) متضمن بعضی از روشن‌گرانه‌ترین و مفیدترین مباحث کتاب است و باک با موفقیت کامل، حس ضرورت کتاب ایقان و جامعه ابتدایی بهایی و نیز قدرت القاء شده به هردوی آن‌ها را انتقال می‌دهد.» (رمزوراز، ص ۳۶۹)

۷. «باک پروژه‌ای را متعهد و متقبل شده که از بسیاری جهات قابل تحسین است؛ اول این که مطالعه‌ای است تهوآمیز، زیرا اولین تحلیل جامع و گسترده است در زمینه و محتوای افکار و آثار حضرت بهاءالله. دفاع ضمنی و نسبتاً بی‌ربطی که باک در ص ۳۸۴ از خود به عمل آورده، نشان می‌دهد که او نیز از خطورت مبحث و رویکرد آکادمیک به آن، با خبر بوده است. دوم این که سخت‌کوشی و مجاهدتی که باک با آن به مباحث خود پرداخته، الگویی است برای هر کسی که می‌خواهد به تحقیق کتاب‌خانهای مبادرت ورزد؛ زیرا تفحص او وسیع، توجهش به جزئیات کامل و پوششش بر مباحث تمام است. و بالاخره، بسیاری از استنتاجات او، با پرتوی که بر ایقان و محتوای آن می‌افکنند، و در بعضی مواضع حتی سبک و شیوه او، بارز و درخشان است.» (رمزوراز، ص ۳۷۴)

۸. «این کتاب پژوهشی است خارق‌العاده که خواننده ساعی را پاداشی بس ارزنده، عنایت خواهد کرد.» (رمزوراز، ص ۳۷۴)

۹. «کتاب رمزوراز، همان‌گونه که خوان کول در مقدمه آن اشاره می‌کند، اولین پژوهش علمی به زبان انگلیسی است که به یکی از آثار حضرت بهاءالله، اختصاص یافته است؛ بدین لحاظ معرف شاخص مهمی در تاریخ تفسیر بهایی بوده، مؤلف و ناشر آن، به سبب شهامت و استقامتشان سزاوار تحسین فراوان می‌باشند. کریستوفر باک تسلط بارزی را بر کلیت تحقیق و تتبع جاری بهایی و نیز وقوف کاملی را بر مقالات علمی موجود در مجلات تحقیقی که مقولات مهم مکاتب اسلامی و مسیحی را بررسی می‌کنند، نشان می‌دهد.» (رمزوراز، ص ۳۷۶)

۱۰. «بحث باک از وعده قرآنی لقاءالله، یعنی دیدار با خداوند (صص ۲۵۴-۲۴۵) آن‌گونه که در ایقان آمده، در قیاس با تفسیر آن در آثار حضرت باب و نیز شیخی‌ها، بسیار روشن‌گرانه است و نیز تحلیل او از توسل حضرت بهاءالله به آیه قرآنی ۳۳/۴۴ که وعده لقاءالله را در روز رستاخیز مطرح می‌کند (و آن حضرت خود، آن را به نحو نمادین به معنی ظهور مظهري بدیع تفسیر نموده‌اند)، به عنوان استدلالی نقیض برای آیه (۳۳/۴۰)، حاوی عبارت «خاتم النبیین»، خیلی درخشان است.» (رمزوراز، ص ۳۹۱)

۱۱. «مسیحیان، قیاس‌گرایان و آنان که چشمی بر گفتمان بین‌المذاهب مسیحی- اسلامی دارند، بحث عیسی در آثار حضرت بهاء‌الله (۳۰۹-۳۰۷) و اصل مطروحه توسط آن حضرت مبنی بر «اخوت روحانی رُسل الهی» (ص ۳۰۹) را کاملاً مفید خواهند یافت. باک همچنین این مسأله را بررسی می‌کند که چگونه بلافاصله بعد از نزول ایقان، دیانت بهایی از درون بایت سر برآورد (صص ۳۱۰ به بعد). این بحثی است روشن‌گرانه و به خواننده متجددی که با ذهنیت حاصل از مشاهده دوره مظهریت حضرت بهاء‌الله و آثار بعدی آن حضرت، به کتاب (ایقان- م) نزدیک می‌شود، کمک می‌کند بارقه‌ای از آن معنا و مفهومی را که مقصد کتاب ایقان برای مخاطبان اولیه بابتی بوده است، ادراک نماید.» (رمزوراز، ص ۳۹۳)

این مجموعه تا حدی بر اساس روش «تحقیق جامع» تهیه شده است. درین روش، اولویت با ارائه فقرات دقیقه کثیره متنوعه راجع به مواضع مطروحه است؛ فقراتی که اطلاعات مندمج در آن‌ها پیرامون جوانب مختلف موضوع تحقیق، به سبک "تبیینات سیستمی" عرضه می‌گردد و در پایان نیز تحلیل‌ها و برداشت‌های مؤلف، به طور مجزا ارائه می‌شود. البته در این مجموعه، به جهت اجتناب از افزایش حجم کار، به جای این‌گونه تبیینات سیستمی، جوهر نظریات مؤلف، به روشی هم‌آزاد و شاعرانه و عم علمی و محققانه، در مقدمه کُل مجموعه و نیز مقدمات فصول سه‌گانه و بعضی بخش‌های موجوده مطرح می‌گردد و ردیابی و ترکیب و تلفیق اطلاعات متنوعه موجود در فقرات کوتاه و بلند حول مواضع چهارگانه، به عهده خواننده گذاشته شده است. به همین دلیل، شایسته است که خوانندگان گرامی بعد از مروری بر مقدمات مطروحه، به تفکر در فقرات مقالات متنوعه پردازند و سعی نمایند درک و فهم و برداشت خود را از فحوای آن‌ها داشته باشند. لازم به ذکر است که فصل دوم این مجموعه، از روال تحقیق جامع با تعریفی که از آن ارائه شد، کاملاً خارج می‌گردد و نکات و اطلاعات مورد نظر در قالب مقالات نسبتاً متوسط و ندرتاً مطول عرضه می‌گردد. اما گرچه سخت و ملال‌آور است، ولی دقت و تأملی در فحوای این مقالات، حد و وضع ادراک و احساس مسلمین را از چهار موضوع اساسی مطروحه نشان می‌دهد و سیاهی و تباهی عقاید و افکار مندرج در آن‌ها، زمینه لازم را برای احساس روایی و روشنی مطالب مندرج در فصل سوم فراهم می‌سازد.

از آنجا که مطالب و مندرجات مجموعه از منابع بسیار متنوع به دست آمده؛ منابعی که هر کدام قلمی متفاوت و سبکی مختلف داشته‌اند، لهذا علی‌رغم تلاش و دقت زیاد در همانندسازی متون مأخوذه، و بخصوص سازگارسازی آن‌ها با سبک نوین نگارش زبان فارسی، باز هم مسلماً صاحب‌نظران و آگاهان در این عرصه‌ها، اشکالات و اشتباهاتی خواهند یافت که اگر منت نهند و نظریات خود را برای مؤلف ارائه دهند، بسیار ممنون و مسرور خواهد شد.

مهندس خسرو دهقانی - اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۶

فهرست مندرجات

ب	مقدمهٔ مجموعه.....
۱۴	فصل اول: نگاهی جامع به کتاب ایقان.....
۱۴	مقدمه.....
۱۵	بخش اول- شأن نزول آن.....
۱۹	بخش دوم- مسئلهٔ دالّ بر نزول آن.....
۲۱	بخش سوم- تاریخ نزول آن.....
۲۲	بخش چهارم- نسخهٔ اصل آن.....
۲۴	بخش پنجم- تاریخ طبع‌های مختلف آن.....
۲۵	بخش ششم- سبک نگارش آن.....
۲۵	الف) از منظر منابع بهایی.....
۲۶	ب) از منظر کتاب رموزراز.....
۲۷	بخش هفتم- ترجمه‌های آن.....
۲۷	الف) از منظر منابع بهایی.....
۲۸	ب) از منظر کتاب رموزراز.....
۲۹	بخش هشتم- نحوهٔ مطلوب مطالعهٔ آن.....
۳۱	بخش نهم- مسئلهٔ منزل بودن آن.....
۳۲	بخش دهم- اصلاحات اولیه در متن آن.....
۳۳	الف) از منظر منابع بهایی.....
۳۴	ب) از منظر کتاب رموزراز.....
۳۴	بخش یازدهم- محتوای آن همراه با متون مکمله.....
۳۵	الف) مسائل متنوعه.....
۴۰	ب) مواضع مخصوصه.....
۴۰	ب۱) وحدت مظاهر الهی.....
۴۲	ب۲) منزلت قرآن مجید.....
۴۴	ب۳) مجازیت در قرآن.....
۴۶	ب۴) شخصیت فارقلیط.....
۴۷	ب۵) ابعاد تودرتو به همراه متون مکمله.....
۴۸	ب۵-۱) بعد تفسیری.....
۴۸	ب۵-۱-۱) از منظر نصوص بهایی.....

- ب ۱-۵ (۲-۱-۵) از منظر کتاب رمزوراز..... ۵۱
- ب ۱-۵ (۱-۲-۱-۵) تفسیر کلاسیک (سنتی)..... ۵۱
- ب ۱-۵ (۲-۲-۱-۵) تفسیر نمادین..... ۵۶
- ب ۱-۵ (۳-۲-۱-۵) تفسیر بین‌الکُتبی..... ۵۹
- ب ۲-۵ (۲-۵) بُعد تدافعی..... ۶۱
- ب ۱-۲-۵ (۱-۲-۵) از منظر آثار بهایی..... ۶۱
- ب ۲-۲-۵ (۲-۲-۵) از منظر کتاب رمزوراز..... ۶۲
- ب ۳-۵ (۳-۵) بُعد رازداری موعودانه..... ۶۴
- ب ۱-۳-۵ (۱-۳-۵) در آثار بهایی..... ۶۴
- ب ۲-۳-۵ (۲-۳-۵) در کتاب رمزوراز..... ۷۱
- ب ۴-۵ (۴-۵) بُعد اصلاحات..... ۷۷
- ب ۱-۴-۵ (۱-۴-۵) اصلاحات در جامعه بابی..... ۷۷
- ب ۱-۱-۴-۵ (۱-۱-۴-۵) مندرج در آثار مقدسه بهایی..... ۷۷
- ب ۲-۱-۴-۵ (۲-۱-۴-۵) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع..... ۸۳
- ب ۲-۴-۵ (۲-۴-۵) اصلاحات کلی و عمومی..... ۸۶
- ب ۱-۲-۴-۵ (۱-۲-۴-۵) مندرج در آثار مقدسه بهایی..... ۸۶
- ب ۲-۲-۴-۵ (۲-۲-۴-۵) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع..... ۹۹
- بخش دوازدهم- تأثیر و نفوذ آن..... ۱۰۱
- بخش سیزدهم- مقام و منزلت آن..... ۱۰۲
- بخش چهاردهم- ارزش و اهمیت آن..... ۱۰۳
- بخش پانزدهم- ایرادات و انتقادات وارد بر آن..... ۱۰۵
- الف) مندرج در منابع بهایی..... ۱۰۶
- ب) مندرج در کتاب رمزوراز..... ۱۰۷
- ج) از ناحیه مخالفان امرالله..... ۱۰۹
- د) از ناحیه معاندان جدید..... ۱۱۳
- ه) عمل کرد معاندان نسبت به آن..... ۱۱۴
- بخش شانزدهم- ایرادات مشابه وارد به قرآن و احکام آن..... ۱۱۵
- الف) نقد بر قرآن..... ۱۱۶
- ب) شصت مورد از دشواری‌ها و تناقضات در قرآن..... ۱۵۶
- ج) برده‌داری علنی و رسمی..... ۱۶۹
- بخش هفدهم- پاسخ به ایرادات وارد بر آن..... ۱۷۴

۱۷۴	الف) از منظر منابع بهایی
۲۰۶	ب) از موضع کتاب رمزوراز
۲۰۹	بخش هجدهم - عمل کرد آن
۲۰۹	الف) از منظر منابع بهایی
۲۱۳	ب) از منظر کتاب رمزوراز
۲۱۴	بخش نوزدهم - مخاطبان مخصوص آن
۲۱۵	فصل دوم - اصل موانع معرفت موعود
۲۱۶	مقدمه
۲۱۸	مانع اول - قیامت از منظر مسلمین
۲۱۸	الف) نشانه‌های وقوع روز قیامت
۲۲۰	ب) حوادث طبیعی در آستانه قیامت
۲۲۳	ج) چرا برپایی قیامت همراه با اتفاقات وحشتناک است؟
۲۲۴	د) وقایع هفت‌گانه حضور انسان در قیامت
۲۲۶	ه) علائم قیامت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۲۳۶	ز) اوضاع روز قیامت
۲۳۸	ح) اسامی قیامت در قرآن
۲۴۲	ط) حادثه بزرگ قیامت
۲۴۲	ی) آیا رؤیت خداوند در دنیا و قیامت امکان دارد؟
۲۴۴	ک) نشانه‌های ظهور پایان دنیا (قیامت)
۲۴۹	ل) نشانه‌های مشترک ظهور (قائم) و قیامت
۲۶۱	م) نگاهی به حوادث ریزتر روز قیامت
۲۶۵	مانع دوم - لقاء الله از منظر مسلمین
۲۶۵	الف) منظور از "لقاء الله" چیست؟
۲۶۷	ب) دیدن خدا قبل از قیامت
۲۷۰	ج) لقاء چیست؟ لقاء الله به چه معناست؟
۲۷۱	د) معنای وجهه الله و لقاء الله
۲۷۴	ه) لقاء الله در روایات
۲۷۵	و) آیا الله را در روز قیامت می‌توانیم ببینیم؟
۲۷۹	مانع سوم - رجعت از منظر شیعیان
۲۷۹	الف) رجعت چیست؟

۲۸۳ (ب) رَجَعَت در قرآن
۲۸۷ ج- رَجَعَت- ۱
۲۹۷ د- رَجَعَت- ۲
۳۰۷ (ه) اولین قبری که پس از ظهور شکافته می شود متعلق به کیست؟
۳۱۰ (و) در زمان ظهور امام زمانچه تعداد از پیامبران و امامان رَجَعَت خواهند کرد؟
۳۱۲ مانع چهارم- خاتم النبیین از منظر مسلمین
۳۱۲ الف) معنی خاتمیت
۳۱۳ (ب) منظور از تعبیر «خاتم النبیین»، در مورد پیامبر(ص)
۳۱۵ (ج) معنی خاتم النبیین
۳۱۶ (د) خاتمیت محمد
۳۱۸ (ه) ختمیت وحی
۳۲۰ (و) خاتمیت در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
۳۲۱ (ز) مناظره‌ای در باره خاتمیت پیامبر اسلام بین مسلمان و بهایی
۳۲۵ فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود
۳۲۵ مقدمه
۳۴۸ الف) قیامت از منظر منابع بهایی
۳۴۸ بخش اول- قیامت از منظر نصوص مبارکه
۳۶۶ بخش دوم- قیامت در آثار محققین و مؤلفین بهایی
۳۸۳ بخش سوم: قیامت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز
۳۸۹ (ب) لقاءالله از منظر منابع بهایی به خصوص کتاب ایقان
۳۸۹ بخش اول- لقاءالله در نصوص بهایی
۴۰۰ بخش دوم- لقاءالله در آثار محققین و مؤلفین بهایی
۴۱۴ بخش سوم: لقاءالله در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز
۴۱۸ (ج) رَجَعَت (عود) از منظر منابع بهایی
۴۱۸ بخش اول- رَجَعَت از منظر آثار بهایی
۴۲۴ بخش دوم- رَجَعَت از منظر محققین و مؤلفین بهایی
۴۲۷ بخش سوم- رَجَعَت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز
۴۲۸ (د) خاتم النبیین از منظر آثار بهایی به خصوص کتاب ایقان
۴۲۸ بخش اول- حضرت بهاءالله مُرْسِل الرُّسُل و حضرت محمد خاتم الرُّسُل
۴۳۲ بخش دوم- خاتم النبیین از منظر نصوص بهایی

بخش سوم- خاتم النبیین در آثار محققین و مؤلفین بهایی ۴۳۶

بخش چهارم: خاتم النبیین در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز ۴۶۹

فصل اول: نگاهی جامع به کتاب ایقان

مقدمه

روزگاری بود که خبری از "ایقان" نبود. زمستان شک و تردید بر عرصه سرزمینم خیمه زده بود. عقول، همه، مسخ شده بود و اراج، همه، منجمد گشته بود. طوفان‌های تعدی تند می‌وزید و سرماهای ستم سخت می‌شورید. یخبندان حرمان احاطه داشت، زمهریر زشتی زوزه می‌کشید، و بوران بدبختی تازیانه می‌زد. مردم سرزمینم به سکون و سکوت مجبور شده بودند و یاران دیارم به ثبوت و سقوط محکوم گشته بودند. مردم در بیغوله‌های بلاهت، رمز حیات می‌جستند و در حجره‌های حماقت راز نجات می‌یافتند. آری، روزگاری سکرآت موت اهل اقلیمم را اخذ کرده بود، زیرا از "ایقان" هیچ خبری نبود.

زمان گذشت و یک روز، بس خجسته و فیروز، جمال "ایقان" نمودار گشت و بعد "استدلال" خود را علنی نمود. نوروز ظهور فرارسید. ترانه طلوع بلند شد و خورشید خاوران سر از افق‌های زمان بیرون آورد. غمام غفلت متلاشی شد و ابر نکبت متواری گشت. آفتاب استدلال نمودار شد و اشعه احتجاج پدیدار گشت و افق‌های اکتشاف وسعت یافت. "ایقان" به یاری روح "بیان" شتافت و "قیوم" دست حمایت به سوی "قائم" افراخت. انوار امید تابان گشت و پرتوهای پوشش درخشان شد. حرارت حرکت افضه گشت و گرمای محبت احاطه نمود. و "ایقان" از قلب گمشده قرآن، هزاران جلوه درخشان از حقیقت عریان و بی‌شماران نمود نورافشان از حیات جاویدان، استخراج کرد و با دست عطوفت و دامن عشق به مردم سرزمینم ایران عطا فرمود.

سپس "ایقان" بعد "تفسیری" خود را عرضه نمود و انوار فراوان بر عرصه اسرار پنهان قرآن تاباند. آن‌گاه بهاران یقین خیمه افراخت، آسمان اسرار آبی رنگ شد و افق‌های افاضه نورانی گشت، باران باور بارید گرفت، جویباران جهد جوشید آغازید، سبزه‌زاران سرور سربرافراشت، نسیم‌های زایش به وزیدن آمد، شمیم‌های جوشش پراکنده شد، و جوانه‌های جنبش جلوه نمود. عطر حقیقت، عرصه دیارم را در نوردید و رائحه حیات؛ افق‌های ایرانم را احاطه کرد. اعجاز قرآن نمودار شد و اقتدار آن پدیدار گشت. تفسیر، توان خود را به رخ کشید و تبیین، تلاش خود را آغاز نمود. و مردم سرزمینم تازه فهمیدند که از قلب آیات قرآنی عالی‌ترین پدیده هستی بیرون تواند زد و از عمق بیناتش عجیب‌ترین تجلی الهی پدیدار تواند شد. آن‌گاه روح رستاخیز عظیم خمیه بر افلاک افراخت و قدرت قیامت قدیم جولان بر آفاق نمود. همه نمادهای کهن ناگهان زنده شدند و حول هیكل موعود حلقه زدند و سر عبودیت بر آستان مقدسش فرود آوردند.

باز هم زمان گذشت و عاقبت "ایقان" شورانگیزترین بعد خود را آشکار ساخت و آن "راز روحانی موعود" عظیم بود، کسی که جان جاویدان تاریخ و روح نیرومند زمان بود. ایقان شریف مبشر موعود عظیم شد و جلوه‌هایی از لبخند ملیحش را نمودار ساخت. آن‌گاه تابستان توان و توشه، علم افراخت. آفتاب حقیقت در اعلی افق مقرر گردید و حرارت محبت به اشد ممکن برتایید. بستان‌های بیداری به گل نشستند و اشجار هشیاری به ثمر آمدند و میوه‌های معرفت فراوان شدند. کشتزارهای کار و کوشش گسترش یافت و خرمن‌های

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

خدمت و بخشش توده شد و انبان‌های داد و دهش سرشار گشت. افق‌های عشق و انجذاب وسعت گرفت و آیه‌های اتحاد و اتفاق فزونی یافت. سرودهای سرور اوج گرفت و سنفونی سازش موج برداشت. آرایه‌های "اصلاح" و حضارت جلوه نمود و اسرار اعتلاء و مدنیت نمودار گشت. و حضرت موعود که از قلب رستاخیز قرآنی بیرون آمده بود، خیمه عظمت و اقتدارش را بر عرصه ایران مینوی بگسترده و در حالی که در یک دستش جام زندگی و در دست دیگرش فرمان آزادی بود، اهل دیارم را به عرصه خجسته خلق بدیع فراخواند.

و حالا خورشید نورافشان "ایقان" همچنان برفراز افق‌های ایران عزیزم ایستاده است؛ گویی آن را غروبی از پی نیست. آری "ایقان" همچنان هر کلمه‌اش ندای حلول یوم‌الله را سر داده و هر آیه‌اش فریاد وقوع ظهور الله را بلند کرده و با هزاران حماسه عشق و ایثار، مردم این دیار را به سرچشمه حیات بدیع می‌خواند و با بی‌شماران جلوه عظمت و اقتدار، اهل عالم را به سرمنز نجات ابدی دعوت می‌کند.

بخش اول- شأن نزول آن

ظاهر قضیه این است که خال اکبر حضرت باب برای زیارت اماکن مقدسه شیعه به کربلا می‌رود، ولی به اراده الهی به حضور جمال مبارک احضار می‌شود و پس از تقدیم اسئله کتبی خود، کتاب مستطاب ایقان در پاسخ به آن‌ها نازل می‌گردد؛ اما از شواهد و قرائن چنین بر می‌آید که حادثه ابعاد مرموز دیگری هم داشته است. گویی مشیت مهیمن حی قدیر بر این تعلق گرفته بوده که در آن موقعیت حساس و خطیر از سرنوشت ظهور الهی، موهومات قرون و خرافات اعصار از ذهن و روح بخصوص هموطنان جمال ابهی زدوده شود. اما تحقق این نیت والا ابزاری را می‌خواستند و بروز این مشیت عظمی شرایطی را می‌طلبیده است و به همین لحاظ مقدر چنین بوده که در این روند سرنوشت‌ساز، به خصوص، یک نفر از خاندان حضرت اعلی، روح العالمین له الفدا مشارکت داشته باشد. مدت زمان نزول چقدر بوده است؟ تأثیر این مدت خاص بر اذهان بایان چگونه بوده است؟ حضور خال اکبر را در جریان نزول ایقان کدام واژه بهتر توجیه می‌کند: مأموریت، مسئولیت، اتفاق، یا انتخاب؟

۱. «حضرت بهاء‌الله شرح نزول ایقان شریف را در یکی از الواح مبارکه که به افتخار جناب ابن اصدق در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۰۸ ه. ق. نازل شده است، به این گونه بیان فرموده‌اند: "یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاء‌الله ابهی معروف به کربلائی به حضور فائز، عرض نمودند خال حضرت (باب)، جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاء‌الله ابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته‌ای، عرض کرد خیر! فرمودند: چرا؟ شما باید به تبلیغ امرالله مشغول باشید، برو و از قبل ما سلام برسان و ایشان را

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

به حضور آور. کن دلیلهما الی ساحة العزّ و الجلال^۱. تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و به حضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشانی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالاخره فرمودند: ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین، محروم بمانید، عرض نمود مولائی هزار و دو بیست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزّت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه‌ای در تولّد آن حضرت ذکر می نمود فی الحین اخذش می نمودند و خونس می ریختند و از این گذشته، حکایت ناحیه مقدّسه چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیده‌ایم که آن حضرت می آید، و ظاهر می شود و دیون شیعیان را اداء می فرماید و جمیع ارض را مسخّر می نماید و هم چنین ذکرهایی که این عبد از ذکرش عاجز است، چه که مطلب به طول میانجامد. بالاخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات، حال می گویند خواهرزاده شما است. این عبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن به مثابه آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی دانم. بعد لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق: یا خال، حال به مقرّ خود توجه نمایند و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقّف شماست درست در آن تفکر کنید و معین نمایند مع جناب اخوی تشریف بیاورید لوشاء الله یبدّل الشبهات بایات محکمات انّه علی کلّ شیء قدير. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما بین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت. « (حضرت بهاء الله، مقدّمه ایقان، ص ۵)

۲. «در ایام عراق، روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیّت بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً و طئتها اقدام احبائه^۲ فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس، کمال میل دارم که به نار محبّت الله مشتعل گردد. مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سؤالاتی نمودند و رساله خال که مُسمّی به کتاب ایقان است نازل شد و نار محبّت الله در ولایت فارس شعله شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمه الهیه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند.» (حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب ۴، ص ۲۵، لوح شماره ۲۷)

۳. «در خصوص پرتویزدان و کوکب تابان حضرت زردشت سؤال نمودید که در رساله ایقان نامشان مذکور نه، حکمتش چیست؟ ای بنده الهی، در رساله ایقان بسیاری از انبیا مذکور نه، منحصر به حضرت زردشت

^۱ راهنمای آنان باش به جایگاه عزّت و عظمت.

^۲ روح و ذات و حقیقت وجودم فدای دیاری باد که احبایش بر آن قدم نهادند.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نیست؛ زیرا این رساله مبارکه در جواب مسائلی که حضرت افغان سدره منتهی (مطرح) فرموده بودند نازل شد. جواب مطابق سؤال است و مقتضی مقام و زمان.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۵، ص ۱۸۸)

۴. «(کتاب ایقان) در پاسخ به سؤالاتی است که دایی حضرت باب، حاجی میرزا سید محمد، که هنوز به آن حضرت ایمان نیاورده و با برادرش حاجی میرزا حسن علی، به زیارت کربلا رفته بود، به حضور حضرت بهاءالله تقدیم داشت.» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۵. «در سال ۱۲۷۸ ه. ق. که جمال قدم جل کبریائه در بغداد تشریف داشتند جاب میر سید محمد ملقب به خال اکبر که به عزم زیارت عتبات مقدسه ارد بغداد شده بود، به حضور مبارک جمال قدم جل جلاله مشرف شد و در باره ظهور مبارک حضرت رب اعلی جل اسمه الاعظم سؤالاتی از محضر مبارک نمود و کتاب مبارک ایقان در همان سال در جواب سؤالات اشاره الیه در دو شبانه روز از قلم مبارک جاری گردید. سؤالات خال چنانکه از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می شود عبارت است از: ۱) علامات ظهور موعود؛ ۲) مسئله خاتم النبیین؛ ۳) قیامت کبری؛ ۴) رجعت پیامبر و ائمه اطهار؛ ۵) لقاءالله در قیامت؛ ۶) مسئله تحریف کتب آسمانی؛ ۷) حشر و نشر و قیامت.» (عبدالحمید اشراق خاروی، قاموس ایقان، جزء اول از جلد اول، مقدمه)

۶. «این کتاب (ایقان) در اصل خطاب به یکی از خالهای حضرت باب نازل شد که هنوز ایمان نیاورده بود و به تحقق برخی از تعالیم و نبوات اسلامی، که مطمئن نبود واقع شده باشد، علاقمند بود. اما حضرت بهاءالله از این محمل برای پرکردن یک دنیا از شگفتیها استفاده کردند و در این جریان، کتاب ایشان از (خواستهای) خال حضرت باب به مراتب فراتر می رود. البته این خال با زیارت این کتاب به کلی منقلب شد و به حقیقت و حقانیت حضرت باب و حضرت بهاءالله اذعان نمود. بدایتا این کتاب "رساله خال" نامیده شد. حضرت بهاءالله بنفسه الاقدس در یک زمان معین در عکا فرمودند که این کتاب باید به "ایقان" تسمیه شود.» [هویر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه ای با هویر دانبار)، ص ۵]

۷. «در یکی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله که به خط میرزا آقاخان و خطاب به عبدالمجید شیرازی است شأن نزول کتاب مستطاب ایقان بیان گردیده است. طبق مندرجات این لوح مبارک، روزی حاجی سید جواد کربلائی به حضور حضرت بهاءالله مشرف می شود و عرض می کند که دو دائی حضرت باب پس از زیارت عتبات مقدسه نجف و کربلا در بغداد هستند و بزودی عازم موطن خود خواهند شد. حضرت بهاءالله پس از اطلاع بر این که حاجی سید جواد با آنان در باره امر مذاکره نکرده به کمال رافت وی را بقصورش که کوتاهی در امر تبلیغ بوده متذکر داشتند و سپس امر فرمودند که آن دو برادر را به حضور مبارک دعوت و راه نمائی نماید. روز بعد خال اکبر یعنی حاجی میرزا سید محمد در معیت حاجی سید جواد به حضور مبارک مشرف شد ولی برادر کوچکتر یعنی خال اصغر در این تشرّف حضور نداشت خال اکبر در اثر استماع بیانات حضرت بهاءالله در این ملاقات تحت تأثیر شدید قرار گرفت و در پایان مجلس از حضور مبارک استدعا نمود که در

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

باره حقیقت رسالت حضرت باب توضیحاتی بیان فرمایند زیرا به اعتقاد وی خواهرزاده‌اش بعضی از احادیث اسلامی را که در باره قائم موعود وجود داشت تحقق نبخشیده بود حضرت بهاءالله بسهولت و به میل و رغبت به این رجا پاسخ مثبت دادند و از خال اکبر خواستند که به منزل مراجعت کند و پس از تفکر و تأمل صورتی از مسائلی را که سبب تحیر وی گشته و نیز احادیثی را که ایجاد شبهه نموده تهیه و بمحضر مبارک بیاورد. فردای آن روز حاجی میرزا سید محمد سؤالات خود را به حضور مبارک تقدیم کرد و به فاصله دو روز و دو شب کتاب ایقان در متجاوز از دویست صفحه در جواب سؤالات خال اکبر از قلم حضرت بهاءالله شرف نزول یافت. این کتاب مستطاب در ابتدا به نام رساله خال معروف بود؛ ولی بعدها حضرت بهاءالله آن را به کتاب ایقان تسمیه فرمودند. در میان اوراقی که در خاندان افنان محفوظ مانده یکی هم صورت ریز سؤالاتی است که حاجی میرزا سید محمد به حضور حضرت بهاءالله تقدیم نموده‌است این سؤالات بر روی دو ورقه و به خط خود خال اکبر نوشته شده و شامل چهار دسته هستند و تمام در باره ظهور قائم موعود می‌باشند صمیمیت خال اکبر در جستجوی حقیقت از سؤالاتش آشکار است زیرا در طی این عریضه بکرات از جمال مبارک رجا می‌کند که شک و شبهه را از قلب وی بزداوند تا شاید با اطمینان کافی و ایمان کامل به عرفان شریعت حضرت باب موفق شود. جناب حاجی میرزا سید محمد به قدری تحت تأثیر زیارت جمال مبارک قرار گرفته بود که بلافاصله پس از تشریف نامه‌ای به پسرش جناب حاجی میرزا محمد تقی تحریر و در آن احساسات خود را چنین بیان نموده‌است: "خدمت سرکار حضرت بهاء علیه السلام مشرف شدم. جای شما خالی بود. کمال التفات و مرحمت را فرموده شب را نگاه داشتند. در خدمت ایشان مشرف بودیم. حق واقع محرومی از فیض خدمت ایشان خسران واضح است. خداوند توفیق عنایت فرماید که به سعادت دائمی ادراک خدمت ایشان فائض شوم." (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص ۱۷۳)

۸. «حضرت بهاءالله پس از بازگشت از سلیمانیه به بغداد در سال ۱۲۷۸ مطابق ۱۸۶۲ میلادی، کتاب ایقان را در جواب سؤالات خال اعظم جناب سید میرمحمد، نازل فرمودند. در آن اوقات ۱۸ سال از اظهار امر حضرت ربّ اعلی می‌گذشت. کتاب ایقان بدو به نام "رساله خالویه" معروف بود.» (کتاب طرازالهی، ۲، ص ۰۰)

۹. «کتاب مستطاب ایقان به فرموده حضرت ولی امرالله "در سنین اخیره دوره اقامت بغداد (۱۲۷۸ ه.ق. مطابق با ۱۸۶۲ م.) طی دو شبانه روز از قلم مبارک (حضرت بهاءالله) نازل گردید و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق یافت و وعده الهی که حضرت موعود، بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود، به انجام پیوست. این کتاب مبین و رقی متین در جواب أسأله جناب خال (اکبر) که در آن اوان هنوز به امر مبارک اقبال ننموده، با برادر (کوچکتر) خود جناب میرزا حسن علی، عازم زیارت مشاهد مشرفه بوده اند صادر گردیده است... با نزول این کتاب مستطاب و فصل الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویه است و به فاصله قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الأرباب از سماء اراده الهی نازل گردیده، بیان دنیال

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نبی که می فرماید: لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَةً إِلَى وَقْتِ النَّهْيَةِ، إِكْمَالِ پذیرفت و ستر از کلمات کتاب برداشته شد و ختم رَحِيقِ مختوم به أَصَابِعِ حَيِّ قَيُّومِ گشوده گردید. " (قرن بدیع)

این کتاب مبارک در ابتدا به نام رساله خالویه و استدلالیه معروف بود. چنانچه جمال قدم در لوحی می فرمایند: باید امنای حق به مصلحت امر ناظر باشند چه که اعدای خارجه و داخله به تمام حیل ظاهر شده اند. چنانچه ظهور قلم (حضرت اعلی) خبر داده و همچنین در الواح پارسیه که به استدلالیه معروف است از قلم علمیه اخبار این ایام ذکر شده (قاموس ایقان جلد ۴ ص ۱۷۹۱) جمال قدم در عکا نام این کتاب را ایقان گذاشته اند. جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد (ص ۵۹۰) مرقوم نموده اند "لفظ ایقان دالّ است که مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم شک و ظنّ و گمان و تخمین".

حضرت اعلی در اواسط کتاب بیان عربی اشاره می فرمایند که این کتاب ناتمام خواهد ماند ولی به فرموده حضرت ولی امرالله، بشارت به تکمیل آن توسط مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ می دهند: "حضرت باب تصریح می فرمایند که کتاب بیان کامل نیست و من یظهره الله آن را کامل خواهد کرد. البته این اِکْمَال، نه در جهت ظاهری بلکه فقط از نظر روحانی به شکل کتاب دیگری خواهد بود و اعتقاد بر این است که ایقان، تداوم بیان است" (انوار هدایت ص ۵۸۸) توضیح آنکه حضرت اعلی نزول بیان را بر مبنای ۳۶۱ باب قرار داده اند یعنی هر یک از دو کتاب بیان فارسی و عربی مشتمل بر ۱۹ داحد و هر واحد ۱۹ باب است (۱۹ در ۱۹ می شود ۳۶۱) می باشد ولی بیان عربی تا آخر واحد یازدهم نازل شده و بیان فارسی تا آخر باب دهم از واحد نهم. سیاق هر یک از قسمت های (هر باب) بیان فارسی چنین است که ابتدا عنوان مطلب، مختصراً به عربی بیان می شود و سپس به فارسی آن موضوع را توضیح می دهند و قسمت فارسی چنین آغاز می شود: "مُلَخَّصُ این باب آنکه... یعنی خلاصه و جوهر و چکیده مطالب این باب این است که... و سپس مضمون بیان عربی ابتدای باب را توضیح می دهند و در ادامه، به شرح و بسط و اغلب با ذکر مثال می پردازند. کتاب ایقان هم به همان سبک و سیاق می باشد یعنی ابتدای هر یک از دو باب کتاب ایقان با یک بیان عربی شروع می شود و بعد قسمت فارسی چنین آغاز می گردد "جوهر این باب آنکه...".

حضرت اعلی در باب ۱۶ واحد ۳ بیان فارسی به نزول کتاب ایقان، قبل از اظهار امر علنی جمال قدم، چنین بشارت می دهند: "و اگر ظاهر شود و شناساند کسی را نفس خود، بیانی که او مرتّب فرماید، مثل شمس است در بین کواکب و این در وقتی است که کل را در حجاب ببند. چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت." « (مقدمه کتاب راهنمایی برای مطالعه ایقان، اثر پرپوش طالبی)

بخش دوم- اسئله دالّ بر نزول آن

عمده اسئله دالّ بر نزول چه بوده اند؟ در ذهن خال حضرت اعلی راجع به داعیه عظیم ایشانچه می گذشته؟ چه مسائل و مبهمات بر قلب و روح او چیزه بوده؟ چه چیز مانع از ایمان سریع او به خواهر زاده خود بوده

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

است؟ آیا می‌توان فضای حاکم بر ذهن و روح او را نماینده فضای کلی حاکم بر فرهنگ تشیع آن زمان تلقی کرد؟ آیا او خود باور داشته که عقیده راسخس به آن تصوّرات و موهومات زدودنی است؟ آیا می‌توان فوران اسئله جناب خال را پدیده‌ای اسرار آمیز تلقی کرد که به اراده حضرت بهاءالله در آن موقعیت حسّاس و حیاتی از تاریخ امرالهی فوران یافت؟ مخور اصلی اسئله خال چه بوده است؟

۱. «چنان که از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می‌شود پرسش‌های جناب خال عبارت بوده است از سؤال در علامات ظهور موعود- مسأله خاتم النبیین- موضوع قیامت کبری- مسأله رجعت پیغمبر و ائمه اطهار- لقاءالله در یوم قیامت- مسأله تحریف کتب آسمانی- حشر و نشر و زنده شدن مردگان- مسأله سلطنت و قدرت مظهر موعود و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ همه آنها به شیوه‌ای منظم در آن کتاب مستطاب داده شده است. ورقه مسوده سؤالات جناب خال که به خط خود ایشان مرقوم شده، در بین صفحات ۴۰ و ۴۱ در کتاب خاندان افنان (تألیف جناب محمدعلی فیضی، طبع طهران ۱۲۷ بدیع) گراور شده است.» (مقدمه کتاب ایقان، یادداشت ۱)

۲. «برخی "مسائل لاینحل معنایی" که بر ذهن خال حضرت باب سنگینی می‌کرد، سبب نزول کتاب مستطاب ایقان شد. وی نه تنها با تناقضات متنی در نصوص الهی مواجه بود، بلکه نظریات مربوط به قیامت را نیز ضدّ و نقیض می‌دید و در این میان، حادثترین منشاء درگیری درونیش، به مدّعی موعودانه خواهرزاده‌اش، مربوط می‌شد. چنین ادّعایی سازگاری چندانی با سناریوی آشنای رستاخیزی نداشت.» (رمزوراز، ص ۱۵۴)

۳. «این سؤالات را می‌توان بدینسان خلاصه کرد:

- روز قیامت: آیا قیامت حادثه‌ای جسمانی است؟ عادلان چگونه پاداش می‌یابند و شریران چطور مجازات می‌شوند؟
- امام دوازدهم: احادیث دالّ بر غیبت ایشان را چگونه می‌توان توضیح داد؟
- تفسیر قرآن: معنای ظاهری آیات را چطور می‌توان با تعابیر مطرح در میان بابیان وفق داد؟
- ظهور قائم: عدم تحقّق آشکار مضامین احادیث معتبر امامی مربوط و منسوب به قائم را چگونه می‌توان توضیح داد؟

۴. همه این اسئله متمرکز است بر تناقضی ظاهری که بین ادّعی حضرت باب مبنی بر وقوع قیامت از یک سو، و عدم تحقّق علنی و عود نصّی و انتظارات عمومی در باره قیامت از سوی دیگر، موجود است.» (رمزوراز، ص ۴۷)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بخش سوم- تاریخ نزول آن

چرا تعیین تاریخ دقیق نزول کتاب ایقان اهمیت دارد؟ آیا زمان این واقعه پدیده‌ای اتفاقی بوده است و یا جریانی ارادی؟ چرا کتاب ایقان که یکی از شاخص‌ترین آثار جمال رحمن است، قبل از اظهار امر علی، یعنی زمانی که آن حضرت در انظار عمومی بایان یک مؤمن متشخص به امر حضرت باب شناخته می‌شد، نازل شد؟ آیا بین زمان نزول ایقان و اوضاع جامعه بابتی رابطه‌ای هست؟ آیا بین این زمان و اظهار امر علی حضرت بهاءالله رابطه‌ای هست؟ آیا زمان‌های نزول ایقان و اظهار امر علی می‌توانسته معکوس شود؟ در این صورت چه اتفاقی ممکن بوده رخ دهد؟

(الف) از منظر منابعی بهایی

۱. «کتاب ایقان... فی الحقیقه سید کتب است و در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده (است).» (جمال مبارک، مائده ۷، باب پنجم، ص ۱۶۷)

۲. «این کتاب مستطاب... در آستانه اظهار امر علی حضرت بهاءالله نازل گشت.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۳. «کتاب ایقان... در خلال دو روز و دو شب، در سال‌های پایانی این دوره زمانی (۱۲۷۸ قمری، ۱۸۶۲ میلادی) نازل گشت.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۴. «تاریخ صدور کتاب (ایقان) چنانچه در موضعی از آن چنین مذکور "اکنون که هیجده سنه می‌گذرد" و در موضعی دیگر ذکر سنه هشتاد است؛ باید تقریباً حدود سال ۱۲۷۹ باشد.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۶۸)

(ب) از منظر کتاب رمزوراز

۱. «ما، در تعیین تاریخ نزول متن ایقان، اظهارات حضرت شوقی افندی را مبنای منطقی کار قرار می‌دهیم. آن حضرت، مبنی بر اشارات درون‌متنی، این تاریخ نزول را سال ۱۲۷۸ هجری قمری (مصادف با ۱۸۶۱ میلادی)، مشخص نموده‌اند.» (رمزوراز، ص ۴۰)

۲. «بر اساس شواهد درون‌متنی کاملاً روشن و متقن، ثابت و مبرهن شد که تاریخ نزول کتاب ایقان، سال ۱۲۷۸ هجری قمری است. اما تبدیل به تاریخ گریگوری چندان دقیق نیست. تاریخ رسمی بهایی (برای نزول ایقان- م) گرچه در یک زمان ۱۸۶۱ بوده، اما اکنون ۱۸۶۲ میلادی است. برای تحقیقات آکادمیک، تا زمانی که براهین متقن برای تاریخ ۱۸۶۲ به دست آید، احتساب قریب به احتیاط یا حدس محافظه‌کارانه، ترجیح ۶۲-۱۸۶۱ خواهد بود. جدای از فایده ذاتی برای تعیین تاریخ دقیق نزول کتاب ایقان، جایگاه ثابت آن در یک محدوده زمانی معین، در برآورد موقف کتاب در فضای خودآگاهی موعودگرایانه روبه‌توسعه حضرت بهاءالله نیز حائز نقشی ارزشمند است.» (رمزوراز، ص ۴۵)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳. «حضرت شوقی افندی (می فرمایند)^۱: «اما راجع به تاریخ نزول ایقان؛ به نظر این جانب این تاریخ را می‌توان از متن کتاب محاسبه کرد. من خود در یادداشت‌هایم چنین کرده و سال ۱۲۷۸ هجری قمری، مطابق با ۱۸۶۱ میلادی را به دست آورده‌ام. شما نیز می‌توانید آن را از خود متن پیدا کنید.» (رمزوراز، ص ۷۲، یادداشت ۱۶)

۴. «باک به نحوی توضیح‌ناپذیر، نظریات فاضل مازندرانی را راجع به دستنویس‌ها و نیز تاریخ نزول ایقان، مندرج در فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (صص ۲۸۴-۲۶۶، سرفصل «ایقان»)، نادیده می‌گیرد. مازندرانی به وجود دستنویس‌های مختلفی اشاره می‌کند که بعضاً ۱۲۸۰ و بعضاً ۱۲۷۹ را ذکر کرده‌اند (گرچه متأسفانه موارد مربوطه را مشخص نمی‌کند) و خود، پیش‌نهاد می‌نماید که تاریخ واقعی تحریر باید ۱۲۷۹ هجری قمری بوده باشد.» (رمزوراز، ص ۳۸۳، نقد فرانک لوئیس)

بخش چهارم- نسخه اصل آن

آیا در زمان نزول، حضرت بهاءالله کتاب ایقان را خود کتابت فرمودند و یا شخص دیگری آن را نگاشت؟ قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین نسخه موجود از کتاب ایقان به خط چه کسی است و چگونه به دست آمده است؟ اصلی‌ترین نسخه ایقان در کجا نگهداری می‌شود؟ آیا کتاب ایقان نسخه‌هایی متعدد و متنوع داشته است؟ آیا در گذران زمان ممکن نبوده که در نسخه‌برداری دستی از ایقان خطاهایی صورت گیرد؟ اگر چنین بوده چگونه میسر بوده از تسری آن ممانعت شود؟ خط نزولی یعنی چه و آیا کتاب ایقان نسخه "نزولی" هم داشته است؟ نسخه نزولی چگونه به اصیل‌ترین نسخه موجود تبدیل شده است؟ اصیل‌ترین نسخه چگونه به ارض اقدس واصل می‌شود؟

۱. «نسخه اصلی کتاب ایقان سال‌های مدید در خانواده جناب حاجی میرزا سیدمحمد باقی مانده بود، تا این‌که در سال ۱۹۴۸ نتیجه دختری ایشان، فاطمه‌خانم افنان، آن را به حضور حضرت ولی‌امرالله تقدیم نمود. این نسخه چند سال بعد به دست مبارک رسید و در دارالآثار بین‌المللی بهایی برفراز کوه کرمل در حیفا قرار گرفت.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، جلد اول، ص ۹۰)

۲. «یکی از موفقیت‌های مهم طرازالهی (ایادی عزیز امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری) به دست آوردن نسخه اصل کتاب مستطاب ایقان است... نسخه اصلی کتاب ایقان به خط حضرت عبدالبهاء است که حین استنساخ آن، ۱۸ سال از سن مبارکشان می‌گذشت.» (کتاب طرازالهی ۲، ص.....)

^۱ سرنوشت رو به ظهور جامعه بهاییان بریتانیا: مجموعه توقیعات حضرت ولی‌امرالله خطاب به بهاییان جزایر بریتانیا، (انگلیسی)، ص ۴۳۰.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳. «این نسخه تا سال ۱۳۲۵ شمسی مطابق با ۱۹۴۸ میلادی نزد فاطمه خانم افنان دختر مرحوم حاج میرزا علی، معروف به تریاکی بود. فاطمه خانم نوه دختری جناب خال (حاجی میرزا سید محمد، خال اکبر حضرت باب) بود. کتاب ایقان به همراه مقداری آثار مبارکه و متبرکه، به وسیله ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری که در آن اوقات حسب الامر حضرت ولی امرالله در شیراز مقیم بودند، برای تقدیم به حضور مبارک تسلیم محفل ملی بهاییان ایران گردید و در اواخر سال ۱۳۳۰ شمسی به وسیله ایادی امرالله جناب خادم به حضور حضرت ولی امرالله تقدیم شد.» (کتاب طرازلهی ۲، ص.....)^۱

۴. «چگونگی محفوظ ماندن رساله مبارکه (ی ایقان) در دست این خانم (فاطمه خانم افنان) از این قرار است که خانم معزی الیها صبیبه جناب آقامیرزاعلی افنان نوه جناب حاج سید محمد خال اکبر که در هنگام تولد، والده ایشان که زوجه اول جناب آقامیرزاعلی بوده‌اند وفات می‌نمایند و ایشان از اوان طفولیت در ظل حمایت و تربیت حاجیه خدیجه بیگم، مادر پدر خود، که صبیبه جناب خال بوده‌اند، قرار گرفته و فوق‌العاده مورد مهر و محبت جدّه خود بوده‌اند و چون جدّه محترمه در سن هشتاد و یک سالگی صعود می‌نمایند، مقداری از اثاریه و آثار امری ایشان که از جمله رساله مبارکه ایقان بوده در اختیار خانم معزی الیها که همیشه در نزد جدّه خود بوده‌اند، قرار می‌گیرد و از قرار اظهاراتی که خود خانم می‌نمود و اولادهایشان نیز تأیید می‌نمایند، جدّه مرحومه قبل از فوت، کتاب مستطاب مزبور را با مقداری اشیاء و آثار متبرکه دیگر به ایشان می‌دهند و در هر حال، این رساله مبارکه و آثار متبرکه از همان ایام در صندوقی محفوظ و مقفل بوده و صندوق مزبور تا مدتی در منزل جناب خال اکبر در محله بازار مرغ، که اکنون مبدل به خیابان و مقداری از آن خانه نیز جزو خیابان گشته است، بوده و پس از مدتی ایشان صندوق مقفل را به منزل خود منتقل و هم‌چنان محتویات آن را نزد خودشان محفوظ و مصون داشته‌اند به طوریکه از خویشان و بستگان نیز کمتر شخص اطلاع از وجود رساله مزبوره در نزد ایشان داشته‌اند و هر وقت هم از ایشان در این باره جویا می‌شدند، اظهار بی‌اطلاعی می‌نمودند و جز به بعضی از نفوس محترمه مبلّغین، به احدی ارائه نداده بودند و حتی حضرات آقایان افنان خدام بیت مبارک نیز هر زمان خواسته‌اند زیارت نمایند ایشان ارائه نداده‌اند و از اخوان خود نیز که مخالف و معارض (امراهی) بوده‌اند، این رساله را مخفی داشته و به این ترتیب در حفظ و نگاهداری آن نهایت سعی و کوشش را نموده بودند تا به شرح معروضه فوق، موفق به تقدیم آن به ساحت اقدس گشته و پس از چهار ماه که از تاریخ تقدیم آن گذشته، خانم مشارالیها در شب ۲۹ آذرماه ۱۳۲۷ به ملکوت ابدی صعود نموده، با تجلیلی شایسته در گلستان جاوید شیراز مدفون گردید.» (کتاب طرازلهی ۲، ص.....)

۵. «در اهمیت کتاب مستطاب ایقان بیان فرمودند که این کتاب در مصر به لسان عربی طبع شد. ذکر حضرت حسین ابن علی در آنست، آن‌ها (مسلمانان) باید بخوانند. بنده (جناب طرازالله سمندری) عرض کردم قربان اصل آن در شیراز به خط مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه موجود است. مجدد

^۱ متأسفانه، در منقولات از این کتاب، به دلیل عدم صفحه‌بندی، ذکر شماره صفحات میسر نشد. مؤلف

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

فرمودند چه وقت دیدی؟ عرض کردم در سفر آخر بنده به شیراز که حدود پنج سال پیش بود. در حاشیه چند نقطه آن به خط جمال مبارک مزین است و در نزد دختر مرحوم حاجی میرزا علی علیه رحمة الله است. بسیار ایشان را تشویق نمودم که شایسته این است خود شما این کتاب را به دست خود تقدیم و ارسال حضور مبارک نمایید تا انشاء الله به نام شما ابدالدهر در محفظه آثار بماند. فرمودند بلی باید تشویق کرد نه اصرار، و بعد پرسیدند خط ریز است؟ عرض شد از خطوط متوسط مبارک است نه خط غبار. فرمودند بسیار مهم است؛ شما سعی و اهتمام نمایید و تشویق کنید که بفرستند. عرض کردم اگر حیاتی باشد و اراده مبارک تعلق گیرد این سفر به فارس بروم و تأییدات مبارک برسد، لعل موفقیت حاصل شود. فرمودند من منتظر این بشارت هستم، انشاء الله موفق می شوید. «(کتاب طراز الهی ۱، ص...)

بخش پنجم- تاریخ طبع های مختلف آن

اولین طبع کتاب ایقان در چه تاریخی بوده است؟ این طبع طی چه روندی و در کجا صورت گرفته است؟ چرا در حصول طبع های ایقان تعجیل شده است؟ توالی طبع های ایقان چگونه بوده است؟

۱. «اولین طبع به خط مشکین قلم در بمبای به سال ۱۳۱۰ هجری قمری صورت گرفت و بعد از آن، طبع متعدد یافت و ترجمه به لغت انگلیسی و غیرها متداول گردید.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، صص ۲۶۹-۲۶۸)

۲. «اکنون بر اساس اطلاعات حاصله (مندرج در صفحات ۶۰-۵۱ از کتاب رمزوراز) می توان تاریخچه و سابقه طبع های کتاب ایقان را بر حسب تاریخ طبع و به طور آزمایشی، به صورت زیر بازسازی کرد:

- اولین طبع: در سال میلادی ۱۸۸۲ / قمری ۱۲۹۹، با چاپ سنگی در چاپخانه حسنی زیوار در بمبئی (هندوستان)
- ویرایش متن: در سال ۱۸۸۹-۱۸۸۷ / ۱۳۰۶-۱۳۰۵، به دستور حضرت بهاء الله
- دومین طبع: در سال ۱۸۹۳-۱۸۹۲ / ۱۳۱۰، با چاپ سنگی، در چاپخانه نصیری در بمبئی
- سومین طبع: در سال ۱۹۰۰ / ۱۳۱۸، با چاپ سربی، در چاپخانه موسوعات، در قاهره
- چهارمین طبع: در سال ۱۹۳۳ / ۱۳۵۲، با چاپ سربی، در چاپخانه فرج الله ذکی، در قاهره
- پنجمین طبع: در سال ۱۹۴۱ (میلادی) / ۱۳۱۹ (شمسی)، با چاپ استنسیل در مؤسسه مطبوعات امری، در طهران
- تجدید چاپ: در سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۶ بدیع) و نیز در سال ۱۹۹۰ میلادی (۱۴۴ بدیع)، در آلمان و نیز در مؤسسه مطبوعات امری، در کراچی. (رمزوراز، ص ۵۷)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بخش ششم- سبک نگارش آن

خصائص عمده یا وجوه برجسته سبک نگارش ایقان چیست؟ حکمت‌های ناظر بر سبک ویژه ایقان کدام است؟ تأثیرات سبک ویژه ایقان چه بوده است؟ آیا سبک خاص ایقان متوجه مخاطبانی خاص بوده است؟ آیا نظر محقق معروفی را راجع به سبک ایقان دیده‌اید؟ بین سبک ایقان و شرایط زمانچه رابطه‌ای است؟ سبک مخصوص ایقان بیشتر ناظر بر کدام گروه از مخاطبان آن است؟

الف) از منظر منابع بهایی

۱. «بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود بخش و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید.» (ایقان مبارک، فقره ۱۸۹)

۲. «این کتاب مبین (ایقان)،... نمونه‌ای است عالی از نثر روشن و روان فارسی، و حائز سبک و سیاقی است اصیل و متین،... (و) از نظر فصاحت و بلاغت بی نظیر (است).» (حضرت ولی‌ام‌الله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۳. «کتاب ایقان از نظر ادبی، اثر برجسته‌ای در زبان فارسی شمرده می‌شود.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۴. «این منشور جلیل (کتاب ایقان) نمونه‌ای کامل از منشآت نثر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۵. «(ایقان) مصدر مزید از یقین، به معنی به یقین دانستن و به تحقیق رساندن و نام برای کتاب شهیر از آثار و کتب مقام بهاء‌الله که در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در بغداد بهر حاج سید محمد خال اکبر صدور یافت و اولاً به نام رساله خالویه مشهور بود، زیرا جواب سؤالات و حل مشکلات مذهبی اثناعشریه خال مذکور را در بر داشت که او پرسیده بود و به آن رساله اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز گردید و نسخه اصلی آن کتاب به خط دستی غصن اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریباً هیجده سال داشتند و در خانه خال مذکور به جا مانده بود که مطالعه گردید و در محلی از هاشم به طریق تزیید و الحاق به خط دستی حضرت بهاء‌الله شمه‌ای داشت و آن در موضح چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به "اختم القول بلاحول و لا قوة الا بالله" و بعد از جمله "مثل غیث هاطل"، وارد است و صورت عبارت چنین است: "و این عبد در کمال رجا جان بر کف حاضر که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذمور مشهود در سبیل نقطه و مکن مستور فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالدی نطق الروح بامر، آنی در

^۱ سخن را به پایان می‌برم؛ وقوه و قدرتی جز از راه توکل به خداوند نیست.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهید." و خط شکسته نستعلیق و جُمَل عربیّه خط نسخ زیبا است؛ ولی مانند شهید مذکور در آخر بی الف علامت نصب و فعل های جموع در آیات قرآنیّه مانند "قال آن تسخروا منا" و نیز "قالوا ما لهذا الرسول" بی الف زائده بعدِ واو جمع و نظایر کلمات رؤساها و ملئکهها یعنی آوردن جموع عربیّه را به جمع فارسی به علامت (ها) و نیز نظایر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را با لام امر و نظائر فعل تصلن یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلک بسیار دارد.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، صص ۲۶۸-۲۶۷)

(ب) از منظر کتاب رمزوراز

۱. «(ادوارد) براون... در جایی می نویسد: «در نظم و نثر نویسندگان قدیم و جدید فارسی صراحت و سادگی هم یافت می شود. مثلاً ایقان بابیان که توسط بهاءالله در سال ۱۸۵۹ (به بخش سوم از فصل اول مراجعه شود) میلادی نگاشته شده، حائز اسلوبی با همان دقت و استحکام چهار مقاله است که حدود هفتصد سال قبل ترقیم یافته.» (تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، جلد دوم، ص ۸۹) (رمزوراز، ص ۷۶، یادداشت ۲۹)

۲. «اما کتاب مستطاب ایقان نه فقط معنأ بلکه لساناً نیز عوامگرا می باشد. يك تفسیر به لسان پارسی که زبان بومی و مادری بیشتر پیروان آن حضرت بود، بسیار بیشتر و گسترده تر در دسترس مردم عادی قرار می گرفت؛ کسانی که اکثریت غالبشان حتی ناآموخته و بی سواد بودند. و به این ترتیب، انهایی که می توانستند کتاب ایقان را بخوانند مسائل و «دلایل» مندرج در آن را به دیگران نیز تعلیم می دادند.» (رمزوراز، صص ۱۲۹-۱۲۸)

۳. «حضرت بهاءالله حتی گهگاهی با بیان مضمون فارسی آیات مذکورۀ عربی، مفهوم قرآنی را بیشتر در دسترس خواننده قرار می دهند. این ترجمه ها را می توان به مثابۀ تارگوم (Targum) های فارسی یا توضیحات فیاض متن کتاب مقدس در نظر گرفت. خوانندۀ متن انگلیسی کتاب ایقان ممکن است متوجّه این خصوصیت عوامگرایانه نشود، مگر البته در مورد يك فقره که در آن، حضرت شوقی افندی، توضیح فارسی ضمیمه را نیز ترجمه می فرمایند. اما در این نمونه، آیه مبارکه، از متن انجیل (و به زبان عربی) است و نه آیه قرآنی. جمال ابهی بعد از ذکر آیات ۳۱-۲۹ از باب ۲۴ انجیل متی، توضیح ذیل آن را این گونه معرفی می فرمایند: "ترجمۀ آن به فارسی این است که...»^۲ (رمزوراز، ص ۱۲۹)

۴. «راجع به سبک نثر و نوشتار کتاب ایقان و هدفی که چنین سبکی تعقیب می نماید، نیز باید مطالبی گفته شود. کلاً آثار حضرت بهاءالله از لحاظ فصاحت و شیوایی، خوانندگان غربی را دچار شگفتی

^۱ ترجمه یا توضیح بخشی از کتاب عهد قدیم (تورات) به زبان آرامی (دیکشنری مریام وبستر ص ۱۲۰۶-م)

^۲ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان»، (۱۹۰۰)، ص ۲۱.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

می نماید. از دید آنان این گونه تزیینات کلامی اغلب غیر ضروری و گیج کننده و حتی وخیم تر از این، جلوه می نماید.» (رمزوراز، ص ۱۷۵)

۵. «کتاب ایقان در تأثیرگذاری بر ارواح و اذهان بابیان اولیه و نه چندان بعد از آن بر بهاییان، کاملاً موفق بوده است. سادگی، سبک شاعرانه و در عین حال مقتدرانه آن، اذهان را بیشتر متوجه مؤلف آن می کرده تا موضوع آن.» (رمزوراز، ص ۳۳۲)

۶. «بازگشت حضرت بهاءالله به سبک نوشتاری قرون دهم تا سیزدهم، مرجحاً مطابق است با توجهی که ایشان به اصلاحات سیاسی (همان گونه که از تحسین ایشان از قائم مقام فراهانی بر می آید) و به اصلاحات دینی (همانسان که از توجهشان به حضرت باب آشکار است) و به اصلاحات ادبی و زبانی- به خصوص بازگشت به جنبش نئوکلاسیک در فارسی نویسی- مبذول داشته اند. این شیوه، مبین تغییر و تحولی عمده است در فرهنگ بابی، که تا آن وقت، متون متعدد و ملغزی را (توسط حضرت باب، طاهره، قدوس و دیگران)، مشحون از براهین و تفصیل علمای شیعه، به وجود آورده بود.» (رمزوراز، ص ۳۸۵، فرانک لوئیس)

بخش هفتم- ترجمه های آن

اولین ترجمه ایقان به چه زبانی و در چه زمانی و توسط چه کسی بوده است؟ نشانه های دال بر اهمیت ترجمه ایقان چیست؟ مهم ترین ترجمه ایقان به چه زبانی و توسط چه شخصی است؟ ایقان از لحاظ ترجمه به السنه دیگر در چه رتبه ای قرار دارد؟ ایقان تقریباً به چند زبان ترجمه شده است؟ نیت اصلی در ترجمه های ایقان چه بوده است؟ ترجمه های ایقان بیشتر ناظر بر کدام گروه از مخاطبان آن بوده است؟

الف) از منظر منابع بهایی

۱. «کتاب ایقان را جناب علی قلی خان (به انگلیسی) ترجمه نمود.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۲، ص ۳۲۰)

۲. «علی قلی خان کلانتر... در سال ۱۳۱۸ هجری قمری به ترجمه ایقان به انگلیسی پرداخت.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۷۹)

۳. «حضرت ولی امرالله... این کتاب مستطاب (ایقان) را به بهترین وجه به زبان انگلیسی ترجمه کرده اند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۴. «(حضرت ولی محبوب امرالله) در تاریخ ۴ ماه جولای سال ۱۹۳۰ مرقوم فرمودند: "در این هنگام بی نهایت خود را از فشار کارهای سالیانه خسته و ناتوان می یابم؛ مخصوصاً که علاوه بر وظائف و تکالیف روزانه، ترجمه کتاب ایقان را نیز بر عهده گرفته و تمام کرده ام."» (نقل در کتاب گوهر یکتا، ص ۲۵۸)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۵. «دریغوس که تمام اسمش مسیو هیولیت دریغوس است، در ۱۹۰۰ در پاریس مؤمن شد و به حضور مبارک (حضرت عبدالبهاء) رسید و بعداً کتاب مبارک ایقان را به فرانسه ترجمه کرد.» (گنجینه حدود و احکام، زیرنویس، ص ۳۷۵)

۶. «(حضرت ولی امرالله) ذکر بنت مرحوم دکتر زمنهوف مخترع لسان اسپرانتو را فرمودند که کتاب مستطاب ایقان و مفاوضات و دکتر اسلمونت را ترجمه (به زبان اسپرانتو) نمود. بسیار اظهار رضایت و مسرت از عملیات این دختر که فخر رجال است نمودند.» (کتاب طرازالهی ۱، ص....)

۷. «بعد (حضرت ولی محبوب امرالله) ذکر خیر دختر دکتر زامینهف را فرمودند که پدرش مخترع لسان اسپرانتو بوده و این‌ها کلیمی بودند. این دختر به امریک رفت و به شرف ایمان و اقبال فائز شد. چون پدرش از طفولیت این لسان را به او تدریس کرده بود، محیط و مسلط بود، لهذا موفق شد و چند کتاب ترجمه نمود. کتاب‌های مفاوضات و دکتر اسلمونت و ایقان مبارک را بسیار هم فصیح و بلیغ ترجمه نموده‌است.» (کتاب طرازالهی ۱، ص....)

(ب) از منظر کتاب رمزوراز

۱. «مطابق نظر منجذب، اولین ترجمه ایقان به انگلیسی، توسط بهایی شهیر و باتدبیر ایرانی، علی قلی خان، ظاهراً به دستور حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۰ انجام گرفت. چهار سال بعد از آن، مؤسسه انتشاراتی (George Blackburne)، کتاب ایقان (ترجمه شده- م) را در نیویورک انتشار داد. سپس مجدداً در سال ۱۹۲۴ نسخه ویرایش شده آن توسط (Brentano's of New York) تحت عنوان (The book of assurance)، منتشر شد.» (کتاب رمزوراز، ص ۷۲)

۲. «حضرت شوقی افندی اصلاح ترجمه خان (علی قلی خان) را لازم دانستند، با این امید که "یک ترجمه صحیح‌تر از آن، فعالیت‌های تبلیغی در غرب را تا حد زیادی تقویت خواهد کرد." در توقیعی صادر از جانب ایشان قبل از اقدام به ترجمه ایقان در سال ۱۹۳۱ گفته شده: "آن حضرت امیدوارند این ترجمه جدید اصلاح و اکمالی باشد بر ترجمه قبلی. اما ایشان خود کاملاً می‌پذیرند که این ترجمه از کمال بسیار دور و از متن اصلی، بسی مهجور خواهد بود."^۱ برای اهداف این رساله، ترجمه حضرت شوقی افندی، ولی امر بهایی، به دلیل برتری کامل از لحاظ دقت و فصاحت^۲ و نیز جایگاه ویژه‌ای که به عنوان ترجمه رسمی بهایی حائز است، ترجیح داده شده است.» (کتاب رمزوراز، ص ۷۳-۷۲)

^۱ هر دو نقل قول مأخوذ از توقیع منبع مورخ ۲۸ جون ۱۹۳۰ که از جانب حضرت شوقی افندی خطاب به یکی از محافل روحانیه ملیه نوشته شده است.

^۲ روان بودن سخن، روانی کلام و نداشتن پیچیدگی و غرابت لفظ و تکرار، خالی بودن کلام از ضعف تألیف و تنافر و تعقید لفظی و معنوی. (نوزده هزار لغت)- م

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳. «در مورد السِّنة دیگر، ترجمه‌های زیر از کتاب ایقان منتشر شده است: آلبانیایی (۱۹۳۲)، عربی (۱۹۳۴)، بنگالی (۱۹۷۵)، چینی (۱۹۳؟)، دانمارکی (۱۹۷۴)، اطیشی/فلیمی (۱۹۷۶/۱۹۳۷)، انگلیسی بریل (۱۹۶۱)، قرآن سوی (۱۹۶۵/۱۹۰۴)، آلمانی (۱۹۶۹)، ژاپنی (۱۹۷۷)، پرتغالی (۱۹۳؟)، روسی (۱۹۳۳)، اسپانیولی (۱۹۳۷/۱۹۷۱)، سوئدی (۱۹۳۶)، ترکی (۱۹۶۹)، اردو (۱۹۵۵)، خوسا (Xhosa) (۱۹۷۹). علاوه بر این‌ها، گفته می‌شود که از متن ایقان ترجمه‌هایی خطی به زبان‌های ارمنی، بلغاری، برمه‌ای، چکی، اسپرانتو، گجاراتی، کردی، نروژی و سربیی نیز صورت گرفته است». (کتاب رمزوراز، ص ۷۳)

بخش هشتم- نحوه مطلوب مطالعه آن

آیا نحوه مطالعه ایقان امری شخصی است؟ چه افعالی ضروری حاکم بر نحوه مطالعه ایقان است؟ آیا مطالعه ایقان یک فرایند منحصرأ حسی است؟ کدام ابعاد وجودی انسان باید در مطالعه ایقان مشارکت داشته باشد؟ آیا برای درک تمام ابعاد ایقان فقط یک بار مطالعه آن کفایت می‌کند؟ چه دلایلی حاکم بر این قضیه است؟ از کجا بفهمیم که ایقان را چگونه باید مطالعه کنیم؟ آیا مطالعه مقطعی در مورد ایقان مصداق دارد؟ نتایج مستند مطالعه صحیح ایقان چیست؟ آیا بدون مطالعه صحیح ایقان می‌توان ماهیت و مسیر تحولات امرالهی را قبل و بعد از اظهار امر علنی درک کرد؟ در مورد ایقان از چند نوع مطالعه اطلاع دارید؟ چه نوع مطالعه‌ای برای درک جمیع ابعاد ایقان ضروری است؟

۱. «طوبی لمن شهد و رأى و تفرس فيه (کتاب ایقان) حبا لله مالک الوری.» (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۷، صص ۱۶۷-۱۶۶) (مضمون: خوشا به حال کسی که مشاهده کرد و دید و به محبت خداوند، مالک خلق، در آن تفرس نمود.)

۲. «اقرء کتاب الایقان و ما انزله الرحمن لملک باریس و امثاله، لتطلع بما قضی من قبل و توقن بانا ما اردنا الفساد فی الارض بعد اصلاحها.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۵۹- لوح برهان) (مضمون: کتاب ایقان و هر آنچه را که خداوند رحمن برای امپراطور فرنسه و امثال او نازل نموده، بخوان تا آگاه شوی به آنچه از قبل مقدر شده و یقین کنی که ما قصد فساد در مملکت را، بعد از اصلاح آن، نداریم.)

۳. «فانظر فی الایقان ثم فی کتب أخرى، لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمد رسول الله و خاتم النبیین» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۷۰) (مضمون: در کتاب ایقان و کتاب‌های دیگر نظر کن تا بینی و درک کنی آنچه را که از پیش بر محمد رسول الله و خاتم نبیین اعتراض نمودی.)

۴. «اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده، نظر نماید و تفکر کند، خود را مستغنی مشاهده نماید.» (حضرت بهاءالله، مقدمه کتاب ایقان، ص ۵)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۵. «ایکاش مُعرضین یک ورق از کتاب ایقان را به بصر عدل نظر می نمودند و به انصاف حکم می کردند.» (جمال مبارک، مائده ی ۷، باب ششم، ص ۲۴۵)
۶. «نیکوست حال نفسی که به انقطاع کامل به او (کتاب ایقان) توجّه نمود و به آن فائز گشت.» (حضرت بهاءالله، مقدمه کتاب ایقان، ص ۵)
۷. «در خاتم انبیاء روح ما سِواه فداه تفکر نمایند که (مخالفان) چه گفتند و چه کردند؛ در کتاب ایقان که از مشرق قلم علم و حکمت اشراق نموده ملاحظه فرمایید. جمیع امور من غیر ستر و حجاب از برای آن جناب کشف می شود.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۰۱، ص ۲۰۱)
۸. «هر نفسی در آن (کتاب ایقان) تفکر نماید، آگاه شود بر آنچه از نظر کلّ مستور بوده (است).» (حضرت بهاءالله، مجموعه اقتدارات، ص ۲۸۴)
۹. «اگر کسی قدری (در کتاب ایقان) تأمل نماید (to ponder it a while in his heart) جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید.» (کتاب ایقان، بند ۲۶۶)
۱۰. «ای کنیز صادق الهی... در خصوص علم و معرفت سؤال نموده بودی، کتب و الواح الهی قرائت نما و رسائل استدلالیه که در این امر مرقوم شده ملاحظه کن؛ از جمله رساله ایقان.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱، فقره ۱۶۰)
۱۱. «(خطاب حضرت عبدالبهاء به هوارد کلبی آیوز) تو بایستی آن کتاب (ایقان) را به کمال دقت بخوانی.» (کتاب درگه دوست، فصل هشتم)
۱۲. «حضرت ولی امرالله... خطاب به جرج تاووزند می فرمایند که، "این کتاب آن قدر حائز اهمیت است که جزئی ترین نکات آن شایان دقت و ملاحظه است."^۱» (نقل از مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فنا ناپذیر و سینا فاضل، صص ۳-۴)
۱۳. «در کتاب "ایقان" بنگرید تا ببینید قلم اعلی با چه شوری به جنبش در می آید.» (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فرمت نیورومن ۱۴، ص ۶۰)
۱۴. «وی (جناب ابوالفضائل گلپایگانی) در سال ۱۸۸۸ به یکی از مخاطبان خود نوشت: «... بر آن جناب واجب است که جامی از جویبار ایقان (کتاب ایقان) که از سرچشمه قلم رحمن در این ایام جاری شده برگیری و بنوشی.» (رمزوراز، ص و)

^۱ ترجمه- نقل از مکتوبی که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جرج تاووزند نوشته شده و در صفحای ۷۳ کتاب "Townshend" اثر هوفمان نقل گردیده است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بخش نهم- مسئله منزل بودن آن

کلمه "نزول" به چه معنی است؟ تفاوت بین یک اثر منزل و یک اثر غیر منزل در چیست؟ اگر ایقان را منزل تلقی نکنیم چه وضعی پیش می‌آید؟ صرف منزل بودن ایقان چه حقیقتی را فاش می‌سازد؟ آیا مسئله منزل بودن ایقان زیر سؤال رفته است؟ اگر بلی، چه کسانی و به چه منظوری چنین کرده‌اند؟ آیا ملاکی علمی برای اثبات فرایند "نزول" وجود دارد؟ منزل بودن یک اثر چگونه برآورد می‌شود؟ آیا برای تشخیص فرایند نزول شواهد برون متنی هم وجود دارد؟ بعضی شواهد درون متنی دال بر منزل بودن ایقان چیست؟ شواهد تاریخی دال بر منزل بودن ایقان چیست؟ نتایج تاریخی- اجتماعی منزل انگاشتن ایقان چه بوده است؟ چرا بعضی از مخالفان امرالهی سعی دارند ثابت کنند که ایقان "نازل" نشده است؟ مستندات آنان در این مورد چیست؟ کدام اثر تحقیقی را می‌شناسید که به مسئله منزل بودن ایقان پرداخته باشد؟ بهایان به چه دلیلی کتاب ایقان را منزل تلقی می‌کنند؟

۱. «دانستن اینکه آیا حضرت بهاءالله کتاب مستطاب ایقان را در زمان تحریر آن، يك تجلی یا نزول محسوب می‌داشته‌اند یا نه، تا حد زیادی در باره درک خودآگاهی یا خودانگاره آن حضرت، در آن زمان، به ما کمک می‌کند. آیا آن حضرت راز موعودیت (موعود بودن) خود را مکتوم می‌داشته‌اند؟» (رمزوراز، ص ۳۶)

۲. «آیا آن‌گونه که تاریخ رسمی بهایی اشعار می‌دارد، مدعیات ضمنی حضرت بهاءالله در دوره بغداد (۱۸۶۳-۱۸۵۳) دال بر «سری است که در حقیقت آن حضرت نبضان» داشته و یا چنین ادعاهایی را باید در حال و هوای لسان عرفانی بابی در آن زمان که حائز مشخصه‌ای متعالی و خدانمایانه است، ملحوظ داشت؟ زبان جذبات عرفانی، معمولاً نوعی اغراق گویی روحانی را نشان می‌دهد؛ در حالی که لسان تجلی بالعکس، با تکیه به قدرت الهی و با مأموریتی برای فرد، گروه یا کل عالم انسانی، مشخص می‌گردد. آیا حضرت بهاءالله آگاهانه، کتاب مستطاب ایقان را «نازل» نموده‌اند؟ پاسخ به این سؤال، البته تا حد زیادی نحوه مطالعه این کتاب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر حضرت بهاءالله هیچ نشان‌های از نزولی بودن متن ارائه ننموده باشند، خواننده مجاز خواهد بود کتاب ایقان را فقط به عنوان يك دفاعیه بابی مطالعه کند و اگر، از جهت دیگر، مدرکی موجود باشد دال بر اینکه مؤلف در زمان تحریر، متن را نوعی نزول محسوب نموده‌اند، خواننده کاملاً مطمئن خواهد بود که آن حضرت در همان زمان احساسی قوی از گزینش الهی داشته‌اند.» (رمزوراز، ص ۳۷)

۳. فقرات دال بر نزول در خود کتاب ایقان:

• «المنزول من الباء و الهاء و السلام علی من سمع نعمة الوراق فی سدره المنتهی. فسبحان ربنا الاعلی.» (رمزوراز، ص ۳۸) (مضمون: نازل شد توسط باء و هاء (حضرت بهاءالله)، و سلام بر کسی که نعمة ورقاء (نماد مظهر الهی) را، نشسته بر سدره منتهی، شنید. پس پاکیزه است پروردگار والامقام ما.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

- «قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات، نغمه‌هاست و جز این بیانات، رموزها که هر نکته‌ای از آن، مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. وَ مَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ مَا مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَ كُلُّ بَاطِنٍ يَنْظُرُونَ وَ مِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ.» (ایقان، فقره ۱۹۰) (مضمون بخش عربی: و هیچ امری نیست، مگر بعد از اذن او؛ و هیچ توانی نیست، مگر به قوت و قدرت او؛ و هیچ الهی نیست، مگر خود او. او راست عوالم خلق و امر، و همه به فرمان او نطق می‌کنند و از اسرار روح سخن می‌گویند.)
- «"امر" به معنی ظاهری "دستور" یا "فرمان" است. اما گاهی در کاربرد قرآنی و اغلب، در کاربرد بهایی، ایده "امر" الهی، با مفهوم یا عمل کرد ظهور یا تجلی به کار برده می‌شود.» (رمزوراز، ص ۷۲، یادداشت ۱۲)
- «"ان شمس الحقیقة و مظهر نفس الله، لیکون سلطاناً علی من فی السموات و الارض و ان لن یطیعهُ احدٌ من اهل الارض و غنیاً عن کل من فی الملک و ان لم یکن عندهُ دینارٌ کذلک نظهرُ لک من اسرار الامر و نُلقی علیک من جواهر الحکمة لِتَطیرَنَّ بجناحی الانقطاع فی هواء الّذی کان عن الابصار مستوراً...» (ایقان، فقره ۱۰۲) این، نوعی خود افشاسازی (self-disclosure) ابهام آمیز است. فعل (نظهر) از ریشه (ظهر) است که از آن، عبارت کلیدی و فنی بهایی برای اشاره به کسی که خداوند او را ظاهر می‌کند و یا کسی که به طور نمادین خداوند در او «ظاهر» می‌شود؛ یعنی «مظهر» امرالله، مشتق می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۴۰) (مضمون بخش عربی: همانا شمس حقیقت و مظهر نفس خداوند، به راستی مسلط است بر هرکس که در آسمان‌ها و زمین است، حتی اگر احدی از زمینیان از او اطاعت نکند؛ و بی‌نیاز است از همه اهل زمین، حتی اگر دیناری با او نباشد. این چنین امر را برای تو آشکار می‌سازیم و از جواهر حکمت بر تو القاء می‌کنیم تا به بال‌های انقطاع در هوایی که از دیدگان پوشیده است، به پرواز آیی.)

بخش دهم- اصلاحات اولیه در متن آن

اصلاحات اعمال شده در ایقان چه بوده و در چه زمانی انجام شده است؟ آیا این اصلاحات علنی بوده یا مخفی؟ منظور از این اصلاحات چه بوده است؟ اشکالات لازم به اصلاح چه بوده‌اند؟ آیا در کتب سماوی دیگر نیز از این دست اشکالات موجود بوده است؟ بروز اشکالات موجود در کتب سماوی، از جمله ایقان عمدی است یا سهوی؟ اگر عمدی است، مقصد از آن چیست؟ آیا این که اشکالات لغوی و جزئی در ایقان اولیه موجود بوده از وفر و منزلت آن می‌کاهد؟ آیا منزلت بودن ایقان (یا هر کتاب آسمانی دیگر) مشروط به مبرا بودن آن از اشکالات لغوی است؟ آیا یک اثر منزلت از هر لحاظ باید مطابق عرف جاری خلائق باشد؟ آیا مظهر الهی نمی‌تواند بعضی مقاصد تمحیصی-تطهیری خود را از طریق عدم تطابق متن

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

منزول با قواعد قوم به انجام برساند؟ آیا نمونه‌ای از این جریان را به یاد می‌آورید؟ اقرار علنی و رسمی مراجع بهایی بر اعمال اصلاحات متنی در ایقان اولیه چه چیزی را ثابت می‌کند؟ آیا کتب آسمانی دیگر از جمله قرآن مجید از فرایند اصلاح اشکالات مصون بوده‌اند؟ آیا آیات ناسخ و منسوخ در قرآن مجید نوعی از همین اصلاحات نیست؟ آیا مظهر الهی از نقل به مضمون آیات کتب پیشین ممنوع است؟ چرا حضرت بهاءالله در حالی که در آخرین اثر منزول از قلم مبارکش، لوح شیخ نجفی، فقرات متعدّد و بعضاً مفصل از آثار و آیات پیشین خود را بعینه نقل می‌فرمایند، در ایقان اولیه معدودی از آیات قرآنی را با جزیی تغییر در شکل ظاهری آن، نقل به مضمون فرموده‌اند؟ آیا این پدیده نیز دامی امتحانی برای طرد قشریون اسلامی نبوده است؛ درست مثل جلسه محاکمه حضرت باب در تبریز که علمای اعلام به دلیل امتناع هیکل مبارک از صرف صیغه‌های یک فعل عربی، از ایمان به موعود و محبوب ابدی خود بازماندند؟

الف) از منظر منابع بهایی

۱. «این‌که در باره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند، این سنه و سنه قبل، حسب الامر مجدد در حضور عرض شد و به طراز بدیع مزین؛ انشاءالله یک جلد از آن ارسال می‌شود تا طالبین و مقبلین از روی آن بنویسند. اگر چه کلّ ما ظهر من عنده هو حقّ لا ریب فیه، و لکن از آنچه نازل شد، همان نسخه اول به اطراف رفت من غیر ملاحظه "انتهی." (جمال مبارک، مائده ۷، ص ۱۳۹، مطلب سیزدهم)
۲. «در حفظ کتاب الهی (ایقان) سعی بلیغ مبذول دارند چه که مجدّد امام وجه قرائت شده. آنچه در دست عباد است باید به آن مطابق و موافق شود و کتاب ایقان هم صحیح آن به جناب علی قبل اکبر علیه بهایی عنایت شد. نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدد بنویسند؛ این اولی و انساب است.» (حضرت بهاءالله، فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۷۸)
۳. «نسخ خطی دیگر (از کتاب ایقان) نیز از سال ۱۲۸۰ و سنین متعاقبه آن به نظر رسید و تفاوت‌هایی در نسخ متأخره با نسخ سابقه موجود است که فقط در تغییر بعضی از جمل عربیه به تطبیق با قوانین ادبیه می‌باشد که در ایام ابهی شد.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۶۸)
۴. «نسخه اصلی کتاب ایقان که جناب حاجی میرزا سید محمد به اخذ آن مفتخر شده بود به خط حضرت عبدالبهاء که در آن زمان بیش از هیجده سال از عمرشان نمی‌گذشت تسوید گشته است. حضرت بهاءالله در حاشیه بعضی از صفحات به خط مبارک تصحیحات چندی را مرقوم نموده و در صفحات آخر کتاب چنین فرموده‌اند: "این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالدی نطق الروح به امره آنی در این بلد توقّف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً." (نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ص ۱۷۳)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(ب) از منظر کتاب رمزوراز

۵. «اصلاحاتی که حضرت بهاءالله، بنفسه الاقدس در ایقان انجام دادند، نسخه جدیدی از کتاب به وجود آورد و به طور خیلی طبیعی، نُسَخ دیگر از حیز انتفاع ساقط شدند.» (دایره تحقیق مرکز جهانی، رمزوراز، ص ۶۴)

۶. «دایره تحقیق از انواع تغییرات متنی دیگر نیز سخن می گوید، مثل اصلاحات سبکی و دستوری. حضرت بهاءالله خود، در رساله سؤال و جواب که مکملی است بر کتاب اقدس، فرایند تصحیح و دلایل آن را افشاء می فرماید: «بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه، من دون مطابقه و مقابله، به اطراف رفته؛ لذا حسب الامر به ملاحظه آنکه معروضین را مجال اعتراض نماند، مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجراء گشت.» (۸۷) و چنین مطلبی البته حملاتی را از آن دست که نجفی انجام داده، محتمل می سازد. چنین افشاگری هایی در مورد تصحیح، به خصوص از جانب خود حضرت بهاءالله، امثال نجفی را پاك كنف می کند. دایره تحقیق در همین یادداشت، به نحو تأیید آمیزی فاش می سازد که: «در مورد تغییرات سبکی و دستوری باید خاطر نشان کرد که تغییرات متعددی که همه آنها در متون استنساخ شده در زمان حیات حضرت بهاءالله منعکس شده اند، ثبت شده است و این بدان معنی است که آن حضرت این تغییرات را ملاحظه و تأیید فرموده اند. اما بعضی از این تغییرات در نسخه های چاپ سنگی اولیه اعمال نشده اند. لطفاً به سند ضمیمه که در آن تعدادی از این تغییرات فهرست شده، رجوع نمایید. بسیار مهم است توجه شود که تغییرات سبکی و دستوری مذکور، در طول زمان صورت گرفته و اغلب، این خود زین المقربین بوده که آنها را پیش نهاد می داده است و لهذا دستنویس های مختلف، از این لحاظ، تا حدودی با هم فرق دارند.» (رمزوراز، ص ۶۶)

بخش یازدهم- محتوای آن به همراه متون مکمله

تنوع محتویات ایقان چقدر است؟ مهم ترین محتویات ایقان کدام هستند؟ مهم ترین محتویات ایقان در چه سندی فهرست وار بیان شده است؟ ابعاد محتویات ایقان چیست؟ ملاک تشخیص محتویات ایقان چیست؟ لایه های تودرتوی محتوای ایقان یعنی چه؟ چند بعد از لایه های ایقان قابل تشخیص است؟ لایه های ایقان چگونه نسبت به هم پردازش شده اند؟ آیا ایقان فقط اسدلالیه بر اثبات حقانیت حضرت باب است؟ جایگاه قرآن در ایقان چیست؟ چه خصوصیتی از قرآن مبنای تفسیر ایقان قرار گرفته است؟ آیا ایقان فقط تفسیری بر قرآن مجید است؟ در ایقان چند نوع تفسیر بر قرآن قابل تشخیص است؟ اوج اقتدار تفسیری ایقان کدام آیات قرآنی را هدف قرار می دهد و در جهت حل چه مسئله ای است؟ محور اصلی استدلال تفسیری ایقان چه مفهومی است؟ در قیاس با تفاسیر کلاسیک بر قرآن، خاصیت اصلی تفسیری ایقان چیست؟ تفسیر نمادین یعنی چه و در ایقان چگونه مطرح شده است؟ تفسیر بین الکتبی یعنی چه و در ایقان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

چرا مطرح شده است؟ راز موعود در ایقان یعنی چه؟ اهمیت درک راز موعود در چیست؟ راز موعود چرا و چگونه در ایقان مطرح شده است؟ پارادوکس راز موعود ایقان چیست؟ هدف از طرح راز موعود چه بوده است؟ تأثیر راز موعود در جامعه بانی بغداد چه بوده است؟ آیا در ایقان اثری از موعود آنجلیل مشهود است؟ مفهوم اصلاحات اجتماعی مندرج در ایقان چیست؟ درک اصلاحات مذکور در ایقان در جهت دفع چه ایرادی از جانب مخالفان است؟ نقش اصلاحات ایقان در جامعه بانی چه بوده است؟ ماهیت اصلی اصلاحات مطروح در ایقان چیست؟ آیا راجع به ابعاد ایقان، مطروح در کتاب رموزراز، در سایر آثار مبارکه و تحقیقات معموله نیز تصریحات و اشاراتی موجود است؟ اگر بلی، آن ها چه هستند و در کجا قرار دارند؟

الف) مسائل متنوعه

۱. «ذکر این آیام و بلائی آن، در لوح استدلالیه که به اسم خال از سماء احدیه نازل شده (کتاب ایقان)، مرقوم گشته و همچنین در الواح دیگر، اگر ملاحظه نمایید بر بعضی اسرار مطلع خواهید شد.» (حضرت بهاءالله، فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۷۶)

۲. «آنچه (در کتاب ایقان) ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده، به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید، جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهر از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید.» (کتاب ایقان، صص ۱۵۸-۱۵۷)

۳. «اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابوابهای معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمایید.» (کتاب ایقان، ص ۳۴)

۴. «باری، در مقامات لقاء و تجلی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید.» (لوح شیخ نجفی، ص ۸۷)

۵. «سؤال دیگر ایشان در مذهب مه آبادان و زردشت: این که می فرماید دین و آیین ما برتر و بهتر است از آیین و دین انبیاء، مقصود، انبیاء قبل از ایشان است. این نفوس مقدسه در یک مقام متحدند؛ اولهم آخرهم و آخرهم اولهم. کل از جانب خدا آمده اند و به او دعوت نموده اند و به او راجع شده اند... این مراتب در او (کتاب ایقان) نازل گشته.» (حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۷، صص ۱۶۷-۱۶۶)

۶. «و این که از بعث سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیت، طوبی للعارفین.» (لوح عبدالوهاب، مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۱۶۶)

۷. «کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاءالله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور.» (حضرت بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۱)

۸. «این که از بعث سؤال نمودید، در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیت، طوبی للعارفین.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۱۸)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۹. «فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر (کتاب مستطاب ایقان) ذکر شده.» (کتاب ایقان، بند ۲۶۶)
۱۰. «آنچه (در کتاب ایقان) ذکر شده، جمیع ارض و من علیها^۱ را کافی است.» (حضرت بهاءالله، مقدمه کتاب ایقان، ص ۵)
۱۱. «قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک (ایقان) لئالی علم الهی مخزونست و دریاهاى عرفان مستور و مکنون.» (حضرت بهاءالله، مقدمه کتاب ایقان، ص ۵)
۱۲. «آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده، اکثر مؤولست و لایعلم تأویلہ إلا الله^۲ این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است.» (حضرت بهاءالله، مجموعه اقتدارات، ص ۲۸۴)
۱۳. «جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب را (مجموعه ثانی حضرت مسیح و یوم جزاء) مفصل و مشروح مرقوم فرموده‌اند. بخوانید، حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، صص ۱۰۱-۱۰۰)
۱۴. «(خطاب حضرت عبدالبهاء به هوارد کلبی آیوز) در آن کتاب (کتاب ایقان) به خوبی بیان شده است که چگونه آنجم هدایت آسمان حضرت مسیح کل بر زمین آمال دنیوی فروریختند... حضرت بهاءالله در این باره در کتاب ایقان تفصیلات عالیہ داده‌اند.» (حضرت عبدالبهاء، کتاب درگه دوست، فصل هشتم)
۱۵. «در اهمیت کتاب مستطاب ایقان بیان فرمودند که "این کتاب در مصر به لسان عربی طبع شد. ذکر حضرت حسین ابن علی در آنست، آن‌ها (مسلمانان) باید بخوانند."» (حضرت ولی‌امرالله، کتاب طرازالهی ۱، ص...)
۱۶. «این کتاب مستطاب (ایقان) که در آستانه اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گشت، «رحیق مخنوم»ی (شراب مہرشدہ‌ای) را کہ مہر آن «مُشک و عنبر» بود، بہ عالم انسانی ارزانی داشت و «سَتر کتاب»ی را کہ دانیال نبی بہ آن اشاره کرده بود، برداشت؛ و معانی «کلمات»ی را کہ بہ گفته همین نبی مکرم می‌بایست تا «روز پایان، پوشیده و پنهان» می‌ماند، آشکار و عیان ساخت.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)
۱۷. «این کتاب (ایقان)... با عباراتی درخشان و نورافشان، بر شگفتی‌ها و عظمت‌های «مدینة الهی» که به تقدیر زبانی، برای هدایت و مصلحت و نجات تمامی عالم انسانی، در فواصل معین زمانی، تجدید می‌شود، متمرکز می‌گردد.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

^۱ تمام زمین و کسانی که بر آن هستند.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۷؛ یعنی تأویل (معنای اصلی و حقیقی) آن را کسی جز خدا نمی‌داند.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۸. «این کتاب (ایقان)، در محدودهٔ دوپست صفحه، به وضوح و روشنی، موجودیت و وحدانیت خدایی متشخص (personal God) را که دست‌نیافتنی، ناشناختنی، جاودانه، عالم بر همه چیز، حاضر در همه جا، مقتدر و توانا، و منشأ تمامی ظهورات تاریخ است، اعلان می‌کند؛ نسبت حقیقت دینی و استمرار ظهورالهی را ابراز می‌دارد؛ وحدت پیام‌آوران و عمومیت پیام اصلی، اصالت تعالیم اساسی، تقدس کتب و صحف، و خصلت دوگانهٔ مقامات آنان را تأکید می‌کند؛ کوردلی و خودسری عالمان و روحانیان هر عصر و زمان را تقیح می‌نماید؛... شرایط ضروری برای وصول هر سالک حقیقی به مقصود را، تشریح می‌کند؛... عصمت و طهارت مریم باکره (مادر حضرت مسیح- م) را تصریح می‌نماید؛ ائمهٔ شریعت محمدی را تکریم می‌فرماید؛ شهادت حضرت امام حسین را گرامی می‌دارد و اقتدار روحانی او را تمجید می‌نماید؛... مراحل سه‌گانهٔ مرتبط با ظهورالهی را تشریح می‌کند و بین آن‌ها تمایز قائل می‌شود؛... به درستی می‌توان مدعی شد که در میان تمامی کتب نازل از قلم شارع دیانت بهایی، این کتاب، به تنهایی، با برداشتن سدهای دیرینه‌ای که چنین عبورناپذیر، ادیان بزرگ عالم را از هم جدا کرده، اساسی مصون و مستحکم را برای آشتی و دوستی کامل و دائم پیروان این ادیان مستقر می‌نماید.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱- ۲۱۰)

۱۹. «در هیچ کتابی جز کتاب ایقان که در آن حضرت بهاءالله وحدت حقائق مودعه در جمیع ظهورات آسمانی را تشریح کرده‌اند، نمی‌توان یافت که به آن وضوح و روشنی، قوای ذاتیهٔ مکنونه در مظاهر وحدانیت الهیهٔ را که ظهور بهایی نیز به آن سلسله متصل است، شرح و بیان کرده باشد.» (حضرت ولی‌امرالله، نظم جهانی بهایی، ص ۸۲)

۲۰. «دومین اثر از آثار مهم حضرت بهاءالله متعلق به این دوره (دورهٔ بغداد، قبل از اظهار امر علنی) کتاب ایقان است. کتاب مزبور متضمن شرح و بیان جامع و عمیقی در بارهٔ حقیقت و مقصد از دیانت است. در فقراتی از این کتاب حضرت بهاءالله با احاطهٔ نظر و به کمال ظرافت و بساطت نه تنها از آیات کتاب قرآن بلکه از مندرجات کتب مقدسهٔ تورات و انجیل چنین استنتاج و استدلال نموده‌اند که انبیای الهی همه به مثابه نفس واحد، قائم بر امر واحدند و نوع بشر را به درک قوای مکنونهٔ روحانی و اخلاقی خود مشعر و آگاه می‌سازند. (مرکز جهانی بهایی، رسالهٔ حضرت بهاءالله، ص ۱۴)

۲۱. «بیت العدل اعظم توضیح داده‌اند که حقایق اساسی امرالله باید در قلب جریان مؤسسهٔ آموزشی باشد و کتاب ایقان کتابی است که طبق بیانات مکرر حضرت ولی‌امرالله، اعتقادات اساسی را توضیح می‌دهد؛ این کتابی است که حقایق بنیادی امرالله را در بر دارد و در این مقام کاملاً منطبق با اهداف (تبلیغی) ما می‌باشد.» [هویردانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هویردانبار)، ص ۵]

۲۲. «این کتاب مستطاب جلوهٔ خاصی به کتب مقدسه ادوار قبل بخشیده، بسیاری از مطالب مندرجه در آن‌ها را روشن و آشکار ساخته و مفهوم واقعی اصل تطوّر ادیان را واضح و عیان نموده‌است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص ۱۸۲)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲۳. «در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده‌اند، معنی علامات را بیان فرموده‌اند که مقصود از این که آفتاب تاریک می‌شود، آفتاب چه چیز است، زمین میلرزد و زلزله می‌شود، مقصود از زلزله چه چیز است. قوای زمین و آسمان از هم می‌پاشد، یعنی چه، مسیح روی ابر می‌نشیند و از آسمان به زمین می‌آید، یعنی چه - مقصود از ملائکه چه هستند - بهشت کدام است - جنت چه چیز است، و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمی است. مقصود از این که ایلیا از آسمان می‌آید، یعنی چه - معنی رجعت یعنی چه - ایلیائی که در دوره مسیح و در دوره رسول‌الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود - تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند.» (تقریرات در باره کتاب اقدس، جناب اشراق‌خاوری، ص ۳۰)

۲۴. «مباحث عمده کتاب مستطاب ایقان را می‌توان به وجه زیر خلاصه کرد: ۱- اصول تئولوژی بهایی، شامل مباحثی چون عدم امکان معرفت الهی - مسئله مظهریت پیامبران و رسالت آنان - فلسفه خلقت انسان - مقام انسان - نقش دین در ترقی انسانیت و جامعه و تمدن - وحدت و کثرت انبیای الهی - مقامات دوگانه مظاهر ظهور (مقام الهی و مقام انسانی) - سرّ تجدید ادیان - مسئله عهد و میثاق - فلسفه امتحان و آزمایش عباد و نظایر آن. ۲- تشریح و تفسیر رموز و اشارات و کنایات کتب مقدسه و متشابهات و نبوات اسفار سماویه. ۳- اثبات ظهور حضرت باب به دلایل عقلی و نقلی. ۴- موضوع تسلسل ادیان و قصه انبیاء، یکی پس از دیگری. ۵- اشاره ضمنی به ظهور قریبالوقوع خود. ۶- بحث از شرایط تحقیق در عرصه‌های روحانی و عرفانی و صفات و ملکات شخص مجاهد فی سبیل‌الله. ۷- بحث از علم و علما و مسئولیت اصحاب علم و معنی علم حقیقی و هدف علم و محکوم کردن علمای دین که مانع از شناخت و تصدیق ظهور جدید بوده‌اند. ۸- برخی اشارات تاریخی از جمله به هجرت خود به کردستان و اوضاع بغداد و نیز ذکری از دشمنان امر چون جاج کریمخان کرمانی. جناب ادیب طاهرزاده یازده موضوع اصلی را در کتاب ایقان یافته و ذکر فرموده‌اند که بیش و کم با طبقه بندی فوق تطابق دارد.» (شاپورراسخ، مقاله "کتاب ایقان"، سفینه عرفان، دفتر دوم، ص ۱۸۵)

۲۵. «رموز و اشارات کتب آسمانی که در ایقان شریف تفسیر و تشریح شده عبارتند از: شمس و قمر و غروب آن‌ها - سقوط نجوم - سماء و انفطار سماء - ارض و تبدیل ارض - معنی ارض و سماء - معنی ابر - ملائکه - معنی رجعت - معنی حیات و مرگ - معنی سلطنت مظهر ظهور - مسئله خاتمیت - وعده لقاءالله - معجزات مظاهر ظهور - معنی قیامت و حشر و نشر و کتاب و حساب یوم آخر - معنی فقر و غنا.» (شاپورراسخ، مقاله "کتاب ایقان"، سفینه عرفان، دفتر دوم، ص ۱۸۸)

۲۶. «حضرت بهاءالله در کتاب ایقان توضیح می‌فرمایند که این نبوات در باره آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان‌ها و زمین رموز و اشارات است و نباید تنها به معنای ظاهر حمل گردد.» (بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۵۷)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲۷. «حضرت بهاءالله در این سفر جلیل به جای این که یکباره به شرح دلایل و براهین حقیقت رسالت حضرت باب پردازند، نخست مطالبی در باره انبیای دیگر بیان می کنند، از حیات پیامبران و صدمات و بلیات وارده بر آنان سخن می رانند، حقیقت رسالت مظاهر مقدسه را آشکار می کنند و اصول مشترک شرایع الهیه را توصیف می فرمایند...» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۲۸. «حضرت بهاءالله... در صفحات آخر کتاب (ایقان) در باره حضرت اعلی و رسالت روحانی آن حضرت گفتگو می کنند و همان دلایل و موازینی را که برای اثبات حقانیت انبیای دیگر به کار برده بودند، برای اثبات حقیقت امر بدیع ارائه می فرمایند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۲۹. «توجه به شباهتی که بین مطالب مندرجه در جواهرالاسرار با نصوص مقدسه کتاب ایقان وجود دارد اهمیت این لوح مبارک را آشکارتر می کند. رئیس مطالبی که حضرت بهاءالله در این لوح بیان نموده اند در حقیقت همان هائی است که در ایقان مستطاب با تفصیل بیشتر نازل فرموده اند؛ از جمله این موارد مشترک بیاناتی است در باره علل احتجاب نفوس از مظاهر مقدسه؛ شرایط طالبین حقیقت؛ عدم امکان شناسائی ذات الهی؛ وحدت مظاهر مقدسه الهیه؛ معانی کلمات متشابهات چون روز قیامت، قیام مردگان، مقصد از حیات و ممات و سایر اشارات مشابه نازله در کتب مقدسه قبل؛ بشارات مندرجه در عهد عتیق و عهد جدید؛ آیات قرآنی و احادیث اسلامی در باره ظهور قائم موعود و حلول یوم الله یعنی ظهور حضرت بهاءالله در قمیص من یتظهره الله.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، آخر فصل نهم)

۳۰. «تا حین نزول کتاب ایقان اهمیت رسالت انبیای مقدسه الهی، مقصد از ظهور آن مظاهر رحمنی و معانی حقیقی کلمات کتب آسمانی مکتوم و مجهول مانده بود با نزول این کتاب مستطاب اهمیت "کلمه" که مطابق سفر دانیال "تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است" ^۱ ظاهر و آشکار شد و "ختم" که خداوند سالیان دراز بر کتب مقدسه تمام ادیان گذاشته بود برداشته شد.» (ادیب طاهرزاده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰، آخر فصل نهم) «در کتاب ایقان معانی انجیل و سایر کتب سماوی را بیان فرموده اند.» (ترجمه خطابه مبارک حضرت عبدالبهاء، ۲۹ مه ۱۹۱۲، مندرج در مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناپذیر و سینا فاضل)

۳۱. «ایقان "حاوی اصول اساسی امر مبارک" ^۲ و "جوهر تعالیم الهی است" ^۳. در این کتاب "رؤوس کلی تمام فلسفه دینی امرالله به وضوح توضیح داده شده." ^۱، ... "نگرش امرالله نسبت به انبیاء الهی رسالت آن

^۱ کتاب دانیال نبی، ۹: ۱۲.

^۲ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان بهایی در لندن نوشته شده است.

^۳ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ اول اکتبر ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

در تاریخ جامعه را توضیح می دهد^۲، "وحدت معنویۀ خداوند و مظاهر ظهور الهی"^۳ را بیان می کند... در این کتاب "حضرت بهاءالله وحدت حقایق مودعه در جمیع ظهورات آسمانی را تشریح کرده اند"^۴... "در هیچ کتابی جز ایقان... نمی توان یافت که به وضوح و روشنی، قوای ذاتیۀ مکنونه در مظاهر وحدانیت الهیه را... شرح و بیان کرده باشند"^۵» (نقل از مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناپذیر و سینا فاضل، صص ۴-۵)

(ب) مواضع مخصوصه

(ب ۱) وحدت مظاهر الهی

۱. «معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود.» (ایقان، فقره ۱۶۲)

۲. «این نفوس مقدسه (پیام آوران الهی) در یک مقام متحدند؛ اولهم آخرهم و آخرهم اولهم؛ کلّ از جانب خدا آمده اند و به او دعوت نموده اند و به او راجع شده اند... این مراتب در او (کتاب ایقان) نازل گشته (است).» (جمال مبارک، مائده ی ۷، باب پنجم، ص ۱۶۷)

۳. «ثمّ اعلم بانّه لما كان الانبياء كلهم روح و نفس و اسم و رسم واحد و انك بهذا العين لترى كلّ الظهورات اسمهم محمد و آباؤهم حسن و ظهروا من جابلقاء قدرة الله و يظهروا من جابلساء رحمة الله و جابلقا لم يكن الا خزائن البقاء في جبروت العماء و مدائن الغيب في لاهوت العلاء و تشهد بان محمد بن الحسن كان في جابلقاء و ظهر منها و من يظهره الله يكون فيها الى ان يظهره الله على مقام سلطنته و انا بذلك مقرون و بكلهم مؤمنون و انا اختصرنا في معاني جابلقا في هذا المقام و لكن تعرف كلّ المعاني في اسرار هذه الالواح لتكون من الموقنين.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۳، فونت نیورومن ۱۴، جواهر الاسرار، صفحه کلی ۴۰۷) (مضمون: سپس بدان که تمام انبیاء، روح و نفس واحد هستند و اسم و رسم واحد دارند؛ و تواز این منظر، همه ظهورات الهی را طوری می بینی نامشان محمد (نام امام دوازدهم شیعیان) است و پدرشان حسن است و همه از جابلقای قدرت الهی ظاهر شدند و از جابلسای رحمت ربّانی پدیدار

^۱ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ دوم دسامبر ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.

^۲ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ ۹ فوریه ۱۸۳۲ که از قبل حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.

^۳ کتاب دور بهایی، ص ۶۷.

^۴ نظم جهانی بهایی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، ص ۸۶.

^۵ همان.

^۶ اولشان، آخرشان؛ و آخرشان، اولشان است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

می‌گردند؛ و جابلقا نیست مگر خزائن بقا در جبروت عماء و مداین غیب در لاهوت علاء، و می‌بینی که محمد پسر حسن در جابلقا بود و از آن ظاهر گشت (اشاره به ظهور حضرت اعلی) و کسی که ظاهر می‌کند او را خداوند (موعود بیان) هم در آن جا است تا زمانی که خداوند او را ظاهر نماید و بر مقام سلطنت خود بنشانند و ما مقرّ به این قضیه و مؤمن به تمام آن‌ها هستیم. ما در اینجا معانی جابلقا را مختصر کردیم؛ اما تو تمامی معانی را از اسرار مندرج در این الواح دریاب تا از موقنین باشی.)

۴. «در فقراتی از این کتاب (ایقان) حضرت بهاءالله با احاطه نظر و به کمال ظرافت و بساطت، نه تنها از آیات کتاب قرآن، بلکه از مندرجات کتب مقدسه تورات و انجیل چنین استنتاج و استدلال نموده‌اند که انبیای الهی همه به مثابه نفس واحد، قائم بر امر واحدند و نوع بشر را به درک قوای مکنونه روحانی و اخلاقی خود مُشعر و آگاه می‌سازند.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، ص ۱۴)

۵. «در مقام توحید بدون هیچ امتیازی همه مظاهر الهیه یکی هستند. یعنی یک حقیقت اصلیه است. مثل شمسی که در چندین آینه تجلی کرده و در همان حال در مقام خود مانده‌است. بنابراین کلمه الهی یا مشیت اولیه یا عقل اول یا به هر اصطلاحی که بگویید، یکی بیشتر نیست. چون اگر بتواند متعدّد باشد باز منافی آن اصل است که از واحد نمی‌تواند کثیر صادر شود. پس آنچه هم از واحد صادر بشود باید واحد باشد، یعنی یکی بیشتر نیست و یکی بیشتر نمی‌تواند باشد. این حقیقت واحده در مقام تحدید، در حدود زمانی و مکانی، به طور متعدّد ظاهر شده‌است، در مکان و در زمان متفاوت است و اصل آن یکی بیشتر نیست. حقیقت خدا حقیقت همه مظاهر الهیه‌است. می‌دانید که این مطلب را کلید حلّ مسائل بسیار زیادی دانسته‌اند. حضرت بهاءالله مسأله خاتمیت را در کتاب "ایقان" به همین ترتیب جواب داده‌اند. جواب حلّی آن همین است. جواب نقضی هرچه می‌خواهید بگویید. می‌فرمایند مظاهر امر چون حقیقت واحده هستند، همگی مظاهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت الهیه هستند. به این معنی تعبیر صریح و واضح این می‌شود که حضرت محمد آخرین پیغمبر است، آخرین نبی است، آخرین رسول است، برای این که هرکه بعد از او بیاید، باز اوست، بعد از او کسی نمی‌آید، چون کسی غیر از او نیست تا بیاید، چون یک حقیقت بیش نیست. بهاءالله جز او نیست، نقطه اولی جز او نیست، همان طور که قبل از او هم هرکه بود خود او بود.» (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۱۸)

۶. «این سفر جلیل (کتاب ایقان) همچنین اساسی دائمی برای استقرار وحدت نهائی در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته (است).» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص ۱۸۲)

۷. «حضرت بهاءالله در این سفر جلیل (ایقان)... اصول مشترک شرایع الهیه را توصیف می‌فرمایند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۸. «بر اساس مضمون بیانات حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، چون تمام مظاهر مقدسه از مبدأ واحدی الهام می‌گیرند، کسی که به صفات و سجایای مظهر الهی قبل عارف شود، می‌تواند با همان موازین، به

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

شناسائی شارع دیانت جدید هم موفق گردد.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

ب ۲) منزلت قرآن مجید

۱. «منظرگاه وحدت و یگانگی که در آثار حضرت بهاءالله نمایان می‌شود، گرچه تا ورای اسلام گسترش می‌یابد، اما از درون آن نشأت می‌گیرد. هم در دیدگاه آن حضرت از تاریخ و هم در نظریه ایشان برای مدنیّت، تکریم و تعظیم قرآن، به گونه‌ای پر شور و حال استمرار می‌یابد. اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت است که «این قرآن حجت است برای مشرق و مغرب عالم.» (رمزوراز، صص ۱۱-۱۰)

۲. «مسأله این نیست که حضرت بهاءالله معنی حقیقی قرآن را «کشف» کرده‌اند یا نه، بلکه این است که آن حضرت حقیقت ذاتی آن، یعنی معنی اصلی آن، را «نازل» می‌فرمایند؛» (رمزوراز، ص ۱۳)

۳. «از نظر شیوه کار، ما این اندیشه را که قرآن معنایی ثابت و تغییرناپذیر دارد، کنار نهاده و به جای آن، به عنوان نصی زنده و پویانده، به قدرت خلاقه آن می‌نگریم؛ پدیده‌ای که قادر است معانی بدیعه ایجاد یا الهام نماید.» (رمزوراز، ص ۱۴)

۴. «اعجاب آور نیست که احترام و تکریم حضرت بهاءالله برای قرآن مجید حقیقی و صمیمی باشد. به هرحال آن حضرت يك مسلمان بوده‌اند. کتاب ایقان آمیخته است با روح احترام برای متن قرآن. این اعزاز و اکرام جدای از ایراد و انتقادی است که آن حضرت متوجه ملایان مسلمان زمان خود می‌کنند. تحسین ایشان از قرآن، گرچه سنتی است، اما سازشکارانه نیست. عقاید بدعت‌گذارانه حضرت بهاءالله چیزی از احترام عمیق آن حضرت نسبت به قرآن، نمی‌کاهد. آن حضرت از سازه عمیق تجلی قرآنی و نمادهای چندمعنایی آن، بینش و بصیرتی عمیق دارا می‌باشند: "این واضح است که هرکس تصدیق فرقان نمود، فی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده... اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد، البته زمان به آخر نرساند و کون حمل ننماید و کان الله علی ما اقول شهیداً..."» (رمزوراز، ص ۱۲۹)

۵. «سنتاً قرآن تکمیل‌کننده سلسله ظهورات تاریخ است و کمال نهایی فرایند تجلی محسوب می‌شود. اگر فقره زیر از کتاب ایقان را از متن اصلیش جدا سازیم، با چنین نقطه نظری کاملاً انطباق می‌یابد: «حال ملاحظه فرمایید چه مقدار عظیم است شان آیات (سوره بقره، آیه ۲۳) و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود به آن (آیات قرآن- م) شریک نفرموده؛ چه، میانه حجج و دلایل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضمییء از جانب سلطان

۱ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان»، (۱۹۰۰)، ص ۱۷۰.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه... شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران...»^۱ این فقرات، انعکاسی است از اصل اعتقادی تقلیدناپذیری (inimitability) قرآن (اصل اعجاز). البته لازم به ذکر است که انتظار چنین تحسین و تکریمی از قرآن در تفسیر جمال رحمن می‌رفته، زیرا این شیوه، کلاً یکی از مشخصات رسمی و همیشگی هر تفسیری بوده است. اما در وراى اظهارات احترام‌آمیز حضرت بهاء‌الله نسبت به قرآن، قطعاً مقاصد دیگری نیز مطرح بوده است.» (رمزوراز، ص ۱۳۰)

۶. «حضرت بهاء‌الله حقاً و صریحاً قرآن را تأیید می‌فرمایند، اما در عین حال به آن نسبت می‌بخشند. تفسیر آن حضرت گرچه مرجعیت متن کهن را تداوم می‌بخشد، اما هم زمان، نفس قرآن را محدود می‌سازد. این برخورد نقیض نما نسبت به قرآن، در این توصیف آن حضرت نمایان است: "(نقطه فرقان = حضرت محمد) آن (قرآن) را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد."»^۲ (رمزوراز، ص ۱۳۱)

۷. «لازم به ذکر است که گرچه حضرت بهاء‌الله کوشیده‌اند دسترسی به قرآن را حق همه «مردم عامی» قلمداد فرمایند، اما برتری تفسیری را همچنان مختص پیامبر الهی می‌دانند (تا علما یا مردم عادی - م). (رمزوراز، ص ۱۳۳)

۸. احتمالاً در کتاب ایقان، اعجاب‌انگیزترین و مناسب‌ترین استعاره برای راز یا «سِرّ»، مروارید درون صدف است. حضرت بهاء‌الله به آیه‌ای قرآنی اشاره می‌فرمایند که در آن «لئالی الاسرار»، «مکنون»^۳ است. آن حضرت تمامیت قرآن را به عنوان «کنز لئالی الهیه و مخزن اسرار احدیه»^۴ مورد ستایش قرار می‌دهند.» (رمزوراز، ص ۱۳۸)

۹. «در این نگرش (نگرش خاصی است که حضرت بهاء‌الله نسبت به قرآن دارند)، متن قرآن نه تنها مقدس محسوب می‌شود، بلکه ثابت و پایدار نیز می‌باشد؛ البته در محدوده‌های شرعی و نه در حوزه‌های تفسیری؛ و این به روشنی، انعکاسی است از نگرش‌های قرن نوزدهمی اسلامی نسبت به متن؛ به این معنا که قرآن به همان صورتی که نازل شده، دست نخورده مانده است و متن به همان شکلی که دریافت گشته، صحیح و درست به ما رسیده است.» (رمزوراز، ص ۱۷۸)

۱۰. «در کتاب ایقان، تحسین زیبایی‌شناسانه حضرت بهاء‌الله از قرآن، مرتبط و ممزوج است با تمجید آن حضرت از غنای بیان مجازین این کتاب مبین. آن حضرت، در عین اقامه دلیل و برهان برای اثبات وقوع

^۱ حضرت بهاء‌الله، «کتاب مستطاب ایقان»، (۱۹۰۰)، ص ۱۷۱.

^۲ همان، ص ۱۶۸.

^۳ همان، ص ۵۰.

^۴ همان، ص ۱۷۱.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

يك ظهور فرا- قرآنی (Post-Quranic)، اعزاز و اکرام قرآن را نیز وسیعاً ملحوظ می‌دارند؛ و در مواضعی متعدّد از کتاب به ستایش قرآن می‌پردازند که يك مورد آن چنین است: "هیچ شیئی را آن سلطان احدیه، در اظهار حجّت خود، به آن (قرآن) شریک نفرموده؛ چه، میان حجج و دلایل، آیات به منزله شمس است و سواى آن به منزله نجوم، و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضمیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه... شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران." ^۱» (رمزوراز، ص ۱۸۰)

۱۱. «عزت و احترامی که حضرت بهاءالله برای متن مقدّس (قرآن) فائزند، (در فقره زیر) کاملاً نمایان است: "مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او، هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مُجتته و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین مرزوق شد به فواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از آنهار ماء غیرآسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع مایحتاج آن امت از احکام دین و شریعت سیدالمُرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته و آن (قرآن- م) است حجّت باقیه برای اهلش، بعد از نقطه فرقان (حضرت محمّد- م)؛ زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است امر آن و جمیع، مأمور به اتباع آن بوده‌اند تا ظهور بدیع در سنه ستین. ^۲ ممکن است کسی سؤال کند که تکریم حضرت بهاءالله از قرآن، با وجود باورشان به اینکه از پیش توسط حضرت باب منسوخ گشته، چرا تا این حدّ پیش رفته است؛ در پاسخ باید گفته شود که احتمالاً این باور هیچ ربطی به اینکه آن حضرت چگونه صحّت و جامعیت این سفر جلیل را ملحوظ می‌داشته‌اند، ندارد.» (رمزوراز، ص ۱۸۳)

۱۲. «برخلاف بعضی زمره‌ها در سنت شیعه که جامعیت قرآن را زیر سؤال برده است- از جمله شایعه اینکه در نسخه استاندارد عثمان فقرات مربوط به حضرت علی حذف شده است-، حضرت بهاءالله صحّت و تمامیت آن را صحّه می‌نهند؛ اما تعبیر و تفسیر قرآن، همانسان که تا حدّی به صورت دقیق و جزئی ملاحظه خواهیم کرد، مسئله‌ای است کاملاً متفاوت.» (رمزوراز، صص ۱۸۴-۱۸۳)

ب ۳) مجازیت در قرآن

۱. «حضرت بهاءالله سلسله‌ای از فنون تفسیری را به کار می‌گیرند تا سرشت مجازی قیامت قرآنی را توضیح دهند. با در نظر گرفتن این مجازیت زمینه‌ای، آن حضرت به تفسیر نمادین آیات قیامت‌نشان، بر حسب تحقیقشان در همان زمان، مبادرت می‌نمایند.» (رمزوراز، ص ۱۱۳)

^۱ همان، ص ۱۷۱.

^۲ همان، صص ۱۶۷-۱۶۸.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲. «حضرت بهاءالله، به طور کُلّی، در تفسیر و تبیین اشکال مجازین قرآن، به «علم» فصاحت اسلامی متوسّل نمی‌شوند. (۳۸) آن حضرت، برعکس، تا حدّ زیادی، بطالت و بیهودگی (absurdity) حاصل از توسّل به معنای ظاهری را- شکلی از استدلال فصیحانه که علمای معانی و بیان برای غلبه بر معنای ظاهری متن به کار می‌برند- مورد استفاده قرار می‌دهند.» (رمزوراز، ص ۱۳۴)

۳. «به جای تشبّث به صلاحیت تفسیر رسومی، آن حضرت با توسّل به حصول بیهودگی (absurdity) (در صورت ظاهرگرایی- م) استدلال می‌فرمایند.» (رمزوراز، ص ۱۶۸)

۴. «در کتاب ایقان يك خط استدلالی فصیحانه (سخن روان و عاری از ابهام و پیچیدگی- م)، خردمایه لازم را برای تشخیص زبان مجازین قرآنی، فراهم می‌سازد. در بسیاری از تفاسیر ذکر شده (در فصول رمزوراز- م)، مجازگرایی بر نمادگرایی سبقت می‌گیرد. از نظر حضرت بهاءالله، درك و فهم بُعد مجازین قرآن، چشم انسان را به بُعد غنی نمادین آن می‌گشاید؛ بُعدی که مهم‌ترین وجهش، وعده قرآنی دالّ بر دیدار خداوند (در روز قیامت) است.» (رمزوراز، ص ۲۵۶)

۵. «يك نمونه از شیوه استدلال فصیحانه، توسّل به بیهوده‌انجامی است (یعنی به بیهوده‌گویی انجامیدن قرائت ظاهری- م). وقتی قرائت ظاهری آیه‌ای صحیح انگاشته شود، این‌گونه استدلال به ناپذیرفتنی بودن خردگرایانه یا پدیدارشناسانه آن قرائت اشارت دارد، و در چنین وضعیتی است که حالت مجازین می‌دان می‌یابد.» (رمزوراز، ص ۲۵۸)

۶. «در چنین حرکتی تفسیری و اغلب به دنبال ناموجه دانستن معنای سطحی و ظاهری، آیات انسان‌گونه‌انگار (خدا) متضمّن حکم بیهوده‌گویی می‌شود. به همین دلیل است که روند تفسیر حضرت بهاءالله از قرآن ۳۹/۶۷، قرائت ظاهری دست رستاخیزی خدا را نفی می‌نماید؛ زیرا وجود چنین دستی نه تنها ممکن نیست، بلکه گرفتاری در دام‌های انسان‌انگاری (خدا) را نیز در پی دارد: «و دیگر معنی این آیه را ادراك نما که می‌فرماید: "والارضُ جميعاً قبضته يوم القيامة و السموات مطوياتٌ بيمينه..."^۱ مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست. حال قدری انصاف می‌خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراك نموده‌اند، چه حُسن بر آن مترتب می‌شود؟ وانگهی این مسلم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود، منسوب به ذات نیست؛ بلکه کفری است محض و افکی است صرف.»^۲ (این نمونه‌ای است از به بیهودگی انجامیدن صحنه، اگر آیه به صورت ظاهر قرائت شود- م) (رمزوراز، ص ۲۵۹)

^۱ سراسر زمین در روز قیامت در قبضه قدرت اوست؛ و آسمان‌ها به دست او در هم نوردیده می‌گردد. (ترجمه بهاءالدین خرمشاهی)- م

^۲ ایقان، فقره ۵۱، ص ۳۱.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۷. به نظر می‌رسد اشارات و تذکرات مکرر حضرت بهاء‌الله به بیهوده انجامی (مزخرفات)، برای این است که ادراکات پیشینه از متن (قرآن) را، نفی و حذف نمایند. آن حضرت عنصر محوری یک متن را بارز نموده، اثبات می‌فرمایند که ناممکن است کلمه یا عبارت معینی در آن به معنای ظاهری گرفته شود. به این ترتیب، بُعد باطنی آن در معرض امکانات اصطلاحی یا حتی تفسیرات تمثیلی قرار می‌گیرد. (رمزوراز، صص ۳۰۶-۳۰۵)

ب ۴) شخصیت فارقلیط

۱. «حضرت ابراهیم علیه السلام عهد موعود، حضرت موسی را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت موسی عهد حضرت موعود، حضرت مسیح را گرفت و عالم را به بشارت ظهور او مژده داد و حضرت مسیح عهد فارقلیط را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت رسول، محمد، عهد حضرت باب را گرفت و باب موعود حضرت محمد بود، زیرا بشارت به ظهور او داد و حضرت باب عهد جمال مبارک، حضرت بهاء‌الله را گرفت و بشارت به ظهور او داد، زیرا جمال مبارک موعود حضرت باب بود و جمال مبارک عهد موعودی (را) گرفت که بعد از هزار سال یا هزاران سال ظهور خواهد نمود.» (حضرت عبدالهاء، منتخبات مکاتیب ۴، فقرة ۱۵۶)

۲. «در جمیع... کتب آسمانی آمده است که ظهور معنی... آیات متشابهه (موجود در کتب سماوی) وقت معینی دارد که باید خدا در روز معین معنی این آیات را برای خلق دنیا بگوید. موسی گفت، آنکه بعد از من می‌آید، معانی آن‌ها را می‌گوید. عیسی شرحی نداد، فقط گفت آنکه بعد از من می‌آید، می‌گوید. رسول‌الله هم چیزی نگفت فرمود، بعد از من می‌آید. دانیال می‌گوید، خدا به من گفت این کتاب را مهر کن تا روز آخر. این است که معنی این آیات در تورات معلوم نیست. حضرت مسیح هم که آمد، همین حرف‌ها را گفت و تازه ایشان فرمودند من به مثل با شما گفتگو می‌کنم، برای شما قصه و حکایت می‌گویم، اما حقیقت را آنکه بعد از من می‌آید، می‌گوید؛ یعنی فارقلیط یا روح تسلی‌دهنده. در قرآن، حضرت رسول که آمدند؛ ایشان هم محول کردند به بعد. می‌فرمایند، ای مردم، خدا می‌گوید: "ان علينا جمعه و قرآنه فاذا قرآنه فاتبع قرآنه". ای محمد، تو این آیات قرآن را به مردم بگو بخوانند و بروند، حالا کار به معنی آن نداشته باشند. "ثم إن علينا بيانه" (سوره قیامت، آیات ۱۷-۱۹) در آینده بیان و تفسیر این آیات را ما خواهیم فرستاد.» (عبدالحمید اشراق خاوری، تقریرات در باره کتاب اقدس، صص ۲۹-۲۸)

۳. «در میان مدافعان نظریه اسلامی (در مورد شخصیت فارقلیط)، با الهام از حدس و گمان ماراکچی (Marracci) در ترجمه‌ای که در قرن هفتم میلادی از قرآن به زبان لاتین به عمل آورده، استدلال کلامی زیر تا حدودی شهرت یافته است: کلمه موعود parakletos، (همان فارقلیط و به معنای "حامی" و "مسلی") در یوحنا ۱۶/۱۴ و (معادل‌های آن)، حالتی تغییر یافته از واژه اولیه‌ای است که در بطن متن نهفته است؛

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

یعنی کلمه (paraklytos) به معنی "برجسته و ممدوح"^۱. اگر این اصطلاحیه مفروض، پذیرفتنی باشد؛ آن‌گاه بر اساس ترادف لغوی بین دو نام، می‌توان نشان داد که حضرت مسیح ظهور حضرت محمد را که نام مبارکشان به معنی "ممتاز و ممدوح" می‌باشد، پیش‌گویی نموده‌اند. (رمزوراز، ص ۱۶۲)

۴. «نخستین بار ابن اسحاق، در قدیمی‌ترین سرگذشت باقی مانده از رسول‌الله (سیره ۱/۱۵۰)، توضیحی بر یوحنا (۱۵/۲۳)، به طور مستقل و تحت تأثیر نام الهامی و قرآنی احمد (قرآن، ۶/۶۱)، روح راستی (فارقلیط) را با حضرت محمد یکی انگاشت. اما برخلاف این رویه، حضرت بهاء‌الله، از طریق استدلالی مبتنی بر رابطه روحانی (و نه لفظی) حضرت مسیح و فارقلیط و حضرت محمد، فارقلیط را {که در ایقان نامش برده نشده} اما در ص ۱۷ [طبع ۱۹۰۰] به او اشاره رفته است {همان حضرت محمد دانسته‌اند. از نظر آن حضرت، اتحاد (توحید) و فرق (تفصیل)، چهارچوبه‌های تفسیری مرجعی هستند که در آن‌ها هر دو نام صحیح می‌باشد.} (رمزوراز، ص ۱۶۲)

۵. «حضرت بهاء‌الله، از صحت و جامعیت متن گفتار فارقلیطی و نیز کلام رستاخیزی مسیحایی در متی ۲۴-۳۱، در مقابل اتهامات اسلامی مبنی بر تباهی (تحریف)، دفاع به عمل می‌آورند و آن‌گاه به "تفسیر بین‌الکتبی" (تفسیر قرآن مجید به وسیله عهد جدید و بالعکس)، مبادرت می‌ورزند. (رمزوراز، ص ۱۶۲)

ب) ابعاد تودرتو به همراه متون مکمله

۱. «در کتاب ایقان می‌توان متنی زیرین را یافت که جمال سبحان در آن، از طریق طرح‌واره‌ای موعودگرایانه که نمادهای دیرین شیعی را به کار می‌گیرد، به مأموریت خود اشاره می‌فرمایند. در این جا حضرت بهاء‌الله در همان حدی که موفق می‌شوند قائمیت حضرت باب را حمایت کنند، توفیق می‌یابند با ایما و اشاره، مشروعیت مرجعیت خود را وقایت فرمایند. (رمزوراز، ص ۹۳)

۲. «اما نمادگرایی (symbolism) را مبتنی بر زیرلایه‌ای از مجازیت (figuration) می‌نمایند. در این نوع بیان، زیبایی خاصی به چشم می‌خورد؛ چیزی که ورای زیبایی شناسی معمولی است؛ چیزی که حال و هوای روحانی دارد و درک آن نوعی آزمون بصیرت به حساب می‌آید.» (رمزوراز، صص ۲۵۰-۲۴۹)

^۱ رجوع کنید به (Anawati)، «دائرةالمعارف اسلام» (انگلیسی) (چاپ دوم)، جلد ۴، ص ۸۳. جایی که متأسفانه در املاي عبارت یونانی مورد بحث، دو اشتباه موجود است که عبارتند از: (sic) (irapagkiycoq) و (sic) (necptgxocoq). (توجه: کلمه لاتین sic جلوی يك کلمه تاییبی گذاشته می‌شود تا نشان دهد که واژه به همان صورت غلط نقل شده است- م). مقایسه کنید با (McAuliffe)، «مسیحیان در قرآن» (انگلیسی)، ص ۱۸۳، زیر نویس ۱۰ و نیز مطالب ضمیمه.

^۲ رجوع کنید به (Guthrie and Bishop)، فارقلیط، Almunhamanna (شاید انگلیسی شده‌ی المحمّد است- م) و احمد، در مجله «جهان اسلام»، جلد ۴۱، (۱۹۵۱)، صص ۲۵۲-۲۵۱.

^۳ حضرت بهاء‌الله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، ص ۱۷. جایی که عبارت «می‌آید دیگری»، به وضوح به آیه ۱۶ از باب ۱۴ یوحنا اشاره دارد که حاوی وعده «تسلی بخش دیگر» (یا فارقلیط)، می‌باشد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳. «دفاع از مأموریت حضرت باب- با تمامی اشارات ناسخانه آن- هدف معلوم و در واقع مصرح کتاب ایقان است. با این وصف، در "لایه‌های زیرین متن"، این، مشروعیت مرجعیت نفس حضرت بهاءالله است که هشیارانه، جلوه‌گر می‌گردد. در نفس فرایند تفسیر آن حضرت، بُعدی نهانی موجود است و در ورای تفسیرنمادین نیز رازی موعودگرایانه نهفته است؛ رازی که فقط تا حدی هویدا می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۲۸۸)

۴. «حضرت باب مدّعی خود را سریعاً مطرح فرمودند؛ اما حضرت بهاءالله چنین نکردند؛ بلکه می‌دان را برای سریان بشارت مبشر خود باز گذاشتند و بعضی اشارات خود ارجاعی را نیز درهاله‌هایی از رمزوراز پوشانیدند. انسان نمی‌تواند از تحسین این حالت اعجاب‌انگیز، یعنی نحوه اشارات مؤلف به خود باز ماند. تبیین و توضیح صحیح کتاب ایقان وابسته به درک همین نکته است که بدون آن، بُعدی مهم از محتوای متن، مفقود می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۳۱۵)

۵. «در مجموع، ده فقره مذکوره^۱ به قصد این بوده که نمودی منصفانه از مضمون رازداری، عرضه نماید؛ موضوعی که زیر متن اصلی در کتاب ایقان محسوب است.» (رمزوراز، ص ۳۲۸)

ب-۱-۵) بعد تفسیری

ب-۱-۱) از منظر نصوص بهایی

۱. «این‌که از "بعثت" سؤال نمودید، (در این مورد) در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیس طوبی للعارفین.» (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۶۶)

۲. «در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید و به علاماتی مشروط است؛ هر وقتی که آید به آن علامات آید. از جمله علامات این‌که آفتاب تاریک گردد و ماه نور ندهد و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریزند. در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و حنین کنند. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و ببینند که ابن انسان بر ابر سوار با قوت و جلال عظیم می‌آید. تفسیر این آیات را جمال مبارک در رساله ایقان مشروحاً فرموده‌اند، احتیاج به تکرار نیست؛ به آن مراجعت کنید معانی آن کلمات را ادراک خواهید نمود.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص ۸۴، بخش ۲۶-کو)

۳. «مسیح می‌فرماید من شاید بیایم و شما هنوز در خوابید، زیرا آمدن ابن انسان مثل آمدن دزد است. شاید دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد. پس واضح و مبرهن گشت که این علامات (نحوه رجعت حضرت مسیح) معنی دارد، مقصود به ظاهر نیست و معانیش در کتاب ایقان مفصل بیان شده است. به آن مراجعت نمایید.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص ۸۴، بخش ۲۶-کو)

^۱ به صفحات ۵۳ تا ۵۵ مراجعه شود.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۴. «آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم، اخبار به ظهور جمال مبارک است و تفسیر آفتاب و ماه تاریک می شوند و ستاره‌ها از نور باز می مانند و زمین متزلزل می شود؛ معانی این آیات در کتاب ایقان موجود است.» (حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب ۴، ص ۱۸۶، لوح شماره ۱۶۶)
۵. «در رساله ایقان هیکل بشری را به منزله سحاب شمرده اند و حقیقت نورانیه را به منزله آفتاب و "حینئذ تشهدون ابن الانسان آتياً علی سحاب السماء بقوات و مجد عظیم" عبارت انجیل را به این گونه تفسیر و تأویل فرموده اند.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۱، ص ۲۷۹)
۶. «این کتاب (ایقان) ... فقرات تمثیلی عهد جدید (انجیل)، آیات مبهمه قرآن مجید، و احادیث رمزی نبوی- متونی که مورث سوء تفاهم‌ها، شک و تردیدها، و خصومت‌های دیرینه بوده، پیروان سیستم‌های بزرگ دینی دنیا را چنین به اختلاف و جدایی افکنده است- را ذکر می کند و توضیح می دهد.» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)
۷. «اصیل ترین و سرنوشت سازترین تفسیر قرآنی ایقان به راستی استدلال در این مورد است که چگونه خداوند، با وجود مقام حضرت محمد به عنوان «خاتم النبیین» (قرآن ۴۰:۳۳)، پیام آور دیگری بعد از آن حضرت تواند (و خواهد) فرستاد.» (کریستفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، ص ۱)
۸. «رویکرد تفسیری حضرت بهاءالله شاهکاری نوع آمیز است که استدلالی اساساً اسلامی را به کار می گیرد تا حقیقتی را اثبات نماید که ظاهراً برای اسلام سنتی، چه شیعی و چه سنی، نامانوس و بیگانه است.» (کریستفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، ص ۱)
۹. «برای گرایش و گروهی که حضرت بهاءالله قصد ایجاد آن را داشتند، تفسیر و تبیین، بنیانی اصولی و اعتقادی را مهیا ساخت که بر اساس آن، قیامت گرایی و قیامت شناسی، به قدرت و اختیاری روحانی در راستای قانون گذاری، مبدل گشت.» (کریستفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، ص ۲)
۱۰. «بحث انگیزترین استدلال قرآنی مؤسس دیانت بهایی، مدعای ایشان است مبنی بر این که محققان و مفسران اسلام، در تفسیر آیه ۳۳/۴۰، که شامل عبارت "خاتم النبیین" است، اشتباه کرده اند؛ زیرا به وعده صریح الهی در مورد یک ظهور فراقرآنی که در چهار آیه آن سوتر، ۳۳/۴۴، ذکر شده است، توجه ننموده اند. آیه اخیر به "لقاءالله" خجسته موعود اشاره کرده؛ قطعیت این دیدار را برای مؤمنان در روز رستاخیز تصریح می کند.» (کریستفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، صص ۲-۳)
۱۱. «ایقان چه نوع تفسیری است؟ قبل از هر چیز باید گفت که یک تفسیر کلاسیک نیست؛ زیرا شرح و بسطی آیه به آیه ارائه نمی دهد. به بیانی صحیح، ایقان یک تفسیر نمادین از قرآن و نیز تا حدی کمتر، از عهد جدید است.» (کریستفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، صص ۴)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۲. «حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، پیش از اقدام به تفسیر نمادین آیات قرآن، تا حدی زیاد، با توسل به اصل بیهوده انجामी (یعنی به بیهودگی انجامیدن معنا- م) در صورت ظاهرگرایی، حضور لسان مجازین را در آن‌ها اثبات می‌نماید؛ و هنگامی که ظرفیت نمادین آن‌ها مبرهن شد؛ نمادهای موجود را، در حوزهٔ وعود قرآنی، تفسیر می‌کنند و سپس نتیجه را با شرایط تاریخی معاصر حیات خود منطبق می‌سازند؛ و در نهایت، خواننده را آزاد می‌گذارند تحقق آن وعود را بپذیرد یا رد نماید. چنین حرکتی تفسیری اغلب، معنی سطحی انسان‌گونه‌انگار خدا را نفی می‌کند، و بعد، این ظاهرگرایی را مشمول حکم به بیهودگی انجامیدن قلمداد می‌نماید.» (کریستفر باک، مقالهٔ "در ورای خاتم النبیین"، صص ۶)

۱۳. «برای عموم مسلمانان، این که قرآن، حضرت محمد را "خاتم النبیین" می‌خواند، مهم‌ترین آیهٔ پیامبرشناسانهٔ این کتاب مبین است (و از لحاظ اصول اعتقادات، یکی از بحث بر انگیزترین آیات نیز محسوب است). با وجود این، حضرت بهاءالله انگشت روی چهار آیه آن سوتر می‌نهد و آن را (به همراه معادل‌های دیگرش)، محور مرکزی تفسیر و معمای تمامی استدلال خود قرار می‌دهند. در این آیهٔ شریفه می‌خوانیم: "تَهَيِّتْهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَاَعَدَّ لَهُمْ اجْرًا كَرِيمًا"^۱ (قرآن ۴۴: ۳۳) (کریستفر باک، مقالهٔ "در ورای خاتم النبیین"، صص ۹)

۱۴. «می‌توان ایقان را پر نفوذترین تفسیر قرآنی در ورای دنیای اسلام محسوب داشت.» (کریستفر باک، مقالهٔ "در ورای خاتم النبیین"، صص ۹)

۱۵. «تا حین نزول کتاب ایقان اهمیت رسالت انبیای مقدسه الهی، مقصد از ظهور آن مظاهر رحمنی و معانی حقیقی کلمات کتب آسمانی مکتوم و مجهول مانده بود. با نزول این کتاب مستطاب اهمیت کلمه "ای که مطابق سفر دانیال" تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است" ظاهر و آشکار شد و "ختم"ی که خداوند سالیان دراز بر کتب مقدسهٔ تمام ادیان گذاشته بود، برداشته شد.» (ادیب طاهرزاده، نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ص...)

۱۶. «یک خاصیت منحصر به فرد در این کتاب (ایقان) است که خواننده، چه متأله باشد، چه بی‌دین، چه باایمان باشد، چه بی‌ایمان و چه مخالف باشد و یا بی‌طرف، نمی‌تواند از دست این خاصیت بگریزد و آن، نظم فکری دقیقی است که در تفسیر جدید از قرآن در کتاب ایقان موجود است. ممکن است کسی نظم فکری و استدلالی بهاءالله را در این اثر گران قدر نپذیرد، اما کسی نمی‌تواند منکر بشود که یک ساختار بدیع در نگاه به کتاب‌های آسمانی و خصوصاً قرآن، در کتاب ایقان وجود دارد.» (تورج امینی. خواب‌های

^۱ درود (خاص) آنان در روزی که به لقای او نائل می‌شوند، سلام است؛ و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است.

(ترجمه از بهاءالدین خرمشاهی)- م

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵

۱۷. «اهمیتی که کتاب ایقان در تأویل آیات قرآنی دارد، از این بابت است که تمام آیات متشابهات قرآن، به شکلی معنا می‌گردند و این اجزا به گونه‌ای در کنار هم می‌نشینند که تصویری جدید، اما دقیق از روایتهای قرآنی به دست می‌آید. این تفسیرها و یا تأویل‌ها، همانند اجزای یک پازل عمل می‌کنند و وقتی پازل چیده شد، تصویر زیبایی به چشم می‌آید که قابل وصف نیست.» (تورج امینی. خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

ب-۱-۲) از منظر کتاب رمزوراز

ب-۱-۲-۱) تفسیر کلاسیک (سنتی)

۱. «کسی یافت نمی‌شود که این کتاب مبین (ایقان) را بخواند و مبهوت حجم وسیع تفسیرات و اشارات موجود در آن، مربوط به کتاب مستطاب قرآن، نشود؛ شاید به این سبب که اولین گیرنده و خواننده آن، یک مسلمان شیعه مذهب، یعنی خال اکبر حضرت باب (۱۸۵۰-۱۸۱۹)، مبشر اعظم جمال قدم، بوده است.» (رمزوراز، ص ۵، خوان کول)

۲. «تفسیر و تبیین کتب الهی حائز این قدرت و توانایی است که نقش خود را معکوس سازد. بدین معنی که تفسیر روشن و متقن، در واقع گذشته‌ای است که زمان حال را تبیین می‌کند و در این رهگذر، این فقرات متشابه کتب سماوی است که به خصوص مستعد تأثیرپذیری از این فرایند خجسته هستند؛ یعنی فقراتی که حاوی امثال و اشباه، بیانات مجازین و نظاره‌های قیامت‌نشان بوده، به یک معنا "تاریک" تلقی می‌شوند.» (رمزوراز، ص ۹)

۳. «کتاب مستطاب ایقان، اثر حضرت بهاءالله، کاری است تفسیری روی انجیل جلیل و قرآن مجید. معمولاً آثار تفسیری، چه آکادمیک باشند چه سنتی (Pastoral)، غیرقطعی و میرا هستند؛ یعنی چندی در دوایر تفسیر سریان می‌یابند و بعد به آرامی، با جای‌گزین شدن توسط تفاسیر دیگر، می‌میرند. اما کتاب مستطاب ایقان بر خلاف این جریان، حتی موفق به خلق ساختار و قالب بنیادی یک دیانت جدید جهانی گشته است.» (رمزوراز، ص ۹)

۴. «هم در دیدگاه آن حضرت از تاریخ و هم در نظریه ایشان برای مدنیت، تکریم و تعظیم قرآن، به گونه‌ای پر شور و حال استمرار می‌یابد. اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت است که "این قرآن حجت است برای مشرق و مغرب عالم." به همین سبب است که تفسیر و توضیحی قانع‌کننده از قیامت‌شناسی قرآن لازم می‌آید؛ یعنی همان نیازی که سبب نزول ایقان شد. طی این رساله، جوانب مختلف این قیامت‌شناسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.» (رمزوراز، ص ۱۰)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۵. «کتاب ایقان اثری بسیار فراتر از یک تفسیر است.» (رمزوراز، ص ۱۱)
۶. «در کتاب مستطاب ایقان، جمال سبحان می‌کوشند مدلل سازند که نفس قرآن کریم عملاً وقوع ظهوری عظیم (یعنی پیامبری بعد از حضرت محمد) را در آینده، پیش‌بینی کرده است، و این کار تفسیری کوچکی نیست؛ زیرا زمانی که مانع ختمیت ظهور کنار گذاشته شود (کاری که این تفسیر کرده است- م)، بهاء‌الله مفسر در جامه بهاء‌الله منزل ظاهر می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۱۳)
۷. «حضرت بهاء‌الله با کاربرد ابزاری تفسیری که برای همگان قابل درک است، در جهت توجیه حقایق سخن خود، از نصوص قدیمه تولید معانی جدید می‌فرماید.» (رمزوراز، ص ۱۳)
۸. «این، "واقعیت" پدیدارشناسانه تجلیات بدیعه الهیه در نفس حضر باب و آن‌گونه که روشن خواهد شد، در نفس حضرت بهاء‌الله است که کاربرد فنون تفسیری را کنترل و هدایت می‌نماید. وقتی تفسیر به عنوان وسیله‌ای خطیر در جهت اقبال و عرفان ظهوری فرااسلامی عمل می‌نماید، نفس تبیین و تفسیر، خود، جزئی از آن ظهور محسوب می‌شود؛ درست همان‌گونه که کلید جزئی از درب به حساب می‌آید.» (رمزوراز، ص ۱۳)
۹. «تفسیر قرآن: معنای ظاهری آیات را چطور می‌توان با تعبیر مطرح در میان بابیان وفق داد؟» (رمزوراز، ص ۴۷) (یکی از اسئله جناب خال از جمال بارک)
۱۰. «حضرت بهاء‌الله تعبیر و تفسیر "خاتم النبیین" را تا افق‌هایی بسیار فراتر از محدوده‌های اسلامی گسترش می‌دهند. برای تقویت فرایند تفسیر، احادیث شیعی، به وفور در دسترس آن حضرت بوده است، ذخیره وسیعی که هر مفسری می‌تواند قانوناً از آن برداشت کند.» (رمزوراز، ص ۱۰۰)
۱۱. «در ورای "خاتم النبیین" عرصه گسترده تفسیر قرار می‌گیرد. حضرت بهاء‌الله با ارائه یک معادله ساده قرآنی، مسیری کاملاً بدیع از تفسیر افتتاح می‌فرماید و آن اینکه قائم سنت اسلامی، همان "لقاءالله" مذکور در قرآن است. آن حضرت در خلال کتاب ایقان، به طور پیوسته، شخص قائم را معادل "لقاءالله" قرآنی قلمداد می‌فرماید که در این یکسانانگاری، "صفات" الوهیت (و نه ذات او)، در یک تحقق‌بخشنده رستاخیزی که فره و جذبه فوق‌طبیعی (charisma) معرف حقیقت الوهیت است، حلول می‌نماید.» (رمزوراز، ص ۱۰۱)
۱۲. «عقیده مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در کتاب ایقان است. معهدا، حضرت بهاء‌الله به سختی می‌کوشند حقیقت حضرت الوهیت را از هر نوع انسان‌گونه‌انگاری^۱ (Anthropomorphism) چه قرآنی و چه غیران، مبرا سازند. آن حضرت جریان پاکسازی مفاهیم

^۱ یعنی تصور و تجسم خداوند به شکل انسان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

انسان‌گونه‌انگاری خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسری می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخص و تجسم نمی‌یابد، بلکه آن را هدایت می‌کند.» (رمزوراز، ص ۱۰۱)

۱۳. «حضرت بهاء‌الله به گونه‌ای تفسیری و به وسیله خردمایه‌ای فصیحانه، جریان استدلال خود را بسط و گسترش می‌دهند و در این مسیر، گهگاهی به درک مشترك مخاطبان خود نیز متوسل می‌شوند؛ (مثلاً به بعضی بیهوده‌گویی‌های کلامی که از ظاهرانگاری آیات قرآنی ناشی می‌شود، اشاره می‌فرمایند.)» (رمزوراز، صص ۱۰۴-۱۰۳)

۱۴. «حضرت بهاء‌الله سلسله‌ای از فنون تفسیری را به کار می‌گیرند تا سرشت مجازی قیامت قرآنی را توضیح دهند. با در نظر گرفتن این مجازیت زمینه‌ای، آن حضرت به تفسیر نمادین آیات قیامت‌نشان، بر حسب تحقیقشان در همان زمان، مبادرت می‌نمایند.» (رمزوراز، ص ۱۱۳)

۱۵. «کتاب مستطاب ایقان اساساً بحث و استدلالی است فصیحانه و گسترده که به تعبیر و تفسیری نمادین از صور قیامت‌نشانی منتهی می‌گردد که پیاپی در متن قرآن رخ می‌نمایند.» (رمزوراز، ص ۱۱۳)

۱۶. «حضرت بهاء‌الله، به عنوان يك ایرانی و يك مفسر، میراث مرغوب تفسیر ایرانی را غنی‌تر می‌سازند.» (رمزوراز، ص ۱۲۳)

۱۷. «این کتاب مستطاب، در حالی که ریشه‌های اسلامی آن در زمینه سنت ابراهیمی کشته گشته، از کُنده تفسیر کلاسیکی که شاخه تأویل (تفسیر نمادین) شیعی از آن رویده، تغذیه می‌کند. این اثر ثمین، ثمره يك سنت تفسیری پیچیده است و معرف جهانبینی بهایی، در شکل جنینی آن می‌باشد.» (رمزوراز، ص ۱۲۴)

۱۸. «کتاب ایقان يك کار تفسیری است و به قولی «جزء سوم» قرآن، یعنی آیات قیامت‌نشانی را که محتاج مؤول (تأویل کننده) هستند، هدف قرار می‌دهد. بنابر این، اگر بخواهیم درست بگوییم، نقش حضرت بهاء‌الله، همان نقش يك مؤول است.» (رمزوراز، ص ۱۲۴)

۱۹. «"هوآلذی انزل علیک الکتاب، منه آیات محکمات، هن أم الکتاب، و آخر متشابهاً... و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم" (قرآن ۳/۷). (این آیه مبارکه در مورد صلاحیت و اختیار حضرت بهاء‌الله برای تفسیر، کاملاً روشن و گویا است. در مذهب تشیع، اختیار ایضاح قرآن به امامان محول شده؛ اما حضرت بهاء‌الله بدون اینکه اعتراضی به این تفویض سنتی داشته باشند، در افق‌هایی بسیار فراتر از ائمه قدم می‌نهند. این دعوی بلندپروازانه نسبت به صلاحیت و حقانیت تفسیر، عنصری اصلی و ساختاری در تحول عملکرد حضرت بهاء‌الله از تأویل متنی به تحقق رستاخیزی است.» (رمزوراز، ص ۱۲۵)

^۱ او کسی است که کتاب را بر تو نازل نمود؛ از آن، آیاتی محکمات است؛ این‌ها أم‌الکتاب هستند و بقیه متشابهاً... و کسی تأویل آن را نمی‌داند، مگر راسخان در علم- م

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲۰. «از منظری مکتبی و مدرسی، عملکرد آن حضرت به عنوان مفسر قرآن، کاملاً فرا-اکتسابی (extra curricular) و بعضی از عناصر تفسیرشان، حتی ضد-اکتسابی (counter-curricular) می باشد.» (رمزوراز، ص ۱۲۵)

۲۱. «تفسیر آن حضرت گرچه مرجعیت متن کهن را تداوم می بخشد، اما هم زمان، نفس قرآن را محدود می سازد. این برخورد نقیض نما نسبت به قرآن، در این توصیف آن حضرت نمایان است: (نقطه فرقان= حضرت محمد) آن (قرآن) را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد.» (رمزوراز، ص ۱۳۱)

۲۲. «کتاب مستطاب ایقان به معنای کلاسیک، یک تفسیر به حساب نمی آید. اما از آنجا که حضرت بهاءالله، بنفسه الاقدس، آن را برهان و استدلالی قانع کننده، توصیف فرموده اند، حال و هوای تفسیری آن قابل اثبات است. تفسیر وسیله ای است که هدف معینی را تعقیب می کند و در مورد کتاب ایقان، عامل و ابزاری است برای اثبات تحقق "آخر الزمان"» (رمزوراز، ص ۱۵۳)

۲۳. «حضرت بهاءالله بینش های تفسیری خود را عمومی و جهانی و قابل کاربرد در مورد هر یک از کتب سماوی، ملحوظ می دارند: "فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر (کتاب ایقان- م) ذکر شده" (۳) اگر به نفس استدلالیات آن حضرت توجه شود، این مسأله که چه نصی یا متنی تفسیر می شود، اهمیت درجه دوم می یابد. فنونی که حضرت بهاءالله برای تفسیر خود به کار می برند، به راستی در مورد نصوص قرآنی و غیر قرآنی، به طور یکسان، قابل کاربرد است. همان گونه که ملاحظه خواهیم کرد، مطول ترین تفسیر آن حضرت، روی یک متن انجیلی است و آن، سه آیه از متنی است که به مکاشفه صغیر (Minor) معروف می باشد. ترجمه انگلیسی تفسیر حضرت بهاءالله از آیات ۲۹ تا ۳۱ باب ۲۴ انجیل متی، چیزی حدود ۵۷ صفحه (۴۴ صفحه از متن فارسی- م) را شامل می شود که قریب یک چهارم از کل متن کتاب را شکل در بر می گیرد.» (رمزوراز، ص ۱۵۳)

۲۴. «هدف پوشیده در ورای تفسیر حضرت بهاءالله دو مورد است: اول حمایت از مأموریت حضرت باب؛ و دوم تصحیح و تجدید مسیر جامعه بانی قبل از ظهور موعود جدید.» (رمزوراز، ص ۱۶۳)

۲۵. «تفسیر حضرت بهاءالله از آیات ۲۹ تا ۳۱ باب ۲۴ انجیل متی (که هیچ جایگاه نمایانی در اصول اعتقادی اسلامی ندارند)، به نحوی اثبات پذیر، دقیق ترین تفسیری است که در کتاب ایقان صورت گرفته است. این تفسیر در عین حال از حجم قابل توجهی نیز برخوردار است.» (رمزوراز، ص ۱۶۴)

۲۶. «خلاصه کلام اینکه نقطه آغازین تفسیر در کتاب ایقان، توضیح و تبیین مکاشفه عهد جدید است به عنوان مبنایی برای تفسیر قرآن مجید که در خلال تنمّه کتاب پیگیری می شود.» (رمزوراز، ص ۱۶۹)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲۷. «ونس برو در بررسی خود از تفسیر، دو گونه معیار را معرفی می نماید: ۱) معیار کارکردی (functional) و ۲) معیار سبکی (stylistic)». (رمزوراز، ص ۱۷۷)

۲۸. «گونه‌شناسی ونس برو شامل پنج نوع تفسیر و دوازده مورد ابزار تشخیص تفسیر؛ یعنی «دوازده عنصر تبیینی، به عنوان معیاری جهت تحلیل توصیفی ادبیات تفسیری»، می باشد. تدوین این عناصر تبیینی توسط ونس برو، چارچوبه‌ای علمی- ادبی را برای تحلیل و بررسی هر نوع اثر تفسیری فراهم می سازد و مؤلفه‌های تفسیری اصلی آن را مشخص و مجزا می نماید.» (رمزوراز، ص ۱۷۸) [ابزارهای تشخیص تفسیر: قرائت‌های مختلف- متون شاهد- توضیح لغوی- توضیح فصیحانه- ایجاز سخن- تشبه و همانندی- فسخ و نفی- اسباب النزول (شأن نزول)- حدیث نبوی- تعیین هویت مبهمات- حدیث نبوی- حکایت و داستان.]

۲۹. «تدوین این عناصر تبیینی توسط ونس برو، چارچوبه‌ای علمی- ادبی را برای تحلیل و بررسی هر نوع اثر تفسیری فراهم می سازد و مؤلفه‌های تفسیری اصلی آن را مشخص و مجزا می نماید. تعداد و توزیع هریک از این فنون در درون یک متن معین، با دقت بیشتری به ما می گوید که مفسر با مواد خود چه کرده است و نیز به درک ما از اینکه چه عواملی را باید شکل دهنده ساختار ویژه یک تفسیر در نظر گرفت، می افزاید. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، همه ابزار تشخیص ونس برو، به جز دو مورد را، به کار برده‌اند. دو مورد مفقوده عبارتند از: قرائت‌های مختلف و متون شاهد». (رمزوراز، ص ۱۷۸)

۳۰. «روش‌های آن حضرت، در هر موردی، با آنچه ونس برو سازوکار (mechanism) های تفسیری خواننده، تطابق کامل ندارد؛ اما شباهت‌های تقریبی موجود، روشنگر و مفید است. من ثابت خواهم کرد که در کتاب ایقان یک رویکرد معین تفسیری، قابل تشخیص است و آن این است که حضرت بهاءالله، نخست به عنوان مقدمه، اثبات می فرمایند که مبحث رستاخیز قرآنی، نوعاً مجازی (figurative) است. سپس چنین مقال قیامت‌نشان مجازین را، از لحاظ عملکرد، نمادین (symbolic) می بینند.» (رمزوراز، ص ۱۷۹)

۳۱. «نخستین هم‌اوردطلبی جمال ابهی نسبت به مرجعیت سنتی اسلامی، در می‌دانها و عرصه‌های تفسیری است. اما در ادوار بعد از بغداد (۹۲- ۱۸۶۳)، آن حضرت این مرجعیت را در سایر عرصه‌ها و زمینه‌ها نیز به چالش می‌کشند.» (رمزوراز، ص ۲۰۲)

۳۲. «حضرت بهاءالله را باید در چارچوبه سنت تفسیر اسلامی، اما نه به نحوی که تابع و مقهور آن در نظر آیند، مشاهده نمود. تفسیر آن حضرت به نحو برجسته، به عنوان اثری خودنمایی می‌کند که حائز اصالتی مثل‌واره و فره‌ای ایزدانه بوده، نه تنها بر تبیین رموزانه‌ترین آیات قرآنی جرأت نموده، بلکه متحجرانه‌ترین عقیده جزمی اسلامی را هدف قرار داده است. هدف این اثر، فقط اثبات احتمال وقوع یک تجلی الهی بعد از دور محمدی و یا تنها دفاع از اصالت و حقانیت ظهور بابی نبوده است. اگر فرضیه رازداری موعودانه معتبر باشد، می‌توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاءالله را در فروغی تازه مشاهده نمود. کتاب ایقان نگاشته

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

شد تا جامعه نوخاسته بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظه خجسته‌ای که بهاء‌الله مفسر را به بهاء‌الله مُنزل، مبدل می نمود.» (رمزوراز، ص ۲۶۱)

۳۳. «بایان مبهوت نبوغ تفسیری حضرت بهاء‌الله شدند، که تا به این حد، مستقل از قدرت و نفوذ منبر و مسجد، تجلی می یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گسترده ادیان ظاهر شدند. همه آنچه که در آرایه منجی موعود یوم آخر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاء‌الله «تحقق» یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.» (رمزوراز، صص ۳۳۳-۳۳۲)

ب-۱-۲-۲) تفسیر نمادین

۱. «اصطلاح‌شناسی تفسیری حضرت بهاء‌الله مبتنی است بر آن حالت چندظرفیتی (polyvalence) (تعدد ابعاد متن) و آن خاصیت چندمعنایی (polysemy) (تعدد معانی) که به قرآن نسبت داده می شود. این مجوز تعبیری این امکان را برای تفسیر نمادین فراهم می سازد که عرصه وسیع و تلون کثیر خود را داشته باشد. در حاشیه این عرصه تشریحی، تاریخ نیز حضور و نمود می یابد؛ که در گستره آن، ندای الهی بلند می شود و سپس در بستر قرون منعکس و متموج می گردد، و تحقق آن منسوب به نمادهایی است که زنده می شوند و به گونه قوانینی بت‌مآبانه (iconic) تعین می پذیرند. معرفت قیامت محقق ایقان، نه به قیام جسمانی، بلکه به رستاخیز نمادها متکی است؛ نمادهایی که گویی، به گونه پاره‌استخوان‌هایی خشکیده، بر عرصه متون پراکنده بودند؛ آن‌گاه تفسیر مجدد مناسب روح زمان، به آن‌ها حیات دمید و ایمان و اعتقاد، به آن‌ها ماهیچه و عضله و رگ و پی بخشید.» (رمزوراز، صص ۱۳۴-۱۳۳)

۲. «این درست که توجیه متنی تفسیر نمادین مبتنی است بر مجازی و چندبُعدی بودن متن؛ اما تفسیر، به يك معنی، حتی اگر خیلی عمیق و دقیق هم باشد، امری شخصی و اختیاری تلقی می شود. در این راستا معنایی که حضرت بهاء‌الله تولید می کنند (و از نظر بهاییان معادل است با مقصد و مفهوم اصلی قرآن مجید)، متکی است به چندظرفیتی (polyvalence) بودن متن (یا تعدد) نفس معنا که به نوبه خود، بر اساس وجود معنای غیرظاهری، توجیه می گردد.» (رمزوراز، ص ۱۳۵)

۳. «کلمات رمز، راز، تلویح و اشاره، پیوسته در کتاب ایقان تکرار می گردند و معنأ با دو عبارت ظاهر و باطن (که خود نیز در متن به کار برده می شوند)، سازگار هستند.» (رمزوراز، ص ۱۳۶)

۴. «در کتاب ایقان، تجسم و تشخیص یافتن نمادها، اصل تفسیری مهمی محسوب است. در این جا، درحالی که توان استعاری ممکن است موفق به آشکارسازی مجاز بودن متن شود، اما در مقابل، گشودن رمز کدهای نمادین قرآنی بیشتر مسئله‌ای است مربوط به تشخیص هویت آن‌ها. یعنی، هر نمادی به منزله يك جفت کفش بلورین می باشد و مسأله این است که این کفش نمادین متناسب پای چه کسی است؟ مثلاً در مباحث پیشین، حضرت بهاء‌الله نماد "سُبُحات جلال" را معرفی علما تعبیر فرمودند. تشخیص هویت نماد و نه صرفاً معنی لفظی آن، عنصری اساسی در تفسیر بهایی است. نمادها حائز صوری عینی اند، اما معانی (یا

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مستشاران- در این جا، "معانی" در مقابل "نمادها" قرار دارد- م) آن‌ها مواضعی ذهنی اند. نمادها به اشخاص، حوادث، یا شرایطی دلالت دارند که به عالم انسانی مربوط می‌شوند. حضرت بهاءالله بر "کیستی" نمادها تأکید دارند و نه فقط بر "چیستی" آن‌ها. (رمزوراز، ص ۱۳۷)

۵. «نهایتاً این مدّعی حضرت بهاءالله که تمامی لوازم تفسیر نمادین کتب مقدّسه، در کتاب ایقان خلاصه گشته، حائز نتایج عظیمه است؛ می‌فرمایند: "فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر (کتاب ایقان- م) ذکر شده، به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده، ادراک می‌نماید." "صحّت و سقم این ادّعا يك مسئله صرفاً ایمانی است؛ اما نفس طرح آن، قدرت و مرجعیتی را القاء می‌نماید که در عالم اسلام، حتی در میان عرفا، کاملاً بی سابقه است.» (رمزوراز، ص ۱۳۹)

۶. «حضرت بهاءالله ابتدا توضیحاتی فصیحانه (rhetorical) ارائه می‌فرمایند و به خواننده کمک می‌نمایند مجازین بودن مقال را درک کند. تفسیر و تبیین نمادها (symbols) به این دیدگاه زیر بنایی از متن و کاربرد لسان تصویری در آن بستگی دارد. نمادها، که اغلب برای مقال مجازین بی نشان‌هاند، شناختشان وابسته به زمینه متن بوده، به طریق قانون تطابق (بین نماد و معنی مورد نظر آن- م)، تعبیر و تفسیر می‌گردند. این همبستگی (بین نماد و معنی- م)، يك واقعیت هستی شناسانه برتر و یا لا اقل، يك جهان بینی از نظر روان‌شناختی عمیق تر را، مدّ نظر دارد. کلا پویایی (dynamic) میان محاز (figure) و نماد، نقشی اساسی در استدلال کلی کتاب ایقان ایفا می‌کند آن هم در این راستا که ظهوری فراقرائی نه تنها ممکن و موعود، بلکه هم اینک در جهان موجود و مشهود است.» (رمزوراز، ص ۱۸۰)

۷. «روند تفسیری حضرت بهاءالله چگونه بوده است؟ به بیانی بسیار مختصر و ساده، باید گفت که این روندی دو مرحله‌ای است: ۱) ابتدا در آیات رستاخیزی قرآنی و به قصد اثبات حضور لسان مجازین در آن‌ها، نوعی نقد و بررسی غیر رسمی و فصیحانه (روشنگرانه)، همراه با تأکید بر نیاز به تفسیر نمادین، ارائه می‌گردد. ۲) سپس، نفس تفسیر نمادین (تلویح)، به نحوی روش‌مندانه و به واسطه کاربرد واسع اضافات استعاری و تطابق دادن خصایص "نماد" (symbol) با "معنی" (referent)، به اجراء درمی‌آید.» (رمزوراز، ص ۲۵۷)

۸. «رویکرد تفسیری حضرت بهاءالله، مبنایی را برای کارهای تفسیری ویژه آن حضرت مهیا ساخت. همان طور که در بالا ذکر شد، آن حضرت يك خردمایه مبتنی بر مجازیت را مطرح می‌فرمایند تا نمادگرایی قرآن را ایضاً و اثبات نمایند. در خلال این کار، آن حضرت قرائت ظاهری اغلب آیات رستاخیزی قرآنی را نفی کرده، به طور قاطع تفاسیر سنتی را مردود می‌شمارند و پس از اثبات به بیهوده‌گویی انجامیدن قرائت غیر

۱ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، ص ۲۰۰.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مُجاز ظاهری، آیاتی را ذکر می‌نمایند با مشخصه‌ای ناهنجار، غیر واقعی و آشکارا استعاری که دلالت دارند بر حضور لسان مجازین در قرآن.» (رمزوراز، ص ۲۵۸)

۹. «حضرت بهاءالله نشان می‌دهند که زبان مجازین، به نحوی نهایی، زیربنای نمادگرایی قرآنی است.» (رمزوراز، ص ۲۵۸)

۱۰. «در می‌دان تفاسیر متواتره، چنین تفسیری نمادین، باید ابتدا خود را از زیر بار سنگین قرائت سنتی قرون و نیز قدرت روحانیتی بیچون، رهایی دهد. چنین قرائتی، یعنی جای‌گزین کردن معجزه با نماد و انسان‌انگار با استعاره، ذهن مفسر را از يك جهانبینی جادویی، منحرف می‌سازد و به جای آن، تأکید را نه بر معجزات و خوارق عادات، بلکه بر نفسانیات و اخلاقیات می‌گذارد. بعلاوه، قرائتی که حضرت بهاءالله مردودش می‌شمارند، مستلزم تعلیق قانون طبیعی (یعنی نادیده‌گرفتن عمل‌کرد قانون طبیعی- م) است و قرائتی که مقبولش می‌دارند مبتکر تدخیل قانون روحانی است که همانا عامل حیات و سرزندگی در منظرگاه سرسبز فؤاد باشد. بدین سان، خواننده‌ای که چنین تفسیری بدیع را مشاهده و مطالعه می‌کند، ابوابی واسع بر افق‌های مرجعیتی جدید نیز، بر وجهش گشوده می‌شود.» (رمزوراز، ص ۲۶۰)

۱۱. «کتاب ایقان رساله‌ای در اصول اعتقادی است که به تفسیر نمادین- و نه دقیقاً و تماماً فصیحانه- مبادرت می‌نماید و در این مسیر، اثبات و ایضاح مجازیت قرآنی، صرفاً حقانیت و درستی رویکرد تفسیر نمادین را تقویت و تحکیم می‌بخشد.» (رمزوراز، ص ۲۶۰)

۱۲. «حضرت بهاءالله در مسیر شیوه تفسیری کلی خود در جهت نمادگرایی، خردمایه‌ای مبتنی بر مجازیت را مطرح می‌فرمایند. در این راستا، در حالی که اصطلاح‌شناسی آن حضرت تطابق چندانی با نظام پیچیده فصاحت اسلامی، یعنی (علم البلاغه)^۱ ندارد؛ بعضی از استدلال‌ات ایشان که ناظر بر ناموجه بودن تفسیر ظاهری هستند، آشکارا فصیحان‌هاند و به این ترتیب، مبنایی معنایی و غیر مرسوم را برای تعبیر غیرظاهری، فراهم می‌آورند. در کتاب ایقان کاربرد منطقی عادی معناگرا، جزئی از ساختار استدلال اساسی حضرت بهاءالله است.» (رمزوراز، ص ۳۰۱)

۱۳. «استدلال حضرت بهاءالله برای قرائت نمادین قرآن، مستند است بر حضور لسان مجازین در آن. این خردمایه مبتنی بر مجازیت برای قرائت غیرظاهری کتب سماوی، مؤلفه معناساختی رویکرد تفسیری آن حضرت است. اما، این بدان معنا نیست که کتاب ایقان از نظام فصاحت اسلامی بهره می‌برد. چنین نیست، زیرا در متن کتاب، اصطلاحات فنی مخصوص به علم فصاحت چندان (گرچه نه کلاً) به چشم

^۱ در میان بررسی‌های مختلف از فصاحت اسلامی، مطالعه (W. Heinrichs) در «دست باد شمالی: نظریاتی راجع به استعاره و معانی اولیه آن در اشعار عرب» (En)، از اهمیت ویژه برخوردار است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نمی خورد. اما تا آنجا که به خرد و منطق مربوط می شود، این دو رویکرد، حائز بعضی مشابهات اصولی نیز می باشند.» (رمزوراز، ص ۳۰۴)

۱۴. «این حقیقت که حضرت بهاءالله سخت می کوشند حضور لسان مجازین در قرآن را اثبات نمایند، نشان می دهد که این امر، شرط ضروری ادراک راهبرد (strategy) برانگیزنده کتاب ایقان است. این سفر جلیل، ظاهرگرایی بندهواری را در درک مکتبی شده اسلامی از قرآن، صحه می نهد و نیز تصریح می کند که حد متوسط فهم مسلمین از متن قرآن که به واسطه پیروی از ملایان عمّامه به سر حاصل می شد، نه تنها ناقص، بلکه اشتباه است. آنچه که احتمالاً در مساجد به خواننده قرآن القاء می شد، نظریه خطاناپذیری متن مقدس بود مبتنی بر حقیقت ظاهری آن. از منظر بنیادگرایی اسلامی، تمامیت نص مقدس باید به صورت ظاهری قرائت گردد.» (رمزوراز، ص ۳۰۴)

ب-۱-۲-۳) تفسیر بین الکتبی

۱. «کتاب ایقان را نمی توان بدون التفات به توجه خارق العاده ای که حضرت بهاءالله به مکاشفات عهد جدید مبذول می فرمایند، به درستی مطالعه کرد. چنین رویکردی گسترده در یک بافت و بستر اسلامی، به سبب حجم بالا، نسبت به تفاسیر قرآنی و نیز به دلیل تغییر موضعی مؤثر در تمرکز بر نصوصی که از نظر یک فرد مسلمان حائز صلاحیت اندکی است (ان را تحریف شده می داند- م)، از برجستگی فراوانی برخوردار می باشد. البته، ارجاعات مکرر حضرت بهاءالله به قرآن و حدیث، در بحث و بررسی باب ۲۴ از انجیل متی، مطالب زیادی راجع به منظرگاه اسلامی آن حضرت نیز به ما می آموزد. در واقع، این رویکرد بین الکتبی (interscriptural) بر بخش اول از دو بخش کتاب ایقان، مسلط است و بدین ترتیب، حضرت بهاءالله در گفتمان تفسیری خود، دو رستاخیز را به هم ربط می دهند.» (رمزوراز، صص ۱۵۵-۱۵۴)

۲. «حضرت بهاءالله مواضعی کم فروغ را نقطه آغازین کتاب ایقان قرار ندادند؛ بلکه به عنوان سرمنزل تفسیری خود، مکاشفات عهد جدید را انتخاب فرمودند. این تهور تفسیری، به عنوان آغازی ایده آل برای رویکرد بعدی به قرآن، محور بخش اول کتاب است. تمامی توجه معطوف به یک متن غیر قرآنی، به عنوان تکیه گاهی عمل می نماید که از موضع آن تفسیر قرآن می تواند به طور طبیعی تر و در نتیجه با بحث انگیزی کمتر، گسترش یابد. بخش عهد جدید از کتاب ایقان، همچنین نسبت به نگرش حضرت بهاءالله به کتب مقدسه (غیر از قرآن- م) بینش هایی را به ما ارزانی می دارد.» (رمزوراز، ص ۱۵۵)

۳. «از منظر حضرت بهاءالله، از آنجا که جمیع این کتب از منشاء واحد سرچشمه گرفته اند، تفسیر یکی برحسب دیگری ممکن و مجاز است؛ لهذا برای آن حضرت دلیل مقنعی وجود ندارد که متون مسیحی را توسط نمونه های قرآنی تبیین و تفسیر نمایند. تفسیر انجیلی / قرآنی و یا «بین الکتبی» حضرت بهاءالله، بی شباهت به تفسیر درون انجیلی نیست. خلاصه اینکه تفسیر آیات قرآنی به وسیله تفسیر متون انجیلی، یگانه روال تفسیری واسعی است که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان به کار می برند. چنین می نماید که آن

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حضرت در ورای مخاطبان فعلی، مستمعان مسیحی را نیز مد نظر داشته‌اند. تفسیر بین‌الکتبی، بدایتاً مستند است بر خاصیت تشابه و توازی. «(رمزوراز، ص ۱۵۵)

۴. «حضرت بهاءالله، پس از يك مقدمه مبسوط که تاریخ نجات را تا ظهور حضرت مسیح^۱، مجماً مرور می‌نماید؛ نقطه آغازین تفسیری خود در کتاب ایقان را، مسأله مَجِيّ ثانی مسیح در جلال اب سماوی، قرار می‌دهند. آن حضرت از آیه ۲۸ از باب ۱۴ و آیات ۷ و ۱۲ تا ۱۴ از باب ۱۶ انجیل یوحنا (با اشاره‌ای به آیه ۱۶ از باب ۱۴) و نیز آیات ۲۹ تا ۳۱ از باب ۲۴ انجیل متی و نیز آیه ۳۳ از باب ۲۱ انجیل مرقس و دوباره آیه ۲ از باب ۲ و آیات ۱ تا ۲ از باب ۳ انجیل متی، که تمامی آنها، در ارائه حضرت بهاءالله، به وقوع قیامت یا ظهور موعود مربوط است، آغاز می‌نمایند. آن حضرت این آیات را با توسل به خرد و تشبث به درك مشترك انسانی و نیز با استمداد از آیات قرآنی و نیز احادیث شیعی، تفسیر می‌کنند. این شیوه نقل بین‌الکتبی، همترازی عملیاتی میان متون و نصوص انجیلی، قرآنی و روایتی را، که بتمامه غیرمتناقض و معتبر تلقی می‌شوند، میسر می‌سازد.» (رمزوراز، ص ۱۵۶)

۵. «مکاشفه صغیر در باب ۲۴ متی، به همراه گفتار بدرود حضرت عیسی در ابواب ۱۴ تا ۱۷ یوحنا، راجع به ظهور هیکلی موعودگونه در یوم رستاخیز، بسیار گویاتر و روشن‌تر از مشابهاات قرآنی آن می‌باشند. در حقیقت قرآن در باره چنین هیکلی قیامت‌نشان، اصلاً وضوحی ندارد. در فقدان اشارات مستقیم قرآنی، توسل حضرت بهاءالله به متی ۳۱- ۲۴/۲۹ برای بسط موضوع ظهور متکامل، بسیار مؤثرتر بوده است. در این متن انجیلی می‌خوانیم: "بلافاصله پس از مصیبت ایام، آفتاب تیره خواهد گشت، ماه دیگر نور خود را نخواهد داد؛ ستارگان از آسمان فرو خواهند افتاد و قدرت‌های آسمان متزلزل خواهند گشت. در آن هنگام جمیع طوایف زمین بر سینه خود خواهند زد و پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال بسیار، بر ابرهای آسمان می‌آید. و او فرشتگان خود را با شیپور بزرگ خواهد فرستاد..."^۲» (رمزوراز، ص ۱۶۴)

۶. «حضرت بهاءالله، از صحت و جامعیت متن گفتار فارقلیطی و نیز کلام رستاخیزی مسیحایی در متی ۳۱- ۲۴/۲۹، در مقابل اتهامات اسلامی مبنی بر تباهی (تحریف)، دفاع به عمل می‌آورند و آن‌گاه به "تفسیر بین‌الکتبی" (تفسیر قرآن مجید به وسیله عهد جدید و بالعکس)، مبادرت می‌ورزند. آن حضرت آیه ۵ از سوره رحمن^۳ و آیه ۴۰ از سوره معراج^۴ را برای توضیح معنی شمس و قمر قیامت‌نشان که حضرت مسیح بدان اشارت دارند، ذکر می‌فرمایند.» (رمزوراز، ص ۱۶۹)

^۱ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، صص ۱۷-۲.

^۲ نقل از «دیاتسرون» جدید، طبع مؤسسه MIMEP (انجیل مسیح که ادغامی از آنجیل اربعه است)، ص ۳۹۱.

^۳ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، ص ۳۲.

^۴ همان، ص ۳۶.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۷. «حضرت بهاءالله انکار که خوانندگانی مسیحی را پیش‌بینی کرده باشند، تقریباً یک چهارم متن کتاب را به مواضع مسیحی اختصاص داده‌اند. در اسلام قرون وسطی، جدلیات ضد مسیحی عملاً شعاری برای اثبات هویت اسلامی و کاملاً رایج و معمول بوده است. اما توجهی که حضرت بهاءالله در آثار خود به نصوص مسیحی مبذول می‌فرمایند، کاملاً جدا از این جریان است؛ به خصوص این‌که آن حضرت در تفسیر خود، انجیل را نیز هم‌تراز قرآن قرار می‌دهند. آن حضرت با اتهام سخت اسلامی، مبنی بر تحریف متن انجیل مقابله کرده، از صحت بیانات عیسی مسیح در عهد جدید دفاع به عمل می‌آورند و بر عکس، خود علمای مسلمان را متهم می‌سازند که به تحریف نه لفظی، بلکه تفسیری و معنایی، مبادرت کرده‌اند.» (رمزوراز، ص ۲۹۵)

۸. «در کتاب ایقان یک "ابزار تفسیری" اضافی نیز به کار برده شده است و آن تفسیر بین‌الکتبی است. این ابزار، میان قرآن و گفتارهای حضرت مسیح، نوعی هم‌ارزی تفسیری به وجود می‌آورد. در زمینه‌ای اسلامی، کاربرد حضرت بهاءالله از تفسیر بین‌الکتبی، نسبتاً برجسته است؛ به خصوص وقتی ملاحظه می‌شود که بخش بزرگی از کتاب، به مکاشفه صغیر در باب ۲۴ از انجیل متی اختصاص می‌یابد.» (رمزوراز، ص ۳۰۱)

۹. «در زمره بدعت‌هایی که حضرت بهاءالله در سنت تفسیر وارد می‌کنند، «تفسیر بین‌الکتبی» است؛ یعنی تبیین نمادگرایی متون مقدس یک دیانت، با توسل به متون دینی دیگر؛ که در این جا، هدف، توضیح آیات قرآنی است به وسیله متون انجیلی (و البته بالعکس - م). این نوع تفسیر نمی‌تواند قبل از ادیان بابی و بهایی به کار برده شده باشد؛ زیرا مسلمانان سنتاً متن انجیل را تحریف شده می‌دانند و قرآن را متنی میانگاراننده جهت اعاده خلوص و صحت کتب سماوی، نازل شده است.» (رمزوراز، ص ۳۶۸، نقد جونا وینترز)

ب ۲-۵) بعد تدافعی

ب ۲-۵) از منظر آثار بهایی

۱. «این کتاب (ایقان)... اعتبار و اعتلاء و اهمیت ظهور حضرت باب را اثبات می‌کند؛ اقتدار و انقطاع اصحاب آن حضرت را تحسین می‌فرماید.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۲. «حضرت بهاءالله... کتاب ایقان را در کمال قوت و اتقان به شرح و اثبات رسالت حضرت باب تخصیص می‌دهند.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، ص ۱۶)

۳. «حضرت بهاءالله با تسلط و احاطه کامل بر عقاید و تعالیم اسلامی، دعوی حضرت باب را که به ظهورش نبوت و وعود دیانت اسلام در مورد قائم و مهدی موعود تحقق یافته است در کمال وضوح ابلاغ و اثبات نموده‌اند.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، ص ۱۶)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ب ۲-۲-۲) از منظر کتاب رمز و راز

۱. «کتاب ایقان اثری بسیار فراتر از يك تفسیر است؛ متن آن هنگامی نگاشته (یا نازل) شد که حضرت بهاءالله در زمره پیروان شناخته شده پیامبر ایرانی، ملقب به باب (دروازه) (۱۲۶۶-۱۲۳۵ قمری / ۱۸۵۰-۱۹۱۹ میلادی) محسوب بودند و مقصود از نزول آن، دفاع از حقانیت این پیامبر بود.» (رمز و رز، ص ۱۱)
۲. «اگر حضرت بهاءالله هیچ نشان‌های از نزولی بودن متن ارائه ننموده باشند، خواننده مجاز خواهد بود کتاب ایقان را فقط به عنوان يك دفاعیه بابت مطالعه کند.» (رمز و رز، ص ۳۷)
۳. «می‌توان گفت که کتاب ایقان دفاعیه‌ای است برای دو هیكل رستاخیزی: حضرت باب به عنوان قائم و پیش از حلول مأموریت ایشان، حضرت بهاءالله به عنوان "مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ".» (رمز و رز، ص ۹۳)
۴. «کتاب ایقان رسماً و ظاهراً حمایتی است بر مأموریت الهی حضرت باب. براهین حضرت بهاءالله در این مورد چنین است: ۱) گرچه حضرت محمد خاتم انبیاء هستند، اما این لقبی است که به نحوی موجه می‌تواند به تمام رسل الهی نسبت داده شود؛ ۲) حضرت محمد به معنای ظاهری نیز آخرین پیام‌آور نیستند؛ ۳) مذاهب تشیع و تسنن هر دو، ظهور هیكلی قیامت‌نشان (eschatological) (مهدی / قائم) را پیش‌بینی نموده‌اند؛ ۴) از نظر تفسیری، مفهوم قائمیت با وعده قرآنی "لِقَاءِ اللهِ" معادل است؛ ۵) این «مظهر الهی» کسی نیست جز حضرت باب؛ ۶) جهان در انتظار هیكل الوهی دیگری است که «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» خوانده می‌شود.» (رمز و رز، ص ۹۶)
۵. «هدف رسمی کتاب ایقان دفاع از اعتبار رسالت حضرت باب بود؛ یعنی این‌که آن حضرت همان هیكل قیامت‌نشانی هستند که در سنی اسلام به نام مهدی و با شهرت و معروفیت بیشتر، در شیعه اسلام به اسم قائم شناخته می‌شوند.» (رمز و رز، ص ۹۸)
۶. «می‌توان گفت که کتاب ایقان دفاعیه‌ای است برای دو هیكل قیامت‌نشان: حضرت باب (به عنوان قائم) و «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» (به عنوان قیوم-م).» (رمز و رز، ص ۱۰۱)
۷. «جمال ابهی، به قصد دفاع از حقانیت حضرت اعلی، نوعی رسالت‌شناسی نامحدود را درون مبحث الهیات تجلی، شرح و بسط می‌دهند.» (رمز و رز، ص ۱۰۳)
۸. «این، حضرت بهاءالله بودند که به دفاع از «مُدعیات اصولی» حضرت باب قیام فرمودند و در بعضی زمینه‌ها، به ترجمان جوهر آن مُدعیات برای بابیان کم‌سوادتر و خارج از جرگه علماء مبادرت نمودند.» (رمز و رز، ص ۱۵۴)
۹. «از منظری تاریخی، کتاب ایقان، با در دسترس قرار دادن و دفاع پذیر نمودن بیشتر رسالت‌شناسی حضرت باب، به عنوان دفاعیه‌ای از آن حضرت عمل می‌نماید.» (رمز و رز، ص ۲۱۰)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۰. «هدف این اثر، فقط اثبات احتمال وقوع یک تجلی الهی بعد از دور محمدی و یا تنها دفاع از اصالت و حقایق ظهور بابی نبوده است. اگر فرضیه رازداری موعودانه معتبر باشد، می توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاءالله را در فروغی تازه مشاهده نمود. کتاب ایقان نگاشته شد تا جامعه نوخاسته بابی را برای لحظه ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظه خجسته ای که بهاءالله مفسر را به بهاءالله منزل، مبدل می نمود.» (رمز و رز، ص ۲۶۱)

۱۱. «ان حضرت در خلال اعلان عمومی آمرشان به زمامداران سیاسی و سردمداران مذهبی، تمامی آنچه را که از پیش در دفاع از بزرگواری موعودگرایانه مبشر اعظمشان گفته شده بود، به خود نسبت دادند. این امر، از لحاظ اصولی، از این جهت امکان پذیر بود که کتاب ایقان، مظهریتی فراگیر و عرفانی را مطرح می کند که در آن هر شان و منزلتی ماورایی، شامل کلیه مظاهر الهی، می گردد. به عبارت دیگر، در مسیر تاریخ نجات، کل آرایه های مربوط به یک مظهر الهی، قابل انتقال است به مظهر بعدی؛ یعنی حضرت بهاءالله وارث دیهیم سلطنت و عصای حکومت از حضرت باب بوده، از همان مسند روحانی فرمانروایی می فرمایند.» (رمز و رز، ص ۳۱۰)

۱۲. «این کتاب (کتاب ایقان) در دفاع از حضرت باب است؛ اما جاذبه ادیبانه آن خواننده را به سوی ربالاریاب می کشاند.» (رمز و رز، ص ۳۳۲)

۱۳. «حمایت از حضرت باب تکیه گاه مستحکمی را برای مشروعیت بخشیدن به مدعای خود آن حضرت (جمال مبارک) فراهم آورد.» (رمز و رز، ص ۳۴۲)

۱۴. «مؤلف ملکوتی ما نه تنها از حضرت باب دفاع به عمل آوردند؛ بلکه با تجسم توفیق آمیز شخصیت و حرکت مستغاث موعود^۱، هدف مأموریت آن حضرت را نیز محقق فرمودند.» (رمز و رز، ص ۳۴۳)

۱۵. «این سفر جلیل حائز موفقیتی یگانه و تاریخی است که در آستانه اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در سال ۱۸۶۳، علی الظاهر توسط فردی بابی، برای اهل بیان و در دفاع از حضرت اعلی، نگاشته شد. اما دیری نگذشت که به عنوان کتابی که شخصی بهایی برای بهاییان و در دفاع از حضرت بهاءالله، تألیف کرده، ملحوظ گشت.» (رمز و رز، ص ۳۶۵، نقد جونا وینترز)

۱۶. «می توان گفت که کتاب ایقان سه نقش متفاوت به عهده دارد: اول این که دفاعیه ای است بر ادیان بابی و بهایی، دوم این که شرحی است بر الهیات این دو ظهور بدیع، و سوم این که پلی است در جهت همبستگی و هماهنگی این دو شریعت لمیع.» (رمز و رز، ص ۳۶۶، نقد جونا وینترز)

^۱ رجوع کنید به براون، «متونی از بیان فارسی راجع به نظر باب در مورد رابطه اش با من یظهره الله، یادداشت پنجم» (En)، در «مقاله شخصی سیاح» (En)، جلد ۲، صص ۳۴۹-۳۴۷.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ب ۳-۵) بعد رازداری موعودانه

ب ۳-۵) در آثار بهایی

۱. «قل إنا سترونا وجهنا تحت سبعين الف حجاب في عشرين من السنين لئلا يعرفنا احد من اهل السموات والارضين. فلما اعترضوا علينا المشركون من الذين كان في صدورهم غل الغلام اذا كشفنا النقاب عن وجه الامر بسطان مبین.» (آثار قلم اعلى ۴، سورة الحج) [مضمون: ما به مدت دو دهه، وجه خود را در پشت هفتاد هزار حجاب مخفی داشتیم تا آسمانیان و زمینیان نشناسندمان. اما وقتی مشرکان، آنانی که بعضی غلام (حضرت بهاءالله) در سینه‌هایشان بود، بر ما اعتراض کردند؛ با قدرتی آشکار، نقاب را از وجه امر کنار زدیم.]

۲. «حال ای برادر، ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید، چه خواهند نمود؟... کجا گوش می دهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته... چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود می گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه، الیوم ظاهر است... الله اکبر بیان که به این مقام رسید راحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید... بی لفظ رمز معانی کشف می نماید و بی لسان اسرار تبیان می گوید... اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می برد... عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود... باری نه چنان سدره عشق در سینیای حب مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور نشاناند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند.» (ایقان، فقره ۶۲) (رمزوراز، ص ۳۱۶)

۳. «باری از مطلب دور ماندیم اگر چه همه، ذکر مطلب است؛ ولیکن قسم به خدا آنچه می خواهیم اختصار نمایم و به اقل کفایت کنم، می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این، چقدر لثالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مس آن‌ها ننموده: "لا یطمئنن انس قبلهم ولا جان" (قرآن ۵۵/۵۶) و با همه این بیانات، گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد؛ تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و به کعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد؟» (ایقان، فقره ۷۸) (رمزوراز، ص ۳۱۸)

۴. «عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمایی... کذلک تغن علیک حمامة البقاء علی افنان سدره البهاء لعل تکون فی مناهج العلم والحکمة باذن الله سالکاً.»^۱ (ایقان، فقره ۸۵) (رمزوراز، ص ۳۱۹)

^۱ این گونه حمامه بقا بر شاخساران سدره بها برای تو آواز می خواند شاید در راه‌های علم و حکمت، به اذن الهی، سالک گردی. -

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۵. «در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده، فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهرالجواهر و حقیقة الحقائق و نورالانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد؛ چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر این که جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد... ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک آیام و لقای او می‌شود.» (ایقان، فقره ۱۰۱) (رمزوراز، ص ۳۲۱)

۶. «ان شاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد، تا به اسرار حکمت زبانی پی بریم و به عنایت او، از عرفان کلّ شیئی بی‌نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائزاید، مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند. تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سُرّادق امضاء چه ظاهر شود.» (ایقان، فقره ۱۴۰) (رمزوراز، ص ۳۲۲)

۷. «وَقَفْنَا لِلَّهِ وَايَاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّكُمْ بَذَلِكُمْ فِي زَمَنِ الْمُسْتَعَاثِ تَوْفِقُونَ و مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ و هَمَّجِنِينَ ذَكَرَ خَاتِمُ النَّبِيِّينَ و امثال آن از سُبُحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این هَمَّج رَعاع و جمیع به این حجاب محدود و سُبُحات مجلّله عظیمه محتجب مانده‌اند.» (ایقان، فقره ۱۷۷) (رمزوراز، ص ۳۲۴) (مضمون بخش عربی: ای مسیحیان، خداوند ما و شما را موقّق بدارد؛ شاید به این سبب در زمان مُستعَاث موقّق شوید و از دیدار او در آیامش محتجب نمایند.)

۸. «قل يا اهل الارض، هذا فتى نارى يركض فى برية الروح و يبشركم بسراج الله و يدكرکم بالامر الذى كان عن افق القدس فى شطر العراق، تحت حُجبات النور، بالسّتر مشهوداً.» (ایقان، فقره ۱۵۵) (رمزوراز، ص ۳۲۳) (مضمون: ای اهل ارض بنگرید؛ این جوانی است ناری که در عرصه ژرفای بیانت‌های روح می‌تازد و شما را بشارت می‌دهد که «بنگرید، چراغ خداوند روشن است.» و شما را فرا می‌خواند که به امرش التفات کنید؛ امری که اگر چه تحت حجاب عظمت مستور است، اما در شطر عراق، از ورای افق قدس، مشعشع و مشهود است.)

۹. «قسم به خدا که این حَمَامَة ترابی را غیر از این نغمات، نغمه‌ها است و جز این بیانات، رموزها، که هر نکته از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت؛ تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند... کلّ به امره ینطوقون و من اسرار الرّوح یتکلمون» (ایقان، فقره ۱۹۰) (رمزوراز، ص ۳۲۶)

۱۰. «المنزول من الباء والهاء والسّلام على من سمع نعمة الوراق فى سدره المنتهى»^۱ (ایقان، فقره ۲۸۶) [(رمزوراز، ص ۳۲۷)]

^۱ همه به امر او نطق می‌کنند و از اسرار روح سخن می‌گویند. - م

^۲ نازل شد توسط باء وهاء و درود بر کسی که شنید نغمه ورقا را (نشسته بر) سدره منتهى. - م

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۱. «اگر این عباد خالصاً لله... در آیات کتاب (قرآن) ملاحظه نمایند، جمیع آنچه را که می‌طلبند البته ادراک می‌نمایند؛ به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف، ادراک می‌نمایند. حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص. ولکن لا یعرفُ ذلک الا اولی الالباب. اَختِمُ الْقَوْلَ بما نُزِّلَ علی مُحَمَّدٍ من قَبْلِ، لَیْکونَ خاتمةَ الْمِسْکِ الَّذی یهدی النَّاسَ الی رضوانِ قدسِ منیر. قال و قَوْلُهُ الْحَقُّ: وَاللّهُ یدْعُوا الی دارِالسَّلَامِ و یهدی من یشاء الی صراطِ مستقیم(قرآن ۱۰/۲۵)، لَهُمْ دارِالسَّلَامِ عند رَبِّهِمْ و هو وَلِيُّهُمُ بما کانوا یعملون(قرآن ۶/۱۲۷)، لَیْسَبَقَ هذا الفِضْلُ علی العالمین.» (ایقان، فقره ۱۸۷) (رمزوراز، ص ۳۲۵) [مضمون بخش عربی: ولی این را جز صاحبان خرد نمی‌فهمند. پایان می‌برم سخن را با آنچه از پیش بر محمد رسول الله نازل شد تا خاتمه خوشبویی باشد که مردمان را به سوی باغستان پاکیزه نورانی هدایت کند. گفت و گفته او حق است: "خداوند به دارالسلام (بغداد) دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید. برای آنان دارالسلام نزدیکی پرودگارشان است و او دوست آنان است به سبب آنچه عمل می‌کردند(۶/۱۲۷)، تا پیشی گیرد این فضل بر جهانیان.]

۱۲. «و اما مسئله عدم ذکر صریح جمال قدم در نصّ قدیم، این تخصیص به جمال قدم ندارد؛ بلکه در انجیل جلیل نیز نصّ صریح از خاتم انبیا نه و همچنین در آیات تورات بیان صریح از حضرت مسیح نه و حال آنکه جمیع تورات عبارت از ذکر مسیح و جمیع انجیل، حکایت از بعثت نبی کریم و جمیع قرآن، نصوص بعثت نقطه اولی و جمیع بیان، بیان ظهور طلعت ابهی است ولکن لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم. حکمت این سرّ مکنون آن است که بدون آن، یوم الفصل تحقق نیابد و امتازوا الیوم ایها المجرمون آشکار نگردد و محرم و محروم از هم ممتاز نشود و صادق و کاذب امتیاز نیابد. لهذا این رمز و تأویل دورباش عزّت شود؛ بیگانه به یگانه پی نبرد. مدّعی خواست که آید به تماشاگاه راز/ دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد» (منتخاب مکاتیب ۶، فقره ۵۰۴)

۱۳. «حضرت اعلی... به فرموده حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان... بر اعظمیت و اکملیت ظهور متعاقب خویش شهادت داده.» (حضرت ولی امرالله، کتاب دور بهایی، ص ۷)

۱۴. «(حضرت بهاءالله) در کتاب ایقان، در اشاره به نفس مقدّس خود می‌فرماید: "ان سلطان هویه، قادر است بر این که جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدیمه بخشد و از قبور نفس و هوا محشور و مبعوث نماید."» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۱۶۰)

۱۵. «ای اهل بیان و همه کسانی که در آن هستید، حدّ و شان خود را بشناسید؛ زیرا کسی چون نقطه بیان، بشخصه، قبل از خلق کُلّ شیئی، مؤمن به مَنْ یُظهِرُهُ اللهُ بوده است؛ و در مقابل اهل زمین و آسمان، به این امر افتخار می‌نماید.» (نقل به مضمون) (حضرت باب، مندرج در مرور معبود، ص ۷۶)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۶. «(حضرت اعلی) می فرماید: "اگر يك آیه از آیات مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ را تلاوت کنی، اعزتر خواهد بود از آن که کلّ بیان را ثبت کنی؛ زیرا که آن روز، آن يك آیه تو را نجات می دهد، ولی کلّ بیان نمی دهد"، و نیز: "امروز بیان، در مقام نطفه است و در اول ظهور مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ، آخر کمال بیان است." هم چنین: "بیان، تمامی عظمت و جلال خود را از مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ دریافت می دارد" (مضمون)، و نیز: "همه آنچه در بیان ذکر شده، چون انگشتی است در دست من؛ و من خود نیز به راستی، چون انگشتی هستم در دست مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ... که او خود آن را هرگونه که بخواهد، به هر دلیلی که بخواهد و به هر وسیله‌ای که بخواهد می گرداند. او به راستی مهیمن و متعالی است." (نقل به مضمون)» (مندرج در مرور معبود، ص ۷۷)

۱۷. «و عاقبت، این است استغاثه آن حضرت (حضرت باب) به درگاه احدیت: "گواهی ده‌ای خدای من، که من در این کتاب (بیان)، قبل از استقرار عهد و پیمان خود، با تمامی موجودات در باره امر کسی که او را ظاهر خواهی کرد (مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ)، عهد و پیمان بستم. شهادت تو و نیز شهادت کسانی که به آیات ایمان دارند، مرا کافی است."» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۷۷)

۱۸. «این کتاب (ایقان)... پیروزی جهانی ظهور وعده داده شده به اهل بیان (مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ) را پیش‌گویی و پیش‌نگری می‌کند.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۱۹. «اکنون موقعیت مناسب است برای طرح این سؤال که حقیقت اشارات آن تجلی الهی چه بوده است، که با چنان شتاب، و به فاصله کوتاهی بعد از اظهار امر حضرت باب، ظاهر شد و با یک حرکت، دوره‌ای را که آن دیانت به تازگی آغاز کرده بود، منسوخ نمود و در عین حال، با چنان قدرت و قاطعیت، اختیار و اعتبار الهی مؤسس آن را پذیرفت و پایدار فرمود؟ و نیز ممکن است درنگ و تأملی نماییم و سؤال کنیم که مدعیات کسی که خود یکی از اصحاب حضرت باب محسوب می‌شد چه بود که در فاصله‌ای چنان زود، خود را صاحب قدرت و اختیاری دانست که شریعت متعلق به مولای خود را منسوخ سازد؟ میسر است باز هم تفکر کنیم و پیرسیم که این دو سیستم دینی، یکی متعلق به دوره قبل از آن حضرت، و یکی متعلق به ظهور خود حضرتش، چه رابطه‌ای می‌توانستند با هم داشته باشند؟ ظهوری که در آن ساعات بس پرمخاطره، از روح دردآشنای حضرتش فوران نمود، و ظلمات محیط بر آن حفره طاعونی (سیاه‌چال طهران- م) را زدود، و از دیوارهای ستبرش بیرون زد، و تا انتهای جهان نوسان و جولان نمود، و قوای مکنونه بی‌پایانش را در کالبد تمامی نوع انسان دمید، و اکنون، در مقابل دیدگان ما، در حال شکل دادن مسیر حرکت جامعه بشری است.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، صص ۱۵۴-۱۵۳)

۲۰. «حضرت بهاءالله در این کتاب (ایقان مبارک) اشاره صریحی به رسالت خود که تا آن زمان آشکارا اظهار نشده بود، نمی‌نمایند؛ بلکه کتاب ایقان را در کمال قوت و اتقان به شرح و اثبات رسالت حضرت باب تخصیص می‌دهند.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، ص ۱۶)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲۱. «حضرت باب در کتاب بیان^۱ در مقام بشارت به حضرت موعود^۲ من یظهره الله (کسی که خداوند او را ظاهر می‌کند) می‌فرماید: "... الی یوم من یظهره الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان. ماینسب الی المیزان میزان.^۳ همچنین: "ای اهل بیان، نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل^۴ خود را باطل کنید. اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید: الله ربنا و لا نشکرک به احداً و آن هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئاً و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید، ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم."^۵ نیز: "ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الاّ به سوی من یظهره الله. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست. و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود."^۶ همچنین: "ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و هستند... ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحّه فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان... کسی عالم به ظهور نیست غیر الله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند."^۷ نیز: "گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد الاّ آنکه احلی و انظم از نظم اول می‌گردد. طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه. فانه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان الی آن یرفع الله مایشاء و ینزل ما یرید. انه قوی قدیر."^۸ همچنین: "و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند. زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را چونکه نمی‌شناسند او را لاحترام او باسم او. ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند."^۹ نیز: "قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در

۱ کتاب بیان أمّ الکتاب آئین باب به سال ۴-۱۲۶۳ ه. ق. در قلعهٔ ماکو از قلم آن حضرت نازل گردید. چنانکه در همان کتاب (باب ۸- از واحد ۶) می‌فرماید: "و تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید. و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او بریاست، ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید." و همچنین در باب ۷ از واحد ۲ می‌فرماید: "و اخذ ثمرهٔ اسلام نیست الاّ ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمرهٔ بر عکس بخشیده... و او را به غیر حقّ در جبل ماکو ساکن می‌کنند."

۲ کتاب بیان- باب ۱۳- از واحد ۲.

۳ از زمان شهادت حضرت باب تا ظهور من یظهره الله.

۴ کتاب بیان- باب ۷- از واحد ۲.

۵ کتاب بیان- باب ۳- از واحد ۳.

۶ کتاب بیان- باب ۱۵- از واحد ۳.

۷ کتاب بیان- باب ۱۶- از واحد ۳.

۸ کتاب بیان- باب ۱- از واحد ۹.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند... و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود. "۱ همچنین: "قل إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مِنْ نَظَرِهِ. متی ینقلب ینقلب الی آن یتتقر." ۲ نیز آن حضرت اشاره به سال "۹" که سال ولادت آئین حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران است کرده و می فرماید: "فی سنة تسع کلّ خیر تدرکون." ۳ نعیم ۴ گوید:

"گفتم ای قوم غیر من یظهر / در بیانم نبوده مدّ نظر^۵
گفتم اندر بیان به بانگ بلند / قبله ای نیست غیر من یظهر^۶
گفتم این دم اگر شود ظاهر / منم او را نخست فرمانبر^۷
گفتم از صدر جای او بنهید / شاید این دم در آید از در^۸
گفتم اثبات امر مبرم او / بنویسد بهر یکدیگر^۹
گفتم از او سؤال جایز نیست / دایه شد مهربانتر از مادر^{۱۰}
گفتم آن دم که می کند اظهار / من یقول لِمَ بِمَ فَکَفَر^{۱۱}
گفتم آن کس که می کند انکار / عدم است از وجود او بهتر^۱

^۱ کتاب بیان- باب ۸- از واحد ۵.

^۲ کتاب بیان عربی- باب ۷- از واحد ۸.

^۳ کتاب بیان عربی- باب ۱۵- از واحد ۶.

^۴ میرزا محمد سدهی اصفهانی متخلص به نعیم، ادیب و شاعر بهایی ۱۲۷۲-۱۳۴۴ ه. ق.

^۵ کتاب بیان- باب ۳- از واحد ۳- "... ملخصاً این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست..."

^۶ کتاب بیان عربی- باب ۷- از واحد ۸- "... قل إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مِنْ نَظَرِهِ. متی ینقلب ینقلب الی آن یتتقر..."

^۷ توفیق ملّا باقر تبریزی حرف حی- "... اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم..."

^۸ کتاب بیان- باب ۱- از واحد ۹- "... و هر مجلس عزّی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت من یظهره الله با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ می شود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند..."

^۹ کتاب بیان عربی- باب ۳- از واحد ۷- "... و انتم فی کلّ واحد کتاب اثبات لمن نظره بعضکم الی بعض تکتبون لعلکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعملون..."

^{۱۰} کتاب بیان- باب ۱۳- از واحد ۳- "... ملخصاً این باب آنکه سؤال عمن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق به او است. زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر..."

^{۱۱} کتاب بیان- باب ۴- از واحد ۸- "... ثمره آن این که لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره الله محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که لِمَ و بِمَ گوید در امر خدا گفته..."

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

اسم او آنچه در بیان خیر است/ ذکر هر دون خیر از غیر است^{۳،۲}»

(علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص ۱۴۰-۱۳۵)

۲۲. «من فاز به فقد فاز بکلّ الخیر» هر یک از افراد بندگان که به این نعمت عظمی یعنی به عرفان مشرق وحی و مطلع امر در این عالم موفق و فائز شد، به کلّ خیر فائز شده است "کلّ الخیر" ترجمه ظاهری اش یعنی تمام خوبی‌ها، یعنی جمیع فضائل عالم انسانی در وجود شخصی جمع است که موفق شود به شناسائی مشرق وحی و مطلع امر الهی. ضمناً این نکته را هم بدانید که "کلّ الخیر" یکی از القاب مقدّسه‌ای است که حضرت ربّ اعلی در الواح مبارکه خود آن را اختصاص به حضرت من یظهره الله داده‌اند. در بیانات مبارکه حضرت اعلی است که "و فی سنة التسع انتم بکلّ الخیر ترزقون و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون." این کلمه "کلّ الخیر" در اینجا معنیش یعنی حضرت من یظهره الله. در صلوة کبیر هم اشاره به این قضیه شده است که می‌فرمایند: "لک الحمد یا الهنا بما انزلت لنا ما یقرینا الیک و یرزقنا کلّ خیر انزلته فی کتبک". خدایا شکر ترا که ما را موفق کردی به عرفان حضرت کلّ الخیری که بشارت ظهور او از قلم حضرت اعلی در الواح و آیات مبارکه داده شده است. به هر حال "کلّ الخیر" را می‌توان به معنی وجود مقدّس من یظهره الله گرفت، برای این که عرفان او سبب می‌شود که انسان بر اثر انجام تعالیم او به درجات عالیّه برسد، یا "کلّ الخیر" را می‌توان عبارت از جمیع فضائل و کمالات عالم انسانی دانست، نفوسی که موفق شدند به عرفان مظهر امرالله بکلّ الخیر رسیده‌اند.» (عبدالحمید اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، صص ۱۰-۹)

۲۳. «حضرت بهاءالله در این لوح مبارک (لوح کُلّ الطّعام)^۵ در ارتباط با ظهور مقدّس خویش که هنوز در آن زمان مکنون و غیرمکشوف بود، مقصد از "طعام" را دریای دانش که در بطون الواح مقدّسه حضرتش مکنون بوده معرفی می‌فرمایند.» (ادیب طاهرزاده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فرمت نیورومن ۱۴، ص ۳۵)

^۱ کتاب بیان- باب ۱۵- از واحد ۸- "... ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره‌ای است از وجود خود... لعلّ ورقی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن یظهره الله و الا ورقی می‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است..."

^۲ کتاب بیان- باب ۵- از واحد ۲- "... ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است به حقیقت اولیه."

^۳ گلزار نعیم- چاپ هند، ص ۷۰.

^۴ در سال نه، شما به دیدار خداوند رزق داده شده‌اید (مفتخر خواهید شد).

^۵ لوح کُلّ الطّعام اندکی قبل از عزیمت حضرت بهاءالله به کردستان از قلم مبارک خطاب به حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی نازل شده است. (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۱، ص ۳۳)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ب-۳-۲) در کتاب رمزوراز

۱. «آثار حضرت بهاءالله متعلق به دوره بغداد را می توان تا حدودی، و به عبارتی نقیض نما، تحلیلات پنهان در نظر گرفت. اگر اشارات آن حضرت را در باره حیات خود بپذیریم، بین ندای مظهریت ایشان در سال ۱۸۵۲ (سال اظهار امر خفی در سیاهچال طهران- م) و راز موعودیتی که برای مدت یک دهه در دل حفظ فرمودند، نوعی ناسازگاری دیده می شود. چنین می نماید که در این دوران، آن حضرت تمایل چندانی به ادعا و ابراز مقام رسالتی برای خود نداشته اند.» (رمزوراز، صص ۱۷-۱۶)

۲. «وجه مشخصه تقریباً تمامی آثار حضرت بهاءالله در دوره بغداد، اشارات خفیه و پوشیده آن حضرت است به مقام موعودگونه و دیریناندیشیده خود. اگر کتاب مستطاب ایقان در پرتو این نکته اساسی خوانده شود، مبرهن خواهد گشت که چنین رازگرایی موعودانه، لازم و ضروری بود تا جامعه اولیه بابی پخته و آماده گردد برای تجدید فوران فرقه ایزدی؛ عاقبت و غایت خجسته ای که سبب شد در دوران پس از بغداد، غالب بایان اطاعت و انقیاد خود را متوجه جمال اقدس ابهی نمایند.» (رمزوراز، ص ۲۵)

۳. «دانستن اینکه آیا حضرت بهاءالله کتاب مستطاب ایقان را در زمان تحریر آن، یک تحلی یا نزول محسوب می داشته اند یا نه، تا حد زیادی در باره درک خودآگاهی یا خودانگاره آن حضرت، در آن زمان، به ما کمک می کند. آیا آن حضرت واقعاً راز موعودیت (موعودبودن) خود را مکتوم می داشته اند؟» (رمزوراز، صص ۳۶-۳۷)

۴. «حضرت مسیح این خفاگرایی را به طرق مختلف ابراز می دارند: ۱) به دیوها فرمان می دهند نسبت به هویت حقیقی ایشان ساکت باشند (مرقس ۱/۲۵، ۱/۳۴، ۳/۱؛ ۲) در مورد معجزاتشان سکوت را توصیه می فرمایند (مرقس ۱/۴۳، ۵/۴۳، ۷/۳۶؛ ۳) حواریون خود را هدایت می نمایند که افشاکری نکنند (مرقس ۸/۳۰، ۹/۹؛ ۴) ابراز تمایل می فرمایند که امکانه تردیشان مخفی بماند (مرقس ۷/۲۴، ۹/۳۰؛ ۵) تعالیم خاصه شان را به معدودی منتخب ابراز می دارند (مرقس ۷/۱۷، ۱۰/۱۰؛ ۶) معانی مورد نظرشان را در پرده ای از امثال و اشباه پنهان می سازند (مرقس ۴/۱؛ ۷) حواریون، اغلب از درک مقصودشان باز می مانند (مرقس ۶/۲۵، ۸/۱۷-۲۱).» (رمزوراز، ص ۷۰)

۵. «کتاب ایقان را می توان اثری متوجه بر ظهوری نهانی پنداشت متعلق به دوره رازگرایی موعودانه حضرت بهاءالله (۶۳-۱۸۵۲) که در آن، ایماء و اشاره بر ابراز و اظهار، غلبه می یابد. در نگاهی عمل گرایانه، کتاب ایقان، پس از یکی دو سال که از انتشارش بین جامعه بایان گذشت، به نحوی انعکاسی، مرجعیت روحانی نفس حضرت بهاءالله را مشروعیت بخشید.» (رمزوراز، ص ۹۳)

۶. «بیانات حضرت باب در باره ظهور هیکل رستاخیزی عظیم تری بعد از خود (که البته قرب و بعد آن مورد مناقشه است)، کاملاً مؤکد می باشد و بایان از تعالیم حضرت باب در این موضع وقوف کامل داشتند. شرط بابی بودن فقط ایمان به آن حضرت نبود، بلکه مهیا گشتن برای استقبال از یک تجلی عظیم تر الهی نیز بود.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ضرورت و فوریت این انتظار از فوران مُدعیات موعودان‌های که بلافاصله بعد از شهادت حضرت باب حادث شد، به خوبی نمایان است.» (رمزوراز، ص ۹۹)

۷. «کتاب ایقان دفاعیه‌ای است برای دو هیکل قیامت‌نشان: حضرت باب (به عنوان قائم) و "مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ" (به عنوان قیوم- م). در پرتو این حقیقت، کتاب ایقان را می‌توان به عنوان نوعی مشروعیت پیش‌پنداشته برای حقانیت مظهریت حضرت بهاء‌الله، بدون توجه به اینکه خودآگاهیشان در سال‌های ۶۲-۱۸۶۱، موعودگرایانه بوده است یا نه، در نظر گرفت. در این جا، فصل مشترك (دو ظهور پیاپی)، اهمیت "لقاءالله" قیامت‌نشانی است که می‌توان آن را در پیش‌آگهی‌های قرآنی در مورد ملاقات با خداوند در روز رستاخیز، به حدّ کفایت یافت.» (رمزوراز، ص ۱۰۱)

۸. «مسأله این است که آیا حضرت بهاء‌الله در دوره بغداد، راز موعودیت (موعود بودن) خود را ملحوظ داشته‌اند یا نه، و اینکه آیا کتاب ایقان را باید در پرتو این مسأله بررسی کرد یا خیر. اگر چنین باشد، تمامی کتاب را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از عباراتی رمزی و خودارجاعی (self-referential) (اشارات حضرت بهاء‌الله به مقام خودشان) مطالعه کرد.» (رمزوراز، ص ۱۰۳)

۹. «آنچه را که حضرت بهاء‌الله با نظر به گذشته «تأخیر» یا «ایام مشخص بطون» (۴۸) می‌نامند، حدود يك دهه صمت و سکوت (به معنی عدم افشای علنی راز موعودیت- م) می‌باشد. در این زمینه، از جمله، فقره عربی زیر در کتاب ایقان گواهی می‌دهد به ابهامی عمده که آن حضرت در عبارات خودارجاعی به کار می‌برند؛ فقره‌ای که می‌توان آن را فورانی عرفانی و یا افشایی ابهام‌آمیز از مأموریت الهی آن حضرت تلقی کرد: "يا اهل الارض هذا فتى نارى يركض فى بركة الروح و يبشركم بسراج الله و يدركم بالامر الذى كان عن افق القدس فى شطر العراق، تحت حُجبات النور بالسُّر مشهودا"^۱ (رمزوراز، صص ۱۰۹-۱۰۸)

۱۰. «حضرت شوقی افندی در تأمل راجع به این دوره، از "بی میلی حضرت بهاء‌الله به افشای راز محیط بر منزلت خود"^۲ سخن می‌گویند؛ گرچه از منظری دیگر، برای آن حضرت، خودداری از افشای چنین درک و احساسی از سرنوشت، باید بسیار سخت نیز بوده باشد.» (رمزوراز، ص ۱۰۹)

۱۱. «حضرت بهاء‌الله در خلال آثار دوره بغداد، آشکارا مضمون رازداری را پرورش می‌دهند. آن حضرت، در طول دو سال اقامت در کوهستان‌های کردستان عراق (۵۶-۱۸۵۴) به سبک اثر ابن فارض، "نظم السلوك"، چکامه‌ای به زبان عربی انشاء نمودند به نام «قصیده عزّ ورقاییه» و پس از مراجعت به بغداد،

^۱ مضمون بیان مبارك با توجه به ترجمه انگلیسی آن، به صورت زیر است: «ای اهل ارض، بنگرید؛ این جوانی است ناری که در عرصه ژرفای بیانت‌های روح می‌تازد و شما را بشارت می‌دهد که "بنگرید چراغ خداوند روشن است" و شما را فرامی‌خواند که به امرش التفات کنید؛ امری که گرچه تحت حجب‌های عظمت مستور است، اما در شطر عراق، از ورای افق قدس مشعشع و مشهود است.»- م

^۲ حضرت شوقی افندی، «گاد پاسزبای» (انگلیسی)، ص ۱۲۷. (مرور معبود، ص ۱۹۷)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بعضی توضیحات فارسی نیز ضمیمه آن فرمودند. یکی از این توضیحات آشکارا به مضمون رازداری دلالت دارد^۱. کول می‌گوید این قصیده، این احساس را برمی‌انگیزد که "حضرت بهاء‌الله معذبند، نه فقط به دلیل هجران از محبوب، بلکه نیز به سبب راز موعودیت خود"^۲ این ادراک مدلل است بر مطالعه دقیق که کول از این قصیده داشته و نیز مشعر است بر اینکه تفسیر وی از آن، منبعث از مذاق‌های است که در سایر آثار دوره بغداد نموده است. در فقره افتتاحیه جواهرالاسرار، که آن هم در دوره بغداد نزول یافته نیز مضمونی مشابه (قصیده عز و رقایبه- م) وجود دارد. مضمونی از این فقره بدین گونه است: "چون که در ایام ماضیه کلاب ارض و وحوش بلاد در احاطه‌ام داشتند، از ذکر سرّ خود حذر کردم و همچنان از افشای آنچه خداوند از بدایع علمش و از جواهر حکمتش و شؤونات قدرتش عطایم کرده، ممنوع می‌باشم." حضرت بهاء‌الله در اثری دیگر موسوم به "سورة الکفایه" نیز که تاریخ آن اواسط دوره بغداد تخمین زده می‌شود، از خواننده می‌خواهند به نغمات فریبنده طلعتشان که بر مسند قرب (سریرالاقتراب) جلوس فرموده، گوش فرادارد و در همین جا خود را با القاب نقطه ظهور، سرالبطون و مستسرالکتاب معرفی می‌فرمایند. «(رمزوراز، صص ۱۱۰)

۱۲. «در این جا، در حالی که مضمون رازآمیز محفوظ می‌ماند، اشاره‌ای نهانی نیز به مقام موعودیت آن حضرت، به عنوان مظهرالهی به خواننده عرضه می‌گردد تا به آن بیندیشد. لمبدن فقره‌ای دیگر از همین لوح (سورة الکفایه) را این‌گونه مطرح می‌نماید: «ای اهل ممالک وجود، تناول کنید از میوه رسیده شجره حمراء که در ارض تحقق، نقطه بدء، سرّ مکتوم و راز تقدیر الهی، کشته گشته... بیرون آید از امکانه خود و در محضر لقاء حاضر شوید.» (ترجمه) (۵۸) در این جا مضمون رازآمیز، حالت قیامت‌نشان تلاقی الهی و ورود در «محضر» خدایی را به خود می‌گیرد.» (رمزوراز، صص ۱۱۲-۱۱۱)

۱۳. «رازآمیزی یک چیز است و راز چیزی دیگر. به نظر من محتوای موعودگرایانه راز را می‌توان از نصیحت زیر خطاب به بابیان که در انتهای بخش اول کتاب ایقان مسطور است، استنباط نمود: «در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده، فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبدا حین ظهور آن جوهرالجواهر و حقیقه الحقایق و نورالانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هویه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا

^۱ «... همچنین ادراک نما مقصود آیه مبارکه را که می‌فرماید: "الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا" (قرآن ۳۶/۸۰) ای کاش مستمع یافت می‌شد تا رشحی از مقام بحر نار و این طمطم از آخر شرار ذکر می‌شد؛ ولیکن همان به که این لؤلؤ در صدف بحر هویه مکنون باشد و در اوعیه سرّ، مخزون ماند تا هر نامحرمی محروم گردد و هر محرمی محرم کعبه جلال شود.» [مک ایون، «قصیده ورقائیه بهاء‌الله: ترجمه به انگلیسی»، مجله «مطالعات بهایی» (انگلیسی) جلد ۲، یادداشت ۲، (سپتامبر ۱۹۸۳)، صص ۱۵-۱۰]

^۲ خوان کول، «بهاء‌الله و دراویش نقشبندی در عراق، ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶» (انگلیسی) مندرج در «از ایران، شرق تا غرب» (انگلیسی)، صص ۱۵.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

به حرفی جمیع را حیات بدیعۀ قدمیه بخشد... ملتفت و مراقب بوده.. لعلّ تسکُنن فی ظلّ کان فی ایام الله ممدودا.^۱» (رمزوراز، ص ۱۱۲)

۱۴. «جمال ابهی تب و تاب قیامت نشان بایان را تشدید می نمایند و پیش‌گویی‌های موعودگرایانه کوتاه مدت حضرت باب را به جریان می‌اندازند؛ پیش‌گویی‌هایی که طائف حول هیکل پیامبرگونه‌ای است که به نحو اسرارآمیزی به نام مِنْ يُظهِرُهُ اللهُ خوانده شده و نیز به اسم مُسْتَعَاث معرفی گشته است. اما قبل از آن، باید قطعات چیستان (puzzle) قیامت‌نشان، کنارهم قرار گیرد.» (رمزوراز، صص ۱۶۴-۱۶۳)

۱۵. «بعضی از ابیات قصائد عرفانی حضرت بهاء‌الله در دوره بغداد را می‌توان نوعی کلمات جذبانی صوفیانه پنداشت که از استغراق در وحدت با حضرت الوهیت، نشأت گرفته است. اما اگر فرض شود که آن حضرت- در فاصله زمانی بین «اظهار امر خفی» در ۱۸۵۲ در سیاه چال طهران، تا اظهار امر علنی در ۱۸۶۳ در باغ رضوان- راز مظهریت خود را مکتوم می‌داشته‌اند، باید اذعان نمود که در این امر کاملاً هم مصمم نبوده‌اند. در خلال آثار آن حضرت در این دوره، فقراتی مُصَنَّعَة دقیقه، با سرشتی کاملاً ابهام‌آمیز موجود است که بعضاً به وضوح خود ارجاعی‌اند و بعضاً با ابهام. در این بیانات مبهمه، اسرار متنوعه متعدده، نهفته است. آیا این طور نیست؟ حل این مسأله، تا حد زیادی به مطالعه آثار حضرت بهاء‌الله در دوره بغداد، از جمله، اثر تفسیری کتاب ایقان بستگی دارد.» (رمزوراز، ص ۲۳۲)

۱۶. «اگر فرضیه رازداری موعودانه معتبر باشد، می‌توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاء‌الله را در فروغی تازه مشاهده نمود. کتاب ایقان نگاشته شد تا جامعه نوحاسته بانی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظه خجسته‌ای که بهاء‌الله مفسر را به بهاء‌الله منزل، مبدل می‌نمود.» (رمزوراز، ص ۲۶۱)

۱۷. «حضرت بهاء‌الله در حالی که به دفاع از مأموریت حضرت باب و انفصال آن از اسلام می‌پردازند، برای نمادگرایی قرآنی نیز خردمایه‌ای مبتنی بر مجازیت، عرضه می‌دارند و به موازات نفی عقلایی خاتمیت اسلامی، به وسیله اضافات استعاری (و توسل به تفسیر نمادین- م) (که مبین حضور رستاخیز در فرایند تفسیر است)، دنیایی از انطباقاتی را ایجاد می‌کنند که سرانجام، بایان را برای افشای راز موعودیت خود ایشان (اظهار امر علنی- م)، مهیا می‌سازد.» (رمزوراز، ص ۲۸۸)

۱۸. «راز موعودیت را می‌توان از شواهد موجود در نفس کتاب ایقان، مبرهن کرد. مفهوم راز، ارزش و اهمیتی روشنگرانه دارد؛ چون به تبیین و توضیح کاملتر ارجاعات معماگونه حضرت بهاء‌الله به نفس مبارک خود، کمک می‌کند. هدف این فصل این است که با ارتباط دادن تفسیر نمادین حضرت بهاء‌الله با راز موعودیت آن حضرت، نتایج این تحقیق را به صورت یک کل معنا دار، جمع بندی نماید.» (رمزوراز، ص ۲۸۹)

^۱ شاید در سایه‌ای که در ایام الهی گسترده است، آرامش یابید. - م

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۹. «مُدعیات ماورایی حضرت بهاءالله، در آثار پیش از اظهار امر علنی (۱۸۶۳-۱۸۵۲)، ممکن است به عنوان نوعی افاضات جذبانی صوفیانه تعبیر شده باشد. در وجه ظاهر، شباهت مُدعیات آن حضرت به ادعاهای عارفانه صوفیان، مواردی را علیه راز موعودیت مطرح می‌سازد. از سوی دیگر، کول (cole) بیان می‌دارد که حضرت بهاءالله در واقع، به دلایلی بسیار معتبر و مُتَقَن، اصول و عقاید بابی را با نظریات و مقررات صوفی انطباق دادند. شاید در ورای تحلیلات کول، انگیزه قویه دیگری نیز در کار باشد و آن این‌که، سرشت ویژه بیانات ماورایی (theophanic) حضرت بهاءالله، تمهیدی ابهام‌آمیز بوده است برای پوشانیدن داعیه مظهریت در جامعه صوفیانه، به نوعی که همچنان از آن، قرائت‌های موعودگرایانه متفاوت ممکن باشد.» (رمزوراز، ص ۳۱۱)

۲۰. «اما هدف از این مضمون رازداری چیست؟ شاید چندین مورد؛ که در آن زمان، افشای هیچ یک از آن‌ها به موقع و حکیمانه نبوده است. ابتدا می‌بایست به طریقی، جامعه بابی استحکام و استعلا می‌یافت و همزمان، به نحو قیامت‌شناسانه، برای پذیرش رهبری جدید، مهیا می‌گشت.» (رمزوراز، ص ۳۲۶)

۲۱. «راز موعودیت ممزوج است با پدیده اختفاء. یکی دیگر از متونی که مک‌ایون مردود می‌شمارد، «جواهرالاسرار» است که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان به آن اشاره می‌فرمایند. در مقدمه این لوح منبع، آن حضرت بیان می‌دارند که خود را در "وکر سِر" مکتوم داشته، از اظهار بدایع علم و جواهر حکمت و شؤونات قدرتی که خداوند به حضرتشان عطا فرموده، ممنوعند. آن حضرت در زمانی که در دست کلاب ارض (سگ‌های زمین) و سباع (درنده‌های) بلاد مبتلا بوده‌اند، تصمیم به نزول آن لوح گرفته‌اند تا بعضی «اسرار» را به مخاطب خود ابداً فرمایند و بعضی دیگر را همچنان پوشیده دارند. و نیز اشاره می‌نمایند که چنین رازی اگر برملا شود چنان جذبه‌ای در ارواح آدمیان خواهد افکند و چنان نشئه‌ای در قلوب نفوس خواهد انداخت که کل طوعاً خود را در سبیلش فدا خواهند کرد. اما اذن افشای این سِر پوشیده هنوز اعطاء نگشته و لهذا راز همچنان در سراپرده قدرت مکتوم خواهد ماند.» (رمزوراز، ص ۳۱۳)

۲۲. «خلاصه این‌که قرآن نمادهایی دارد و هر نماد هم رازی دارد؛ و کسی که این رازها را بداند خود یک راز می‌شود؛ یعنی مفسر عین تفسیر می‌گردد. و کسی که صلاحیت این کار را داشته باشد، در ورای تفسیر و تبیین، مدعی صلاحیت تقنین خواهد بود. در پرتو این قضیه، چیزی نگذشت که کتاب ایقان به عنوان برهان حقایق مظهریت حضرت بهاءالله، به کاربرده شد و شرایط را مهیا کرد که آن حضرت، بعداً به عنوان «مُصلح عالم» (۱۰۵)، تعلیمات و اصلاحات خود را مطرح فرمایند.» (رمزوراز، ص ۳۲۸)

۲۳. [«فرضیه راز موعودیت (یعنی این که حضرت بهاءالله از همان آغاز می‌دانسته‌اند که موعود دور بیان هستند؛ اما آن را پنهان می‌داشته‌اند- م) محتاج دلائل و شواهد است. صرف اظهار، کسی را قانع نمی‌کند. شخص مخالف با این نظریه، در امتداد خطوط تکامل تدریجی (یعنی این که احساس حضرت بهاءالله از مأموریت و مرجعیت خود نسبی و تابع شرایط تکامل زمان بوده است؛ نظریه‌ای که از جمله مک‌ایون از آن

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

دفاع می‌کند- م)، استدلال می‌کند که در جریان آن نشان داده می‌شود خودآگاهی حضرت بهاءالله تدریجاً تحوّل و تکامل یافته است. در جهت دفاع از رویکرد راز موعودیت، فقرات زیر (برگزیده از نفس کتاب ایقان- م) را می‌توان ارائه نمود: (رمزوراز، ص ۳۱۵)

۲۴. «اما هدف از این مضمون رازداری چیست؟ شاید چندین مورد؛ که در آن زمان، افشای هیچ یک از آن‌ها به موقع و حکیمانه نبوده است. ابتدا می‌بایست به طریقی، جامعه بابی استحکام و استعلا می‌یافت و همزمان، به نحو قیامت‌شناسانه، برای پذیرش رهبری جدید، مهیا می‌گشت.» (رمزوراز، ص ۳۲۶)

۲۵. «مضمون رازداری در ردیابی توسعه آگاهی موعودگرایانه حضرت بهاءالله، ارزشی اکتشافی دارد. فقرات مذکوره از کتاب ایقان، همچون سایر آثار دوره بغداد، به نحوی ظریفانه و هنرمندانه و به قصد حساس کردن و آماده نمودن جامعه بابی برای استقبال از تغییر مشرف به وقوع، حاوی "پیام‌های رمزآمیز" می‌باشند. این تغییر و تحوّل، در رهبری عملی حضرت بهاءالله بر جنبشی اصلاح‌گرا و ظاهراً بی‌اهمیت پیش آمد، و آن را به داعیه آن حضرت مبنی بر مؤسس موعودگونه یک سیستم اعتقادی جامع‌تر و جهانی‌تر مبدل ساخت.» (رمزوراز، ص ۳۲۸)

۲۶. «کول نخستین دانش پژوهی است که بر اساس متون دوره بغداد، به نفع نظریه راز موعودیت استدلال کرده است. برای مدتی مدید براهینی، البته مجادلانه و نه محققانه، بر له و علیه این نظریه مطرح بوده است. این مناظره‌ای است که به سختی می‌تواند مبرا از تعصب باشد. بهایان قائل به راز موعودند، در حالی که ازلیان و سایر مخالفان خیر. از لحاظ روش شناسی، مسأله به قضاوت در باره صحت مدّعی حضرت بهاءالله منتهی می‌شود. برای من مشکل است توضیحات خودنگارانه حضرت بهاءالله را، ولو این‌که گذشته‌نگر باشند، نادیده انگارم.» (رمزوراز، ص ۳۵۲- یادداشت ۶۲)

۲۷. «رمزوراز شالوده‌یزدان‌شناسی ایقان را تحقیق می‌کند و سعی می‌نماید به این مسئله پاسخ دهد که آیا کتاب مستطاب ایقان را یک فرد بابی نوشته است و یا من یظهره‌الله تحریر کرده است؟ در زمان کتابت آن، "وقوف موعودانه" حضرت بهاءالله، (یعنی آگاهی حضرت بهاءالله از موعود بودن خود- م) چگونه بوده است؟ و آن حضرت تا چه حدی راز خود؛ یعنی این حقیقت را که موعود بیان بوده‌اند، افشاء فرموده‌اند؟ در این جا باک، در قلمروهای نامکشوف قدم می‌گذارد؛ زیرا در مطالعات منتشر شده بهایی (در مورد حضرت بهاءالله- م) ندرتاً چنین موضوعی مورد توجه قرار گرفته است.» (رمزوراز، ص ۳۶۶، نقد جونا وینترز)

۲۸. «اکثر مطالب کتاب رمزوراز به این مسأله می‌پردازد که کتاب ایقان تا چه حدی «راز» مؤلف خود را پنهان یا عیان می‌سازد و نیز این‌که آیا این اشارات ابهام‌آمیز را می‌توان نوعی پیش‌آگاهی در مورد افشاء و اعلان نزدیک آن راز در نظر گرفت؟ بنابر این کتاب رمزوراز اول به راز می‌پردازد؛ یعنی هویت ایقان، که همانا تفحص و تکاپویی در نمادگرایی قرآنی و اسلامی باشد؛ و سپس با راز دمساز می‌شود؛ یعنی سرشت روحانی و هویت حقیقی حضرت بهاءالله در آن زمان.» (رمزوراز، ص ۳۶۶، نقد جونا وینترز)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ب-۵-۴) بعد اصلاحات

ب-۵-۴-۱) اصلاحات در جامعه بابی

ب-۵-۴-۱-۱) مندرج در آثار مقدسه بهایی

۱. «این مظلوم به همت تمام، در لیالی و ایام، بعد از ورود (به) عراق، به اذن حضرت سلطان، به تهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله، نزاع و فساد و جدال را منع نمود؛ منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم. قریب چهل سنه می شود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده، بلکه به کوثر نصایح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت. امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند. نسئل الله تبارک و تعالی آن یؤلّف بین قلوبهم و یؤید هم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد، انه علی کلّ شیء قدير.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۹-۸) (مضمون بخش عربی: از خداوند تبارک و تعالی می خواهیم که میان قلوب آنان الفت اندازد و تأییدشان نماید به تهذیب نفوس و اصلاح بلاد. همانا او بر هر چیزی تواناست.)

۲. «در ایام و لیالی در سجن مذکور (سجن سیاه چال طهران) در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر می نمودیم که مع علو و سمو و ادراک آن حزب، آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه. و بعد، این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن به تمام همت در تهذیب آن نفوس (بایبان) قیام نماید... چون مظلوم از سجن خارج، حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی، مع غلام دولت علیّه ایران و دولت بهیّه روس به عراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات به مثل غیث هاطل (باران شدید) نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را، مخصوص این حزب (جامعه بابی) را، به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به بر و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح.» (لوح شیخ نجفی، ص ۱۷)

۳. «چون مظلوم از سجن (سیاه چال طهران) خارج، حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیّه ایران و دولت بهیّه روس به عراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی، آیات به مثل غیث هاطل (باران شدید) نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب (بایبان) را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم، تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به بر و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۱۷)

۴. «این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق به دو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را به افق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده. در جمیع احیان کوثر نصیح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده (؟) امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نبوده. در اوائل امر اعمال به قسمی منکر مشاهده می شد که هر بصیری به حق پناه می برد و هر سمیعی در لیالی و ایام به عجز و ابتهال نجات می طلبید تا آنکه از فضل و عنایت به تحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه به اعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه به مرضیه تبدیل گشت.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۱)

۵. «ساحت عزّش (مظهر الهی) از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید به آن تمسّک نمایند و عمل کنند. اعمال این حزب (بایان بخصوص بغداد) نزد تو و اهل بیان طراً معلوم و واضح بوده و هست، در سفک دماء و تصرف در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالغت نداشته اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبغوضه منع نمودیم. ذرّات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را بما یرفعهم (به آنچه بر مقامشان می افزاید) امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم؛ (و مقصودی جز ارتفاع کلمه الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۳۳)

۶. «سبحان الله، چهل سنه به نصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمنی این حزب (بایان بخصوص بغداد) از سلاح به اصلاح توجّه نمودند و اراده الله را بر اراده های خود مقدّم داشتند. هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل، مع ذلک صبر نمودند و به حق گذاشتند. در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه به سفک دماء مشغول و حزب مظلوم به این کلمه که از قبل به آن نطق نمودیم، متمسّک آن تُقتلوا خیر لکم من آن تَقْتُلُوا؛ لله الحمد، در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۲)

۷. «امورات واقعه در ایران در سنین اولیه فی الحقیقه سبب حزن مقرّبین و مخلصین بوده و در هر سنه قتل و غارت و تاراج و سفک دماء موجود. یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در نیریز و سنه دیگر در طبرسی، تا آنکه واقعه ارض طا (شهدای سبعة ی طهران) واقع و از آن به بعد این مظلوم به اعانت حقّ جلّ جلاله، این حزب مظلوم را بما ینبغی آگاه نمود. کلّ از ما عندهم و ما عند القوم مقدّس و بما عند الله متشبّث و ناظر.» (لوح شیخ نجفی، ص ۶۵)

۸. «بعد این مظلوم دو سنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد، بعد از رجوع... در آن ارض بر منع از فساد و اعمال غیر مرضیه غیر طیبه قیام نمودیم و لیلاً و نهاراً به جمیع اطراف الواح ارسال شد و مقصودی جز تهذیب نفوس و اعلاّی کلمه مبارکه نبوده (است)» (لوح شیخ محمد تقی نجفی، ص ۱۲۳)

۹. «بگوا ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که؟ گپارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و می شوند. نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است. نزاع و جدال شان درنده های ارض. به یاری باری

^۱ اگر کشته شوید بهتر از آن است که بکشید.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

شمشیرهای بُرندهٔ حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع. لازال اخیار به گفتار حدائق وجود را تصرف نمودند.» (مجموعهٔ الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۴۷، لوح دنیا)

۱۰. «بعضی از بیانات که در الواح مخصوص این حزب (منظور جامعهٔ بابی، به خصوص در ایام اقامت در بغداد است) نازل ذکر می‌شود تا یقین مبین کلّ بدانند که این مظلوم عمل نموده آنچه را که نزد عقلاء و مظاهر عدل و انصاف محبوب و مقبول بوده. یا اولیاء الله فی بلادہ و أحبّاءہ فی دیارہ یوصیکم المظلوم بالأمانة و الدیانة. طوبی لمدينة فازت بانوارهما بهما یرتفع مقام الانسان و یفتح باب الاطمینان علی من فی الامکان. طوبی لمن تمسک بهما و عرف شانهما و ویل لمن انکر مقامهما. و در مقام دیگر این کلمات نازل. اِنَّا نَأْمُرُ عِبَادَ اللَّهِ وَ اِمَاءَهُ بِالْعَصْمَةِ وَ التَّقْوَى لِقَوْمٍ مِّنْ رِّقْدِ الْهَوَى وَ یَتَوَجَّهَنَّ اِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ کَذَلِکَ اَمَرْنَا الْعِبَادَ حِیْنَ مَا اَشْرَقَ نِیرُ الْاَفَاقِ مِنْ جِهَةِ الْعِرَاقِ. لیس ضَرِّی سَجْنِی وَ بِلَائِی وَ مَا وَرَدَ عَلَیَّ مِنْ طَغَاةِ الْعِبَادِ بَلْ عَمَلُ الَّذِیْنَ یَنْسِبُوْنَ اَنْفُسَهُمْ اِلَى نَفْسِی وَ یرْتَكِبُوْنَ مَا یُنُوْحُ بِهِ قَلْبِی وَ قَلْمِی. اَنَ الَّذِیْنَ یُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ وَ یتَصَرَّفُوْنَ فِی اَمْوَالِ النَّاسِ وَ یدْخُلُوْنَ الْبُیُوتَ مِنْ غَیْرِ اِذْنِ صَاحِبِهَا اَنْتِی بَرِیءٌ مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ یتُوبُوْا وَ یرْجِعُوْا اِلَى اللَّهِ الْغَفُوْرِ الرَّحِیْمِ. وَ در مقام دیگر: یا مَلَأَ الْاَرْضَ سَارِعُوْا اِلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ جَاهِدُوا حَقَّ الْجِهَادِ فِی اِظْهَارِ اَمْرِهِ الْمَبْرُومِ الْمُتَمِیْنِ. قَدْ قَدَّرْنَا الْجِهَادَ فِی سَبِیْلِ اللَّهِ بِجُنُوْدِ الْحِکْمَةِ وَ الْبِیَانِ وَ بِالْاِخْلَاقِ وَ الْاَعْمَالِ کَذَلِکَ قَضَى الْاَمْرَ مِنْ لَدُنِّ قُوْی قَدِیْرِ. لیس الْفَخْرَ لِمَنْ یُفْسِدُ فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا اَتَّقُوا اللَّهَ یا قَوْمِ وَ لَا تَکُوْنُوْا مِنَ الظَّالِمِیْنَ. وَ در مقام دیگر: لَا تَسْبُوْا اَحَدًا بَیْنَكُمْ قَدْ جِئْنَا لِاتِّحَادٍ مِنْ عَلَیِّ الْاَرْضِ وَ اِتِّفَاقِهِمْ یشْهَدُ بِذَلِکَ مَا ظَهَرَ مِنْ بَحْرِ بَیَانِی بَیْنَ الْعِبَادِ وَ لَکِنَّ الْقَوْمَ اَکْثَرَهُمْ فِی بَعْدِ مِیْنِ. اَنَ یَسْبُکُمْ اَحَدًا اَوْ مَسْکُمْ ضَرٌّ فِی سَبِیْلِ اللَّهِ اصْبِرُوْا وَ تَوَكَّلُوْا عَلَی السَّمْعِ الْبَصِیْرِ. اِنَّهُ یشْهَدُ وَ یرِی وَ یَعْمَلُ مَا اَرَادَ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ اِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِیْرِ. قَدْ مَنَعْتُمْ عَنِ النَّزَاعِ وَ الْجِدَالِ فِی کِتَابِ اللَّهِ الْعَزِیْزِ الْعَظِیْمِ. تَمَسَّکُوْا بِمَا تَنْتَفِعُ بِاَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلِ الْعَالَمِ کَذَلِکَ یَاْمُرُکُمْ مَالِکُ الْقَدَمِ الظَّاهِرِ بِالْاَسْمِ الْاَعْظَمِ اِنَّهُ هُوَ الْاَمْرُ الْحَکِیْمِ. وَ در مقام دیگر: اِیَاکُمْ اَنَ تَسْفِکُوْا الدِّمَاءَ اُخْرِجُوْا سِیْفَ اللِّسَانِ عَنْ غِمْدِ الْبِیَانِ لِاَنَّ بِهِ تَفْتَحُ مَدَائِنَ الْقُلُوْبِ. اِنَّا رَفَعْنَا حُکْمَ الْقَتْلِ عَنْ بَیْنِکُمْ اَنَ الرَّحْمَةُ سَبَقَتْ الْمُمْکِنَاتِ اَنَ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. وَ در مقام دیگر: یا قَوْمِ لَا تَفْسُدُوْا فِی الْاَرْضِ وَ لَا تَسْفِکُوْا الدِّمَاءَ وَ لَا تَأْکُلُوْا اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ لَا تَتَّبِعُوْا کُلَّ نَاعِقِ رَجِیْمٍ. وَ در مقام دیگر: اَفْتَابَ بَیَانَ الْهَیِّ رَا غُرُوبِ اِخْذِ نَمَائِدِ وَ اَفُوْلِ اَزِ پِی دَر نِیَاِیْدِ. اَمْرُوْزِ اِیْنَ کَلِمَهِ عَلَیَا اَزِ سَدْرَهِ مُنْتَهَی اِصْغَا شَدَّ اَنْتِی لِمَنْ اَحْبَبْنِی وَ اِخْذِ اَوْاْمِرِی وَ نَبْذِ مَا نَهَی عَنْهُ فِی کِتَابِی. وَ در مقام دیگر: اَمْرُوْزِ رُوْزِ ذِکْرِ وَ ثَنَاءِ وَ رُوْزِ خَدْمَتِ سِتِّ خُوْدِ رَا مَحْرُوْمِ مَنْمَائِدِ شَمَائِدِ حُرُوْفَاتِ کَلِمَاتِ وَ کَلِمَاتِ کِتَابِ وَ شَمَا نِهَالِهَاِی هَسْتِیْدِ کِه اَزِ دَسْتِ عَنَاِیْتِ دَر اَرْضِ رَحْمَتِ کِشْتِه شَدِهَائِدِ وَ اَزِ اِمْطَارِ کَرَمِ نَمُوْ نَمُوْدِهَائِدِ شَمَا رَا اَزِ عَاصِفَاتِ شَرِکِ وَ قَاصِفَاتِ کَفْرِ حَفْظِ فَرْمُوْدِ وَ بَاِیَادِی شَفَقَتِ تَرْبِیْتِ نَمُوْدِ. حَالِ وَقْتِ اِثْمَارِ وَ اَوْرَاقِ اسْتِ وَ اِثْمَارِ سَدْرِه اِنْسَانِی اَعْمَالِ طِیْبِه وَ اِخْلَاقِ مَرَضِیْه بُوْدِه وَ هَسْتِ اِیْنَ اِثْمَارِ رَا اَزِ غَافِلِیْنَ مَنَعِ مَنْمَائِدِ اِکْرَ پِذِیْرِفْتَنْدِ مَقْصُوْدِ حَاصِلِ وَ حَیَاَتِ ظَاہِرِ وَ الْاَ ذَرُوْهَمِ فِی خُوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ. یا حَزْبَ اللَّهِ جِهْدِ نَمَائِدِ شَائِدِ قُلُوْبِ اِحْزَابِ مَخْتَلَفِهْ عَالَمِ بَابِ بَرْدِ بَارِی وَ شَفَقَتِ

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

شما از ضغینه و بغضاء پاک و اکیزه شود و قابل و لائق تجلیات آفتاب حقیقت گردد. در اشراق چهارم از اشراقات ذکر نمودیم از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ. در تجلی سوم از کتاب تجلیات ذکر نمودیم سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کلّ لازم و لکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه از حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلکام البیان فی هذا المقام المبین. فی الحقیقه کثر حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لمن تمسک به و ویل للغافلین. آن جناب باید در جمیع احوال عباد را به آنچه سبب ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال طیبه است دعوت فرمایند تا کلّ آگاه شوند به آنچه که سبب ارتفاع وجود است و بهمتّ کامل قصد مقام اعلی و ذروه علیا نمایند. و آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق خشیه الله بوده طوبی للفاضلین. کلمه اولی که در ورق اول فردوس از قلم ابهی مذکور و مسطور این است. به راستی می گویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیه الله بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای صیانت وری. بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می نماید و حراست می فرماید و نام آن را حیا گذارده اند و لکن این فقره محدود است بمعدودی کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند. باید سلاطین ایام و علمای انام به دین تمسک نمایند چه که اوست علّت ظهور خشیه الله فیما سواه. کلمه ثانی که در ورق ثانی از فردوس ذکر نمودیم این است. قلم بیان در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی حضرات ملوک و سلاطین آیدهم الله را نصیحت می نماید و به دین و تمسک به آن وصیت می کند اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرئت و جسارت شده. به راستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. اِسْمَعُوا یا اُولی الابصار ثمّ اعتبروا یا اُولی الانظار. امید آنکه آن جناب در آنچه ذکر شد باذن واعیه اصفا فرمایند شاید عباد را از ما عندهم بما عند الله آگاه نمایند. از حقّ می طلیم نور انصاف و آفتاب عدل را از سحاب تیره غفلت نجات بخشد و ظاهر فرماید. هیچ نوری بنور عدل معادله نمی نماید آنست سبب نظم عالم و راحت امم. در صحیفه بیان این کلمه علیا مسطور و مرقوم. بگوای دوستان جهد نمایید شاید مصیباتیکه فی سبیل الله بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفت تمسک نمایید و همچنین به جبل امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه نمایید نه هوای نفس را. یا حزب المظلوم شمائید رعاة عالم اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدّس دارید و بطراز تقوی الله مزین نمایید این است حکم محکم که از قلم قدّم در این حین جاری شده. لعمر الله سیف الأخلاق و الآداب أحد من سیوف الحديد.» (لوح شیخ نجفی، صص ۲۳-۱۷) (مضمون بخش های عربی، به صورت پیاپی: ای اولیای الهی مقیم شهرهای او، وای احبای الهی در دیار او،

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مظلوم شما را به امانت و دیانت سفارش می‌کند. خوشا برای شهری که به انوار آن‌ها فائز شد. به سبب این صفات، مقام انسان بلند می‌شود و باب اطمینان بر روی اهل عالم گشوده می‌گردد. خوشا به حال کسی که به آن‌ها تمسک نمود و مقام و منزلتشان را شناخت، و وای به حال کسی که شانسان را منکر شد... ما بندگان خدا و کنیزانش را به عصمت و تقوی امر می‌کنیم تا از بستر هوای برخیزند و به خداوند، خالق آسمان و زمین توجه نمایند. هنگامی که خورشید عالم از افق عراق تابان شد، بندگان را این‌گونه امر کردیم. ضرر و زیان من زندان و بلا و آنچه که مردم سرکش بر من وارد کردند نیست؛ بلکه عمل کسانی است که خود را به من نسبت می‌دهند و مرتکب کاری می‌شوند که قلب و قلم را به ناله می‌آورد. من بیزار هستم از کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در اموال مردم تصرف می‌نمایند و بدون اجازه صاحبان منازل وارد آن‌ها می‌شوند؛ مگر این که توبه کنند و به خداوند بخشنده بخشاینده رجوع نمایند... این اهل ارض، بشتابید به سوی رضای الهی و با تمام وجود در اعلان امر محکم و استوارش تلاش کنید. ما جهاد در راه خدا را، با سپاهیان حکمت و بیان، و اخلاق و اعمال مقرر کردیم. امر این‌گونه از نزد خداوند مقتدر و توانا مقدر شد. برای کسی که در زمین، بعد از اصلاح آن فساد می‌کند، فخر و مباهاتی نیست. از خدا بترسید، ای قوم، و نباشید از ستمگران... در بین خود نسبت به احدی بدزبانی نکنید. ما برای اتحاد و اتفاق اهل عالم آمده‌ایم. گواهی می‌دهد به این، آنچه که از بحر بیانم در میان عباد ظاهر شد؛ ولی اکثریت قوم در بُعد آشکار هستند. اگر کسی به شما بدگویی کرد و یا در راه خدا ضرر و زبانی به شما وارد شد، شکبیا باشید و به خداوند شنوا و بی‌نا توکل کنید. او می‌شنود و می‌بیند و به قدرت خود آنچه را اراده نماید عمل می‌کند. او مقتدر و توانا است. در کتاب خداوند عزیز و عظیم، از نزاع و جدال منع شدید. به چیزی چنگ زنید که به خودتان و اهل عالم سود می‌رساند. مالک قدمی که به اسم اعظم ظاهر است، این‌گونه شما را امر می‌نماید. او آمر و حکیم است... مبادا خون‌ریزی کنید؛ شمشیر زبان را از نیام بیرون آورید، زیرا شهرهای قلوب به وسیله آن فتح می‌شود. ما حکم قتل را از میان شما برداشتیم؛ رحمت (الهی) بر ممکنات سبقت گرفته، اگر بدانید... ای قوم، در زمین فساد نکنید و خون کسی را نریزید و اموال مردم را به باطل نخورید و از هر بانگ برآورنده (کلاغ صفت) رجیمی پیروی ننمایید.)

۱۱. «جمال مبارک در ایام عراق دو سال غیوبت فرمودند. شخص معهود (یحیی ازل) در پس پرده خوف چنان محجوب که نام و اثر به کلی مفقود. کار به درجه‌ای رسید که ذکری از امرالله نماند. نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویهٔ خمول مخفی و مستور. تا آن که جمال قدم روحی لاجبائه الفداء مراجعت فرمودند. به محض ورود به عراق چنان پرتو انوار به آفاق زد که عقول واله و حیران شد، صیت امرالله بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقیقت به شرق و غرب رسید. فریداً و وحیداً به نفس مقدس مقابل من علی الأرض قیام فرمودند و واضح و آشکار بدون ستر و حجاب، به اعلاء کلمة الله در آفاق پرداختند. خضعت له الاعناق و ذلت له

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

الرقاب و خشعت له الاصوات^۱ و شخص معهود در زاویهٔ خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و کج فروش می نمود و این قضیه را حتی بیان شاهد و گواهاند، نفسی انکار نتواند.» (حضرت عبدالبهاء، منتخب مکاتیب ۴، فقره ۱۷۴، صص ۲۰۵-۲۰۴)

۱۲. «باب چون در بدایت تأسیس بود که قتل گشت، لهذا این طایفه (بایان) از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی خبر بودند؛ اساسشان مجرد محبت باب بود و این بی خبری سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و چون تعرض شدید دیدند، دست به مدافعه گشودند. لکن بعد از رجوع (از کردستان)، بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدت قلیله، جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد و به حسب مسموع، در نزد اولیای امور نیز واضح و مشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این طایفه، امور روحانی و از متعلقات قلوب صافی است و اساس حقیقی اصلی، تصحیح اخلاق و تحسین ادبی عالم انسانی است؛ به مادیات قطعاً علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب این طایفه استقرار یافت، به قسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور به سلامت نفس و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند.» (حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۹)

۱۳. «غلو نخواهد بود اگر گفته شود در طول هفت سالی که از فعالیت مجدد آن حضرت تا اظهار علنی مظهریت و مأموریتش ادامه داشت- سالهایی که هم اکنون مورد توجه ما هستند- جامعه قدیم بابی به نام و به شکل جامعه‌ای جدید، دوباره متولد شد، به آهستگی شکل گرفت و به پا خاست، و این در حالی بود که بانی و خالق آن، هم‌چنان در لباس یکی از پیروان شایسته حضرت باب ظاهر می‌شد و به عنوان یکی از اصحاب برجسته آن حضرت عمل می‌کرد. این هفت سال، دوره‌ای بود که در خلال آن، شخصیت رییس اسمی جامعه (یحیا ازل- م)، به طور پیوسته از صحنه زایل می‌شد و شهرت و اعتبار او در مقابل شکوه و عظمت قائد و منجی حقیقی آن، رنگ می‌باخت؛ دوره‌ای که در طول آن، نخستین ثمرات سرگونی حضرت بهاء الله به بغداد، واقعه‌ای که به قوایی غیر قابل ارزیابی مجهز گشته بود، ظاهر و عرضه گشت؛ دوره‌ای که تاریخ از آن به عنوان زمانی یاد خواهد کرد که در امتدادش شهرت و شکوه جامعه‌ای تجدید حیات یافته بسی تقویت شد؛ اخلاقیاتش به کلی دگرگون گشت؛ شناختش از کسی که اقبال و آبرویش را اعتلا بخشید، با شور و حرارت تثبیت شد؛ آثار و ادبیاتش غنای فراوان یافت؛ و عموم مردم به پیرویش بر دشمنان جدیدش اذعان و اعتراف کردند.» (مرور معبود، ص ۱۹۸)

۱۴. «حضرت بهاء الله جامعه بابی را دعوت می‌نمایند تا شایسته و سزاوار آن ودیعهٔ زبانی شوند که حضرت باب به آنان سپرده‌اند و لایق آن همه فداکاری دلیرانهٔ قهرمانان بی‌شماری گردند که جان خود را نثار جانان

^۱ سرها در برابرش فرود آمد و گرده‌ها در مقابلش خوار شد و صداها در حضورش کوتاه گشت.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نموده‌اند. حضرت بهاء‌الله همچنین بایان را بر آن می‌خوانند که نه تنها زندگانی شخصی خود را باموازین و تعالیم الهی منطبق سازند بلکه جامعه‌ای تشکیل دهند که برای اهالی بغداد پایتخت عراق عرب که متشکل از مردمان گوناگون بود، نمونه و سرمشق باشد. با آنکه تبعید شدگان در شرایطی سخت و دشوار زندگی می‌کردند و با کمبود وسائل مادی روبرو بودند ولیکن داشتن چنین هدفی آن‌ها را بر سر شوق آورده بود. یکی از اصحاب ملقب به "نبیل" که بعداً تاریخ مفصل دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را برشته‌تحریر درآورد کمال روحانیت و وارستگی را که در آن ایام بین یاران حکمفرما بود چنین وصف می‌نماید: "اکثر شبها را ده نفر بیک قمری خرمای زاهدی می‌گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبائی که در آن منازل است صاحبش کیست هر کس که در بازار کار داشت کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرف می‌شد عبا و قبا به او تعلق داشت... چه خوش اوقات و خوش ایامی بود..."^۱ اولیای امور کنسولگری ایران که گمان می‌کردند ماجرای نهضت بایه پایان یافته از این که جامعه تبعید شدگان به پایتخت ایالت عراق به تدریج مورد احترام مردم قرار گرفته و از عوامل ذی نفوذ آن سامان و شهرهای مجاور آن محسوب گشته بود، متحیر بودند. از آنجا که تعدادی از مهمترین زیارتگاه‌های مذهب شیعه در آن ناحیه واقع بود، گروه‌های متوالی زائرین ایرانی در آن منطقه تحت شرایط بسیار مطلوبی در معرض نفوذ نهضت بابی که حیات جدیدی یافته بود قرار می‌گرفتند. از جمله اعیان و نفوس عالی مقامی که در محل سکونت ساده و بی‌پیرایه حضرت بهاء‌الله در بغداد به دیدارشان می‌شتافتند بعضی از شاهزادگان خاندان سلطنتی ایران بودند. یکی از آنان که خود در خانه حضرت بهاء‌الله برای مدت کوتاهی از مصاحبت با آن حضرت برخوردار شده بود چنان مجذوب و مفتون آن محیط گردید که خیالی خام در سر پروراند و آن این که با ساختن خانهای کاملاً مشابه با خانه مزبور در میان باغ و بوستان املاک خود شاید بتواند قدری از حالت و کیفیت آن فضای پاک و منزّه روحانی را به دست آورد. شخص دیگر که به طور عمیق‌تری از شرفیابی به حضور ایشان منقلب شده بود عواطف خود را به یاران خویش چنین ابراز نمود: "چنانچه غم‌های عالم به تمامه در قلب من جمع شده باشد چون به آستان حضرت بهاء‌الله قدم نهم جمیع بالمره زائل گردد و گویی در فردوس برین و جنت علین وارد شده‌ام."^۲ (مرکز جهانی بهایی، رساله حضرت بهاء‌الله، ص ۱۶)

ب-۱-۴-۲) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع

۱. «توسعه خودآگاهی دینی حضرت بهاء‌الله بعدها تغییر جهت‌هایی یافت که آن‌ها را باید در حال و هوای جنبش بابی ادراک نمود؛ جنبشی که نخستین فعالیت‌های اصلاح‌گرایانه دینی آن حضرت در متن آن آغاز شد.» (رمزوراز، ص ۱۶)

^۱ کتاب قرن بدیع، جلد دوم، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

^۲ بیان شاهزاده زین العابدین خان به نقل از کتاب قرن بدیع، جلد دوم، ص ۱۳۷.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲. «تغییر و اصلاح اخلاقی و اصولی گروه‌های بومی و تبعیدی بابی که تحت قیادت و هدایت حضرت بهاء‌الله (به خصوص در بین سال‌های ۶۳- ۱۸۵۶) صورت گرفت، بایان را برای اقبال به هیکلی (شخصیتی) موعودگونه (messianic) که می‌بایست قیامتی معنا و اساساً متفاوت را محقق سازد، آماده و مهیا ساخت.» (رمزوراز، ص ۲۵)

۳. «در فاصله زمانی ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۴، حضرت بهاء‌الله اصلاحات متعددی را در این جامعه (جامعه بابی)، که از درگیری‌های نظامی چهارسال پیشین و ضربات خونین متعاقب آن به دست دولت قاجار، به سختی زخم دیده بود، اعمال فرمودند. در آغاز، بعضی بایان با این اصلاحات به مخالفت برخاستند و آن حضرت هم برای اجتناب از اختلاف و انشقاق، در بهار سال ۱۸۵۴، به مدت دو سال در کوهستان‌های دشت سرگلو (sarGalu)، واقع در کردستان عراق، حوالی سلیمانیه، عزلت گزیدند.» (رمزوراز، ص ۲۹۶)

۴. «بعد از مراجعت (از کردستان)، آن حضرت با بحرانی مواجه شدند که جامعه بابی را در کام کشیده بود. اقدامات اصلاحی و احیایی، ضروری می‌نمود؛ کاری که صبح ازل، در خلال غیبت برادر ناتنیش، از اجرای آن عاجز مانده بود. حضرت بهاء‌الله به سختی توانستند طهارت و تنزیه روح را، که از طریق صحت و سلامت اخلاقی حاصل می‌شد، شرط ضروری قبول روحانی، قرار دهند. در این راستا، وعده ظهور جدید الهی به تأخیر افتاد فقط به این سبب که نخبگان اخلاقی به وجود آیند؛ یعنی کسانی که از لحاظ روحانی، بتوانند شایستگی خود را برای استقبال از آن تجلی، اثبات نمایند. حضرت بهاء‌الله به قصد تغییر جهت روانی بایان و نیز استحکام و اتحاد جامعه بابی، به نحوی مؤثر و کارآمد از مفهوم قیامت استفاده فرمودند.» (رمزوراز، ص ۲۹۶)

۵. «حضرت بهاء‌الله اصلاحات معینی را مد نظر داشتند که بدایتاً محلی بوده، متمرکز بر تجدید حیات جامعه بابی در ایران و در تبعیدگاهشان، بغداد بود. اما زمانی که قیادت آن حضرت اجتناب‌ناپذیر ظاهر شد و نیروی فره ایزدیشان تبعیت اکثریت بایان را مسلم ساخت، برایشان میسر گشت که مأموریت خود را به عنوان یک مصلح، اعلان فرمایند.» (رمزوراز، ص ۳۳۳)

۶. «برای درک این که ایقان یک جنبش دینی را چگونه در جهتی معین و به سمت هدفی مشخص هدایت کرد؛ متن آن باید از نقطه نظر اشارات اصلاح طلبانه نیز مورد بررسی قرار گیرد.» (رمزوراز، صص ۳۳۵-۳۳۴)

۷. «کتاب ایقان در زمانی نازل شد که مؤلف والا مقام آن، خود را وقف اصلاح جامعه بابی کرده بودند. در آن هنگام ایشان توجهی به اصلاح اسلام یا ایران یا جهان نداشتند.» (رمزوراز، ص ۳۳۶)

۸. «صلح‌گرایی حضرت بهاء‌الله باعث ابتعاد بایان از بدنامی انقلابی و انکار تمامیت خشونت و ستیزه‌جویی شد. آن حضرت به جهت تحکیم روابط درونی، مسائل اخلاقی را ترغیب فرمودند. استحکام

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

اخلاقی جامعه بانی متمرکزگشت بر صحت رفتار فردی؛ فرایندی که در پاسخ جمعی به اولیای امور دولتی نیز مؤثر افتاد. راهکار مشخص بود: جامعه بانی فقط به واسطه اصلاح اخلاقی می‌توانست حیات و همبستگی خود را حفظ کند و در جهت تغییر و تحول آتی آماده گردد.» (رمزوراز، ص ۳۳۸)

۹. «در نفس کتاب ایقان عناصری از تعالیم اخلاقی و اصلاح گرایانه حضرت بهاءالله موجود است که به منزله شروط اخلاقی برای بصیرت روحانی معرفی شده‌اند؛ ذیلاً مبتنی بر فقرات مربوطه نگاهی به این تعالیم می‌افکنیم.» (رمزوراز، ص ۳۳۹) (فقط عناوین تعالیم مذکور عبارتند از: طهارت و پاکی (قلب)؛ انقطاع و گسستگی؛ تواضع و فروتنی؛ اجتناب از غیب و بدگویی؛ تدبیر و دینداری؛ کرم و بخشندگی؛ مهربانی به حیوانات؛ شهادت و جانبازی؛ اغماض و بخشاینده‌گی - م)

۱۰. «این اصلاحات (معمول در جامعه بانی)، گرچه کلی و عمومی هستند، اما مستلزم هیچ گونه انقلاب اجتماعی نمی‌باشند؛ و به امور جهانی هم ربطی ندارند؛ بلکه مبین مرحله‌ای ابتدایی در مأموریت اصلاحی حضرت بهاءالله می‌باشند؛ که همان اصلاحات بانی در جهت جامعیت و اکملیت شخصیت باشد. اما تقویت و تحکیم جامعه بانی شرطی ضروری بود برای عرضه برنامه‌ای اصلاح گرایانه که بتواند در سطح جهانی به اجراء درآید. و بالاخره، یازده سال بعد، همین نصایح و ضوابط، به عنوان بخشی از سیستم اخلاق بهایی، در کتاب مستطاب اقدس، مندرج و مرتب شدند.» (رمزوراز، ص ۳۴۱)

۱۱. «با بازگشت حضرت بهاءالله به بغداد که در ماه مارچ ۱۸۵۶ میلادی واقع شد، دوره جدیدی در حیات اصحاب سرگون شده به عراق گشوده شد. در دوران غیبت حضرت بهاءالله جامعه بانی ریاستش در دست افراد بی‌ایمانی چون یحیی و سید محمد اصفهانی قرار گرفته و به شهادت دوست و دشمن به انحطاط کامل گرائیده بود. افراد حزب بانی اکثراً روحیه خود را از دست داده بودند. این بایان برخلاف شهدا و قهرمانان صدر امر که تنها در ده سال قبل از آن با نثار خون، ثبات ایمان، علو شان و شدت حب خود را به امر بدیع به منصفه ظهور رسانده بودند، اکنون از آن خصایص بی‌بهره گشته و از نظر روحانی در حکم مرده بودند. بعلاوه، تفرقه بین آنان افتاده بود و تنها در شهر قزوین موطن جناب طاهره قهرمان جاودانی دور بی‌انچهار فرقه مختلف با نام‌های مخصوص به وجود آمده بود. دسته‌ای پیرو میرزایحیی شده، عده‌ای خود را مؤمن به قدوس یا طاهره دانسته و تعدادی هم خود را از پیروان بیان، ام‌الکتاب دیانت بانی می‌شمردند. همچنین در این ایام بود که قریب بیست و پنج نفر از بایان، گستاخانه قیام کرده ادعای من یظهره‌اللهی نموده بودند و این عنوانی بود که حضرت باب، موعود کل اعصار یعنی حضرت بهاءالله را بدان ستوده و به ظهورشان بشارت داده بودند. بعضی از این مدعیان حتی پا را فراتر نهاده و برای اثبات مدعای خود به انتشار نوشتجاتشان بین افراد جامعه پرداخته بودند. تعدادی از این مدعیان که به قصد تبلیغ حضرت بهاءالله در بغداد حضور آن حضرت مشرف شده بودند به عرفان مقام حضرتش فائز شده به پای مبارک افتاده و از جسارتی که کرده بودند، استغفار و طلب بخشش نمودند و بعضی از آنان به چنان درجه‌ای از عبودیت و ایمان رسیدند که در

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

زمره اعظم اصحاب درآمدند. حضرت بهاءالله بار دیگر زمام امر را در دست خود گرفتند. ابرهای تیره عدم ثبات، یأس و نکبت که در مدّت غیبت آن حضرت افراد جامعه بابتی را فراگرفته بود، اکنون در حال پراکندگی بود. جمال مبارک با نصایح حکیمانه و تشویقات مشفقانه که گاهی کتبی و زمانی شفاهی انجام می شد، حیات تازه‌ای در کالبد روبه‌زوال جامعه بابتی دمیدند و در مدّت کوتاهی توانستند بعضی از افراد آن جامعه را به قهرمانان روحانی امر الهی تقلیب نمایند. حضرت بهاءالله خود در این باره چنین شهادت داده‌اند: "بعد از ورود (به بغداد) به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی، آیات به مثل غیث هاطل (باران شدید) نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد مخصوص این حزب (بایان) را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برّ و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح." پس از مراجعت حضرت بهاءالله به بغداد بیانات مبارکه به وفور از لسان آن حضرت جاری می شد. این آیات در حضور بعضی از اصحاب نازل می گشت؛ ولی بسیاری از آن‌ها نوشته نمی شد. به شهادت کتبی نبیل اعظم مؤرخ جاودانی این دور بدیع، در یک شبانه روز به اندازه تمام قرآن آیات از لسان مبارک نازل می شده و این کیفیت تا دو سال پس از مراجعت از کردستان ادامه داشته است. «(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فصل پنجم)

ب ۵-۴-۲) اصلاحات کلی و عمومی

ب ۵-۴-۱) مندرج در آثار مقدّسه بهایی

۱. «باری به عضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و به اتحاد و اتفاق تمسک نمائید. این است کلمه علیا که از امّ الکتاب نازل شده. یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه الرفیع^۱. آن جناب و سائر اولیاء باید به اصلاح عالم و رفع اختلاف امم تمسک نمائید و جهد بلیغ مبذول دارید. انه هو المؤید الحکیم و هو المشفق الکریم^۲.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۰۸)

۲. «نوصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم^۳. از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمائید. آن‌ها خیر لکم عمّا علی الارض، یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع^۴.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۲۰)

۳. «لازال هریک از مظاهر رحمنیه و مطالع عزّسبحانیه که از عالم باقی به عرصه فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلی فرموده‌اند، امثال تو آن نفوس مقدّسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط به آن

^۱ لسان عظمت در مقام رفیع خود این چنین شهادت می دهد.

^۲ همانا او مؤیدی حکیم و مشفق کریم است.

^۳ شما را به خدمت امم و اصلاح عالم سفارش می نمایم.

^۴ آن برای شما بهتر از هر چیزی است که بر روی زمین است؛ کتاب عزیز و بدیع به این امر گواهی می دهد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

هیاكل احدیه بوده، از اهل فساد دانسته‌اند و مقصر شمرده‌اند. قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم^۱ بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند که محلّ سیاط قهر و غضب شده‌اند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۳۰۴-۳۰۳)^۲

۴. «این آیام اغنام الهی (نماد مؤمنان) بین ذئاب ارض مبتلی و این مظلوم تحت برائن (چنگال‌های) بغضا، و لکن شاکریم که حق عنایت فرمود و تأیید نمود به شانی که من دون ستر و حجاب، ما بین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظمست از برای اصلاح عالم و نجات امم. با احدی مداهنه (چاپلوسی) نمودیم و در اجرای اوامر الهی توقف نکردیم. ظلم ظالمین و ضرر معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع نمود.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۰)

۵. «یا ایها المنجذب بایاتی اسمع ما انزلناه لاحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا اصلاح یشهد بذلک مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجاً ولا بلوراً ولا حائلاً.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۹) (مضمون: ای کسی که منجذب به آیاتم هستی، بشنو آنچه را که برای یکی از اولیای خود نازل نمودیم: ما در ملک اراده نکردیم مگر اصلاح را. چراغ دانش گواه این امر است؛ چراغی که برای حفظ خود هیچ شیشه و بلوری و محافظی اختیار نکرد.)

۶. «چندی قبل این خطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل، حال مجدد ذکر می‌شود شاید به مرقاة (نردبان) انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکر کنی و فائز شوی به آنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم.» (اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۳۲-۳۱)

۷. «فی الحقیقه خطیئات آن نفوس (بایان بخصوص بغداد) از حد احصا خارج. این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد؛ مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و به حق نطق نمایند... (از جمله)، در صدد قطع سدره مبارکه افتادند... در لیالی و آیام به نصرت قیام نمودیم؛ به شانیکه اعراض احزاب عالم منع نمود، و مقصودی جز اصلاح و احماد نار ضغینه و بغضاء نبوده و نیست.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۴۹)

۸. «برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجّتی قیامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما منعتنی سطوة العالم و لا زماجیر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر امام وجوه الامراء و الملوک و بلغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضغینه و البغضاء فی افئدة الامم.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۹۴) (مضمون: برهان من آنچه است که از نزد ظاهر شده و می‌شود و حجت من قیام بر امر

^۱ دوران آنان گذشت و دوره تو نیز به زودی تمام خواهد شد و خود را در زیان عظیم خواهی دید.

^۲ این لوح مبارک خطاب به صدر اعظم عثمانی نازل شده و به لوح رئیس معروف است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

و ظهار آنچه است که از نزد خداوند به آن امر شدم؛ آن چنان که نه خشم و غضب عالم و نه عریده و هیاهوی امم منعم نتوانست. به خود و به مظلومی که به واسطه ی او سلطنت و قدرت و عظمت و اقتدار الهی ظاهر شد، رحم نمایید. او در مقابل امراء و سلاطین برجسته، امر الهی را اظهار نمود و رساله‌های خداوند و احکام و اوامرش را به آنان ابلاغ نمود و قصدش نیز از این عمل صرفاً اصلاح عالم و اطفاء آتش بغض و عناد در قلوب امم بود.

۹. «کلمة الله در ورق نهم از فردوس اعلی: به راستی می‌گویم، هر امری از امور اعتدالش محبوب؛ چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده. آلت جهنمی (مثل بمب اتمی) به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفساد قویة قاهره ممکن نه مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و به صلح اکبر تمسک نمائید. اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود؛ ولکن از افنده و عقول مستور، و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت.» (اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۱۲۴-۱۲۳)

۱۰. «از اول ایام در دست غافلین مبتلا (بودم). گاهی به عراق و هنگامی به ارض سر (شهر ادرنه) و از آنجا به عکاء که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند، و از این سجن اعظم معلوم نیست به کجا و چه جا محل گیریم... ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود، باید حزبالله به کمال استقامت و اطمینان به افق اعلی ناظر باشند و به اصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند. آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست... قسم به آفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده، حزبالله (پیروان حضرت بهاءالله) جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند. با جمیع ناس به صدق و صفا بوده‌اند؛ ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر؛ حقیقت امر پوشیده و پنهان نه، امام وجوه ظاهر و هویدا.» (اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۱۳۷-۱۳۶)

۱۱. «این ایام راستی و صدق تحت مخالف (چنگال‌های) کذب مبتلا و عدل به سیاط (شلاق) ظلم معذب؛ دخان فساد جهان را اخذ نموده، به شانی که لایری من الجهات الا الصّفوف و لا یسمع من الارجاء الا صلیل السیوف. از حق می‌طلبیم مظاهر قدرت خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت امم است.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۵۴، طراز پنجم از لوح طرازات) (مضمون جمله عربی: در اطراف دیده نمی‌شود مگر صفوف لشگرها و در نواحی شنیده نمی‌شود مگر صدای برخورد شمشیرها.)

۱۲. «انا حملنا الشدائد و البلیا لاصلاح العالم و نجات الامم طوبی لمن سمع و ویل لكل غافل مریب.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۰۸) (مضمون: ما سختی‌ها و بلایا را به خاطر اصلاح عالم و نجات امم تحمل کردیم. خوشا به حال کسی که شنید و وای به حال هر غافل شکاک.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۳. «بر اهل عالم طراً واجب و لازم است اعانت این امر اعظم که از سماء اراده مالک قدم نازل گشته، شاید نار بغضاء که در صدور بعضی از احزاب مشتعل است، به آب حکمت الهی و نصائح و مواعظ ربّانی ساکن شود و نور اتحاد و اتفاق آفاق را روشن و منور نماید. امید آنکه از توجّهات مظاهر قدرت حق جلّ جلاله سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از ما بین عباد مرتفع گردد.» (مجموعه ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۱، بشارت پنجم از لوح بشارت)

۱۴. «باری تارة بالتّصريح و اخرى بالتّلويح^۱ آنچه باید گفته شود گفتیم... آنچه از قلم اعلی جاری شده، سبب علوّ و سموّ و تربیت جمیع اهل عالم بوده و هست و از برای جمیع امراض دریاق اعظم است؛ لوهم یفقهون و یشعرون^۲.» (مجموعه ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۴۱)

۱۵. «در یکی از الواح نازل: یا حزبالله به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق.» (مجموعه ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۴۸)

۱۶. «امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل، به دریاق (پادزهر) تدبیر، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده می شود، شفا بخشند و به طراز صحت مزین دارند.» (مجموعه ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۴۱)

۱۷. «این فانی از اهل ارض انصاف طلب می نماید که فی الجملة گوش لطیف رقیق محبوب را که از برای اصغای کلمه حکمت خلق شده، از سبحات و اشارات و ظنون و اوهام لایسمنه و لایغنیه^۳ پاک و طاهر نمایند تا ناصح اقبال کند به اظهار آنچه سبب برکت عالم و خیر امم است. حال در اکثر ممالک نور اصلاح مخمود و خاموش و نار فساد ظاهر و مشتعل.» (مجموعه ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۴)

۱۸. «باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجّه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت، عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه، الاّ علی قدر مقدور لحفظ بلادهم^۴ و اگر به این خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کلّ به راحت و مسرت به امور خود مشغول گردند؛ و نوحه و ندیبه اکثری از عباد ساکن شود.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۲۴)

^۱ گاهی صریح و گاهی هم به اشاره .

^۲ اگر می فهمند و درک می کنند.

^۳ او را نه فریه می نماید و نه بی نیاز.

^۴ مگر به مقدار لازم برای حفظ بلادشان.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۹. «یا شیخ، قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح، این مظلوم جز اصلاح قصدی نداشته. یشهد بذلک کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۲۸) (مضمون جمله عربی: هر عارف بصیر و عالم خبیری به این امر گواهی می دهد.)

۲۰. «در آن ارض (اصفهان) علمای اعلام بسیارند، از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شان معروفند؛ با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤید شوند و ضغینه و بغضای مکنونه مخزونه در افنده را به کوثر نصائح الهی ساکن نمایند. این توفیق را از حق می طلبیم و لیس هذا علیه بعزیزاً.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۴۴)

۲۱. «سبحان الله این حزب (اهل بهاء) به سلاح محتاج نه، چه که کمر همت لأجل (برای) اصلاح عالم بسته اند. جندشان اعمال طیبه، سلاحشان اخلاق مرضیه، و سردارشان تقوی الله. طوبی لمن انصف.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۵۵)

۲۲. «یا شیخ، مکرر گفتیم حضرت پادشاه را در سنین معدودات نصرت نموده ایم. سالهاست در ایران امر مغایری ظاهر نشده، زمام مفسدین احزاب در قبضه ی اقتدار مقبوض، احدی از حدّ تجاوز ننمود. لَعمرُالله (قسم به خداوند) این حزب (اهل بهاء) اهل فساد نبوده و نیستند؛ قلوبشان به نور تقوی منور و به طراز مَحَبَّةِالله مزین؛ همشان اصلاح عالم بوده و هست. و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعه واحده مشاهده گردد.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۹۰)

۲۳. «یا شیخ، باید علما با حضرت سلطان ایده الله متحد شوند و در لیالی و ایام بما یرتفع به شان الدّولة و الملة^۳ تمسک نمایند. این حزب (اهل بهاء) به تمام همت، به تهذیب نفوس و اصلاح امور متشبث و مشغولند.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۱۰۱)

۲۴. «ای احزاب مختلفه، به اتحاد توجه نمائید و به نور اتفاق منور گردید. لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید، تا جمیع عالم به انوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. این مظلوم از اول ایام الی حین، مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد.» (دریای دانش، ص ۶۳)

۲۵. «اهل عالم از هر نژاد و ملت و دین با این فرصت خطیر مواجه گشته اند که از تعلقات ملی و تباينات قومی که بین آنان جدائی افکنده قدم فراتر نهند و در ظلّ وحدت عالم انسانی درآیند و کره ارض را وطنی واحد شمارند. حضرت بهاءالله می فرماید: اصلاح عالم و راحت امم... ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق.

^۱ این برای خداوند کار سختی نیست.

^۲ خوشا به حال کسی که آنصاف داد.

^۳ به آنچه که به آن، شان دولت و ملت افزون می گردد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

امید است که انتشار ترجمه کتاب مستطاب اقدس در تحقق این مقصد جلیل و وسیع النطاق (فراگیر) حرکتی تازه بخشد و ابواب جدیدی را برای احیای عموم اهل عالم بگشاید.» (بیت العدل اعظم، مقدمه کتاب اقدس)

۲۶. «یا ملاً الانشاء لا تتبعوا انفسکم آنها لامارة بالبعی و الفحشاء اتبعوا مالک الاشیاء الذی یامرکم بالبر و التقوی انه کان عن العالمین غنیاً. ایاکم عن تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و من افسد انه لیس منا و نحن براء منه کذلک کان الامر من سماء الوحی بالحق مشهوداً.» (کتاب اقدس، فقره ۶۵) (ای خلق عالم، از نفس های خود تبعیت نکنید، زیرا به زشت کاری و فحشاگری امر می کند؛ از مالک اشیاء (مظهر الهی) پیروی کنید که شما را به پاکیزگی و پرهیزگاری امر می نماید. او بی نیاز از اهل عالم است. مبادا بعد از این که اصلاحات زمین را فراگرفت در آن فساد نمایید. کسی که فساد کند از ما نیست و ما از او بیزار می جوئیم. امر الهی این گونه از آسمان وحی به حق و راستی نمودار شد.)

۲۷. «جمع از برای اصلاح عالم خلق شده اند. لعمراً لله شئون درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شان انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.» (آیات الهی ۱، اول شهرالنون)

۲۸. «در اشجار ملاحظه نمائید: قبل از پیوند ثمرش قابل ذکر نه و بعد، از آن ظاهر می شود آنچه که شایسته تعریف است. شجر که از نبات محسوب است، به تربیت جزئی به این مقام فائز، حال در اشجار وجود تفکر نمائید، اگر به تربیت مرئی حقیقی فائز شوند، به اصلاح عالم توجه نمایند.» (آیات الهی ۱، نوزدهم شهرالمسائل)

۲۹. «حق جل جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع من علی الارض به مثابه یک نفس مشاهده شوند... وقتی به این کلمه علیاً نطق نمودیم تا انوار آفتاب عدل جمیع احزاب مختلفه را منور فرماید و به مقام اتحاد کشاند: لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم^۱. اگر نفسی صفیر این طیر معانی را که در این هواء با فضای نورانی طیران می نماید اصفا کند به طراز فراغت کبری مزین شود. این است معنی حریت حقیقی ولكن الناس اکثرهم لایشعرون^۲.» (آیات الهی ۱، پنجم شهرالملک)

۳۰. «کل باید به افق اعلی ناظر باشند و همت در اصلاح و رفع ما تکدر به العباد^۳ نمایند. از حق بطلب جمیع را به طراز عدل و انصاف مزین فرماید. طوبی از برای نفوسی که در لیالی و ایام به نصایح و مواعظ، به تهذیب نفوس مشغولند. این فقرات باید امام وجوه احباء الهی ذکر شود که مباد نفسی غافل گردد و به امری که لایق ایام الهی نیست مشغول شود.» (آیات الهی ۲، پنجم شهرالجلال)

^۱ فخر و مباهات برای کسی نیست که وطنش را دوست می دارد؛ بلکه برای کسی است که جهان را دوست می دارد.

^۲ ولی اکثر مردم نمی فهمند.

^۳ آنچه مردمان را دلگیر می نماید.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳۱. «امید هست که مُدُن قلوب عالم را به جنود مَحَبَّت و اصلاح فتح نمایند تا شائبه ضغینه و بغضا نماند و رایحه آن قطع شود. بُغَاة (سرکشان) ارض و طُغَاة (ستمگران) آن در هر عصری مانع خیر و ظهورات فیض فیاض حقیقی بوده‌اند... از حق اصلاح می طلبیم و تأیید می خواهیم. اوست قادر و توانا.» (آیات الهی ۲، ششم شهرالجلال)

۳۲. «این ایام را بقائی نبوده و نیست. باید جمیع به اصلاح عالم و تهذیب امم و تبلیغ امر الهی به روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول باشند. زود است که آثار قدرت از جهات عالم ظاهر و هویدا گردد.» (آیات الهی ۲، پنجم شهرالنور)

۳۳. «قلم مظلوم در اکثر احوال به مَحَبَّت و شفقت و اتحاد امر فرمود، و نصرت مذکوره در الواح را به تصریح تمام ذکر نموده، معدلک ملاحظه می شود بعضی فساد را اصلاح دانسته‌اند و از نصرت شمرده‌اند. لا فَو الَّذی خَلَقَ الْعَالَمَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ^۱، نصرت امر الله به حکمت و بیان بوده و آن هم به کمال روح و ریحان معلق گشته.» (آیات الهی ۲، ششم شهرالنور)

۳۴. «امید چنان است که اهل بها بما ارادَ اللهُ فائز شوند و مطالع الفت و اتحاد گردند که شاید به عنایت الهی و فیوضات رحمنی، سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند.» (آیات الهی ۲، هفتم شهرالنور)

۳۵. «لازال این مظلوم عباد را به آنچه سزاوار مقامات و حفظ مراتب بود وصیت نمود و مقصودی جز تسکین نار بغضا که در افئدة احزاب عالم مشتعل است نبوده؛ چه که اصلاح، قبل از اطفاء نار مشتعله ممکن نه. در لیالی و ایام ذکر نمودیم آنچه را که سبب اصلاح و اتحاد و اتفاق نفوس است؛ و لکن اهل عالم اکثری نصیحت مظلوم را نپذیرفتند و عمل نمودند آنچه را که آذان عالم اصغا نموده.» (آیات الهی ۲، دهم شهرالنور)

۳۶. «هر یک را وصیت می نمائیم به آنچه که سبب ظهور مَحَبَّت و اصلاح عالم است. شان انسان حکمت و مروّت و شفقت و امانت و دیانت است. اخلاق طیبه از اقوی جنود عالم محسوب. از حق می طلبیم دوستان را تأیید فرماید تا به مفاتیح اخلاق ابواب قلوب را بگشایند و به نور اتفاق آفاق را منور سازند.» (آیات الهی ۲، چهاردهم شهرالکلمات)

۳۷. «بگو یا حزبالله، جهد نمائید و قدر و مقام خود را بدانید و بشناسید. چندی به اتفاق و اتحاد و رفع کدورات ما بین مشغول گردید و به کمال روح و ریحان در تطهیر افئده و قلوب عباد غافل توجه نمائید. عنقریب اشراقات انوار آفتاب عدل بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد. در صدد تهذیب امم و اصلاح عالم باشید. همت را بزرگ نمائید و به اسم حق، بر تربیت نهالهای مغروسه قیام کنید و در خیرات سبقت گیرید.» (آیات الهی ۲، ششم شهرالعلم)

^۱ نه، سوگند به کسی که جهان را به کلمه‌ای از نزد خود خلق فرمود.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳۸. «باید کلّ الیوم به اسبابی تمسک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانائی امم است؛ و دانائی اسبابی است که انسان را حفظ نماید از آنچه سزاوار نبوده و نیست و همچنین تعلیم نماید به آنچه که منفعتش شامل او و اهل عالم گردد.» (آیات الهی ۲، اول شهرالشرف)

۳۹. «ای دوستان الهی، بشنوید ندای مظلوم را و به آنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید؛ انّه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم^۱ این امریست که ضعیف از او به طراز قوت ظاهر و فقیر به اکیلیل غنا مزین. به کمال روح و ریحان به مشورت تمسک نمائید و به اصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید.» (منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۹۲)

۴۰. «لازال قلم مالک قدم به ذکر دوستان مشغول و متحرک، گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل. اوست یکتا و خطیب اول دنیا، لازال بر منبر تمکین متمکن و به مواعظ کافیّه و نصایح نافعه ناطق. حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده؛ امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود. مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده؛ این اصلاح و راحت ظاهر نشود، مگر به اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود، مگر به نصائح قلم اعلی. بیانش آفاق را به نور اتفاق منور فرماید، ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجابات حائله را بسوزد. یک عمل پاک عالم خاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد.» (منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۱۳۱)

۴۱. «انا نحبّ آن نری کلّ واحد منکم مبدء کلّ خیر و مشرق الصّلاح بین العالمین آثروا اخوانکم علی انفسکم فانظروا الی هیکل الله فی الأرض انّه انفق نفسه لاصلاح العالم انّه لهو المنفق العزیز المنیع.» (منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۱۴۶) (مضمون: ما دوست می داریم همه را شما را مبدء خیر و مشرق صلاح میان عالمیان بینیم. برادرنتان را بر خود مقدم بدارید. به مظهر الهی در زمین بنگرید؛ او برای اصلاح عالم وجود خود را انفاق کرد. به راستی او انفاق کننده ای عزیز و منیع است.)

۴۲. «ان التمدن الذی ینکره علماء مصر الصّناع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة علی الناس کذلک یخبرکم الخبیر انّه یصیر مبدء الفساد فی تجاوزه کما کان مبدء الاصلاح فی اعتداله تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملک لله العزیز الحمید.» (منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۱۶۴) (مضمون: تمدنی که دانشمندان دیار صنایع و فضل از آن یاد می کنند، اگر از حدّ اعتدال خارج شود، بلایی برای مردمانش خواهید دید. خداوند خبیر این گونه شما را آگاهی می دهد. تمدن اگر از حدّ اعتدال تجاوز کند می تواند منشأ فساد باشد، همان گونه که در محدوده اعتدال می تواند مبدء اصلاح باشد. بیندیشیدای قوم و مباحثید از سرگردانان. به زودی شهرها از

^۱ او هرکه را بخواهد به راه راست خود هدایت می نماید.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

آتش آن شعله‌ور خواهند شد و آن‌گاه لسان عظمت خواهد گفت: مُلک از آن خداوند است که عزیز و حمید است.)

۴۳. «قد اتى مالک القدم لاصلاح العالم لو عرف الناس لطافوا حول العرش آن ربک لهو العليم الحكيم. مثلهم کمثل الصبيان آن ربک لمربى العالمين. لو اردنا لاخذنا هم بكلمة من عندنا و لكن سبقت الرحمة غضب الله المقتدر العزيز القدير.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۱۲۱) (مضمون: مالک قدم برای اصلاح عالم آمد؛ اگر مردم می فهمیدند حول عرش طواف می کرد. پرورگارت علیم و حکیم است. آنان به کودکان می مانند و پروردگارت مربی عالمیان است. اگر می خواستیم به کلمه‌ای آنان را اخذ می کردیم؛ ولی رحمت بر غضب خداوند مقتدر عزیز قدیر سبقت گرفت.)

۴۴. «قد جئت من مطلع الفضل لاصلاح العالم طوبى لمن شهد بما شهد به الله ويل لكل منكر مكار. طوبى لمن شرب رحيق البيان من يد عناية ربه الرحمن ويل لكل معرض قام على الاعراض.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۷۲) (مضمون: از مطلع فضل برای اصلاح عالم آمد؛ خوشا به حال کسی که گواهی داد به آنچه که خداوند گواهی داد؛ و بدا به حال هر منکر مکار. خوشا به حال کسی که از دست پروردگار رحمنش شراب بیان را چشید و وای به حال هر معرضی که بر اعراض قیام کرد.)

۴۵. «ای اهل ارض به اوهام از مالک انام محروم مشوید و به ظنون از رحيق مختوم خود را منع ننمائید، آثارش عالم را احاطه نموده و آیاتش کل را فراگرفته، از خود و ما عنده (آنچه داراست) لاجل (برای) اصلاح عالم و نجات امم گذشته، هر بصیری شاهد و هر منصفی گواه که در آنی خود را حفظ نکرده، لا زال امام وجوه امرا و علما و ابطال ندا فرموده و امر نموده آنچه را که سبب راحت و اطمینان اهل عالم است.» (لثالی الحکمة ۱، فقره ۹۳)

۴۶. «لَعَمْرُ اللَّهِ (قسم به خداوند) کل از برای عرفان حق جلّ جلاله و اعلاء کلمه خلق شده‌اند، و همچنین از برای اصلاح عالم و تهذیب امم، از عدم به وجود آمده‌اند، و سبب اعلا و علّت ارتقا، اتّحاد و اتّفاق عباد بوده و خواهد بود.» (لثالی الحکمة ۱، فقره ۱۱۰)

۴۷. «يا أصحاب الآذان اسمعوا نداء الله مالک الأسماء و فاطر السماء انه يدعوكم بما يقربكم إليه يشهد بذلك لسان العظمة في هذا المقام المنيع، انا ما اردنا إلا نجاة الأمم و إصلاح العالم و لكن القوم أعرضوا عنا و ارتكبوا ما تفرقت به أركان الكلمة الأولى كذلك سولت لهم انفسهم ألا انهم من الأخرسين في كتاب الله مالک يوم الدين، قل يا ملأ الأرض ضعوا كتب القوم وخذوا كتاب الله المقتدر العليم الحكيم.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۶۰) [ای صاحبان گوش، بشنوید ندای خداوندی را که مالک اسماء و خالق آسمان است. او شما را فرامی خواند و به خود نزدیک می کند. لسان عظمت در این مقام منبع شاهی است بر این حقیقت. ما چیزی جز نجات امم و اصلاح عالم نخواستیم؛ ولی قوم (مردم) از ما اعراض کردند و مرتکب شدند آنچه را که ارکان کلمه اولی را از هم گسست. این گونه نفس هایشان بر آنان غلبه نمود؛ بدانید که آنان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

در کتاب خداوند، مالک یوم دین، از زیانکارانند. بگوای اهل زمین، کتاب‌های مردمان را بگذارید و کتاب خداوند مقتدر علیم حکیم را برگزید.]

۴۸. «آنچه در رتبهٔ اولیه سبب نظام عالم و ترقی امم است صلح اکبر بوده و خواهد بود و تفصیل آن در زُبر و الواح ذکر شده، انشاء الله در مدینهٔ انصاف مؤتمری از ملوک به مفاوضهٔ این صلح اکبر جمع شوند و آنچه از قلم اعلی نازل شده مجری دارند، در این صورت عالم ساکن و خود مستریح گردند. آنچه که سبب و علت ترقی دولت و ملت است اینست که ذکر شد و لکن آذان واعیه باید و ابصار حدیده شاید تا ببینند و بشنوند. امید هست که حق جَلَّ جَلالُه از توجه و استقامت اُما و اصفیای خود برانگیزاند خلقی را که ملتفت شوند و به اصلاح عالم قیام نمایند.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۵۷)

۴۹. «مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و من غیر ستر و حجاب اهل عالم را از علما و فقها و امرا و ملوک و سلاطین به صراط مستقیم و نباء عظیم دعوت فرموده و می فرماید، نار ضغینه و بغضا و ضوضای علما و سطوت امرا او را منع نموده، اقتدار کلمهٔ علیا به مثابهٔ آفتاب ظاهر و هویدا، و مقصود آنکه آفاق عالم به نور اتفاق منور شود و به اصلاح مزین.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۹۳)

۵۰. «اصل مذهب که از سماء امر الهی نازل شده، مقصود اتحاد و اتفاق خلق بوده. یا طیب، حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه به غبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان به مقامی رسیده که سبب و علت بغضا ما بین عباد الله شده... امید چنان است که اهل بها بما اراده الله (به آنچه خدا اراده نموده) فائز شوند و مطلع الفت و اتحاد گردند که شاید به عنایت الهی و فیوضات رحمنی، سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۲۳۹)

۵۱. «قد اخترنا البلیا لإصلاح العالم واتحاد من فیه، ایاکم آن تتکلموا بما یختلف به الأمر کذلک ینصحکم ربکم الغفور... یا احبائی آن اتحدوا فی امر الله علی شان لا تمر بینکم أریاح الاختلاف، هذا ما أمرتم به فی الألواح وهذا خیر لکم آن انتم تعلمون.» (آیات الرحمن، فقره ۹ شهر الجلال- امر و خلق ۳، ص ۲۳۴) (مضمون: بلایا را پذیرفتیم برای اصلاح عالم و اتحاد اهل آن، مبدا به گونه‌ای تکلم کنید که در امر الهی اختلاف افتد. پروردگار بخشاینده اتان این گونه شما را اندرز می دهد... ای دوستان من، در امر الهی آن چنان متحد باشید که بادهای اختلاف میانتان نوزد، این است آنچه که در الواح به آن امر شدید و این، نکوتر است برای شما اگر می فهمید.)

۵۲. «بر اهل عالم طراً (جمعاً) واجب و لازم است اعانت این امر اعظم که از سماء ارادهٔ مالک قدم نازل گشته، شاید نار بغضاء که در صدور بعضی از احزاب مشتعل است، به آب حکمت الهی و نصائح و مواعظ ربانی ساکن شود و نور اتحاد و اتفاق آفاق را روشن و منور نماید. امید آنکه از توجهات مظاهر قدرت حق جل جلاله (سلاطین و رؤسای جمهور عالم)، سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از ما بین عباد

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مرتفع گردد.» (آیات الرَّحْمَن، فقره ۱۵ شهرالجلال، امر و خلق ۳، ص ۲۳- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۱)

۵۳. «انشاءالله برق شوق در بدن عالم به مثابه رگ شریان به حرکت آید و جمیع، از آن حرکت که سبب و علت احداث حرارت است، به حرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متحداً به افق الله ناظر و به خدمتش قائم گردند، و خدمت حق امری است که سبب اصلاح عالم است، نه نزاع و جدال.» (آیات الرَّحْمَن، فقره ۱۵ شهرالعظمت- امر و خلق ۳، ص ۲۱۰)

۵۴. «کل را به افصح بیان وصیت نموده و می‌نمائیم به امانت و دیانت و ما تَرْتَفَعُ به مقام الانسان فی الامکان^۱ این مظلوم شهادت می‌دهد بر اینکه عباد از برای اصلاح و اُلفت و اتّحاد از عدم به وجود آمده‌اند. فساد و نزاع لازماً مردود بوده و هست. کتب و صحف و زُبر الهی بشارت داده که مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لاغیر، که شاید به قوه بیان، قوه حربیه از میان برخیزد و عالم به قوه حبیّه اداره شود.» (آیات الرَّحْمَن، فقره ۱۵ شهرالاسماء- مجموعه‌ای از نصوص مبارکه در باره صداقت و امانت تهیه شده از طرف دائره نصوص و الواح، سنه ۱۹۸۷)

۵۵. «انسان بزرگست، همّتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم؛ از حق می‌طلبم شما را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار مقام انسان است.» (آیات الرَّحْمَن، فقره ۱ شهرالعلم- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۰۸)

۵۶. «آنچه سبب نفع عالم است هر چه باشد، لدی الله مقبول و محبوب؛ و دون آن هر چه باشد، مردود؛ چه که این ظهور محض نجات و اصلاح و اتّحاد و اتّفاق و راحت اهل عالم بوده (است)» (حضرت بهاءالله، مندرج در گلزار تعالیم بهایی، ص ۱۷۰)

۵۷. «ایاکم آن تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَمَنْ أَفْسَدَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ بِالْحَقِّ مَشْهُودًا.» (حضرت بهاءالله، مندرج در گلزار تعالیم بهایی، ص ۴۶۹) (مضمون: مبدا در زمین بعد از اصلاح آن فساد کنید؛ کسی که فساد کند حقاً از ما نیست، و ما از او بیزاریم. این گونه امر از آسمان وحی به حق و راستی مشهود است.)

۵۸. «ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم، معذک آن‌ها ما را اهل نزاع و فساد شمرده، مستحقّ سجن و نفی به بلاد می‌دانند... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظلّ یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند، روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود، چه عیب و ضرری دارد... بلی البتّه چنین خواهد شد. این جنگ‌های بی‌ثمر و

^۱ و به آنچه سبب ارتفاع مقام انسان در عالم امکان است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

منازعات خانمان سوز منتهی شود و صلح اکبر تحقق یابد.» (حضرت بهاء الله، مندرج در کتاب بهاء الله و عصر جدید، خطاب به ادوارد براون)

۵۹. «تقالید و تعصبات در نفوس مخمّر و اغراض و امیال شخصی در کلّ نفوس موجود. جز قوه قاهره تعالیم بها این تعصبات را محو نماید و این مفساد قویه که جسم امکان را مسموم و علیل نموده، اصلاح نماید و به شعله محبت الله و حرارت خلوص و انجذاب تبدیل ندهد. وقت خدمت یاران است و ایام، ایام خدمت و جانفشانی و سعی و جهد در نجات و استخلاص عالم انسانی. باید به افراد بشر پرداخت و به تربیت نفوس ابتدا و قیام کرد تا ملل عالم که مرکب از افرادند و دول که از اجزای ملت محسوب، هر دو تقلیب گردند و هدایت شوند و به این واسطه، وحدت عالم انسانی تاسیس شود و نجات و فلاحش تحقق پذیرد.» (حضرت عبدالبهاء، مائده ی آسمانی ۳، ص ۴۷)

۶۰. «ای اهل ایران، سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و تضاددت بی فایده و بی فکری و بی خبری تا چه زمان باقی؟ اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار، جمیع ملل در اصلاح احوال عمومی خود می کوشند و ما هر یک در دام هوی و هوس خود مبتلا، "دمبدم ما بسته دام نویم"؛ و خداوند عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین (در شرایط اصلاح و آبادانی ایران، مندرج در رساله مدنیّه) مقصد مدهانه و جلب قلوب و چشم به مکافات خیریه از جهتی نداشته و ندارم؛ بلکه ابتغاء لمرضات الله می گویم نظر از عالم و عالمیان بسته، به صون حمایت حضرت احدیت التجا نموده ام "لا أسئلكم علیه اجراً آن أجری الا علی الله"» (حضرت عبدالبهاء، رساله ی مدنیّه، صص ۱۷-۱۶)

۶۱. «و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره (اصلاحات ملل اروپا) چنانچه باید و شاید (در ایران) در حیز وجود نیامده، اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتحاد آراء عمومیّه و قلت همّت و غیرت متنفذان و بزرگان مملکت صدور یافته. این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد، امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا به درجه ای نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید، خود را عاجز یابد از این که مقدار رأس شعری (سر مویی) از مسلک حقانیت تجاوز نماید، اصلاح مأمول تامّ رخ ننماید.» (حضرت عبدالبهاء، رساله ی مدنیّه، صص ۲۱-۲۰)

۶۲. «نیات خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همّت و غیرت اهالی (ایران) چون جمع شود، روز به روز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد.» (حضرت عبدالبهاء، رساله ی مدنیّه، صص ۲۱-۲۰)

^۱ به امید کسب رضای الهی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۶۳. «این کتاب مُبین (ایقان)،... دور نمای طرح عظیم الهی را برای نجات عالم انسانی نمایان می‌سازد.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۶۴. «وقتی استاد از هدف زندگانی یک فرد بهایی سؤال کرد، (حضرت ولیّ امرالله) به ایشان بسیار زیبا و موجز فرمودند که هدف نهائی زندگانی یک فرد بهایی تأسیس وحدت عالم انسانی است و بعد برای او شرح دادند که حضرت بهاءالله در زمانی ظاهر شدند که رسالت ایشان بایستی متوجه جمیع عالم گردد، نه فقط افراد؛ مسئله نجات، امروز فردی نیست. امروز نجات افراد در صورتی حاصل می‌گردد که عالم انسانی نجات یابد؛ یعنی دنیا بایستی تغییر و تبدیل و اصلاح کلی پذیرد و مجامع عالم انسانی نیز دارای روح وحدت گردند و چون جمیع عالم و مجامع از مهالک نجات یابند، این نجات و رستگاری شامل حال افراد نیز خواهد شد و بدین ترتیب، افراد نیز اصلاح می‌پذیرند و رستگاری می‌یابند.» (کتاب گوهر یکتا، ص ۲۳۲)

۶۵. «حضرت عبدالبهاء، در خلال این اسفار سرنوشت‌ساز (به آمریکا و اروپا)، در برابر مجامع بزرگی متشکل از نمایندگان نحله‌های گوناگون که گاهی از هزار نفر نیز تجاوز می‌کرد، با سادگی درخشان، قدرت و نفوذ فراوان و برای نخستین بار در دوران قیادتش، اصول برجسته و بنیادین آیین ابّ بزرگوارش را برای مردمان مغرب‌زمین، تشریح و توضیح نمود؛ اصولی که به همراه قوانین و احکام نازل در کتاب اقدس، مبادی اولیّه جدیدترین ظهور الهی برای عالم انسانی محسوبند. تحرّی حقیقت، به صورت آزاد و عاری از قیدوبند تعصّب و سنّت؛ وحدت عالم انسانی، اصل محوری و اعتقاد اساسی در امر بهایی؛ وحدت اصولی همه ادیان الهی؛ محکومیت تمامی انواع تعصّبات، چه مذهبی، نژادی، طبقاتی، یا وطنی؛ برقراری نوعی هماهنگی ضروری میان علم و دین؛ تساوی مردان و زنان، دو بالی که نوع بشر به کمک آن قادر به اوج‌گیری است؛ تمهید تعلیم و تربیت اجباری؛ گزینش یک زبان کمکی بین‌المللی؛ رفع فاصله ناهنجار میان فقیر و غنی؛ تأسیس محکمه‌ای جهانی برای قضاوت در منازعات بین‌المللی؛ اعتلای کاری که با روحیه خدمت انجام شود، تا مرتبه عبادت؛ تکریم عدالت تا رتبه اصلی محوری و جاری در جامعه انسانی؛ تقدیر دیانت تا درجه پناه‌گاهی مستحکم برای صیانت تمامی مردمان و ملت‌های گیتی؛ و استقرار صلحی عمومی و دائمی به عنوان هدف نهایی در حیات عالم انسانی؛ این‌ها برجسته‌ترین عناصر ضروری آن سیاست الهی را تشکیل می‌دهند که او، طیّ این اسفار تبلیغی، خطاب به رهبران اندیشه بشری و نیز توده‌های بزرگ انسانی، بیان و عیان فرمود.» (مرور معبود^۱، صص ۳۸۷-۳۸۶)

۶۶. «حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیتیه الفداء^۲ از یوم صعود جمال اقدس ابھی تا حین عروج روح اطهر انورش به افق اعلی و ملکوت اسنی، مدّت سی سال، نه روز راحت داشت و نه شب آرام؛ وحیداً فریداً مظلوماً مسجوناً به اصلاح عالم پرداخت و به تربیت و تهذیب من فی الامکان قیام فرمود. شجره امر را سقایه

^۱ ترجمه جدیدی از کتاب مهیمن حضرت ولیّ محبوب امرالله "God Passes by"، که توسط مؤلف صورت گرفته است.

^۲ ارواح ما فدای مظلومیتش باد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نمود و سدرهٔ تقدیس را از عواصف و قواصف شدیدة محافظه فرمود. دین الله را حمایت و حراست نمود و شریعت الله و مذهب الله را صیانت فرمود. اعدای امر را مقهور ساخت و بدخواهان را مایوس و ناامید کرد.» (حضرت ورقه علیا، رسالهٔ ایام تسعه، ص ۵۴۷)

ب ۵-۴-۲) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع

۱. «همین آرمان کودکی [تأثرات ناشی از قتل عام همهٔ افراد ذکور قبیلهٔ یهودی بنی قریظه، به فرمان حضرت محمد (قرآن، سورهٔ ۳۳، آیهٔ ۲۶)] است که بعدها به گونهٔ عزمی صمیمی تکامل و تبلور می‌یابد. از این خاطره عیان می‌گردد که حضرت بهاءالله استعداد و آمادگی خود را نسبت به اصلاحات اجتماعی و اخلاقی، در حساسیت زودرس دوران کودکی نیز نمایان نموده‌اند.» (رمزوراز، ص ۱۵)

۲. «کتاب مستطاب ایقان پلی رستاخیزی (eschatological) است؛ پلی که از ساحل اسلام آغاز شده، جریان‌های اصلاح‌گرایانهٔ دروازهٔ بایت را طی نموده، تدریجاً و متکاملاً از عالم اسلام دور شده، و سرانجام به ارض موعود، یک جهان‌بینی جدید دینی، واصل گشته است.» (رمزوراز، ص ۱۷)

۳. «در پرتو این قضیه، چیزی نگذشت که کتاب ایقان به عنوان برهان حقانیت مظهریت حضرت بهاءالله، به کاربرده شد و شرایط را مهیا کرد که آن حضرت، بعداً به عنوان «مُصلح عالم» (۱۰۵)، تعلیمات و اصلاحات خود را مطرح فرمایند.» (رمزوراز، ص ۳۲۸)

۴. «مدل عارفانه (که مک‌ایون مطرح می‌کند و در آن سعی می‌نماید حضرت بهاءالله را یک عارف صوفی جایزند- م)، از توضیح دعاوی اصلاح‌گرایانهٔ حضرت بهاءالله نیز عاجز می‌ماند. به بیانی ساده، حضرت بهاءالله "تبشیر" (کاربرد اصطلاحی مسیحی) شهودی خود را در سال ۱۸۵۲، در سجن سیاه چال، تجربه فرمودند؛ و در سال ۱۸۶۳ در بغداد، "اظهار امر علنی" نمودند؛ و سپس در سال‌های (۶۸-۱۸۶۳) در استانبول و ادرنه، امر خود را به تاجداران و زمامداران پُرقدرت قرن گذشته، "اعلان عمومی" کردند؛ و بعد از آن، در طول سال‌های (۹۲-۱۸۶۸)، در عکا، یک دورهٔ ممتد قانونگذاری را، آغاز نمودند؛ که در خلال آن، سیستمی بدیع را برای اصلاح عالم انسانی، اِکمال و ارائه فرمودند.» (رمزوراز، ص ۳۳۱)

۵. «لِهذا آن حضرت بعد از اثبات داعیهٔ خود بر قدرت و مرجعیت (توسط نزول کتاب ایقان- م)، به اِعمال اصلاحات و وضع قوانین آغاز فرمودند. با چنین ذخیرهٔ غنی تقنینی است که بعدها، کتاب ایقان ارتباط می‌یابد. بنا بر این خردمندانه نیست که این کتاب مبین فقط در حدّ یک اثر تفسیری ملحوظ گردد. براهین این سفر جلیل در مدتی قلیل و به طور مؤثر، مرجعیت حضرت بهاءالله را تثبیت کرد و ایمان آنانی را که

۱ اما به گفتهٔ جناب بالیوزی در کتاب "محمد و دور اسلام" (ص ۱۰۶) (ترجمهٔ مهندس خسرو دهقانی)، «کشتار مردان بنی قریظه نه به فرمان آن حضرت که به قضاوت سعد ابن معاذ واقع شد؛ کسی که در همان اوان در حال موت بوده است.»

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مجدوب فرّه ایزدی آن حضرت شده بودند استحکام بخشید؛ کسانی که بعدها برنامه ایشان جهت صلح و سلام عالم انسان بیش از پیش آنان را مفتون و مجذوب آن حضرت نمود.» (رمزوراز، ص ۳۳۳)

۶. «بعد از آن (بعد از نفی و رفع سدّ خاتم النبیین- م)، جمال رحمن، دست به تنظیم اصول و قوانینی زدند که جهت شکل‌گیری اصلاحاتِ بهایی، لازم به نظر می‌رسید.» (رمزوراز، ص ۳۳۵)

۷. «اکنون، خارج از حوزه مأموریت این پژوهش، چند کلمه‌ای هم باید راجع به طبیعت و وسعت اصلاحاتِ حضرت بهاءالله گفته شود. در گستره نفوذ حضرت بهاءالله، به سه مرحله اصلاح می‌توان اشاره نمود که متوالیاً به نوعی کنش باوری در ورای قلمرو اسلام، منتهی می‌گردد. کتاب ایقان، در روند اصلاحاتِ مورد نظر حضرت بهاءالله، به عنوان مرحله‌ای مقدماتی به رشته تحریر در آمد. نهایتاً جمال ابهی به عنوان یک مُصلح (۱) در آغاز به جامعه بابتی نظر نمودند. (۲) متناوباً به ایران توجه فرمودند و (۳) به نحو ارجح و افضل به عالم انسانی التفات کردند. آن حضرت در اکثریتِ دوران مظهریتشان، مجذوب اصلاح عالم بودند.» (رمزوراز، ص ۳۳۵)

۸. «حضرت بهاءالله در چه زمانی، به طور جدی به تفکر در باره اصلاحات جهانی پرداختند؟ اشاره‌ای به این مسأله را می‌توان در فقره زیر مشاهده نمود. آن حضرت در آخرین اثر عمده خود، لوح ابن ذئب (۱۸۹۰)، فرازی از زندگی شخصی خود را نقل می‌فرمایند که نشان دهنده توجه ایشان است به مسائل و مشکلات موجودی که به علت تعدد و تفاوت السنه، به وجود آمده است: "در آستانه، (نوع دیگر اشاره به استانبول- م) یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافع ذکری به میان آمد. ذکر نمودند که السن متعده آموخته‌اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید. باید مثل آن جناب و سایر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از اَلسن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند. در این صورت دارای دو لسان می‌شوند؛ یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند. اگر به آنچه ذکر شد تمسک جویند، جمیع ارض قطعاً واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند." بر طبق این افشاسازی شخصی، اندیشه حضرت بهاءالله در باره اصلاحات جهانی، از دوره استانبول (۱۸۶۳) به بعد آغاز شده که فاصله چندانی با زمان نزول کتاب ایقان ندارد.» (رمزوراز، صص ۳۳۸-۳۳۷)

۹. «در کتاب "ایقان" بنگرید تا ببینید قلم‌اعلی با چه شوری به جنبش در می‌آید و شخص مجاهد را که اراده سلوک دارد برادر خود می‌نامد (ایقان، صص ۱۴۸-۱۵۳) و از او می‌خواهد تا گوش دل بگشاید و آنچه بر وی لازم است از زبان دلدار بشنود، و لوازم این سفر را یکایک فرو می‌خواند.» (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۶۰)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۰. «در کتاب "ایقان" در ضمن بیانی که با کلمه "ای برادر من" شروع می‌شود، شرایط این سلوک را ذکر می‌فرمایند و سرانجام می‌گویند که نهایت این سیر و سفر این است که انسان به شهر خدا درآید. شهر خدا یا مدینه‌الله کتاب اوست که در هر هزار سنه، او ازید، ظاهر می‌شود. یعنی مرحله‌ای که همه مراتب سلوک به انجام می‌رسد و انسان به جایی می‌رسد که فانی می‌شود و به شهر خدا در می‌آید. همان مقامی است که مظهر امر را در می‌یابد.»^۱ (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۰۷)

۱۱. «این منشور جلیل (کتاب ایقان)... کاشف نقشه عظیمه الهیه جهت نجات عالم بشریه است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص...)

بخش دوازدهم- تأثیر و نفوذ آن

تأثیر اولیه ایقان بر جامعه بایآنچه بوده است؟ نمونه‌های نفوذ ایقان در قلوب آدمیان چیست؟ مخاطبان نخستین ایقان چه کسانی بوده‌اند؟ مخاطبان نهایی ایقان چه نفوسی هستند؟ تأثیر ایقان در بسط فرایند تبلیغ امرالله چقدر بوده است؟ حوزه‌های اصلی تأثیرگذاری ایقان کدام بوده‌اند؟ چه کسی از بزرگان امرالله را به یاد می‌آورد که به واسطه مطالعه ایقان مؤمن شده باشد؟ آیا میزان نفوذ ایقان ثابت است؟ مطالعه عمیق ایقان چه تأثیری بر روند زندگی دارد؟ مصداق تأثیر تاریخی ایقان چیست؟

۱. «حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان و از جمله نفوس زکیه و حقیقت نورانیه و جلوه رحمنیه حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله است. این فرع جلیل از افغان سدره مبارکه است و شرف اعراق با حسن اخلاق جمع نموده بود. نسبتش نسبت حقیقی بود و از جمله نفوسی بود که به مجرد قرائت رساله ایقان منجذب بنفحات الله شد و منشرح به ترتیل آیات الله.» (کتاب تذکره الوفا، ص ۱۹۴)

۲. «احبای الهی، به خصوص آنان که مایلند مبلغینی توانا و کارآمد باشند، باید این را از فرائض حتمیه خود شمرند که در اعلی وجه ممکن، با جزییات این کتاب مقدس (ایقان) آشنا شوند، به نحوی که بتوانند پیام الهی را به شکلی شایسته ارائه نمایند.»^۲ (ترجمه) (حضرت ولی‌امرالله، مندرج در رموزراز، ص ۹۱)

۳. «یکی از علل اصلی تأثیر قدرت نافذ کتاب مزبور (ایقان) در جامعه بابی که تعدادی از علماء و طلاب سابق علوم دینی را نیز در بر می‌گرفت، این بود که حضرت بهاءالله با تسلط و احاطه کامل بر عقاید و تعالیم اسلامی، دعوی حضرت باب را که به ظهورش نبوت و وعود دیانت اسلام در مورد قائم و مهدی موعود تحقق یافته است، در کمال وضوح، ابلاغ و اثبات نموده‌اند.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، ص ۱۶)

^۱ کتاب "ایقان"، صص ۱۴۸-۱۵۳.

^۲ نقل از توقیع منبع مورخ ۷ آگوست ۱۹۴۳ که از جانب حضرت ولی‌امرالله خطاب به یکی از مؤمنین صادر گشته.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۴. «وقتی که ما بر کتابی چون ایقان تمرکز داشته باشیم، وقتی در خصوص آن به تفکر می‌پردازیم، آن را مطالعه می‌کنیم و مورد تعمق قرار می‌دهیم، بسیاری از مسائل ناچیز و بی‌اهمیت که در زندگی ما چون غول جلوه می‌کنند، رنگ می‌بازند و عقب نشینی می‌نمایند.» [هویر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هویر دانبار)، ص ۵]

۵. «در حال حاضر می‌توان کتاب ایقان، اثر حضرت بهاء‌الله را به سبب طیف وسیع مخاطبان و خوانندگان در سراسر جهان، نافذترین تفسیر فارسی بر قرآن مجید، در خارج از دنیای اسلام قلمداد نمود. دلیل این مدعا ساده است: نفوذ ایقان هم‌عنان با پیشرفت امر بهایی گسترش می‌یابد.» (کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم النبیین"، ص ۱)

۶. «جناب ادیب (العلماء) مشرب تصوف داشت و از بایان احتراز می‌نمود... سرانجام... به تحقیق در باب امر بدیع پرداخت و در حدود سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) با زیارت کتاب مبارک ایقان به ایمان فائزگشت.» (کتاب حضرت طاهره، اثر نصرت‌الله محمدحسینی، منابع نگارش متن اصلی کتاب، شماره ۵، مقاله ادیب العلماء)

۷. «کتاب مستطاب ایقان شک و شبهه را از قلب جناب خال به طور کامل زدود آن نفس جلیل در اثر مطالعه این سفر جلیل به رتبه ایقان فائز شد و به عرفان مقام حضرت ربّ اعلی نائل گردید. جناب خال در وصیت‌نامه خود که چند سال بعد نوشته ایمان خویش را ابراز و حقانیت رسالت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را اذعان نموده و خود را پیرو آن دو مظهر الهی معرفی کرده است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۸۹)

بخش سیزدهم- مقام و منزلت آن

چه تعبیری برای تبیین منزلت ایقان به یاد دارید؟ ملاک درک مقام و منزلت ایقان چیست؟ مقام کتاب ایقان با چه اثر مشهور دیگر امری قابل قیاس است؟ چرا ایقان حائز مقام و منزلت مخصوص است؟

۱. «کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است... در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده (است).» (حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۷، صص ۱۶۷-۱۶۶)

۲. «این اثر وزین، بعد از کتاب اقدس که مهم‌ترین و مقدس‌ترین اثر حضرت بهاء‌الله محسوب است، در کلّ محدوده آثار و ادبیات بهایی، دارای مقامی ممتاز و یگانه است.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، صص ۲۱۱-۲۱۰)

۳. حضرت بهاء‌الله این کتاب (ایقان) را سید کتب نامیده‌اند و حضرت ولیّ امرالله آن را دومین اثر بزرگ حضرت بهاء‌الله پس از کتاب مستطاب اقدس ذکر فرمودند.» (کتاب طراز الهی ۲، صص.....)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۴. «ایقان شریف، به عنوان یک کار تفسیری نوین و پیشرو، استدلالی اسلامی را مطرح می‌کند تا امکان ظهور پیام‌آورانی فراقرائی را مهیا سازد. به همین دلیل و البته به دلایل دیگر، ایقان همواره مقام و موقف خود را به عنوان برجسته‌ترین متن اصولی در دیانت بهایی حفظ کرده و خواهد کرد.» (کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم النبیین"، ص ۱۰)

۵. «این منشور جلیل (کتاب ایقان)... در بین آثار و صحف بهایی پس از کتاب مستطاب اقدس اعظم و اشرف از کل محسوب است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص ۱۸۰)

۶. «کتاب ایقان... در حقیقت کلید اسرار کتب مقدسه‌ی پیشین است.» (کتاب یک ساعت تفکر، گفتار ۲۱ آوریل ۲۰۰۴، جناب هوشمند فتح اعظم، رادیو پیام دوست)

۷. «کتاب ایقان یکی از سترگ‌ترین کتاب‌ها در همه آیین‌های وحیانی است.» (تورج امینی. مقاله "خواب‌های رسولانه یا پیچ‌وتاب‌های غیر مسؤلانۀ عبدالکریم سروش؟" سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

بخش چهاردم- ارزش و اهمیت آن

ملاک ارزش مندی ایقان چیست؟ اهمیت کتاب ایقان از چه لحاظ است؟ آیا بدون در نظر گرفتن ایقان، می‌توان مدعی تحقیق صحیح در امر مبارک شد؟ چرا ایقان نقشی اساسی در معرفت عمقی احبا داراست؟ نگرش ابوالفضائل گلپایگانی نسبت به ایقان چگونه بوده است؟ تبلیغ امرالله چه رابطه‌ای با ایقان دارد؟

۱. «ایاک آن تعترض بالكلمات علی الذی خضعت الآیات لوجه المشرق المنیر خف عن الله الذی خلقک و سواک و لا تشمت الذین آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فی سبیل الله الملك العزیز القدیر... انک من الذین اذ نزل الفرقان من لدی الرحمن قالوا آن هذا الا اساطیر الاولین و اعترضوا علی اکثر آیاته فانظر فی الایقان ثم فی کتب اُخری لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمد رسول الله و خاتم النبیین.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۱۹۵-۱۹۴، لوح قناع، خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی، رئیس خود خوانده شیخیه) (مضمون: مبدا به کلمات به کسی که آیات در برابر وجه منیرش خاضعاند، اعتراض کنی. بترس از خداوندی که تو را خلق کرد و شکل داد، و کسانی را که ایمان آوردند و جان و مالشان را در راه خداوند ملک عزیز قدیر، نثار نمودند سرزنش مکن... تو از کسانی هستی که در زمان نزول قرآن از نزد خداوند رحمن، گفتند این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان و بر اکثر آیات آن اعتراض نمودند. به ایقان بنگر و نیز به کتاب های دیگر، تا آنچه را که از قبل به واسطه آن، به محمد رسول الله و خاتم انبیاء اعتراض نموده‌ای، بینی و بفهمی.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲. «آنچه (در کتاب مستطاب ایقان) ذکر شده، جمیع ارض و من علیها را کافی است.» (ایقان مبارک، فقره ۲۶۶)

۳. «معادله نمی نماید به آن (کتاب ایقان)، آنچه به این شان (به این سبک، شاید اشاره به آثار حضرت باب باشد) از قبل نازل شده.» (جمال مبارک، مائده ی ۷، باب ششم، ص ۲۴۵)

۴. «حضرت ولی امرالله فرموده اند که ایقان "اساسی ترین کتاب در مورد ظهور امر بهایی" و "مهم ترین کتابی که در مورد اهمّیت روحانی امر مبارک نوشته شده" می باشد. "این سفر مبین، از اهم آثار است که از قلم معجز شیم شارع امر بهایی نازل شده (و اعظم و اشرف از کل محسوب است. "۳"، "از نقطه نظر بهایی این کتاب به مراتب مهم تر و اساسی تر از سایر آثار حضرت بهاءالله، به استثنای کتاب اقدس می باشد"۴... ایشان می فرمایند که اهمّیت ایقان در این نکته است که این اثر، "مهم ترین کتابی است که حضرت بهاءالله اساس عقاید امرالله را در آن بیان فرموده اند."۵» (نقل از مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناپذیر و سینا فاضل، صص ۴-۳)

۵. «در میان لثالی پر ارزشی که در این دوره، از دریای موج ظهور حضرت بهاءالله بیرون ریخته، مهم ترین و مقدّم ترین آن ها، کتاب ایقان است.» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۶. «کسی که در صدد تحقیق شریعت بایه است، آیات و شواهدی کامل تر و جامع تر از این بیانات (مندرج در کتاب ایقان) در سایر کتب و آثار نمی یابد.» (حضرت ولی امرالله، کتاب دور بهایی، ص ۴۴)

۷. «حضرت ولی امرالله مثل همیشه، به ما یادآور می شوند که تا چه حدی باید به این کتاب (ایقان) توجه داشته باشیم... می فرمایند این کتاب در میان آثار عقیدتی حضرت بهاءالله برجسته ترین و ممتازترین است و در واقع تنها کتاب مهم در میان تمامی آثار نازله از قلم وحی به استثنای کتاب مستطاب اقدس می باشد... اصول عقاید عظیم امر مبارک، پیام عظیم حضرت بهاءالله در کتاب ایقان مندرج است. حضرت ولی امرالله می فرمایند: " (ایقان) مخزنی بی مثل از کنوز (لالی) بی حدّ و حصر" (ترجمه) می باشد.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه ای با هوپر دانبار)، ص ۲]

۸. «کتاب مستطاب ایقان، از نظر عقیدتی، به منزله پیش فرضی است برای درک همه دیگر آثار حضرت بهاءالله در دوران بعد از بغداد (۱۸۹۲-۱۸۶۳).» (رمزوراز، ص ۹۰)

^۱ ترجمه- دستخط مبارک که در حاشیه مکتوب مورخ ۹ ژوئن ۱۹۳۲ که از طرف هیکل مبارک نوشته شده بود، مرقوم فرمودند.

^۲ ترجمه- بیان مبارک مندرج در صفحه ۳۷ The Light of Divine Guidance

^۳ ترجمه- مقدمه ترجمه آنلگیزی کتاب ایقان

^۴ ترجمه- نقل از مکتوبی که به تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۳۶ از طرف هیکل مبارک مرقوم شده است.

^۵ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان بهایی در لندن نوشته شده است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

«ان حضرت (حضرت بهاءالله) در آخرین اثر برجسته خود، لوح ابن ذئب، اظهار می‌دارند: "باری، در مقامات لقاء و تجلی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید."^۱ اهمیت این اثر را در «معرفت عمقی» شخص بهایی و نیز در تبلیغ امرالله، بیش از این نمی‌توان مورد تأکید قرار داد. حضرت شوقی افندی توصیه می‌فرماید: "احبای الهی، به خصوص آنان که مایلند مبلغینی توانا و کارآمد باشند، باید این را از فرائض حتمیه خود شمرند که در اعلی وجه ممکن، با جزئیات این کتاب مقدس (ایقان) آشنا شوند، به نحوی که بتوانند پیام الهی را به شکلی شایسته ارائه نمایند." اهمیت کتاب ایقان به هیچ عنوان محدود به جرگه مؤمنان نیست، زیرا به تجربه ثابت شده که این متن مبارک برای مطالعه و تحقیق دیانت بهایی، توسط هر شخصی، از ضروریات اساسی است. این اهمیت به اصول اعتقادی مندرج در آن تعلق می‌گیرد.» (۹) (ترجمه) (رمزوراز، ص ۹۱)

۹. «دانشمند شهیر بهایی، جناب ابوالفضائل گلپایگانی (۱۹۱۴-۱۸۴۴) پس از اقبال به امر جدید در سال ۱۸۷۶، بدایتاً از نگاشتن هر چیزی راجع به دیانت بهایی ابا داشت؛ زیرا می‌پنداشت که آثاری از حضرت بهاءالله همچون کتاب مستطاب ایقان، هر نوع بحث و بررسی دیگری را غیر ضروری می‌نماید... (و مکرراً متقاضیان را به این کتاب احاله می‌داد.» (رمزوراز، ص ۷)

۱۰. «شرق‌شناس کمبریج، ادوارد گرانویل براون، در باره ایقان می‌گوید: "این، اثری است با شایستگی‌های فراوان، با سبکی متقن و برهانی روشن و دلیلی محکم که هیچ نشانی از نگرش‌های جاری انجیلی یا قرآنی یا روایتی در آن دیده نمی‌شود. (منتخبات، ۲۵۴)" «(مندرج در کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم النبیین"، ص ۳)

۱۱. «کتاب ایقان بهترین نمونه برای فراگرفتن روش تبلیغ امر الهی است.» (ادیب طاهرزاده، نفعات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۱۲. «دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسین علی نوری نزد آنان (بهاییان) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.» (حجت الاسلام محمدرضا نصوری، سایت خبرگزاری فارس، مورخ ۱۳۹۵/۳/۱)

بخش پانزدهم- ایرادات و انتقادات وارد بر آن

عمده ایرادات وارد بر ایقان از ناحیه مخالفان چیست؟ آیا ایرادات وارد از طرف مخالفان اصالت و حقانیت ایقان را نفی می‌کند؟ به چه دلیلی؟ آیا ایرادات وارد بر سایر کتب سماوی بخصوص قرآن مجید اصالت و حقانیت آن را زیر سؤال می‌برد؟ اگر منشأ ایراد ذهن محدود انسانی است، آیا بر پدیده‌ای که الوهی و ماورایی است وارد می‌آید؟ طرح اشکالات لغوی احتمالی موجود در ایقان (و طبعاً سایر کتب سماوی)،

^۱ حضرت بهاءالله، «لوح ابن ذئب» (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع) ص ۸۷.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

امری عمدی بوده است یا سهوی؟ چرا شعرای صدر اسلام تصور می‌کرده‌اند که حضرت محمد می‌خواهد مثل آن‌ها شعر بگوید اما نمی‌تواند و به همین لحاظ آن حضرت را مسخره می‌کرده‌اند؟ آیا مقصود اصلی از طرح کلمات ایرادپذیر در آثار الهی امتحان عباد نیست؟ چرا حضرت باب حقایق بدیعه ظهور خود را در قالب آیات و کلماتی ریخته و عرضه فرموده‌اند که بعضاً با قواعد قوم مطابقت ندارد؟ آیا کسی که تمامی ذهنیتش محدود به علم صرف و نحو عربی است می‌تواند حقایق عمقی کلام الهی را درک کند؟ آیا کسی که به خاطر یک اشکال لغوی تصویری فیض ایمان به موعود عالمیان را از دست می‌دهد، قابل ترحم نیست؟ به چه دلیلی مظهر الهی نباید در اثر خود اصلاحات اعمال نماید؟ آیا فرایند اصلاح منافی حقانیت کلام است؟ آیا بزرگ‌ترین نویسندگان و محققان هم کار نهایی خود را اصلاح نمی‌کنند؟ آیا اصلاحات آن‌ها دال بر بطلان کارشان یا تزییع مقامشان است؟ آیا هر دین بعدی نسبت به دین قبلی اصلاحاتی در بر ندارد؟ و اگر دارد آیا این دلیل بر بطلان دین قبلی است؟ آیا آیات ناسخ و منسوخ قرآنی نوعی اصلاحات در متن این کتاب آسمانی به حساب نمی‌آید؟ اگر کلام ظرف حقایق و معانی است، آیا مظهر الهی نباید به نسبت تغییر ظرف، مضروف را نیز تغییر دهد؟ آیا حتی برای اصلاحات در متن، این علما و فقهای زمان هستند که باید به مظهر الهی اجازه بدهند؟ آیا اعتقاد به حقانیت قرآن در عین ایرادات وارد بر آن، دلیل بر حقانیت ایقان در عین ایرادات وارد بر آن نیست؟ اگر منشأ ایراد به ایقان عناد است، آیا قابل اعتماد است؟ آیا منصفانه و عاقلانه است که با مشاهده یک نقص فرضی در یک کتاب آسمانی، بر دریایی از حقایق و معانی بدیعه موجود در آن چشم فروبندیم؟ آیا این نحوه عمل دال بر عناد نیست؟ آیا به ایرادات معاندان نسبت به ایقان پاسخ داده نشده است؟ آیا متصور است که ایراد و انتقاد پایان یابد در حالی که عناد ناشی از غرور و تکبر همچنان تداوم دارد؟

الف) مندرج در منابع بهایی

۱. «در حدود ساله‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۳ هجری قمری شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس (قفقازیه)، در طی مطالعه کتاب مستطاب ایقان، جزوه‌ای را در رد مطالب آن تحریر نمود. شخصی این جزوه را که هنوز خطی بود از شیخ گرفته برای یکی از دوستان فرستاد. سپس این جزوه به دست آقا رضا قناد که از ملازمین حضور جمال قدم از زمان بغداد تا صعود مبارک در عکا بوده، سپس در محضر مرکز میثاق تا حین سفر آن حضرت در آمریکا محضور بود، رسید. آقا رضا جوابی بر آن جزوه شیخ نوشت و آن جواب برای شیخ الاسلام ارسال شد. هر چند اجوبه آن جزوه کافی و برای اهل انصاف قانع‌کننده بود، ولی چون آقا رضا اهل فضل و تألیف نبود، آن رساله مجمل و ساده تحریر شده بود. ملاحظه آن رساله جناب شیخ را باعث آن تصور شد که "معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است" و این که اهل بهاء افزون از آنچه در آن رساله تحریر شده جوابی ندارند. لذا حس برتری و غروری بدو دست داده به خیال هنرنمایی افتاد. اول رساله اولی را که "مطالعه کتاب ایقان" نام داده بود، شامل ۲۲ صفحه به خط نسخ

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

درشت در سال ۱۳۱۴ هجری قمری طبع و نشر نمود و در آن وعدهٔ جواب رسالهٔ آقا رضای قنّاد را نیز داد. سپس رسالهٔ مفصل‌تری نه نام "مدافعه بر مقابلهٔ خصم" تحریر نمود. این رساله شامل ۹ فصل به نام "مدافعه" بوده، در طی ۸۴ صفحه به خط نستعلیق در همان سال طبع و نشر شده است. شیخ در رسالهٔ اولی رعایت ادب و انسانیت را نموده؛ ولی پیداست که اجوبهٔ آقا رضا چندان به مذاقش خوش نیامده. لذا در رسالهٔ دوم شروع به بدائت (فحاشی کردن) و ناسزاگویی کرده است؛ در حالی که رسالهٔ مؤمن بهایی به غایت مؤدبانه بوده است. سبک تحریر شیخ در این رسالهٔ دوم بسیار عامیانه است و کلمات و جملاتی از قبیل: تازه خشکه- مردکه- خانه خراب- به چشمش فرو نمی‌رود- ادعا ثم ادعا بازم ادعا- و ناسزاهایی از قبیل: منافق مُزور- بی دین- بی غیرت- بی حرمت، دارد که در رسالهٔ اولی معهود نبوده است. «جناب روح‌الله مهرباخانی، دیباچهٔ کتاب فرائد»

ب) مندرج در کتاب رمزوراز

۱. «یکی از ملایان قفقازی به نام شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس [شهری که اکنون تبیلیسی (Tbilisi) خوانده می‌شود]، ردیه‌ای نسبتاً پیچیده بر کتاب ایقان نوشت. نظر بالیوزی^۱ درست است که می‌گوید، شاهکار ابوالفضائل یعنی کتاب "الفرائد" که ردی مفصل است بر این ردیه، «عمق و وسعت دانش او را آشکار می‌سازد» (رمزوراز، ص ۳۶۱، یادداشت ۱۲۴)

۲. «نجفی در کتاب خود موسوم به بهاییان، در بخشی تحت عنوان "تمسک به قرآن" (۸۲) استدلال می‌کند که فقراتی در نشر نسخهٔ "اصلی" ۱۳۰۸ ایقان، به وضوح تمکین و احترام حضرت بهاءالله به برادر ناتنی خود صبح ازل را، همراه با قبول صریح مرجعیت وی در جامعهٔ بابی، مستند می‌سازد. مطابق نظری، این فقرات حرمت‌آمیز در چاپ سنگی ۱۳۱۰ حذف شده یا تغییر یافته‌اند و نسخه‌های نخستین طبع (به زعم او طبع ۱۳۰۸-م) مخفیانه جمع‌آوری و معدوم شده‌اند. اما این پایان اتهامات تحریف و دستکاری نیست. نجفی ادعا می‌کند در طبع ۱۳۰۸ اشتباهاتی در منقولات قرآنی و نیز خطاهایی در اراءات احادیث موجود بوده است و ده مورد از اشتباهات در نقل آیات را (که اصلاح شده‌اند)، فهرست می‌کند.» (رمزوراز، ص ۶۱)

۳. «نجفی اظهار می‌دارد که مراجع بهایی در آغاز از این اشتباهات ادعایی غافل بوده‌اند، اما به زودی طبع ۱۳۱۰، با بعضی اصلاحات ظاهر شد؛ که بهاییان کوشیدند آن را به عنوان نسخهٔ اصلی واقعی جا بزنند. مطابق نظری، در نسخهٔ ۱۳۱۸، به خصوص، همهٔ اشتباهات موجود رفع شد و لهذا این نسخه، به منزلهٔ اولین نسخهٔ کاملاً اصلاح شده‌ای است که طبع‌های بعدی از روی آن صورت گرفته است.» (رمزوراز، ص ۶۱)

^۱ در «ادوارد براون و دیانت بهایی» (En)، ص ۶۷.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۴. «اتهامات سید محمدباقر نجفی: گرچه مقاصد سید نجفی جدلی است تا آکادمیک، اما او توجه را به ویرایش کتاب ایقان معطوف کرده است. وی با این کار و با اشاره به "اشتباهات" ادعایی در مورد نقل آیات قرآنی، می‌خواهد حضرت بهاء‌الله را متهم سازد. به علاوه او می‌کوشد نشان دهد که بهاییان مسؤول در طبع و نشر ایقان، در کار اصلاحات اعمال شده در متن و نیز حذف بخش‌هایی از نخستین طبع آن، شریک جرم بوده‌اند. مطابق نظر (محمد) حسینی، نجفی یک روحانی شیعی، یعنی یکی از متعهدترین منتقدان معاصر دیانت بهایی در ایران است. نجفی در کتاب خود موسوم به "بهاییان"، در بخشی تحت عنوان تمسک به قرآن استدلال می‌کند که فقراتی در نشر نسخه "اصلی" ۱۳۰۸ ایقان، به وضوح تمکین و احترام حضرت بهاء‌الله به برادر ناتنی خود صبح ازل را، همراه با قبول صریح مرجعیت وی در جامعه بابی، مستند می‌سازد. مطابق نظر وی، این فقرات حرمت‌آمیز در چاپ سنگی ۱۳۱۰ حذف شده یا تغییر یافته‌اند و نسخه‌های نخستین طبع (به زعم او طبع ۱۳۰۸-م) مخفیانه جمع‌آوری و معدوم شده‌اند. اما این پایان اتهامات تحریف و دستکاری نیست. نجفی ادعا می‌کند در طبع ۱۳۰۸ اشتباهاتی در منقولات قرآنی و نیز خطاهایی در ارائات احادیث موجود بوده است و ده مورد از اشتباهات در نقل آیات را (که اصلاح شده‌اند)، فهرست می‌کند. نجفی اظهار می‌دارد که مراجع بهایی در آغاز از این اشتباهات ادعایی غافل بوده‌اند، اما به زودی طبع ۱۳۱۰، با بعضی اصلاحات ظاهر شد؛ که بهاییان کوشیدند آن را به عنوان نسخه اصلی واقعی جا بزنند. مطابق نظر وی، در نسخه ۱۳۱۸، به خصوص همه اشتباهات موجود، رفع شد و لهذا این نسخه، به منزله اولین نسخه کاملاً اصلاح شده‌ای است که طبع‌های بعدی از روی آن صورت گرفته است. گفته می‌شود که در دستنویس‌های یافت شده در مصر شواهدی دال بر متن "معیوب" نسخه "اولین" ۱۳۰۸ وجود دارد. نجفی می‌گوید در سال ۱۳۵۶ قمری (۱۹۷۷ میلادی) به مصر رفته و در کتابخانه دارالکتب و الوسایل القومیه (Dar al-kutub wal-wasal-qumiya) تحقیقاتی انجام داده است. پس از بررسی‌های طولانی و به طور اتفاقی، وی دستنویسی از کتاب ایقان را به ابعاد (۱۳/۵ cm در ۸ cm) ثبت شده تحت شماره 5061-SLi، در ۹۲ صفحه، هر صفحه ۹ سطر، می‌یابد (گرچه بر اساس تصویر موجود در صفحه ۴۷۲ (کتاب بهاییان-م)، ۱۹ سطر در هر صفحه درست است). کاتب نامشخص می‌باشد، اما نجفی معتقد است او کسی جز زین‌المقرین (۱۹۰۳-۱۸۱۸)، یکی از حواریون حضرت بهاء‌الله و احتمالاً معتمدترین نسخه‌بردار بهایی نبوده است. توضیح پایانی، تاریخ استنساخ را ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) (۸۴) ذکر می‌کند. نجفی از این دستنویس فتوکپی‌هایی تهیه کرده و آن‌ها را با متن اولین طبع ۱۳۰۸ (به زعم نجفی-م) مقایسه نموده و انطباق کامل آن‌ها را با هم، ملاحظه کرده است. شواهد بیشتری (برای این انطباق-م) در دستنویس دیگری (مورخ ۱۲۹۴ قمری) که در کتابخانه مجلس در طهران (۸۵) موجود است، یافت شده است. نجفی تصویری از مهر کتابخانه دارالکتب و نیز از توضیح پایانی، به همراه صفحه ۴۷ کتاب تهیه و ضمیمه می‌نماید (۸۶). به گفته او، هر دو دستنویس با طبع ۱۳۰۸ کتاب ایقان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

تطابق دارند. به این دلیل، نجفی بر این باور است که این "اولین طبع"، از روی متن نسخه زین‌المقریین صورت گرفته است. نظریات و اتهامات نجفی را می‌توان به صورت زیر، خلاصه و طبقه‌بندی کرد:

دستنویس‌ها: موجود در مصر، ۱۲۹۵ قمری- موجود در طهران، ۱۲۹۴ قمری- فرضاً دست نخورده- حاوی فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. اولین چاپ سنگی: در بمبئی، ۱۳۰۸ قمری- دقیقاً طبق دستنویس- حاوی فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. دومین چاپ سنگی: در بمبئی، ۱۳۱۰ قمری- بعضاً اصلاح شده- حذف فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. اولین طبع سری: در قاهره، ۱۳۱۸ قمری- کاملاً اصلاح شده- حذف فقرات مربوط به ازل- اصلاح اشتباهات قرآنی.

۵. «فرض نجفی دالّ بر اینکه یکی از دست‌نویس‌های استنساخ شده توسط زین‌المقریین مبنای نخستین چاپ سنگی ایقان بوده است، قابل قبول می‌نماید. دایره تحقیق در یادداشت مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۹۵ می‌گوید: «به نظر ما، نسخه‌های اصلی به کار رفته برای هر طبع، هنوز مشخص نشده‌اند؛ یعنی حداقل از وجود و محل آن‌ها، هیچ‌گونه نشان و سابقه‌ای در دست نیست. معمولاً آثار مطبوع حضرت بهاء‌الله مبتنی بر دستنویس‌های استنساخ شده زین‌المقریین، یکی از کتاب معتبر حضرت بهاء‌الله، بوده است... تا این تاریخ هنوز، مستنسخ چاپ‌های سنگی بمبئی، شناسایی نشده است.» (کتاب رمزوراز، صص ۶۲- ۶۰)

ج) از ناحیه مخالفان امرالله

۱. «حضرت بهاء‌الله بنیان‌گذار دیانت بهایی در کتاب مستطاب ایقان توضیح می‌فرمایند... علما کوشیده و می‌کوشند با تحریف معنوی بشارات قرآن و احادیث، آن را انکار کنند و به این واسطه نفوس را از شناخت موعودی که قرن‌ها منتظرش بودند محروم نمایند. از نکات پندآموز آن که علمای یهودی و مسیحی نیز در زمان ظهور حضرت محمد با تمسک به همین تحریف معنوی تورات و انجیل، منکر ظهور حضرتشان... از خبرهای جالبی که اخیراً ملاحظه شد آن که آیت‌الله مصباح یزدی نیز به مناسبتی بر این حقیقت معترف شده، گفته‌اند: "تحریف‌هایی که در باره متن قرآن کردند غالباً معنوی است، مسأله تعدد قرائت‌ها همین است (رجوع شود به: <http://rasanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=117574>).

(حامد صبوری. اعتراف آیت‌الله مصباح یزدی به یکی از حقایق دیانت بهایی، سایت ولوله در شهر، توسط admin در (۲۲.۰۹.۹۰) (۱۳.۱۲.۲۰۱۱)

۲. «در کتاب "ایقان" که نوشته خود بهاء‌الله است^۱، در توصیف مقام ملاحسین از شخصیت‌های سرشناس بهائیت^۲ می‌گوید: لَوْلَاهُ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَنِيهِ^۳؛ به این معنا که اگر او نبود، خدا بر عرش رحمانیت خود استقرار نمی‌یافت (ایقان، ص ۱۴۸)، عقیده‌ای که به هیچ وجه قابل جمع با توحید

^۱ این نظر اشتباه است، چون حضرت بهاء‌الله خود کتاب ایقان را تحریر نفرمودند، بلکه آن را به کاتب دیکته نمودند. مؤلف

^۲ اشتباه است، ملاحسین از شخصیت‌های برجسته دیانت بابی بوده است. مؤلف

^۳ اگر او نبود، خداوند بر عرش رحمانیت خود مستوی نمی‌شد. (ایقان مبارک، فقره ۲۴۸)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نیست، و هیچ گروهی از مسلمانان در مورد پیامبر گران قدر خود هم چنین تعبیری را به کار نمی‌برند.» (محسن سجّادی. سایت رسانه ایران، چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۲۹، کد مطلب: ۳۵۴۸۰)

۳. «در مورد اغلاط و اختلافات ایقان محقق گران‌مایه استاد محیط طباطبائی می‌فرمایند:

مأخذ: <http://www.eteghadat.com/forum/topic-t6292.html>

«اینک در خاتمه نظر خوانندگان را در باره اغلاط و اختلافات لفظی و معنوی نسخه‌های چاپی و خطی ایقان به این چند نکته جلب می‌کند:

۱) شیخ عبدالسلام آخوند زاده در رساله «مدافعه و مطالعه»ی خود نه بر مبنای اساسی استدلال ایشان را هدف انتقاد منطقی و کلامی قرار داده، ولی به نقاط ایراد لفظی و معنوی از عبارات ایقان نظری نیفکنده است و به میرزا ابوالفضل و خطیب حلبی مجال آن را داده است که یکی از تغافل شیخ بر خود بیالند و دیگری با نقل صد و پنجاه و اندی غلط ادبی گوش مدعی را بمالند.

۲) آقای محمد رضای افضل که ایقان چاپ اصلاح شده ۱۳۱۸ قاهره را مورد مطالعه قرار داده، هشتاد و چهار خطای آن را در کتاب مطبوع «فلتات و خطئات» بر شمرده است.

۳) آقای ابوتراب هدائی در چاپ سوم از کتاب «این دین نیست»، چهارصد و پنجاه مورد تفاوت یا تصحیح میان یک نسخه خطی از کتاب ایقان که در دست داشته با نسخه چاپ اول سری قاهره یافته و در برابرم در جدولی نهاده است. علاوه بر آن در ضمن نقل ده آیه از قرآن کریم تصرفاتی یافته و نوشته است.

۴) عده‌ای از جوانان فاضل پژوهشگر در تهران از مقابله دقیق چاپ اول ایقان با پنج چاپ دیگر جدولی فراهم آورده‌اند که ۴۸۴ مورد اختلاف را در آن جدول قید کرده‌اند.

۵) خطیب فاضل آقای حاجی شیخ محمود حلبی علاوه بر نقل جدول اختلافات مزبور، صد و پنجاه و چهار غلط ادبی از متن ایقان بیرون آورده و در کتاب «پژوهش جامع در باره ایقان» تألیف خود به تفصیل یاد کرده است. شاید دیگری در ضمن مراجعه تازه‌ای به موارد دیگری هم بر بخورد. چنان که یکی از دوستان فاضل نویسنده در ضمن مراجعه به آخرین صفحه از چاپ اول وقتی نظری بر عبارت عربی «المنزول من الباء و الهاء» افتاد که در همه نسخ خطی و چاپی به همین صورت وارد است بر ذکر کلمه «منزول» به جای «نازل» اعتراضی داشت که در جدول اغلاط ادبی خطیب حلبی هم ذکر شده بود؛ ولی حذف حرف «الف» از آخر عبارت «الباء و الهاء» را قابل توجیه و تعلیل نمی‌دانست و می‌گفت در پایان غالب نسخه‌های خطی و چاپی ایقان و در کنار آن از دو حرف ب و ه صورت رقمی امضای میرزا حسینعلی با اعداد ۱۵۲ به چشم می‌رسد و وجود عدد «۱» در آخر امضاء به یاد آورنده حذف بی‌جهت «الف» دنباله ب و ه متن کتاب است. اینک دست به دعا برداشته و از خداوند تبارک و تعالی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

می طلبیم: ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. ۲۵ محرم سنه ۱۳۹۸ هجری. " (پایان مطالب استاد محیط طباطبائی)

۴. «معرفی کتاب ایقان بهاء (آیت الله مکارم شیرازی)

[http://makarem.ir/main.aspx?lid=0&typeinfo=42&catid=27541
&pageindex=126&mid=321741](http://makarem.ir/main.aspx?lid=0&typeinfo=42&catid=27541&pageindex=126&mid=321741)

پرسش: ایقان بهاء چه کتابی است؟

پاسخ اجمالی: ایقان از آثار بهاء الله، شارع دین بهایی است. کتاب ایقان در مورد بیان اسرار کتب آسمانی ادیان قبل و توضیح بشارت‌های آن‌ها در مورد علامت‌های ظهور منجی است. اولین چاپ کتاب ایقان در سال ۱۳۰۸ ه. ق، انتشار یافت. انتشار نسخه مذکور، با توجه به این‌که میرزا حسینعلی خود را در برابر صبح ازل عبد خوانده، و او را به عنوان مصدر امر در نظر آورده است، موجب استناد ازلیان در محکومیت ادعاهای میرزا حسینعلی بهاء گردید. لذا بهاییان تصمیم گرفتند، کتاب ایقان را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری از آن را ارائه دهند!

پاسخ تفصیلی: "ایقان" از آثار "بهاء الله"، شارع دین بهایی است. این کتاب در اواخر دوره اقامت در بغداد نگاشته شده است. به اعتقاد بهاییان این کتاب نیز مانند دیگر "آثار بهاء الله"، وحی منزل از خداوند بر او بوده است. این کتاب در جواب سؤالات حاجی میرزا سید محمد خال، دایی "سید علی محمد باب" نگاشته شده است. کتاب "ایقان" در مورد بیان اسرار کتب آسمانی ادیان قبل و توضیح معانی بشارت‌های آن‌ها در مورد علامت‌های ظهور منجی از قبیل معنای قیامت، تاریک شدن خورشید، سقوط ستارگان و دیگر علامت‌ها می‌باشد. این کتاب به زبان فارسی نوشته شده است. اولین چاپ کتاب "ایقان" در سال ۱۳۰۸ ه. ق، به اهتمام "غصن اکبر" و... در بمبئی چاپ و انتشار یافت. انتشار نسخه مذکور، با توجه به این‌که "میرزا حسینعلی" خود را در برابر "صبح ازل" عبد خوانده، و او را به عنوان مصدر امر در نظر آورده است، موجب استناد "ازلیان" در محکومیت ادعاهای "میرزا حسینعلی بهاء" گردید. لذا بهاییان تصمیم گرفتند، کتاب "ایقان" را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری از آن را ارائه دهند! تا نسخه چاپی ۱۳۰۸ ه. ق "غصن اکبر"، که مورد استناد ادوارد براون از مقدمه خود بر کتاب "نقطه الکاف" شده بود را، از اذهان بهاییان دور سازند. و به همین خاطر است که فاضل مازندارانی در کتاب "اسرار الآثار" ذیل کلمه "ایقان"، اولین چاپ سنگی "ایقان" را نسخه‌ای تلقی کند که در سال ۱۳۱۰ ه. ق، به خط مشکین قلم، در بمبئی چاپ شده است. در این چاپ، اگر چه کلمات و جملاتی که مبین اظهار بندگی "حسینعلی میرزا" نسبت به "صبح ازل" است، تصحیح گردید؛ ولی اشتباه‌های "حسینعلی میرزا" در ذکر آیات و احادیث و اغلاط فراوان ادبی کتاب "ایقان"، همچنان برجای ماند. بعدها بهاییان چون دیدند، که تصحیح‌های صورت گرفته در متن "ایقان" چاپ ۱۳۱۰ ه. ق، باب انتقاد و اعتراض محققان را در ذکر اغلاط ادبی و آیات و

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

احادیث، مسدود نمی‌کند؛ تصمیم گرفتند تصحیح دیگری از متن مذکور به عمل آورند. و آن را با حروف سریبی به چاپ رسانیدند. ایقان مذکور مطابق مصالح بهاییان شد و در سال ۱۳۱۸ ه. ق، بع بعد از طرف بهاییان تهران و قاهره و دهلی چاپ و منتشر گردید. و ترجمه‌های عربی و انگلیسی آن نیز همان روال را پیمود! در این چاپ است که می‌بینیم آیه‌ی «یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام» (۲) که در چاپ ۱۳۰۸ ه. ق.، و... دقیقاً به جای آیه به غلط نوشته شده بود، حذف و تصحیح آیات و احادیث با تصحیحی از دیگر اغلاط فاحش ادبی، حروف چینی گردید (۳). در صفحه ۱۳ از چاپ اول جمله‌ی: «من السدره الّتی کانت فی رضوان الاحدیّه»، چنین تصحیح شده (ص ۱۷ چاپ سریبی): «من شجرکان فی الروضه الاحدیّه». و در صفحه ۷ جمله: (بجناحین الایقان)، در صفحه ۸ چنین تصحیح شده: (بجناحی الایقان)، و همچنین در چند جای دیگر. و در صفحه ۱۲ جمله‌ی: «کانت بنار الجحیم موقوداً»، صفحه ۱۶ چنین تصحیح شده: و «عذبهم بنار کانت فی هاویه الجحیم». و در صفحه ۱۶ جمله‌ی: «کان غنیاً عن کلّ من فی العالمین مجموعاً»، در صفحه ۲۱ چنین تصحیح شده: «کان غنیاً عنه و عن ما یشاهد و یری». و در صفحه ۲۱ جمله‌ی: «و تكون من الذینهم کانوا عن کاس العلم مشروباً»، در صفحه ۲۸ چنین تصحیح شده: «شربوا من کاس العلم و العرفان». و در صفحه ۴۷ جمله‌ی: «یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام». روزی که می‌آید خدا در سایه ابر، در صفحه ۶۳ چنین تصحیح شده: «هل ینظرون الاّ آن یاتهم الله فی ظلل من الغمام». آیا انتظار می‌کشند، مگر این که بیاید آن‌ها را خدا در سایه از ابر. و همین طور تا آخر کتاب که همه غلطهای چاپ اول را تا می‌توانستند، در این مرتبه تصحیح نموده‌اند. و تعجب در اینجا است که: در تصحیح همین قسمت آخر، چون متوجه شده‌اند که آیه در مقام استفهام انکاری است، و هیچ‌گونه مقصد آنان را که بشارت از ظهور باشد ثابت نخواهد کرد، از این لحاظ در مقام ترجمه، ترجمه را طوری درست کرده‌اند که مجمل بوده و مفهوم آیه معلوم نشود. اینجاست که باید بگوییم: در میان بهاییها یا آدم با علم و فضیلت و با سواد پیدا نمی‌شود، و یا همه بی‌دین و شهوت پرست و هوا خواه هستند و گرنه، چطور می‌شود که آدم با فضیلت و حقیقت جو، از این تحریفات و دزدیها و خیانتهای بزرگ عالم انسانیت مطلع نبوده، و تازه چنین شخصی را به مقام روحانیت و نبوت و الوهیت و ربوبیت بپذیرد. تالیف این کتاب در سال ۱۲۷۸ هجری شمسی، یعنی یک سال پیش از تبعید جناب میرزا از عراق اتفاق افتاده است؛ چنان‌که در صفحه ۱۳۸ می‌گوید: و لیکن این انوار مقدّسه، هیجده سنه (از ظهور باب) می‌گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آن‌ها بارید. و در صفحه ۱۵۴ می‌گوید: و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم، و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد؛ حال دو سنه می‌گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی، به نهایت سعی و اهتمام دارند (۴).»

پی‌نوشت:

(۱) فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص ۲۶۸.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(۲) صحیح این آیه به شکل زیر است: هل ينظرون إلا آن يأتيهم الله في ظلل من الغمام...، سورة بقره، آیه ۲۱۰.

(۳) بهایان، محمد باقر نجفی، ص ۴۴۴.

(۴) گرد آوری از کتاب: بهایان، نجفی، محمد باقر، نشر مشعر، تهران، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۴۴؛ محاکمه و بررسی در عقاید و احکام و آداب و تاریخ باب و بهاء، مصطفوی، حسن، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۸.

(د) از ناحیه معاندان جدید

۱. «دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسین علی نوری نزد آنان (بهایان) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.» (حجت‌الاسلام محمد رضا نصوری، سایت خبرگزاری فارس، مورخ ۱۳۹۵/۳/۱)

۲. «برای درک بهتر وضعیت زمان صدور ادعای «من يظهره اللهی» از جانب حسین علی نوری (بهاء) باید اقدامات و فعالیت‌های او در دوره اقامت یازده ساله بایان در عراق بررسی شود. بایان در یک دهه حضور در سرزمین عتبات عالیات تصور می‌کردند (و البته خود حسین علی نوری نیز چنین وانمود می‌کرد) که او به فرمان برادرش، «صبح ازل» صرفاً در پی ترویج آیین باییت است. بررسی کتاب «ایقان» اثر نوری که در همان ایام نوشته شده است، صحت این مطلب را تأیید می‌کند؛ زیرا محتوای آن به طور کامل در باره حقانیت باب و آیین اوست.» (موسوی، ۱۳۸۹: ۲۰۲) (رضا سلیمانی، سایت خبرانلاین، پنجشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۵-۰۷:۲۰:۰۰)

۳. «البته وی (بهاء‌الله) در مقام توهین به علما و دانشمندان اسلامی نیز سابقه داشته و الفاظ زشت و ناپسندی را به دانشمندان شیعه نسبت داده است. مثلاً در موارد عدیده‌ای از کتاب ایقان ایشان را "همج رعاع"، حشراتی که به گرد سر حیوانات در گردشند، و "خراطین ارض"، کرم‌های زیر زمینی می‌خواند.» (سایت صراط، کد خبر: ۲۹۹۲۳۱، تاریخ انتشار: ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۵-۱۱:۵۳)

۴. «یکی از موارد به گفته نوره شورا (بی‌بی سی فارسی) اتهامات شیعه به بهائیت، شرک‌آمیزی و انحراف بهائیت در مسئله توحید است. تنها به عنوان یک نمونه در کتاب "ایقان" که نوشته خود بهاء‌الله است^۱، در توصیف مقام ملاحسین از شخصیت‌های سرشناس بهائیت می‌گوید: لَوْ لَأَهُ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَنِيَّتِهِ؛ به این معنا که اگر او نبود، خدا بر عرش رحمنیت خود استقرار نمی‌یافت. (ایقان، ص ۱۴۸) عقیده‌ای که به هیچ وجه قابل جمع با توحید نیست و هیچ گروهی از مسلمانان در مورد پیامبر گران قدر خود هم چنین تعبیری را به کار نمی‌برند.» (محسن سجّادی. سایت رسانه ایران، چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۲۹، کد مطلب: ۳۵۴۸۰)

^۱ به زیر نویس صفحه ی ۹۲ مراجعه شود.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۵) عمل کرد معاندان نسبت به آن

۱. «چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت به غیر (یحی ازل) داده‌ای، لَعَمْرَ اللَّهِ (قسم به خدا)، هذا ظلم عظیم. غیر، از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن.» (حضرت بهاء‌الله، لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۲۵)

۲. «جناب حیدر قبل علی علیه بهایی و عنایتی از ارض صاد (اصفهان) نوشته که متوهمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام (یحیا ازل) دعوت می‌نمایند. اینست شان عباد. کو عدل و کجاست انصاف؟ ذرهم فی خوضهم یلعبون^۱.» (حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۴۳)

۳. «کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء‌الله الابهی در حضور نازل... آن را به غیر (یحیا ازل) نسبت داده‌اند. بگواغی غافل، از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد.» (حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۱)

۴. «کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال علیه بهایی و عناتی نازل، آن را نسبت به نفسی (یحیا ازل) داده‌اند که لعمراً از عرفانش عاجز است.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۳۹، ص ۲۸۸)

۵. «سبحان الله شصت سال از عمرش (یحیا ازل) می‌گذرد و الی حین فائز نشد به آنچه سزاوار است... از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که به دست بیآورد. دیگر معلوم نه که در آنچه تدبیر نموده و چه اراده کرده.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۲)

۶. «در "قرآن" می‌فرماید: "هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام؟" [آیه ۲۱۰، سوره بقره (۲)] این آیه در کتاب "ایقان" به این صورت نقل شده (کتاب "ایقان"، ص ۵۸ و ۱۱۲) و در بعضی از آیات دیگر از جمله در شرحی که حضرت بهاء‌الله بر بعضی از آیات "قصیده عزّ و رقائقه" نوشته‌اند، در آنجا این آیه را چنین آورده‌اند: "یوم یأتی ربک" [در توضیح مصرع "بنفحتها ظلّ الغمام تمرّت" می‌فرمایند: "اشاره بما قال تبارک و تعالی یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام" ("آثار قلم اعلی"، ج ۳ ص ۱۹۶)]. یعنی کلام سابق خدا در کلام لاحق او نقل به معنی شده‌است. بر این نقل ایراد گرفته‌اند که آیه اصلاً به این معنی نیست بلکه استفهامی که در آیه است، استفهام انکاری است، یعنی خدا نمی‌آید. و حال آنکه از کلمه "الا" غافل مانده‌اند. دوباره آن را تکرار می‌کنم: "هل ينظرون الا ان ياتيهم الله؟" معنی آن به فارسی چنین است: "آیا جز این انتظار دارند که خدا بیاید؟" بنده تقریباً به ده تا تفسیر مراجعه کرده‌ام. در همه جا آیه را به همین معنی گرفته‌اند که حاکی از آمدن خداست. منتهی تفسیر کرده‌اند: گفته‌اند منظور از آمدن خدا، یعنی آمدن امر خدا، بعث خدا، حتی عذاب خدا. برای آنکه خدا را از شوؤن جسمانی است، تنزیه

^۱ سورة الانعام، آیه ۹۱؛ (ترجمه از المبین: بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

کند. و پیداست که امر خدا هم به توسط مظهر امر خدا ظاهر می شود. (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فرمت نیورومن ۱۴، ص ۱۱۱)

۷. «نکته ای که در باب دکتر سروش (متفلسفی معاند) مورد غفلت واقع شده، این است که او زمانی که در جوانی در آنجمن حجّیه کتاب ایقان را می خوانده، خواسته و یا ناخواسته، نگاه جدید به قرآن در ذهنش رسوب کرده است و پس از آنکه آهسته آهسته از اصولگرایی فاصله گرفته و وارد جریان غلطانداز «روشنفکری دینی» شده، آن آموخته ها را به کار گرفته، اما متأسفانه در همان وجه غلطانداز روشنفکری دینی.» (تورج امینی، مقاله «خواب های رسولانه یا پیچ و تاب های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟» سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

۸. «دکتر سروش مفاهیمی را از کتاب ایقان برداشت نموده، سپس در قالب های ادبی و فکری خودش ریخته است. بدین واسطه، او مرتباً فاصله اش را از اسلام زیادتیر نموده، اما عجباً که از جایی که وام گرفته، خود را درگریز نشان می دهد و بسیار سعی دارد که به مخاطب القا کند که برخی از این مفاهیم، جوشیده از فکر خودش است.» (تورج امینی، خواب های رسولانه یا پیچ و تاب های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

۹. «یکی از کتاب های آیین بهایی که سرکردگان حجّیه در این سال های طولانی سرمایه گذاری بسیار روی آن انجام داده اند، کتاب ایقان بوده است.» (تورج امینی - ۱. خواب های رسولانه یا پیچ و تاب های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

۱۰. «با این که بنیاد فکری دکتر سروش از خواندن کتاب ایقان حاصل شده، اما وقتی او فکر بشری خود را منضم به فکر الهی نموده و حاضر نشده که مجموعه منطقی حقیقت را یکجا بپذیرد، چنین انحطاطی را بنیاد گذاشته است.» (تورج امینی، خواب های رسولانه یا پیچ و تاب های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

بخش شانزدهم- ایرادات مشابه وارد به قرآن و احکام آن

آیا آیات قرآن مجید صد در صد مطابق با قواعد قوم عرب بوده است؟ آیا اصلاً در آن زمان قواعد مدوئی برای زبان عربی موجود بوده است؟ آیا متن قرآن از قواعد قوم تبعیت کرده است و یا قواعد قوم از روی متن قرآن نوشته شده است؟ آیا مخالفان اسلام به قرآن مجید ایرادات لغوی، نحوی و معنایی نگرفته اند؟ آیا ایرادات مخالفان امر الهی به ایقان عیناً شبیه ایرادات معاندان اسلام به قرآن نیست؟ این قضیه چه چیزی را ثابت می کند؟ آیا بهاییان به دلیل ایرادات وارد بر قرآن نسبت به حقانیت آن تردیدی دارند؟ دلیل این امر چیست؟ آیا یکی از ثمرات طبیعی شجره خبیثه که به مشیت الهی در هر ظهوری به موازات شجره طیبه

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

می‌روید ایراد گرفتن نیست؟ آیا ایرادات معاندان قرآن تأثیری بر خلاقیت تاریخی آن داشته است؟ قرآن مجید در ایقان شریف چگونه نمود یافته است؟ رابطه روحانی و عقلایی ایقان با قرآن چگونه است؟ چرا علمای دیروزی و امروزی اسلام از یک طرف ایرادات وارد بر قرآن را مردود می‌شمارند و از طرف دیگر، دقیقاً همان ایرادات را به ایقان و سایر کتب بهایی وارد می‌کنند؟ این نشان از چه دارد؟

با دید و دلی که حضرات مخالفان و معاندان امرالله، به ایقان پرداخته‌اند، هرمتنی، حتی متن قرآن کریم نیز با وجود این که که وحی قطعی الهی است، زیر سؤال می‌رود. نمونه چنین حالت و حرکتی را می‌توان در دو مقاله زیر مشاهده کرد. شاید بهتر باشد علما و فضایی از این دست که به کتب بهایی این چنین ایراد می‌گیرند، به فکر زدودن اختلافات و تناقضاتی باشند که مخالفین و منقذین اسلام و قرآن مطرح کرده و هنوز هم می‌کنند؛ البته با زبانی خوش و منطقی سالم! و نه با زور و ضرب و شکنجه. جالب اینجاست که علی‌رغم طرح چنین ایراداتی نسبت به قرآن کریم، هیچ تردیدی در الهی بودن آن، به خصوص از منظر آثار بهایی نیست؛ بنابراین، بر همین اساس و به رسم مشابهت و قیاس می‌توان گفت، ایراداتی نیز که حضرات مطرح کرده و می‌کنند، هیچ نقص و شبهه و شائبه‌ای بر الهی بودن ایقان و یا سایر آثار بهایی وارد نمی‌کند. بعد از ذکر این دو مقاله، بخش کوچکی از یک مقاله مفصل راجع به "برده‌داری در اسلام" نیز ارائه می‌شود تا معلوم گردد که این ایرادگیران به ایقان و آثار بهایی در حوزه علم‌نمایی و هدایت‌بخشی، کارهای مهم زیادی در پیش رو دارند که باید انجام بدهند، ولی گویا این وظیفه اساسی را پاک فراموش کرده‌اند. در گشت و گذاری که در فضای مجازین نمودم متوجه شدم که تاخت و تازهای جدید نسبت به ردّ و نفی قرآن مجید بیش از حد تصور است و این متأسفانه کار بهاییان را در عرصه تبلیغ امر بدیع، بسیار مشکل می‌کند؛ زیرا هرکس که بخواهد به دیانت بهایی اقبال نماید ناگزیر باید به حقانیت اسلام و الهی بودن قرآن نیز اذعان کند. ذیلاً محض نمونه سه فقره از این نقدها و ایرادها را ذکر می‌نمایم.

الف) نقد بر قرآن

نقد قرآن، به مجموعه ایرادها و تناقض‌هایی اطلاق می‌شود که توسط مخالفان قرآن مطرح می‌شود. مسلمانان آیات این کتاب را نزول وحی الهی بر پیامبر اسلام و کلام خدا می‌دانند و از سوی دیگر منتقدان با مطرح کردن نقدهایی در زمینه‌های تاریخی، علمی، تناقضات در متن و جنبه‌های اخلاقی، وحیانی و الهی بودن، آن را به چالش کشیده‌اند.^{۱۱}

فهرست مندرجات:

۱ تناقض و انتقاد

۱.۱ تناقضات

۱.۲ انتقادات اخلاقی، ستم و بی‌عدالتی در قرآن

۱.۳ ریشه‌ابی اشکالات

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

- ۱.۳.۱ خوانش رؤیا از آیات قرآن
- ۱.۳.۲ اتهام جنون
- ۱.۳.۳ اسکیزوفرنی
- ۱.۳.۴ در احادیث شیعه و سنت
- ۱.۳.۵ ناسخ و منسوخ
- ۲ معجزه بودن قرآن
- ۲.۱ درون‌مایه قرآن
- ۲.۲ ارزش ادبی قرآن
- ۲.۲.۱ ارزش ادبی داستان‌های قرآن
- ۲.۲.۲ صحت تاریخی
- ۲.۲.۲.۱ عدم تعلق سوره فاتحه به قرآن
- ۳ بازتاب خرافات جاهلی در قرآن
- ۳.۱ خرافات جاهلی در قرآن
- ۳.۲ رسوم اعراب در قرآن
- ۴ ابزار و آلت دست بودن برای خواسته‌های محمد
- ۴.۱ کینه محمد از ابولهب
- ۴.۲ پسر نداشتن محمد
- ۴.۳ مسائل همسران محمد
- ۴.۳.۱ ماجرای ماریه
- ۴.۳.۲ زینب بنت حش
- ۵ خدا در قرآن
- ۵.۱ خدای محمد در خدمت محمد
- ۵.۲ نسبت دادن صفات بشری به خدا
- ۶ قرآن و حقوق بشر
- ۶.۱ در روایات تاریخی
- ۶.۱.۱ کشتن نوجوانی به احتمال کفر در آینده
- ۶.۱.۲ کشتن تمام افراد قوم پس از کشتن یک شتر
- ۷ خشونت در قرآن
- ۷.۱ تهدید به مجازات در جهنم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲.۷ مجازات‌های تاریخی در گذشته

۷.۳ خشونت علیه دیگر ادیان و «دشمنان»

۸ قرآن و پیروان دیگر ادیان

۸.۱ قرآن و یهودیان

۸.۱.۱ دوره اول، سازش

۸.۱.۲ دوره دوم، عتاب خیرخواهانه

۸.۱.۳ دوره سوم، دشمنی علنی

۹ علم و قرآن

۹.۱ تاریخ در قرآن

۹.۱.۱ داستان‌های تاریخی غیرعادی قرآن

۹.۱.۱.۱ طوفان نوح

۹.۱.۱.۲ زندگی یونس در شکم ماهی

۹.۱.۳.۱ داستان شکافته شدن رود نیل و غرق شدن فرعون در آن

۹.۱.۴.۱ تبدیل انسان به حیوان

۹.۱.۲ اشتباهات قرآن در ارجاع‌های تاریخ

۹.۱.۲.۱ عیسی مسیح

۹.۱.۲.۱.۱ حاملگی مریم به عیسی

۹.۱.۲.۲ ابراهیم، اسماعیل و کعبه

۹.۲ علم پزشکی در قرآن

۹.۲.۱ محل بارآمدن منی مرد

۹.۳ قرآن و پیش‌گویی

۹.۳.۱ پیش‌بینی ایمان آوردن اهل کتاب

۱۰ جستارهای وابسته

۱۱ آیه‌های یادشده

۱۲ پانویس

۱۳ منابع

تناقض و انتقاد

از دیدگاه منتقدان مجموعه آیات نه تنها با هم هماهنگ نیستند، بلکه در بعضی موارد یکدیگر را نقض می‌کنند.^{[۱۲][۱۳]} اما برخی مراجع مسلمان منکر وجود هرگونه تناقضی در قرآن هستند و تناقض را ناشی از

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نفهمیدن معنای واقعی آیه یا ناآشنایی با مفاهیم و علوم قرآنی می‌دانند.^{۱۶۱۵} همچنین عبدالکریم سروش می‌گوید که کلام‌الله پنداشتن خود کتاب قرآن که آن را مخلوق خود محمد نپندارید، شما را در شرایطی سخت و لاینحل در باره مسائل اخلاقی در قرآن قرار خواهد داد،^{۱۷} نظر مشابهی که سم هریس در باره تندروی اسلامی ناشی از برداشت تحت‌اللفظی از قرآن دارد^{۱۸} و ایاد جمال‌الدین نیز این نوع تندروی‌های اخلاقی در بنیادگرایی اسلامی را مخالف پیام محمد می‌داند.^{۱۹}

تناقضات

منتقدان موارد متعددی از تناقضات قرآن را مطرح کرده‌اند.^{۱۱۱۱۱} مانند حرام بودن یا نبودن شراب،^{۱۱۲} شیطانی بودن شراب در آیه ۹۰ سوره مائده (سوره ۵) و آیه ۲۱۹ بقره (سوره ۲) و رودهایی از شراب که در بهشت جاری هستند در آیه ۱۵ سوره محمد (سوره ۴۷) و آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره المطففین (سوره ۸۳) و این سؤال پرسیده شده است که چطور شراب شیطانی به بهشت راه یافته است.^{۱۱۳} آن گروه از مسلمانانی که قرآن را تفسیر می‌نمایند مانند مکارم شیرازی مخالف هرگونه تناقض در قرآن هستند و دیگران را به تفسیر به رأی متهم می‌کنند، و می‌گویند که تفسیر به رأی تفسیری بر خلاف موازین علم لغت برای «تطبیق دادن آن بر پندارها و خیالات باطل و تمایلات شخصی و گروهی» است.^{۱۱۳} برخی از این تناقضات با پاسخ‌هایی از طرف برخی مراجع اسلامی متفاوت با عنوان شبهه همراه بوده‌اند.^{۱۱۴} برخی از تناقضات مطرح شده توسط منتقدان عبارتند از:

۱. مدت زمان خلقت آسمان و زمین: ^{۱۱۴۱۱۱۱۱۱۱} در سوره الاعراف (۷) آیه ۵۴، سوره یونس (۱۰) آیه ۳، سوره هود (۱۱) آیه ۷ و سوره الفرقان (۲۵) آیه ۵۹ آفرینش زمین و آسمان (در برخی تفاسیر آکادمیک انگلیسی زبان بهشت، سپهر یا آسمان^{۱۱۵}) ۶ روز بیان شده است اما در سوره فصلت (۴۱) آیات ۹ تا ۱۲ جمع روزهایی که الله برای خلقت زمین و آسمان به آن‌ها اشاره می‌کند ۸ روز است. از طرفی مدت زمان خلقت زمین که آیه ۹ فصلت می‌گوید ۲ روز و آیه ۱۰ می‌گوید ۴ روز.^{۱۱۶} مراجع مسلمان می‌گویند که خلقت زمین در سوره فصلت ۴ روز بوده که با ۲ روز آسمان نتیجه ۶ روز باشد اما آیه ۹ خلقت زمین را ۲ روز عنوان کرده است و نه ۴ روز.^{۱۱۷} برخی دیگر از مراجع مسلمان با استناد به آیات دیگر قرآن که روزهای الله را با طول متفاوت برای انسان عنوان کرده این روزها را به دوره تفسیر می‌کنند و می‌گویند که طول این روزها در سوره‌های مختلف متفاوت بوده است اما از طرف دیگر در سوره بقره (۲) آیه ۱۱۷ گفته شده است که جهان به صورت آنی خلق می‌شود و نه طی چند روز یا دوره بسیار بلند زمانی در گذشته: «خدا می‌گوید که باش پس می‌باشد»^{۱۱۸} اما در باره این بحث بسیار کهن خلقت جهان ملاصدرا در نظریه حرکت جوهری می‌گوید که خدا ذات جهان را دم به دم خلق می‌کند هرچند که با خلقت طی چند دوره طولانی متفاوت است. زکریای رازی گفته است که «اگر خداوند خالق جهان است، چرا پیش از خلق جهان جهان را خلق نکرد؟» (اشاره به موضوع تغییر حکمت تصمیمات خدا طی زمان).^{۱۱۹} عبدالکریم سروش در کتاب نهاد ناآرام جهان که آن را پیرامون

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حرکت جوهری نگاشته می‌نویسد: «عظمت و اهمیت کشف و ابتکار نظریه حرکت جوهری... به هیچ روی کمتر از اهمیت.. دو کشف عظیم علمی در سراسر تاریخ علم و اندیشه (یعنی دو نظریه جاذبه عمومی نیوتن و نسبیت عام آلبرت اینشتین) نیست»^{۱۱۷}

۲. ترتیب خلقت زمین و آسمان: در سوره بقره (۲) آیه ۲۹ اول زمین آفریده شده است سپس آسمان اما در سوره النازعات (۷۹) آیه ۲۷ تا ۳۰ اول آسمان آفریده شده است سپس زمین.^{۱۱۸}

۳. چسباندن یا جدا کردن: در سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱ می‌گوید زمین و آسمان از هم جدا بودند و بعد به هم گرویدند اما در سوره الانبیا (۲۱) آیه ۳۰ می‌گوید که آن‌ها ابتدا یکی بودند و بعداً از یکدیگر جدا شدند.^{۱۱۹}

۴. انسان از چه ساخته شد:^{۱۲۰}

۱. از لخته خون (سوره العلق (۹۶) آیات ۱-۲)^{۱۲۱}

۲. آب (سوره الانبیا (۲۱) آیه ۳۰، سوره النور (۲۴) آیه ۴۵، سوره الفرقان (۲۵) آیه ۵۴)^{۱۲۲}

۳. «چیزی مانند سفال» (سوره ۳ آیه ۵۹، سوره ۳۰ آیه ۲۰، سوره ۳۵ آیه ۱۱).^{۱۲۳}

۵. گرفتن روح در زمان مرگ: سوره السجده (۳۲) آیه ۱۱ می‌گوید فرشته مرگ روح را می‌گیرد اما سوره محمد (۴۷) آیه ۲۷ می‌گوید فرشتگان می‌گیرند و سوره الزمر (۳۹) آیه ۴۲ می‌گوید الله است که روح را از انسان‌ها هنگام مرگ می‌گیرد.^{۱۲۴}

۶. در سوره حج (۲۲) آیه ۴۷ و سوره سجده (۳۲) آیه ۵ روزهای الله برابر ۱۰۰۰ سال بشر است اما در سوره العروج (۷۰) (که به المعارج یا سئل سائل نیز مشهور است) آیه ۴ روزهای الله برابر ۵۰۰۰۰ سال بشر است.^{۱۲۵}

۷. الله و تخت او: الله از رگ گردن به انسان نزدیکتر است (سوره ق (۵۰) آیه ۱۶) و در عین حال بر روی تختش نشسته است (سوره الحديد (۵۷) آیه ۴) تختی که روی آب بنا شده است (سوره هود (۱۱) آیه ۷) و در عین حال به قدری دور است که رسیدن به او بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰۰ سال طول می‌کشد (سوره السجده (۳۲) آیه ۵، سوره المعارج (۷۰) آیه ۴).^{۱۲۶}

۸. تعداد فرشتگان مریم: سوره آل عمران (۳) آیات ۴۲ و ۴۵ در باره باردار شدن مریم از چندین فرشته صحبت می‌کند اما سوره مریم (۱۹) آیات ۱۷ تا ۲۱ تنها از یک فرشته صحبت می‌کند.^{۱۲۷}

۹. دسته‌های روز قیامت: در سوره الواقعة (۵۶) آیه ۷ ادعا می‌شود که در روز قیامت مردم به سه دسته می‌شوند، اما در سوره البلد (۹۰) آیات ۱۸ و ۱۹، سوره الزلزله (۹۹) آیات ۶ و ۷ تنها دو گروه.^{۱۲۸}

۱۰. نابودی قوم عاد: در سوره القمر (۵۴) آیه ۱۹ اشاره شده است که الله برای نابودی قوم عاد یک روز لازم داشت، اما در سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۶ و سوره الحاقه (۶۹) آیه ۶ به ۷ شبانه روز اشاره شده است.^{۱۲۹}

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۱. ریشه بیچارگی کجاست: آیا شر و مصیبت از طرف شیطان است (سوره ص (۳۸) آیه ۱؟) از خود ماست (سوره النساء (۴) آیه ۷۹؟) یا از طرف الله (سوره النساء (۴) آیه ۷۸؟) ^{۱۱۱}
۱۲. رحمت الله چقدر است: الله رحمت را بر خود مقرر کرده است (سوره الانعام (۶) آیه ۱۲) هرچند بعضی از اشخاص را هرچند که می تواند هدایت نمی کند (سوره الانعام (۶) آیه ۳۵، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴). ^{۱۱۱}
۱۳. آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه: از یکدیگر سؤال نخواهند کرد (سوره المومنون (۲۳) آیه ۱۰۱)، اما همچنان در یک پرس و جوی دو جانبه شرکت خواهند کرد (سوره الطور (۵۲) آیه ۲۵) و از یکدیگر سؤال خواهند کرد (سوره الصافات (۳۷) آیه ۲۷). ^{۱۱۱}
۱۴. ناقص یا با جزئیات کامل: قرآن در جاهایی ادعا می کند که کامل است و تمامی جزئیات را دارا می باشد و هیچ چیز باقی نمانده است که در آن نباشد (سوره الانعام (۶) آیه ۳۸، سوره الانعام (۶) آیه ۱۱۴، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱، سوره النحل (۱۶) آیه ۸۹ و...) اما چیزهای بسیاری هستند که قرآن آنها را ناتمام باقی می گذارد، برای مثال مسئله شراب و شبهات موجود در قرآن. ^{۱۱۱}
۱۵. پرستش یک خدا یا یک خدای دیگر: به محمد دستور می دهد که به ناباوران بگوید، شما چیزی را نمی پرستید که من می پرستم (سوره الکافرون (۱۰۹) آیه ۳) هرچند سوره های دیگر در قرآن به طور مشخص اشاره می کنند که آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش می کنند که همان الله است. ^{۱۱۱}
۱۶. شفاعت کردن یا شفاعت نکردن: قرآن در مورد این که آیا در روز آخرت شفاعتی وجود خواهد داشت یا نه دچار تناقض می شود، در سوره البقره (۲) آیه ۱۲۲ و ۱۲۳، سوره الانفطار (۸۲) آیات ۱۸ و ۱۹ و... می گویند شفاعتی وجود ندارد؛ اما سوره النجم (۵۳) آیه ۲۶، سوره الزخرف (۴۳) آیه ۸۶، سوره سبا (۳۴) آیه ۲۳، سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۹ (می گویند وجود دارد) و البته هر دو این پاسخها را می توان با احادیث مختلف پشتیبانی کرد. ^{۱۱۱} و موارد متعدد دیگری مانند برده داری از کنیز و غلام که در آیات متعدد قرآن هم تأیید شده است ^{۱۱۱} هم برعکس به آزاد کردن آنان توصیه شده. ^{۱۲۱}
- انتقادات اخلاقی، ستم و بی عدالتی در قرآن
- مواردی متعدد توسط منتقدان قرآن مطرح شده است، ^{۱۱۱} که برخی از فیلسوفان یا روحانیون نواندیش دینی مانند عبدالکریم سروش یا سید ایاد جمال الدین این موارد را مطابق اخلاقیات تمدن مدرن امروزی جهان نمی دانند و سروش با اشاره به «خوانش اخلاقی تاریخی»، قرآن را نیازمند خوانش رؤیا و خوابگزاری مطرح می کند. ^{۱۲۵} همچنین وی این مسائل اخلاقی مورد انتقاد در قرآن را در مواردی دوره ای و رویدادی مطرح می کند که نباید در عصر حاضر به آن آیات عمل شود، ^{۱۷} و می گوید که محمد از خدا برتر بوده و قرآن مخلوق خود محمد است بر اساس ارتباطی که به واسطه عالم رؤیا با خدایش داشته است و می گوید که کلام الله پنداشتن خود کتاب قرآن شما را در شرایطی سخت و لاینحل در باره مسائل اخلاقی قرار خواهد داد ^{۱۷} که مشابه نظر سم هریس در باره ممکن بودن اسلام میانه رو و دوری از تندروی اسلامی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

که ناشی از برداشت تحت‌اللفظی از قرآن می‌باشد است.^{۱۸۱} ایاد رئوف جمال‌الدین روحانی شیعه سکولار عراقی، نماینده ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ مردم شهر ناصریه در مجلس عراق که در دوران رژیم بعث ۱۶ سال از تبعید خود را در ایران و در حوزه علمیه قم گذراند و از منتقدان شدیدالحن نظام جمهوری اسلامی است، در باره ضرورت انسانی و دینی جدایی دین از حکومت علاوه بر نفاق در دوران حکومت پیامبر اسلام که منجر به نزول سوره مدنی منافقون شد می‌گوید که تأیید برده‌داری در قرآن و اسلام و توهین به غیر مسلمانان عامل مهم دیگری برای ضرورت جدایی دین از بنیاد حکومت مدنی و مردمی بر پایه دموکراسی است.^{۱۹۱} برخی از موارد غیراخلاقی قرآن عبارتند از:

- در مورد زنان و خانواده سوره نساء (سوره ۴) آیه ۲ و ۳ (تعدد زوجات: «اگر بريم داريد که در کار یتیمان عادل نباشيد، از بين زنان هرچه پسنديد دودو و سه‌سه و چهارچهار نکاح کنید و اگر بريم آن داريد که بين زنان عادل نباشيد فقط با یک زن يا تمامی زنانی که مالک آنها شده‌اید (کنیز) نکاح کنید») و آیه ۳۴ همان سوره (کتک زدن زنان)،^{۱۲۹} و سوره بقره (سوره ۲) آیه ۲۲۳ که زنان را کشتزار مردان خطاب کرده است.
- برده‌داری از زنان اسیر: آیه ۲۴ نساء (زنان شوهردار بر شما حرام شده‌اند مگر آنان که با نیروی خودتان مالک شده‌اید)^{۱۲۹} و سوره مومنون (سوره ۲۳) آیه ۱ تا ۶ (مؤمنان رستگار شدند آنان که شرمگاه خود را نگاه می‌دارند جز بر همسران یا کنیزان خویش که در نزدیکی با آنان مورد ملامت قرار نمی‌گیرند).^{۱۲۹} حوزه علمیه قم در باره آیه ۲۴ سوره نساء این‌گونه گفته است که زن یا مرد، کوچک یا بزرگ در صورتی که علیه نظام اسلامی قیام کرده باشند و تسلیم نشده باشند در صورتی که زنده اسیر شوند امام مسلمان می‌تواند آنها را در قبال گرفتن فدیة آزاد کند یا آنها را به بردگی بگیرد و به مالکیت مجاهدان مسلمان درآورد از این رو مجاهد مسلمان به حکم امام خودش می‌تواند با زن محاربی که حتی شوهر داشته باشد نکاح کند.^{۱۳۱}
- سوره مائده (سوره ۱۶) آیه ۳۸:^{۱۲۹} «و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است.»
- سوره نحل آیه ۷۵ و ۷۶، تبعیض بین مردان در اسلام با تأیید برده‌داری با مقایسه شخص کر و لال با بنده زرخرید و این‌که برده را ناتوان عنوان کرده است.^{۱۲۰} که برخی مسلمانان آن را به عنوان ناتوانی برده در قیاس با خرید و فروش برده پیش از اسلام قیاس کرده‌اند.^{۱۳۲} ولی آیه مستقیم از تبعیض بین بنده زرخرید با صاحبش صحبت کرده که در اسلام نیز این خرید و فروش ادامه یافت حتی کودکان صغیر.^{۱۳۱} البته قرآن به آزاد کردن برده نیز توصیه کرده است که این موضوع نیز به عنوان تناقض دیگری در قرآن توسط منتقدان مطرح شده است.^{۱۳۲} «اللَّهُ بَرْدَهُ زَرَّخَرْدِي رَا مَثَالِ مِي زَنْدِ كِه هِيچِ قَدْرْتِي نَدَارْدِ، وَ كَسِي رَا كِه اَز جَانِبِ خَوِيْشِ رَزْقِ نِيكُوِيْشِ دَادِهْ اِيْمِ وَ دَر نِهَانِ وَ اَشْكَارَا اِنْفَاقِ مِي كَنْدِ اِيَا اِيْنِ دُو بَرَابَرَنْدِ؟»

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

سپاس برای خداست، بلکه بیشترشان نمی‌دانند (۷۵) و الله دو مرد را مثال می‌زند که یکی گنگ (کرو لال) است و بر هیچ چیز توانی ندارد و باری بردوش مولای خود است و به هر سو که او را بفرستد هیچ فایده‌ای ندارد، آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه راست می‌رود برابر است؟ (۷۶) گروه‌های بنیادگرای اسلامی بر برده‌داری تأکید می‌کنند و مسلمانان غیر بنیادگرا بر این که قرآن مخالف برده‌داری است و بر این که برده‌داری پیام محمد پیامبر اسلام نبوده است اما در همان سال‌های ۴۱ تا ۱۳۲ پس از هجرت محمد، سرداری مسلمان از تونس یک میلیون پسر بچه و ۳۰۰ هزار دختر بچه ۵ و ۶ ساله را در دمشق پایتخت خلافت امویان به بردگی می‌فروشد و امروزه همچنان بنیادگرایانی مانند داعش نماز می‌خوانند و با نام الله سر می‌برند، مردم را آواره و برده‌فروشی می‌کنند و مسلمانان غیر بنیادی چون جمال‌الدین این را مخالف پیام محمد می‌دانند.^{۱۹۱}

- سوره احزاب (سوره ۳۳) آیه ۵۰ (تأیید برده‌داری):^{۱۲۹۱} «زنانی که مهرشان را داده‌ای و آن زنانی که به نیروی خود مالک شده‌ای و دخترعموها و دختر عمه‌ها و دختر دایی‌ها و دختر خاله‌های تو که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را به نبی بخشیده باشد بر تو حلال کردیم که هرگاه نبی اراده کند نکاح کند این حکم ویژه توست و نه دیگر مؤمنین که می‌دانیم برای زوج‌هایشان و آن زنانی که به توان و نیروی آنان تصاحب شده‌اند چه حکمی کرده‌ایم که بر تو حرجی نباشد.»
- سوره توبه (سوره ۹) آیه ۱۲۳:^{۱۲۹۱} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید. تا در شما درشتی و شدت را بیابند؛ و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.»
- سوره مائده (سوره ۵) آیه ۳۳:^{۱۲۹۱} «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.»
- سوره التوبه (سوره ۹) آیه ۲۸:^{۱۲۹۱} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از بینوایی می‌ترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خوش بی‌نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا دانا و حکیم است.»
- سوره التوبه (سوره ۹) آیه ۲۹:^{۱۲۹۱} «کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند بکشید، تا آن‌گاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.»
- سوره الانفال (سوره ۸) آیه ۱۲:^{۱۲۹۱} «و آن‌گاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. شما مؤمنان را به پایداری وادارید. من در دل‌های کافران بیم خواهم افکنم. برگردن‌هایشان بزیند و انگشتانشان را قطع کنید.»

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

- سوره توبه (سوره ۹) آیه ۵: ۱۲۹۱ «پس چون ماه‌های حرام به سر آمد آن‌گاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید؛ و آن‌ها را دستگیر و محاصره کنید؛ و هر سو در کمین آن‌ها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آن‌ها دست بردارید؛ که خدا آمرزنده و مهربان است.»
- سوره توبه (سوره ۹) آیه ۱۲ تا ۱۴: ۱۲۹۱ «اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند.»
- سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱: ۱۲۹۱ «هرجا که آن‌ها را بیابید بکشید و از آنجا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است؛ و در مسجد الحرام با آن‌ها مجنگید مگر آنکه با شما بجنگند؛ و چون با شما جنگیدند بکشیدشان که این است پاداش کافران.»

ریشه‌یابی اشکالات

خوانش رؤیا از آیات قرآن

نواندیش دینی، عبدالکریم سروش چنین مطرح کرده است که آیات قرآن حاصل رؤیای محمد بوده‌اند و تشریح کرده است که محمد به عنوان یک مخلوق از خدا پرتو بوده و ریشه آیات قرآن از درون خود محمد و به واسطه عالم رؤیا بوده است از این رو آیات قرآن را نیازمند خوابگزاری می‌داند و نه تفسیر. ^{۱۲۶۱۱۲۵۱} کسانانی که با سروش مخالفت کردند عالم رؤیا خواندن منشأ قرآن را به مفهوم باز شدن راه برای دروغ خواندن قرآن می‌دانستند. وی در پاسخ آن‌ها گفت که «اگر وحی نبی را حجت می‌دانید رؤیای او را نیز حجت بدانید». ^{۱۲۶۱۱۲۵۱} در برنامه پیرگار سروش در مناظره‌ای دوجلسه‌ای با منتقد مخالف خودش عبدالعلی بازرگان، کسی که حامی دیدگاه تفسیری و مخالف رؤیا خواندن قرآن است، اینچنین مطرح کرد که با خوانش رؤیا از آیات قرآن، تناقضات و موارد انتقادات اخلاقی در قرآن توجیه می‌شوند. او با تأیید این‌که مطابق گفته‌های تمام مورخان محمد در زمان وحی «دچار احوال نامتعارفی می‌شد چیزی شبیه خواب بلکه سنگین‌تر از خواب» ^{۱۲۶۱۱۲۵۱} قرآن را نیازمند خوابگزاری دانست.

اتهام جنون

محمد امین در منابع اسلامی پیش از بعثت به راست‌گویی و درست‌کاری مشهور بود و پس از بعثت مطابق آیات قرآن ناباوران او را مجنون خواندند ^{۱۳۳۱} به مفهوم جن‌زده اما در قرآن چیزی از این‌که او را دروغ‌گو خوانده باشند گفته نشده است. بعدها هرگونه شک به محمد (همچون مجنون خواندن) و زیر سؤال بردن آیات قرآن به معنی کفر و حکم مرگ بود که در آیات قرآن به ویژه سوره‌های مدنی نیز به این موضوع بارها اشاره شده است. محمد پیش از بعثت به راست‌گویی و درست‌کاری مشهور بود و این در حالی است که در آیه و ان یکاد و آیات دیگری از قرآن، از جمله سوره‌های حجر آیه ۶، سباء آیه ۸، و آیه ۴۶، صفات آیه ۳۶، دخان آیه ۱۴، طور آیه ۲۹، قلم آیه ۲ و ۵۱ و تکویر آیه ۲۲، در باره این می‌گوید که پس از بعثت و در زمان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حیات محمد کسانی که به پیامبری او باور نداشتند به او مجنون می‌گفتند: **وان يَكَاذُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِيُزَلْقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوْا الذِّكْرَ وَيَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ ﴿٥١﴾ وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ﴿٥٢﴾** و همانا نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند، با [نگاه‌ها و] چشم‌هایشان تو را به زمین بزنند و می‌گویند: او مجنون است؛ حال آنکه قرآن [یا پیامبر] جز اندرزی برای جهانیان نیست. اتهام جنون محمد به عقیده مسلمانان مردود است و استدلال‌های متفاوتی را مطرح می‌کنند. آیت‌الله سبحانی تبریزی با توجه به این که مردم آن زمان محمد را تا پیش از بعثت، «محمد امین» می‌خواندند و تا پیش از هجرت حتی نامسلمانان امانت‌های خود را به وی می‌سپردند، اتهام جنون را از جانب دشمنان محمد می‌داند^[۳۳] هر چند که حصر اقتصادی محمد و یارانش توسط مردم مکه انجام شده بود. در روایات آمده است که محمد برای نصب حجر الاسود به عنوان حکم انتخاب شد و در اختلاف نظر قبایل چاره‌اندیشی کرد و به عقیده مسلمانان این نشانه مجنون بودن محمد و تصدیق آیات قرآن است.^[۳۴] مرگ خدیجه در زمانی رخ داد که بنی‌هاشم از جمله پیامبر و خدیجه در شعب ابیطالب در حصر اقتصادی بودند. تا آن زمان، محمد در بعثت و پیامبری‌اش قدرت حکومت اسلامی نداشت و همچنین تنها یک همسر داشت. قرآن در زمان حیات پیامبر اسلام به صورت کامل نوشته نشد. بین محققان از جمله خود مسلمانان همواره بر سر این که آیا محمد واقعاً بی‌سواد بوده است یا نه اختلاف نظر وجود داشته است. قرآن محمد را امی خطاب کرده^[۳۵] و در آیه ۴۸ سوره عنکبوت گفته است «تو پیش از قرآن کتابی را تلاوت نکردی و نوشتی که اگر اینچنین بود اهل باطل کننده به شک افتاده بودند». ویلیام مونتگومری وات این دیدگاه را اتخاذ می‌کند که امی به معنی عدم آشنایی محمد با متن‌های مقدس در بین مردم بوده است نه به معنی بی‌سواد بودن.^[۳۶] نهایتاً قرآن توسط خلیفه سوم، عثمان بن عفان در قالب چند جلد مصحف عثمان جمع‌آوری گشت^[۳۸] و همچنین در نوشته‌های تاریخی صحبت‌هایی از مصحف علی نیز در میان است.^[۳۹]

اسکیزوفرنی



لباس گلدوزی شده توسط یک فرد مبتلا به اسکیزوفرنی

سم هریس نویسنده آمریکایی، عصب‌شناس و از هواداران شک‌گرایی علمی در مناظره با کریس هجز، می‌گوید محمد در آن زمان به اسکیزوفرنی مبتلا شده است که ادعای محمد در باره این که قرآن توسط فرشته مقرب و برتر، جبرئیل بر او دیکته شده باشد را روشن می‌کند.^[۴۱] وی می‌گوید بر اساس احادیث اگر کسی بگوید که محمد به بیماری اسکیزوفرنی مبتلا بود او در اسلام باید کشته شود و این شرحی از یک دین میانه رو نیست.^[۴۲] هریس می‌گوید اسلام میانه‌رو نیز امکان‌پذیر است و تندروی اسلامی ناشی از برداشت

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

تحت الفظی وحی از قرآن بدون بررسی بوده است،^{۱۸} که مشابه نظر عبدالکریم سروش است در باره این که کلام الله پنداشتن قرآن شما را در شرایطی سخت و لاینحل در مسائل اخلاقی قرار خواهد داد^{۱۹} و این که قرآن مخلوق خود محمد و حاصل ارتباط وی در عالم رؤیا بوده است (مطابق تمام منابع اسلامی «احوال نامتعارفی عمیق تر از خواب»)^{۲۰} ۱۲۵۱|۲۶ هریس مبحثی از احادیث مطرح می کند که می گوید: با توجه به احادیث اگر یک مسلمان تصمیم بگیرد که دیگر مسلمان نباشد، او باید کشته شود. اگر کسی جرات کرده و نظری را در باره قرآن بیان کند که آن را یک کتاب عادی از یک دین افسان‌های مطرح کند یا این که بگوید محمد یک اسکیزوفرنیک بوده، او نیز باید کشته شود. لازم به گفتن نیست که تمایل به کشتن مردم برای جرم‌های خیالی همچون ارتداد و کفرگویی شرحی از میانه روی مذهبی نیست.^{۲۱} شخصی که به اسکیزوفرنی مبتلا شود با وجود توهمات دیداری و شنیداری همچنان می تواند برای مثال گلدوزی کند یا در دانشگاه تدریس کند مانند جان فوربز نش که برنده جایزه نوبل اقتصاد شد اما در ۳۰ سالگی به اسکیزوفرنی مبتلا شده بود و اطرافیانش مدت‌ها متوجه واقعی نبودن شخصیت‌های خیالی او نشدند. محمد در ۴۰ سالگی مدعی شد که جبرئیل بر او نازل می شود. برخی او را که به امین مشهور بود مجنون خواندند و برخی به او ایمان آوردند.

در احادیث شیعه و سنت

در نهج البلاغه، علی به عبدالله بن عباس پیش از جنگ نهروان توصیه می کند که با استناد به قرآن مناظره نکند:^{۲۲} ۱۴۴ با آن‌ها به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن دو پهلو است. تو چیزی می گویی و آن‌ها چیزی در جوابت می گویند، بلکه با آن‌ها به سنت (پیامبر) مناظره کن که راه گریز نیابند. ابی هریره از محمد روایت می کند:^{۲۳} ۱۴۵ جدال در قرآن کفر است. علی میرفطروس با استناد به حدیث فوق از محمد و همچنین آیات قرآن، ^{۲۴} صراحت (شفاف و واضح بودن) قرآن را به چالش کشیده و می گوید: دوران خلافت عمر آنچنان سخت و پرخشونت بود که کسی جرئت کوچکترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شکنجه و سرکوب کسانی که به اسلام و آیت قرآن اعتراض یا تردید داشتند رواج داشت به طوری که در زمان عمر حتی گفتگو از تفسیر قرآن نیز ناروا بود.^{۲۵} ۱۴۶|۱۴۷

ناسخ و منسوخ

قرآن در جواب طعنه زنان می گوید: هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندش را می آوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست.^{۲۶} چون آیه‌ای را به جای آیه دیگر بیاوریم و خدا به آنچه به تدریج نازل می کند داناتر است می گویند جز این نیست که تو دروغ بافی [نه] بلکه بیشتر آنان نمی دانند. بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است^{۲۷} ابن وراق در این باره می گوید: می بینیم که تئوری نسخ آیه، چگونه دانشمندان و نویسندگان را از گرفتاری‌های وابسته به تضادها و نا همگونی‌های متون قرآن

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نجات می‌دهد. با این وجود متن و روان آیه‌های مکی و مدنی و تفاوت آشکارشان با یکدیگر نمی‌تواند مدافعان اسلام را به گونه کامل به ساحل نجات برساند. زیر آیه‌های مکی که در آغاز ادعای پیامبری محمد نازل شده، همه حکایت از بردباری و شکیبایی و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را دارد و آیه‌های مدنی که در زمان فرمانروایی محمد نازل شده، همه از کشتن و نابود کردن و گردن زدن و قطع عضو می‌زنند. بدین ترتیب، آیه‌هایی که کشتن و نابود کردن (برای مثال، آیه ۵ سوره توبه^{۱۵۱}) را فرمان می‌دهند، آیه‌های با مضمون بردباری و صبر و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را پند می‌دهد را نسخ می‌کند^{۱۴۸} سید محمدحسین طباطبایی در المیزان ذیل بحث نسخ آیات بیان می‌دارد که نسخ آیات از جنس تناقض احکام نیست بلکه از نوع تکمیل است. به عنوان مثال می‌گوید: آیه: فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله به امره،^{۱۴۹} ترجمه: فعلاً عفو کنید و نادیده بگیرید تا خداوند امر خود را بفرستد، که به روشنی می‌فهماند: حکم عفو و گذشت دائمی نیست و به زودی حکمی دیگر می‌آید، که بعدها به صورت حکم جهاد آمد؛ و مانند حکم زنان بدکاره که فرموده: فامسکو هن فی البیوت، حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله لهن سیلاً،^{۱۵۰} ترجمه: ایشان را در خانه‌ها حبس کنید تا مرگشان برسد و یا خدا راهی برایشان معین کند، که باز به وضوح می‌فهماند حکم حبس موقتی است و همین‌طور هم شد و آیه شریفه با آیه تازیانه زدن به زناکاران نسخ گردید، پس جمله: «حتی یاتی الله به امره^{۱۵۱}» در آیه اول و جمله «او یجعل الله لهن سیلاً^{۱۵۲}» در آیه دوم خالی از این اشعار نیستند که حکم آیه موقتی است و به زودی دستخوش نسخ خواهند شد.^{۱۵۳} به گفته او «از نظر آیه نامبرده نسخ باعث نمی‌شود که خود آیت نسخ شده به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه حکم در آن عمرش کوتاه است، چون به وضعی وابسته است که با نسخ، آن صفت از بین می‌رود.»^{۱۵۴} سید محمد جواد غروی در کتاب آدم از نظر قرآن معتقد است که نسخ در آیات کتاب خدا نیست و آن را موهن مقام الهی و مغایر علم خداوند می‌داند. وی آیه ما ننسخ من آیه او ننسها... را متضمن ادیان پیشین و آیات کون می‌شمارد یعنی قرآن، ادیان قبل از خود را نسخ نموده و همچنین هر پدیده‌ای وقتی در اثر مرور زمان از بین برود و یا از کار بیفتد، مثل آن یا بهتر از آن ساخته می‌شود و این سنت الهی است و معنای نسخ، جز این نیست.^{۱۵۵}

معجزه بودن قرآن

علی دشتی در کتاب ۲۳ سال معجزه بودن قرآن را از دو جنبه لفظ و محتوا قابل بررسی دانسته است. به این دو جنبه اصطلاحاً اعجاز لفظی و اعجاز محتوایی می‌گویند. بسیاری دانشوران^{۱۵۶} منبج‌اسده‌های آغازین پس از اسلام به اعجاز لفظی قرآن قائل نبودند. بلکه ادعای اعجاز لفظی قرآن با گذشت زمان و افزایش تعصب‌ها مطرح شد. مثلاً ابراهیم نظام، یکی از این افراد، در نفی اعجاز لفظی قرآن می‌گوید «نظم قرآن و کیفیت ترکیب جمله‌های آن معجزه نیست و سایر بندگان خدا می‌توانند نظیر یا حتی بهتر از آن بیاورند». در همین راستا ابوالعلاء معری مترسل بزرگ عرب منشئات خود را برتر از قرآن دانسته است. اثبات اعجاز محتوایی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

قرآن از اعجاز لفظی هم مشکل تر است. چرا که مطلب چشمگیر تازه‌ای که دیگران نگفته باشند یا دستور اخلاقی نابی که بدیع جلوه کند در قرآن نیامده است. داستان‌های اغلب از داستان‌های یهودیان و ترسایان اخذ شده است و همین انتقادی بود که خود دشمنان محمد هم در مکه در آن زمان به وی کردند و داستان‌های قرآن را اساطیرالاولین خواندند. چندان که یکی از مخالفان محمد در مقام انتقاد از وی گفت که قصه‌هایی از اسفندیار می‌داند که از داستان‌های محمد دلکش تر است. حتی احکام و شرایعی که در قرآن آمده است همه در دین‌های دیگر سابقه می‌دارد یا ادامه آداب و سنن عربی جاهلی است. (جززکات و جهاد. این دو را معلول تشکیل حکومت از سوی محمد دانسته‌اند و بدون لشکر و پول کار چنان حکومتی پیش نمی‌رفت) تعدادی از این احکام و شرایع با گذشت زمان تغییر کرده است و حتی به فراخور حال و روز محمد حکم‌های متضاد صادر شده است. این حکم‌های متضاد برای مسائل واحد در فقه اسلامی با عنوان ناسخ و منسوخ مطرح است. مسئله ناسخ و منسوخ از وجوهی است که منقدان در اثبات بشری بودن قرآن بر می‌شمرند.^{۱۵۶۱} البته مصطفی حسینی طباطبائی در کتاب خود با عنوان «خیانتی در گزارش تاریخ» به اثبات این مطلب می‌پردازد که کتاب ۲۳ سال معجونی است از تحریف کتب تاریخ، قرآن و تفسیر و سیره و جز اینها و به عنوان نمونه مدعای این کتاب مبنی بر این که ابوالعلاء معری منشئات خود را برتر از قرآن دانسته است را رد نموده به رساله الغفران او استناد می‌کند که در آنجا می‌گوید: «کتابی که محمد آورده با اعجاز خود همه را مغلوب ساخته است»^{۱۵۷۱}

درون مایه قرآن

به گفته لستر هنگامی که یک خواننده آشنا به نوشتارهای ابراهیمی قرآن را می‌خواند در می‌یابد که درون مایه آن عموماً همان مطالب و داستان‌هایی است که در آن نوشتارها آمده است.^{۱۵۸۱} وینمعتقد است کتاب قرآن سرشار از اشتباهات و تناقضات تاریخی و علمی است. علاوه بر آن الله و کتاب خدا بعضاً و یا عموماً برخی رفتارهای ناپسند همچون دروغ‌گویی، دزدی، نیرنگ، فریب و حيله‌گری، برده‌داری، تجاوز جنسی، زجر، شکنجه و تروریسم را مجاز می‌شمارد.^{۱۵۹۱} چارلزتری می‌نویسد بدون تردید می‌توان گفت نخستین اثری که از خواندن قرآن در ذهن خواننده آن می‌نشیند آنست که محمد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز آموخته است. اصول و احکامی که برگه‌های ابتدایی قرآن را پر کرده است عبارتند از روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی به وسیله فرشته، مزایای پیروی از امور مذهبی و غیره که به گونه‌ای کامل از نوشتارهای مقدس کلیمی‌ها و یهودیان گرفته شده است.^{۱۶۰۱} در مقابل دیگر متفکرین نظرات دیگری نیز ارائه دادند. پروفیسور هانری کرن فیلسوف معاصر قرآن سوی می‌گوید: «اگر اندیشه محمد خرافی بود و اگر وحی او وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ‌یک از افراد بشر و هیچ شیوه تفکری به اندازه محمد و قرآن، انسان را به دانش دعوت نکرده‌اند، تا آنجا که در قرآن، نهصد و پنجاه بار از علم، فکر و عقل سخن به میان آمده است».^{۱۶۱۱}

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ارزش ادبی قرآن

تئودور نلدکه، پدر علم مطالعات قرآنی در اروپا، ضمن قابل شمردن ارزش بلاغی قرآن، قرآن را از نظر زیبا حسیک به هیچ روی اثر تراز اولی به حساب نمی‌آورد. از نظر نلدکه محمد به هیچ وجه در سبک استاد نیست و این تعصب مسلمانان است که یک تولید معیوب ادبی را تا حد شاهکاری بی‌بدیل بالا برده‌اند. از نظر نلدکه اگر قرآن بی‌نقص از آب درآمد بود حتماً آن را می‌شد معجزه شمرد. چون تا پیش از قرآن اثر قابل‌ی در نثر عربی تولید نشده بود و هرچه بود به شعر بود. از این رو از دید یک ناباور بر محمد نمی‌توان خرده گرفت که چرا نثری که تولید کرده‌است معیوب است چرا که کارهای آغازین هیچوقت بی‌نقص نیست.^{۱۶۲۱} نلدکه در این عقیده تنها نیست. همه مستشرقان تا اواسط قرن بیستم، نظیر نیکلسن و شوالی، همانند نلدکه قرآن را از نظر ادبی بی‌دقت، پراشتباه، ناقص و ملال آور می‌دانستند. به گفته استفان وایلد، استاد دانشگاه بن، این‌گونه قضاوت‌ها از متن ادبی قرآن عموماً هم توسط اعراب مسیحی و هم محققان مسلمان رد می‌شوند.^{۱۶۳۱} انتساب «قطعه، قطعه بودن» و «عدم پیوستگی» متن قرآن در نوشتارهای مستشرقین بعدی تا به امروز نیز تکرار شده‌است.^{۱۶۴۱} لزلی هزلتون، نویسنده معروف آمریکایی-انگلیسی که بعضی از آثار او در لیست پرفروشترین‌ها قرار دارند علل عدم درک مستشرقین از زیبایی قرآن را بانتظار نادرست آن‌ها از این کتاب مربوط می‌داند.^{۱۶۵۱} او معتقد است قرآن بیشتر از این‌که یک کتاب خواندنی -مانند کتابهای پر فروش دنیا- باشد، یک کتاب شنیدنی است.

ارزش ادبی داستان‌های قرآن

نلدکه معتقد است داستان‌های قرآن که برای عبرت آورده شده‌است از نظر ادبی چنگی به دل نمی‌زند. شخصیت‌های پیامبران کپی‌برداری از شخصیت محمد است و همه به سان محمد سخن می‌گویند و با مخالفان مشابهی طرفند. حتی در جایی نوح قوم خود را از پرستش خدایان باطلی نهی می‌کند (با ذکر نام این خدایان) که خدایانی اند که عرب‌های زمان محمد می‌پرستیدند نه خدایان قوم نوح.^{۱۶۶۱} در توضیح آیه ۲۳ سوره نوح که چرا قرآن مشرکین عرب را از پرستش خدایان زمان نوح بر حذر می‌دارد برخی مفسران گفته‌اند بت‌های قوم نوح یعنی ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر -که برگرفته از شخصیت‌های حقیقی زمان نوح با همین نامها بودند^{۱۶۷۱}- پس از طوفان تا مدت‌ها زیر خاک ماندند تا این‌که اعراب آن‌ها را بیرون آوردند و خود به پرستش آن‌ها روی آوردند.^{۱۶۸۱} پس عجیب نیست که در نزد مشرکان قریش این قصه‌ها به اندازه داستان‌های رستم و اسفندیار جالب نبود. داستان‌های اخیر را نذرین حارث با مکیان بازمی‌گفت و آن‌ها را در سفرهای تجاری‌اش به ایران آموخته بود. محمد به قدری از رقابت پیش آمده با نذر خشمگین بود که هنگامی که نذر در جنگ بدر اسیر شد به وی رحم نکرد و بکشش. در حالی که در موارد دیگر هم وطنان را بخشوده بود.^{۱۶۹۱}

صحت تاریخی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

از دید مسلمانان، مفسرین اهل سنت به صورت تاریخی همواره معتقد به صحت تاریخی قرآن بوده به این معنی که آیات قرآنی که در امروزه در دست ما است دقیقاً همان چیزی است که محمد بیان کرده است و هیچ‌گونه تغییری اعم از حذف یا اضافه در آن صورت نگرفته است.^{۱۷۰} البته اهل سنت به صورت سنتی سه طریق اصلاح را پذیرفته است: با استناد به آیاتی مانند رعد ۳۹ یا اعلیٰ ۶-۷ تفاسیر سنتی اهل سنت پذیرفته اند که خود خدا ممکن است باعث بشود که محمد برخی از آیات را فراموش کند و یا حتی آیاتی از قرآن را حذف کند (مقایسه کنید با تفاسیر شیعه مانند تفسیر المیزان که این موضوع را نمی پذیرند). دیگر این که ممکن است برخی از آیات قرآن جایگزین آیات دیگر شده باشند (ناسخ و منسوخ). اما علاوه بر اینها برخی از علمای اهل سنت هم معتقد بودند که تحت نظارت جبرئیل، محمد برخی از آیات را که به او وحی شده بود را در قرآن قرار نداده است.^{۱۷۱} از نظر تاریخ‌شناسی، به گفته ویلیام مونتگمری وات و ریچارد بل، اگر هرگونه تغییری از طریق اضافه کردن، حذف کردن، و یا تغییر متن اتفاق افتاده بود، تقریباً با قطعیت جدال درمی گرفت، ولی رد و نشانی کمی از جدال مشاهده می‌کنیم. خیلی از افراد مذهبی تر مسلمان رفتار عثمان را توهین آمیز یافتند و او نهایتاً بسیار غیرمحبوب شد، اما عموماً اتهام تحریف قرآن در لیست اتهامات او قرار نگرفته و هیچوقت نکته اصلی نبوده است. البته دیدگاه شیعه وجود داشته که بخش‌هایی از قرآن که به علی و خاندان او اشاره داشته از قرآن حذف شده‌اند. اما این اتهام به همان اندازه به عثمان وارد شده که به دو خلیفه اول، که قرآن اولین بار تحت نظارت آن‌ها فرض شده است که جمع شده، نیز وارد شده است. به گفته وات و بل، این ادعا بر پایه دلایل اعتقادی بوده و برای مورخین مدرن جذابیتی ندارد.^{۱۷۲}

عدم تعلق سوره فاتحه به قرآن

سوره فاتحه امروزه در صدر قرآن جای گرفته است. محتوای این سورختماماً دعایی است و آکنده از راز و نیاز با خداست. پس از نظر منتقدان کلام خدا نیست و انگهی کلام کسی است که با خدا سخن می‌گوید (طبعاً محمد).^{۱۷۳} برای نمونه در بندهایی از سوره آمده است «تنها تو را پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. به راه راستمان هدایت کن.» این سورخدر شماری از نسخه‌های قرآن نبود. مثلاً عبدالله بن مسعود از کاتبان وحی و حافظان قرآن این سورخو دو سوره معوذتین را کلام خدا نمی‌دانند.^{۱۷۴} تفصیل ماجرا این که بر اساس برخی روایات هنگام تدوین قرآن اختلافی بین صحابه در مورد این که آیا سوره فاتحه از اول قرار بوده که در مصحف قرآن قرار بگیرد یا نه رخ داد. عبدالله بن مسعود با قرار دادن سوره فاتحه (و دو سوره معوذتین) در مصحف مخالف بود زیرا می‌گفت که سوره فاتحه به هیچ جای خاصی از قرآن تعلق ندارد و اگر بخواهد آن را در مصحف قرار دهد باید آن را در اول هر بخش از قرآن تکرار کند.^{۱۷۵} برخی از دانشوران با این استدلال که این سورخبا لفظ «قل» شروع نمی‌شود آن را متعلق به قرآن ندانسته‌اند.^{۱۷۶} در مقابل مفسرین قرآن معتقدند «خدای تعالی در این سورخبه بنده خود یاد می‌دهد که چگونه حمدش گوید، و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را در مقامی که می‌خواهد اظهار عبودیت کند، رعایت نماید.»^{۱۷۷} رسول جعفریان به دو

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

دلیل روایاتی که در باب تفاوت‌های مصحف ابن مسعود با قرآن فعلی نقل شده‌اند را نادرست می‌داند: ^{۱۷۸} (۱) برخی بزرگان اهل سنت مانند فخر رازی و ابن حزم نسبت دادن این روایت به ابن مسعود را ناروا دانسته‌اند. (۲) عاصم روایتش از قرآن را از ابن مسعود گرفته و معوذتین در قرآن عاصم آورده شده‌اند.

بازتاب خرافات جاهلی در قرآن

خرافات جاهلی در قرآن

از قرآن انتقاد شده‌است که بر اوهام و خرافات عرب جاهلی صحه گذاشته‌است. { دو نمونه در اینجا قابل ذکر است. یکی اعتقاد به جن است؛ و دیگری سحر و چشم‌زخم. علی دشتی در بیست و سه سال می‌نویسد: «جای شگفت نیست که عرب‌های قرن ششم میلادی بهره‌ای کافی از اوهام داشته باشند؛ ولی شگفت این است که هر دو موضوع در قرآن منعکس شده باشد. آن هم به صورت ایجابی و مانند یک امر واقع» ^{۱۷۹} به‌ویژه موضوع جن ممکن است برای باورمندان عقلگرا هضمش دشوار باشد. در قرآن بیش از ده بار به جنیان اشاره شده‌است؛ و حتی سوره‌ای به این نام در قرآن هست. پس نمی‌توان به آسانی با تأویل و توجیه قضیه را فیصله داد. مثلاً در آیه ۲۸ سوره جن گفته شده‌است که چند نفر از جنیان پس از شنودن بندهایی از قرآن به قدری متأثر شدند که اسلام آوردند. علی دشتی با ذکر این مورد و چند مورد مشابه می‌گوید: آیا آمدن این مطالب «در کتابی که آن را کلام خدا می‌گویند آن هم از طرف شخصی که بر ضد خرافات و عادات جاهلانۀ قوم خود قیام کرده‌است و در مقام اصلاح فکر و اخلاق آن‌ها برآمده‌است موجب تأمل و حیرت نمی‌شود؟» ^{۱۸۰} البته سحر (نیروی خارق عادت به مدد عفریت‌ها) در تورات و انجیل هم آمده و محدود به عقاید عرب زمان پیامبر اسلام نبوده‌است. ^{۱۸۱}

رسوم اعراب در قرآن

در میان قبایل اعراب و قریش رسومی وجود داشت که محمد نیز بعداً دقیقاً همان رسوم را در اسلام اجرا نمود. اینها به این شرح است: ^{۱۸۲} ^{۱۸۳}

- عدم ازدواج با زن پدر. خدا نیز فرمود زنانی را که پدرتان گرفته شما نگیرید.
 - صدقه دادن یک پنجم از گنجی که یافت می‌شود: خدا نیز فرمود که بدانید آنچه غنیمت به چنگ آورید یک پنجم آن مال خداست.
 - عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد و مورد مشابه آن در قرآن.
 - دور طواف کعبه نزد قریش تعداد مشخصی نداشت، عبدالمطلب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند. خدا نیز در قرآن همین حکم را قرار داد.
 - عبدالمطلب آب چاه زمزم را وقف حاجیان کرد و اسم آن را سقایةالحجان (آب‌دان حاجیان) گذاشت. خداوند نیز در قرآن همین کار را کرد.
- ابزار و آلت دست بودن برای خواسته‌های محمد

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ابن وراق به نقل از کائناتی می‌نویسد: این محمد است که در سلسله مراتب دینی بالاتر از همه و حتی الله قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که الله در ساختار اسلام نقش درجه دوم پیدا می‌کند و در واقع در خدمت پیامبر و نماینده خود در می‌آید. الله، دیگر موجودی بالاتر و بالاتر از همه نیست، که هر چیزی باید در راه خدمت به او فدا شود، بلکه الله موجود توانمند و یکتائی است که در خدمت هدف‌های سیاسی پیامبر در می‌آید، راه را برای پیروزی‌های جنگی او هموار می‌کند، او را در هنگام شکست‌های جنگی دلداری و تسکین می‌دهد. مشکلات تشکیل یک امپراطوری بزرگ را برای فرمانروائی بر افراد بشر از سر راه او برمی‌دارد و موانعی را که در راه رسیدن به هدف‌های سیاسی و دنیوی او وجود دارد، برایش هموار می‌کند... (الله) مشکلات محمد را با آیه‌هایی که به سودش نازل می‌کند، بر طرف می‌سازد. اشتباهاتش را هموار می‌کند؛ لغزش‌هایش را مشروع جلوه می‌دهد و در مقام یک خدای ستمگر، وحشی و غیراخلاقی سامی، تحقق‌گرزیه‌های ددمنشانه پیامبرش را تشویق می‌کند^{۱۸۴} قرآن به مسائلی پرداخته است که ممکن است در دیده منتقد بس حقیر جلوه کند. از آن جمله است: مسائل خصوصی محمد یا آن زنان وی یا نزاع‌های لفظی وی با مخالفانش. آمدن چنین مطالبی در قرآن دون شان کتابی دانسته شده است که بنا به ادعا کتاب هدایت بشر در همه اعصار است.^{۱۸۵} واکنش عمومی مسلمانان به این دست از انتقادات این است که در همه آیه‌ها آموزه‌هایی است که مؤمنان را به کار می‌آید. در زیر چند مورد از این مسائل که به انتقاد از قرآن انجامیده است ذکر می‌شود:

کینه محمد از ابولهب

ابولهب که عموی محمد بود از مخالفان وی در مکه هم به شمار می‌آمد. درگیری‌های محمد با وی و استخفاف‌هایی که محمد از وی می‌دید به کینه محمد از وی انجامیده بود. این کینه به صورت سوره‌ای (سوره مسد) در قرآن بازتاب یافته است و در آن حتی از طعنه به همسر ابولهب خودداری نشده است. این سوره که محتوایش دشنام و طعنه زدن به ابولهب است، به قول علی دشتی، «از حیث موضوع قابل انتساب به پروردگار عالم نیست... از ساحت کبریای آفریننده جهان و قادر مطلق دور است که به یک عرب نادانی دشنام دهد و نفرین کند و زن او را حَمَالَةَ الْحَطَبِ به نامد»^{۱۷۱} مسلمانان این آیات را نیز مانند دیگر آیات دارای آموزه‌هایی می‌دانند. از ۴ آیه سوره مسد مانند دیگر آیات تعالیم فلسفی اسلامی گوناگون و زیادی برداشت شده است.^{۱۸۶} محسن قرائتی در تفسیر نورمی‌نویسد: از آیات این سوره حداقل ۱۰ پیام برداشت می‌شود: ۱- اعلام برائت از ناهلان جزء دین است. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» ۲- کیفر توهین به مقدسات، لعن و نفرین ابدی است. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» ۳- باید برای نابودی کامل کفر دعا کنیم. «يَدَا» (قطع شدن دو دست نشانه بی‌نتیجه ماندن تلاش‌هاست) («تَبَّتْ» از ریشه «تب» به معنای خسران و هلاکت است و مراد از «ید» در آیه، دست ظاهری نیست، بلکه کنایه از وسیله قدرت و تلاش انسان است؛ بنابراین معنای آیه چنین است که تلاش‌های ابولهب به هدر رفت و بی‌نتیجه ماند، و او گرفتار زیان و خسارت شد) ۴- پاسخ مخالفان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

را مثل خودشان بدهید. در پاسخ آنان که به پیامبر گفتند: «تبا لک» خداوند فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» ۵- در نظام مکتبی، ضابطه بر رابطه مقدم است. (ابولهب عموی پیامبر بود) ۶- مال و ثروت، یکی از ابزارهای مخالفان انبیاست. «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ» (ابولهب سرمایه‌داری بود که ثروتش را برای محو اسلام هزینه کرد) ۷- بدتر از فساد تکرار آن است. «حَمَالَةٌ» ۸- در برابر قهر الهی نه ثروت کارایی دارد و نه هر چیز که در اثر تلاش به دست آید، خواه ثروت باشد یا مقام و عنوان و حکومت و شهرت. «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ» ۹- قهر الهی نسبت به ستمگران دور نیست. «سَيَصْلَىٰ» ۱۰- اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت است. «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ»^{۱۸۷۱}

پسر نداشتن محمد

محمد با وجود داشتن زنان بسیار هرگز صاحب پسری نشد که به بلوغ برسد. همه پسرانش در کودکی بمردند. اهمیت داشتن فرزند ذکور در جامعه مردسالار عربستان صدر اسلام بر کسی پوشیده نیست. پس از مرگ دو تن از پسران محمد، عاص بن وائل سرکوفتی به محمد زد و ورا ابتر (دم‌بریده) خواند. سوره کوثر پاسخی است که محمد از زبان خدا به وی می‌دهد.^{۱۸۸۱} در بند پایانی سوره گفته‌است که هر که تو را طعن می‌کند خود دم بریده‌است. یکی به‌دوی قادر متعال با عربی نادان آن هم در کتاب هدایت بشر، انتقاد برانگیخته‌است.^{۱۸۹۱} مسلمانان این ۳ آیه را نیز مانند دیگر آیات دارای آموزه‌هایی می‌دانند. برای نمونه از دید شیعه آیه نخست تنها آیه در مورد فاطمه است و شأن نزول آن مقام بالای کوچک‌ترین دختر محمد است. آیه دوم هم که خدا دستور شکرگزاری و قربانی کردن را به پیامبر می‌دهد،^{۱۹۰۱} نمونه‌ای از مخالفت اسلام با فرهنگ آن زمان است که پسران را بزرگ می‌شمردند و دختران را زنده بگور نیز می‌کردند. آیه سوم هم به نوبه خود از پیشگویی‌های قرآن به‌شمار می‌رود.^{۱۹۱۱}

مسائل همسران محمد

بخش مدنی قرآن آکنده‌است از مطالب مربوط به نزاع‌های میان محمد و همسرانش یا نزاع‌ها، حسادت‌ها و رقابت‌های همسران محمد میان خود.^{۱۹۲۱} وجود کشمکش‌های خصوصی چیز تازه یا عجیبی نیست. آنچه شگفت‌تواند بود انعکاس این مسائل در کتاب هدایت بشری است.^{۱۹۳۱} البته مسلمانان مطرح شدن این مسائل در قرآن را دارای حکمت‌هایی می‌دانند. در اینجا چند نمونه از کشمکش‌های خانوادگی-خصوصی اهل بیت پیغامبر اسلام — که در قرآن بازتاب یافته‌است — آورده می‌شود:

ماجرای ماریه

روزی ماریه قبطی به دیدن محمد در خانه حفصه (از زنان دیگر محمد) می‌آید. محمد و ماریه همان‌جا در بستر حفصه به خفت‌وخیز مشغول می‌شوند. در این اثناء حفصه که در خانه نبود در می‌رسد. فریاد اعتراضش بلند می‌شود. کار بالا می‌گیرد. پس محمد، در واکنش به قضیه، ماریه را بر خود حرام می‌کند؛ ولی بعدها از تصمیم خود عدول می‌کند — احتمالاً یا چون محمد ماریه را بسیار دوست داشتی یا چون ماریه بس

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

اندوهگین شده بود^{۱۹۲۱}— و در توجیه کار خود آیه‌ای چند بر زبان می‌راند و دو زن دیگر را [عایشه و حفصه دختران عمر و ابوبکر را] تهدید می‌کند (سوره تحریم).^{۱۹۳۱} چکیده آیات چنین است: پیغامبر! چرا از بهر دلخوشی زنان حلال خدای را بر خویش حرام می‌کنی... خدا راه سوگندشکستن را برایتان باز گذاشته است... چون پیغامبر با برخی زنانش رازی در میان نهاد همین که زنی این سخن با دیگری بازگفت خدا فرستاده‌اش را از بهری از آن بیگانه‌انید... پس بهتر است شما دو زن [عایشه و حفصه] توبه کنید همانا کژدل گشته‌اید. وگر پیغامبر طلاقتان دهد امید است که خدا همسرانی بهتر از شما ورا دهد: مؤمن و پاکیزه و... کالم و دوشیزه.^{۱۷۱} این آیاتی که پشت سر هم در دفاع از محمد آورده شده است به قول دشتی شخص را به شگفتی می‌اندازد که یک مسئله شخصی و خانوادگی و گفتگوی زن و شوهر در قرآن مطرح می‌شود.^{۱۹۲۱}

زینب بنت جحش

روزی محمد برای دیدار پسر خوانده‌اش زید، رهسپار خانه او شد. زید با زینب بنت جحش، دختر عموی محمد که زن بسیار زیبایی بود ازدواج کرده بود. در آن روز زید در خانه نبود و زینب که کم و بیش نیمه لخت بود، در را به روی محمد باز کرد و او را به درون خانه فراخواند. زیبایی زینب از بدن نیمه لختش آشکار شده بود و محمد را در جا میخکوب کرد. پس از لختی سکوت، محمد اظهار داشت: «فتبارک الله الحسن الخالقین» سپس در حالیکه مشاهده زیبایی زینب، محمد را به خود آورده بود، خانه زید را ترک کرد. هنگامی که زید به خانه برگشت و زینب رویداد رخ داده را به اطلاعش رساند، زید یکسره نزد محمد رفت و اظهار داشت که میل دارد زینب را طلاق دهد. اما محمد مخالفت کرده و گفت: «از الله ترس و همسرت را نگه دار». زید که درک کرده بود عشق زینب در دل محمد خانه کرده است، او را طلاق داد ولی محمد از ترس سرزنش مردم، هنوز در ازدواج با زینب تردید داشت. علاوه بر آن در سنت عرب، پسرخوانده با پسر تفاوتی نمی‌کرد و عرب‌ها ازدواج با همسر پسرخوانده را ازدواج با محارم به شمار می‌آوردند؛ ولی بنابر رسم معمول همیشگی، آیه‌هایی^{۱۸۱} از طرف الله به محمد وحی شد و به او جرأت داد تا این هنجار را نقض کند. به طوریکه در روزی که محمد در خانه عایشه بود، به گونه‌ای ناگهانی وارد یکی از غش و ضعف‌های هنگام وحی گردید. هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اظهار داشت: «چه کسی نزد زینب خواهد رفت و به او شادباش خواهد گفت، زیرا، الله ازدواج او را با من تجویز کرده است»^{۱۹۴۱} اما طبق روایت انس، زید به قصد شکایت از زینب به نزد محمد رفت. نه به قصد پیش قدم شدن برای ازدواج زینب با محمد. محمد او را به ترس از خدا و نگهداشتن زینب نصیحت کرد.^{۱۹۵۱} داستان ازدواج پیامبر اسلام با زینب بنت جحش با تمام صراحتی که قرآن در این مسئله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده معرفی کرده باز مورد بهره‌برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است، آن‌ها خواسته‌اند از آن یک داستان عشقی بسازند که شخصیت محمد را با آن آلوده کنند و

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده‌اند.^{۱۹۶۱} از جمله این‌که نوشته‌اند: هنگامی که پیامبر برای حالپرسی زید به خانه او آمد همینکه در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد، و گفت: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین! : (منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدایی که احسن الخالقین می‌باشد) و این جمله را دلیلی بر علاقه محمد به زینب گرفته‌اند. در حالی که شواهد روشنی - قطع نظر از مسئله نبوت و عصمت - در دست است که این افسانه‌ها را تکذیب می‌کند. نخست این‌که: زینب دختر عمه پیامبر بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود، پیامبر شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد، و اگر زینب جمال فوق‌العاده‌ای داشت و فرضاً جمال او جلب توجه محمد را کرده بود نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجه به این‌که زینب هیچ‌گونه تمایلی برای ازدواج با زید نشان نمی‌داد بلکه مخالفت خود را صریحاً، بیان کرد، و کاملاً ترجیح می‌داد همسر پیامبر شود به طوری که وقتی پیامبر به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد زیرا تصور می‌کرد محمد او را برای خود خواستگاری می‌کند، اما بعداً با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر تن به ازدواج با زید داد. با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی زینب با خبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟ دیگر این‌که هنگامی که زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر مراجعه می‌نماید پیامبر بارها او را نصیحت می‌کند و مانع این طلاق می‌شود، این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه‌ها است. از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفتگوهای دیگر نباشد. از سوی چهارم در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می‌گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود داشت که پیامبر از مردم می‌ترسید در حالی که باید از خدا بترسد. از دیدگاه مسلمانان مسئله ترس از خدا نشان می‌دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تأمین شود، هر چند به قیمت انتقاد منتقدان و متهم ساختن محمد تمام گردد.^{۱۹۷۱}

خدا در قرآن

خدای محمد در خدمت محمد

در سیره محمد موارد بسیاری مذکور است که ممکن است ذهن نقاد را به این نتیجه برساند که محمد از قرآن به عنوان ابزاری برای پیشبرد نظر شخصی استفاده کرده‌است و خواسته‌های نفسانی خود را در ظرف کلام خدا به اطرافیان تحمیل کرده‌است. از همین رو بوده‌است که عایشه در مقام انتقاد از محمد گفته‌است «می‌بینم که پروردگارت به انجام خواسته‌هایت [=هواهای نفسانی] می‌شتابد.»^{۱۹۸۱} این قضیه به خصوص در زمینه تمتع محمد از زنان نمود بیشتری می‌یابد. قرآن مشحون است از حکم‌هایی که تمتع‌های محمد از زنان را به انحای مختلف حلال می‌شمرد و همان تمتع‌ها را بر دیگران حرام. گفته‌ای بالا از عایشه هم در یکی از همین ماجراها (بخشیدن ام شریک دوسیه خویشتن را به محمد) بر زبان رانده شده‌است. در مقابل آیاتی هم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

هستند که از این نظر منعهایی جدی برای او قایل می‌شوند: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ: بعد از آنچه برایت شمردیم، دیگر هیچ زنی برایت حلال نیست، و نیز حلال نیست که همسرانت را به همسری دیگر مبدل کنی، هر چند که از کمال وی خوشتر آید. ^{۱۹۹}

نسبت دادن صفات بشری به خدا

از قرآن انتقاد شده است که اوصاف و تفاسیلی که از خدا در قرآن آمده است گاه جنبه کاملاً بشری می‌یابد. این خدا در قرآن خشم می‌کند، حيله می‌کند، غضب می‌کند، دوستی می‌کند و ... این افعال و حالات که به نظر یک منتقد عارض شدنش بر شخص ناشی از ضعف روح و نیازمندی آدمی است در قرآن به طرز زنده‌ای به چشم می‌خورد. پس منتقد چنین نتیجه تواند گرفت که صفات و عکس‌العمل‌های خداوند با روایات محمد آمیخته است. ^{۱۹۹} البته در مقابل آیاتی که تشابهاتی بین انسان و خدا می‌آورند دسته دیگری از آیات وجود دارند مانند «لیس کمثله شیء» شوری ۱۱/ (یعنی هیچ چیز مثل خدا نیست) و «لایدركه الابصار» انعام/ ۱۰۳ (یعنی چشم‌ها قادر به دیدن او نیستند) که به اصطلاح به تنزیه خدا می‌پردازند. این عیبی عارف قرن ششم و هفتم بر این اساس دیدگاه معروفی دارد که از آن به «تنزیه در عین تشبیه» یاد می‌داند. ^{۱۰۰} از نظر علی بن ابیطالب «خداوند عقل‌ها و خردها را بر چگونگی و تحدید صفات خود آگاه نکرد لکن هرگز آن‌ها را از مقدار لازم معرفت خود، محجوب نساخت». ^{۱۰۱}

قرآن و حقوق بشر

در روایات تاریخی

کشتن نوجوانی به احتمال کفر در آینده

در داستان موسی و خضر، خضر جوانی را می‌کشد:

[موسی و خضر] رفتند تا به پسری رسیدند. [خضر] او را کشت. موسی گفت: آیا جان پاکی را بیآنکه مرتکب قتلی شده باشد می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی... [خضر گفت] اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر در آندازد. خواستم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیب‌شان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک‌تر از او. ^{۱۰۲} منتقدان در باب این آیه معتقدند که مجموعه قوانین کیفری دنیای مدرن، مجازات کودکان نابالغ را نمی‌پذیرند. همچنین هیچ فردی را نمی‌توان به احتمال آنکه ممکن است در آینده مرتکب جرم شود، مجازات کرد. مجازات به جرم ارتكابی تعلق می‌گیرد، نه جرم ناکرده. ^{۱۰۲} در مقابل بیان می‌شود خضر ماموریتش در نظام تکوین و موسی ماموریتش در نظام تشریح است و به همین دلیل این دو با هم جمع شدنی نیستند. در نظام تشریح که همه پیامبران نماینده آن هستند، هیچ‌کس از جمله خود این پیامبران مجاز به انجام اعمالی مشابه اعمال خضر - همچون کشتن یک انسان بی‌گناه به احتمال انجام کار نادرست در آینده - نیست. ^{۱۰۳}

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

کشتن تمام افراد قوم پس از کشتن یک شتر

در قرآن گفته شده الله تمام قوم ثمود را پس از آنکه یکی از آنان شتر صالح را می‌کشد، نابود کرده‌است: ما آن ماده شتر را برای آزمایش‌شان می‌فرستیم. پس مراقب‌شان باش و صبر کن و به آن‌ها بگوی که آب میان‌شان تقسیم شده. نوبت هر که باشد او به سر آب می‌رود. یارشان را ندا داد و او شمشیر برگرفت و آن را پی کرد. عذاب و بیم‌دادن‌های من چگونه بود؟ ما برای آن‌ها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند علف‌های خشک آغل گوسفند شدند. ^{آیه ۱۱} علی بن ابی طالب در این خصوص می‌گوید که قطعاً یکی از آنان شتر را کشته‌است، ولی به دلیل سکوت همراه با رضایت، خدا همه آنان را نابود کرد. ^{آیه ۱۴} در جایی دیگر از قرآن این داستان تکرار شده‌است: حال آنکه پیامبر خدا به آنان [قوم ثمود] گفته بود این شتر خداوند است، او و بهره آبش را رعایت کنید، سپس او را دروغ‌زن شمردند و آن [شتر] را پی کردند، آن‌گاه پروردگارشان آنان را به گناه‌شان، به یکسان نابود ساخت و از عاقبت کارش نترسید ^{آیه ۱۲} مخالفان در مورد این داستان معتقدند این مجازات به هیچ وجه با جرم ارتكابی تناسب ندارد. حتی مدافعان حقوق حیوان‌ها، کسی را به دلیل کشتن یک شتر نمی‌کشند، چه رسد به نابودی کل مردمی که این فرد از آن‌ها بوده‌است. ^{آیه ۱۲} این ادعای مخالفین در حالی است که قرآن خود به صراحت گفته این شتر، شتری معمولی نبوده، بلکه آیه (معجزه) الهی بوده است ^{آیه ۱۳} و ^{آیه ۱۴} همچنین قرآن عذاب الهی را پس از هشدار نسبت به آزار شتر می‌داند ^{آیه ۱۵} و کشتن آن را با فعل جمع به تمامی آن قوم نسبت می‌دهد ^{آیه ۱۶} و عذاب را نیز به ظالمین آن قوم منحصر می‌کند. ^{آیه ۱۷}

خشونت در قرآن

از لحاظ تاریخی، در زمان محمد، درجه خشونت آیتی که محمد بیان می‌کرد با گسترش اسلام افزایش می‌یافت. اولین آیتی که مسلمانان را به خشونت نسبی دعوت می‌کرد هنگامی بود که در زمان دومین پیمان عقبه بیان شد. در این آیات (سوره حج آیات ۴۱-۳۹) برای اولین بار حق حمل سلاح و دفاع به مسلمانان داده شد. اما حکم بعدی با قاطعیت بیشتری ابلاغ شد. در سال دوم هجری حکم دوم در مدینه در حالی صادر شد که به مسلمانان هشدار داده شده بود که اندازه را نگه دارند و در اقدام به جنگ پیشی نجویند: «با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی نکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.» ^{آیه ۱۸} بتدریج که برتری مسلمانان بر دیگران آشکارتر شد آن لحن نسبتاً ملایم آیه‌های قبلی جای خود را به احکام سخت‌تر و خشمگین‌تر داد و دیری نپایید که به حالت کاملاً خشن و آشتی ناپذیر درآمد: «دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند شما نیز کافر شوید، تا برابر گردید پس با هیچ‌یک از آنان دوستی نکنید تا آن‌گاه که در راه خدا مهاجرت کنند و اگر سر باز زدند در هر جا که آن‌ها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ‌یک از آن‌ها را به دوستی و یاری برنگزینید.» ^{آیه ۱۹} ^{آیه ۲۰}

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

• «پس در راه خدا کارزار کن، تو عهده‌دار کسی جز خود نیستی و مؤمنان را نیز [به کارزار جنگ] تشویق کن، چه بسا خداوند بلائی کافران را [از شما] بگرداند و عذاب الهی سخت‌تر و خداوند سختگیرتر است»^[آیه ۱۲۰]

• «و خداوند کافران را در عین غیظ و غضبشان بازگرداند، که هیچ کامی نیافتند، و خداوند در کارزار مؤمنان را حمایت و کفایت کرد، و خداوند توانای پیروزمند است؛ و آن عده از اهل کتاب را که از آنان پشتیبانی کردند، از برج و باروهاشان فرود آورد و در دلشان هراس افکند، چندانکه گروهی از ایشان را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید؛ و زمینها و خانه‌هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است.»^[آیه ۱۲۱]

به عقیده منتقدان، این موارد و چندین مورد دیگر نشان می‌دهد که الله در قرآن به طور واضحی خشونت می‌ورزد. الله قدرتمندترین است و جلوی قدرت ناباوران را می‌گیرد. الله زمین‌ها، خانه‌ها و دیگر وسایل دارای ارزش ناباوران را می‌گیرد و آن‌ها را به وفاداران خود می‌دهد. در قرآن تقریباً در هر سوره از خشم و غضب الله یاد می‌شود. در برابر این غضب مسلمانان تشویق می‌شوند بسیاری کارها را انجام دهند؛ من جمله به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند^[آیه ۱۲۲] یا دشمنان را به قتل برسانند.^[آیه ۱۲۳] خشونت الله یا تهدیدات الله به خشونت، اغلب منشأ خشونت‌هایی می‌شود که توسط مسلمانان به واسطه خشنودی اراده الله انجام می‌شود.^[آیه ۱۱۰۶] علاوه بر این که در اکثر سوره‌های قرآن از جنگ با دشمنان الله یاد شده است، در بسیاری از سوره‌ها خشم الله و به تبع آن ترس از خشم الله نیز ذکر شده است. به نظر می‌رسد محمد نیز همانند متی (نگارنده انجیل متی) نمی‌توانسته مردمی را تصور کند که تنها بر پایه اخلاقیات و بدون ترس از بارگاه الهی کارهایی که وی مد نظرش بوده انجام دهند. الله نیز در قرآن محمد همانند انجیل به طور مداوم از مجازات‌هایی من جمله «عذابی سهمگین» و «بلایی دردناک» سخن می‌گوید.^[آیه ۱۱۰۶] به خطر انداختن جان به خاطر الله، در قرآن شدیداً تمجید شده است و برای آن پاداش‌های فراوانی در آخرت وعده داده شده است. الله زندگی در دنیا را معمولاً بی ارزش قلمداد می‌کند: «و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهُو نیست و پرهیزگاران را سرای آخرت بهتر است آیا به عقل نمی‌یابید؟»^[آیه ۱۲۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیست که چون به شما گویند که برای جنگ در راه خدا بسیج شوید، گویی به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ متاع این دنیا در برابر متاع آن دنیا جز اندکی هیچ نیست»^[آیه ۱۲۵] و از طرفی برای کشته‌شدگان در راستای امور خواسته شده ارزش زیادی قائل شده است. الله معتقد است که مردگان بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوند: «هر آینه تنها آنان که می‌شنوند می‌پذیرند و مردگان را خدا زنده می‌کند و سپس همه به نزد او «بازگردانده» می‌شوند: «تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و [اما] مردگان را خداوند زنده خواهد کرد سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوند.»^[آیه ۱۲۶] از این بین، برای این کشته‌شدگان، الله پاداش ویژه‌ای در نظر گرفته است: «خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، تا بهشت

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

از آنان باشد، در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده‌است به حق بر عهده اوست و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروش که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»^{آیه ۱۲۷} در این بهشت ذکر شده، وصف شده‌است که اعراب خواهند توانست در باغ‌ها و چشمه‌سارهایی، انواع طعام (غذاها) و میوه‌ها را بخورند و با دختران باکره مرتب سکس داشته باشند.^{آیه ۱۲۸} موارد ابراز خشونت در قرآن را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

تهدید به مجازات در جهنم

در ذهن یک مسلمان هیچ خدایی نیست مگر خدای محمدی که فرستاده اوست. تمام اصول زیستن نیز بر پایه درست بودن این ادعا است. اما برای کسانی که به این اصل و دیگر اصول ارائه شده در قرآن (همچون آخرین پیامبر بودن محمد، قیامت و...) اعتقاد نداشته باشند جهنم در نظر گرفته شده‌است: «والی [کسانی که کافر شوند، و آیات خدا را تکذیب کنند آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود»،^{آیه ۱۲۹} «بگو: چه می‌بینید، اگر عذاب خدا به نگاه یا آشکارا بر شما فروداید، آیا جز ستم‌کاران هلاک می‌شوند؟ ما پیامبران را جز برای مژده دادن یا بیم کردن نفرستاده‌ایم پس هر کس، که ایمان آورد و کار شایسته کند، بیمناک و محزون نمی‌شود؛ و به کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، به کیفر نافرمانیشان، عذاب خواهد رسید.»^{آیه ۱۳۰} منتقدان معتقدند روح خشونت‌ورزی در جای‌جای قرآن به چشم می‌خورد. به طور مثال قرآن در مورد نحوه مجازات ناباوران در جهنم می‌گوید: «انان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند هرگاه پوست تنشان کامل برشته شود پوستشان را از نودهیم، تا عذاب خدا را بچشند خدا پیروزمند و حکیم است.»^{آیه ۱۳۱}

مجازات‌های تاریخی در گذشته

محمد در قرآن مهمترین شخص و آخرین نفر از میان چندین پیامبر فرستاده شده معرفی می‌شود. الله عنوان می‌کند که چندین ملل مختلف پیش از محمد را نابود کرده‌است به این دلیل که از دستورها و هشدارهای او اطاعت نکرده بودند: «آیا ندیده‌اند که پیش از آن‌ها چه مردمی را هلاک کرده‌ایم؟ مردمی که، در زمین مکتشان داده بودیم، آنچنان مکانی که به شما نداده‌ایم؛ و برایشان از آسمان باران‌های پی در پی فرستادیم و رودها از زیر پایشان روان ساختیم آن‌گاه به کیفر گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از آن‌ها مردمی دیگر پدید آوردیم.»^{آیه ۱۳۲} «چه بسا قریه‌هایی که مردمش را به هلاکت رسانیدیم، و عذاب ما شب هنگام یا آن‌گاه که به خواب نیمروزی فرورفته بودند به آنان در رسید.»^{آیه ۱۳۳} قرآن در چندین نمونه از داستان‌های متون قدیمی تر مذهبی را همچون داستان ابراهیم تکرار می‌کند. اغلب داستان‌های اینچنینی بر مجازات‌های الله تأکید می‌کنند یا در مورد خشونت او سخن می‌گویند و در نهایت مردم را به ترسیدن از الله وامی‌دارند. «فرعون در میان مردمش ندا داد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این، جویباران که از زیر پای من جاری هستند از

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

آن من نیستند؟ آیا نمی بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده اند؟ پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبه کار بودند. چون ما را به خشم آوردند، از آن ها انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم. آنان را در شمار گذشتگان و داستان برای آیندگان کردیم.» ^{آیه ۱۳۴} شکست خوردن جالوت از داوود در قرآن به الله نسبت داده شده و به طرز مذهبی مآبان های نقل می شود: «چون با جالوت و سپاهش رو به رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز. پس به خواست خدا ایشان را بشکستند و داود جالوت را بکشت و خدا به، او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه می خواست به او بیاموخت و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین تباہ می شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می دارد.» ^{آیه ۱۳۵} ۱۱۰۶۱۱

خشونت علیه دیگر ادیان و «دشمنان»

گرچه آیاتی در قرآن یافت می شود که تحمل دیگر ادیان را توصیه می کند و مثلاً از عدم اجبار در دین سخن می گویند اما این گونه آیات کاملاً در برابر آیاتی در قرآن که خشونت علیه دیگر ادیان را ترویج می کنند ناچیز به شمار می آیند. ^{آیه ۱۳۱} منعی آیاتی که تماماً با روحیه جنگی و تئوری جنگ منطبق است: «هر جا که آن ها را یافتید بکشیدشان و از آنجا که شما را رانده اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است و در مسجد الحرام با آن ها مجنگید، مگر آنکه با شما بجنگند و چون با شما جنگیدند بکشیدشان، که این است پاداش کافران.» ^{آیه ۱۳۶} به عقیده منتقدان، مشکل قرآن نه تنها تناقض آیات در جنگ و صلح است بلکه فراوانی بیش از حد آیاتی است که به خشونت با هدف رضای خدا، جنگجویی و سازش ناپذیری جنبه قانونی داده است. خشونت در راه الله در قرآن هم عادلانه فرض شده است و هم توسط الله یا محمد بر مسلمانان تکلیف شده است: «جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش دارید، شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد خدا می داند و شما نمی دانید.» ^{آیه ۱۳۷} در قرآن همواره جبهه جنگ بین دو طرف به صورت خوبی (ما) و شر (دیگران) تقسیم بندی می شود: «انان که ایمان آورده اند، در راه خدا می جنگند، و آنان که کافر شده اند در راه شیطان. پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است.» ^{آیه ۱۳۸} در قرآن مسیحیان، یهودیان و «مشرکان» با برخوردهای سختی من جمله خشونت های عادلانه فرض شده مواجه می شوند: «و چون ماه های حرام به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و، بگیریید و به حبس افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آن ها دست بردارید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» ^{آیه ۱۳۹} در قرآن جنگیدن از جانب الله پاداش به همراه دارد و خودداری از جنگ کردن تنبیهات شدیدی را در پی خواهد داشت. ^{آیه ۱۴۰}

قرآن و پیروان دیگر ادیان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

قرآن و یهودیان

در تمام آیات مکی، قرآن در همه موارد مؤید خط فکر اعتقادی یهودیان و مسیحیان است. اولین نشانه‌های اصطکاک با یهودیان در قرآن در سال دوم هجرت آغاز می‌شود در حالی که مسیحیان همچنان مورد تأیید و حتی ستایش قرار می‌گیرند. بعداً بنا به دلایلی بتدریج در آیه‌ها نشانه‌های انتقادی‌ای به یهودیان نمایان می‌شود. ^{آیه ۱۴۰} یهودیان به رباخواری (بر خلاف دستورها تورات) ^{آیه ۱۴۱} و به دستکاری در کتاب مقدس خود از طریق حذف برخی از قسمت‌های آن ^{آیه ۱۴۲} متهم می‌شوند و بابت خطاهای گذشته خود مورد نکوهش قرار می‌گیرند ^{آیه ۱۴۳} روزه یوم کیپور یهودیان تبدیل به روزه ماه رمضان مسلمانان می‌شود و بیت المقدس جای خود را به مکه به عنوان قبله مسلمین می‌دهد. ^{آیه ۱۴۴} اما در نهایت با به وجود آمدن برخی مسائل میان محمد و یهودیان آیات قرآن جنبه رویارویی و بعضاً جنگ طلبی به خود می‌گیرد. یهودیان در قرآن معمولاً به قبایل سه‌گانه یهود در زمان محمد یعنی بنی نضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه اشاره دارد. ^{۱۱۰۷}

دوره اول، سازش

تا قبل از هجرت، محمد اسلام را جزئی از یهودیت و مسیحیت قلمداد می‌کرد و انتظار داشت او و یهودیان جبهه مشترکی علیه شرک قریشیان و دیگر اعراب تشکیل دهند. در تمام سالهای مکه محمد در آیین خود از پیوستگی آیینش با دو آیین گذشته سخن می‌گفت و از پرستش خدای ابراهیم و موسی حرف می‌زد. از همین رو شماری از آیین‌های یهودیان من جمله نیایش به سوی بیت المقدس، روزه روز کیپور (دهم ماه تشرین، روز عاشورا در اصطلاح عربی) و نماز نیمروز جزء آیین‌های مسلمانان قرار گرفته بود. همچنین در مورد احکام حلال و حرام نیز همچون نجاست خون و گوشت خوک و مردار احکام یهودیت تبعیت می‌شد. در این دوره عموماً آیاتی ارائه می‌شد که پا به پای تورات در ستایش بنی اسرائیل سخن می‌گفت: «ما به بنی اسرائیل کتاب و علم داوری و نبوت عطا کردیم و از چیزهای پاکیزه و خوش روزیشان کردیم و بر جهانیان برتریشان دادیم» ^{آیه ۱۴۵} «و به آن مردمی که به ناتوانی افتاده بودند، شرق و غرب آن سرزمین را که برکت داده بودیم به میراث دادیم، و وعده نیکویی که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود بدان سبب که شکیبایی ورزیده بودند، به کمال رسیدند» ^{آیه ۱۴۶} حتی این حُسن نیت تا هفته‌های اولیه هجرت به مدینه ادامه یافت: «ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید و شما را بر جهانیان برتری دادم» ^{آیه ۱۴۷} «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که آیین یهودان و ترسایان و صابثان را برگزیدند، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کاری شایسته کنند، خدا به آن‌ها پاداش نیک می‌دهد و نه بیمناک می‌شوند و نه محزون» ^{آیه ۱۴۸} اما با وجود این، یهودیان یثرب به حُسن نیت محمد آن طور که انتظار داشت پاسخ نگفتند و (به نقل از تاریخ طبری) حتی وقتی که فهمیدند محمد عرب است و یهودی نیست اصولاً گفته‌هایش را باور نکردند. در ماه‌های اولیه مهاجرت، یک معاهده همکاری میان محمد و سه قبیله یهود منعقد شد ^{آیه ۱۴۹} به موجب این قرارداد، محمد در سالهای پیش از جنگ بدر که خطر حمله قریش به مدینه بود

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

از یهودیان طلب پول کرد اما ایشان تنها در ازای پرداخت سود از سوی محمد، حاضر به این کار شدند. از سوی دیگر خودداری یهودیان از شرکت بی قید و شرط در جنگ‌ها علیه مشرکان نیز باعث بدبینی محمد نسبت به یهودیان شد. پس از این دوره کم‌کم لحن آیات قرآن در خصوص یهودیان تغییر می‌کند. ^{۱۱۰۸}

دوره دوم، عتاب خیرخواهانه

در این دوره محمد با وجود برخی ناکامی‌ها و دلسردی‌ها، مایل نیست رشته روابط با یهودیان را به کلی بگسلد. در اینجا قرآن از یهودیان انتقاد می‌کند که این‌که لحن آن حالت موعظه‌آمیزی در خود دارد: «ای بنی اسرائیل! و به آنچه نازل کرده‌ام و کتاب شما را تصدیق می‌کند ایمان بیاورید، و از نخستین کسانی که انکارش می‌کنند مباشید و آیات مرا به بهای اندک بفروشید و از من بیمناک باشید.» ^{۱۵۰} «به تحقیق موسی را کتاب دادیم و از پی او پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلیلهای روشن عنایت کردیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم و هرگاه پیامبری آمد و چیزهایی آورد که پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، و گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید.» ^{۱۵۱} «از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، و این لعنت پاداش عصیان و تجاوزشان بود. از کار زشتی که می‌کردند باز نمی‌ایستادند و هر آینه بدکاری می‌کردند.» ^{۱۵۲} اما بتدریج برخورد یهودیان «محمد را واقعاً به خشم آورد» ^{۱۱۰۹} خصوصاً هنگامی که هیچ‌یک از آن‌ها داوطلب شرکت در جنگ بدر نشدند. همراه با تیرگی روابط محمد با یهودیان ماهیت آیات نیز تغییر کرد و حالتی یهودی‌ستیزانه به خود گرفت. ^{۱۱۱۰}

دوره سوم، دشمنی علنی

آیاتی که در این دوره بیان شده‌است از جدایی قاطع یهودیان و مسلمانان حکایت می‌کند تا بدانجا که در سوره بقره آیه ۶۵ از تبدیل شدن گروهی از یهودیان به بوزینه نقل می‌شود. یکی از نشانه‌های این جدایی تغییر قبله از بیت المقدس به مکه بود که یهودیان از آن به استهزا سخن می‌گفتند: «از مردم، آنان که کم خردند، خواهند گفت: چه چیز آن‌ها را از قبله‌ای که رو به روی آن می‌ایستادند برگردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.» ^{۱۵۳} در سوره‌های بعد نیز آیات چندی به نکوهش یهودیان می‌پردازد: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن‌ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید؛ ولی آن‌ها، آن را پشت سر افکندند؛ و به بهای کمی فررختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند.» ^{۱۵۴} «(ولی) به خاطر پیمان شکنی آن‌ها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران به ناحق، و به خاطر این‌که (از روی استهزا) می‌گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده (شده) و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم» رانده درگاه خدا شدند. آری، خداوند به علت کفرشان، بر دل‌های آن‌ها مهر زده؛ که جز عده کمی از آن‌ها ایمان نمی‌آورند.» ^{۱۵۵} «ولی به خاطر پیمان شکنی، آن‌ها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را (از موردش) تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آن‌ها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

زمان، از خیانتی (تازه) از آن‌ها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آن‌ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»^{آیه ۱۵۶} «بپهود گفتند که دست خدا بسته است. دستهای خودشان بسته باد! و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دستهای خدا گشاده است به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم هرگاه که آتش جنگ را فروختند خدا خاموشش ساخت و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.»^{آیه ۱۵۷} «مثل کسانی که تورات بر آن‌ها تحمیل گشته و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خراست که کتابهایی را حمل می‌کند. بد داستانی است داستان مردمی که آیات خدا را دروغ می‌شمردند و خدا ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند.»^{آیه ۱۵۸-۱۶۱}

علم و قرآن

تاریخ در قرآن

داستان‌های تاریخی غیرعادی قرآن

عدم تطابق داستان‌های تاریخی قرآن (زنده ماندن ابراهیم در آتش، داستان قوم لوط، داستان قوم ثمود، داستان زاده شدن عیسی فاقد پدر و سخن گفتن او به محض تولد و...) با یافته‌های فعلی علوم تجربی، از موارد تعارض علم و قرآن است. علوم تجربی بر اساس یافته‌های حاضر از تحلیل برخی داستان‌های تاریخی ناتوانند. البته مسلمانان تمام داستان‌های غیرقابل توجیه از نظر عقلی را معجزات خداوند قلمداد می‌کنند.^{اینترنت منبع} البته برخی مفسران و روشن فکران دینی، داستان‌های قرآن را اسطوره‌ای- نمادین به شمار می‌آورند و اعتقاد دارند که این داستان‌ها جنبه تاریخی- حقیقی ندارند.^{اینترنت منبع} به نظر آن‌ها قرآن، از اسطوره‌های رایج زمانه برای اهداف تربیتی استفاده کرده است.^{۱۱۰۲} برخی از داستان‌های تاریخی مطرح شده در قرآن بدین شرح است:

طوفان نوح

جریان طوفان نوح این‌گونه نقد شده که این مدعا با یافته‌های علمی اثبات نشده است. مطابق این یافته‌ها، عمر زمین بیش از پنج میلیارد سال است و زمان پیدایش حیات کمتر از یک میلیارد سال پس از پیدایش زمین است. طوفان نوح یکی از اسطوره‌های آدمیان اولیه بوده است. در یافته‌های حفاری ۱۹۳۴ قدیمی‌ترین کتاب دینی- مذهبی بشر، گیلگمش، که متعلق به پنج هزار سال قبل است به دست آمد. در این کتاب از طوفان جهانی یاد شده است.^{۱۱۱۲} طوفان آن زمان (که بر اثر بارش باران تمام جهان زیر آب رود)، این‌که از تمامی حیوانات موجود در زمین یک جفت نر و ماده داخل کشتی شود و همچنین عمر نوح، از مصادیق عدم مطابقت داده‌های وحیانی با یافته‌های تاریخی- تجربی انسانی است. مفسران دینی گاه با برخی حدس‌های علمی و گاه با توسل به معجزه این موارد را پاسخ داده‌اند.^{۱۱۰۲} دو زمین‌شناس آمریکایی به نام‌های William Ryan و Walter Pitman در سال ۱۹۹۸ م شواهد جدیدی کشف و منتشر کردند مبنی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بر این که دریای سرخ در ابتدا یک دریاچه کوچک تر از اندازه فعلی و با آب شیرین بوده است. در حدود ۷۵۰۰ سال پیش به دنبال آخرین دوره یخبندان و با گرم شدن ناگهانی زمین سطح جهانی آب دریاها به حدی می رسد که دریای مدیترانه سر ریز شده و کانالی با سرعت چندین برابر آبشار نیگارا به دریای سیاه ایجاد می شود که باعث بالا آمدن آب دریای سیاه با سرعت ۱۵ سانتیمتر در روز. کل بالا آمدن ۱۵۵ متر. و آب گرفتگی ۲۰ کیلومتر از ساحل دریای سیاه. به مساحت ۱۵۰'۰۰۰ کیلومترمربع. و از بین بردن تمدن اطراف دریای سیاه می گردد. این دو، این اتفاق را همان طوفان نوح دانسته کتابی در این مورد نوشته اند.^{۱۱۳۱} ابن وراق می نویسد: به نوح دستور داده شده، از هر حیوانی یک زوج به کشتی ببرد. مارگولیز و شوارتس^{۱۱۴۱} حدس می زنند، در این دنیا ۱۰ میلیون نوع حشره وجود دارد. آیا بردن و جای دادن ۱۰ میلیون حشره در کشتی نوح امکانپذیر بوده است؟ درست است که حشره جای زیادی اشغال نمی کنند، ولی حیوانات بزرگتر که چنین نیستند. بهتر است به این بحث نظری بیفکنیم. همان دانشمندان تخمین زده اند که در دنیا ۵۰۰۰ نوع خزنده، ۹۰۰۰ نوع پرنده، ۴۵۰۰ نوع پستاندار وجود دارد. آیا می توان در خیال به پندار نوعی کشتی پرداخت که بتواند ۴۵۰۰ نوع حیوان گوناگون را در خود جای دهند؟ هر زوج از هر حیوانی، از مارها گرفته تا فیل ها، از پرنده ها گرفته تا اسب ها، از اسب های آبی گرفته تا کرگدن ها، در حدود ۹۰۰۰۰ حیوان را تشکیل می دهند. چگونه نوح توانست با شتاب به این همه حیوان دسترسی پیدا کند؟^{۱۱۵۱}

زندگی یونس در شکم ماهی

به گفته قرآن: یونس از پیامبران بود. چون به آن کشتی پراز مردم گریخت، قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد. ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح گویان بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم و برفراز سرش بوته کدویی رویانیدیم و او را به رسالت بر صد هزار کس و بیشتر فرستادیم^{۱۱۶۱} اکبر گنجی ادعا می کند هیچ مورخی وقوع این واقعه را تأیید نکرده است. همچنین با توجه به گفته قرآن که «ماهی بلعیدش» و این که معده یک ماهی به اندازه ای حجم ندارد که انسانی در آن زندگی کند و علاوه بر آن هضم نشود و به اضافه این که امکانات زنده ماندن (اکسیژن و غذا) برای مدت چهل شبانه روز (در قرآن زمان نیامده) در معده ماهی موجود نیست، این گفته قرآن از لحاظ علمی مردود است.^{۱۱۷۱}

داستان شکافته شدن رود نیل و غرق شدن فرعون در آن

به اعتقاد اکبر گنجی، شکافتن دریا از طریق معجزه خداوند، یکی دیگر از مصادیق تعارض علم و دین است که هیچ مورخ مستقلی هم وقوع آن را تأیید نکرده است.^{۱۱۸۱} در قرآن آمده: و یاد کنید که دریا را برای شما شکافتیم و شما را رهانیدیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظاره می کردید^{۱۱۹۱} تبدیل انسان به حیوان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

در سوره مائده مؤمنان از دوستی با کفار و اهل کتابی که دین را استهزا می‌کنند، نهی شده‌اند: [اینان] کسانی هستند که خداوند لعنت‌شان کرده و بر آنان خشم گرفته و طاغوت را پرستیده‌اند و [خداوند] آنان را بوزینه و خوک گردانده‌است، اینان بدمنصب‌تر و از راه راست [از همه] گمگشته‌ترند. ^{آیه ۱۶۱} همچنین در سوره نساء آمده‌است: اگر ایمان نیاورید، ممکن است به کیفر پیشینیان مبتلا شده، به صورت بوزینه درآید. ^{آیه ۱۶۲} همچنین مطابق آیات ۱۶۳-۱۶۶ سوره اعراف و ۶۵-۶۶ بقره، خداوند یهودیان را به دلیل ماهی‌گیری در روز شنبه به میمون تبدیل کرده‌است. تبدیل انسان به خوک و میمون، برخلاف انتظارات رایج علوم تجربی است. اگر قائلان به کلام‌الله بودن قرآن مدعیات قرآن را برتر از یافته‌های بشری بدانند، نیازی به تأویل این داستان ندارند. در آن صورت می‌توانند مانند ملاصدرا، طباطبایی، جوادی آملی این داستان را واقع‌گرایانه تفسیر کرده و مدعی شوند که خدا واقعاً یهودی‌ها را به دلیل ماهی‌گیری در روز شنبه و استهزای مسلمین، به خوک و میمون تبدیل کرده‌است. اما بسیاری از قائلان به کلام‌الله بودن قرآن، این داستان را تأویل می‌کنند. ^{۱۱۰۲}

اشتباهات قرآن در ارجاع‌های تاریخ

عیسی مسیح

حاملگی مریم به عیسی

قرآن از آگاه شدن مریم به وسیله فرشته جبرئیل که او با وجود باکره بودن، طفلی در شکم دارد و زاده شده عیسی از مریم باکره خبر می‌دهد. ^{آیه ۱۶۳} اگرچه داستان بالا هنوز مورد اعتقاد مسیحیان بنیادگراست، دانشمندان آزاداندیش مسیحی و بسیاری از مسیحیان در حال کنونی و حتی اسقف «دورهام» در انگلستان، دیگر داستان بالا را آنچنان که در انجیل آمده پذیرش نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند به جای واژه باکره از واژه خالص را به کار برده و آن را حمل بر یک عمل اخلاقی بدون سرزنش کنند. مارتین لوتر در سده شانزدهم با ایمان کامل اظهار داشت: ما مسیحی‌ها به سبب عقیده به این‌که این مریم مادر واقعی این طفل بوده و با این وجود باکره خالص باقی مانده، در نظر مردم دنیا احمق به نظر می‌آییم. زیرا عقیده به این موضوع، نه تنها با خرد انسان همگونی ندارد، بلکه برضد فلسفه آفرینش خدا نیز می‌باشد که به آدم و حوا گفت: بارور شوید و تولید مثل کنید. ^{۱۱۱۶} چارلز گیگن برت ^{۱۱۱۷} شباهت چشمگیری بین افسانه مریم باکره و افسانه رومی و یونانی را این‌گونه توصیف می‌کند: دانه، دوشیزه باکره‌ای بود که هنگام گرفتن دوش آبی که از طلا ساخته شده بود، آبستن گردید و پرسیوس از او زایش یافت و ننا در نتیجه خوردن یک انار آبستن شد و آتیس را به دنیا آورد. همچنین باید دانست که زایش مردان بزرگی مانند فیثاغورث، افلاطون و آگوستوس به نوع زایش غیرعادی نسبت داده شده و فرض کرده‌اند که مادر آن‌ها بدون همخوابگی با مرد و یا نوعی دخالت خدا باردار شده‌اند... ^{۱۱۱۸}

ابراهیم، اسماعیل و کعبه

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

با وجود این که در قرآن آمده است ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را باز سازی نموده‌اند، ولی برخی محققین این فرضیه را رد می‌کنند: به ما گفته شده است که ابراهیم در کلبه زایش یافته است و فرزند یک کوزه‌گر تنگدست که با ساختن بت‌های کوچک گلی روزگار می‌گذرانیده، بوده است. کدام انسان خردگرایی می‌تواند باور کند یک پسر کوزه‌گر از ۹۰۰ مایل بیابان‌های غیرقابل عبور به مکه مسافرت کرده باشد. هرگاه او یک سردار پیروز می‌بود، بدون تردید می‌باید به یک کشور زیبایی مانند آسور رفته باشد و اگر آن‌گونه که فرض شده است، او یک انسان تنگدست بوده، نمی‌توانسته است بنیانگذار یک حکومت پادشاهی در یک کشور خارجی شده باشد^{۱۱۹} این که بگوییم اعراب از نسل اسماعیل به وجود آمده‌اند، مانند آنست که باور داشته باشیم که قرآن سوی‌ها نسل فرنکوس فرزند هکتور هستند^{۱۲۰} تردید نیست که ابراهیم، هیچگاه به مکه نرفته بود^{۱۲۱} مسلمانان بر پایه سنت‌های خود باور دارند که خانه کعبه، یعنی ساختار مکعب شکلی که در مکه واقع است، به وسیله ابراهیم و اسماعیل ساخته شده است؛ ولی هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که این ادعا را ثابت کند. هور گرونج، در پژوهش‌های خود نشان داده است که محمد این داستان را از خود نوآوری کرد تا به دینی که می‌خواست بسازد، زمینه و مایه عربی بدهد و با این روش تحسین برانگیز، محمد دین مستقلی بوجود آورد و کعبه را با پیشینه‌های تاریخی و اعتقادی که مختص اعراب بود، وارد ساختار عقیدتی اسلام کرد.^{۱۲۲}

علم پزشکی در قرآن

محل بارآمدن منی مرد

سوره طارق آیه‌های ۵ تا ۷ می‌گویند:^{۱۲۳} پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است؛ از آبی جهیده آفریده شده است؛ که از میانه پشت [ستون فقرات] و سینه‌ها [استخوان‌های سینه] بیرون آید. این آیه‌ها محل بارآمدن منی مرد را قفسه سینه مرد معرفی می‌کنند. در حالی که انسان امروزی از مدت‌ها پیش، محل بارآمدن منی مرد را نه قفسه سینه، بل که خیلی پایین‌تر در جایی در لگن خاصره می‌داند.^{۱۲۴} بهاء‌الدین خرم‌شاهی مترجم و مفسر قرآن، در پایان قرآن ترجمه خود به این آیه‌ها اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «این آیات، به ویژه آخرین کلمه آیه آخر، معرکه آراء مفسران، خصوصاً مفسران جدیدی است که می‌کوشند آن را با علم امروز تطبیق دهند... ترائب جمع است و مفرد انتریه به معنی استخوان سینه یا ترقوه است. [اما] بعضی از مفسران آن را قفسه سینه و توسعاً قسمت پیشین بدن زن گرفته‌اند و بعضی دیگر از جمله محمد اسد (یکی از مترجمان قرآن کریم به انگلیسی) آن را به لگن خاصره ترجمه کرده‌اند.»^{۱۲۳} خرم‌شاهی با این توضیح نتیجه می‌گیرد: «باری اگر مترجم به لغت [لغت قرآن] وفادار باشد، ترائب را سینه‌ها یا استخوان‌های سینه ترجمه می‌کند. اما اگر به علم وفادار باشد، آن را به چیزی دیگر باید ترجمه کند.»^{۱۲۳} حسن‌زاده آملی در کتاب طب و طبیب و تشریح با توجه به معنای لغوی صلب و ترائب می‌گوید: «صلب دیوار استخوان‌های پشت بدن است، و ترائب جدار استخوان‌های جلوی آن است، و آنچه در میان این دو دیوار استخوان‌ها محصور است امعاء و احشاء و

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نظایر آن‌هاست؛ و معنی آیه این است که انسان با دیده اعتبار در صنع پروردگار بنگرد که مبدء تکون و مایه پیدایش او آب جهنده‌ای است که از میان این دو دیوار استخوان‌ها بیرون می‌آید.»^{۱۱۲۵}

قرآن و پیش‌گویی

پیش‌بینی ایمان آوردن اهل کتاب

سوره ۲۸ آیه ۵۲ می‌گوید: **الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ**^{۱۱۲۶} کسانی که قبل از این، کتاب به ایشان داده‌ایم، آنان به این ایمان می‌آورند. این آیه پیش‌بینی می‌کند که اهل کتاب، یعنی یهودی‌ها و مسیحی‌ها به این دلیل که کتاب دینی مشابهی دارند، الهی بودن قرآن را خواهند پذیرفت و به دین اسلام گردن خواهند نهاد. برخلاف این آیه و پیش‌بینی، یهودیان مورد نظر در شبه جزیره عربستان آن روز، قرآن را نپذیرفتند و حتی جان و مال خود را در راه ترک نکردن دین یهودی و نصاری و پذیرش اسلام از دست دادند.^{۱۱۲۷} برخلاف لفظ کلی آیه، مفسران این آیه را تنها به گروه اندکی از «حق‌طلبان» اهل کتاب مربوط دانسته‌اند که در اثر اختلاف بر سر مکی یا مدنی بودن آیه، تعداد آن‌ها را چهار نفر یا چهل نفر یا هفتاد نفر مسیحی گفته‌اند.^{۱۱۲۸|۱۱۲۹|۱۱۳۰|۱۱۳۱}

آیه‌های یادشده:

۱. سوره انعام، آیه ۶۸: **وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرومی‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستم‌کار منشین.

۲. قسمتی از آیه ۷ سوره آل عمران: **وَأُخْرَ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**: و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰۶

۴. سوره نحل، آیه‌های ۱۰۱ و ۱۰۲

۵. **فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَاِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**: پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

۶. ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ (سوره کوثر- آیه ۲)

۷. سوره تحریم، آیات ۱- ۵

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۸. آیهٔ ۵ و ۴ سورة احزاب
۹. سورة احزاب آیهٔ ۵۲
۱۰. سورة كهف، آیات ۸۱ و ۸۰ و ۷۴
۱۱. سورة قمر، آیات ۳۱-۲۷
۱۲. سورة شمس، آیات ۱۵-۱۱
۱۳. سورة شمس، آیات ۱۵-۱۱
۱۴. سورة اعراف، آیهٔ ۷۳
۱۵. سورة هود، آیهٔ ۶۴
۱۶. سورة هود، آیهٔ ۶۵
۱۷. سورة هود، آیهٔ ۶۷
۱۸. بقره، ۱۹۰
۱۹. نساء، ۸۹
۲۰. نساء، ۸۴
۲۱. احزاب، ۲۵-۲۷
۲۲. بقره، ۴-۷
۲۳. انفال، ۶۷
۲۴. انعام، ۳۲
۲۵. توبه، ۳۸
۲۶. انعام، ۳۶
۲۷. انعام، ۱۱۱
۲۸. الدخان ۵۵-۵۱
۲۹. بقره، ۳۹
۳۰. انعام ۴۷-۴۹
۳۱. نساء، ۵۶
۳۲. انعام، ۶
۳۳. اعراف، ۴
۳۴. الزخرف ۵۱-۵۶
۳۵. بقره ۲۵۰-۲۵۱

فصل اول- نگاہی جامع بہ کتاب ایقان

۳۶. ﴿وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۗ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۗ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يِقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَان قَاتِلُوهُمْ ۖ فَاقْتُلُوهُمْ ۖ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۖ﴾

۳۷. ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۗ قُلْ مَا انْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِللَّذِينَ وَاللَّذِينَ الْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۖ﴾

۳۸. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ ۗ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۖ﴾

۳۹. ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ ۗ فَاِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۖ﴾

۴۰. نساء ۲۸، مائدہ ۶۲ و ۶۳، منافقون ۲۱ و ۲۲ و آیاتی از سورہ بقرہ

۴۱. نساء ۱۶۱-۱۵۹

۴۲. بقرہ ۷۵-۷۰ و نساء ۴۸-۴۶

۴۳. بقرہ ۹۳-۸۷ و آل عمران ۱۸۴-۱۷۷

۴۴. بقرہ ۱۴۲-۱۳۶ و ۱۵۲-۱۴۷

۴۵. جائیہ ۱۶

۴۶. اعراب ۱۳۷

۴۷. بقرہ ۴۷

۴۸. بقرہ ۶۲

۴۹. در بقرہ ۸۴ بہ آن اشارہ شدہ است.

۵۰. بقرہ ۴۱

۵۱. بقرہ ۸۷

۵۲. مائدہ ۷۹-۷۸

۵۳. بقرہ ۱۴۲

۵۴. آل عمران ۱۸۷

۵۵. نساء ۱۵۵

۵۶. مائدہ ۱۳

۵۷. مائدہ ۶۴

۵۸. جمعہ ۵

۵۹. سورہ صافات، آیات ۱۴۷-۱۳۹

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۶۰. بقره، ۵۰
۶۱. مائده، ۶۰-۵۷
۶۲. سوره نساء آیه ۴۷
۶۳. سوره مریم، آیه های ۱۶ تا ۲۲، آل عمران آیه های ۴۵ تا ۴۸
- پانویس ها:
۱. .Extended Edition. pp. 19-20 .Islam the Straight Path .Esposito, John
 ۲. سالنامه پروس، H.Grimme، سال چاپ: ۱۹۱۷، صفحات ۴۲ تا ۵۴
 ۳. System der Koranischen Theologie Einleitung in den koran, H.Grimme, Volume 1, pages 105-117
 ۴. «Samples of Quranic Contradictions and Flaws» (نمونه های تناقضات و اشتباهات قرآنی)». آزادی ایمان جهانی. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۳ آوریل ۲۰۱۶.
 ۵. «آیا در قرآن تناقض هست».
 ۶. «گمان تناقض در قرآن».
 ۷. «The Word of Mohammad». دسامبر ۲۰۰۷. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۷ مارس ۲۰۱۶.
 ۸. سم هریس. «Who Are the Moderate Muslims?». هافینگتن پست، ۱۶ فوریه ۲۰۰۶.
 ۹. «Sayyed Iyad Jamal Aldin November 4-5, 2010 Alarabiya forum debate - Part 2/2». یوتیوب. العربیه. بازبینی شده در ۶ ژوئن ۲۰۱۶.
 ۱۰. «Contradictions in the Quran».
 ۱۱. «Contradictions in the Qur'an». answering-islam.org. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۵ آوریل ۲۰۱۶.
 ۱۲. «Is it OK to drink alcohol?». بایگانی شده از نسخه اصلی در ۹ آوریل ۲۰۱۶.
 ۱۳. مکارم شیرازی. «ظوابط تفسیر قرآن و خطرات تفسیر به رأی». hawzah.net. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۴ نوامبر ۲۰۱۳.
 ۱۴. «How long did it take to create the heavens and the earth?». بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۲ مارس ۲۰۱۶.
 ۱۵. «Surah Al-A'raf - The Noble Qur'an - القرآن الکریم».
 ۱۶. محمد رضا فشاهی، ارسطوی بغداد، از عقل یونانی به وحی قرآنی، انتشارات کاروان، ۱۳۸۰، ص ۴۱.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۷. نهاد ناآرام جهان، عبدالکریم سروش، ص ۹، تهران، نشر قلم
۱۸. «Which came first, heaven or earth?» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۳ مارس ۲۰۱۶.
۱۹. « Sayyed Iyad Jamal Aldin November 4-5, 2010 Alarabiya forum debate - Part 1/2» . بیوتیوب . العربیه . بازیابی شده در ۶ ژوئن ۲۰۱۶.
۲۰. «The Religion of Peace» . «Is the Quran Hate Propaganda» .
۲۱. «The Bee :۱۶» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۶.
۲۲. «Is slavery OK?» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱ ژوئیه ۲۰۱۶.
۲۳. Ali A. Rizvi . «No, You're Not Taking Those Verses 'Out of Context» . بنیاد خرد و دانش ریچارد داوکینز، ۱۰ مارس ۲۰۱۵ . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۳ دسامبر ۲۰۱۵ . بازیابی شده در ۹ نوامبر ۲۰۱۵.
۲۴. «Cruelty in the Quran» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲ مه ۲۰۱۶.
۲۵. داریوش کریمی . «پرگار: "قرآن، رویاهای پیامبر؟" ، بخش اول» . بی بی سی فارسی ، ۳ مه ۲۰۱۶ . بازیابی شده در ۲۱ مه ۲۰۱۶.
۲۶. داریوش کریمی . «پرگار: "قرآن، رویاهای پیامبر؟" ، بخش دوم» . بی بی سی فارسی ، ۱۰ مه ۲۰۱۶ . بازیابی شده در ۲۱ مه ۲۰۱۶.
۲۷. «The Islamic Revolution Lacked a Theory» . وبگاه دکتر عبدالکریم سروش ، مه ۲۰۰۹ . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۰ اوت ۲۰۱۳.
۲۸. «Islam, Revelation and Prophethood» . وبگاه دکتر عبدالکریم سروش ، فوریه ۲۰۰۸ . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۹ مارس ۲۰۱۵.
۲۹. «Injustice in the Quran» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲ مه ۲۰۱۶.
۳۰. «شبهات سوره نساء آیه ۲۴» . مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۰ آوریل ۲۰۱۶.
۳۱. منبع وابستگی مرکز پاسخگویی به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه «در باره ما» . مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی ، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۳۰ آوریل ۲۰۱۶.
۳۲. «The Divine Definition of Slavery» .
۳۳. جعفر سبحانی . «تهمت وحی نفسی به پیامبر اسلام» . مکتب اسلام ، دی ۱۳۸۷ . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۵.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳۴. علی دوانی. تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت. ۷۷ و ۷۸.
۳۵. قرآن، ۱۵۷:۷.
۳۶. *Bell's introduction* .(Richard Bell (Revised and Enlarged by W. Montgomery Watt *to the Qur'an* Univ. Press, 1970. 31 تا ۵۱. شابک ۰۸۵۲۲۴۱۷۱۲.
۳۷. Sebastian Günther. «Muhammad, the Illiterate Prophet: An Islamic Creed in the *Journal of Quranic Studies*». «Quran and Quranic Exegesis» ۱، ش. ۴ (۲۰۰۲): ۱ تا ۲۶. doi: ۰.۳۳۶۶/jqs.2002.4.1.1/۱۰.
۳۸. یان مک ویلیام (۲۰۰۶/۰۱/۰۵). "Tashkent's hidden Islamic relic". BBC News. بازبینی در ۲۰۱۰/۰۵/۲۷.
۳۹. *Bell's introduction to the Qur'an*, William Montgomery Watt and Richard Bell Edinbrough University Press, 1977, p. 51
۴۰. Edinbrough University Press, *An introduction to the Quran*, W.M. Watt & R. Bell 1977, p.93
۴۱. «Criticism of Muhammad».
۴۲. Sam Harris. Islam, Quran, Perfect Man Muhammad's Hair Hazrat Bal Shrine in «Kashmir. All Truth» ۱۲ ژوئن ۲۰۱۶.
۴۳. «Who Are the Moderate Muslims?». وبگاه سم هریس.
۴۴. نهج البلاغه، سخنان علی بن ابی طالب، گرد آوری شده توسط سید رضی، نامه ۷۷: و من وصیة له ع لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ لَمَّا بَعَثَهُ لِلْأَحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ: لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَ لَكِنْ خَاصِمُهُمْ لَا بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.
۴۵. «Model Behavior of the Prophet (Kitab Al-Sunnah) - Abudawud: Book 40, Hadith 4586». دانشگاه کالیفرنیا جنوبی. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۴ مارس ۲۰۰۹. «سنن ابی داود، کتاب السنة، النهی عن جدال فی قرآن کفر: حدثنا أحمد بن حنبل ثنا يزيد يعني بن هارون أخبرنا محمد بن عمرو عن أبي سلمة عن أبي هريرة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ المراء في القرآن كفر».
۴۶. اسلام شناسی ۱، علی میرفطروس، چاپ دوازدهم، نشر نیما، ص ۷۲
۴۷. اسلام شناسی ۲، علی میرفطروس، چاپ سوم، نشر نیما، صفحه های ۳۱ تا ۳۵
۴۸. ابن وراق، صفحه های ۲۴۶ تا ۲۵۰

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۴۹. سورة مبارکه بقره آیه ۱۰۹
۵۰. سورة مبارکه نساء آیه ۱۵
۵۱. سورة مبارکه توبه آیه ۲۴
۵۲. سورة مبارکه نساء آیه ۱۵
۵۳. ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱ صفحه: ۳۸۲ قابل دسترسی در اینجا [۱]
۵۴. ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱ صفحه: ۳۷۷
۵۵. سید محمد جواد غروی، آدم از نظر قرآن، جلد سوم، ۱۳۸۴، نشر نگارش، تهران، فصل پنجم، مبحث هفتم: عدم جواز نسخ در قرآن
۵۶. علی دشتی، بیست و سه سال، ص ۳۸-۴۱
۵۷. خیانتی در گزارش تاریخ، ص ۱۰ مقدمه
۵۸. Toby Lester. *What is the Koran?* ۲۰۰۲.
۵۹. Craig Winn. *Prophet of doom: Islam's terrorist dogma in Muhammad's own words*. CricketSong Books, 2004. ISBN 0-9714481-2-4. XVii.
۶۰. Charles Cutler Torrey. *The Jewish foundation of Islam*. KTAV Pub. revised ed. 1967. House, ۲ و ۷ و ۵۴.
۶۱. قرآن از دیدگاه ۱۱۴ دانشمند، محمد مهدی علیقلی
۶۲. «Theodor Nöldeke, «The Quran»^{۶۲،۱ ۶۲،۰}
۶۳. Stefan Wild in *The Qur'an: an encyclopedia* & by Oliver Leaman, p. 296, Taylor Francis, 2006
۶۴. Stefan Wild in *The Qur'an: an encyclopedia* & by Oliver Leaman, p. 368, Taylor Francis, 2006
۶۵. Lesley Hazleton: On reading the Koran | Video on TED.com
۶۶. قرآن ۷۱:۲۳. و نیز بنگرید «Theodor Nöldeke, «The Quran»
۶۷. علل الشرایع - جلد ۱ صفحه ۳۱
۶۸. تفسیر قمی - جلد ۲ صفحه ۷۷۳ و تفسیر جامع جلد ۷ صفحه ۲۵۲
۶۹. Newby, Gordon Darnell. «Forgery.» Encyclopaedia of the Quran
۷۰. Lazarus-Yafeh, Hava. «Tahrif (a.)» Encyclopaedia of Islam, Second Edition
۷۱. Lowin, Shari. «Revision and Alteration.» Encyclopaedia of the Qur'ān

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۷۲. به: ۷۲، ۱ ۷۲، ۰ دشتی ۹۸
۷۳. دشتی ۹۸؛ نیز نگاه کنید به http://www.sharei.net/J_quran/ch3/012.htm
۷۴. Encyclopaedia of the Qur'ān .Fātiḥa .Graham, William A
۷۵. Volume 1, SUNY Press, p.42 ,*The Qur'an and its interpreters* ,Mahmoud Ayoub
۷۶. *Bell's introduction to the Qur'ān* ,Richard Bell, William Montgomery Watt
Edinburgh University Press, p. 46
۷۷. ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱ صفحه ۳۲ قابل دسترسی در اینجا
۷۸. جعفریان، رسول. *افسانه تحریف قرآن*. ترجمه محمود شریفی. تهران: امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۰. ۶۲. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۲۶-۲۹-۸. بازبینی شده در ۰۶/۲۴/۲۰۱۲.
۷۹. دشتی، ص ۱۰۴
۸۰. دشتی، ص ۱۰۵
۸۱. ?What does the Bible say about magic, magicians, illusionists
۸۲. شفا، ۱۳۲
۸۳. علی مشکینی، نصایح و سخنان ۱۴ معصوم، قم ۱۳۷۷
۸۴. ابن وراق، صفحه‌های ۱۹۵ و ۱۹۶
۸۵. دشتی، صص ۹۳-۹۵
۸۶. تفسیر نمونه، سوره مسد
۸۷. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۶۳۱
۸۸. تفسیر نمونه؛ سوره کوثر (بازدید ۲۸ اوت ۲۰۰۹)
۸۹. دشتی، ص ۹۵
۹۰. تفسیر نمونه، سوره کوثر
۹۱. تفسیر المیزان، سوره مسد
۹۲. دشتی، ص ۹۰
۹۳. تفسیر جلالین؛ سوره التحريم
۹۴. ابن وراق، صفحه‌های ۲۱۸ و ۲۱۹
۹۵. صحیح بخاری، جلد ۹، کتاب ۹۳، شماره ۵۱۶
۹۶. تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۲۵
۹۷. تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۲۶

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۹۸. انی اری ربک یسارع فی هواک (دشتی ۸۴)
۹۹. دشتی، ص ۹۷
۱۰۰. الفتوحات المکیة ابن عربی ج ۲، ص ۲۱۹
۱۰۱. نهج البلاغه، خطبه اول، ترجمه دشتی، چاپ الهادی، ص ۳۲
۱۰۲. گنجی، اکبر. پاسخ به تحدی قرآن (۵ و ۶) - از سری مقالات «قران محمدی» (فارسی).. ونگاه رادیو زمانه، ۱ بهمن ۱۳۸۷. بازیابی شده در ۲۱ اوت ۲۰۰۹.
۱۰۳. تفسیر نمونه جلد ۱۲ صص ۵۰۷-۵۰۹ قابل دسترسی در اینجا
۱۰۴. خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه
۱۰۵. شجاع‌الدین شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، ص ۱۲۹
۱۰۶. Jack Nelson-Pallmeyer, *Is religion killing us?: violence in the Bible and the Quran* page 75
۱۰۷. شفا، ص ۱۶۶
۱۰۸. شفا، ص ۱۷۱
۱۰۹. شفا، ص ۱۷۴
۱۱۰. شفا، ص ۱۷۴
۱۱۱. شفا، ص ۱۸۳
۱۱۲. ن. ک. ساندارز، حماسه گیلگمش ترجمه محمد اسماعیل فلزی، انتشارات هیرمند، صص ۱۶۱-۱۵۵.
۱۱۳. The truth behind noah`s flood
۱۱۴. margulis/schwartz, pp.224-239
۱۱۵. ابن وراق، ص ۲۸۰
۱۱۶. Quoted by Feuerbach, p. 304
۱۱۷. Hoffmann (ed), pp. 233-52
۱۱۸. ابن وراق، صفحه‌های ۲۹۹ تا ۳۰۳
۱۱۹. Voltaire, p.17
۱۲۰. Rodinson(4), p.49
۱۲۱. Watt(9), p.136
۱۲۲. ابن وراق، صفحه‌های ۲۷۶ تا ۲۸۰

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۲۳. قرآن، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ۱۳۷۵، انتشارات نیلوفر و جامی، تهران
۱۲۴. قرائت قرآن غیر دینی، دکتر رضا آیرملو، ۱۳۸۵، انتشارات اینواند لیترا تور، سوئد
۱۲۵. طب و طبیب و تشریح، حسن حسن زاده آملی، نشر الف لام میم، ۱۳۸۱، ص ۳۰
۱۲۶. ۲۸:۵۲
۱۲۷. آیرملو، جلد یکم، ۱۱۰
۱۲۸. تفسیر میزان
۱۲۹. تفسیر نمونه
۱۳۰. تفسیر راه‌نما
۱۳۱. تفسیر نور

منابع:

- علی دشتی، ۲۳ سال
- علی میرفطروس، اسلام‌شناسی ۱ و ۲
- شجاع‌الدین شفا، پس از ۱۴۰۰ سال
- ابن وراق، اسلام و مسلمانی (چرا مسلمان نیستیم)، ترجمه مسعود انصاری
- امیرحسین خنجی، شاهنشاهی هخامنشی، پیوست دوم: افسانه پوریم
- Hoffmann, R. Joseph. The. Origins of Christianity. Amherst, N.Y, 1985
- Margulis, Lynn, and K. V. Schwartz. Five Kingdoms. San Francisco, 1982
- Feuerbach, Ludwig. The Essence of Christianity. Amherst, N.Y, 1989.
- Watt, W. Montgomery. [9]. Muslim-Christian Encounters. London, 1991
- Voltaire. Dictionnaire philosophique. Translated by Besterman. London, 1971

ب) شصت مورد از دشواری‌ها و تناقضات در قرآن

<https://geranom.wordpress.com>

۱) حسابرسی عجیب‌الله:

(سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۱-۱۲) و (سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۷۶) در مورد قوانین وراثت صحبت می‌کند. اگر یک مرد فوت شود، و از او سه دختر و دو والد و یک همسر باقی بماند؛ دختران ۳/۲ سهم، والدین ۳/۱ سهم (هر دو بر اساس سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۱) و همسر ۸/۱ سهم (بر اساس سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۲) از ارث را دریافت می‌کند که از میزان ارث بیشتر می‌شود. مثال دوم، مردی فوت می‌شود و از او یک مادر و یک همسر و دو خواهر باقی می‌ماند، مادر ۳/۱

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

سهم (سوره ۴ آیه ۱۱) همسر ۴/۱ (سوره ۴ آیه ۱۲) و خواهران ۳/۲ (سوره ۴ آیه ۱۷۶) که مجموع آن‌ها ۱۲/۱۵ کل ارث است.

(۲) چند فرشته برای مریم فرستاده شده بودند؟

وقتی قرآن در مورد بارداری مریم و میلاد مسیح در (سوره ۳ آیات ۴۲ و ۴۵) راجع به چندین فرشته صحبت می‌کند اما در (سوره ۱۹ آیات ۱۷-۲۱) تنها از یک فرشته صحبت می‌کند.

(۳) اختلافات عددی بیشتر:

آیا روزهای الله برابر ۱۰۰۰ روز بشر است (سوره ۲۲ آیه ۴۷، سوره ۳۲ آیه ۵) یا برابر ۵۰,۰۰۰ روز بشر است (سوره ۷۰ آیه)؟

چند باغ در بهشت وجود دارد؟ یک (سوره ۳۹ آیه ۷۳، سوره ۴۱ آیه ۳۰، سوره ۵۷ آیه ۲۱، سوره ۷۹ آیه ۴۱) یا زیادتر (سوره ۱۸ آیه ۳۱، سوره ۲۲ آیه ۲۳، سوره ۳۵ آیه ۳۳)؟

در (سوره ۵۶ آیه ۷) ادعا می‌کند که در روز قیامت مردم سه دسته می‌شوند، اما در (سوره ۹۰ آیات ۱۸-۱۹، سوره ۹۹ آیات ۶-۷) تنها دو گروه را برمی‌شمرد.

در مورد این که چه کسی روح را در هنگام مرگ از انسان می‌گیرد نیز تناقضی آشکار وجود دارد، فرشته مرگ (سوره ۳۲ آیه ۱۱)، یک فرشتگان (جمع) (سوره ۴۷ آیه ۲۷) و همچنین «این الله است که روح را از انسان‌ها در هنگام مرگ می‌گیرد» (سوره ۳۹ آیه ۴۲).

صحيح بخاری ادعا می‌کند که جبرئیل ۶۰۰ بال داشت (جلد چهارم بخش ۵۴ شماره ۴۵۵) در حالی که قرآن در (سوره ۳۵ آیه ۱) می‌گوید فرشتگان ۲، ۳ یا ۴ بال دارند.

(۴) الله چند روز برای نابودی قوم عاد نیاز داشت؟

یک روز (سوره ۵۴ آیه ۱۹) یا چندین روز (سوره ۴۱ آیه ۱۶، سوره ۶۹ آیات ۶-۷).

(۵) خلقت شش روز بود یا هشت روز؟

(سوره ۷ آیه ۵۴، سوره ۱۰ آیه ۳، سوره ۱۱ آیه ۷ و سوره ۲۵ آیه ۵۹) به روشنی اعلام می‌کند که الله زمین و آسمان‌ها را در ۶ روز آفرید. اما در (سوره ۴ آیات ۹-۱۲) جمع روزهایی که الله بدان‌ها اشاره می‌کند ۸ روز است.

(۶) آفرینش سریع بود یا کند؟

الله آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفریده است (سوره ۷ آیه ۵۴) و مسلمانانی که می‌خواهند به قرآنچه علمی بدهند می‌گویند این ۶ روز منظور ۶ دوره است، اما (سوره ۲ آیه ۱۱۷) می‌گوید که «الله به صورت آنی خلق می‌کند».

(۷) اول زمین یا اول آسمان؟ کدام یک زودتر آفریده شد؟

اول زمین و بعد آسمان (سوره ۲ آیه ۲۹)، اول آسمان و بعد زمین (سوره ۷۹ آیه ۲۷-۳۰).

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۸) به هم چسباندن یا از هم جدا کردن؟

در مورد روش ایجاد زمین و آسمان قرآن یکجا می‌گوید که آن‌ها از هم جدا بودند و بعد به هم گرویدند (سورهٔ ۴۱ آیهٔ ۱۱) اما در (سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۳۰) می‌گویند که آن‌ها ابتدا یکی بودند و بعداً از یکدیگر جدا شدند.

۹) انسان از چه ساخته شده بود؟

از لخته خون (سورهٔ ۹۶ آیات ۱-۲) آب (سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۳۰، سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۴۵، سورهٔ ۲۵ آیهٔ ۵۴) «چیزی مانند سفال» (سورهٔ ۳ آیهٔ ۵۹، سورهٔ ۳۰ آیهٔ ۲۰، سورهٔ ۳۵ آیهٔ ۱۱).

۱۰) ناقص یا با جزئیات کامل؟

قرآن در جاهایی ادعا می‌کند که کامل است و تمامی جزئیات را دارا می‌باشد و هیچ چیز باقی نمانده است که در آن نباشد (سورهٔ ۶ آیهٔ ۳۸، سورهٔ ۶ آیهٔ ۱۱۴، سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۱۱، سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۸۹ و...) اما چیزهای بسیاری هستند که قرآن آن‌ها را ناتمام باقی می‌گذارد، این نوشتار به مسئله شراب و شبهات موجود در قرآن می‌پردازد.

۱۱) پرستش یک خدا یا یک خدای دیگر؟

به محمد دستور می‌دهد که به ناباوران بگوید، شما چیزی را نمی‌پرستید که من می‌پرستم (سورهٔ ۱۰۹ آیهٔ ۳). هرچند سوره‌های دیگر در قرآن به طور مشخص اشاره می‌کند که آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش می‌کنند که همان الله است.

۱۲) شفاعت کردن یا شفاعت نکردن، مسئله این است!

قرآن در مورد این که آیا در روز آخرت شفاعتی وجود خواهد داشت یا نه دچار تناقض می‌شود، در آیات (سورهٔ ۲ آیات ۱۲۲-۱۲۳، سورهٔ ۲۵۴ آیات ۶-۵۱، سورهٔ ۸۲ آیات ۱۸-۱۹ و...) می‌گویند شفاعتی وجود ندارد و آیات (سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۲۶، سورهٔ ۴۳ آیهٔ ۸۶، سورهٔ ۳۴ آیهٔ ۲۳، سورهٔ ۲۰ آیهٔ ۱۰۹) و البته هر دو این پاسخ‌ها را می‌توان با احادیث مختلف پشتیبانی کرد.

۱۳) الله و تخت او کجاست؟

الله از رگ گردن به انسان نزدیکتر است (سورهٔ ۵۰ آیهٔ ۱۶) و در عین حال او بر روی تختش نشسته است (سورهٔ ۵۷ آیهٔ ۴) تختی که روی آب بنا شده است (سورهٔ ۱۱ آیهٔ ۷) و در عین حال به قدری دور است که رسیدن به او بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰۰ سال طول می‌کشد (سورهٔ ۳۲ آیهٔ ۵، سورهٔ ۷۰ آیهٔ ۴).

۱۴) ریشه بیچارگی کجاست؟

آیا شر و مصیبت از طرف شیطان است (سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۴۱)؟ از خود ماست (سورهٔ ۴ آیهٔ ۷۹)؟ یا از طرف الله (سورهٔ ۴ آیهٔ ۷۸)؟

۱۵) رحمت الله چقدر است؟

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

الله رحمت را بر خود مقرر کرده است (سوره ۶ آیه ۱۲) هرچند بعضی از اشخاص را هرچند که می‌تواند هدایت نمی‌کند (سوره ۶ آیه ۳۵، سوره ۱۴ آیه ۴).

(۱۶) آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه؟

از یکدیگر سؤال نخواهند کرد (سوره ۲۳ آیه ۱۰۱)، اما همچنان در یک پرس و جوی دو جانبه شرکت خواهند کرد (سوره ۵۲ آیه ۲۵) و از یکدیگر سؤال خواهند کرد (سوره ۳۷ آیه ۲۷).

(۱۷) آیا فرشتگان محافظ هستند؟

هیچ حافظی به جز الله وجود ندارد (سوره ۲ آیه ۱۰۷، سوره ۲۹ آیه ۲۲)، اما (سوره ۴۱ آیه ۳۱) فرشتگان خود می‌گویند «ما محافظان شما در اینجا و در آن دنیا هستیم.» همچنین در سوره‌های دیگر نقش آن‌ها به عنوان نگاه‌بان (سوره ۱۳ آیه ۱۱ و سوره ۵۰ آیه ۱۷-۱۸) و محافظان (سوره ۸۲ آیه ۱۰) اعلام می‌شود.

(۱۸) آیا همه چیز مطیع الله است؟

به این‌که همه چیز مطیع الله است در (سوره ۳۰ آیه ۲۶) اعلام شده است اما در چندین جای دیگر در مورد عدم اطاعت مغروران شیطان از الله خبر می‌دهد از جمله (سوره ۷ آیه ۱۱، سوره ۱۵ آیه ۲۸-۳۱، سوره ۱۷ آیه ۶۱، سوره ۲۰ آیه ۱۱۶، سوره ۲۸ آیه ۷۱-۷۴، سوره ۱۸ آیه ۵۰)، همچنین در جاهای دیگری در مورد بسیاری از موجودات که از فرمان الله سرپیچی می‌کنند.

(۱۹) آیا الله شرک را می‌بخشد؟

شرک بدترین گناهان شمرده می‌شود، اما به نظر می‌رسد نویسنده قرآن نتوانسته است در مورد این‌که الله شرک را می‌بخشد یا نمی‌بخشد تصمیم قطعی بگیرد. در (سوره ۴ آیه ۴۸، ۱۱۶) می‌گوید نمی‌بخشد و در (سوره ۴ آیه ۱۵۳) می‌گوید می‌بخشد، ابراهیم با پرستش ماه و خورشید و ستاره به عنوان خدایش دچار شرک می‌شود (سوره ۶ آیات ۷۶-۷۸) اما مسلمانان فکر می‌کنند که پیامبران گناه نمی‌کنند.

(۲۰) ماجرای پرستش گوساله طلایی

اسرائیلیان قبل از این‌که موسی از کوه بازگردد آغاز به پرستش گوساله طلایی کردند (سوره ۷ آیه ۱۴۹)، اما تازمانی که موسی بازنگشته بود از توبه کردن سر باز زدند و به ستایش گوساله ادامه دادند (سوره ۲۰ آیه ۹۱). آیا هارون نیز در گناه آنان شریک بود؟ نه (سوره ۲۰ آیات ۸۵-۹۰)، آری (سوره ۲۰ آیه ۹۲، سوره ۷ آیه ۱۵۱).

(۲۱) یونس به بیابان رسید یا نرسید؟

ما در حالی که ناخوش بود، او را به بیابان رساندیم (سوره ۳۷ آیه ۱۴۵)؛ اگر نعمت پروردگارش نبود، در حین بد حالی به صحرائی بی آب و گیاه می‌افتاد (سوره ۶۸، آیه ۴۹).

(۲۲) موسی و انجیل؟

مسیح بیش از ۱۰۰۰ سال بعد از موسی به دنیا آمد اما در (سوره ۷ آیه ۱۵۷) الله در مورد انجیلی که به مسیح داده شده است با موسی صحبت می‌کند.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(۲۳) آیا کسانی که به زنان تهمت ناپاکی می‌زنند بخشیده می‌شوند؟
آری (سوره ۲۴ آیه ۵) نه (سوره ۲۴ آیه ۲۳).

(۲۴) در روز آخرت کارنامه خود را چگونه دریافت می‌کنیم؟
در روز جزا، زیانکاران کارنامه اعمال بدشان را از کجا می‌گیرند؟ از پشتشان (سوره ۸۴ آیه ۱۰) یا از دست
چپشان (سوره ۶۹ آیه ۲۵)؟

(۲۵) آیا فرشته‌ها می‌توانند نامطیع باشند؟
هیچ فرشته‌ای متکبر نیست، همه الله را اطاعت می‌کنند (سوره ۱۶ آیات ۴۹-۵۰)، اما «هان به فرشتگان
گفتیم، آدم را سجده کنید» و همه آن‌ها به آدم سجده کردند مگر ابلیس، ابلیس نافرمانی کرد و او بسیار
متکبر است (سوره ۲ آیه ۳۴).

(۲۶) تناقضی در (سوره ۲ آیه ۹۷) و (سوره ۱۶ آیات ۱۰۱-۱۰۳).

چه کسی قرآن را بر محمد وحی می‌کند؟ جبرئیل یا روح القدس (سوره ۱۶ آیه ۱۰۲) یا (سوره ۲ آیه ۹۷)؟
وحی‌های جدید وحی‌های قدیم را تصدیق می‌کنند (سوره ۲ آیه ۹۷) یا جایگزین آن‌ها هستند (سوره ۱۶
آیه ۱۰۱)؟ قرآن عربی خالص است (سوره ۱۶ آیه ۱۰۳) اما تعداد بسیار زیادی کلمات غیر عربی در آن یافت
می‌شود.

(۲۷) حلقه بینهایت (تسلسل).

(سوره ۲۶ آیات ۱۹۲-۱۹۵-۱۹۶) می‌گوید «این (قرآن) وحیست از طرف خداوند... به زبان عربی و این
(قرآن) در نوشته‌های (پیامبران) قبلی نیز هست. حال با دانستن این‌که انجیل و تورات به زبان عبری و یونانی
نوشته شده است. چطور یک کتاب عربی می‌تواند در آن کتابهای غیر عربی آمده باشد؟ علاوه بر این اگر این
قرآن در آن کتابها گنجانده شده است، همین (سوره ۲۶ آیات ۱۹۲-۱۹۵-۱۹۶) نیز باید در آن کتابها باشد،
بنابر این آن کتابها نیز باید در کتابهای قبلی همین سوره را داشته باشند و همین‌گونه به یک حلقه بینهایت و
تسلسل می‌رسیم.

(۲۸) آیا تورات مثل قرآن است یا نیست؟

ادعای مسلمانان مبنی بر تحریف انجیل و تورات، از یک طرف با (سوره ۲ آیه ۲۴) و (سوره ۱۷ آیه ۸۸) و از
طرف دیگر با (سوره ۲۸ آیه ۴۹) و (سوره ۴۶ آیه ۱۰) در تضاد است.

(۲۹) «پیرزن عجوزه» و شخصیت الله.

در مورد داستان لوط «ما خانواده او را نجات دادیم، بغیر از عجزه‌ای که عقب ماند» (سوره ۲۶ آیات ۱۷۰-
۱۷۱). و باز می‌گوید «اما ما او و خانواده‌اش را حفظ کردیم، بغیر از همسرش را، او از کسانی بود که با
دیگران دشمنی شهر ماند (سوره ۷ آیه ۸۲). این دو آیه یا باهم تناقض دارند یا الله احترام چندانی به همسر پیامبر
قایل نمی‌شود.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۳۰) اشکالات بیشتر در داستان قوم لوط.

جواب مردمش جز این نبود که «آن‌ها را از قریه خود برانید که آنان مردمی هستند که از کار ما بیزاری می‌جویند» (سوره ۷ آیه ۸۲، سوره ۲۷ آیه ۵۶). مردمش به او پاسخی ندادند جز این که گفتند «غضب الله را برای ما بیاور اگر راست می‌گویی» (سوره ۲۹ آیه ۲۹). این دو جواب باهم یکی نیستند و در هر دو آیه اشاره شده که «غیر از این جوابی ندادند» بنابراین، این یک تناقض است.

۳۱) لذت الله؟

آیا عمل تنبیه خداوند از رحمت اوست یا از هدایت کردن و یا نکردن مستبدانه وی؟

۳۲) آیا ابراهیم بت‌ها را نابود کرد؟

ماجرای ابراهیم در (سوره ۱۹ آیات ۴۱-۴۹، سوره ۶ آیات ۷۴-۸۳) به طور مشخصی با (سوره ۲۱ آیات ۵۱-۵۹) متفاوت است، در حالی که در (سوره ۲۱) ابراهیم با مردمش به طور جدی مقابله می‌کند و حتی بت‌های آن‌ها را می‌شکند، در سوره ۱۹ وقتی ابراهیم به دلیل صحبت کردن علیه بت‌ها توسط پدرش به سنگسار شدن تهدید می‌شود خفقان می‌گیرد و نه تنها مقابله‌ای نمی‌کند، بلکه گویا منطقه را نیز ترک می‌گوید.

۳۳) پسر نوح چه شد؟

با توجه به (سوره ۲۱ آیه ۷۶) نوح و خانواده‌اش از طوفان نجات یافتند و (سوره ۳۷ آیه ۷۷) اعلام می‌کند که تخم و ترکه نوح نجات یافتند و (سوره ۱۱ آیات ۴۲-۴۳) می‌گوید که پسر نوح نابود شد.

۳۴) آیا نوح تبعید شده بود؟

پیش از اینها قوم نوح تکذیب کرده بودند. بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است و به دشنامش رانندند. (سوره ۵۴ آیه ۹). حال اگر نوح رانده شده بود (از منطقه‌اش رانده شده بود) چطور قومش می‌توانند در هنگام رد شدن از کنار نوح که کشتی می‌ساخت او را مسخره کنند (سوره ۱۱ آیه ۳۸). نوح نمی‌تواند هم طرد شده باشد هم توسط قومش مسخره شود.

۳۵) جادوگران فرعون مسلمان شدند یا کفر ورزیدند؟

آیا شعبده بازان فرعون، مصریان به پیامبر خدا موسی ایمان آوردند (سوره ۷ آیات ۱۰۳-۱۲۶، سوره ۲۰ آیات ۵۶-۷۳، سوره ۲۶ آیات ۲۹-۵۱) یا تنها اسرائیلیان به موسی ایمان آوردند (سوره ۱۰ آیه ۸۲)؟

۳۶) آیا فرعون در لحظه مرگ توبه کرد؟

(سوره ۱۰ آیات ۹۰-۹۲) می‌گوید که فرعون وقتی در بستر مرگ قرار گرفت توبه کرد و بنابر این رستگار شد، اما (سوره ۴ آیه ۱۸) می‌گوید چنین چیزی نمی‌تواند اتفاق بیفتد.

۳۷) ابطال.

کلام خدا در درستی و عدالت کامل است، هیچ کسی نیست که بتواند کلام خدا را عوض کند (سوره ۶ آیه ۱۱۵) همچنین به (سوره ۶ آیه ۳۴) و (سوره ۱۰ آیه ۶۴) نگاه کنید. اما بعدا الله (یا محمد؟) تصمیم می‌گیرد

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

که بعضی از آیات را با آیات «بهتر» عوض کند (سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۰۶، سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۱۰۱)؛ و این البته به خاطر نادانی افراد نیست که خدا را مجبور به این کار کرده باشند.

(۳۸) راه‌نمای حقیقت؟

«بگو این الله است که به سوی حقیقت راه‌نمایی می‌کند، چه کسی بیشتر سزاوار دنبال روی است؟» (سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۳۵) اما در واقع سزاوار بودن الله با (سورهٔ ۱۴ آیهٔ ۴) که می‌گوید «الله هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند» زیر سؤال می‌رود. ما از کجا بدانیم که از آن اشخاصی هستیم که خدا دوست دارد ما را هدایت کند یا دوست دارد ما را گمراه سازد؟ یک مسلمان از کجا بداند از آن دسته افراد گمراه شده از طرف الله است یا از آن افراد هدایت شده.

(۳۹) مجازات زناکار چیست؟

۱۰۰ ضربه شلاق (زن و مرد) (سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۲)، آن قدر آن‌ها را در خانه نگاه دارید تا بمی‌رند (برای زنان) (سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۵). اگر توبه کردند و اصلاح یافتند آن‌ها را رها کنید (در مورد مرد) (سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۶). (سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۲) با دو آیهٔ بعدی در تناقض است و مجازات برای زنان و مردان در (سورهٔ ۴ آیات ۱۵-۱۶) متفاوت است در حالی که در سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۲ برای هر دو یکسان است.

(۴۰) چه کسی زیان گناهان را خواهد دید؟

قرآن می‌گوید هر کسی مسئولیت گناهان خود را بر عهده دارد (سورهٔ ۱۷ آیات ۱۳-۱۵، سورهٔ ۵۳ آیات ۳۸-۴۲)، اما قرآن یهودیان زمان محمد را برای گناهی که اجدادشان ۲۰۰۰ سال پیش با ستایش گوساله طلایی کرده‌اند محکوم می‌کند.

(۴۱) آیا مسیحیان به بهشت وارد خواهند شد؟

(سورهٔ ۲ آیهٔ ۶۲) و (سورهٔ ۵ آیهٔ ۶۹) می‌گویند «آری» و (سورهٔ ۵ آیهٔ ۷۲، تنها بعد از ۳ آیه) و (سورهٔ ۳ آیهٔ ۸۵) می‌گوید «نه».

(۴۲) تنها خدا می‌داند یا بعضی از انسان‌ها هم می‌دانند؟ مشخص یا غیر قابل درک؟

«قرآن به زبان عربی روشن است» (سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۱۰۳) اما «هیچ کس نمی‌داند تفسیر آن چیست جز الله» (سورهٔ ۳ آیهٔ ۷) و انسان‌های اهل فهم نیز می‌دانند (سورهٔ ۳ آیهٔ ۷).

(۴۳) آیا فرعون غرق شد یا توسط اسرائیلیان نجات یافت؟

نجات یافت (سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۹۲)، غرق شد (سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۴۰، سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۱۰۳، سورهٔ ۴۳ آیهٔ ۵۵).

(۴۴) فرعون کی فرمان قتل پسرهای خردسال را داد؟

وقتی موسی پیامبر بود و در مورد خدا برای فرعون صحبت کرد (سورهٔ ۴ آیات ۲۳-۲۵) یا وقتی موسی یک نوزاد بود (سورهٔ ۲۰ آیات ۳۸-۳۹).

(۴۵) کی و چگونه ایمان‌ها مشخص می‌شود؟

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

«در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می شوند.» (سوره ۹۷ آیات ۳-۴). «ما آن را در مبارک شبی نازل کردیم، ما بیم دهنده بودیم.» شب قدر برای مسلمانان شب مقدسیست، شبیست که در آن همه چیز در مورد حیات و مرگ و... مشخص می شود. اعتقاد مسلمانان بر این است که هر چیزی که قرار است در طول سال اتفاق بیفتد در این شب توسط الله بر روی الواحی نوشته می شوند. این اعتقاد مسلمانان با (سوره ۵۷ آیه ۲۲) که می گوید «هیچ مصیبتی به مال یا جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است.» در تضاد است. این آیه در واقع می گوید که قبل از این که کسی خلق شده باشد سرنوشت افراد در الواحی نزد خداوند ثبت شده است و این نیز خود با (سوره ۱۷ آیه ۱۳) «کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردنش آویخته ایم. و در روز قیامت برای او نامه ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد.» که به این معنی است که افراد خود مسئول آن کاری که انجام می دهند و اتفاقی که برای آن ها می افتد هستند.

(۴۶) شراب، خوب یا بد؟

شراب و... از کارهای شیطان هستند (سوره ۵ آیه ۹۰) ولی در بهشت جوی هایی از شراب (سوره ۴۷ آیه ۱۵ و سوره ۸۳ آیات ۲۲ و ۲۵) جاری هستند. چگونه کارهای شیطان به بهشت راه یافته اند؟

(۴۷) اخبار خوب مجازات دردناک؟

مسلماً خبر دادن به کسی در مورد شکنجه و مجازات شدنش خبر خوبی نیست، ولی قرآن ادعا می کند که خبر شکنجه دردناک خبر خوبی است (سوره ۳ آیه ۲۱، سوره ۸۴ آیه ۲۴، سوره ۴۵ آیه ۸، سوره ۳۱ آیه ۷، سوره ۹ آیه ۳۴، سوره ۹ آیه ۳ و سوره ۴ آیه ۱۳۸).

(۴۸) آیا مسلمانان به دوزخ می روند؟

(سوره ۱۹ آیه ۷۱) می گوید تمامی مسلمانان به جهنم خواهند رفت (حد اقل برای مدتی) اما در جاهای دیگر ادعا می کند کسانی که در جهاد کشته می شوند مستقیم به بهشت می روند.

(۴۹) آیا مسیح در جهنم خواهد سوخت؟

مسیح به سوی الله برخاسته است (سوره ۴ آیه ۱۵۸)، در کنار او قرار گرفته است (سوره ۳ آیه ۴۵)، اما با توجه به این که میلیون ها مسیحی مسیح را می پرستند، قرآن می گوید تمام ان هایی که در کنار الله کسی را می پرستند به اضافه کسی که مورد پرستش قرار می گیرد در جهنم خواهد سوخت (سوره ۲۱ آیه ۹۸).

(۵۰) اجنه و انسان ها برای پرستش بوجود آمدند یا برای دوزخ؟

فقط برای خدمت و پرستش خدا بوجود آمده اند (سوره ۵۱، آیه ۵۶) اما بسیاری از آن ها برای جهنم ساخته شده اند (سوره ۷ آیه ۱۷۹).

(۵۱) پدر مسیح کیست؟

توضیح این تناقض در یک سطر میسر نیست.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(۵۲) بوجود آوردن و بی نیاز بودن؟

یک تناقض داخلی برای اشتباه در انتخاب کلمات مناسب.

(۵۳) آیا الله می توانست یک فرزند داشته باشد؟

(سوره ۳۹ آیه ۴) تایید می کند و (سوره ۶ آیه ۱۰۱) احتمال این کار را رد می کند.

(۵۴) آیا مسیح مرده بود؟

(سوره ۳ آیه ۱۴۴) می گوید تمام پیامبران قبل از محمد مرده اند، اما (سوره ۴ آیه ۱۵۸) می گوید مسیح به سوی خدا برخاست.

(۵۵) یک خالق یا چند خالق؟

قرآن در دوجا اعلام می کند که «الله بهترین خالق هاست» (سوره ۲۳ آیه ۱۴ و سوره ۳۷ آیه ۱۲۵) و این به این معنی است که غیر از الله خالق های دیگری نیز وجود دارند؛ اما در عین حال خیلی جاها ادعا می کند «الله خالق همه چیز است» (سوره ۳۹ آیه ۶۲)، اگر خالق همه چیز الله است آن گاه دیگر خالق دیگری نمی تواند وجود داشته باشد.

(۵۶) از همه نژادها یا از نژاد ابراهیم؟

(سوره ۲۹ آیه ۲۷) اشاره می کند که تمام پیامبران از تخم و ترکه ابراهیم بوده اند. اما (سوره ۱۶ آیه ۳۶) می گوید الله از میان همه ملت ها مردمانی را به پیامبری برانگیخته است.

(۵۷) ازدواج با زنان فرزندخوانده؟

مسلمانان می توانند با زنان فرزندخوانده هایشان که از فرزندخوانده هایشان طلاق گرفته اند ازدواج کنند (سوره ۳۳ آیه ۳۷) اما مسلمانان نمی توانند پسری را به پسرخواندگی بگیرند (سوره ۳۳ آیات ۴-۵).

(۵۸) آیا پیامبری برانگیخته نشده اند مگر از نژاد هر قوم؟

قرآن می گوید برای هر مردمی پیامبری از میان خودشان برانگیخته ایم (سوره ۱۴ آیه ۴) و (سوره ۳۰ آیه ۴۷)، اما هم منابع اسلامی هم منابع دیگر سامی (مسیحی و یهودی) هر دو بر سر این که یونس از قومی دیگر بود توافق نظر دارند.

(۵۹) پیامبران میان اجنه و فرشتگان؟

الله تنها انسان ها را به پیامبری بر میانگیزد (سوره ۱۲ آیه ۱۰۹ و سوره ۲۱ آیات ۷-۸ و سوره ۲۵ آیات ۲۰-۲۱) اما گویا در میان اجنه و فرشتگان نیز پیامبرانی وجود دارند (سوره ۶ آیه ۱۳۰، سوره ۱۱ آیات ۶۹ و ۷۷، سوره ۲۲ آیه ۷۵ و...).

(۶۰) چند شرق و چند غرب؟

یک شرق و یک غرب (سوره ۲۶ آیه ۲۸)، دو شرق و دو غرب (سوره ۵۵ آیه ۱۷) چندین شرق و چندین غرب (سوره ۷۰ آیه ۴۰).

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(۶۱) بزرگترین تناقض فلسفی قرآن (برگرفته از زندیق)

با مطالعه قرآن و همچنین گذری در میان متون مرجع و احکام اسلامی به تناقض آشکاری بر می‌خوریم که می‌توان از آن به عنوان بزرگترین تناقض فلسفی قرآن یاد کرد. در همین راستا، ژول لابیوم (J. Labeaume) اسلام شناس قرن نوزدهم فرانسه در کتاب ارزنده «تجزیه قرآن»، به بیش از صد آیه مختلف اشاره می‌کند که پیرو آن، تمامی مسائل مربوط به انسان و جهان و کائنات از جمله اعمال و کردار انسان، تمامی سخنان و افکار، تولد و مرگ و به طبع طول عمر، احساسات درونی و ریزترین فعل و انفعالات مجموعه طبیعت و کلهکشان‌ها و حتی کوچکترینشان - همه و همه- توسط خداوند از پیش مشخص و تعیین شده و به طور دقیق در «لوح محفوظ» ثبت و نگهداری می‌شود. پس بدینسان، انسان عاری از قدرت تشخیص و انتخاب است. اما در سوی دیگر، همین خداوند متعال در آیاتی چند شدیداً تهدید و تأکید می‌کند که «انسان مسئول مستقیم اعمال خویش است و برای آنانی که به راهی غیر از آنچه مقرر کرده‌ایم می‌روند، آتشی سخت مهیا کرده‌ایم» (۱۰۴ انعام، ۱۵ جاثیه، ۶۷ توبه، ۵۱ اعراف، النجم ۳۸ و ۳۹) و باز در کنار این تناقض آشکار «یک بام و دو هوا»، می‌بینیم که در جای دیگر خداوند در اقدامی غیر مترقبه اعلام می‌کند که «شیطان را مأمور گمراهی انسان‌ها قرار داده است» (سبا؛ ۲۱) در همین رابطه دکتر شجاع‌الدین شفا چنین متذکر می‌شود: «البته با همه گذشت قرون، هنوز بدین دو پرسش پاسخ قانع کننده‌ای داده نشده است که اگر خدا خودش به شیطان اجازه داده بود که مردمان را گمراه کند، گناه آدم و حوا که فریب این شیطان را خوردند چه بود؟ و به فرض آن هم که این دو، گناهکار بودند چرا باید فرزندان نسل‌های بعدی آن‌ها بابت گناه این پدر و مادر ساده لوح جواب پس بدهند؟». (تولد دیگر؛ ۳۸۸) حال با توجه و بر مبنای چنین چندگانگی‌ها، چگونه می‌توان جایگاه «جبر» و «اختیار» را در فلسفه دین اسلام از هم تفکیک کرد؟! اگر انسان «مختار» است، پس منظور از تأکیدهای مکرر قرآن برای «از پیش تعیین شده بودن» همه چیز و وجود نوعی مرکز بایگانی به نام «لوح محفوظ» و اصولن «فلسفه تقدیر» چیست؟ اگر انسان «اجبار» داشته و در حوزه‌ای غیر اختیاری می‌زید، پس دیگر تدارک مکان‌هایی به نام «بهشت» و «جهنم» به منظور پاداش و جزای اعمال انسان در چیست؟! و اصولن سنجش اعمال انسان بر چه مبنایی انجام می‌گردد و این سنجش در حیاتی کاملن مشخص و از پیش تعیین شده چه کاربردی دارد؟! این تضاد عمیق سالهاست که از سوی منتقدین به پرسش گرفته شده، بدون آن که هیچ یک از علمای مذهبی تا کنون توانسته باشد پا سخی درخور بدان بدهد. علمای مذهبی، خصوصن روشنفکران مذهبی- نیک می‌دانند که پاسخ‌گویی به چنین پرسشی مستلزم نادیده گرفتن اصول اساسی و مسلم دین اسلام است - که طی آن دکانداری دین در هر جا به فراخور زمان حکمی از آستین بیرون می‌آورد-، بنابراین آنان با پیچاندن صورت مسئله و با طرح سئوالاتی دیگر به عوض جواب، عملن از پاسخ‌گویی طفره می‌روند. این شانه خالی کردن از پرسشهای خردگرایان و فرار از پاسخ دهی با مطرح کردن حکم کلیشه‌ای «در کار خدا و رسولش مداخله نکنید» به منظور به بن بست رساندن پرسش و

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

خاموش کردن عقل نقاد پرسشگر، - با وجود ریشه‌ای کهن - تحقیق نتوانسته و نخواهد توانست انسان خردگرا و کاوشگر را قانع کند، زیرا رشد علم در عصر حاضر و تکاپوی بی‌وقفه انسان در راه برون رفت از خیل مشکلاتی که بشر تاریخ بدن گرفتار آمده، خودبه خود اصول پوسیده مذهبی را به چالش جدی گرفته و نیاز به شفافیت باورهای انسانی را دو چندان کرده است.

(۶۲) روزهای خدا برابر ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟

و يك روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمیرید! سورة محمد(۴۷) امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمیرید به سوی او بالا می‌رود. سورة السجدة(۵) فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است! سورة المعارج(۴) بالاخره کدام درست است؟ روز خدا معادل ۱۰۰۰ سال زمینی است یا ۵۰۰۰۰ سال؟ ممکن است ادعا شود که این «روزها» فقط ارزش استعاری دارند و نه حسابی و تاریخی. البته این بهانه خوبی برای گریز از این تناقض‌گویی نیست. اگر الله تبارک و تعالی می‌خواست به استعاره رو بیاورد، نیازی نبود با ذکر اعداد مختلف برای طول یک روز خدا ضد و نقیض‌گویی کند. توجیه بهتری که برای این تضاد اقوال باری تعالی می‌توان یافت این است که خاتم انبیای این موجود موهومی، دارای حافظه ضعیفی در جعل دروغ بوده است.

(۶۳) آفرینش آسمان‌ها و زمین

کدام زودتر آفریده شد؟ آسمان‌ها یا زمین؟

او خدایی است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آن‌ها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است. سورة البقرة(۲۹) آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟! (۲۷) سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت، (۲۸) و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود! (۲۹) و زمین را بعد از آن گسترش داد، سورة النازعات(۳۰) چنان که در آیات شریفه بالا می‌بینید خداوند یک بار می‌فرماید که نخست زمین آفریده شد و بار دیگر حکم به تقدم آفرینش آسمان دارند. چند تبیین برای این تناقض می‌توان تصور کرد: - در بین این دو وحی خداوند متوجه اشتباه لپی خود گشته و در آیه بعد آن را اصلاح کرده است. به هر حال زمان زیادی از آفرینش جهان می‌گذرد و چه بسا حضرت حق چنان که می‌گویند دارای علم مطلق نباشد، یا بر اثر کھولت سن در عقل الهی زوالی ظاهر گشته باشد. فراموش نکنیم که دست کم ده میلیارد سال (سال زمینی) از عمر شریف ایشان می‌گذرد.

- حضرت خاتم الانبیاء در انتقال این دو آیه وحی دچار خبط گشته‌اند.

- آیات فوق توسط دو خدای متفاوت بر محمد نازل گشته‌اند که هر یک ادعاهای متفاوتی در مورد آفرینش کائنات دارند.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

- کاتبان قرآن به عللی (مثلا حواس پرتی ناشی از مشکلات خانوادگی یا مالی) در هنگام ثبت این آیات دچار اشتباه شده‌اند.

۶۴) طلوع و غروب خورشید

قرآن کریم به ما می‌آموزد که خورشید در برکه‌ای گل آلود غروب می‌کند: تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس کرد که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می‌رود؛ و در آن جا قومی را یافت؛ گفتیم: «ای ذو القرنین! آیا می‌خواهی (انان) را مجازات کنی، و یا روش نیکویی در مورد آن‌ها انتخاب نمایی؟» سورة البلد (۸۶) تا به خاستگاه خورشید رسید؛ (در آن جا) دید خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آن‌ها قرار نداده بودیم. سورة البلد (۹۰) ظاهراً علم جدید در این مورد در ضلالت مبین است. چرا که اولاً بنا به نگرش علمی خورشید هیچ‌گاه در چشمه گل آلودی غروب نمی‌کند. دوم این‌که هیچ‌مکان غروب یا طلوعی برای خورشید وجود ندارد. احتمالاً باور رایج در مورد کروی بودن سطح زمین غلط است و گرنه چطور ممکن بود که خورشید طلوعگاه و غروبگاهی نداشته باشد؟ احتمال دیگر این است که خداوند متعال، که بنا به تعریف قادر مطلق است، تا پیش از کشفیات کپرنیک، کپلر و گالیله جهان را مطابق هیئت قرآنی می‌گردانده، اما بعد به این نتیجه رسیده که نظریه‌های این دانشمندان بلاد کفرمدل بهتری برای تدبیر امور کائنات پیش می‌نهد و آن‌گاه به ید قادر خود سیر گردش افلاک را تغییر داده است تا ایمان مؤمنان آزمایش شود. و العلم الکامل عند الله.

۶۵) چرا خداوند ستارگان را خلق فرمود؟

قرآن کریم با ذکر علت آفرینش ستارگان بر دانش ما می‌افزاید: و آن‌ها (شهابها) را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم! سورة الملک (۵) ما آسمان نزدیک (پایین) را با ستارگان آراستیم، (۶) تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم! (۷) آن‌ها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرادهند، (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می‌گیرند! سورة الصافات (۸) خداوند شهاب‌ها را آفرید تا چون موشک‌هایی علیه شیاطین به کار روند. و به همان سیره قدسیه، وزارت محترم دفاع جمهوری اسلامی ایران به حول و قوه الهی موشک شهاب ۳ را برای دفع فتنه و فساد صهیونیسم و استکبار جهانی ساخت.

۶۶) آسمان چیزی نیست به جز سقف یا سایبانی بر روی زمین:

آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آن‌ها از آیات آن روی‌گردانند. سورة الانبیاء (۳۲) (او) آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را بینید آفرید... سورة لقمان (۱۰) آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان را سقفی بالای سر شما قرار داد... سورة البقرة (۲۰) حتماً اصطلاح «آسمان جُل» را شنیده‌اید. معلوم می‌شود که این استعاره ریشه قرآنی دارد. خداوند متعال نیز آسمان را جُلّی توصیف می‌فرماید که برای حفاظت ما بر سر ارض کشیده شده. در مورد این‌که «حفاظت از چه؟» بین علما اختلاف نظر هست. اما آنچه این آیه بر ما

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مبهرن می‌کند این است که ما همگی آسمان جل هستیم. این آیه دریچه دیگری نیز بر روی معرفت کیهان‌شناسی ما می‌گشاید: آسمان ستون‌هایی نادیدنی دارد که با پیشرفته‌ترین ابزارهای علمی نیز دیده نمی‌شوند و قابل ردیابی نیستند. آیا باز هم شک دارید که قرآن کریم سرشار از در و گهرهای علمی است؟ (۶۷) سقف آسمان به زلزله قیامت فرو می‌ریزد:

و آسمان گشوده می‌شود و به صورت درهای متعددی درمی‌آید. سورة النبا (۱۹) آن زمان که آسمان از هم شکافته شود، سورة الانفطار (۱) هشدار ایمنی: ذات اقدس باری تعالی قادر است علاوه بر تمام بلایای طبیعی شناخته شده، با شکافتن و فروریختن سقف آسمان نیز ما بندگان گناهکار را به سزای اعمال پلیدمان برسانند. فأعتبروا یا اولی الأبصار!

(۶۸) چرا زمین (مانند فرش) مسطح است و نه (مانند توپ) کروی؟

و زمین را گسترديم؛ و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویانديم؛ سورة الحجر (۱۹) آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! (۶) و کوه‌ها را میخ‌های زمین؟! سورة النبا (۷) خداوند اطمینان می‌دهد که زمین مانند فرشی مسطح است و کوه‌ها برای آن که زمین با ما نلرزد بر زمین کوبیده شده‌اند. تبارک الله احسن الخالقین! نتیجه علمی: ابطال زمین‌شناسان در مورد گسل‌ها را فراموش کنید و خانه‌های خود را کنار کوه‌ها بنا کنید. باشد که این میخ‌های زمین، شما را از بلای زلزال در امان دارند. و چه کماند پند گیرندگان! اعتماد به هواشناسی و سونوگرافی؟ هرگز! آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادر آن) است می‌داند... خداوند عالم و آگاه است سورة لقمان (۳۴)

(۶۹) انسان از خون لخته شده آفریده شده است.

اگر باور ندارید که کتاب زیست‌شناسی دبیرستان شما سرشار از مزخرفات است آیه زیر را بخوانید: سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشانديم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! سورة المؤمنون (۱۴) (۷۰) مبدع ماکیاولیسیم کیست؟

غالباً ادعا می‌کنند که ماکیاولی اولین نظریه پرداز ددمشی و بی‌اخلاقی سیاسی است. اما با کمی تدبّر در آیات کریمه قرآن درمی‌یابیم که همانا حضرت عمر بن خطاب راست گفت که: نیست معرفت مفیده‌ای مگر آنکه در قرآن یافت شود. اگر شک دارید آیات ذیل را ملاحظه فرمائید، به نظر تدقیق: در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست. سورة البقرة (۲۵۶) با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

جزایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند! سورة التوبة (۲۹) (اما) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آن‌ها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آن‌ها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آن‌ها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! سورة التوبة (۵) هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبه‌رو شدید گردنهایشان را بزنید، (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (گرامت) بگیرید؛ (و این وضع باید همچنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، (آری) برنامه این است! و اگر خدا می‌خواست خودش آن‌ها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی‌برد! سورة محمد (۴) و آن‌ها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند (مکه)، آن‌ها را بیرون کنید! و فتنه از کشتار هم بدتر است! و با آن‌ها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آن‌ها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران! سورة البقرة (۱۹۱) ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ با کافران تشویق کن. سورة الانفال (۶۵) علمای اعلام با بیانی بلیغ ادعا می‌کنند که اسلام دین صلح است و اجباری در آن نیست. با این حال برخی ناآگاهان سؤال می‌کنند که پس چرا مجازات کافر در اسلام مرگ است؟ جواب: این مسلماً به معنای خشونت و ددمندشی این دین مبین نیست. فلسفه کشتن کفار این است که خداوند رحمن رحیم بسی مشتاق آن است که با گرفتن جان کفار آنان را از پرداختن به معصیت فزون‌تر در این عالم فانی و لذا گرفتاری به عقوبت سخت‌تر در عالم باقی باز دارد. همچنین پروردگار عالم در بسیاری آیات می‌فرماید که قرآن را به زبانی ساده و روشن فرو فرستاده‌اند چنان که فهم آن برای اعراب بیابان نیز مشکل نخواهد بود: ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم، شاید آنان متذکر شوند! سورة الدخان (۵۸) بنابراین نباید خیره سرانه اندیشید که آیاتی که به مذاق ضائع گمراهان و کفار خوش نمی‌آید استعاره‌ای‌اند و نباید با میزان صدق سنجیده شوند.

کلام آخر

قرآن کریم سرشار از بی‌دقتی‌ها، تناقض‌ها، ناهمسازی‌ها، حشو‌ها و غیره است. فرد می‌تواند صدها مورد از این تناقضات/اشتباهات/ناهمسازی‌ها را در قرآن بیابد. موارد بالا مشتبی بود نمونه خروار. با این حال هنوز هم قرآن برای اهل ایمان کسانی معجزه‌ای می‌نماید. آیا این خود معجزه نیست؟

(ج) برده‌داری علنی و رسمی

<https://geranom.wordpress.com/tag>

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(آنچه می‌آید فقط بخش کوچکی از مقاله مفصلی است که در سایت فوق تحت عنوان "برده‌داری در اسلام" درج شده است. خوانندگان می‌توانند اصل مقاله را در این محل مطالعه بفرمایند.)
در پیشگفتار این مقاله می‌خوانیم:

«در ادبیات اسلامی واژه‌های، رَقَبَه، اَمَّه و مملوکه مترادف با کنیز یعنی برده زن، و واژه‌های رَقَّ، مملوک، عبد مترادف با غلام یعنی برده مرد آورده شده است و از مولی و مالک مترادف با ارباب یعنی برده‌دار و یا صاحب برده استفاده شده است. و این کلمات را نباید با نوکر و کلفت به اشتباه گرفت، زیرا نوکر و کلفت کسانی هستند که در ازای هزینه‌ای به استخدام شخصی در می‌آیند و برای او کار می‌کنند؛ اما برده برای همیشه و به طور کامل در اختیار ارباب است و تقریباً به صورت مجانی برای ارباب کار می‌کند و حتی فرزندان او نیز برده خواهند ماند. برخی معتقدند قوانین ضد بشری اسلام مربوط به زمان خودش بوده است و مسلمانان نباید لزوماً از آن قوانین پیروی کنند، در رد این سفسطه و پیرامون این مسئله در نوشتاری با عنوان «قوانین قرآن برای آن زمان بوده و برای اعراب جاهل آن دوران آمده و امروز نیازی به انجام آن‌ها نیست.» توضیحات کافی داده شده است. در هیچ کجای قرآن برده‌داری زشت شمرده نشده است و هیچ سندی مبنی بر اینکه مسلمانان باید بعد از مدتی برده‌داری را کنار بگذارند وجود ندارد. برده‌داری توسط فشار حاکمانی همچون رضاشاه از میان برخی از مسلمانان رخت بسته است، اما همچنان هنوز برخی از آخوندها سنتی و بنیادگرا که برداشت خالصی از اسلام دارند و قرائت آن‌ها با سایر مفاهیم همچون حقوق بشر و سایر عقاید سکولار و انسان‌گرایان التقاط نیافته است به برده‌داری معتقدند و از آن دفاع می‌کنند. به عنوان مثال آیت الله مصباح یزدی می‌گوید: «در اسلام چاره‌ها و تدبیرها اندیشیده شده تا نظام بردگی برچیده شود، ولی این به آن معنا نیست که بردگی مطلقاً در اسلام محکوم است. اگر در جنگ مشروع مسلمانانها بر کفار مسلط بشوند و آن‌ها را اسیر بگیرند، اسیر کافر در دست مسلمانان پیروز، حکم برده را دارد و احکام بردگی بر او ثابت است. امروز هم اگر چنین جنگی اتفاق بیفتد، حکم همین است. این‌گونه نیست که بردگی به طور کلی برچیده شده باشد و لازم باشد که کتاب عتق (آزادی) شسته شود. البته بردگی آن روز بر اساس تبعیض نژادی بود. سیاهان و مردم ضعیف را به دام می‌انداختند و می‌فرختند. اما اگر امر دائر شود بین اینکه دشمن شکست خورده را بکشند یا اسیرش کنند، کدام انسانی‌تر است؟ دشمنی که اسیر شده اگر او را آزاد بگذارند باز همان فتنه را به پا خواهند کرد (اما) اگر وی را بکشند ادامه حیات و بازگشت به رویش بسته می‌شود، ولی اگر برده باشد ممکن است تدریجاً در دارالاسلام تربیت شود و به صورت انسان شایسته‌ای درآید. به هر حال مسئله بردگی فی‌الجمله در اسلام پذیرفته شده است و ما از آن دفاع می‌کنیم.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۲) از دیدگاه انسان‌گرایی سکولار، اسلام محکوم به دفاع از برده‌داری و ترویج آن است، و در این نوشتار توضیح داده خواهد شد که چگونه به دلیل همین دفاع اسلام از برده‌داری این دین و سردمداران آن هرگز منبعی برای یافتن حقایق اخلاقی نیستند و پیامبر اسلام به همین دلیل که برده‌داری را به

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

رسمیت شناخته است شایسته انتقاد است. این نوشتار در دو بخش ارائه می‌شود، در بخش نخست برده‌داری از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم به پاسخهای رایج آخوندها به اشکالی که بر اسلام وارد می‌شود پاسخ داده می‌شود. در نتیجه گیری نیز استدلالها در مورد پیامبر اسلام و نبوت او ارائه می‌شود...»

یک- نفقه برده به عهده مالک اوست. بنابراین مخارج غذا، لباس و مسکن برده بر ذمه مولای اوست. در صورتی که کسب و کار برده کفاف مخارج او را ندهد، تأمین کسری هزینه شرعاً به عهده مولی است (منهاج الصالحین، مسأله ۱۴۷۷، ۲ / ۲۸۸)

دو- مولی حق ندارد برده خود را به امور خلاف شرع وادار کند. به عبارت دیگر غلام و کنیز خارج از حیطه شرع مجاز به اطاعت از مولی نیستند. روایت مشهور نبوی «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ ص ۵۰۰) «مخلوق در معصیت خالق قابل اطاعت نیست» مستند این حق برده است. حوزه مباحات شرعی قلمرو اطاعت برده از مولی است. لذا رعایت ضوابط شرعی در جمیع موارد از حقوق برده است. البته در قرآن (سوره نور آیه ۳۳) آمده است «...کنیزان خود را اگر خواهند که پرهیزگار باشند به خاطر ثروت دنیوی به زنا وادار مکنید هر کس که آنان را به زنا وادارد، خدا برای آن کنیزان که به اکراه بدان کار وادار گشته‌اند آمرزنده و مهربان است» بنابراین از آنجا که جمله قرآن شرطی است نتیجه منطقی آن است که اگر کنیز خود مایل به زنا باشد ارباب می‌تواند او را برای ثروت دنیوی به زنا وا دارد، یعنی دلالتی محبت شرعی راه بی‌اندازد.

سه- در مواردی که شرعاً حکم خاصی برای بردگان وضع نشده، برده از حقوق مساوی و مشابه با دیگر آدمیان یعنی احرار برخوردار است. بنابراین حکم اختصاصی و متفاوت در باره برده محتاج اثبات شرعی است نه برعکس.

چهار- مولی حق ندارد کودک را از مادر کنیزش قبل از استغناء از وی جدا کند (منهاج الصالحین، مسأله ۳۰۶، ۲ / ۷۰) بنابراین در زمان شیرخوارگی و قبل از سن تمییز، فروش برده صغیر مجاز نیست.

پنج- کافر ابتدائاً مالک برده مسلمان نمی‌شود. اگر برده غیرمسلمان، اسلام آورد، مالک کافر موظف است او را به مسلمان بفروشد و قیمتش را دریافت کند (پیشین، مسأله ۲۸۸، ۲ / ۶۷).

شش- شایسته است که مولی بردگان خود را ودایع خداوند شمرده، با آنان با رفق و مدارا و لطف و مساوات رفتار کند. نسبت به ایشان انصاف و عدالت را رعایت کند، از ظلم و جور پرهیزد و از محبت و عفو فروگذار نکند (اخلاق ناصری، ۲۴۴ - ۲۴۰).

مهم‌ترین احکام بردگان

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

يك- برده، غلام و کنیز ملك مولای خود هستند و مالك شرعاً مجاز است هرگونه صلاح می‌داند در ملك خود تصرف کند. در هیچ يك از تصرفات مولی رضایت مملوك شرط نیست. برده در حوزه مباحات موظف است رضایت مولی را تأمین کند. برده موظف است آنچه مولی تعیین کرده بخورد و بیاشامد، آنچه مولی مشخص کرده بپوشد، در آنجا که مولی اسکانش داده ساکن شود، آن‌گونه که مولی می‌طلبد خود را بیاراید یا بپیراید و آن‌گونه که او می‌خواهد سخن بگوید و رفتار کند. اطلاق آیه شریفه «عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء» (نحل ۷۵) جز این نیست.

دو- برده بدون اجازه مولی فاقد حق مالکیت است. اگر به هر طریقی از طرق مالی به برده برسد، مثلاً در زمان آغاز بردگی مالی به همراه داشته، یا به ارث به او رسیده، یا به او هبه شود، همه این اموال به مالك وی تعلق می‌گیرد، مگر آنکه مولی چیزی را به او تمليك کند. (جواهرالکلام ۲۴ / ۱۸۶ - ۱۷۰، منهاج الصالحین ۲ / ۶۹)

سه- برده حق ندارد به کار و کسب مورد علاقه خود پردازد، بلکه اجباراً موظف است کار و کسبی که مالکش برایش تعیین کرده انجام دهد. درآمد کسب و مزد کار برده به مالك او می‌رسد.

چهار- غلام و کنیز بدون اجازه مولی حق ازدواج ندارند (منهاج ۲ / ۲۷۵). اگر مولی به غلامش اجازه ازدواج داد، مهریه و نفقه به عهده مولی خواهد بود. البته در صورتی که همسر غلام، کنیز مالك دیگری باشد، مهریه کنیز به مالك او تعلق می‌گیرد، نه به خود کنیز.

پنج- مردان و زنان متأهل به مجرد رقیب و مملوك شدن، عقد ازدواجشان بدون نیاز به طلاق فسخ می‌شود و لو به بردگی مولای واحدی درآمده باشند.

شش- مالکیت مرد نسبت به برده مؤنث در حکم ازدواج با وی است. بنابراین هرگونه استمتاع جنسی مرد از کنیزانش جایز است. (منهاج ۲ / ۲۷۵، العروه الوثقی ۲ / ۸۰۳) در این روابط جنسی اولاً رضایت زن مطلقاً لازم نیست، ثانیاً لازم نیست کنیز مسلمان یا از اهل کتاب باشد، حتی اگر کنیز کافر و مشرک هم باشد، این روابط مجاز است. ثالثاً: در استمتاع از کنیز برخلاف نکاح دائم در زمان واحد سقف عددی چهار لازم الرعایه نیست. اما هرگونه ارتباط جنسی زن با غلامانش بدون ازدواج ممنوع است و بردگان مذکر نسبت به مالك مؤنث نامحرم محسوب می‌شوند (العروه الوثقی ۲ / ۸۰۴). روی این مسئله در قرآن نیز تاکید شده است (سوره مومنون آیات ۵ و ۶، معارج آیات ۲۹ و ۳۰، نساء آیه ۲۴).

هفت- مولی علاوه بر اینکه حق دارد کنیزش را - حتی بدون رضایت وی - به زوجیت غلام خود یا غلام غیر (با اجازه مالك وی) یا حُرّی درآورد (العروه الوثقی ۲ / ۸۴۱)، مجاز است مملوك مؤنث خود را بدون ازدواج و حتی بدون رضایت وی در اختیار مرد دیگری ولو یکی از غلامانش قرار دهد. در این عمل که به آن «تحلیل» گفته می‌شود، تعیین مدت و ذکر مهریه لازم نیست و تنها اجازه در انتفاع است. با تحلیل کلیه

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

استمتاعات جنسی مجاز است مگر اینکه موردی از سوی مولی استثنا شده باشد. (جواهر ۳۰ / ۳۰۷، العروه الوثقی ۲ / ۸۴۸، منهاج الصالحین ۲ / ۲۷۷)

هشت- با اجازه یا دستور مولی ازدواج غلام با زن حُرّه و ازدواج کنیز با مرد حُرّ مجاز است. در زمانی که کنیز به صلاحدید مولی در زوجیت غیر است، هرگونه استمتاع جنسی مولی از وی ممنوع است. (منهاج ۲ / ۲۷۷)

نه- استبرای کنیز در زمان فروش، تزویج و تحلیل بر مولی واجب است و مدت آن يك طهر و حداکثر چهل و پنج روز است. (منهاج ۲ / ۶۷)

۵۵- مولی حق دارد ازدواج غلام و کنیز خود را بدون طلاق فسخ کند. یعنی کفایت می‌کند به آنها امر کند که از هم جدا شوند. (العروه الوثقی ۲ / ۸۴۸) عدّه طلاق کنیز مزوجه دو طهر و عدّه وفات وی دو ماه و پنج روز (نصف عدّه حُرّه) است. (منهاج ۲ / ۲۹۸)

یازده- کنیز چه در نماز و چه در غیر نماز واجب نیست سر و مو و گردن خود را بپوشاند. (العروه الوثقی ۱ / ۵۵۱، تحریرالوسیله ۱ / ۱۴۲ منهاج الصالحین ۱ / ۱۳۶) بنابراین حجاب زنان و دختران حُرّه با کنیز متفاوت است.

دوازده- مولی حق دارد فرزندان بردگان خود را پس از رسیدن به سن رشد و تمییز از پدر و مادرشان جدا کرده و حتی به فروش برساند.

سیزده- مولی، اعم از مرد و زن، مجتهد و عامی، عادل و فاسق - حق دارد بدون مراجعه به قاضی در مورد برده خلافکار خود مطلق حدود شرعی را اجرا کند و او را مجازات کند. (جواهر ۲۱ / ۳۸۷) واضح است که مولی می‌تواند مملوک خود را تعزیر کند. (تکمله منهاج الصالحین ۵۵)

چهارده- حد شرعی برده خفیف‌تر از حد انسان آزاد و فی الجمله نصف آن است. مثلاً حد برده زناکار اعم از محصن و محصنه پنجاه ضربه شلاق است. (تکمله منهاج الصالحین ۳۶)

پانزده- دیه برده قیمت آن است، به شرطی که از دیه حُرّ تجاوز نکند، در غیر این صورت پرداخت زائد بر دیه حُرّ واجب نیست.

شانزده- یکی از شرایط قصاص نفس و عضو تساوی از حیث حریت و رقیت است. اگر حُرّ یا حُرّه‌ای عمداً برده‌ای را به قتل برسانند قصاص نمی‌شوند، اگر مولی قاتل را عفو نکند، قاتل قیمت برده مقتول را به مولایش می‌پردازد، به شرطی که از دیه حُرّ تجاوز نکند. اما اگر برعکس برده‌ای حُرّ یا حُرّه‌ای را عمداً به قتل رسانید، ولی دم بین کشتن برده به عنوان قصاص و استرقاق وی مخیر است. (تکمله منهاج الصالحین ۶۸)

هفده- مولی از برده آزاد شده‌اش با شرایطی ارث می‌برد (ولاء عتق)، اما برده آزاد شده مطلقاً از مولایش ارث نمی‌برد. (منهاج الصالحین ۲ / ۳۷۴)

بخش هفدهم- پاسخ به ایرادات وارد بر آن

تعداد دقیق ایرادات وارد بر ایقان چند تا است؟ ماهیت این ایرادات چیست؟ شاخص‌ترین این ایرادات کدام است؟ در نصوص بهایی چه مطالبی راجع به ایراد بر آثار موجود است؟ مراجع و محققین بهایی تا چه حدی به ایرادات وارد بر آثار، بخصوص ایقان شریف پاسخ داده‌اند؟ اولین ایرادگیر بر ایقان چه شخصی بوده است و جریان ایرادات او چگونه بوده است؟ آیا نفس ایرادگیری بر ایقان دلیل بر تأثیر و نفوذ آن در اذهان و قلوب مردمان نیست؟ آیا ایرادگیری نوعی واکنش روانی در مقابل ترس نیست؟ مشهورترین اثر نزولی بهایی در رفع شبهات چیست؟ معروف‌ترین اثر تألیفی در پاسخ به ایرادات کدام است؟ آیا مراجع رسمی بهایی هم به شبهات و ایرادات بر ایقان پاسخ داده‌اند؟ اگر بلی، به کدام کتاب معاندان و چگونه؟ آیا به قرآن مجید ایراد نگرفته‌اند؟ فرق ایرادات کفار به قرآن و ایرادات مسلمین مؤمن به ایقان چیست؟ آیا بهاییان با وجود ایرادات وارد بر قرآن نسبت به حقانیت آن تردیدی دارند؟ دلیل این امر چیست؟

الف) از منظر منابع بهایی

۱. «قل یا ایها الجاهل انظر فی کلمات الله ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما کان عنده علوم العالمین. قل آن آیات الله لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم آنها تکنون مثل کلماتکم یا معشر المحتجین. قل آنها نزلت من مقام لا یدکر فیہ دونه و جعله الله مقدّساً عن عرفان العالمین و کیف انت و امثالک یا ایها المنکر البعید. آنها نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجهولة یا ایها المعرض المریب.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۱۹۶-۱۹۵، لوح قناع، خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی، رئیس خود خوانده شیخیه) (مضمون: این نادان، به چشم حق در کلماتش نظر کن تا متوجه شوی که آن‌ها مقدّس از اشارت قوم و قواعدشان هستند و این در حالی است که علوم عالمیان نزد او است. بگو اگر آیات الهی بر قواعد شما و آنچه دارید نازل شود، مانند کلمات خودتان خواهد شد، ای گروه در حجاب رفته. بگو آن (آیات الهی)، از جایگاهی نازل شده است که جز خودش در آن مذکور نمی‌آید و خداوند مقدّس از عرقان عالمیانش قرار داده است، چه برسد به تو، این معرض شکاک.)

۲. «تو و امثال تو (حاجی محمد کریم خان کرمانی) گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است به قواعد قوم؛ هنوز آن قدر ادراک ننموده‌ای که کلمات منزله الهیه میزان کلاست و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۲۰۴-۲۰۳، لوح قناع)

۳. «فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیانچه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی؛ غایت آنست که در آن ایام به اسم دیگر موسوم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نمی نمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که می فرماید: "لا نفرق بین احد من رسله"^۱، اعتراض نموده اند. که احد را مابین نه و به این جهت بر کلمه محکمه الهیه اعتراض و استهزاء نموده اند. و همچنین بر آیه مبارکه: "خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات"^۲، اعتراض نموده اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سماء بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیه مبارکه: "خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم"^۳، اعتراض نموده اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتیکه در این آیه مبارکه الهیه نموده اند، البته استماع نموده اید. و همچنین بر آیه مبارکه: "غافر الذنب، قابل التوب، شدید العقاب"^۴، اعتراض نموده اند که شدید العقاب صفت مضاف به فاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که می فرماید: "و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين"^۵، اعتراض نموده اند که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث: و همچنین بر آیه مبارکه: "و کلمة منه اسمه المسيح"^۶، اعتراض نموده اند که کلمه تانیث دارد و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد. و همچنین در احدی الکبر و امثال آن. مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای آن عصر و بعد، بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده اند "قالوا انهای السور و الآیات مفتریات" و به همین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقیم منحرف شده و به اصل جحیم توجه نموده اند و اسامی آن علماء از یهود و نصاری در کتب مذکور. و از این گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت به امر القیس داده اند و گفته اند که آن حضرت سرقت نموده، مثل سوره مبارکه "اذا زلزلت و اقتربت الساعة" و مدتها قصائدی را که معروف به معلقاتست و همچنین به مجمهرات الثی کانت فی الطبقة الثانية بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح می دادند تا آنکه عنایت الهی احاطه فرمود جمعی به این اعتراضات ممنوع نشده به انوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف به میان آمد، طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند، آیه السیف تمحو آیه الجهل. و بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات الله را مفتریات می نامیدند، در

^۱ سوره بقره، آیه ۲۸۵ (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم)

^۲ سوره بقره، آیه ۲۹ (نچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت، و هفت آسمان را استوار کرد.)

^۳ سوره اعراف، آیه ۱۱ (در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید.)

^۴ سوره غافر، آیه ۳ (گناه بخش و توبه پذیر [و] سخت کیفر)

^۵ سوره یوسف، آیه ۲۹ (و [ای زن] برای گناه خود آموزش بخواه که تو از خطاکاران بوده ای)

^۶ سوره آل عمران، آیه ۴۵ (به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح است)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بعضی از آیات منزله هفتاد مُحَسَّنات فصاحتیه و بلاغتیّه ذکر نمودند. چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود، دوست نداشتم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم. حال قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن. شکی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده‌اند؛ چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غلّ و بغضا بوده، چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده‌اند و لکن علمه عندنا، فاسئل لتعرف النقطة التي منها فصل علم ما كان و ما يكون^۱، شاید متنبّه شوی و بر احبای الهی اعتراض نمائی. جمیع علوم در قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الهیه نازل شده و می شود و این اعتراضات نظر به آنست که این امر به حسب ظاهر قوّت نگرفته و احباء الله قیلند و اعداء الله کثیر، لذا هر نفسی به اعتراضی متشبّث که شاید به این جهت مقبول ناس شود. ای بیچاره تو برو در فکر عزّت و ریاست باش؛ کجا می توانی در عرصه منقطعین قدم گذاری؛ یعنی نفوسی که از کلّ ما سویه منقطع شده‌اند و حبا لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند؛ چنانچه دیده و شنیده‌ای. اولئک عباد قالوا الله ربنا ثم انقطعوا عن العالمین^۲. عنقرب نفوسی در علم ظاهر شوند و به کمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم می شود به الهامات غیبیه الهیه. «اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۲۰۹-۲۰۵، لوح قناع در جواب ایرادات حاجی محمد کریم خان کرمانی به آیات الهی»

۴. «بر فرض که (حضرت بهاء الله) آیه مبارکه (قرآن) را^۳ در ایقان با اختلاف ذکر کرده باشند، (این) از راه نقل به معنی است... در قرآن مجید از قول حضرت مسیح نقل فرموده که مسیح فرمود "یأتی من بعدی اسمه احمد"^۵، یعنی مسیح فرمود که پس از من رسولی به نام احمد خواهد آمد. این آیه که در سوره قرآن مجید است، البته نقل به معنی است و مفهوم بیان مسیح نقل شده و گرنه در سراسر انجیل ذکری از احمد یا آنکه رسولی بعد از من به نام احمد می آید وجود ندارد و البته نقل به معنی است، نه آن که اصل گفتار مسیح نقل شده باشد...» (عبد الحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح ۱، صص ۲۷۰-۲۶۴)

۵. «کتاب فرائد- چاپ مصر، ص ۲۷۶- میرزا ابوالفضل گلپایگانی که به ابوالفضائل نیز نامیده شده است، کتاب فرائد را در پاسخ ایرادات شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس (قفقاز) به کتاب ایقان، در سال

^۱ علم آن نزد ما است، پیرس تا بشناسی نقطه‌ای را که از آن علم آنچه بود و آنچه هست، سرچشمه گرفت.

^۲ اینان بندگان هستند که گفتند خدا پروردگار ما است و از عالمیان گسستند.

^۳ منظور آیه "هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام" است. (سوره بقره، آیه ۲۱۰)

^۴ به صورت "يوم يأتيهم في ظلل من الغمام"

^۵ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. (سوره الصف، آیه ۶) (ترجمه حرمشاهی: عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل، من پیامبر خداوند به سوی شما هستم، [و] استوار دارنده توراتی که پیش روی من است و بشارتگر به پیامبری که پس از من می آید و نامش احمد است.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۳۱۵ هـ. ق. (۱۸۹۸ میلادی) در مصر به رشته تحریر در آورد. «یادداشت‌های بخش سوم از کتاب بهاء‌الله موعود کتاب‌های آسمانی، ص ۴۵»

۶. «وقتی که این دو رساله (رساله‌های اول و دوم شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس که در سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۳ علیه ایقان مبارک به رشته تحریر در آورد) به نظر مرکز مثنای رسید، اراده فرمودند که جوابی بر آن‌ها نوشته شود. لذا لوح ذیل را به خط مبارک صادر و برای جناب ابوالفضائل ارسال نمودند:

"هوالله، یا منادی الميثاق، زحمات و خدمات آن سرور ابرار در امرالله از بدو دخول در ظلّ حضرت ابھی فی الحقیقه لایعدّ و لایحصی (بی‌شمار و بی‌حساب). اگر شهود ناسوت غافل و جاهل، الحمدلله شواهد ملکوت موجود و اهل ملاء اعلی حاضر و ناظر. چون در خدمات و زحمات تمکن تامّ و ملکه و اهتمام حاصل نموده‌اید، و معتاد و پخته شده‌اید، لهذا باز زحمت تکلیف به آن جناب می‌شود و چاره‌ای جز این نه. شیخ الاسلام قفقاز چون در این ایام مشاهده نموده است که کلمة‌الله در آن صفحات بلند گشته و رائحه رحمن منتشر شده، نائره حسدش شعله‌ور شد و ردّاً علی الحق کلماتی چند تلفیق نمود. جناب آقا رضا چیزی در جواب مرقوم داشتند. حال دوباره شیخ مذکور چیزی تازه مرقوم داشته. ارسال شد، ملاحظه فرمایید. اگر چنانچه حوصله داشته باشید جواب لطیف مقنعی مرقوم فرمایید. بسیار به موقع است و یقین است که روح‌القدس تأیید شدید فرماید و نفحات الهام مشام را معطر خواهد نمود. اللهم اید عبدک ابوالفضائل علی اثبات دینک و اشهار (شهرت دادن) حجتک و ایضاح (روشن کردن) برهانک و اعلاء کلمتک و ارداع (مانع‌گشتن، آلوده‌کردن) معارضیک و ارجاع (برگرداندن) مخالفیک و افحام (با دلیل و برهان ساکت کردن) معاندیک و الزام محاججی الحق (منکرین حق). انک انت القوی المقتدر العزیز الکریم و البهاء علیه و علی کلّ ثابت علی العهد القویم. ع" جناب ابوالفضائل کتاب فرائد^۱ را در طی شش ماه قمری تألیف نموده و در غرة (بخش اول هر امر) شوال ۱۳۱۵ هجری قمری آن را به انجام برد. در موقع تألیف آن، ساکن قاهره بود و در سرای جواهری اقامت داشت. بعد از تألیف، نسخه‌ای از کتاب حضور مرکز میناق ارسال شد. آن حضرت فقط در دو جا اصلاح مختصری به عمل آوردند؛ یعنی عبارت ابوالفضائل را به لحن ملایم‌تری تبدیل فرمودند. سپس آن حضرت در روز یکشنبه ۲۷ شوال همان سال که مصادف با نوروز بود، و جمعی از احناء در بیت مبارک حاضر بودند، ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند: "قدری دیر شد. چیز می‌نوشتیم. رساله‌ای آقا میرزا ابوالفضائل نوشت. بسیار خوب نوشت. خوشم آمد. مناجاتی برای او نوشتیم. این است خدمت (به) امرالله. " بعد صورت مناجات را به آقا میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت کند: "الله ابھی، یا بهایی ابھی... اصبحت فی هذا الیوم التیروز... و اذاً اتانی کتاب مسطور و لوح

^۱ فرائد جمع فریده در لغت به معنی درّ منظم و در اصطلاح اهل ادب به معنای کلام فصیح است. (اتی بالفرائد، ای بالفاظ تدلّ علی عظم فصاحة و جزالة منطقة و احالة عربیة- المنجد) (به فرائد نوشت، یعنی با الفاظی که دلالت دارد بر عظمت فصاحت و متانت منطوق و رسانایی زبان عربیش.)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

محفوظ و رُق منشور، یحتوی علی حجج بالغه و براهین واضحه و دلائل لائحه ردّ علی من ردّ علیک و شهابا ثاقبا علی من استرق السمع و هو معترض علیک. ای رباید منشئها بتأییدات ملکوت الابهی و اشدّد أزره بشدید القوی... " کتاب فرائد شامل ۷۳۱ صفحه چاپ و منتشر شد و نسخه‌ای برای شیخ الاسلام قفقاز ارسال شد. این بار عکس العمل شیخ اضطراب و اضطراب بود. فوراً به فکر چاره افتاد که از نشر آن جلوگیری کند... به نوعی که جناب ابوالفضائل در مقدمه کتابی که احباء آن را ردّالرّدود (کتابی غیر از فرائد) خوانده‌اند ذکر نموده: «شیخ الاسلام قریب نه سال قبل از ارتحال، کتاب فرائد نزد او بود و ابدأ در مقام ردّ و نقض آن برنیامد؛ چه، در غایت وضوح و شهود ملاحظه می نمود که انکار مطالب مندرجه در آن، از قبیل انکار امور بدیهیه و معارضه با أدله قطعیّه است... مفتی اهل سنت و جماعت در تفلیس بنا بر مثل مشهور "لا لِحُبّ علی بل لبُغض معاویه"، همواره از مرحوم شیخ السلام شیعی نکوهش و سرزنش می فرمود. چنان‌که روزی در محفلی فرموده بود شیخ الاسلام در تألیف این کتاب (رساله‌های اول و دوم) موجب وهن علمای اسلام شد. چون این خبر به مرحوم شیخ رسید، برآشف و گفت: «چه وهنی از من به اسلام رسیده؟ غایت ما فی الباب این است که من سنگی به درختی افکندم و میوه از آن ریخت...» کتاب فرائد به سرعت انتشار یافته، دست به دست گردید و در بین یار و اغیار غوغایی به پا کرد. جمعی اهل طلب از صاحبان فضل و کمال، حلّ مشکلات خود را در آن یافته به طریقه نجات رهنمون شدند و شعرا در اشعار خود از فرائد یاد کردند. (جناب روح الله مهرباخانی، دیباچه کتاب فرائد)

۷. مقاله جناب تورج امینی (مورخ ۱۳۹۶/۱/۲۰)

نگاهی به مقالات فصلنامه بهایی شناسی قسمت دوم: کتاب ایقان

در نقدی که بر مقاله نخست از فصلنامه بهایی شناسی نوشتم، موضوع ایرادات فرانچسکو فیچیکیا را بر اساس مصاحبه احمد پورمرور بررسی نمودم. چند هفته قبل مقاله‌ای تحت عنوان «جملاتی از تورج امینی که باید یادمان بماند»، برای من ارسال شد که توضیحات بی‌ربطی بود درباره‌ی مقاله من، از شخصی به نام «میثاق شیبانی». این شخص با عبارات تکراری بسیار، خواسته بود مرا از مبلغان مشهور آیین بهایی معرفی کند! البته کسی که هنوز فرق «مبلغ» و «محقق» را نمی‌داند، بهتر است در باره‌ی مقالات من اظهار نظر نکند. گشتی کوتاه در اینترنت زدم و دانستم که مشارالیه از فعالان سایت بهایی پژوهی نیز هست. خواستم جوابی بر نقد او بنویسم، ولی دیدم از نوشتن مقاله دوم و سوم راجع به فصلنامه بهایی شناسی بازخواهم ماند، لذا از نوشتن جوابیه به شیبانی منصرف گشتم.

در این نوشتار قصد دارم، به یکی دیگر از مقالات فصلنامه مزبور پردازم که مهدی حبیبی راجع به کتاب ایقان نوشته است. در معرفی مقاله مزبور در فصلنامه بهایی شناسی، عنوان شده که نوشته حبیبی تحقیقی است برای پایان‌نامه دانشگاهی وی و کامل شده پایان‌نامه او به نام «نقدی بر شاهبیت غزل بهائیت» در

۱ مأخذ، دارالتبلیغ بیت‌العدل اعظم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

سال ۱۳۹۴ به صورت کتابی مستقل انتشار یافته است. من کتاب مذکور را ندیده‌ام، ولی بررسی همین مقاله، معلوم می‌سازد که روشمندی نویسنده چگونه و همچنین مایه تفکرات و اطلاعات دین‌شناسی اش چه مقدار است. عجب آنکه در همان گشتِ مختصرِ یادشده در اینترنت، از مقاله‌ای بدون نام نویسنده در سایت بهایی‌پژوهی و از فرم نوشتاری، فهمی دم که حییبی نیز از کارمندان آن سیستم است! نخستین چیزی که از مقاله حییبی به چشم می‌آید این است که او سخنان گذشتگان و درگذشتگان اعضای آنجمن حجّتیّه را کپی و بازگویی کرده و حرف تازه‌ای راجع به کتاب ایقان نزده است. نوشته او تماماً تکرار حرف‌هایی است که قبلاً مخالفان آئین بهایی زده‌اند. چنین اتّفاقی جای تأسف برای سیستم آموزشی نیز به وجود می‌آورد که بدین طریق بعضی‌ها مفهوم «پایان‌نامه» را نابود می‌کنند.

(۱)

کتاب ایقان روشمندی فهم کتب ادیان قبل از خود را مشخص می‌سازد و پایه و مایه این کار را از منظر آئین بهایی فراهم می‌نماید. با چشم‌پوشی از برخی جزئیات، می‌توان گفت که حییبی در مقاله اش، به درستی، اهمّیت کتاب ایقان را در آئین بهایی توضیح داده است. اما او به حساب خود، تصوّر نموده که اگر بتواند پایه‌های اعتبار کتاب ایقان را بشکند، آئین بهایی فروخواهد پاشید. از این رو حییبی از وجوه مختلف به مطالب کتاب ایقان پرداخته، اما أسفا که از همان نخست، راه را کج رفته است:

«آقای محمدرضا تهرانی معروف به افضل، کتاب ایقان چاپ اصلاح شده ۱۳۱۸ قاهره را مورد مطالعه قرار داده و هشتاد و چهار خطای ادبی و محتوایی آن را در کتاب (فلتات اهل ایمان در خطّات متن ایقان) شمرده است. ایشان در کتاب خویش، بیش از پانزده خطای ادبی از کتاب ایقان گرفته‌اند و ادعاهای او را با احادیث دیگر رد کرده‌اند. بدیهی است که بروز خطای ادبی در کتاب الهی، غیر قابل پذیرش است.»

(ص ۶۴)

بحث در باره‌ی کتاب «فلتات اهل ایمان» که عنوان عجیبی است، مربوط به این نوشتار نیست. خواننده محترم می‌تواند در اینترنت این کتاب را مطالعه نماید و اگر از ادبیات آقای افضل سر درآورد، ببیند که او چه نوشته و چه‌ها سر هم کرده است. اما خیلی عجیب است که یک معتقد به آئین اسلام مانند حییبی، سخنی بگوید که آئین خودش را نفی کند. همه حجّتیّه‌ای‌ها از این بابت مدیون میرزا آقاخان کرمانی (داماد یحیی ازل) هستند، زیرا این روش را او به تاریخ معاصر تزریق کرده است!

من در مقاله نخست، در همین باب مطالبی نوشتم که پورمرور ایراداتی به آئین بهایی گرفته که همان ایرادات عیناً به اعتقاد خودش وارد است و تذکر دادم که اگر یکی از معتقدین به ادیان وحیانی در هر موردی به آئین بهایی اشکال وارد کند، همان اشکال را در همان موضع می‌توان به اعتقاد خودش وارد ساخت. کسی که می‌نویسد «بروز خطای ادبی در کتاب الهی غیر قابل پذیرش است»، نه تنها اصلاً فلسفه ظهور ادیان وحیانی را نفهمیده، بلکه اگر قرآن را هم مطالعه نموده، آن را سرسری خوانده است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

وقتی دینی ظاهر می‌شود و کسی ادعا می‌کند که از جانب خدا برای اصلاح امور اجتماعی و ترقی روحانی آمده، در واقع مدعی گشته که برای سعادت دنیوی و اخروی مردمان ظاهر شده است. مدلول چنین ادعائی این است که اوضاع فرهنگ و احوال اجتماعی که رسول الهی در آن ظاهر شده، سالم و کارآمد نیست و پیامبر قصد دارد قوانینی تدوین کند که راه را برای ایجاد سعادت باز نماید. بنابراین اگر «قوانین موجود» کارآمد نیست و مظهر الهی برای تغییر آن‌ها آمده است، سنجیدن او با قوانین موجود، کاری عبث و ناپسند است.

مثلاً رسول اکرم در میان قومی ظاهر شد که فرهنگی سست داشت. آن بزرگوار بر آن شد که جامعه‌ای جدید، با فرهنگی تازه بنیاد بگذارد، لذا اقتضای ظهور او چنین بود که قواعد فرهنگ عرب جاهلی را بشکند و قواعدی جدید ایجاد نماید. عکس‌العمل کافران و مشرکان، ایجاد اشکال بر روند فکری و عملی رسول اکرم بود. در قرآن بارها این مطلب عنوان شده است که کفار به آن حضرت گفتند که آیا ما باید فرهنگ آبا و اجدادی را رها کنیم و به تو ایمان بیاوریم؟ چنین سخنی از جانب کفار بدین معنا بود که آن‌ها قوانین رسول اکرم را با قوانین خودشان می‌سنجیدند و چون آن دو را همخوان نمی‌دیدند، اعتراض می‌کردند. جواب دادن به اعتراضات کفار برای مسلمانان سخت نبود. کسانی که به حضرت رسول ایمان آوردند، بحثشان با کفار این بود که رسول اکرم را نمی‌توان با قواعد عرب جاهلی سنجید، بلکه او خودش معیار و ملاک و میزان «فهم حقیقت» است.

اتفاقاً یکی از بحث‌هایی که کفار با رسول اکرم داشتند، بحث زبان و فصاحت و بلاغت قرآن بود. در قرآن بارها خطاب به مخالفان اعلام شد که اگر می‌توانید، مانند قرآن را بیاورید. ایشان به رسول اکرم می‌گفتند که اگر بخواهیم، مثل قرآن را می‌گوییم: «لو نشاء لقلنا مثل هذا» (انفال / ۳۱). پاسخ کفار به تحدی قرآن، نشانه این است که آنان قرآن را کتابی بی‌نظیر نمی‌دانستند. همچنین اگر قرآن در ادبیات عرب کتابی بدون بحث بود، ادبای عرب به خود اجازه نمی‌دادند که به رسول اکرم طعنه بزنند که یک ایرانی، یعنی سلمان فارسی، این آیات را به او آموزش داده است. (نحل / ۱۰۳) از منظر مسلمانان، در آن پاسخ کفار و در این طعنه ادبا، غرض و مرضی نهفته بوده که در نظر بهاییان، آن غرض و مرض رجعت کرده و مثلاً به حجّتی سرایت نموده است. به قول علامه طباطبایی «طبع مشرکین مکّه، طبع همان مکذّبین از امتهای گذشته بود!» (تفسیر المیزان، آیات اولیة سورهی قمر)

این‌که در قرآن، نگاه مثبتی به شعرای عرب جاهلی نیست، از همین بابت است که شاعران آن زمان که نمایندگان ادبیات عرب بودند، بر نوع ادبیات قرآن ایراد وارد می‌کردند. آنان مدعی بودند که بهتر جمله‌پردازی می‌کنند یا حتی اشعار «معلقات» را بر آیات قرآنی ترجیح می‌دادند. چنین ترجیحی بدان معنا است که معترضان به رسول اکرم، متن قرآن را به نسبت قواعد رایج در زمانشان، دارای خطا می‌دانستند. صریح آیه قرآن است که اعراب، وقتی قرآن را می‌شنیدند، العیاذ بالله آن حضرت را «مجنون» می‌خواندند.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(قلم / ۵۱) «مجنون» کسی است که بر اساس قواعد پذیرفته‌شده اجتماعی رفتار نمی‌کند و دادن چنین نسبتی به آن حضرت، خود نمایانگر آن است که رسول اکرم، ساختارشکن بوده است. رسول اکرم عموماً در قواعد اجتماعی عرب و خصوصاً که مربوط به بحث ما است در قواعد ادبی آن قوم تغییراتی ایجاد نمود که به نظر می‌آید، خوشایند فضلا و شعرا و ادبای زمان خودش نبود.

به عبارت دیگر، همین حرفی که حبیبی در باره‌ی ادبیات کتاب ایقان به بهاییان زده است، اعراب جاهلی به رسول اکرم می‌زدند و اگر حبیبی به خاطر عدم رعایت قواعد ادبی، محق است که بهاءالله را رد کند، پس شعرای عرب هم حق داشتند به رسول اکرم ایمان نیاورند و بنابراین بر اساس اندیشه‌ی حبیبی و امثال او، تمام خرده‌هایی که رسول اکرم به کفار و مشرکین گرفته، بلاوجه بوده است!

اما مشکل حبیبی در سخن ناروایی که زده، فقط این نیست که «معیار» را نمی‌داند، بلکه نادانستگی او بسی عمیق‌تر از اینها است و باید شرحی مختصر بر این نادانستگی نوشت. آیین اسلام خیلی زود فراگیر شد و در منطقه‌ی وسیعی که مسلمانان زندگی می‌کردند، کتاب قرآن که وحیانی و سعادت‌آفرین بود، در همه‌ی وجوه خود از جمله در حوزه‌ی ادبی، ملاک زندگی مسلمانان گشت. مسلمانان از لحاظ «اعتقادی» پذیرفتند که ادبیات آن سفر جلیل، فصیح و بلیغ است و بنابراین ادبیات قرآنی سنجش و ملاکی شد برای گفتن و نوشتن.

روایاتی موجود است که قواعد زبان عربی پس از استیلای اسلام تدوین شده است و حتی سرآغاز تدوین صرف و نحو را به حضرت امیر و یکی از صحابه‌ی او به نام «ابوالاسود دوئلی» منسوب می‌کنند. شنیده‌ام، یکی از کتاب‌هایی که طلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه می‌خوانند، کتابی است به نام «مغنی» که بخش قابل توجهی از قوانین صرف و نحو در آن کتاب، به استناد آیات قرآن تدوین یافته است. به عبارت دیگر، قواعد زبان عرب که از طرفی نشانگر درستی گفتار است و از طرف دیگر نشانگر خطای ادبی، حاصل تلاش مسلمانان پس از نزول کتاب قرآن و محصول جنبه‌ی تبعیدی نسبت به آیین اسلام است.

بر اساس این فرایند، ایرادات و اشکالات اساسی به سخن حبیبی وارد است. نخست آنکه بسیاری از زبان‌شناسان عرب و غیر عرب که مسلمان نبوده‌اند و به نحله‌های مختلف اعتقاد داشته‌اند، مقالات بسیار نوشته‌اند در این باب که ادبیات قرآن دارای اشکالات فراوان است. جستجو در اینترنت معلوم می‌سازد که در این وادی، چگونه و با چه حجم، در چه زمان‌هایی و کدام سخن‌شناسان معروف، اسب سخن را تاخته‌اند. این آدمها الزاماً همه‌شان مغرض و دشمن اسلام و قرآن نبوده‌اند و گروهی از آنان از وجوه علوم مختلف و از جمله دانش زبان‌شناسی به قضیه نگاه کرده‌اند. آیا به نظر حبیبی، سخن این دانشمندان زبان‌شناس که بسیار بیشتر از حبیبی و امثال او در ادبیات عرب متبحرند، ملاکی برای رد کردن حقیقت قرآن و رسول اکرم است؟ دوّم و مهم‌تر، این است که به اعتقاد برخی علمای مسلمان که به وحیانی بودن آیات قرآن نیز اعتقاد دارند، در برخی مواضع در قرآن، رعایت اصول و از جمله قواعد صرف و نحو نشده و به

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

اعتبار گفتار حبیبی، در قرآن «خطای ادبی» وجود دارد! اگر گفتار و نوشتار مسیحیان و یهودیان و بیدینان را از روی بغض بیان‌گاریم، با گفته‌های این مسلمانانچه باید کنیم؟ و آیا بر اساس قانونی که حبیبی گذاشته، «پذیرش» قرآن، «غیر قابل قبول» خواهد بود؟!

در میان خودی‌ها، اخیراً دکتر سروش کسی است که از سر استیصال و بی‌جوابی به اشکالاتی که به قرآن وارد است، نظریه «رؤیاهای رسولانه» را فراهم نموده تا خود را از دست این مباحث آسوده کند. دکتر سروش نه تنها دشمن اسلام نیست، بلکه به خیال خود روح حیات به این آیین دمیده و به گمان خود خدمتی به جامعه اسلامی نموده است. در واقع، داستان این است که اسلام‌شناسی همچون دکتر سروش، هر چه کرده، نتوانسته بر اساس تفکر اسلامی جواب مقنعی بر «خطاهای قرآنی» بیابد، لذا تنها کاری که به فکرش رسیده، این بوده که صندوقچه اعتقاد خود را از دوش بردارد و به جایی بیاویزد که دست هیچکس بدان نرسد. حبیبی توجه کند که ماجرای «روشنفکری دینی» در جامعه اسلامی به همین خاطر به وجود آمده است که از نظر این اشخاص، چون برخی از مواضع قرآن با معیارهای علوم زمانه ما سازگار نیست، لذا باید دین را دستکاری نمود و آن را متوازن ساخت و به عبارت ساده‌تر، «خطاهای دین» را از آن سترد.

مقصود من از بیان مطالب فوق این است که بگویم: نظر حبیبی مبنی بر این که خودش را محق بداند که بر اساس دانش و قواعدی که خودش پذیرفته و یا ساخته، حقانیت یا عدم حقانیت یک ظهور را بسنجد، کلاً نادرست و بی‌ربط است. کسی که چنین بنیادی را در ذهنش می‌پرورد، هیچ دینی را در هیچ زمانی نمی‌تواند بفهمد.

البته این‌گونه نیست که سؤالات و یا شبهات جواب نداشته باشند. علمای بسیاری بوده‌اند که برای یافتن پاسخ‌هایی بر «خطاهای قرآنی» تلاش کرده‌اند. تلاش علمای مسلمان در این باره، دو معنا دارد. یکی آنکه مشکلی وجود داشته که باید پاسخ داده می‌شده و وجود مشکل، خود دالّ بر این بوده که تطابقی بین متن قرآن با قواعد حاکم بر جامعه نبوده است. دوم این که جواب‌هایی بر اساس قواعد «درون دینی» وجود دارد، یعنی آیین جدید، برای خودش قواعدی بنیاد می‌نهد که از بیرون کسی بر آن‌ها آگاه نیست و مؤمنین جدید باید آن قواعد را کشف کنند و برای مردمان و سؤال‌کنندگان توضیح دهند».

کتاب «ایقان» خود مدّعی است که کلید فهم قرآن را به دست داده است. بنابراین در اعتقاد بهایی، نسبت دادن خطا به متن قرآن کاری شایسته نیست. به اعتقاد بهاییان، در حوزه آیات متشابهات باید معانی تأویلی و ازه‌ها را فراگرفت و در زمینه آیات محکّمات باید عنصر زمان را ملحوظ کرد. بنابراین از هر دو سوی محکّمات و متشابهات، بحث اشتباهات قرآنی قابل بررسی است و جواب‌هایی نیز موجود است. چون موضوع مورد بحث، «خطای ادبی» است، باید ببینیم نظر مؤسس آیین بهایی در این زمینه چیست. من بخشی از یکی از الواح بهاء‌الله به نام «لوح قناع» را که در جواب حاجی محمدکریم خان کرمانی (رئیس مذهب شیخیه) نوشته شده، در ذیل می‌آورم تا بر اساس گفته‌های بهاء‌الله، هم معلوم شود که نگاه آیین

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بهایی به موضوع خطای ادبی در آثار رسولان الهی چیست و هم مشخص گردد که در نظر بهاءالله، خطاگیرندگان از چه گروه مردمانی هستند:

«تو و أمثال تو گفته‌اند که کلمات "باب اعظم" و "ذکر اتم"، غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آن قدر ادراک ننموده‌ای که کلمات منزله الهیه، میزان کل است و دون او، میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است، آن قاعده از درجه اعتبار ساقط [...] باری آیات "نقطه اولی"، روح ماسواه فداه، مخالف نبوده، تو از قواعد قوم بی‌خبری [...] فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد، اهل طغیانچه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده، لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عز صمدانی، چه مقدار اعتراض نمودی؛ غایت آن است که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی، چه اگر تو از آن نفوس نبودی، هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نمی‌نمودی.

از جمله [...] در حکایت زلیخا که می‌فرماید "و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين" اعتراض نموده‌اند که باید خاطات باشد، چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه "و کلمة منه اسمہ المسیح" اعتراض نموده‌اند که "کلمة"، تانیث دارد و ضمیر راجع به "کلمة" باید مؤنث باشد [...] حال قدری انصاف ده و بینک و بینک و بین الله حکم کن. شکی نبوده که قرآن من عندالله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه توهم نموده‌اند، چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غل و بغضاء بوده، چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده‌اند، و لکن علمه عندنا، فاسأل لتعرف النقطة التي منها فصل علم ما كان و ما يكون، شاید متنبه شوی [...] آنچه از فطرت نازل، بر فطرت اصلیه الهیه نازل شده و می‌شود و این اعتراضات نظر به آن است که این امر، به حسب ظاهر قوت نگرفته و احباءالله قلیلند و اعداءالله کثیر. لذا هر نفسی به اعتراضی متشبث که شاید به این جهت مقبول ناس شود». (مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، لوح قناع). [منظور از «باب اعظم»، «ذکر اتم» و «نقطه اولی» در متن بالا، سید باب است]

(۲)

حبیبی بعد از مقدماتی، وارد بحث مصداقی شده و تحت عنوان «مغالطه در ایقان»، به ذکر مطالبی پرداخته و در همان نخستین مثالش، سخن را آغشته به ضربالمثل و قوانین منطقی کرده است تا به همگان وانمود سازد که «علمی» برخورد می‌کند و منطقی سخن می‌گوید. اما حبیبی نشان داده که از همان ابتدا مباحث کتاب ایقان را نفهمیده است. او نوشته:

«ضرب المثلی که بسیار مناسب این‌گونه استفاده‌های نامطلوب است، این است که گفته می‌شود: هر گردویی گرد است، اما هر گردی گردو نیست [...] در اصطلاح منطقی گفته می‌شود که عکس مستوی موجهه کلیه، موجهه جزئیه است. در این مثال، عکس مستوی گزاره‌ی «هر گردویی گرد است»، برابر «بعضی از

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

گروه‌ها گرد هستند» می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایلی که بهاء‌الله برای نشان دادن پیامبری سید باب ارائه کرده، این است که مردم علیه او و برد او کارهایی را انجام داده‌اند. دلیلی که او بیان کرده، چنین است که از آیات قرآن شاهد آورده که مردم نسبت به پیامبران دیگر هم چنین کارهایی انجام می‌دادند و آن‌ها را اذیت می‌کردند و مورد آزار قرار می‌دادند، لذا باب نیز که از جانب برخی مردم مورد اذیت و آزار قرار گرفته، لاجرم پیامبر بوده است [...] اگر مردم به حرف پیامبر [اسلام] ایمان نمی‌آوردند، به این دلیل که عده‌ای نیز به سید باب و به خود او [= بهاء‌الله] ایمان نمی‌آوردند، پس این دو شخص از پیامبران هستند؟». (ص ۶۶ و ۶۷)

اگر کسی کتاب ایقان را درست بخواند، می‌فهمد که نه مفهوم و نه منطوق سخنان بهاء‌الله در ایقان این نیست که چون مردم سید باب را اذیت کردند، پس سید باب رسول الهی بوده است! بهاء‌الله در کتاب ایقان ماجرا را از طرف اشتباهات مردم در رفتار با ظهور حقیقت توضیح می‌دهد. بیانات بهاء‌الله در ایقان در حول «غلط بودن کارهای مردمان در زمان ظهور» است. بهاء‌الله با بیان تاریخ زندگی انبیاء، می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که رفتار مردمان، اعم از عوام و خواص، ملاکی برای رد کردن مظاهر ظهور نیست، زیرا در همه زمان‌ها با پیامبران بد رفتاری شده است:

«زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل، میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد، هرگز به رضوان معرفت رب العزة داخل نشود [...] ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم، از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند [...] چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرم مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد، جمیع تکذیب می‌نمودند [...] لهنذا بعضی از حکایات انبیاء مجملا در این الواح ذکر می‌شود تا معلوم شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقرآن، بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می‌آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است».

نکته ظریفی را در باره‌ی ضربالمثل حبیبی نیز بنویسم. اگر کتاب ایقان همین چند صفحه راجع به اعمال مردمان می‌بود، شاید می‌شد بر شبهه حبیبی تأملی کرد که هر گردی گردو نیست. اما این آقای گردوشناس که یک ضربالمثل را یاد گرفته و مرتباً آن را اینجا و آنجا می‌نویسد، حواسش نیست که بهاء‌الله در کتاب ایقان، فقط یک خصوصیت از «شرایط ظهور قائم» را بررسی نکرده است که مصداق این ضربالمثل باشد. دهها خصوصیات و شرایط ظهور قائم در کتاب ایقان مورد تفرس قرار گرفته و در هر مورد شرح مستوفی تحریر گشته و ضمناً آن شرایط با زمان و شرایط «سید باب» مطابقت داده شده است. گاهی شک می‌کنم که آیا حبیبی اصلاً کتاب ایقان را تمام و کمال خوانده یا این‌که به افاضات پیشینیان خود مراجعه و اکتفا نموده و آن‌ها را در مقاله و پایان‌نامه‌اش کپی کرده است! !

گذشته از این‌که حبیبی کتاب ایقان را متوجه نشده، خود معلوم می‌کند که کتاب قرآن را هم درک نکرده است. یکی از سؤالاتی که برای غیر مسلمانان در مواجهه با قرآن ایجاد می‌شود، این است که اگر اسلام

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

آخرین دین و حضرت رسول اکرم آخرین پیامبر است و قرآن کافل و ضامن سعادت نوع بشر تا پایان دنیا است، اینهمه قصه از پیامبران در قرآنچه موضوعیتی دارد؟ کتابی که باید حاوی فرامین و قوانین و اصولی باشد که برای همیشه راه‌نمای مردمان گردد، چرا بخش عمده‌اش به جای پرداختن به موضوعات اجتماعی برای نوع بشر، به گفتن قصه‌های تکراری و یا مشابه آنچه در تورات بوده، روی آورده است؟ این قصه‌ها چه نسبتی با سعادت مسلمانان دارد؟ اگر موضوع، نصیحت مسلمانان است بر این امر که مثلاً حسادت و تکبر بد است و یا صداقت و تعقل خوب است، باید گفت که توضیح این مسائل نیازی به قصه‌پردازی ندارد، زیرا تقسیم‌بندی فضایل و رذایل، پیش از اسلام هم بوده و اگر داستان‌سرایی، امر را روشنتر و واضحتر می‌سازد، چرا از قصص دیگر استفاده نشده است؟ آیا قصه حضرت یوسف که به فتوای برخی علما، «زنان مسلمان» از خواندن آن منع شده‌اند، حاوی چه نکات اخلاقی است که در داستان موسی نیست، اما در عین حال، نیکوترین قصه‌ها یا «أحسن القصص» است؟ اگر سوره‌ی یوسف حاوی مطالب اخلاقی است و برخی از علما قرآن را نفهمیده‌اند و به غلط نیمی از مسلمانان را از خواندن نصایح اخلاقی منع کرده‌اند، چه کسی قادر است و قابلیت دارد که درستی و یا غلطی «نگاه به قرآن» را در طول تاریخ اسلامی بسنجد؟ وقتی تعدادی از علما در مصداق بخشیدن به مفاهیم قرآنی ناتواناند، چه توقعی به مردمان عادی است؟

موضوع داستان‌های قرآنی، در آیین بهایی به این صورت قابل توضیح است که رسول اکرم قصه‌های پیامبران را از منظر دو وظیفه‌ای که داشته، نقل نموده است: «تبشیر» و «تندیر». تبشیر مسلمانان به «ظهور کلی الهی» پس از خود و تندیر مسلمانان نسبت به برخوردی که نباید با آن «ظهور کلی» انجام دهند. قصه‌های قرآنی از این دو منظر، معنای قابل فهمتری پیدا می‌کنند که رسول اکرم، پیاپی به مسلمانان یادآوری می‌نماید که مبادا رفتارهایی که مردمان پیشین با ظهورات الهی داشته‌اند، آنان نیز همان رفتارها را با مظهر بعدی تکرار کنند. داستان‌های رسولان الهی در قرآن، ذکر کارهای غلط مردمان در مواجهه با پیامبران است، نه اثبات حقانیت رسولان بر اساس ادیتی که شده‌اند. به همین سیاق، استناد بهاء‌الله به موضوع تاریخ پیامبران نیز خرده‌گیری بر رفتار مسلمانان است نسبت به ظهور سید باب و مصداق بخشیدن به این آیه کریمه:

«يا حَسْرَةً عَلَي الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». (یس / ۳۰) [مضمون به فارسی: حسرت باد بر بندگان که برای ایشان رسولی نمی‌آید، مگر آنکه او را مسخره می‌کردند].

مطلبی را می‌توان در باره‌ی این آیه نوشت که مربوط به بحث قبلی نیز هست. «ما یأتیهم» یعنی «نمی‌آید» که فعل مضارع است و «کانوا یستهزئون» یعنی «مسخره می‌کردند» که فعل ماضی استمراری است. این دو فعل در یک جمله، مطابقت معنایی ندارند و به اعتبار بحث حیبی یکی از این دو فعل، «غلط» به کار رفته است! از این رو همه مترجمان، «ما یأتیهم» را بدون هیچ دلیلی به صورت «ماضی» معنی کرده و نوشته‌اند: «نیامد!» من به عنوان یک بهایی، اعتقاد ندارم که این جمله اشتباه است، بلکه فکر می‌کنم که این ترکیب، تذکری به مسلمانان است که تا به حال هر پیامبری آمده، گروهی از مردم او را مسخره کرده‌اند و این حکم،

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

«شمولیت عام» برای آینده نیز دارد و شمای مسلمانان، مواظب باشید که آن «حسرت» دامان شما را نگیرد. به عبارت دیگر، همان بحث مستوفایی که در کتاب ایقان راجع به «رَجَعَت» صورت گرفته، که مؤمنان و غیر مؤمنان در هر ظهور، رَجَعَت می‌کنند، مصداقی در مدلول و منطوق این آیه قرآنی نیز دارد.

(۳)

حبیبی در ادامه گفتار خود می‌نویسد که روشی که بهاءالله در مواجهه با آیات و روایات در پیش گرفته، تطبیق مصداقی با آنها است. او سپس به ذکر مثالی از حاجی محمدکریم خان کرمانی و سخنانی که بهاءالله در باره‌ی حاجی مزبور در کتاب ایقان آورده می‌پردازد و نام این کار را «مغالطه اشتراک لفظ» می‌گذارد. (ص ۶۷ و ۶۸)

آیه‌ای در قرآن هست: «لا رطبٍ و لا یابسُ الاّ فی کتابِ مبین»، به این مضمون که هیچ تر و خشکی نیست، مگر این‌که ذکری از آن در قرآن باشد. به عبارت ساده‌تر، قرآن مدّعی است که در قرآن ذکر همه چیز و همه کس هست. بهاءالله در کتاب ایقان بر اساس این آیه و با استناد بر دیگر آیات قرآنی، مطالبی در باره‌ی حاجی محمدکریم خان کرمانی آورده است:

«در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او، در کتابی که ترک نشد از آن امری، ذکر شده، این است که می‌فرماید «ان شجرة الزقوم طعام الاثیم» و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا این‌که منتهی می‌شود به این ذکر «ذوق، انک انت العزیز الکریم». ملتفت شوید که چه واضح و صریح و وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود، از بابت خفص جناح، «عبد اثم» ذکر نموده. اثم فی الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم. تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی «و لا رطبٍ و لا یابسُ الاّ فی کتابِ مبین» درست در لوح قلب ثبت شود». (کتاب ایقان، بند ۲۰۹ و ۲۱۰)

در تشریح جملات بالا، اشراق‌خاوری در کتاب «قاموس ایقان» کار را به جزئیات بیشتری رسانده و نوشته که یکی از معانی «شجره‌ی زقوم»، گیاه تنباکو است که کرمانی مزبور عادت به جویدن آن داشته است! اما حبیبی در انتقاد خود به مطالب کتاب ایقان، چنین نوشته است:

«جای سؤال از بهاءالله است که از کجا می‌توان چنین تعیین مصداق‌هایی را انجام داد؟ آیا این‌که از لفظ کریم در آن آیه استفاده شده است و نام شخصی هم که علیه سید باب کتابی نوشته است، [کریم است]، می‌توان نتیجه گرفت که او اهل جهنم است؟». (ص ۶۸)

البته بهاءالله در تطبیق دادن مصداقی با آیات قرآنی، در موارد دیگر هم نشان داده که تسلطش به قرآن بی‌نظیر است. وقتی محمدتقی خان امیرکبیر از او پرسید که در قرآن در باره‌ی من چه نازل شده؟، بهاءالله جواب او را بر اساس آیه ۱۸ از «سوره‌ی مریم» داد: «انی أعودُ بالرحمن منک آن کُنت تَقیاً»، یعنی من به خدا پناه می‌برم از این‌که تو پرهیزکار باشی! اما به نظر می‌رسد که بیش از آنچه بهاءالله در این باره به اشکال

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بربخورد، حبیبی دچار مشکل باشد. اگر ذکر همه چیز در قرآن هست، پس به نظر حبیبی، راجع به حاجی محمدکریم خان کرمانی در قرآنچه نازل گشته؟ کدام آیات قرآن را می توان با حاجی مزبور تطبیق داد؟ حبیبی ممکن است برای این سؤال با توجه به اعتقادی که دارد، جوابی پیدا کند. در این صورت، او باید به سؤال خودش جواب بدهد که بر پایه چه قانون و قاعده ای، آیه یا آیاتی را مصداق حاجی مزبور قرار داده است؟ آیا غیر از این است که هر جوابی که حبیبی به سؤال بالا بدهد، بر مبنای اعتقادی خواهد بود که از پیش آن را انتخاب کرده است؟ و اگر حبیبی بتواند مانند بهاءالله به زیبایی جوابی برای هر سؤال پیدا کند، آیا کارش احتمالاً «مغالطه اشتراک لفظ» نخواهد بود؟

در حقیقت در این موضع، بهاءالله نیست که مشکل دارد، بلکه حبیبی در پیچ و خم آیه «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» گیر کرده است. بهاءالله مدعی است که به همه رموز قرآنی واقف است و برای اثبات ادعای خود الواح بسیار و از جمله کتاب ایقان را نوشته است. آیا حبیبی و رفقاییش می توانند چنین ادعایی بکنند تا به اقتضای ادعایشان بتوانند در هر مورد، مصداق ادعای خود را از قرآن نشان بدهند؟ اگر حبیبی و رفقا چنین ادعایی دارند، ادعایشان و چهارچوبه آن را علنی کنند تا سیل سؤالات لاینحل قرآنی به سویشان روانه گردد.

(۴)

حبیبی مقاله خود را با موضوع «تضمین آیات قرآن» توسط بهاءالله، اینچنین ادامه داده: «در بعضی از مواردی که بهاءالله از آیه یا روایتی استفاده کرده است، تنها آن آیه را با توجه به بخشی از آن به کار برده است. برای مثال او می گوید:

(ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار «الله نور السموات و الأرض»، عالم را احاطه نموده).

واضح است که استفاده از این آیه در اینجا هیچ ارتباط معنایی با چیزی که بهاءالله منظور نظر اوست، ندارد. بهاءالله می خواهد بگوید که در این زمان نور او در عالم درخشیده است، اما از آیه ای استفاده کرده که در آن گفته شده که خداوند متعال نور آسمانها و زمین است. سالها پیش از این که او به این دنیا قدم گذارد، خداوند متعال نور آسمانها و زمین بوده است [...]». (ص ۶۸)

حبیبی در این بخش، با توجه به عدم آگاهی خواننده غیر بهایی از الهیات بهایی، سعی نموده که ذهن خواننده را علیه گفتار بهاءالله برآشوبد. این در حالی است که قسمت عمده کتاب ایقان در توضیح جایگاه مظاهر ظهور (پیامبران) در عالم هستی است. حبیبی یا که کتاب ایقان را نفهمیده و یا این که خودش را به کوچه علی چپ زده است تا خواننده مقاله اش را گمراه کند.

در اندیشه الهیاتی آیین بهایی، سه عالم وجود دارد: «عالم حق»، «عالم امر» و «عالم خلق». «عالم حق» یا به تعبیر ادبیات بهایی «ذات غیب منیع لا یدرک»، قابل فهم و دسترسی نیست و تمام راهها برای شناسایی او مسدود است. «عالم امر»، نخستین صادره از عالم حق است و مظاهر ظهور (پیامبران) از این

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

عالم مبعوث می‌شوند. «عالم خلق»، عالمی است که از عالم امر صادر و حادث شده و شامل این «عالم مادی» و همچنین «ملکوت» است.

به دیگر سخن، در الهیات بهایی، «عالم امر»، خالق «عالم خلق» است و آنچه که در ادبیات اسلامی به نام «الله» خوانده شده، در الهیات بهایی به «عالم امر» اطلاق می‌شود. بنابراین وقتی در قرآن عنوان شده که خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، از منظر اعتقاد بهایی، این جمله مربوط به «عالم امر» است و ساده‌ترین معنای آن این است که پیامبران، نور آسمان‌ها و زمین هستند، یعنی شناسایی و فهم حقیقت، فقط از طریق مظاهر ظهور امکانپذیر است. در این صورت است که از منظر اعتقاد بهایی، هر کسی که «مظهر ظهور» است، می‌تواند مصداق «نور آسمان‌ها و زمین» باشد.

قسمت عمده‌ای از کتاب ایقان به موضوع «اطلاق صفات الهی به مظاهر ظهور» اختصاص یافته است. وقتی در قرآن وعده «لِقَاءِ اللَّهِ» به مؤمنان داده شده است، بهاء‌الله آن را به معنای «لقای مظهر ظهور» گرفته و به همین واسطه معضلات بسیار دیگری را که مفسران نتوانسته‌اند حل کنند، حل کرده است. عباراتی در قرآن همچون «جاء ربك» (فجر/ ۲۲)، «صَبَغَةَ اللَّهِ» (بقره/ ۱۳۸)، «فی جنبِ الله» (زمر/ ۵۶)، «أَقْرَبُوا اللَّهَ» (مزل/ ۲۰)، «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت/ ۲۳)، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (ص/ ۷۲)، «فَلَمَّا آسَفُونَا» (زخرف/ ۵۵)، «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (فرقان/ ۵۹) و... وجود دارد که مفسران را در توضیح و تفسیر و توجیه هماهنگ آن آیات درگیر نموده و سخنانی بسیار متفاوت و ناهمگون از آنان به جا گذاشته است. حبیبی بهتر است در کتب تفسیر به دنبال کشف معنای «نور پروردگار» در آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر/ ۶۹) بگردد تا ببیند مفسران در توضیح معنای این آیه چگونه درمانده‌اند. در این صورت او شاید به عظمت کاری که بهاء‌الله در توضیح آیات قرآنی کرده، پی ببرد.

بهاء‌الله صفحات فراوانی از کتاب ایقان را صرف توضیح این معنا کرده که صفات و مفاهیم معنوی را حتی نمی‌توان به خدا نسبت داد، چه رسد به اصطلاحات و کلمات جسمانی، مانند نور بودن، آمدن، رنگ پذیرفتن، پهلو داشتن، قرض گرفتن، دیده شدن، روح دمیدن، ناراحت گشتن، بر تخت استقرار یافتن و... غیره. بحث کتاب ایقان این است که مفاهیم معنوی و اصطلاحات مادی که در قرآن به خدا نسبت داده شده، به نوعی به «مظهر ظهور الهی» برمی‌گردد. اما حبیبی آن صفحات را اگر هم خوانده، احتمالاً نفهمیده و گذر کرده، که اگر اینطور نبود، قطعاً جملات بالا را نمی‌نوشت.

حبیبی اما در بحث «نور بودن خداوند»، چگونه می‌تواند کتاب ایقان و تأویل‌های بهاء‌الله را نپذیرد، اما بخواهد راجع به «نور بودن خداوند» صحبت کند؟ و همچنین بخواهد توضیح دهد که آسمان‌ها یعنی چه و چرا آسمان‌ها جمع و زمین مفرد آمده است؟ آیا این جملات توصیف عالم بر اساس علم نجوم قدیم است که آسمان‌ها را همانند پیاز لایه لایه می‌پنداشتند و زمین را مرکز عالم؟ یا این که این سخنان معانی باطنی دارند؟ اصلاً «آسمان» کجاست که «آسمان‌ها» معنا پیدا کند؟ و اگر برای جواب دادن به این سؤالات باید

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

به سراغ «تأویل» و «تفسیر» رفت، چگونه است که در باره نور و آسمان و زمین، می توان توضیح باطنی داد، اما راجع به «الله» نه؟ و اگر «تأویل» مشکل را حل می کند، پس چرا باید علیه کتاب ایقان رساله نوشته شود؟

(۵)

از همه بخش ها عجیب تر و بی معنی تر، مطالبی است که حبیبی در باب «تفسیر به رأی بهاءالله» نوشته است:

«یکی از مهم ترین موارد تفسیر به رأی، در باره آیات مربوط به قیامت و مفهوم قیامت است [... بهاءالله] به تأویل و تفسیر عبارات بسیاری از جمله شمس و قمر، تفتط سماء، تبدل ارض، غمام، موت، حیات، بعث، صوراسرافیل، لقاءالله، رجعت، حشر و خلق جدید پرداخته است. روشن است که این نظریه او با مفاهیم اسلامی کاملاً متفاوت است.» (ص ۶۹)

نکته نخست آنکه باید از حبیبی پرسید: اصولاً تفسیر به رأی، چه اشکالی دارد؟ مگر علمای اسلام که قرآن را تفسیر می کنند و گاه معانی تفاسیرشان فاصله زیاد از هم دارد، در حال تفسیر به رأی نیستند؟ این پدیده بسیار عجیبی است که برای مبارزه با آیین بهایی، گویندگان و نویسندگان متدین، مطالبی را عنوان می کنند که بنیان اعتقاد خودشان را زیر سؤال می برد!

نکته دوم آنکه حبیبی کلاً متوجه نگشته که چه اتفاقی رخ داده است. بهاءالله می گوید که پیامبران قبل، در کتاب های خود مطالبی را بیان نموده اند که اگر زمانی پیروان هر دین، آن مطالب را به معنای ظاهری می گرفتند، اما حقیقت قضیه این است که آن کتاب ها دارای حقایق باطنی نیز هستند و باید «زبان» آن کتاب ها را آموخت. بهاءالله مدعی است کلید فهم مطالب باطنی کتب الهی را به دست داده و «مهر شراب مهرشده» آن ها را گشوده است. این کار به درجات بسیار، از «تفسیر به رأی» فراتر است. به عبارت دیگر بهاءالله ادعا می کند که مسلمانان به معنای حقیقی بخش قابل توجهی از آیات قرآنی پی نبرده اند، آن وقت حبیبی به بهاءالله خرده می گیرد که نظریه بهاءالله با «مفاهیم اسلامی» سازگار نیست! داستان بهاءالله این است که آنچه صحیح نیست، مفاهیمی است که مسلمانان در باب قیامت و بعث و صوراسرافیل و لقاءالله و حشر و خلق جدید و غیرهم، برای خود ساخته اند.

گرفتاری حبیبی در جای دیگر و در اعتقاد خودساخته است. در واقع، یکسان نشان دادن «برداشت های مسلمانان از قرآن» با «مفاهیم اسلامی»، بازی با لغت برای گمراه کردن خواننده توسط حبیبی است. سؤال این است که گفته های اینهمه فرقه در اسلام که معمولاً سخنان متفاوت و متباین و متضاد می گویند، کدامیک «مفهوم اسلامی» است که ما بتوانیم بقیه را مفاهیم غیر اسلامی بدانیم؟ و اگر همه آن گفته های متفاوت، مصداقی برای «مفاهیم اسلامی» است، چه اشکال دارد که نظریه بهاءالله هم نوعی مفهوم

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

اسلامی تلقی گردد؟ سخن راندن از ناسازگاری «نظریه بهاءالله» با «مفاهیم اسلامی» (یعنی چیزی که در عالم واقع مصداق مشخص ندارد)، سخنی لغو و عبث است .

حبیبی وقتی چنان جملاتی می نویسد، حتماً نظر خودش را مطابق با «اسلام» می داند که در درجه نخست باید بتواند این ادعا را ثابت کند و البته مشکل حبیبی باز، این نیست، بلکه مشکل اساسی او و بقیه نظریه دهندگان این است که سخنانشان در باره «قیامت» و مفاهیم مربوط به قیامت، با متن قرآن هماهنگ نیست و برای روشن شدن این مطلب، باید مختصراً توضیحی نوشته شود .

در سوره قیامت آیاتی خطاب به رسول اکرم نازل شده که با نظر بهاءالله راجع به قرآن و تفسیر یا تأویل آیات، موافق و همراه است:

«لَا تُحْرِكْ بِه لِسَانِكَ لَنَسْعَلْ بِه، آن علینا جمعہ و قرآنہ، فإذا قرآنہ فاتبع قرآنہ، ثم آن علینا بیانہ». [مضمون به فارسی: زبان خود را به عجله برای خواندن قرآن حرکت مده، همانا جمع نمودن و خواندن آن بر ما است. زمانی که ما قرآن را خواندیم، آن را تبعیت کن، سپس بیان آن بر عهده ما است].

در این آیات به صراحت اعلام گشته که خداوند بیان و توضیح و تشریح معانی آیات قرآنی را خود بر عهده گرفته است . مدلول چنین آیه‌ای این است که اگر وظیفه رسول اکرم تبعیت از آیات الهی است، پس خداوند پیامبر دیگری خواهد فرستاد تا تأویل آیات قرآنی را بیان کند، زیرا در اعتقاد دینی، «بیان خداوند» جز از راه ظهور پیامبران صورت نمی‌گیرد. بنابراین بخشی از مفاهیم اسلامی، اصولاً باید در ظهور بعد معلوم و روشن شود. جالب آنکه در سوره اعراف آیات ۵۲ و ۵۳ اشاره دیگری درج شده و تصریح گردیده که تأویل آیات، در روز قیامت رخ خواهد داد:

«و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقم یؤمنون. هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله؟ یقول الذین نسوه من قبل، قد جاءت رسلنا بالحق، فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد، فنعمل غیر الذی کنا نعمل؟ قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون». [مضمون به فارسی: همانا برای ایشان کتابی آوردیم و آن را از روی دانشی تفصیل دادیم که برای قومی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمت باشد. آیا آنان انتظار تأویل قرآن را دارند جز روزی که تأویلش فرا رسد؟ کسانی که آن را از قبل فراموش کرده‌اند، می‌گویند: همانا پیامبران خداوند ما، حق را آوردند، پس آیا برای ما شفاعتگرانی هست که ما را شفاعت کنند؟ یا بازگردانده شویم تا غیر از آنچه انجام میدادیم، انجام دهیم؟ به راستی که آنان به خویش زیان وارد کردند و آنچه را به دروغ مساختند، از دستشان رفت].

همچنین در سوره آل عمران، آیه ۷، تأکید شده که غیر از «خدا» و «راسخون در علم»، کسانی دیگر، از تأویل آیات قرآنی آگاهی ندارند. نکته نخست آنکه راسخون در علم، علما نمی‌توانند باشند، بلکه باید کسانی از جنس «وحی» یا «عالم امر» باشند، که اگر این‌گونه نباشد، تخصیص دادن موضوع تأویل به

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

«خدا» و «راسخون در علم»، معنا پیدا نمی‌کند، زیرا همهٔ مردمان این قابلیت را دارند که عالم دینی بشوند. نکتهٔ دوم آنکه اگر تأویل آیات در قیامت رخ خواهد داد، پس حتماً قیامت، ظهوری دیگر خواهد بود. بنابراین حتی در ظاهر آیات قرآنی، اگر به این معتقد نشویم که قیامت، ظهور پیامبر بعدی است، به اشکال برخورداریم خورد، زیرا تأویل آیات در روز قیامت برای کسانی که به حضرت رسول ایمان نیاوردند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ در آن صورت نه تنها تکلیف از غیرمؤمنان ساقط است، بلکه بخشی از مسؤولیت‌ها از دوش مؤمنان نیز برداشته می‌شود. از منطوق و عدل الهی به دور است که در کتابی وحیانی، به همه تذکر داده شود که بخش قابل توجهی از آن کتاب برایشان قابل فهم نیست و باید تأویل گردد و تأویل آن آیات در قیامت رخ خواهد داد، اما در عین حال مخاطبان ملزم باشند که آن کتاب را بپذیرند، که اگر نپذیرند، عذاب الهی در انتظارشان است!

این‌که خداوند قسمت مهمی از کتاب خود را مبهم گذاشته تا در آینده معنای آن ظاهر شود، به اعتقاد من، به این دلیل است که مظهر ظهور بعدی، بتواند با تشریح و توضیح آن آیات، نشان بدهد که از جنس وحی و مشابه نفر قبلی است. بهاءالله چگونه می‌تواند نشان بدهد که در ادعای خود صادق است؟ به نظر می‌رسد بهترین راه این بوده است که رسول اکرم سخنانی را مجمل بگذارد تا نفر بعدی با تشریح منطقی آن سخنان، بتواند نشان بدهد که از همانجایی آمده که مظهر قبلی آمده است؟ آیات سورهٔ اعراف که در بالا ذکر شد، حاوی این معنا نیز هست که موضوع قیامت و تأویل، در همهٔ ادیان هست و ظهور بعد است که بخش‌های نامفهوم ظهور قبل را روشن و واضح می‌کند.

حبیبی حتی نمی‌داند که موضوع «قیامت» در قرآن و آن آیتی که بهاءالله بدان‌ها استناد نموده، چه ماجرابی در کتب تفسیر اسلامی دارد و به خاطر همین ناآگاهی است که می‌گوید سخنان بهاءالله با مفاهیم اسلامی سازگار نیست. برای تشریح بخشی از این ناآگاهی، آیهٔ ۲۷ از سورهٔ ملک نمونهٔ خوبی است. در سورهٔ ملک، نشانه‌هایی از قیامت و قدرت خداوند بیان شده و وقتی مخالفان رسول اکرم از او سؤال می‌کنند که «قیامت» چه زمانی است؟ جواب این است که علم ظهور قیامت نزد خداوند است و سپس در آیهٔ بعد آمده: «فلما رأوه زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ». [مضمون آیه به فارسی: پس زمانی که آن را نزدیک دیدند، روی کسانی که کفر ورزیدند، زشت شد و به آن‌ها گفته شد این همان است که آن را می‌خواهید].

من ترجمه‌های زیادی از این آیه را در اینترنت جستجو و نگاه کردم. همهٔ آن‌ها فعل ماضی «رأوه» را به دلیل این‌که گمان کرده‌اند وعدهٔ قیامت مربوط به آینده است، به معنای مضارع یا مستقبل آورده‌اند! برای این‌که معلوم سازم کار بدین سادگی‌ها که حبیبی و امثالش فکر می‌کنند، نیست و برای این‌که نشان دهم این آیه مربوط به ظهور خود رسول اکرم است و منظور این است که ظهور آن حضرت هم «قیامت» بوده است و تنها

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

توضیح بهاءالله است که گرفتاری مفسرین و مترجمین را در باب قیامت رفع می‌کند، جملاتی از مرتضی مطهری را در باره این آیه می‌آورم و قضاوت را به خواننده می‌سپارم:

«آیه عجبی است، می‌فرماید: «و يقولون متی هذا الوعد»، می‌گویند این وعده چه زمانی تحقق پیدا می‌کند؟ «ان کنتم صادقین» (ضمیر جمع آورده است و مخاطب فقط پیغمبر نیست) ای مسلمانان، ای پیغمبر و همه اتباع! اگر راست می‌گویید، تاریخ دقیقش را برای ما معین کنید. می‌گوید: بگو علم آن در نزد خداست و من فقط ندیری آشکار هستم، من اعلام خطرکننده هستم، من دقیقاً می‌دانم که هست، ولی کی، با خداست. بعد بلافاصله می‌فرماید (در میان این آیات، تنها آیه‌ای است که در ابتدای آن «قُل» نیست، چون دنباله آیه پیش است): «فَلَمَّا رَاوَهُ زُلْفَةً سَيِّئٌ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» چون آن را نزدیک دیدند، چهره این کافران (از کمال ناراحتی) زشت شد و به آن‌ها گفته شد این است همان که می‌خواستید.

از یک طرف صحبت آینده است که [قیامت] در چه زمانی است؟، یکدفعه قرآن می‌گوید که «وقتی آن را نزدیک دیدند». مفسرین در توجیه این آیه، عجیب در حیص و بیص افتاده‌اند که یعنی چه؟ صحبت این است که قیامت در چه زمانی است؟، قرآن هم می‌گوید علمش با خداست، بعد پشت سرش می‌گوید همین که دیدند چنین شد (از گذشته خبر می‌دهد). روی این جهت، بعضی از مفسرین گفته‌اند: شاید مقصود از کلمه «متی هذا الوعد» قیامت نباشد، مقصود از آن وعده، وعده عذاب در دنیا باشد نه عذاب در آخرت و عذاب در دنیا مانند آنچه در بدر این‌ها گرفتار شدند. ولی آن، با آیه قبل که صحبت از «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» است، جور در نمی‌آید. برخی گفته‌اند شاید از نظر این که مستقبل محقق الوقوع است، در «فَلَمَّا رَاوَهُ زُلْفَةً»، لَمَّا به معنی متی باشد: هر زمان که آن را نزدیک ببینند، چنین خواهد شد؛ و حال آنکه آنجا لَمَّا است نه متی [...]. (آشنایی با قرآن، بخش هشتم، ص ۲۲۳ و ۲۲۴)

آیات بسیاری در قرآن هست که با دقت در آن‌ها می‌توان فهمید که معنای «قیامت» تطابق با معنای «ظهور» دارد. برای نمونه به چند مورد بدون این که توضیحی بنویسم، اشاره می‌کنم و سپس به بحث اصلی که پرداختن به سخنان حبیبی است، برمی‌گردم:

- در قیامت گروهی هدایت می‌شوند و گروهی ضلالت می‌یابند. (اعراف/ ۳۰)
- در قیامت کسانی که به کتاب الهی عمل نکرده باشند، خدا آنان را تزکیه نمی‌کند. (بقره/ ۱۷۴)
- در قیامت برای کافران آزمایش وجود دارد و برای مؤمنان ازدیاد ایمان. (مدثر/ ۳۱)
- تذکر به این که مؤمنین ادیان قبل به دلیل تحمل سختی‌ها به بهشت رفته‌اند. (بقره/ ۲۱۴)
- پیامبران برای داوری بین اختلافات ظاهر شده‌اند (بقره/ ۲۱۳) و در قیامت نیز همین اتفاق خواهد افتاد. (نحل/ ۱۲۴)

- در قیامت عذاب بر مخالفان وارد می‌شود در حالی که آن‌ها اشعار ندارند. (عنکبوت/ ۵۳)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

- زنده شدنِ مردگان در زمان ظهور و رخ دادن همین اتفاق در قیامت. (بقره/ ۲۸)
- قرار دادن ترازو در قیامت (انبیاء/ ۴۷) و همچنین اطلاق این معنی به ظهور پیامبران. (حدید/ ۲۵) و.....
غفلت از همین نکات است که باعث می‌شود حبیبی برای تشریح «تفسیر به رأی بهاءالله»، خود را درگیر موضوع «نفخه صور» نماید:

«برای مثال یک نمونه را ذکر می‌کنیم و آن معنای صور است که متفاوت از معنای مشهور گفته شده است. در کتاب ایقان، معنای صور، دعوت پیامبر اکرم تفسیر شده است». (ص ۶۹)
سپس حبیبی به هفت آیه از قرآن استناد کرده که دمیدن در صور، رخدادی است که بعد از رسول اکرم باید رخ بدهد و لذا باید مربوط به قیامتی در آینده باشد و بدان تفصیل او در ادامه، چنین نادانستگی خود را نسبت به مفاهیم کتاب ایقان برملا می‌سازد:

«نکته بعد در باره صور آن است که اگر همان یک آیه قرآن که بهاءالله پیش از این ذکر کرده است، [موجود بود]، شاید راحت‌تر می‌توانست چنین توجیهی را بر آن بار کند، اما خوشبختانه آیاتی که در آنها در باره صور گفته شده، زیاد است و مخالف چیزی است که بهاءالله بیان کرده است: [...] فإذا نُفخَ في الصورِ فلا انسابَ بينهم يومئذٍ و لا يتسائلون، پس آن‌گاه که در صور دمیده شود، دیگر آن روز میانشان، نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند، فإذا نُفخَ في الصورِ نفخةً واحدةً پس آن‌گاه که در صور یکبار دمیده شود.

در نتیجه، نفخه صور در آینده اتفاق خواهد افتاد و نمی‌توان آن را به معنای ارتفاع ندای پیامبر [اسلام] در نظر گرفت». (ص ۷۰)

البته این سخن غلطی است که حبیبی برای خودش درست کرده که بهاءالله همه لفظ‌های صور در قرآن را به ظهور رسول اکرم تطابق داده است. نه تنها در کتاب ایقان چنین معنایی موجود نیست، بلکه در آثار دینی بهایی به تفصیل راجع به این موضوع بحث شده که صور، «ندای حقیقت» است، چه در وجه اتم آن توسط پیامبران ظاهر شود و چه در مراتب پائین‌تر، توسط اولیا. حتی در کتاب ایقان، جلوه یافتن حقیقت به وسیله حضرت امیر، به «صور علوی» اطلاق شده است. در کتاب ایقان، بهاءالله برای این که معلوم سازد که به کار رفتن لفظ «صور» در قرآن، به معنای «ندای مظهر ظهور» است، اینچنین به یکی از آیات آن کتاب کریم استناد کرده است:

«علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند، لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند: «اذا» که بر سر ماضی درآید، معنی مستقبل افاده می‌شود و بعد در کلماتی که کلمه «اذا» نازل نگشته، متحیر ماندند، مثل این که می‌فرماید: «و نُفخَ في الصورِ، ذلک يومُ الوعيدِ و جاءت كُلُّ نفسٍ معها سائق و شهيد» که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه؛ و در مثل این

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مواقع، یا کلمه «اذا» را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر این که چون قیامت محقق الوقوع است، لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است.

ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمی زنده، نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید، ادراک نمی کنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست، می شوند با این که تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده [...] بلکه مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را به خلعت جدیده ایمانیه مخّلع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود.»

مفهوم سخنان بهاء الله این است که وقتی مسیحیان یا یهودیان، رسول اکرم را در باره وعده های دینی خودشان تحت فشار قرار می دادند، آن حضرت به آنها جواب داد که در صور دمیده شد، یعنی آن کسی که منتظرش بودید، ندای خود را بلند کرد. به عبارت دیگر بهاء الله با بیان مطالب یادشده، به مسلمانان اعلام می کند که معنای «صور» را ندانسته اند و مثالش برای نشان دادن این نادانستگی، یکی از آیات قرآن است. به نظر بهاء الله، علما چون معنای صور را ندانسته اند، به صرف و نحو تمسک نموده اند و سخنانی گفته اند که موجه نیست و لذا از خودشان قاعده درست کرده اند، در حالی که معنای ظاهری آیه کاملاً واضح و روشن است.

حبیبی اگر کتاب ایقان را درست خوانده بود، متوجه می شد که قبل از مطالب بالا، بهاء الله وقتی از فهمیدن سخنان مسیح توسط علمای مسیحی گله می کند، نفخه صور را به طور عموم به ظهورت الهی معنا کرده است و نه اختصاصاً به ظهور پیامبر اسلام:

«علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند، لهذا از شریعه فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند، زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد، به ظهور نیامد. این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها در سببش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنون از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و به خیال خود مشغولند.»

یعنی، بهاء الله ظهور «سید باب» را پس از رسول اکرم، «نفخه دیگر» عنوان نموده و این، بدان معنا است که نفخه هایی همچون محمد، مسیح، موسی، ابراهیم، نوح و غیرهم، پیش از سید باب رخ داده است. پس، از منظر بهاء الله اگر در قرآن خطاب به رسول اکرم جملاتی هست که نشان می دهد نفخه صور در آینده

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

صورت خواهد پذیرفت، این بدان معنا خواهد بود که ظهور دیگری رخ خواهد داد. حقیقتاً یک نفر چقدر باید کتاب ایقان را بد بخواند که منظور و مقصود بهاءالله را نفهمد.

(۶)

حبیبی سپس مدخلی را باز نموده و نام آن را «نقل ناصحیح» گذاشته و به مطالبی از کتاب ایقان خرده گرفته که نقل از آیات قرآنی است، اما مطابقت با متن قرآنی ندارد. او از این در وارد شده که بهاءالله مدعی است که «علم لدنی» دارد و حال که چند آیه را متفاوت نقل نموده، پس حتما ادعایش کذب است. او سپس شواهدی از نسخه‌های مختلف کتاب ایقان به دست داده که چاپ‌کنندگان کتاب ایقان در آلمان، آیه متفاوت با قرآن را درست کرده و متن کتاب ایقان را اصلاح نموده‌اند و عکس‌هایی از این نسخ گراور کرده، آن‌گاه حبیبی لیستی از چهار آیه‌ای را که در کتاب ایقان به شکل دیگر روایت شده، آورده و در بخشی از مقاله‌اش چنین نوشته است:

«مهم‌ترین نمونه‌ای که میان آیه قرآن کریم با آنچه که نقل شده، تفاوت دیده می‌شود، آیه ۲۱۰ سوره بقره است. این آیه در دو جای ایقان به کار رفته است و در نسخه ۱۵۷ صفحه‌ای ایقان، در هر دو جا اشتباه نقل شده [و] به صورت یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام آمده است. البته در چاپ‌های بعدی کتاب (مثل چاپ آلمان)، این اشتباه تصحیح شده و آیه، مطابق قرآن کریم نقل شده و ترجمه آن نیز تغییر یافته است: «و این مضمونات در قرآن هم نازل شده، چنانچه می‌فرماید: هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله فی ظلل من الغمام»

[... کریستوفر] باک نیز به این مسأله اشاره کرده است، ولی دلیل آن را اشتباهات کاتب آن ذکر کرده است و گفته که بهاءالله آن را تصحیح نموده است. اما اشکال سخن او چنین است که در ابتدای کتاب ایقان نوشته است، «نازله از قلم اعلی» و بنابراین، اشکال را بر دوش کاتب گذاشتن به نظر نادرست است [...] بعلاوه، بهاءالله با استفاده از این آیه نادرست، خواسته تا آن را به عنوان بشارتی بر آمدن مظهر خدا قلمداد کند، در حالی که آیه اصلی، استفهام انکاری است و امتناع آمدن خدا را بیان می‌کند. (ص ۷۲ تا ۷۴)

یک حبیبی مانند برخی افاضات دیگرش، خواسته نمایش بدهد که به عربی و فارسی و منطق و ضربالمثل و غیره تسلط دارد. در اینجا هم نشان داده که اصلاً معنای «استفهام انکاری» را نمی‌داند! و عجیب است کسی که در مقاله‌اش در باره «عکس مستوی موجب کلبه و جزئی» می‌نویسد، «استفهام انکاری» را نفهمیده باشد! آیه قرآن در صورتی استفهام انکاری محسوب می‌گشت که لغت «الّا» را نداشت. در این حالت که لغت «الّا» موجود است، مفهوم و مضمون آیه «هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله فی ظلل من الغمام»، این است که خداوند حتماً در سایه‌هایی از ابر خواهد آمد و آیا شما غیر از این را انتظار دارید؟ بنابراین، استناد بهاءالله به این آیه به عنوان بشارت به آمدن مظهر خداوند، استنادی کاملاً درست است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

دو حبیبی لغات «کاتب» و «مستنسخ» را که در ادبیات بهایی دو معنای متفاوت دارند، با هم مخلوط کرده و جملات بعدی او، مبنی بر این که کتاب ایقان «نازله از قلم اعلی» است، بر عمدی بودن این اختلاط قوت می بخشد. «کاتب» لقبی است که معمولاً در باره «میرزا آقاخان کاشانی» استفاده می شود، یعنی کسی که بلاواسطه سخنان بهاءالله را بر کاغذ می نوشت، اما «مستنسخ» کسی است که از روی متن اولیه یا نسخه های پس از آن، «رونویسی» می نماید. وقتی بهاءالله نوشته که کتاب ایقان از «قلم اعلی» نازل شده، بدین معنا نیست که خودش آن را نوشته است. این اصطلاحی است که در ادبیات بهایی به صدور کلمات از «مظهر ظهور» اطلاق می گردد و لغت «قلم» این معنا را نمی رساند که حتماً خود بهاءالله مطلب را نوشته باشد. ممکن است تقریر این صدور، توسط کسی که وظیفه اش نوشتن بیانات بهاءالله بوده (یعنی همان کاتب)، صورت گرفته باشد و ممکن است «آثار قلم اعلی» به خط خود بهاءالله یا عبدالبهاء و حتی کس دیگر باشد. نسخه اولیه کتاب ایقان که احتمالاً به خط کاتب بوده است، موجود نیست. بعد از نزول کتاب مزبور، کسانی از روی نسخه اصل استنساخ کرده اند. اگر اشتباهی صورت گرفته، مستنسخ مرتکب شده، نه کاتب.

سه) طبق روایتی که ثبت شده، کتاب ایقان به خط عبدالبهاء در محفظه آثار بهاییان در حیفا موجود است. بنابراین من به عنوان کسی که به صحت خط عبدالبهاء اعتقاد دارم، آن نسخه را معتبرترین و به عبارتی، نزدیکترین نسخه ها به نسخه اصل می دانم، اما نمی دانم که نسخه های موجود، کدامیک مطابقت با آن دستخط دارد و حتی نمی دانم که آیا کسی مطابقتی بین آن کتاب و نسخه های ایقان صورت داده است یا نه؟ با این وجود، یک بحث تاریخی در باره نسخه های کتاب ایقان هست که «کریستوفر باک» به خوبی بدان پرداخته و حبیبی با استناد به کتاب او، معلوم ساخته که مباحث باک را خوانده است. حبیبی وقتی سؤالی مطرح می نماید که جوابش قبلاً چاپ شده است، نشان های از روحیه حجّتی ای خود به جا می گذارد. بهاییان خود اذعان دارند که استنساخ کنندگان کتاب ایقان، بی فکری هایی انجام داده و در زمان رونویسی، تغییراتی در متن کتاب ایجاد نموده اند. در کتاب باک عنوان شده که این موضوع باعث شد که بهاءالله خود به تدوین نسخه ای اقدام نموده و آن نسخه را برای ملا علی اکبر شه میرزادی به طهران بفرستد تا منتشر گردد.

چهار) من نقل قول حبیبی از کتاب کریستوفر باک را بر اساس صفحه ای که ذکر نموده، در کتاب باک پیدا نکردم. اگر حبیبی جمله خودش را در دهان باک گذاشته و یا حتی جمله باک را درست روایت کرده باشد، اصولاً آن حرف، به نظر من حرف صحیحی نیست. کسی که از روی متنی استنساخ می کند، امکان دارد لغت یا لغاتی را اشتباه بنویسد، اما این که، هم آیه را به شکل دیگر بنویسد و هم معنی اش را، بسیار بعید است. من به عنوان کسی که اندکی سندخوانی کرده است، اعتقادم بر این است که نخستین نسخه کتاب ایقان، صادره از قلم اعلی (چه به خط بهاءالله باشد، چه کاتب و چه عبدالبهاء) آیه نقل شده از قرآن، نقل

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

به مضمون بوده و به عبارت دیگر، جمله مزبور در نسخه اصلی، «یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام» بوده است. گویا این که نسخه به خط زین‌المقرین نیز همینگونه است. بنابراین، به نظر می‌رسد کسانی که در ایران کتاب ایقان را استنساخ می‌نموده‌اند، وقتی دیده‌اند که جمله مزبور با آیه قرآن همخوان نیست، به دلیل فشارهای جدلی، دست و پایشان را گم کرده‌اند و به خیال خود خواسته‌اند کاری را درست نمایند و این شده است که چنین اختلافی را دامن زده‌اند. چنین عملی قطعاً ناشی از نفهمیدن کلام حق است. البته دستکاری کتاب‌ها منحصر به بهاییان نیست، بلکه مسلمین هم گاه همینکار را کرده‌اند، خصوصاً اگر پای قائم و ظهورش در میان بوده است! در کتابی به نام طوفان البکاء، چاپ ژلاتینی، در فصل «حالات امام حسن عسکری»، صفحه ۴۱۸ چنین آمده است:

«گویند که شیخی از سیّاحان روزی مرا ملاقات نموده بشارت داد که به یک واسطه از قول ابوالادیان که آن حضرت تا حال هست و تا قیامت خواهد بود. شنیدم که عمر حضرت قائم (ع) که به هزار و پانصد می‌رسد ظهور می‌فرماید. قول دیگر اهل زیچ گویند هفت شاه که هفت کوبند دو مرتبه به اتفاق به خانه‌های خویش داخل شدند هر مرتبه آشوب عظیمی در عالم برپا شد. یک مرتبه سالی که طوفان نوح شد و مرتبه ثانی سالی که مظلوم کربلا جناب سیدالشهداء (ع) در صحرای کربلا به درجه رفیعۀ شهادت رسید و در سنه هزار و دویست و پنجاه و شش نیز کواکب به خانه‌های خود داخل خواهند شد و عجیب تر از ظهور آن حضرت به نظر نمی‌آید. قول دیگر از سید عظیم‌الشان فاضلی شنیدم که کتابی بسیار کهنه در ولایتی به هم رسیده و احادیث غریبه بسیار استکتاب شده است. از آن جمله حدیثی در وی دیده‌اند که عمر حضرت صاحب (ع) چون به دو هزار می‌رسد ظهور خواهد نمود العِلْمُ عندالله.»

کسی که می‌خواسته کتاب مزبور را با حروفچینی چاپ کند، دیده که سه موضع از روایت فوق که با علامت قرمز مشخص نموده‌ام، کم و زیاد چیزهایی در بر دارد که احتمالاً به درد بهایی‌ها بخورد، لذا آن شخص، به جای این که فکر خودش را تغییر بدهد، آن سه موضع را تغییر داده! و به اولین سال، پانصد سال و به دوومی و سومی، هزار سال افزوده و متن را به شکل زیر^۱ درآورده است تا دست بهاییان به جایی بند نباشد! خواننده این مقاله شاید شبهه کند که دست بردن در یک کتاب معمولی با دست بردن در آثار مظهر ظهور یا اولیای خداوند، با هم تفاوت دارد. البته این شبهه وارد است و من می‌نویسم که اگر از دستکاری‌های مرحوم دوانی در ترجمه «بحار الانوار جلد سیزدهم» بگذریم، مسلمانان در دست بردن در قرآن هم خودی نشان داده‌اند. شنیدم در قم کسی مدعی شده که قرآنی یافته با ۱۱۵ سوره! اما این ادعا اگر شوخی بوده و یا شایعه، نمونه دیگر، مستند و قابل توجه، بسیار است و به نقل بیارزد:

^۱ متن مزبور که عیناً در موضع پیاپی از مقاله درج شده، طوری بود که مستقیماً قابل انتقال به این فایل نبود، لذا آنچه را که در گیومه فوق ملاحظه می‌شود از روی آن تایپ نمودم. مؤلف

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

در سوره اعراف آیه ۶۹ کلمه «بصطة» آمده است که در لغت عرب معنایی برای این لغت نیست و مترجمین و مفسرین معنای این کلمه را معادل «بسطة» گرفته‌اند که در آیه ۲۴۷ از سوره بقره آمده است. آیا باید فریاد کنیم و یا تعجب و یا گریه، که در سایت «پارس قرآن»، کلمه مزبور در سوره اعراف را به صورت «بسطة» ثبت نموده‌اند؟!

حقیقتاً کار این مسلمان که چنین لغتی را در فرهنگ عربی نیافته و دست و پایش را گم کرده و لغت را تغییر داده، با آن بهایی دست و پاگم کرده که آیه یادشده را تغییر داده، چقدر متفاوت است؟ از وجهی دیگر نیز به قضیه نگاه کنیم. آیا مگر هفتگانه بودن قرائت قرآن، جز این معنا دارد که تفاوت‌هایی در کلمات و معانی به وجود آمده است؟ و آیا ماجرای گردآوری قرآن توسط عثمان، مگر حاوی چیزی غیر از این است که نسخه‌هایی متفاوت بود که یکسان شد و بقیه‌اش معدوم گشت؟ و آیا بحثی که راجع به «قران‌های خطی در صنعا» است، حاکی از اختلاف در نسخه‌های قدیمی قرآن نیست؟ منتها تفاوت در این است که مسلمان‌ها زور دولتی داشتند و توانستند معضل را حل کنند و قرآنی یکدست، به طور وسیع در عالم اسلامی منتشر سازند و اگر امروزه کسی در جایی بر اساس خیال خود، تغییری در متن قرآن وارد کند، اتفاقی در عالم اسلامی نمی‌افتد و تأثیری بر روند صحّت قرآن و متن ثابت آن نمی‌گذارد. در آینده نیز، جامعه بهایی اگر توانایی لازم را به دست بیاورد، چنین خواهد کرد، البته با ذکر این‌که که تعداد دستکاری‌کنندگان در قرن اخیر، به دلیل باسواد و صاحب‌نظر بودن بهاییان و ازلیان و حجّتیّه!، بسیار بیشتر از قرون نخستین اسلام بوده است و بنابراین، طبیعتاً کار پیچیده‌تر! دوستان حجّتیّه که این کاره‌اند، خوب حرف مرا می‌فهمند!

پنج) کتاب ایقان متعلّق به بهاءالله است و او هر تغییری را که اراده کند، می‌تواند در کتاب خودش وارد نماید. روایتی که در باره کتاب ایقان به خط عبدالبهاء موجود است، حاکی است که در برخی مواضع در حاشیه آن کتاب، بهاءالله جملاتی را تحریر نموده و این بدان معنا است که در صورت انتشار، می‌بایست آن جملات به متن اضافه گردد. همچنین وقتی خود بهاءالله بعد از ملاحظه نسخه‌های دستکاری‌شده، اجازه داده است که آیه قرآن از صورت مضمون به صورت اصل آیه منتشر گردد، دیگران را چه رسد که بدین کار اعتراض کنند؟

شش) معنای هر دو جمله مورد اختلاف، در هر دو صورت، یکی است و خدش‌های به مفهوم می‌که بهاءالله در پی بیان آن است، وارد نمی‌آورد. چه بگوییم: «روزی که خدا خواهد آمد» و چه بگوییم: «آیا غیر از این انتظار دارید که خدا بیاید؟» در معنا و مفهوم تفاوتی ایجاد نخواهد شد. پس دست و پا زدن برای تولید اشتباه در کتاب ایقان برای چیست؟

هفت) شبهه‌ای که مخالفان بدان دامن می‌زنند و آن را بزرگ می‌نمایند، موضوع «امّی» بودن و در عین حال «علم الهی» داشتن مظاهر مقدّسه است. می‌گویند اگر بهاءالله علم لدّنی داشت، چرا آیه قرآن را به شکل

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

دیگر نوشت؟ برای رفع این شبهه و جوابی که از منظر دینی به این سؤال می‌توان داد، باید مثالی از قرآن بزنم. آیات بسیاری در قرآن نازل شده، مدلی بر این که رسول اکرم، کتاب انجیلی را که در دست مسیحیان مدینه بود، تأیید و تصدیق کرد. همچنین آیه‌ای در قرآن هست که با استناد به گفته‌ای از مسیح، وعده آمدن کسی به نام «احمد» به مسیحیان داده شده است:

«و اذ قال عیسی ابن مریم: یا بنی اسرائیل، انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد». (سوره صف، آیه ۶) [مضمون آیه: و زمانی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالیکه تورات را تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت می‌دهم].

در انجیل اربعه که موجود است و در زمان رسول اکرم، در دست مسیحیان مدینه نیز بود، چنین مطلبی درج نشده است. مسلمین برای رفع چنین شبهه‌ای به بحث تحریف روی آورده و گفته‌اند: انجیل تحریف شده است! البته استنباطی هست مبنی بر این که در انجیل، عبارت «تسلّی دهنده» (که وعده آمدنش به مسیحیان داده شده است)، در لغات انجیل اولیه در زبان‌های سریانی و رومانی، همان معنا را می‌دهد که «احمد» در زبان عربی. اما نکته اینجا است اگر تصور نماییم که انجیل تحریف شده و یا «تسلّی دهنده» همان «احمد» است، نام رسول اکرم، «محمد» بوده است و نه «احمد» و این موضوع، مشکل را برای مسلمانان مضاعف می‌کند. چنین شبهه‌ای از منظر دینی، جوابی ساده دارد. داستان این است که معنایی در عالم هستی موجود است و «مظهر ظهور» آن معناها را در قالب کلمات می‌ریزد و در اختیار مردمان می‌نهد. حقیقت این است که «اصالت» با آن معانی است و نه ظاهر کلمات. بازی با کلمات، تغییر کلمات یا جملات، حتی دستکاری احکام و بسیاری کارهای دیگر و در عین حال نگاه داشتن «اصالت معنا و حقیقت»، هنر مظاهر مقدسه است.

مسیح همین کار را کرده است و آیا کدام کار عجیب‌تر است؟ این که تورات را قبول کنی، اما حکم «سبت» را بشکنی، یا این که جمله‌ای از تورات را به صورت دیگر بیان کنی؟! رسول اکرم نیز چنین کرده است. آیا کدام عجیب‌تر است؟ این که انجیل را قبول کنی، اما احکام آیین مسیحی را تغییر بدهی، یا این که معنایی در مسیحیت را به زبان دیگر در قرآن بیان کنی؟ و بالاخره آیا کدام عجیب‌تر است؟ این که قرآن را به عنوان کتاب آسمانی بپذیری و قواعد اجتماعیش را نسخ کنی، یا این که جمله‌ای از جملات قرآن را با حفظ معنا، با لغات دیگر در کتاب ایقان درج کنی؟

معنایی در عالم هست مبنی بر این که پس از مسیح ظهوری رخ خواهد داد، اصلاً چه اهمیتی دارد که اسم آنکه خواهد آمد، احمد باشد یا محمد؟ همچنین معنایی در عالم هست، مبنی بر این که الله ظاهر خواهد شد، واقعاً چه اهمیتی دارد که جملات بیان کننده این معنا چه باشد؟ آنچه اهمیتی دارد، فهمیدن «حقیقت» و قبول کردن آن است. بهاء الله کار عجیبی نکرده است. جملاتی که در انجیل برای آمدن پسر

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

خدا سوار بر ابر درج گشته، در قرآن همان مفهوم، اما با کلماتی دیگر برای تجلی الهی در این عالم بیان شده است و بهاءالله همان معنی را در قالب کلمات دیگر در کتاب ایقان گفته است. هر سه جمله انجیل و قرآن و ایقان، یک جمله و یک معنا است و اگر خرده‌ای بر بهاءالله می‌توان از بابت عدم تطابق جملاتش با قرآن گرفت، به طریقه اولی به رسول اکرم نیز می‌توان همان خرده را گرفت از بابت نقل‌هایی که در قرآن از انجیل آمده، ولی با انجیل مطابقت ندارد.

هشت) بهاءالله در کتاب ایقان به حدود ۱۵۰ آیه قرآن و احادیث بسیار، استناد کرده است. اگر بخواهیم بگوییم آن‌ها را در قرآن و کتب حدیث جستجو، تنظیم و یادداشت نموده، طبیعی می‌بود که آیاتی که مطابقت با قرآن نداشت، به کتاب ایقان راه نمی‌یافت. این‌که آیاتی شبیه آیات قرآن، اما با همان مفاهیم در کتاب ایقان درج گشته، خود نشانی است بر همان اصلی که در «بند ۵» همین نوشتار بدان اشاره کردم. بهاءالله با این کار نشان می‌دهد که نوشته‌اش از جنس قرآن است و از جایی سخن می‌گوید که پیش از او، رسول اکرم می‌گفت. او اگر چنین نمی‌کرد، شبهه جستجو و یادداشت‌برداری قوت می‌یافت و برای همین است که از آن حدود ۱۵۰ آیه، حدود یک دهم را عیناً نقل نکرده است تا خواننده، به مشابَهت الهی بودن دو کتاب پی ببرد. یعنی همان برخوردی که مسیح با تورات و رسول اکرم با تورات و انجیل نمود.

نکته‌ای که داعیه فوق را محکم‌تر می‌کند، نزول کتاب ایقان در دو شبانه روز است. دائی سید باب سؤالاتی را مطرح نمود و طی چهل و هشت ساعت، کتابی در جواب سؤالات او نوشته شد. نوشتن چنین کتابی با «ساختار بدیع فکری»، «ارجاع سندی» و «ادبیات منحصر به فرد»، به هیچوجه برای کسی که علم ذاتی ندارد، در دو شبانه روز امکانپذیر نیست. از این بابت شباهتی بین کتاب ایقان و تفسیر سوره وسف (صادر از قلم سید باب) موجود است. هیچیک از این دو کتاب، محصول سیستم آموزشی زمان خود نیستند و فکری بدیع و نگاهی تازه به کتاب قرآن دارند که کوچک‌ترین ارتباطی با درس‌های مدارس دوران خود پیدا نمی‌کنند، اما در عین حال، در بیان تفسیر، تأویل و مفهوم خود، منسجم‌اند. چه کسی می‌تواند دلیل این انسجام را توضیح دهد؟

از این رو است که مخالفان آیین بهایی به دست و پا افتاده‌اند تا ثابت کنند که کتاب ایقان در دو شبانه روز نوشته نشده و حیسی نیز به این سخن بی‌وجه استناد جسته است. (ص ۶۵) دائی سید باب در اواخر سال ۱۲۷۷ قمری به عتبات رفت و بهاءالله را ملاقات نمود و در بازگشت، کتاب ایقان به خط عبدالبهاء را با خود به ایران آورد. این کتاب در خاندان افنان موجود بود، تا این‌که خانم فاطمه افنان آن را در سال ۱۳۲۷ شمسی به واسطه طرازالله سمندری برای نگاهداری، به محفظه آثار بهایی فرستاد و من سند این ارسال را در کتاب «اسناد بهاییان ایران از سال ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱» آورده‌ام.

اصلاً فرض کنیم که بهاءالله این کتاب را ظرف دو سال نوشته است. چه نمونه دیگری هست که نشان دهد مفسری و یا دین‌شناسی، طی دو سال کتابی نوشته باشد که مستند به قرآن بوده، اما ساختار فکری و منظر

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

نویسنده، کوچکترین ارتباطی با حوزه‌های دانش دینی مسلمانان نداشته است؟ مفسران قرآن ده‌ها سال درس می‌خوانند و وقتی تفسیری می‌نویسند، معمولاً از روی دست همدیگر استفاده می‌کنند و به همین دلیل تفاسیر اسلامی شبیه هم هستند. مخالفان آیین بهایی هر چه هم سعی بکنند که زمان نوشتن کتاب ایقان را کش بدهند، با ساختار بدیع آن کتاب می‌خواهند چه کنند؟ مفاهیمی که کتاب ایقان مطرح می‌نماید، مخاطب را قادر می‌سازد که سطحی بسیار عمیق‌تر از آنچه را دارا بوده، از قرآن بفهمد و به عظمت آن سفر جلیل پی برد.

نه) چند سال پیش به خاطر دارم آیت الله رضا استادی، که اگر اشتباه نکنم آن موقع ریاست حوزه علمی قم را بر عهده داشت، بدون این‌که بداند نویسنده رساله «هفت وادی» بهاءالله است، با تمجید فراوان، آن رساله را در کیهان اندیشه چاپ نمود و حاشیه‌هایی بر آن نگاشت. چون برخی آیات قرآنی در متن رساله «هفت وادی» با عین آیات قرآن متفاوت می‌نمود، از جمله حاشیه‌ها، توضیحات آقای استادی بود مبنی بر این‌که این کار «اقتباس» است و ایرادی ندارد! بنابراین استناد مخالفان به آیاتی از قرآن (حدوداً پانزده عدد) که به شکل دیگر در کتاب ایقان درج شده، اما معنا همان معنا است، حتی از نگاه بی‌غرضانه یک اسلام‌شناس هم قابل تکیه نیست.

(۷)

حییبی در بحث یادشده بالا، سخن خود را با مثال دیگر نیز مطرح کرده است: «ذکر این نکته شایسته است که تغییر در کتاب ایقان در چاپ‌های مختلف، فقط مربوط به ذکر اشتباه آیات قرآن نیست، بلکه در مواردی به دلیل اشتباهات نحوی کتاب ایقان، در چاپ‌های بعدی این کتاب، عبارات اصلاح شده‌اند. از این میان می‌توان به تغییر کلمه «فَلْتَقَدَّسْنَ» در چاپ اولیه کتاب ایقان به عبارت «قَدَّسُوا» اشاره کرد.» (ص ۷۴)

منظور حییبی از مثال فوق، نخستین پاراگراف کتاب ایقان در نسخه اولیه است: «فَلْتَقَدَّسْنَ انْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصَلُّنَ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ». [مضمون به فارسی: ای اهل ارض، پس حتما باید نفس‌های خود را پاک کنید، شاید به مقامی که خداوند برای شما مقدر نموده، واصل شوید]. در قواعد عمومی صرف و نحوی که نوشته شده، آمده که برای ساختن صیغه امر غائب، از «لام مکسور» بر سر فعل مضارع استفاده می‌شود و اگر بر سر «لام»، حروف «فاء»، «واو» و «ثم» بیاید، لام را ساکن می‌خوانند. در این قواعد، ساختن صیغه امر مخاطب، قوانین خودش را دارد و بنابراین، به نظر امثال حییبی، چون بهاءالله قاعده «امر غائب» را برای «امر مخاطب» استفاده نموده و به همین دلیل، کلمه «فَلْتَقَدَّسْنَ» اشتباه است و باید «قَدَّسُوا» باشد، لذا بهاییان آن کلمه اشتباه را در چاپ‌های بعدی اصلاح کرده‌اند. من جواب سخنان حییبی را در «بند ۱» از همین نوشتار داده‌ام که مظاهر مقدسه، مقید به قواعد قوم نیستند، گو این‌که در قرآن نیز قواعد قوم مراعات نشده است و من مثال‌هایی اندک به دست دادم. حتی ادیبان و

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

شعرا نیز در همه حالات مقید به قواعد دستور زبان نیستند، چه رسد به پیامبران. در حقیقت، همانطور که در تاریخ اسلام رخ داد، مؤمنان قواعد کلام را از روی نوشته‌های پیامبران استخراج می‌کنند. وقتی بهاء‌الله به جای «قدسوا»، کلمه «فلتقدسن» را به کار برده است، برای من این معنا را می‌دهد که در نظر بهاء‌الله، می‌توان قواعد امر غائب را برای امر حاضر نیز به کار برد و اگر این‌گونه شد، آسمان به زمین نخواهد آمد و معنا تغییر نخواهد کرد. عجب آنکه در جمله یادشده، عبارت «لعل تصلن» نیز خارج از قواعد رایج در «صرف و نحو» است، زیرا نوشته‌اند که «لعل» بر سر اسم ظاهر می‌شود. جملات بالا باز به بهاییان توضیح می‌دهد که هیچ اشکال ندارد اگر «لعل» بر سر فعل بیاید و آسمان معنا فرو نخواهد افتاد.

این که بهاء‌الله اجازه داده است که «فلتقدسن» در کتاب ایقان به «قدسوا» تبدیل شود، به اعتقاد من، بدین معنا است که اگر این کلمه، باعث می‌شود که گروهی از بهاییان دست و پایشان را گم کنند و یا عده‌ای مانند حبیبی و دوستانش، گرفتار لفظ بشوند و از معنا غافل بمانند، تغییر دادن آن لغت، هیچ اشکالی ندارد. اما سؤال اینجا است که حالا که آن کلمه درست شده است، موضع مخالفان چیست؟ داستان کتاب ایقان مانند همه کتاب‌های وحیانی، اصلاً داستان لغت و صرف و نحو و سجع و قافیه نیست. ماجرا، ماجرای بیان معنا در قالب کلمات است.

اما نکته باریک‌تر از مو این که آن قاعده صرف و نحو برای ساختن فعل امر، مانند بسیاری از قواعد دیگر، قاعده‌ای مطلق نیست. در زبان عربی، استفاده از «لام امر» برای «صیغه مخاطب» هم کاربرد دارد! یعنی کلمه «فلتقدسن» می‌تواند که خارج از قاعده نباشد. مثلاً در کتاب‌های صرف و نحو آورده‌اند که می‌توان گفت: «لِتُحْسِنُوا إِلَى الْفُقَرَاءِ»، یعنی: به فقرا احسان کنید و یا حتی می‌توان از صنعت ابهام استفاده کرد و گفت: «لِتُؤَدَّبْ يَا حَبِيبِي»، یعنی: باید ادب شوی، ای دوست من، ای آقای حبیبی!!

برای این که نشان بدهم «قاعده»، آن چیزی است که مظهر ظهور می‌گوید، باز به قرآن ارجاع می‌دهم و دو آیه از قرآن را در ذیل درج می‌کنم که از لحاظ کلام و معنا بسیار شبیه‌اند، اما یک کلمه در این دو آیه، گر چه در موضع یکسان صرف و نحوی قرار دارد، اما به دو صورت «منصوب» و «مرفوع» ذکر شده است:

«ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و الصابئين، من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً، فَلَهُمْ اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون». (سوره بقره/ آیه ۶۲)

«ان الذين آمنوا و الذين هادوا و الصابئون و النصارى، من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً، فَلَا خوف عليهم و هم يحزنون». (سوره مائده/ آیه ۶۹) بر اساس قواعد صرف و نحو، صورت درست کلمه، «صابئين» است، زیرا معطوف به اسم «ان» است و لذا در آیه دوم «صابئون» از قاعده خارج و به اعتبار سخن حبیبی «اشتباه» و «غیر قابل پذیرش» است. آن کسی که در بند قواعد صرف و نحو است، هر موضعی راجع به این آیات می‌گیرد و هر دلیلی برای توضیح این اختلاف می‌دهد، راجع به همه کلمات و جملاتی که به نظرش در کتاب ایقان، مطابق با قواعد صرف و نحو نیست، نیز بدهد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

(۸)

حیبی در جای دیگر مقاله‌اش کار را به چشم‌بندی رسانده و عنوان «نقل ناکامل» را برای وارد ساختن ایراد به بهاء‌الله انتخاب کرده و نوشته:

«بهاء‌الله در کاربرد بعضی از آیات و روایات، با نقل ناکامل آن‌ها، مطلب مورد نظر خود را بر آن بار کرده است. در این موارد با مراجعه به آیه و روایت نقل شده، مشاهده می‌شود که معنای روایت مخالف معنایی است که او آن را بیان کرده است». (ص ۷۴ و ۷۵)

حیبی تذکر داده که موضوع «نقل ناکامل» زیر مجموعه همان «تفسیر به رأی» است که این بخش را برای فهم بهتر جدا کرده است! مثالی که حیبی برای اثبات خود انتخاب نموده، نشان از ذهنی درهم و برهم دارد که در فهم دینی مشکل بزرگی را با خود حمل می‌کند.

ماجرا این است که بهاء‌الله برای این که به مخاطب مسلمان خود ثابت کند که انبیای الهی مقامی مشترک دارند، به دو آیه قرآن و چند حدیث اسلامی استناد جسته است. گرچه باعث طولانی شدن نوشتار می‌شود، اما برای نشان دادن غرض حیبی، لازم است که ابتدا مطالب ایقان را بخوانیم:

«و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی، باسی نیست، چنانچه می‌فرماید: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسَلِهِ»، زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کل به خَلْعِ نُبُوتِ فائِزِند و به رداء مکرمت مفتخر. این است که نقطه فرقان می‌فرماید: «أَمَّا النَّبِيُّ فَنَا» و همچنین می‌فرماید: «مَنْ آدَمَ أَوَّلَ وَ نُوْحَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى» و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است، از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات، مواقع حکم و مطالع امرند و امر، مقدس از حجبات کثرت و عوارضات تعدد است. این است که می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» و چون امر، واحد شد، البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراج‌های یقین فرمودند: «أَوْلْنَا مُحَمَّدَ وَ آخِرْنَا مُحَمَّدَ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدَ». باری، معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائص مختلفه ظاهر شدند».

حالا ببینیم که داستان حیبی چه چیزی است. در قرآن آیه‌ای هست:

«وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ، فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ نَعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشّٰهِدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ وَ حَسَنَ اَوْلٰئِكَ رَفِيْقًا» [مضمون به فارسی: کسانی که از خدا و رسولش اطاعت می‌نمایند، با کسانی هستند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است، مانند انبیاء و صادقان و شهدا و صالحان و اینانچه نیکو رفیقاناند.]

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حدیثی از «انس بن مالک» روایت شده است که روزی انس از حضرت رسول راجع به تفسیر آیه مزبور سؤال نمود و رسول اکرم جواب داد که منظور از پیامبران در آیه فوق من هستم و مقصود از صدیقین، برادران علی و منظور از شهداء، عمویم حمزه و مقصود از صالحین، دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین است. حبیبی بر اساس این حدیث، فهم دینی خود را نشان داده و چنین بر بهاءالله خرده گرفته است:

«ملاحظه می شود که حضرت پیامبر در این حدیث شریف، منظور از النَّبیین در آیه ذکر شده را فرموده اند که خودشان هستند، حال آنکه بهاءالله با استفاده از این فرمایش می خواهد ثابت کند که ایشان با تمامی پیامبران یکی هستند. جالب است که اشراق خاوری نیز در کتاب قاموس ایقان، چندین حدیث با همین مضمون را در ذیل همین آیه آمده، نقل کرده است.»

واقعاً من نمی فهمم حبیبی وقتی ساده ترین ترکیب معنایی در دین را متوجه نمی شود، چگونه به خود اجازه داده است که راجع به کتاب ایقان و حدیث و قرآن اظهار نظر کند؟ آیه قرآن مدلل است بر این که مؤمنان به رسول اکرم، با انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین محشور و در بهشت با یکدیگر رفیقان نیکویی خواهند بود. این پُر واضح است که مدلول آیه حکایت می کند که چهار گروه مذکور، می توانند خارج از حوزه آیین اسلام و مربوط به ادیان دیگر باشند. این آیه و تفسیر رسول اکرم دلالت ضمنی قوی، بر موضوع رجعت دارد. وقتی رسول اکرم گفت «منظور از انبیاء، من هستم»، یعنی آن حضرت در مقام تفرید و توحید، همانند مسیح و موسی و ابراهیم و غیرهم بوده است. به عبارت دیگر همه صفاتی که انبیای قبل داشته اند، در رسول اکرم نیز بوده و بالعکس. این همان مفهومی است که بهاءالله در ایقان ذکر نموده و من در بالا، بخشی از آن را نقل نمودم.

(۹)

آخرین مبحثی که حبیبی بدان پرداخته، «جعل روایت و اشکالات سندی» نام دارد. در این بخش، روایت «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، قَامَتِ الْقِيَامَةُ» که در کتاب ایقان به عنوان «روایت مشهور» عنوان گشته، مورد انتقاد قرار گرفته است. حبیبی نوشته که این حدیث «در هیچ یک از کتب روایی شیعه» وجود ندارد. او سپس روی انتقاد خود را به کتاب «قاموس ایقان» که تألیف «اشراق خاوری» است، متوجه نموده و مطلب مندرج در آن کتاب را که نقلی از شیخ احمد احسائی است و روایت مزبور در آن درج شده، با نسخه ای خطی از کتاب شیخ احمد مقایسه نموده است: «[اشراق خاوری] این روایت مشهور را از کتابی با نام «شرح رساله عرشیه»، نوشته شیخ احمد احسائی نقل کرده و بخشی را که متضمن جمله مورد گفتگو است، عیناً نقل می نماید. البته شرح رساله عرشیه شیخ احسائی در زمره کتب حدیثی برشمرده نمی شود، اما مراجعه به آن، نتیجه ای جالب در بردارد. عبارت «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ» حتی در این کتاب هم وجود ندارد [...] در واقع اشراق خاوری این عبارت را در بین عبارات شیخ احمد احسائی گنجانده و در کتاب خود نقل کرده

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

است. بنابراین تنها سند ارائه شده توسط بهاییان بر این روایت به قول بهاءالله مشهور، جعلی و دروغین است.» (ص ۷۶)

حبیبی عکسی از بخشی از رساله عرشیه را در مقاله خود گراور کرده است که عبارت ذیل در آن درج است: «و للقیامة الصغری إطلاق من حیث المعنی و یراد بها قیام القائم من آل محمد». (ص ۷۷) [مضمون به فارسی: و برای قیامت صغری از حیث معنی اطلاقی هست و از آن، قیام قائم آل محمد مُراد می‌گردد].

چنان‌که شواهدی ارائه نمودم، دستکاری در کتاب‌ها فراوان است و حالا برای این‌که بفهمیم اشراق‌خاوری، جمله «کما ورد فی الحدیث عن الصادق، علیه السلام، إذا قام القائم قامت القیامة» را از خودش درآورده و در بین جملات شیخ احمد گذاشته و یا در نسخه‌هایی که از رساله عرشیه استنساخ شده، استنساخ‌کنندگان جمله فوق را درآورده‌اند، بحثی است منوط به این‌که نسخه‌هایی از کتاب‌های حدیث و رساله عرشیه قبل از ظهور سید باب ملاحظه شود تا معلوم گردد که چه کسی در ماجرا دست برده است. این مهم فعلا از توان اراده من خارج است. البته این سخن بدان معنا نیست که بهاییان دیگر در این باب تحقیق نکرده‌اند. در سایت «نگاه»، مقاله‌ای از شخصی به نام کوشا منتشر شده که مشارالیه بر اساس نوشته‌های مخالفان آیین بهایی، به صحیح بودن این حدیث اشاره کرده است. دسترسی به این مقاله آسان است.

اما چیزی که در این مبحث برای من جالب است، همان جمله‌ای است که در بالا از رساله عرشیه ذکر کردم و حبیبی آن را گراور نموده است تا نشان بدهد که اشراق‌خاوری در کتاب شیخ احمد دست برده است. بیان صریح شیخ این است که قیامت دو نوع است، «صغری» و «کبری» و «قیامت صغری» همان ظهور قائم است. این جمله چه به حدیث امام جعفر صادق وصل باشد و چه نباشد، همان معنی را می‌دهد که بهاییان مُراد می‌کنند.

منتها نکته این است که چه کسی آمده قیامت را به دو نوع صغری و کبری تقسیم کرده است؟ داستان وقتی به شکل منطقی نگاه شود، معلوم می‌گردد که در احادیث اسلامی، روایاتی وجود داشته است مبنی بر این‌که قیامتی که در قرآن ذکر شده، همان ظهور قائم است. علما وقتی بر اساس تصورات خود از قیامت، آن را منافی با ظهور قائم دیده‌اند، قیامت را بر دو نوع تعریف کرده‌اند! اگر این‌گونه استدلال نکنیم، به وجود آمدن عبارت «قیامت صغری» در ادبیات اسلامی، معنایی نخواهد داشت. بنابراین، همانطور که بهاءالله گفته است، «روایت‌های مشهوری» در بین آحاد مسلمانان وجود داشته که زمانی که قائم بپاخیزد، قیامت شده است، و گرنه بحث بالا در کتاب‌های حدیث و تفسیر اسلامی اصلا موضوعیت پیدا نمی‌کرده است.

از اینها گذشته، حالا گیریم که روایت «إذا قام القائم، قامت القیامة» را بهاییان از خودشان درآورده‌اند. با احادیث دیگر که ضامن و کافل همین معنا هستند، چه باید کرد؟ یک نمونه آن، حدیث مُفَضَّل در باره زمان ظهور قائم است که به راحتی در اینترنت قابل مشاهده است و با عبارت «هل للمأمول المنتظر المهدی من وقتٍ موقتٍ یعلمه الناس؟» آغاز می‌گردد.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

مُفَضَّل از امام صادق سؤال نمود که آیا برای ظهور قائم زمانی مشخص هست که شیعیان آن را بدانند و آن حضرت در جواب، سخنانی گفت بدین مضمون که برای ظهور نمی توان وقت معین نمود. مُفَضَّل دوباره پرسید: سید من، به چه دلیل خداوند وقت ظهور را برای شیعیان روشن نمی کند؟ امام به او گفت: ظهور قائم همان «ساعت» است، یعنی قیامت، است که خداوند در کتاب قرآن ذکرش را کرده است. در ادامه، امام به آیات دیگر قرآن که راجع به قیامت است، اشاره نمود و فرمود: آیا انتظار دارند جز این که «ساعت» بر آن ها «ناگهانی» وارد شود؟ نکته جالب توجه آنکه بنا به گفته امام صادق در روایت مُفَضَّل، در زمان ظهور قائم، مردم توقع ندارند که آن اتفاق رخ بدهد و این کلام آن امام همام، عجیب مطابقت معنایی دارد با سخن مسیح که گفت: موعود، چون دزد در شب خواهد آمد!

در کتاب تفسیر «سید هاشم بحرانی» که به «البرهان فی تفسیر القرآن» موسوم گردیده است، احادیث بسیار از ائمه اطهار نقل شده که مفسر مزبور آیات قیامت در قرآن را به ظهور قائم معنا کرده و مطابق ساخته است. این کتاب در اینترنت قابل مطالعه است و همه این تفصیلات به این معنا است که زمانی که قائم به پا خاست، قیامت برپا شده است.

(۱۰)

در «بند ۲» این نوشتار، نقل قولی از حبیبی آوردم که توضیحاتی در باره ضربالمثل «هرگردی گردو نیست» را درج کرده بود. همچنین در مقدمه این نوشتار آوردم که برای این که بفهمم «میثاق شیبانی» کیست، به اینترنت سری زدم. از قضا در سایت بهایی پژوهی مقاله ای دیدم در باره «امام زمان» که جملات زیر در آن درج شده بود:

«و اما مسأله ذلت و خواری شیعیان که در حدیث شریف ذکر شده است، به هیچوجه بشارتی برای میرزای شیرازی نیست. مکرراً گفته ایم که هرگردویی گرد است، ولی هرگردی گردو نیست».

حالا احتمالاً نویسنده این مقاله نیز حبیبی است. او باشد یا هر کس دیگر، معلوم می شود در سایت بهایی پژوهی متخصص «گردو» زیاد است. پیشنهاد می کنم که این شخص یا این گروه، به جای نوشتن مقاله راجع به حدیث و قرآن و ایقان، بهتر است پی تخصصشان را بگیرند و تنها به «گردوبازی» پردازند.

ب) از موضع کتاب رمزوراز

۱. «دایره تحقیق بیت العدل اعظم در حیفا- اسرائیل، در پاسخ به اتهامات نجفی، یادداشتی تهیه کرده است که در آن اطلاعات و تحلیلات زیر آمده است.

اتهام حذف اشارات احترام آمیز نیست به صحیح ازل: دایره تحقیق در یادداشت مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۱ که به واسطه بیت العدل اعظم برای نگارنده ارسال داشته است، (به این اتهام) چنین پاسخ می گوید: «نجفی می گوید پذیرش مرجعیت ازل توسط حضرت بهاءالله در طبع ۱۳۰۸ ایقان موجود بوده و در طبع های بعدی

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ایقان (فقرات دالّ بر) این پذیرش، اصلاح شده است^۱ آیه‌ای از ایقان که نجفی به عنوان شاخص قبول مرجعیت ازل توسط حضرت بهاءالله بدان استناد می‌کند چنین است: "تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم."^۲ نجفی و منابع ازلی، عبارت "مصدر امر" را اشاره به ازل فرض کرده‌اند.^۳ گرچه نجفی مدعی است که آیه مذکوره در طبع‌های بعدی ایقان اصلاح شده است.^۴ اما وی خودش عین این آیه را در صفحات ۳۱۲-۳۱۱ کتابش نقل کرده و نشان داده است که مأخذ آیه، صفحه ۱۹۵ ایقان (طبع ۱۹۳۳) می‌باشد.^۵ اما این نسخه ایقان دقیقاً همان طبعی است که فتوکپی صفحه عنوان، صفحه اول و صفحات ۵۹-۵۸ آن، در صفحه ۴۶۷ کتاب نجفی درج و به عنوان "نسخه اصلاح شده" تأکید شده است. به طور خلاصه، آیه‌ای از ایقان که به ادعای نجفی اصلاح شده است، در طبع‌های کتاب، از اول تا کنون؛ یعنی در واقع در کلیه نسخ ایقان موجود است و نجفی خود آن را از طبع ۱۹۳۳ گرفته و در کتابش درج نموده است... اتهام نجفی دالّ بر اینکه این اشاره از نشرهای بعدی کتاب ایقان پاکسازی شده است، در تناقض آشکار می‌باشد با ارجاعات خود نجفی به این آیه؛ آن‌گونه که در نسخه موسوم به "اصلاح شده" موجود است. (رمزوراز، ص ۶۴)

۲. «اتهام جمع آوری و انعدام «اولین طبع» ایقان: هدف نجفی این است که با اتهام پاکسازی عبارات احترام‌آمیز منسوب به ازل و نیز با تهمت جمع‌آوری و انهدام چاپ‌های سنگی اصلی کتاب ایقان، هم حضرت بهاءالله و هم پیروان ایشان را بی اعتبار سازد. دایره تحقیق در پاسخ به این اتهام نیز چنین می‌نویسد: [بیان آقای باک (در واقع بیان نجفی) دالّ بر اینکه "نسخ نخستین طبع، مخفیانه جمع آوری و نابود شده‌اند" به طور ساده، مبتنی بر هیچ مدرکی نیست. همان طور که در بخش بعد این یادداشت مشخص است، اصلاحاتی که حضرت بهاءالله، بنفسه الاقدس در ایقان انجام دادند، نسخه جدیدی از کتاب به وجود آورد و به طور خیلی طبیعی، نسخ دیگر از حیز انتفاع ساقط شدند.] این توضیح، به عنوان آنکاری قاطع از هرگونه توطئه بهایی در جهت حذف و دفع آنچه «اولین طبع» کتاب ایقان گفته می‌شود، وجود طبع ۱۳۰۸ را نه تأیید می‌نماید و نه ردّ می‌کند؛ گرچه چنین می‌نماید که فحوای پاسخ دایره تحقیق، طرح وجود چنین نسخه‌ای را به سبب ضرورت‌های استدلال، قلمداد می‌کند. عبارت مبهم «به طور خیلی طبیعی، نسخ دیگر از حیز انتفاع ساقط شدند»، تمایزی بین دستنویس‌ها و چاپ‌های سنگی، ملحوظ نمی‌دارد. چون این اطمینان وجود دارد که مهم‌ترین و مبرهن‌ترین شاهد موجود در متن «اصولی» کتاب ایقان، دالّ بر داعیه تسلیم

^۱ نجفی، بهاییان، صص ۴۶۵-۴۶۴.

^۲ ایقان، ص ۲۱۱.

^۳ نجفی، بهاییان، صص ۴۶۴ و ۳۱۳-۳۱۱.

^۴ نجفی، بهاییان، ص ۴۶۵.

^۵ نجفی، بهاییان، ص ۳۱۱، زیرنویس شماره ۲۳.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

حضرت بهاءالله به خواست صبح ازل، در حقیقت، از متن هیچ يك از نشرهای کتاب، پاکسازی نشده است، سایه‌ای از تردید اهمیت نسبی همه دیگر خرابکاری‌های ادعایی ازل‌گرایانه را فرامی‌گیرد. هیچ بررسی دیگری از ایقان نیز هرگز به این نتیجه نرسیده است که نسبت به دستنویس اولیه و اصلی، دستکاری‌هایی صورت گرفته است. ما می‌دانیم که حضرت بهاءالله خود در حواشی نسخه اصلی اضافاتی را مرقوم فرموده‌اند، اما هرگز چیزی از آن نکاسته‌اند. اکنون به مسأله منقولات اشتباه ادعایی از آیات قرآنی می‌پردازیم.» (رمزوراز، ص ۶۴)

۳. «اتهام منقولات اشتباه از قرآن و احادیث: راجع به این اتهام که حضرت بهاءالله در به خاطر آوری ارتجالی فقراتی از آیات قرآنی، دچار خطا شده‌اند، دایره تحقیق چنین پاسخ می‌گوید: «حضرت بهاءالله بنفسه الاقدس در خلال ایام حیاتشان متن کتاب را مورد تجدید نظر قرار داده، تغییرات لازم را مشخص فرمودند؛ به نحوی که بعد از آن يك نسخه تجدید نظر شده کتاب در دسترس قرار گرفت. در چندین مورد از الواح حضرت بهاءالله اشاراتی می‌توان یافت مبنی بر اینکه آن حضرت در خلال سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۷-۱۸۸۹ میلادی) کار تجدید نظر در کتاب را، به خصوص برای همانند کردن فقرات قرآنی با معیارهای جاری، به عهده گرفتند. نمونه‌ای از این الواح در کتاب فاضل مازندرانی، اسرارالآثار درج شده است که بخشی از آن عیناً ذکر می‌شود: "... کتاب ایقان هم، صحیح آن به جناب علی اکبر علیه بهایی عنایت شد. نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدّد بنویسند. این اولی و انساب است." در این جا از مراجع رسمی بهایی تأییدی بر وجود يك نسخه اصلی ایقان و "يك نسخه تجدید نظر شده" جدید از آن، ملاحظه می‌کنیم. منقولات قرآنی، بین سال‌های ۸۸-۱۸۸۷، با متن استاندارد قرآن، انطباق داده شدند. بر اساس این اطلاعات، مبرهن می‌شود که تاریخ‌گذاری ۱۳۰۸ قمری توسط نجفی برای اولین چاپ سنگی تجدید نظر شده ایقان، بسیار مؤخر است. دایره تحقیق در یادداشت ۲۲ ژانویه ۱۹۹۵ می‌نویسد: "در هیچ يك از دو چاپ سنگی اولیه ایقان، آیاتی از قرآن متفاوت از متون معتبر موجود نقل نشده است به جز آیه ۲۱۰ از سوره ۲ که در طبع اول آمده است." این مطلب نظر نجفی را نقض می‌نماید. دایره تحقیق می‌گوید در اولین چاپ سنگی ایقان، فقط يك مورد نقل تصحیح نشده قرآنی (۲/۲۱۰) وجود داشته؛ در حالی که نجفی ادعا می‌کند ده آیه ممزوج به "خطا" در نقل آیات موجود بوده است. بدون دسترسی به این دو چاپ سنگی بمبئی، نویسنده حاضر قادر به اتخاذ تصمیمی مستقل در این مورد نیست. دایره تحقیق از انواع تغییرات متنی دیگر نیز سخن می‌گوید، مثل اصلاحات سبکی و دستوری. حضرت بهاءالله خود، در رساله سؤال و جواب که مکملی است بر کتاب اقدس، فرایند تصحیح و دلایل آن را افشاء می‌فرمایند: "بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه، من دون مطابقه و مقابله، به اطراف رفته؛ لذا حسب الامر به ملاحظه آنکه معرضین را مجال اعتراض نماند، مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم

^۱ منقول از فاضل مازندرانی، اسرارالآثار جلد ۱، ص ۲۷۸، مؤسسه مطبوعات امری، سال ۱۲۴ بدیع

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

در آن اجراء گشت. " و چنین مطلبی البته حملاتی را از آن دست که نجفی انجام داده، محتمل می سازد. چنین افشاکری‌هایی در مورد تصحیح، به خصوص از جانب خود حضرت بهاءالله، امثال نجفی را پاك كنف می کند. دایره تحقیق در همین یادداشت، به نحو تأیید آمیزی فاش می سازد که: «در مورد تغییرات سبکی و دستوری باید خاطر نشان کرد که تغییرات متعددی که همه آنها در متون استنساخ شده در زمان حیات حضرت بهاءالله منعکس شده‌اند، ثبت شده است و این بدان معنی است که آن حضرت این تغییرات را ملاحظه و تأیید فرموده‌اند. اما بعضی از این تغییرات در نسخه‌های چاپ سنگی اولیه اعمال نشده‌اند. لطفاً به سند ضمیمه که در آن تعدادی از این تغییرات فهرست شده، رجوع نمایید...» (کتاب رموزراز، صص ۶۶-۶۵)

۴. «بر خلاف رأی نجفی، هیچ کسی را نباید به علت اصلاحات در متن، مذمت کرد. این‌ها همه، جزئی از تاریخ استنساخ ایقان و سابقه طبع و نشر آن است. خطاهای موجود در نسخه‌های خطی این سفر مبین که حضرت بهاءالله خود بدان توجه فرموده‌اند، به همراه بی نظمی‌های فوقاً مذکور در نسخه‌های چاپی، احتمالاً اسئله بیشتری را به وجود خواهد آورد که در فقدان يك نسخه نقادی شده، نسبت به وجود يك نشر عادی تحقیقی، مطرح می گردد؛ نسخه‌ای که نظریات منقدانه مربوط به آن، همه این مسائل و مشکلات را حل و فصل خواهد کرد.» (کتاب رموزراز، ص ۶۹)

بخش هجدهم- عمل کرد آن

مهم ترین کار ایقان در رابطه به اظهار امر علنی جمال جانا آنچه بوده است؟ اولین عرصه تاریخی عمل کرد ایقان چه بوده است؟ دومین عرصه عمده عمل کرد ایقان چه بوده است؟ عمل کرد ایقان در رابطه با ادیان دیگر چه بوده است؟ تأثیر ایقان در نحوه استدلال مؤمنان چه بوده است؟ برترین کار ایقان در رابطه با تفسیر قرآنچه بوده است؟ عمل کرد ایقان در رابطه با وعود ادیان چه بوده است؟ ایقان چه کار عمده‌ای نسبت به کتب آسمانی قبل، بخصوص انجیل جلیل و قرآن مجید انجام داده است؟ چرا کارکرد ایقان شریف به مفتاح (کلید) تشبیه شده است؟ نقش ایقان در اصلاحات دینی چه بوده است؟

الف) از منظر منابع بهایی

۱. «حال این بنده (جمال اقدس ابهی)، رشحی از معانی این کلمات^۱ را ذکر می نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند، تا از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است، محجوب نگردند.» (کتاب ایقان، ص ۱۹)

^۱ منظور این آیه آنجیلی است: "السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تَزُولَانِ وَلَكِنَّ كَلَامِي لَا يَزُولُ" (مضمون: آسمان و زمین زایل می شوند؛ اما کلام من زایل نمی شود.) (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۳۵ و انجیل لوقا، فصل ۲۱، آیه ۳۳)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۲. «اگر کسی قدری (در ایقان مبارک) تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید.» (حضرت بهاءالله، مقدمه کتاب ایقان، ص ۵)

۳. «ملاً علی اکبر وَفَّقَهُ اللهُ علی العرفان، اگر کتاب ایقان را ملاحظه نمایند البتّه به افق اعلی راه یابند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۸۶)

۴. «به درستی می توان مدّعی شد که در میان تمامی کتب نازل از قلم شارع دیانت بهایی، این کتاب (ایقان)، به تنهایی، با برداشتن سدهای دیرینه‌ای که چنین عبورناپذیر، ادیان بزرگ عالم را از هم جدا کرده، اساسی مصون و مستحکم را برای آشتی و دوستی کامل و دائم پیروان این ادیان مستقرّ می نماید.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۵. «این کتاب مستطاب که در آستانه اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گشت، «رحیق مختوم»ی (شراب مهرشده‌ای) را که مهر آن «مشک و عنبر» بود، به عالم انسانی ارزانی داشت و «سترکتاب»ی را که دانیال نبی به آن اشاره کرده بود، برداشت؛ و معانی «کلمات»ی را که به گفته همین نبی مکرم می بایست تا «روز پایان، پوشیده و پنهان» می ماند، آشکار و عیان ساخت.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۶. «نگارش این اثر وزین، تحقق بخشنده و عده حضرت باب است که به روشنی فرموده بود حضرت موعود متن ناتمام کتاب بیان را تکمیل خواهد نمود.» (حضرت ولیّ امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)

۷. «ترجمه کتاب ایقان را... تمام کرده‌ام... تا یاران الهی (مغرب زمین) به گنجینه دیگری از آثار قلم اعلی دسترسی یابند و در سبیل رشد روحانی خود از آن استفاده نمایند و از مطالعه این سفرکریم بر مراتب فهم و ادراک خود در باره مقامات سامیه ظهورات الهیه روز به روز بیفزایند.» (حضرت ولیّ امرالله، کتاب گوهر یکتا، ص ۲۵۸)

۸. «(کتاب ایقان) چون مفتاحی در دست پیروان اسم اعظم قرار گرفته است که با آن ابواب علم و دانائی را که تا آن زمان برای انسان ناشناخته بوده، باز نموده‌اند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۱)

۹. «ایقان...» به جهت وضوح و بساطت نسبی اش، می تواند جاذب هر خواننده متفکری باشد^۱... "هیچ محقق متفکر دین نمی تواند مجذوب آن نشود."^۲... "برای هر محقق این نهضت (امر مبارک)، (ایقان)

^۱ ترجمه- مکتوب مورخ اول اکتبر ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان بهایی در لندن نوشته شده است.

^۲ ترجمه- مکتوب مورخ دوم دسامبر ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احباب نوشته شده است.

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

کتابی اجتناب‌ناپذیر است^۱... این کتاب می‌تواند خواننده را به "کسب بینشی واضح نسبت به صحف مقدسه سالفه و درک رسالت حقیقی حضرت باب و حضرت بهاءالله^۲" هدایت نماید. «(نقل از مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناپذیر و سینا فاضل، صص ۴)

۱۰. «(کتاب ایقان) به سبب دقت و ظرافتش، به مثابه مفتاحی است برای زبر^۳ و الواح، و مفسری است جهت کتب و صحف الله که در هر صباحی ظلمت و تاریکی را زائل می‌سازد. به وسیله آن، ختم رسولان برداشته شد و معضلات و کنایات کتب پیشینیان روشن گشت.» (جناب ابوالفضائل گلپایگانی، مدرج در رموزراز، ص و)

۱۱. «خودش (ملکه ماری از رومانی) هم راجع به چندین کتاب بهایی، از جمله کتاب ایقان و حقایق مندمج در آن... سخن گفت.» (نقل قول از مارثا روت، مرور معبود، ص ۵۲۸)

۱۲. «منشی هیکل مبارک (حضرت ولی امرالله) از طرف ایشان می‌نویسد آن حضرت چقدر مشتاقند که این کتاب (ایقان) به طور کامل و صحیح ترجمه شود؛ زیرا "بهترین وسیله آموزش و تعلیم نفوسی است که به تعالیم اصولی و اساسی امر مبارک علاقه مند شده‌اند. کتاب ایقان و کتاب دکتر اسلمنت کافی است که هر متحری را در ماهیت الهی امر مبارک به مؤمنی واقعی تبدیل کند." (ترجمه) لذا، این کتاب نه تنها در جریان تبلیغ یک اثر حاشیه‌ای نیست؛ بلکه باید در مرکز فعالیت‌ها قرار گیرد.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص ۴]

۱۳. «این کتاب مستطاب (ایقان) به عنوان متنی شاخص و حاوی اصول اعتقادات بهایی، به تعیین و تبلور هویت بهایی مساعدت کرده، نیروی محرکه عظیمی را به توسعه تبلیغی آن بخشیده است.» (کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم البیین"، ص ۱)

۱۴. «این کتاب که در ژانویه ۱۸۶۱ "نازل" شد، همچنین زمینه ساز اظهار امر مشرف به وقوع حضرت بهاءالله شد که در آوریل ۱۸۶۳ میلادی رخ داد.» (کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم البیین"، ص ۱)

۱۵. «این تفسیر بدیع (کتاب ایقان)، موانع را کنار می‌زند و امکانی واقعی بر داعیه ظهوری فراقرآنی را مستند و مستدل می‌سازد؛ ظهوری که در همان زمان، حضرت باب مدعی آن شده بودند.» (کریستفر باک، مقاله "در واری خاتم البیین"، ص ۳)

^۱ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ اول اکتبر ۱۹۳۳ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احبا نوشته شده است.

^۲ ترجمه- نقل از مکتوب مورخ ۲۷ مارس ۱۹۳۱ که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یک محفل روحانی محلی نوشته شده و در Deepening تحت شماره ۹۷ درج شده است.

^۳ زبر (مفرد آن زبور) در لغت یعنی کتاب‌ها، رساله‌ها، و در اصطلاح "به مزامیر حضرت داود که جزء ۳۹ کتاب عهد عتیق (مجموعه تورات) است، اطلاق می‌گردد. در قرآن هم به کتاب حضرت داود اطلاق شده است." (نوزده هزار لغت)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

۱۶. «این سفر جلیل (کتاب ایقان) همچنین اساسی دائمی برای استقرار وحدت نهائی در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته و چون مفتاحی در دست پیروان اسم اعظم قرار گرفته است که با آن ابواب علم و دانائی را که تا آن زمان برای انسان ناشناخته بوده باز نموده اند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۱)

۱۷. «این کتاب نفیس منشأ الهام برای مبلغین امر شده و نویسندگان بهایی بر اساس آن کتب و رسالات بسیار برشته تحریر درآورده و با استفاده از دلایل عقلی و منطقی و یا با تفسیر نصوص کتب مقدسه قبل به اثبات حقیقت و اصالت پیام حضرت بهاءالله برخاسته اند. این کتاب در حقیقت بینش جدیدی به پیروان امرالله عطا نموده و آنان را برکشف اسرار دین و تبلیغ امر حضرت ربالعالمین با بصیرت و دانائی بیشتر موفق و توانا ساخته است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۱)

۱۸. «حضرت بهاءالله در این سفر جلیل (کتاب ایقان) به جای این که یکباره بشرح دلایل و براهین حقیقت رسالت حضرت باب پردازند نخست مطالبی در باره انبیای دیگر بیان می کنند، از حیات پیامبران و صدمات و بلیات وارده بر آنان سخن می رانند، حقیقت رسالت مظاهر مقدسه را آشکار می کنند و اصول مشترک شرایع الهیه را توصیف می فرمایند. حضرت بهاءالله با اتخاذ این روش خواننده را با حقیقت دیانت خود آشنا می کنند و شناسائی و عرفان پیامبرش را بروی میسر می نمایند و پس از برقرار ساختن این اساس محکم در صفحات آخر کتاب در باره حضرت اعلی و رسالت روحانی آن حضرت گفتگو می کنند و همان دلایل و موازینی را که برای اثبات حقانیت انبیای دیگر به کار برده بودند برای اثبات حقیقت امر بدیع ارائه می فرمایند.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۱۹. «کتاب ایقان بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب مختلفه را به درک حقیقت دین شان توانا ساخته است و این در حقیقت نخستین قدم در راه ایمان به حضرت بهاءالله محسوب می شود. این کتاب مستطاب جلوه خاصی به کتب مقدسه ادوار قبل بخشیده، بسیاری از مطالب مندرجه در آنها را روشن و آشکار ساخته و مفهوم واقعی اصل تطوّر ادیان را واضح و عیان نموده است. این سفر جلیل همچنین اساسی دائمی برای استقرار وحدت نهائی در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته...» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۱)

۲۰. «وقتی کسی مفاهیم قرآنی را با فرمول های کتاب ایقان مطالعه کند، نه تنها در خواندن قرآن دچار سردرگمی نمی شود، بلکه هر جا که سخنی هست که در منطق نگاه اسلامی قابل درک و فهم نبوده، در اینجا قابل فهم می شود.» (تورج امینی. خواب های رسولانه یا پیچ و تاب های غیر مسؤولانه عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

ب) از منظر کتاب رموز

۲۱. «کتاب مستطاب ایقان پلی رستاخیزی (eschatological) است؛ پلی که از ساحل اسلام آغاز شده، جریان‌های اصلاح‌گرایانه دروازه بایت را طی نموده، تدریجاً و متکاملاً از عالم اسلام دور شده، و سرانجام به ارض موعود، یک جهان‌بینی جدید دینی، واصل گشته است.» (رموز، ص ۱۷)

۲۲. «جایگاه این کتاب مستطاب به عنوان اثری منزل، پس از اظهار امر علنی در سال ۱۸۶۳، سبب تقویت انتشار روز افزون آن شد؛ تا آنجا که، این اثر به تنهایی، در هر طرح و فعالیت تبلیغی، تا حد اثبات اعتبار و حقانیت مظهریت حضرت بهاء‌الله، پیشروی نمود.» (رموز، ص ۹۰)

۲۳. «این کتاب مستطاب، انفصال متصوره قیامت‌نشان از اسلام را وجهی منطقی بخشید و همزمان، شوق و حرارت موعودگرایانه جاری در جامعه بابی را، قبل از ظهور آن هیکل الوهی دیگری که حضرت باب پیش‌گویی فرموده بودند، تقویت نمود.» (رموز، ص ۹۳)

۲۴. «این، حضرت بهاء‌الله بودند که به دفاع از "مدعیات اصولی" حضرت باب قیام فرمودند و در بعضی زمینه‌ها، (با نزول کتاب ایقان) به ترجمان جوهر آن مدعیات برای بابیان کم‌سوادتر و خارج از جرگه علماء مبادرت نمودند.» (رموز، ص ۱۵۴)

۲۵. «کتاب ایقان نگاشته شد تا جامعه نوحاسته بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظه خجسته‌ای که بهاء‌الله مفسر را به بهاء‌الله منزل، مبدل می‌نمود.» (رموز، ص ۲۶۱)

۲۶. «استفاده حضرت بهاء‌الله از قرآن برای حمایت از حضرت باب بود و نه چیزی دیگر. اما در کمتر از دو سال، کتاب ایقان جهت مشروعیت بخشیدن به (و یا ارائه نمودن) اعتبار رسالتِ نفس حضرت بهاء‌الله، در عرصه‌های تبلیغی، به کار گرفته شد.» (رموز، ص ۲۹۴)

۲۷. «از لحاظ اصولی، کتاب ایقان در جریان اصلاحات دینی شریک و سهم است؛ زیرا دین و مذهب را از چنگال انحصاری علما بیرون می‌آورد.» (رموز، ص ۳۱۵)

۲۸. «کتاب ایقان، به عنوان سندی حاوی گفتارهای مکرر ایدئولوژیک و نهانی، در مرحله‌ای پیش از اظهار امر علنی و قبل از اقدامات تقنینی دوره مظهریت حضرت بهاء‌الله، چه باید در پرتو راز موعودیت خوانده شود یا نشود؛ به زودی بابیان را برانگیخت که قرآن را، به عنوان متنی استدلالی برای اثبات مرجعیت حضرت بهاء‌الله پس از اظهار امر علنی، به کار گیرند.» (رموز، ص ۳۴۲)

^۱ به نحوی دقیق، حضرت بهاء‌الله هر نوع نیازی را به مشروعیتی از این دست، مردود انگاشتند و در بسیاری از الواح، نوعی بی‌میلی را برای ذکر این‌گونه دلایل و شواهد ابراز نمودند. در اصول اعتقادات بهایی یک مظهر الهی نیازی به «حجت» ندارد، چون ظهور اوست که کتب آسمانی پیشین را تأیید می‌نماید و نه بالعکس. بهاییان امروزی کتاب ایقان را به عنوان شرح و بسطی بر اصول اعتقادات بهایی در نظر می‌گیرند و نه متنی دال بر مشروعیت بخشی (داعیه حضرت بهاء‌الله- م). (رمز و راز، ص ۳۴۷؛ یاد داشت شماره ۱۷)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بخش نوزدهم- مخاطبان مخصوص آن

شخصیت‌های معروف مرتبط با ایقان چه کسانی هستند؟ مخاطبان اولیه ایقان چه کسانی بوده‌اند؟ آیا بایان اولیه هم در زمره مخاطبان ایقان بوده‌اند؟ وقتی مخاطب مسقیم ایقان خال اکبر، یک شیعه اصیل بوده است، چگونه ایقان مسیحیان را نیز مخاطب قرار داده است؟ آیا جهانیان از جرگه مخاطبان ایقان بیرون می‌افتند؟ تنوع مخاطبان ایقان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ کدام روش تفسیری ایقان توانسته هم زمان شیعیان و مسیحیان را مخاطب سازد؟ کدام لایه ایقان مخاطب شدن جهانیان را توجیه می‌کند؟ چه حدی از کتاب ایقان به متون مسیحی می‌پردازد و به چه دلیلی؟ بایان بغداد، شیعیان ایران، مسیحیان جهان، و مردم عالم بر اساس چه وجه مشترکی، همزمان، مخاطبان ایقان قرار گرفته‌اند؟

۱. «شاید بتوان گفت که در میان آثار مقدسه نازله از قلم حضرت بهاءالله کتاب مستطاب ایقان بیش از هر اثر دیگری در بین مؤمنین اولیه در کشور مقدس ایران منتشر بوده است.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۲. «افرادی هم در آن زمان در ایران بودند که اصولاً کارشان استنساخ الواح بود و احباب نسخ لازم از الواح را از آنان دریافت می‌کردند. کتاب ایقان از جمله آثاری بود که این کاتبان را برای تهیه نسخ لازم برای همه متقاضیان سال‌ها مشغول نگاه می‌داشت.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۰)

۳. «نخستین نکته‌ای که در مطالعه کتاب ایقان باید مورد توجه قرار گیرد این حقیقت است که حضرت بهاءالله این رساله نفیسه را در جواب نفسی نازل فرموده‌اند که به شریعت اسلام مؤمن بوده‌است. بنابراین شواهدی که آن حضرت در این سفر جلیل نقل نموده‌اند، اغلب از آیات قرآن مجید و احادیث و اخبار اسلامی می‌باشد.» (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن ۱۴، ص ۹۱)

۴. «گیرنده رساله در خلال متن، با عبارات و القابی چون "ای برادر من" و "ای عزیز" و "ای سائل محب" مخاطب می‌گردد. گرچه شرایط نزول کتاب ویژه است، اما باید طیف گسترده مخاطبان دیگری را نیز که آن حضرت مد نظر داشته‌اند ملحوظ داریم. طبیعتاً بایان، مورد بلافصل این طیف وسیع می‌باشند و با عباراتی چون "اسمعوا یا اهل البیان" خطاب می‌شوند. بسیار جالب توجه است که اهل

۱ حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، ص ۳۶.

۲ همان، ص ۷۶.

۳ همان، ص ۷۷.

۴ همان، ص ۷۸ (بشنویدای اهل بیان- م)

فصل اول- نگاهی جامع به کتاب ایقان

بیان، به همان طریقی که آن حضرت در بخش‌های بعدی، مسیحیان را مخاطب می‌سازند، منادا می‌گردند: «وَفَقْنَا لِلَّهِ وَايَاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ، لَعَلَّكُمْ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ»^۱. و سرانجام کل عالم انسانی مخاطب می‌گردد: «قَدِّسُوا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ»^۲ و «یا ملاء الارض، فی ظهورات البدء، تجلیات الختم، تشهدون»^۳. به نحو قابل اثباتی، اظهارات حضرت بهاء‌الله به مخاطبان دورتر(نسبت به بایان)، شکلی شاعرانه و حتی شاید جنبه‌ای خیال‌پردازانه (fictive) به خود می‌گیرد. اما با قضاوت بر اساس طبیعت خطابات بعدی آن حضرت به زمامداران و رهبران عالم، کاملاً محتمل می‌نماید که آن حضرت جرگه وسیعی از مخاطبان را در نظر داشته‌اند.» (رمزوراز، صص ۴۸-۴۷)

۵. «تفسیر آیات قرآنی به وسیله تفسیر متون انجیلی، یگانه روال تفسیری واسعی است که حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان به کار می‌برند. چنین می‌نماید که آن حضرت در ورای مخاطبان فعلی (بایان و شیعیان)، مستمعان مسیحی را نیز مد نظر داشته‌اند.» (رمزوراز، ص ۱۵۵)

۶. «اما اگر در کتاب مستطاب ایقان مسیحیان مخصوصاً مخاطب واقع نشده باشند، بعضی از عقاید رستاخیزی آنان، واقع شده است. از جمله، به وعود قیامت نشان مسیحی توجهی تمام مبذول گشته است. حضرت بهاء‌الله انگار که خوانندگان مسیحی را پیش‌بینی کرده باشند، تقریباً یک چهارم متن کتاب را به مواضع مسیحی اختصاص داده‌اند.»

۷. «"قل یا اهل الارض، هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یبشركم بسراج الله و یدکرکم بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق، تحت حُجبات النور، بالستر مشهوداً." در این جا آشکارا، «اهل الارض» مخاطب می‌گردند. اما به جهت این‌که پیام نیز معادل مخاطب باشد، باید حائز وقری جهانی بوده، ثمرات تاریخی و عمومی به بار آورد.» (رمزوراز، ص ۳۲۳)

^۱ همان، ص ۱۳۹. (این مسیحیان، خداوند ما و شما را موفق بدارد؛ شاید به این سبب در زمان مُستغاث موفق شوید و از دیدار او در آیامش محتجب ننماید.- م)

^۲ همان، ص ۲. (پاک کنید نفس‌هایتان را ای اهل زمین.- م)

^۳ همان، ص ۱۴۱. (ای مردم زمین، در ظهورات آغاز، تجلیات پایان را مشاهده کنید.- م)

فصل دوم- اصلِ موانعِ معرفتِ موعود

مقدمه

موعود عصارهٔ عشق هیاکل الوهی ادوار پیشین است که به دست زمان سپرده می‌شود. گویی فروغی عشق‌آمیز از قلب گذشته‌های دور می‌خیزد، قرون و اعصار را درمی‌نوردد و در زمانی مقرر، در مکانی معین، خورشیدسان، از افق زمان سربرمی‌آورد. موعود، روح‌رهایی‌بخش نسل‌های متوالی است که در تنگناهای تاریخ و در گسل‌های تکامل، به گونهٔ نیرویی تحرک‌بخش، جوامع بشری را به پیش می‌راند. موعود نقطه‌ای نورانی در ظلمت زمان است که پیوسته ذهن و روح مردمان را حیات و حرکت می‌بخشد. و سرانجام، موعود محبوب، به گونهٔ هیکلی انسانی از دل زمان بیرون می‌آید و بر سریان زمان سوار می‌شود و عنان آن را در دست می‌گیرد؛ آن‌گاه زمان خود ازابهٔ ارادهٔ او می‌گردد. موعود به قوایی غیبی زمان را بستر جریان مشیت مهیمن خود می‌کند و مکان را مجرای فوران قدرت قاهرهٔ خویش می‌نماید. آن‌گاه تمامی نمادهای رستاخیز حول هیکل او حلقه می‌زنند و هر کدام جلوه‌ای از عظمت و اقتدارش را نمایان می‌سازند. و موعود که عصارهٔ عشق و عطوفت تمامی تاریخ را با خود دارد، مردمان را به سوی خود فرامی‌خواند تا نزدیک شوند و از دست مکرمتش جام حیات جدید بستانند و از فم رحمتش اسرار یوم بدیع بشنوند. موعود محبوب سخت می‌کوشد تا خود را به آدمیان بشناساند؛ زیرا کسی را استطاعت آن نیست که مستقیماً به عرفانش فائز شود. او حیات بخش‌ترین حقایق را در کلامش می‌ریزد و به خلق محتاج ارزانی می‌دارد و زیباترین نغمات را در سخنش می‌نشانند و به مردمان محروم می‌رسانند. او روح حیات می‌دمد و منظر نجات می‌نماید. او هرکاری می‌کند تا بلکه خلاق به معرفتش موفق شوند و از فضل و رحمتش نصیب برند. معرفت موعود مهم‌ترین موضوع زمان می‌شود و محبت موعود لازم‌ترین فرایند روزگار می‌گردد.

اما اذهانی که به خرافه‌های قرون آلوده شده، چگونه او را بشناسند؟ و ارواحی که با تفاله‌های تاریخ آغشته گشته، چطور او را دریابند؟ همین جا است که مردمان دو دسته می‌شوند. یک دسته آنانی که دست و دل از آنچه داشته‌اند می‌شویند و همهٔ هستی خود را به ید خلاق موعود می‌سپارند و یک دسته آنانی که سخت به آنچه داشته‌اند می‌چسبند و در مقابل موعود صف می‌آرایند و ذهنیات ذلیل و حدسیات حقیر خود را ملاک معرفت او قرار می‌دهند. گروه اول از گنداب‌های تاریخ کنده می‌شوند و در عرصهٔ خلق بدیع قدم می‌نهند و گروه دوم در فاضلاب‌های زمان فرو می‌روند و در آن پنهان می‌شوند. گروه اول جان را در کف ایثار می‌گیرند و فدای موعود می‌کنند و گروه دوم جان را به جدال می‌آمی‌زند و برای فنای موعود به پا می‌خیزند. دستهٔ اول در جرگهٔ ملائک وارد می‌شوند و در خط مقدم خلق بدیع جای می‌گیرند و دستهٔ دوم با ابلیس جلیس می‌گردند و به کشتار ملائک می‌خیزند؛ آن‌گاه رفته رفته این سؤال بزرگ بر سینهٔ سموات می‌نشیند که چه چیز آنان را در خیمه‌گاه موعود در آورد و چه چیز اینان را در اردوگاه ابلیس جای داد؛ این سؤال بزرگ

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

حتی خورشید نیم‌روزی را هم متحیر می‌کند و این پرسش سترگ حتی ستارگان شبگاهی را نیز به شگفتی می‌آورد. چرا آنان در جرگهٔ قربانیان موعود جای گرفتند؛ و چرا اینان در جبههٔ قاتلان موعود مقرر گردیدند؟ عوامل عرفان آنان چه بود، و موانع معرفت اینان چه؟

و هنگامی که شمس جمال موعود در سیمای سمایی باب اعظم تجلی کرد، مخلصان با جان به استقبالش شتافتند و مغرضان به جنگ با جبروتش برخاستند؟ و اکنون پرسش بزرگ این است: آنچه بخصوص شیعیان منتظر ایران را از ایمان به موعود محبوبشان بازداشت چه بود؟ و آنچه که همچنان آنان را از عرفان حضرتش منع می‌کند چیست؟

روزی روزگاری که شیعیان مشتاقانه برای دخول در عبادت ماه رمضان آماده می‌شدند، حضرت موعود را در سربازخانهٔ شهر تبریز، در حالی که رأس یکی از فدائیانش بر سینه‌اش سپرده بود، با طنابی به میخی آهنین آویختند و در سه نوبت پیامی، هر نوبت دویست و پنجاه تفنگ را به سویش نشانه رفتند و به فرمان یکی از همان شیعیان منتظر، آتش گشودند. قریب ده هزار نفر از منتظران ظهور حضرتش که بر بام‌های اطراف گرد آمده بودند، صحنهٔ تیرباران محبوب منجی خود را تماشا کردند و بعد هم خود را برای مناسک سنگین ماه رمضان و ادای ننگین عبادت به درگاه حضرت احدیت، آماده نمودند. و اکنون همچنان نسل‌های بعدی موعودگشان، محبان مؤمنش را در عرصهٔ ایران زمین به دار می‌آویزند و به جوخهٔ رگبار می‌سپارند و به ظلمت زندان می‌افکنند تا شاید به کلی از این دیار دیرین معدوم و مفقود گردند؛ سرزمینی که وجهی جان‌سوز و وجهی دل‌افروز، هر دو را داراست. اما قدرت و نفوذ موعود آنچه‌ان بود و هست و بغض و عدوان دشمنانش نیز آنچه‌ان بود و هست که هنوز نه آنان از میدان مهیای قربانی هراسی دارند و نه اینان از تازیانهٔ تنبه الهی باکی. اقبال آنان بسی مستحکم است و مُدام، و اعراض اینان هم بسیار مشخص است و مستدام. آن اقبال را فقط ید رحمت الهی پاداش تواند داد و این اعراض را نیز تنها دست قدرت صمدانی عقوبت تواند کرد. و باز باید پرسید، از خورشید خروشان پرسید، و از ماه و ستارگان پرسید، از گنبد بلند مسجدها پرسید و از دیوار ضخیم حوزه‌ها پرسید، که چه بوده است علت این اعراض عظیم؟ چه عاملی منتظران عاشق را به موعودگشانی شایق تبدیل کرد؟ چه دستانی به جای نوازش گیسوان موعود، پنجه در رخسارش افکندند و چه کسانی به جای رساندن آب گوارا به لب‌هایش، زهر هلاک در گلوگاهش ریختند؟ چه کسی حکم تیرباران موعود را صادر کرد و چه شخصی آن را به اجرا آورد؟ آن مقامات و مراتبی که فرایند خجستهٔ انتظار را به غرّش رگبار تبدیل نمودند که بودند؟ و آن افکار و عقایدی که اشتیاق حضور را به کینهٔ موفور مبدل ساختند چه بودند؟ قتل موعود محبوب فقط یک بار در بستر تاریخ مدون رخ داده بود و ننگ آن هم بر دوش قوم یهود نشست، و اکنون شیعیان ایران یکبار دیگر حادثه را در ابعادی بس وسیع‌تر و وخیم‌تر تکرار کردند و زمانی که مشیت حیّ قدیر، یهودی سرگردان را به منزلگاه خود عودت داد و کل موجودیت او را سپر حفاظ مغز و قلب امر اعظمیش مقرر کرد، به صرف عدالت، آن ننگ تنبیهی را از دوش یهودان برداشت و بر کمرگاه شیعیان گذاشت.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

مانع اول- قیامت از منظر مسلمین

الف) نشانه‌های وقوع روز قیامت

<http://maarefquran.com/maarefLibrary>

۱. متلاشی شدن کوه‌ها(مزمّل، ۱۴؛ حاقه، ۱۴؛ طور، ۱۰؛ قارعه، ۵؛ نبا، ۲۰؛ طه، ۱۰۶؛ واقعه، ۵ و ۶)
۲. انفجار دریاها؛ (انفطار، ۳؛ تکویر، ۶)
۳. زلزله‌های عظیم و ویرانگر؛ (حج، ۱ و ۲؛ زلزال، ۱ و ۲)
۴. تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان؛ (شمس، ۱ و ۲؛ انفطار، ۲؛ مُرسَلات، ۸؛ قیامت ۱۰۷)
۵. شکافتن کرات آسمانی؛ (انشقاق، ۱؛ حاقه، ۱۶؛ فرقان، ۲۵؛ انفطار، ۱؛ تکویر، ۱۱؛ مُرسَلات، ۹؛ نبا، ۱۹)
۶. نفخ صور؛ (زمر، ۶۸؛ نمل، ۸۷) و...^[3]

منظور از «نفخ صور» چیست؟ آیا با «نفخ صور» همه، حتی فرشتگان نیز می‌میرند؟ مراد از نفخ صور اول و دوم چیست؟ نفخ، در لغت به معنای «دمیدن» و صور به معنای «شیپور» و «شاخ» میان تھی است که معمولاً برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقف آن‌ها به صدا در می‌آورند، ولی در اصطلاح قرآن، «نفخ صور» تعبیر کنایی زیبایی از حوادث ناگهانی و هم زمان است که در باره مسئله قیامت آمده است. پیش از برپایی قیامت، صدای مهیب و هولناکی به گوش همه موجودات خواهد رسید و این صدا، سبب مرگ همه جان داران خواهد شد و نظام کیهانی به هم خواهد خورد و آسمان‌ها و زمین دگرگون خواهند شد و خورشید و ماه و ستارگان خاموش و سرد خواهند گردید و... قرآن در این باره می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ^[4]» و [به خاطر آورید] روزی را که در «صور» دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند. خداوند متعال، می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ^[5]» و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، بی‌هوش در می‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ پس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه، آنان بر پای ایستاده، می‌نگرند. از این آیه و مانند آن چند مطلب استفاده می‌شود:

۱. بعد از نفخ صور اول، نفخ صور دوم تحقق می‌یابد و انسان‌ها و موجودات دیگر، در صحنه محشر حاضر می‌گردند و در انتظار حساب و کیفر پاداش خود به سر می‌برند؛ ناگهان، همه مردم [از خواب مرگ] برخاسته، [در صحنه محشر] در انتظار سرنوشت خود خواهند بود.
۲. در قرآن، مطلبی که فاصله زمانی دو نفخ را برساند، وجود ندارد. امام سجاد(ع) در بیان فاصله دو نفخ می‌فرماید: ماشاء الله؛ آنچه خدا بخواهد، [همان است]^[6].
۳. با توجه به عبارت (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) که در آیات فوق گذشت متوجه می‌شویم که گروهی، از نفخ، مستثنا بوده، در امنیت کامل به سر می‌برند. در این که این گروه چه کسانی هستند؟ در بین مفسران گفت و گو

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

است. با توجه به روایات وارده در این باره، قدر مسلم این است که جمعی از فرشتگان بزرگ خدا هم چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل در زمره این گروهند. البته از ذیل بعضی از همین روایات به خوبی استفاده می‌شود که این گروه باقی مانده نیز سرانجام می‌گیرند؛ به گونه‌ای که در سراسر عالم هستی موجودی زنده، جز خدای متعال «حی لا یموت» نخواهد بود^[7]. آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: (لَمَنْ الْمَلِكِ) امروز فرمانروایی از آن کیست؟ و خودش در پاسخ می‌فرماید: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^[8] (برای خداوند یکتای قهار است).

لطفاً در باره خصوصیات «قیامت» توضیح دهید.

بعد از پایان یافتن مرحله رستاخیز (ویرانی جهان) مرحله دوم آغاز می‌شود و برای رسیدگی به اعمال انسان‌ها که همه در پرونده اعمال آنها ثبت شده، دادگاه عدل خداوند تشکیل و به تمام آنها رسیدگی می‌شود. خداوند در این باره می‌فرماید: (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)^[9]؛ و [فرمان] پروردگارت و فرشتگان صف در صف حاضر شوند. و اطراف حاضران در محشر را می‌گیرند و آماده اجرای فرمان حقند^[10]. در قیامت، بازپرسی همگانی و عمومی است و حتی از پیامبران خدا نیز سؤال می‌شود^[11]. در صحرای محشر، گواهانی نیز علیه انسان‌ها اقامه شکایت و شهادت می‌کنند؛ از جمله: خداوند متعال^[12]، پیامبران و اوصیای الهی^[13]، اعضا و جوارح انسان؛ مانند دست، پا، پوست تن و...^[14]، فرشتگان^[15]، زمینی که انسان روی آن زندگی کرده و اطاعت و گناه از او سرزده است^[16]. و سرانجام زمانی که اعمال در آن انجام می‌شود^[17]. سخن در باره قیامت و اوصاف و خصوصیات آن بسیار است که در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد^[18]. آیا در قرآن کریم، در باره زمان برپایی قیامت آیه‌ای آمده است؟ و اگر نیامده علت آن چیست؟ خداوند متعال می‌فرماید: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَانَتْ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)^[19]؛ از تو در باره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آنچه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‌رسد» [باز] از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی بگو: «علم آن، تنها نزد خداست»، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. همان‌گونه که از آیه مذکور برمی‌آید، زمان و موقع دقیق برپایی روز قیامت را کسی جز خداوند متعال نمی‌داند و عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می‌شود، که هیچ‌گاه مردم، قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند و این عدم آگاهی، اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت‌ها و پرهیز از گناه خواهد داشت.^[20] لذا خداوند متعال، می‌فرماید: (وَمَا يَذُرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا)^[21]؛ چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد. بنابراین برای استقبال قیامت باید همیشه آماده بود. علت دیگر ندانستن زمان قیامت این است که اگر مشخص می‌بود، افرادی که در آستانه قیامت متولد می‌شوند اضطرابی دارند که با جای امتحان بودن دنیا مناسب نداشت.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

- [1] ر.ك: ناصر مكارم شيرازى و همكاران، پيام قرآن، ج ۵، ص ۱۷؛ هاشم هاشم زاده هريسي، شناخت سوره‌هاى قرآن، ص ۴۱۲. ۴۴۹. ۴۸۸، ۲، ۵، ۵۷۸، ۵۸۶؛
- [2] ناصر مكارم شيرازى، معاد در قرآن، ج ۵، ص ۵.۳ و ص ۱۲۲. ۱۲۳.
- [3] ر.ك: ناصر مكارم شيرازى و همكاران، پيام قرآن، ج ۶، ص ۲۱. ۷۴.
- [4] نمل، آيه ۸۷.
- [5] زمر، آيه ۶۸.
- [6] بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴.
- [7] ر.ك: جعفر سبحانى، منشور جاويد، ج ۹، ص ۲۶۷. ۲۷۹؛ تفسير نمونه، ج ۱۹، ص ۵۳۴. ۵۴۲؛ على بن ابراهيم قمى، تفسير قمى، ج ۲؛ عبدعلى عروسى حويزى، نورالثقلين، ج ۴، ص ۵۰۳، ح ۱۱۹؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۹؛ الميزان، ج ۱۷، ص ۴۶۶.
- [8] ر.ك: بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۶.
- [9] فجر، آيه ۲۲.
- [10] طبرسى، مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۴۱.
- [11] اعراف، آيه ۶.
- [12] يونس، آيه ۶۱.
- [13] نساء، آيه ۴۱.
- [14] نور، آيه ۲۴؛ فصلت، آيه ۲۱.
- [15] ق، آيه ۲۱.
- [16] زلزال، آيه ۴.
- [17] جهت اطلاع بيشتر ر.ك: تفسير نمونه، ج ۲۶، ص ۱۷۰. ۱۷۶ و ۲۲۵ و ۴۷۰.
- [18] ر.ك: عبدالحسين دستغيب، معاد؛ محسن قرائتى، معاد.
- [19] اعراف، آيه ۱۸۷.
- [20] براى آگاهى بيشتر ر.ك: تفسير نمونه، ج ۷، ص ۴۲. ۴۳؛ ج ۲۵، ص ۲۸۷. ۲۹۴؛ ج ۲۶، ص ۱۷۰. ۲۰۰.
- [21] احزاب، آيه ۶۳.

ب) حوادث طبيعى در آستانه قيامت

<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=162500>

برای رخ دادن واقعه عظیم قیامت، باید شرایط خاصی ایجاد شود و جهان به مرحله‌ای برسد که ظرفیت تحمل دادگاه بزرگ روز قیامت را به دست آورد؛ دادگاه ویژه‌ای که اعضای بدن انسان‌ها در آن شهادت

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

خواهند داد. قیامت، مقطعی از زمان است که باید اتفاق بیفتد و چاره‌ای از آن نیست. قیامت یک رخداد طبیعی است که خود به خود و اتوماتیک وار به وجود خواهد آمد. قوانین مادی جهان وقتی مو به مواجرا شوند ناگزیر به مرحله‌ای خواهیم رسید که متفاوت از مراحل قبلی است. در این مرحله جهان در آستانه یک رشد و یک تحول طبیعی بزرگ قرار خواهد گرفت. از جمله این حوادث، رویدادهایی است که برای زمین اتفاق می افتد. زمین در آستانه قیامت به زمین دیگری تبدیل خواهد شد: *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ*. (ابراهیم / ۴۸) انرژی درون زمین روزی طغیان خواهد کرد و زلزله‌های عظیمی به وقوع خواهد پیوست که کوه‌ها را در مقابل آن قدرت مقاومت نیست؛ و *اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زَلْزَالَهَا* (زلزله/۱) در اثر قدرت و تداوم این زلزله، کار به جایی خواهد رسید که کوه‌ها از جای خود کنده شده و روان می گردند؛ *تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا* (طور/ ۱۰) سپس چون ذرات معلق در هوا در می آیند و *تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ* (قارعه/۵) بنابراین، پستی و بلندی زمین از بین خواهد رفت و زمین به زمینی صاف و هموار تبدیل خواهد شد. *اَوْ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا* (طه؛ ۱۰۵ تا ۱۰۷)؛ و از تو در باره کوهها می پرسند، بگو: پروردگام آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی گذارد، که در آن هیچ کژی و پستی و بلندی نمی بینی. دریاها نیز در آستانه قیامت آتش خواهند گرفت و *اِذَا الْبِحَارُ سَجَرَتْ*؛ بعید نیست که آتش گرفتن دریاها متاثر از زلزله‌های عظیم روز قیامت باشد. ممکن است در اثر تکان‌های شدید زمین، یا گرمای شدید هوا آب‌های دریاها به دو عنصر تشکیل دهنده آن که اکسیژن و هیدروژن است تجزیه شده و مشتعل شوند، زیرا این دو عنصر هر دو به شدت قابل اشتعال هستند. در روایات زیادی از ائمه معصومین از جمله این روایت امام صادق علیه السلام نقل شده است که: چون خدا بخواهد مردمان را زنده کند، چهل روز باران می بارد در نتیجه عضوها جمع می شود و گوشتها می روید. این حوادث آسمان را نیز دستخوش تغییر و تحول قرار می دهد. انرژی خورشید سرانجام تمام شده و کور می شود. «*واذا الشمس كورت*» با خاموش شدن خورشید طبیعتا ماه نیز خواهد گرفت. *فَاِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (۷) وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ*. (قیامت / ۹) پس زمانی که چشم‌ها خیره گشته و ماه تیره می شود و خورشید و ماه یک جا جمع می شوند آن وقت روز قیامت است. ستارگان نیز از جمله اجرام آسمانی هستند که از بین می روند. " و *اِذَا النُّجُومُ انكدرت: بنابراین جهان در ظلمتی عظیم فرو خواهد رفت.*" سپس آسمان که میخ‌ها و اجرام سنگین وزن خود را از دست داده، همچون کاغذی پاره خواهد شد. و *اِذَا السَّمَاءُ انشقت* (انشقاق/۱) سپس مانند طوماری در هم پیچیده می شود. *يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِكُتُبٍ* (انبیاء / ۱۰۴)؛ در روز قیامت، خداوند آسمان را مثل طوماری که برای نوشتن مهیا شده است در هم می پیچد.» تمام این حوادث به اقرار قرآن به واسطه یک صیحه ایجاد می شود. به واسطه این صیحه تمام خلایق نیز خواهند مرد و تنها چهار ملک مقرب، یعنی حضرت عزرائیل، حضرت اسرافیل، حضرت میکائیل و حضرت جبرائیل باقی می ماند.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

سپس خداوند به حضرت عزرائیل - علیه السلام - امر می‌کند که آن سه ملک را قبض روح کند و بعد از آن دستور می‌دهد که او نیز بمیرد. عزرائیل صیحه‌ای می‌کشد و می‌میرد. «جز ذات بی‌زوال پروردگار کسی نماند.» در آن وقت می‌فرماید: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؛ امروز ملک و پادشاهی از برای کیست؟ کسی نیست که جواب گوید ذات اقدسش بفرماید: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (غافر، ۱۶)؛ سلطنت و پادشاهی مختص پروردگار یکتا و بی‌زوال و مقتدر است. (تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۳) زمانی طولانی خواهد گذشت تا با اراده پروردگار هنگام قیامت شود در این مدت باران زیادی خواهد بارید تا جایی که آب روی سطح زمین را خواهد پوشاند. در روایات زیادی از ائمه معصومین از جمله این روایت امام صادق علیه السلام نقل شده است که: چون خدا بخواهد مردمان را زنده کند، چهل روز باران می‌بارد در نتیجه عضوها جمع می‌شود و گوشت‌ها می‌روید «قال اذا اراد اللّٰه ان يعث الخلق امطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال و نبت اللّٰحم.» (تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص ۲) دریاها نیز در آستانه قیامت آتش خواهند گرفت و اذا البحار سجرت؛ بعید نیست که آتش گرفتن دریاها متأثر از زلزله‌های عظیم روز قیامت باشد. ممکن است در اثر تکان‌های شدید زمین، یا گرمای شدید هوا آب‌های دریاها به دو عنصر تشکیل‌دهنده آن که اکسیژن و هیدروژن است تجزیه شده و مشتعل شوند. زیرا این دو عنصر هر دو به شدت قابل اشتعال هستند. آن‌گاه که وقت زنده شدن و بعث فرا می‌رسد از زمین باران نشور و زنده شدن می‌بارد و زمین، رشد یافته و بزرگ می‌شود، سپس مانند مشک آب تکان می‌خورد و خاک بشر مانند خاک طلا که مخلوط به خاک شده باشد و در آب بشویند و کره که در شیر باشد و آن را در ظرفی بزنند، به حرکت شدید زمین خارج شود، سپس خاک هر قالبی را به قالب خودش جمع می‌کند. و به هم می‌رساند، پروردگار گوشت و استخوان و رگ و پی خلایق را به آن باران برویاند و نفس‌های آن‌ها را باز آفریند. شاید یک نیروی مغناطیسی در خاک اجساد وجود دارد که با کمک نیروی آب به هم خواهند رسید. البته این کار زمان زیادی می‌برد و با دقت و ظرافت در طول سال‌های طولانی که در برخی از روایات اشاره به ۴۰۰ سال شده است، اتفاق می‌افتد. بنابر آیات شریفه، اعضای همین بدن‌های دنیوی در روز قیامت سخن گفته و به کارهایی که کرده‌اند شهادت می‌دهند. این بازیافت اجساد به حدی دقیق و ممتاز خواهد بود که حتی سرانگشتان نیز مانند روز اول تشکیل خواهد شد. بلی قادرین علی آن نسوی بنانه (قیامت/۴) بلی (استخوان‌های او را جمع می‌کنیم) در حالی که ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم. پس با اذن خدای قادر و توانا روح به محلّ جسد منتقل می‌شود، صورت‌ها با اذن مصوّر و صورتگر مانند هیئت نخستین بازسازی می‌شود، وقتی که درست شد چیزی را انکار نمی‌کند. هنگام قیامت که فرا رسد پروردگار می‌فرماید: ای حاملین عرش من زنده شوید. ایشان زنده گردند به اسرافیل امر شود در صور بدمد. چون در صور دمید ارواح خلایق داخل اجساد آن‌ها شوند ارواح مؤمنین مانند نور می‌درخشند و ارواح کفار چون ظلمت تاریک باشند. (تفسیر جامع، ج ۵، ص ۱۴۰) اکنون همه چیز برای برپایی قیامت آماده است. و تنها یک نفعه دیگر تا قیامت باقی است.

انسیه نوش آبادی- بخش قرآن تبیان

ج) چرا برپایی قیامت همراه با اتفاقات وحشتناک است؟

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa3632>

در پاسخ به این پرسش می توان به چند نکته اشاره نمود:

۱. صحنه آخرت صحنه ظهور و تجلی هیبت و کبریایی خداوند است. خداوند در توصیف روز قیامت می فرماید: «... (مردم را) از روز ملاقات [روز رستاخیز] بیم دهد! روزی که همه آنان آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا پنهان نخواهد ماند (و گفته می شود): حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است! تا مردم را از روز ملاقات بیم دهد» [1]. در آیات قرآن چند ویژگی از ویژگی های قیامت بیان شده که هر کدام اشارتی است به هیبت و عظمت خداوند. یکم: موانع مادی همچون کوه ها برچیده می شود و به گفته قرآن زمین به صورت (قاعاً صَفْصَفاً) هموار و بدون پستی و بلندی در می آید [2]. دوم: دیگر همه انسان ها از درون قبرها سر بر می دارند و خارج می شوند. سوم: اسرار درون همگان آشکار می گردد [3]. و زمین آنچه در درون دارد بیرون می فرستد [4]. چهارم: نامه های اعمال گشوده می شود و محتوای آن آشکار می گردد [5]. پنجم: اعمالی که انسان از پیش فرستاده در برابر او مجسم می شود [6]. ششم: مسائلی را که انسان اصرار در اخفای آنها داشت ظاهر می گردد [7]. هفتم: زمینی که روی آن اعمال انجام داده و اعضای پیکر انسان به افشاگری برمی خیزند و حقایق را بازگو می کنند [8]. و انسان ها با تمام وجود و هستی خویش در آن صحنه عظیم ظاهر می شوند و هیچ چیز مکتوم نمی ماند [9]. برای این که بدانیم در آنجا چه غوغایی برپا می شود کافی است فکر کنیم که اگر یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای برپا شود و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسان ها یکی گردد، چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد؟ و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسسته می شود؟

۲. علت بسیاری از ترس ها و هراس ها در آن روز ریشه در اعمال و کردار انسان دارد. انسان به خاطر رفتار ناشایستی که در این دنیا داشته است و به خاطر فزونی گناهان و انحرافات از درون دچار ترس و دهشت می گردد. به گونه ای که خداوند در توصیف حالات انسان می گوید: «در آن روز آنچه وحشت سرتاپای انسان را فرا می گیرد که مادر شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند ولی عذاب خداوند شدید است» [10] یعنی گروهی از مردم وقتی عملکرد و رفتارهای ناشایست خود را می نگرند و از طرف دیگر قدرت لایزال الهی را می بینند، چنین حالات هولناک و دهشتناکی برای آنها پیش می آید. البته در مقابل گروه فوق افراد با تقوا و صالحی هستند که خداوند در مورد آنها می فرماید: «کسانی که در قیامت با حسنات و کارهای نیک وارد شوند پاداش بهتر از آن یابند و ایشان از هول و هراس قیامت ایمن می باشند.» [11] همچنین اهل ایمان که کار شایسته انجام داده اند: «هیچ گاه هول و هراس هنگامه بزرگ

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

قیامت آنها را محزون نخواهد ساخت و فرشتگان (رحمت) با آنها ملاقات خواهند کرد.» [12] بنا براین تمام این ترسها و هول و هراسها به عملکرد انسان باز می‌گردد. در حقیقت ترس انسان در قیامت مانند ترس مجرم در دادگاه عادلانه و در دست عاملان اجرای کیفر قانونی است و کسی که جرمی ندارد در پیشگاه عدالت کاملاً آسوده خاطر است. اگر انسان، مؤمن و با تقوا باشد و در این دنیا اعمال صالحی انجام داده باشد، نه در وقت جان دادن هولی دارد و نه شب اول قبر و نه هنگام قیامت نگرانی دارد. از امام حسن (ع) پرسیدند: مرگ چیست که نسبت بدان نادانند؟ فرمودند: «بزرگترین شادمانی که بر مومنان وارد می‌شود» [13].

منابع و مآخذ:

[1] غافر، ۱۵ و ۱۶، لَیُنذِرَ یَوْمَ التَّلَاقِ. یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا یَخْفَى عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ لَمَنْ الْمَلِكُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

[2] طه، ۱۰۶، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا.

[3] طارق، ۹، یَوْمَ تَبْلَى السَّرَاطِرِ.

[4] زلزال، ۲، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

[5] تکویر، ۱۰، وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ.

[6] نبا، ۴۰، یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ.

[7] انعام، ۲۸، بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ.

[8] زلزال، ۴، یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

[9] ابراهیم، ۲۱، وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا.

[10] حج، ۲، یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَا یَحْنُ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدًا.

[11] نمل، ۸۹، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فِرْعَ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.

[12] انبیاء، ۱۰۳، لَا یَحْزَنُهُمُ الْفِرْعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّهْمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا یَوْمَکُمْ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ.

[13] بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳. «اعظم سرور یرد علی المؤمنین».

[14] همان، ج ۷، ص ۱۷۶. «القیامة عرس المتقین».

د) وقایع هفت‌گانه حضور انسان در قیامت

<http://www.atabe.ir/shownews.php?idnews=4770>

پس از زنده شدن مردگان و ورود آنها به عرصه قیامت، قبل از ورود به بهشت و دوزخ، اموری چند تحقق خواهد یافت که قرآن و احادیث از آنها خبر داده است:

۱- نحوه حسابرسی

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

به حساب اعمال افراد، با شیوه ای خاص رسیدگی می شود، که یکی از راههای آن همان دادن نامه اعمال هرکس به دست او است. (اسراء/۱۴۱۳).

۲- شاهدان قیامت

گذشته از این که در نامه اعمال هرکس، ریز و درشت کارهای وی مذکور و منعکس است، گواهانی نیز از خارج و داخل وجود آدمی، در روز رستاخیز بر اعمال دنیوی او شهادت می دهند و آیات قرآن به این شاهدان اشاره شده است. گواهان خارجی عبارتند از: خدا (آل عمران/۹۸)، پیامبر هرامت (نحل/۸۹)، پیامبر اسلام (نساء/۴۱)، نخبگانی از امت اسلامی (بقره/۱۴۳)، فرشتگان الهی (ق/۱۸)، و زمین (زلزله/۵۴). گواهان داخلی نیز عبارتند از: اعضا و جوارح انسان (نور/۲۴، فصلت/۲۱۰)، و تجسم خود اعمال (توبه/۳۵).

۳- ترازوهای متفاوت

برای رسیدگی به حساب اعمال انسانها، افزون بر آنچه گفتیم، میزانهای عدل برپا می شود و هرکس دقیقاً به آنچه که استحقاق دارد می رسد، چنان که می فرماید: (و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ أَنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ) (انبیاء/۴۷): روز قیامت ترازوهای عدل را برپا می داریم و به هیچ وجه به کسی ستم نمی شود. اگر عمل حتی به وزن خردلی نیز باشد، آن را به حساب می آوریم، و حساب رسی ما کفایت می کند.

۴- عبور از پل صراط

از روایات اسلامی استفاده می شود که در روز رستاخیز گذرگاهی عمومی وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند. به این گذرگاه، در لسان روایات، صراط گفته شده است، که مفسران آیه ۷۱ و ۷۲ سوره مریم (و أَنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا. ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) (مریم/۷۱) و (۷۲): هیچیک از شماها نیست مگر این که وارد آن (دوزخ) می شود، و این مطلب حکم قطعی خداوند است. سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم، و ستمگران را که به زانو در آن درافتاده اند، رها می کنیم..) را نیز ناظر بر آن دانسته اند.

۵- حجاب دوزخ و بهشت

میان بهشتیان و دوزخیان حائلی وجود دارد که قرآن از آن به «حجاب» تعبیر می کند. نیز در روز رستاخیز انسانهای والایی بر نقطه ای مرتفع قرار دارند، که بهشتیان و دوزخیان را از سیمای هر یک می شناسند، چنان که می فرماید: (وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) (اعراف/۴۶): میان آن دو حجاب و حائلی است و در نقاط بلند عرصه محشر مردانی قرار دارند که هر شخصی را از سیمایش می شناسند. این انسانهای والا، به حکم روایات ما، پیامبران و اوصیای شریف آنان می باشند.

۶- پرچم پیامبر

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

زمانی که حسابرسی به پایان رسیده و سرنوشت افراد روشن می شود، آفریدگار جهان پرچمی را که به آن «لواء الحمد» می گویند به دست پیامبرگرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می دهد، و آن حضرت پیشاپیش بهشتیان به سوی بهشت حرکت می کند. (بحار الانوار، ج ۸، باب ۱۸، احادیث ۱ تا ۱۲)

۷- حوض کوثر

در روایات متعدّد، از وجود حوض بزرگی در صحرای محشر خبر داده شده که به «حوض کوثر» معروف است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از همگان کنار حوض مزبور می آید، و رستگاران امت، به وسیله پیامبر و اهل بیت مکرّم، سلام الله علیهم اجمعین، از آن آب می نوشند.

۵) علائم قیامت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

<http://www.hawzah.net/fa/Question>

سؤال: برخی علائم قیامت که طبق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام رخ دادندش یقینی است، بیان نمایید.

پاسخ: در زیر اشاره‌ای به چند روایت که بعضی علائم قیامت را بررسی کرده می نمایم:

در اخبار اهل بیت علیهم السلام برای علائم قیامت، مطالب بسیاری وارد شده است، و اصولاً برای مقدمات قیامت علاوه بر علائم خود آن باید دو مرحله قبلی آن طی شود؛ یکی ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السلام حضرت مهدی محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر رجعت آل محمد علیهم السلام.

برای تحقیق این دو موضوع، هیچ جای شبهه و تردید نیست. موضوع ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه متفق علیه جمیع طوائف و مذاهب مسلمین است. و رجعت آل محمد علیهم السلام از مسلمات شیعه می باشد، و در سابق الایام وجه تمایز شیعه را از غیر شیعه به امامت و رجعت می دانستند. و در این زمینه در تاریخ و اخبار مطالب فراوانی است. و به طور کلی، برای تکامل عالم و بشریت، سه مرحله متناوب و متوالی باید پیموده شود:

اول: ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه که در آن، بشریت راه سریعی را به سوی کمال طی می کند.

دوم: رجعت که در آن با پیدایش ظهورات و انوار و رجوع ائمه علیهم السلام به دنیا، تمام مراحل استعدادیه مردم که در زمان آن بزرگواران، به مرحله فعلیت نرسیده است، به فعلیت و تحقق می رسد.

سوم: قیامت که موجب تکامل دو دوره سابق، و از دست دادن آیات و طلوع صفت جلال حضرت کبریائی و مندرک شدن هویتات و شخصیات به ظهور حقیقت در عوالم است.

این سه مرحله بر یکدیگر مترتب بوده و تا اولی طی نشود دومی نخواهد شد، و تا دومی متحقق نگردد، سومی تحقق نخواهد یافت. در باره علائم ظهور و علائم رجعت و قیامت، اخبار بسیاری وارد شده است و

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بزرگان در کتب ضبط نموده‌اند؛ گرچه اطمینان به صحت همه آنها نیست، و در آنها اخبار ضعیف بسیار است. ولی از مجموع آنها اجمالاً استفاده می‌شود که هر یک از این سه مرحله از ظهور و رجعت و قیامت، دارای مشخصات و علائم و آثاری مختص به خود هستند. علاوه بعضی از آنها دارای سندهای صحیح بوده و طبق قواعد اصولیه، از نقطه نظر پذیرش، قابل قبول است؛ چه روایاتی که از رسول اکرم صادر شده و چه از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین.

حدیث سلمان راجع به علائم قیامت

مثلاً علی بن ابراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش می‌زیسته است و تفسیر او از مصادر کتب شیعه محسوب می‌گردد، روایتی را در آن از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که در حجة الوداع، رسول خدا در مسجد الحرام در حالیکه حلقه‌های در کعبه را به دست گرفته بودند، بیان کرده‌اند. این روایت به طوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه در آن نمی‌رود. چون مطالبی را راجع به آخر زمان بیان می‌کند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً به وجود می‌آید و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود. بنابراین، به این روایت و امثال آن در کتب متقنه حدیث و تفسیر، می‌توان اطمینان حاصل نمود و آنها را از روایات داله بر ظهور و علائم قیامت شمرد. این روایت را در ذیل آیه مورد عنوان از شواهد اشراط الساعه (نشانه‌های قیامت) آورده است. اشراط جمع شرط به معنای علامت است، و روایت چنین است: علی بن ابراهیم می‌گوید: حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خشاب از عبدالله بن جریح مکی از عطاء بن ابی ریح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد. فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! «وگفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت باخبر کنم؟ و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله ما می‌خواهیم ما را باخبر کنی!» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةُ الصَّلَاةِ، وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْمِيلَ مَعَ الْهَوَاءِ، وَتَعْظِيمَ الْمَالِ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالدُّنْيَا؛ فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْيِرَهُ. «پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدرستیکه از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند، و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می‌شمرند، و دین را به دنیا می‌فروشند. و در چنین شرائط و موقعیتی، همان طور که نمک در آب حل می‌شود، دل مؤمن و اندرون او آب می‌شود و حل می‌گردد؛ چون منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آنها را ندارد.» قَالَ سَلْمَانُ: وَآنَ هَذَا لِكَائُنٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: اینها از اموری است که حتماً تحقق می‌یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، سوگند به آن کسی

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

که جان من در دست اوست!» یا سلمان! آن عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أُمَّرَاءُ جَوْرَةٌ، وَ وُزَرَآءُ فَسَقَةٌ، وَ عُرَفَاءُ ظَلَمَةٌ، وَ أُمَّنَاءُ حَوْنَةٌ. «ای سلمان! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آن‌ها را در دست داشته و بر آن‌ها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همه آن‌ها ستم‌کار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امین‌هایی که همه اهل خیانتند.» فَقَالَ سَلْمَانُ: وَ أَن هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: و اینها از امور مسلمه‌ای است که پیدا خواهد شد؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به خدایی که جان من در دست اوست!» یا سلمان! آن عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا؛ وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا، وَ اثْنَيْنِ الْخَائِنُ؛ وَ يُخَوِّنُ الْأَمِينَ، وَ يُصَدِّقُ الْكَاذِبُ؛ وَ يُكَذِّبُ الصَّادِقُ. «ای سلمان! در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم به صورت کارهای شایسته و پسندیده در آید؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند. و مردمان خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درست‌کار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغ‌گو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او مُهرِ صِحَّت و درستی بنهند؛ و مرد راست‌گو و درست را دروغ‌گو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَن هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: و اینها مسلمًا واقع خواهد شد؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!» یا سلمان! فَعِنْدَهَا إِمَارَةُ النِّسَاءِ، وَ مُشَاوَرَةُ الْأَمَاءِ، وَ قُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ، وَ يَكُونُ الْكِذْبُ طُرْفًا، وَ الزُّكُوءُ مَغْرَمًا، وَ الْفَيْئُ مَغْنَمًا، وَ يَجْفُو الرَّجُلُ وَالِدِيَهُ، وَ يَبْرُ صَدِيقَهُ، وَ يَطَّلِعُ الْكُوكِبُ الْمُدْنَبُ. «ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آن‌ها هستند، مورد مشورت قرار می‌گیرند.) و بچه‌ها، که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد، بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند. و دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی از کارهای طرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود. و دادن زکوه مال را ضرر، و غرامت می‌پندارند، و هرگونه دسترسی به بیت المال و ربودن اموال عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آن‌ها بی‌اعتنائی نموده، آنان را سبک می‌شمرند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنة آن‌ها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکویی می‌نمایند. و ستاره دنباله دار در آسمان طلوع می‌کند.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَن هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: و این امور مسلمًا به وقوع می‌پیوندد؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست!» یا سلمان! وَ عِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي التِّجَارَةِ، وَ يَكُونُ الْمَطْرُ قَيْظًا، وَ يَغِيظُ الْكِرَامُ غَيْظًا، وَ يُحْتَقِرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ، فَعِنْدَهَا يُقَارِبُ الْأَسْوَأُ، إِذَا قَالَ هَذَا: لَمْ أَبْعُ شَيْئًا وَقَالَ هَذَا: لَمْ أَرْبَحْ شَيْئًا، فَلَا تَرَى إِلَّا دَامًا لِلَّهِ. «ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

قرار می گیرند. و مردم بی چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می شوند. و در صورتی که محلّ خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می گوید: سودی نبردم؛ و در آن وقت می نگری که تمام مردم در مقام گلايه از خدا و مذمت او هستند.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! چنین اموری واقع می شود؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» يَا سَلْمَانُ! فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ أَنْ تَكَلَّمُوا قَتَلُوهُمْ، وَ أَنْ سَكَنُوا اسْتَبَاحُوهُمْ لَيْسَتْ أَثَرُهُمْ بِفِيهِمْ، وَ لِيَطَوَّنَ حَرَمَتَهُمْ، وَ لَيْسَ فِكْنٌ دِمَاءَهُمْ، وَ لِيَمْلَأَنَّ قُلُوبَهُمْ رُعبًا، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَجِلِينَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ مَرْهُوبِينَ. «ای سلمان! در آن زمان بر مردم حکومت می کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حقّ اولیّه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حریت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آن ها را می کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند، آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می شمردند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آن ها از خوردن خون آن ها دریغ نمی کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می برند و اعمال منافی عفت انجام می دهند و احترام آن ها را پایمال می کنند، و خون مردم بیچاره و ضعیف را بی محابا و بدون پروا می ریزند، و در دل هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه ای وارد می کنند که هیچکس حقّ نفس کشیدن ندارد. ای سلمان! در آن زمان تمام مردم رعیت، ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری، سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست!» يَا سَلْمَانُ! أَنْ عِنْدَهَا يُؤْتَى بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ شَيْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ يُلَوْنُ أُمَّتِي؛ فَالْوَيْلُ لِضِعْفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ، وَ الْوَيْلُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ؛ لَا يَرْحَمُونَ صَغِيرًا، وَ لَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا، وَ لَا يَتَجَاوَزُونَ عَنْ مُسَى. أَخْبَارُهُمْ خَنَاءٌ. جَثَّتْهُمْ جَثَّةٌ إِلَّا دَمِيْنًا، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ. «ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امت مرا رنگ می کنند؛ پس ای وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران، وای بر ایشان از خدا؛ به افراد کوچک و زبردست رحم نمی آورند، و بزرگان را توقیر و احترام نمی کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمی دهند. گفتار آنان همه فحش و زشتی است. هیكل آنان هیكل آدمی است ولی دل های آن ها دل های شیاطین است.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این از امور مسلمّه واقع شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» يَا سَلْمَانُ! وَ عِنْدَهَا يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ يُغَارُ عَلَى الْعِلْمَانِ كَمَا يُغَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ أَهْلِهَا. وَ تَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ يَرْكَبْنَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ؛ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ! «ای سلمان! در آن

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

وقت مردها به مردها اکتفا می‌کنند، و زنها به زنها اکتفا می‌نمایند. و در آن زمان همان طور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می‌شود که کسی به او تعدی نکند و در استمتاع اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده و آمد (زن‌صفت) را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار می‌دهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می‌کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می‌نمایند. و افرادی که دارای رحم هستند و برای تولید مثل آفریده شده‌اند که منظور زنان می‌باشند، سوار بر زین‌ها می‌شوند؛ پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا باد.» قَالَ سَلْمَانَ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! اینها از امور واقع شدنی هستند؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!» يَا سَلْمَانَ! أَنْ عِنْدَهَا تُزَخَرُفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُزَخَرُفُ الْبَيْعُ وَ الْكِنَائِسُ، وَ تَحَلَّى الْمَصَاحِفُ، وَ تُطَوُّوْا الْمَنَارَاتُ، وَ تَكْثُرُ الصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاغِضَةٍ وَ الْأَسْنُ مُخْتَلِفَةٍ. «ای سلمان! در آن وقت مساجد را زینت می‌کنند همچنان‌که معبد‌های نصاری و یهود را زینت می‌کنند، و قرآن‌ها را به زیور و شکل و نقاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند، و مناره‌ها و مأذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا اشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند، و صف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر، و با زبان‌هایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده.» قَالَ سَلْمَانَ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها واقع می‌شوند؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست!» وَ عِنْدَهَا تَحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ، وَ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ الدَّبِيحَ، وَ يَتَخَذُونَ جُلُودَ الثُّمُورِ صَفَاقًا! «در آن وضعیّت، مردان امت من خود را به طلا زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.» قَالَ سَلْمَانَ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: آیا اینها از امور واقع شدنی است ای رسول خدا؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست قدرت اوست!» يَا سَلْمَانَ! وَ عِنْدَهَا يَظْهَرُ الرَّبَا، وَ يَتَعَامَلُونَ بِالْغَيْبَةِ [5] وَ الرَّشَى. وَ يُوضَعُ الدِّينُ، وَ يَرْفَعُ الدُّنْيَا. «ای سلمان! در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا می‌گردد، و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند. و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید، ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.» قَالَ سَلْمَانَ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها از امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست!» يَا سَلْمَانَ! وَ عِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلَاقُ، فَلَا يُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ؛ وَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا. «ای سلمان! در آن زمان طلاق زیاد واقع می‌شود، و حدّ الهی جاری نمی‌گردد؛ و اینها ابداً به خداوند ضرری نمی‌رساند.» فَقَالَ سَلْمَانَ: وَ أَنْ هَذَا لَكَائُنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَيِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

در بین علماء و قرائشان حس بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جوئی و ملامت از یکدیگر بر می آیند. این چنین افرادی با چنین روحیه و عادتی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و آنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می شوند.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَنْ هَذَا لِكَائُنٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها واقع شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست!» يَا سَلْمَانُ! فَعِنْدَهَا لَا يَخْشَى الْغَنِيُّ إِلَّا الْفَقْرَ، حَتَّى أَنْ السَّائِلَ لَيْسَ أَلْفًا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ، لَا يُصِيبُ أَحَدًا يَضَعُ فِي يَدِهِ شَيْئًا. «ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی شود و کسی بر آنان رحمت نمی آورد، حتی افراد سائل در طول مدت یک هفته که از این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می کنند و کسی پیدا نمی شود که در دست آنان چیزی گذارد.» قَالَ سَلْمَانُ: وَ أَنْ هَذَا لِكَائُنٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! «سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به خدایی که نفس من در دست قدرت اوست!» يَا سَلْمَانُ! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرَّؤُوبِضَةُ. فَقَالَ: وَ مَا الرَّؤُوبِضَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَكَلَّمُ. فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَخُورَ الْأَرْضُ خَوْرَةً، فَلَا يَظُنُّ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا أَنَّهَا خَارَتْ فِي نَاحِيَتِهِمْ، فَيَمْكُتُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَنْكُتُونَ فِي مَكْتَبِهِمْ، فَتَلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلا ذَكَبِدَهَا. قَالَ: ذَهَبُ وَ فِضَّةٌ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَسَاطِينِ، فَقَالَ: مِثْلُ هَذَا. فَيَوْمئِذٍ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَ لَا فِضَّةٌ. فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا. «ای سلمان! و در آن موقعیت «رویبضه» تکلم می کند و سخن می گوید: سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم ای رسول خدا! مراد از رویبضه چیست؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم می کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شان او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدت درازی به طول نمیانجامد، بلکه درنگ نمی کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا می گیرد که هر کس چنین می پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده اش تعلق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاریها و مشقات و تکانها می گردند. و زمین پاره های جگر خود را بیرون می ریزد، و منظور از پاره های جگر طلاها و نقرههاست. حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستونهایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستونها. اما در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا پس به درستی که حقا علائم قیامت به وقوع پیوسته است.» [۱]

صدوق رحمة الله عليه در کتاب «خصال» از ابوالطفیل از حذیفة ابن اُسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره می کردیم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

آله و سلم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلع شد و سپس فرمود: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرَ آيَاتٍ: الدَّجَالُ، وَ الدُّخَانُ، وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ دَابَّةُ الْأَرْضِ، وَ يَأْجُوجُ وَ مَاجُوجُ وَ ثَلَاثُ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إِذَا نَزَلُوا وَ تَقِيلُ مَعَهُمْ إِذَا قَالُوا. [۲] «ساعت قیامت فرا نمی‌رسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیه به ظهور می‌پیوندد: دجال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابّه الارض، و خروج یاجوج و ماجوج، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در جزیره العرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا می‌شود که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد؛ هر جا که مردم پائین آیند، آن هم با مردم پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید.» باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث ۹ عدد بیان شده است، و البته دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام است. و شاهد بر این گفتار آنکه این حدیث را در «صحیح مسلم» از ابوالطفیل از حذیفه بن أسید غفاری آورده است و علاوه بر نه فقره‌ای که ما در اینجا ذکر کردیم نزول عیسی بن مریم را ذکر کرده است. و شاهد دیگر آنکه در «خصال» صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از حذیفه بن أسید یقول: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ يَقُولُ: عَشْرُ آيَاتٍ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: خَمْسٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَمْسٌ بِالْمَغْرِبِ. فَذَكَرَ الدَّابَّةَ، وَ الدَّجَالَ، وَ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَأْجُوجَ وَ مَاجُوجَ، وَ أَنَّهُ يَغْلِبُهُمْ وَ يُغْرِقُهُمْ فِي الْبَحْرِ؛ وَ لَمْ يَذْكُرْ تَمَامَ الْآيَاتِ. «حذیفه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: ده آیه قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست: پنج آیه در جانب مشرق، و پنج آیه در جانب مغرب. و سپس رسول خدا قضیه دابّه، و قضیه دجال، و طلوع خورشید از سمت مغرب، و قضیه عیسی بن مریم علیه السلام و یاجوج و ماجوج را و این که بر ایشان غلبه پیدا می‌کند و آن‌ها را در دریا غرق می‌سازد را ذکر فرمود؛ و بقیه آیات را ذکر نفرمود.» این روایتی را که با این اسناد ذکر کردیم، راجع به فقرات مختلفه آن در باره دجال و نزول عیسی بن مریم و آمدن یاجوج و ماجوج و انحلال زمین و غیرها، روایات بسیاری وارد شده است، با سندهای مختلف و مضامین متفاوت، و می‌توان اجمالاً آن‌ها را از آیات قرآن کریم نیز استنتاج کرد.

منابع:

[۱] «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، از ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹؛ و در تفسیر «المیزان» ج ۵، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵ از سوره ۵: مائدة، از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده‌اند.

[۲] <http://www.maarefislam.com/doreholomvamaarefislam/bookscontent/maadshenasi/maad>

و رستاخیز در اسلام

<https://fa.wikipedia.org/wiki>

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

اعتقاد به روز رستاخیز، (به عربی: *یوم القیامة*) همچنین برای مسلمانان بسیار مهم است. آن‌ها بر این باورند که زمان قیامت توسط خداوند از پیش تعیین شده اما برای انسان ناشناخته است. (۱۴) سختی‌های قبلی و در طول محاکمه قیامت در قرآن و حدیث شرح داده شده، و همچنین در تفسیر دانشمندان اسلامی به آن اشاره شده است. قرآن بر رستاخیز جسمانی تأکید دارد، عقیده‌ای که یک وجه تمایز نسبت به فهم مرگ در دوران پیش از ظهور اسلام محسوب می‌شود. (۱۵)(۱۶) در سوره بقره به زنده شدن مرده‌ای که بنی اسرائیل پس از کشتن وی در آن درگیری داشتند با زدن بخشی از بدن قربانی الگو: گاوی که نشانی آن را خداوند داده بود اشاره شده است و در ادامه خداوند می‌فرماید: «وگفتیم بزید به او به بخشی از آن بدین‌گونه زنده می‌کند خداوند مردگان را و نشان می‌دهد آیه‌هایش را باشد که خردتان را به کار گیرید» (سوره بقره، آیه ۷۳) از دیدگاه شیعه

در اصطلاح علم کلام و در عقیده شیعیان، پیش از قیامت و به هنگام ظهور امام دوازدهم، خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتی که قبلاً در دنیا بوده‌اند به دنیا برمی‌گرداند، گروهی را عزیز و گروهی را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه داده، داد مظلومان را از ستمگران می‌گیرد. (۱۷) آن‌ها این باور خود را به برخی آیات قرآن (۱۸) و روایات نسبت می‌دهند.

أَشْرَاطُ السَّاعَةِ [نشانه‌های رستاخیز (۱۹)]

۱- قبل از پایان جهان: پیش از پایان جهان براساس روایات اسلامی تحولات زیر صورت می‌پذیرد ظهور پیامبر آخر الزمان- شق القمر- ظهور دجال- رواج دروغ و افترا- حلال شدن رشوه- سوار شدن زنان بر وسائل سواری- رجوع به زنان برای مشورت- مشارکت زنان در امور تجاری- شباهت مردان به زنان- شیوع لواط و سحق- شیوع بیماری‌های صعب‌العلاج- خروج ۶۰ نبی کذاب- رواج فساد- قحطی- خروج سفیانی- قتل حسنی- قتل نفس ذکیه (هاشمی)- خروج یمانی- نزول عیسی- قیام مهدی- ظهور مغربی- رجعت علی بن ابیطالب و حسین بن علی (دابة الارض)- فراگیری دود (۲۰) و (۲۱)

۲- در پایان جهان (صور اول): در پایان جهان توسط اسرافیل فرشته خداوند در شیپور دمیده خواهد شد و یا به طبل نواخته می‌شود و جهان در خاموشی مطلق قرار می‌گیرد، قرآن بخشی از حوادث صور اول را بیان داشته است. متلاشی شدن کوه‌ها- انفجار دریاها- زلزله عظیم- تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان- شکافتن کرات- صاف شدن زمین- آسمان چون فلز گداخته می‌شود پس از رویداد فوق بمدت ۴۰ سال جهان در سکوت مطلق فرومی‌رود که به برزخ عالم هستی معروفست و سپس صور دوم توسط اسرافیل یا خود حق تعالی نواخته می‌شود و جهان دوباره زنده می‌گردد به آیه قرآن توجه فرمائید (۲۲) و (۲۱).

۳- در آغاز رستاخیز (صور دوم): پس از نواخته شدن صور دوم جهان رستاخیز آغاز می‌گردد. قرآن کریم از حوادث آغاز جهان رستاخیز تعابیر بسیاری دارد که بخشی از آن‌ها اشاره می‌گردد. مردم بهمانند پروانه‌های پراکنده‌اند- آنچه درسینه‌هاست پدیدار می‌شود- زلزله زمین و خروج بارهای آن- زمین اخبار خود را می‌دهد- انسان از خود می‌پرسد چه خبرست- آمدن مردم دسته دسته برای دیدن اعمال خود- از نعمت‌های خداوند

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بازخواست می شود- آن روز سودی ندارد- کسی عذاب کسی را نمی پذیرد- کسی بند کسی را باز نمی کند- روزی که نه مال یاور انسان است نه فرزند- در آن روز رشوه و هدیه کمکی نمی کند- مجرمان با علائم شان شناخته می شوند و با موی پیشانی گرفته و به جهنم برده می شوند- هرامتی با امام خود می آید- در آن روز هر بارداری بار خود را زمین می گذارد و هر صاحب جمعی از جمع خود غافل می شود- در آن روز مردم دو دسته اند دسته ای نامه اعمالشان به دست راست که اصحاب الیمین یا اصحاب الیمینه اند آنان در بهشت برین جای دارند و دسته دیگر نامه اعمال از پشت و به دست چپ آنان داده می شود آنان اصحاب الشمال یا اصحاب المشئمه اند و جایگاه آنان دوزخست- چهره های ابرار شادان و چهره های فجار غمگین و غبارآلود است- گروهی دیگر مقربین یا سابقین اند که در جایگاه ویژه ای قرار دارند- در آن روز اعضا و جوارح و پوست بدن شهادت می دهند- برخی کورند زیرا در دنیا خدا را فراموش کرده بودند برخی به صورت بوزینه و یا سایر حیوانات به دلیل اعمالشان- مقدرات هرکس طوق گردن اوست- در آن روز دلها به حنجره می رسد و آرزوی بازگشت به دنیا می شود. (۲۳) و (۲۱)

مدت توقف در رستاخیز

قرآن کریم خداوند را سریع الحساب بیان می کند. در سوره س آیه ۵۱ الی ۵۴ خداوند می فرماید: «و در سور (درست آن صور است- مؤلف مجموعه) دمیده می شود پس در آن هنگام آنها از قبرها به سوی پروردگارشان جاری می شوند ۵۱ می گویند ای وای بر ما چه کسی ما را برانگیخت از قبرمان این چیزی است الرحمن وعده داده و راست گفتند فرستاده شدگان ۵۲ نیست آن مگر یک نعره ای پس در آن لحظه آنها در نزد ما جمع شدگانی حاضرند ۵۳ پس امروز بر هیچ نفسی ظلم نخواهد شد و جزا نمی بینید مگر آنچه که می کردید ۵۴»
منابع و مأخذ:

۱۴. Encyclopedia of Islam ، ال. گاردت «قیامت»، دانشنامه برخط اسلام.

۱۵. Encyclopedia of Islam ، «رستاخیز» دانشنامه نوین اسلام.

۱۶. Encyclopedia of Islam ، ابن سینا. دانشنامه برخط اسلام..

۱۷. اندیشه قم: رجعت

۱۸. سایت معارف قرآن

۱۹. پیام قرآن مکارم شیرازی

۲۰. ۸۲ و ۸۳ نمل

۲۱. کتاب معاد دستغیب

۲۲. ۶۸ زمر

۲۳. ۱۵۸ انعام- ۴۷ کهف- ۹۹ کهف- ۱۰۵ تا ۱۱۷ طه- ۱۹۶ انبیا- ۸۲ و ۸۳ نمل- ۱۰ و ۱۱ دخان-

۱۸ محمد- ۹ و ۱۰ طور- ۱۱ تا ۱۳ واقعه- ۱۳ تا ۱۸ حاقه- ۱۴ مزل- ۸ تا ۱۰ مدثر- ۸ تا ۱۴ مرسلات-

۶ تا ۱۴ نازعات- ۱ تا ۱۴ و ۱۸ تکویر- ۱ تا ۴ انفطار- ۱ تا ۱۵ انشقاق- ۲۱ تا ۲۳ فجر- ۱ تا ۶ زلزال- ۱ تا ۶ قارعه

ن اوضاع روز قیامت

<http://saeidesbat.tebyan.net/post/43>

وضعیت آسمان در آغاز قیامت

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۚ
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۖ

«وقتی آسمان (منظومه شمسی) از هم گسیخته شود، مانند 'گلی به شکل روغن' ته مانده غذای سرخ کرده" خواهد شد (رحمن: ۳۷)». «روزیکه آسمان مانند چیزگداخته (یا روغن گداخته) شود (معارج ۸)». («دهان» بمعنی: روغن سرخ روشن، باقیمانده روغن، ته مانده روغن خوراک سرخ کرده شده. روغن مالیدنی. جای لیز و لغزنده. چرم سرخ و ابزار روغن مالی است. و همینطور یکی از دو جمع «دهن» است. دهن روغن جامد است، (به روغن مایع «زیت» گفته می شود و به روغن جوشان و گداخته «مهل»). دهن همینطور به باران ضعیف گفته می شود (بارانی که زمین را کمی چرب و نرم می کند). «مهل» بمعنی: چیزی است که با آرامش با آن کار و برخورد می شود. و در معنی دوم خود به: هر چیز داغ و گداخته (از جمله روغن داغ و گداخته). چرک، زرداب. طلا، نقره. چیزیکه قطره قطره می چکد. و اشیائیکه در تنور به نان می چسبند، اطلاق شده است. وقتی خورشید گسترش پیدا می کند، برخی از سیارات را می بلعد و برخی دیگر باقی می ماند. و منظومه شمسی از هم گسیخته می شود، و همان طور که قرآن آن را توصیف نموده و در تصویر می بینیم مانند "روغن ته مانده خوراک سرخ کرده" و مانند "روغن یا چیز گداخته" خواهد شد. مردگان زنده خواهند شد و رستگاران شوندگان نجات داده خواهند شد روز قیامت پس از دمیده شدن دوباره در شیپور مردگان زنده می شوند. پس از حساب و کتاب، کسانی که رستگار می شوند از شرایطی که دیدیم نجات داده می شوند ولی کسانی که رستگار نمی شوند همانجا جا گذاشته می شوند.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ؟ - وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ زمر: ۶۰-۶۱

«روز قیامت می بینی "کسانی که خدا را دروغ پنداشتند" روسیاه شده اند. آیا جای افراد متکبر نباید در جهنم باشد؟! ولی کسانی که نیک کردند خدا آن ها را با رستگاریشان از آن شرایط بیرون خواهد برد. نه آسیبی خواهند دید و نه خودشان اندوه چیزها خواهند داشت!»

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ، وَ أَنْتَ لَئِمٌّ مِنَ الْمَكَاثِرِينَ ۚ

«و خواهند گفت: به آن ایمان آوردیم! ولی چطور می خواهند چیزیکه در فاصله دور در پرواز است را با دست بگیرند؟» در روز رستاخیز کسانی که به آن ایمان نیاورده بوده اند وقتی آن را ببینند می گویند: به آن ایمان

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

آوردیم! قرآن ایمان آوردن آنها در آن نقطه را به «با دست گرفتن پرنده درحال پرواز درفاصله دور» تشبیه کرده، که امری غیر ممکن است. یعنی آنجا وقت ایمان آوردن نیست و ایمان آنها پذیرفته نخواهد شد! و در شیپور دمیده خواهد شد و هر که در زمین و سیارات باشد بیهوش شده و می‌میرد غیر از آنکه خدا آن را استثناء کرده باشد». نکات آیه:

۱- صدا انسان را بیهوش می‌کند و می‌کشد: واحد اندازه‌گیری شدت صدا دسیبل است. پائین‌ترین صدائی که انسان می‌تواند بشنود ۲۰ دسیبل است. هنگامیکه شدت سر و صدا نزدیک ۴۵ دسیبل است انسان به آسودگی نمی‌تواند بخوابد، نزدیک ۸۵ دسیبل دردهای گوش آغاز می‌شود. در سر و صداهای نزدیک به ۹۰ دسیبل آدم نمی‌بایست ۸ ساعت بیشتر در آن فضا بماند، در ۱۰۰ دسیبل نمی‌بایست بیش از دو ساعت بماند، در ۱۱۰ دسیبل نمی‌بایست بیش از نیم ساعت بماند، و به ۱۶۰ دسیبل که برسد آدم کر می‌شود. در شدت سر و صدای دستگاہای ما فوق صوت که به ۲۰۰ دسیبل می‌رسد بافت‌های خیلی از جانوران دریائی دریده می‌شود و می‌میرند. پرنده بلدرچین اگر صدای رعد شدید بشنود می‌میرد. فشار موج بالای ۲۰۰ دسیبل برای انسان کشنده است. مثلاً انفجار یک بمب اتم در فاصله ۵۰۰ متری می‌تواند انسان را بکشد. (البته گرمای آن در آن فاصله کشنده‌تر است ولی در صورت کشته نشدن با گرمای آن از صدای آن می‌میرد).

۲- هنگام قیامت کسانی در سیارات خواهند بود: موقعیت علمی انسان امروز و رفتن وی به ماه درستی رفتن انسان به سیارات دیگر و بودن وی در آنها را تأیید می‌کند.

تأثیرات زلزله روی موجودات زنده:

«مردم! رهنمودهای آفریدگار خود را به کار بگیرید که لرزش روز رستاخیز لرزشی بی‌سابقه است - روزیکه با آن مواجه شوید: هر شیر دهنده در حال شیر دهی شیرخوار خود را رها می‌کند و هر ماده بارداری وضع حمل می‌کند، و مردم را مست می‌بینی درحالیکه مست نیستند بلکه مجازات خدا طولانی است».

نکات آیه:

۱- زلزله باعث وضع حمل می‌شود، انسان را مست می‌کند، باعث رها نمودن شیردهی می‌شود: موجهای صوتی با تناوب ضعیف، با تواتر و تناوب ضعیف‌تر از شنوائی بشر (مادون صوت) با ۱۵.۷ نوسان در هر ثانیه، بیش از آنچه شنیده شوند احساس می‌شوند و روی موجودات زنده تأثیر می‌گذارند. نمونه این نوع تواتر و تناوب صوتی زلزله‌ها هستند. زلزله در صورت شدید بودن و طول کشیدن از جمله همین تأثیراتی که در آیه بیان شده را روی انسان می‌گذارند. کسیکه در حال شیردادن به نوزاد است شیردهی نوزاد را رها می‌کند. کسیکه باردار است وضع حمل می‌کند. و انسان گیج و منگ می‌شود یا به توصیف قرآن "مست" به نظر می‌رسد.

۲- روز رستاخیز با زلزله بی‌سابقه همراه خواهد بود:

زمین از جهت غرب در جهت شرق بدور خود می‌چرخد که این امر یکی از دلایل ایجاد شب و روز در روی زمین است. هر صد سال یک هزارم ثانیه از سرعت حرکت زمین بدور خود کاسته می‌شود (به عبارتی هر

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

یک قرن یک هزارم ثانیه به طول روز اضافه می‌شود). طوری که حدوداً ۴ هزار میلیونسال پیش سرعت زمین آن قدر زیاد بوده است که طول شب و روز ۴ ساعت بوده است. نتیجه کم شدن از سرعت زمین اینست که روزی زمین از حرکت باز خواهد ایستاد و بعد به سمت عکس حرکت کنونی خود حرکت خواهد کرد (یعنی از شرق به غرب)، و خورشید نیز از غرب طلوع خواهد کرد. در مدتی که زمین از حرکت باز خواهد ایستاد دچار تنش و لرزه‌های سهمگین بی سابقه خواهد شد.

ح) اسامی قیامت در قرآن

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

اسامی قیامت در قرآن کریم

در قرآن کریم به فراوانی از قیامت یاد شده‌است، این یادآوری گاه با برهان و گاه با آوردن مثالها بوده و سعی بر آن بوده تا فهم آن را به ذهنها نزدیک سازد.

ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصائبین من آمن بالله والیوم الآخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون (بقره/۶۲)

«کسانی که ایمان داشتند و یهودیان و مسیحیان و ستاره پرستان و فرشته پرستان، هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد....» در قرآن کریم با اسامی مختلفی از قیامت یاد شده‌است که در ادامه برخی از آنها را نام می‌بریم.

قیامت

«یوم القیامه» در آیات ۱۲ انعام، ۱۴ و ۳۶ مائده، ۱۳ اسراء، ۹ و ۱۷ حج، ۳۲ اعراف، ۱۶ مومنون، ۲۵ نحل و برخی آیات دیگر آمده‌است. به معنای برانگیخته شدن پس از مرگ. قائم شدن و روز قیامت را به همین جهت قیامت گویند که در آن وقت مردگان زنده شوند و قیام کنند و روز قیامت؛ روزی است که خلائق همه برای محاسبه محشور شوند.

آخرت

و الدار الآخرة خیر للذین یتقون (اعراف/۶۹)

معاد

به قیامت، «معاد» گفته می‌شود، از آن جهت که «محل بازگشت» است؛ بازگشتن به جایی که قبلاً آنجا بود. معاد نزد اهل کلام حشر را گویند و آن دو قسم است: جسمانی و روحانی. مراد از معاد در کلمات متکلمان و فلاسفه بازگشت انسان است بعد از مرگ و حیات بعد از مرگ است و تصویر آن چنین است که انسان بعد از مرگ مجدداً زنده شده و در روزی که آن را روز معاد گویند به حساب اعمال وی رسیدگی و

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

نیکوکاران پاداش نیکوکاری خود را گرفته و منعم شوند به نعم جاودانی و بدکاران به کیفر اعمال زشت خود برسند و مهذب شوند به عذاب جاودانی. یکی از مسائل مهم که از دیر زمان مورد توجه ادیان و متکلمان و فلاسفه قرار گرفته است همان مسئله زندگی بعد از مرگ و معاد است. پیروان ادیان کلاً معتقد به زندگی بعد از مرگ بوده و یکی از اساسی ترین مسائل مذهبی به حساب می آورند. متکلمان که بحث و تحقیق آنها خارج از حدود مذاهب و شرایع نیست نیز مثبت معاد و زندگی بعد از مرگ اند. به طور کلی در مسأله معاد سه نظر و فرض اظهار شده است:

الف - دهریان و لامذهبان و یا بی خدایان که منکر زندگی بعد از مرگ می باشند و گویند انسان بعد از تلاشی بدن محو و نابود می شود و آنچه باقی می ماند اجزاء و موادی است که تبدیل به اشیاء و موجودات دیگر می شود.

ب - کسانی که قائل به معاد و بازگشت نفوس و ارواحند و معاد جسمانی را منکر و مردود می دانند.

ج - صاحبان ادیان که قائل به معاد جسمانی بوده و گویند همان طور که خدای متعال در بدو امر انسان را آفریده است با همین بدن مجدداً می آفریند و ثواب و عقاب و کیفر و پاداش عاید به همین بدن مادی می شود. فلاسفه مسئله معاد جسمانی را مورد بررسی قرار داده و با اشکالاتی برخورد کرده اند که از جمله اصل مسلم نزد آنهاست که «المعدوم لا یعاد» یعنی آنچه معدوم شود، قابل اعاده و بازگشت نیست. از این جهت باتوجه به تسلیم به دلایل عقلی متوسل به راه های حل دیگری شده اند. متشرعان و عده ای از متکلمان گویند خدا قادر است که همان طور که در ابتدا بندگان را آفریده است مجدداً بیافریند. فلاسفه مسئله را از نظر فلسفی مورد توجه قرار داده و هر یک نظر خاصی اظهار کرده اند. بعضی قائل به معاد روحانی شده اند و بعضی قائل به تناسخ شده اند. قطب الدین گوید: و معدوم را اعادت نکند بعینه یعنی با جمیع عوارضی که مشخص او باشد که میان معاد و مستانف الوجود فرقی است. شیخ الرئیس گوید: اثبات معاد از راه شریعت و اخبار و آیات آسان است و قسمتی از آن مدرک به عقل و قیاس و برهان است که سعادت و شقاوت ثابته برای نفس باشد و بعد از توضیح تفسیر مفصلی که در مورد سعادت و شقاوت داده بیان کرده است که سعادت و شقاوت و لذات بدنی مورد توجه حکما و اولیاء الله و مقربین نیست و کمال مطلوب مقربین خیر و وصول به لذت حقیقی و خیر مطلق بوده و توجهی به لذات مادی بدنی ندارند و بنابراین معاد روحانی است و معاد جسمانی بدان ترتیب که مورد بحث فلاسفه است از راه عقل نمی توان ثابت کرد. ابوالبرکات بغدادی در این مورد بعد از ذکر مقدمات و بیان عقاید و نظریات مختلف و ادله منکرین معاد جسمانی، خود نتیجه گرفته است که معاد جسمانی است و ارواح مجدداً به ابدان بازگشت می کنند. شیخ اشراق گوید: اما اشیاء مخلد در عناصر جسمانی و حجب ظلمانی می باشند و در آنجا معذب به عذاب دردناکند و سعاداء و اولیاء الله در حضرت ربوبی و عالم عقول متنعم به لذات روحانی اند و نفوس متوسطان به مثل معلقه بازگشت کنند و معاد آنها همین است. نفوس انسانی بعد از مفارقت از بدن بر پنج قسمند زیرا که انوار اسفهبده یا آنکه در دو جنبه حکمت علمی و عملی کاملند و یا متوسط و میان هاند و یا در قسمت عمل کامل بوده و در

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

قسمت علم ناقصانند و یا برعکس در جنبه علم کاملند و در جنبه عمل ناقص و یا در هر دو جنبه علم و عمل ناقصانند. نفوسی که از نوع اول باشند کامل در سعادتند و از سابقین مقربینانند و نفوسی که از نوع دوم و سوم و چهارمند از متوسطان در سعادتند و هر چهار قسم از اصحاب یمینانند و قسم پنجم کامل در سعادت بوده و از اصحاب شمالانند. صدرالدین شیرازی سعی کرده است. مسئله را به همان طریق که شرایع بیان کرده اند به نحوی خاص به آن جنبه فلسفی دهد به طوری که نه قواعد فلسفی بر هم خورد و نه در اصول شرایع خللی وارداید. او نه تنها برای انسان قائل به معاد و حشر است بلکه گوید تمام موجودات اعم از حیوانات و نباتات و جمادات و حتی هیولای اولی دارای معادند. وی اعتقاد به معاد را بر آن وجه که عامه مردم قائلند و جهال می گویند خوب است و اعتقاد به آن برای نظم اجتماعی مفید است زیرا بشر میل دارد که با همین وضعی که هست بدون کم و کاست مجدداً زنده شود و از نعم و لذایدمادی استفاده کند و اما اهل معارف و حقایق توجه به امور مادی و لذایذ حسی آن ندارند...

دیگر اسامی قیامت در قرآن که با کلمه یوم آغاز می شود

یوم الدین؛ روز جزا (۲ حمد، ۳۵ حجر، ۲۰ صافات، ۱۲ ذاریات، ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ انفطار، ۸۲ شعرا، ۵۶ واقعه، ۷۸ ص و...)

یوم یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ؛ روزی که انسان به کارهای از پیش فرستاده اش می نگرد (نبا آیه ۴۰)

یوم تُبْلَى السَّرَائِرُ؛ روزی که پرده ها کنار می رود و اسرار فاش می شود (۹ طارق)

یوم یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ؛ روزی که مردم همانند پروانه های پراکنده مبهوتند (۴ قارعه)

یوم المَوْعُودِ؛ روز موعود (۲ بروج)

یوم یَفْرُقُ الْمَرْءَ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمَّهُ وَ أَبِيهِ؛ روزی که انسان از برادر و مادر و پدرش می گریزد (۳۴ عبس)

یوم الْفِضْلِ؛ روز جدایی (۲۱ صافات، ۴۰ دخان، ۱۷ نبا، ۳۸ مرسلات و...)

یوم لَا يَنْطِقُونَ؛ روزی که کس سخن نمی گوید (۳۵ مرسلات)

یوم عَسِيرٍ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ؛ روز بسیار سخت و دردناک برای کافران نه آسان (۹ مدثر)

یوم عَسْرٍ؛ روز دشوار (۸ قمر)

یوم یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً؛ روزی که مردم از گور شتابان بیرون می آیند (۴۳ معارج)

یوم التَّغَابُنِ؛ روزی که مردم در می یابند که در دنیا باخته اند (۹ تغابن)

یوم لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً؛ روزی که هیچ کس مالک چیزی نیست (۱۹ انفطار)

یوم لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ؛ روزی که خداوند پیامبر و مؤمنان را خوار نمی کند (۸ تحریم)

یوم الْجَمْعِ؛ روزی که مردمان گرد می آیند (۷ شوری)

یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم؛ روزی که زنان و مردان با ایمان برای اعمال

شایسته شان با نور خویش که در پیش آنان است، حرکت می کنند (۱۲ حدید)

یوم معلوم؛ روزی که قطعی و حتمی است (۳۸ شعرا)

فصل دوم- اصل مواعع معرفت موعود

- یوم مشهود؛ روزی که جملگی در آن حاضر شوند (۱۰۳ هود)
- یوم یدعون الی نار جهنم دعا؛ روزی که تکذیب کنندگان معاد، با شدت و عنف به دوزخ پرتاب می شوند (۱۳ طور)
- یوم الخروج؛ روزی که از گورها بیرون می آیند قبر (۴۲ ق)
- یوم یسمعون الصیحة؛ روزی که فریاد رستاخیز را می شنوند (۴۲ ق)
- یوم الخلود؛ روز جاودانگی (۳۴ ق)
- یوم الخروج؛ روز رستاخیز (۴۲ ق)
- یوم الوعید؛ روز تهدید (۲۰ ق)
- یوم عظیم؛ روز بسیار بزرگ (۱۵ انعام، ۱۵ یونس، ۱۳ زمر، ۳۷ مریم، ۵۹ اعراف، ۲۱ احقاف، ۱۳۵ و ۱۵۶ و ۱۸۹ شعرا)
- یوم عقیم؛ روز بدفرجام (۵۵ حج)
- یوم الیم؛ روز بسیار دردناک (۶۵ زخرف)
- یوم التناد؛ روزی که مردم یکدیگر را می خوانند (۳۲ غافر)
- یوم الحساب؛ روزی که به حسابها می رسند (۱۶ و ۲۶ ص)
- یوم یقوم الحساب؛ روز محاسبه (۴۱ ابراهیم)
- یوم یقوم الناس؛ روز رستاخیز مردم (۶ مطففین)
- یوم التلاق؛ روز ملاقات (۱۵ غافر)
- یوم الازفة؛ روزی که نزدیک است (۱۸ غافر)
- یوم الحسرة؛ روزی که حسرتها دارد (۳۹ مریم)
- یوم یقوم الاشهاد؛ روزی که گواهان برای گواهی بر می خیزند (۵۱ غافر)
- یوم یقوم الروح و الملائکه صفا؛ روزی که روح و ملائکه به صف می ایستند (۳۸ نبا)
- یوم لایع فیہ و لاخله؛ روزی که داد و ستدها و روابط سودی ندارد (۲۴۵ بقره)
- یوم تیض وجه و تسود وجه؛ روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد (۱۰۶ آل عمران)
- یوم تقوم الساعة؛ روزی که رستاخیز برپا شود (۱۲ و ۱۴ و ۲۶ و ۵۵ روم، ۲۷ جائیه)
- یوم البعث؛ روز رستاخیز (۵۶ روم)
- یوم الوقت المعلوم؛ روز و وقت معلوم (۳۸ حجر، ۸۱ ص)
- یوما ثقیلا؛ روز گرانبار (۲۷ انسان)
- یوم تشخیص فیہ الابصار؛ روز خیره شدن دیدگان (۴۲ ابراهیم)

منابع:

۱- قرآن کریم

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۲- لغت نامه دهخدا

۳- فرهنگ علوم عقلی تألیف دکتر سجادی

۴- کشاف اصطلاحات الفنون

ط) حادثه بزرگ قیامت

<http://www.hawzah.net/fa/Article>

مرحله دوم حیات جاوید، قیامت کبری است. قیامت کبری برخلاف عالم برزخ که مربوط به فرد است و هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می‌گردد، مربوط است به جمع، یعنی به همه افراد و همه عالم، حادثه‌ای است که همه اشیاء و همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد و واقعه‌ای است که برای کل جهان رخ می‌دهد، کل جهان وارد مرحله جدید و حیات جدید و نظام جدید می‌گردد. قرآن کریم که ما را از حادثه بزرگ قیامت آگاه کرده است ظهور این حادثه بزرگ را مقارن با خاموش شدن ستارگان، بی‌فروغ شدن خورشید، خشک شدن دریاها، هموار شدن ناهمواریها، متلاشی شدن کوهها و پیدایش لرزشها و غرشهای عالمگیر و دگرگونیها و انقلابات عظیم و بی‌مانند بیان کرده است. مطابق آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود تمامی عالم به سوی انهدام و خرابی می‌رود و همه چیز نابود می‌شود و بار دیگر جهان نوسازی می‌شود و تولدی دیگر می‌یابد و با قوانین و نظامات دیگر که با قوانین و نظامات فعلی جهان تفاوت‌های اساسی دارد، ادامه می‌یابد و برای همیشه باقی می‌ماند. قیامت در قرآن کریم با نامها و عنوان‌های مختلف خوانده شده است که هر کدام نشان دهنده وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است. مثلاً از آن جهت که همه اولین و آخرین در یک سطح قرار می‌گیرند و ترتیب زمانی آنها از بین می‌رود، «روز حشر» یا «روز جمع» یا «روز تلافی» خوانده شده است و از آن جهت که باطنها آشکار و حقایق بسته و پیچیده باز می‌شوند، «یوم تبلی السرائر (۱)» یا «روز نشور» نامیده شده است و از آن جهت که فنا ناپذیر و جاوید است، «یوم الخلود»، و از آن جهت که انسان‌هایی سخت در حسرت و ندامت فرو می‌روند و احساس غبن می‌کنند که چرا خود را برای چنین مرحله‌ای آماده نکرده‌اند، «یوم الحسرة» یا «یوم التغبان»، و از آن جهت که بزرگترین خبرها و عظیم‌ترین حادثه‌هاست «نباء عظیم» خوانده شده است.

۱. طارق/۹.

ی) آیا رؤیت خداوند در دنیا و قیامت امکان دارد؟

خداوند در دنیا دیده نمی‌شود، حضرت موسی علیه السلام تمنای رویت خدا را نمود، پروردگار او را خبر داد که در دنیا نمی‌تواند او را ببیند و چنین چیزی برایش مقدور نیست، حتی کوه محکم و استوار توان دیدن خدا را ندارد: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (الأعراف: ۱۴۳) (هنگامی

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

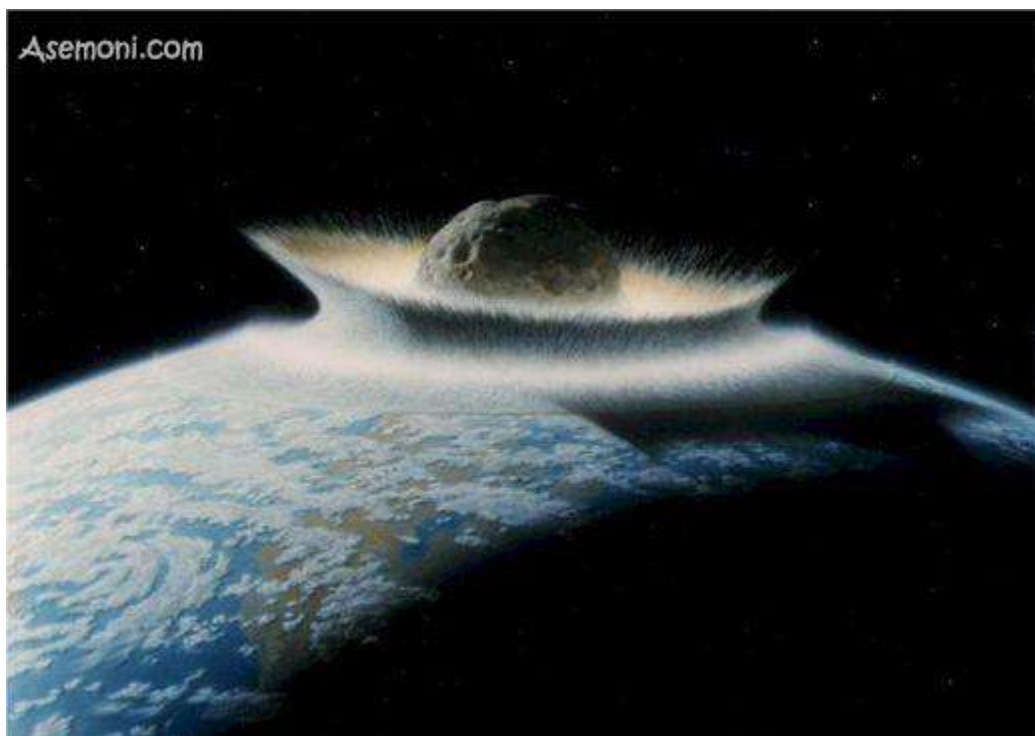
که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و کلامی را شنید که به کلام کسی نمی ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (خدایش بدو) گفت: (تو با این بنیه آدمی و در این جهان مادی تاب دیدار مرا نداری و) مرا نمی بینی و لیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. اما هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. علماء در باره این که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شب معراج خداوند را رویت کرده است یا خیر، اختلاف نظر دارند، قول معتبر این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج خدا را رویت نکرده است. به سند صحیح از عایشه رضی الله عنها رویت شده است که فرمود: «من زعم ان محمداً رأى ربه فقد اعظم على الله الفرية» (مسلم: ۱۵۹/۱ رقم: ۱۷۷). (هرکس مدعی شود که محمد صلی الله علیه و سلم خداوند را رویت کرده است، بی گمان دروغ بزرگی در حق خداوند مرتکب شده است.) آنچه که در باره رویت خداوند در سطور بالا بیان گردید، متعلق به دنیا بود اما در جهان دیگر قضیه به گونه دیگری است. زیرا در جهان دیگر انسان ها مجدداً و با کیفیت جدیدی آفریده می شوند، مگر در احادیث نیامده است که خورشید در روز قیامت، به انسان ها نزدیک می شود به گونه ای که بیش از یک میل با انسان ها فاصله نخواهد داشت، اما با این وجود انسان ها ذوب نمی شوند! مگر این طور نیست که انسان ها در قیامت بعد از زنده شدن نمی میرند و از بین نمی روند، حتی اهل دوزخ هرگاه پوسته بدن آن ها سوخته و زغال شود، خداوند پوست آن ها را از نو می سازد تا بدین طریق همواره در عذاب باشند، اما مرگ هرگز نخواهند داشت. البته مومنان در روز قیامت پروردگار را خواهند دید، حتی ارزنده ترین نعمتی که روز قیامت به اهل بهشت داده می شود، فرصت نگاه کردن به سوی پروردگار است و کفار از این نعمت عظیم محروم هستند. «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (المطففين: ۱۵) (هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. اما بندگان برگزیده و پاک خداوند از این نعمت عظیم بهره مند خواهند بود. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ؛ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (القیامه: ۲۲ - ۲۳) (در آن روز چهره هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می نگرند) این گروه همان بندگان پاک و ابرار هستند که در باره آن ها چنین آمده است: «ان الأبرار لفي نعيم. على الأرائك ينظرون» (المطففين: ۲۲ - ۲۳) [بی گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تختهای مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا) می نگرند.] این نگاه کردن به سوی رخ و صورت پروردگار همان نعمت زائدای است که خداوند آن را به مومنان وعده داده است، می فرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ» (یونس: ۲۶) [کسانی که کارهای نیکو می کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند.] این زیاده همان چیزی است که در آیه دیگری چنین آمده است: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق: ۳۵) [هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست، افزون بر آن نزد ما

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

نعمتهای دیگری وجود دارد (که هرگز به فکر انسانی نرسیده است و به دل کسی نگذاشته است). [در روایات نیز به صراحت و تواتر آمده است که مومنان در قیامت خداوند را خواهند دید. از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که عده‌ای از مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سؤال کردند، آیا روز قیامت خدا را خواهیم دید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «هل تُضَارُونَ في رؤية القمر ليلة البدر؟» آیا در شب چهاردهم برای رویت بدر (ماه تمام) مشکلی دارید؟ گفتند خیرای پیامبر خدا، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هل تُضَارُونَ في رؤية الشمس ليس دونها سحاب؟» آیا در دیدن خورشید در روز آفتابی مشکل دارید؟ همه گفتند: خیرای پیامبر گرامی آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فانکم ترونه کذاک» پس قطعاً شما خدا را در روز قیامت این چنین خواهید دید. (بخاری: ۱۳/ ۴۱۹، حدیث ۷۴۳۷، و مسلم: ۱۶۳/۱، حدیث ۱۸۲). و لفظ این حدیث از مسلم است. در صحیح بخاری و مسلم از جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که ایشان در شب چهاردهم به سوی ماه نگاه کرد و فرمود: «انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر لا تضامون فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلاة قبل طلوع الشمس، وصلاة قبل غروب الشمس فافعلوا» و در صحیح مسلم به روایت از صهیب رضی الله عنه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا دخل اهل الجنة الجنة، يقول الله تبارک وتعالی: تریدون شیئا ازیدکم؟ یقولون: ألم تبیض وجوهنا؟ ألم تدخلنا الجنة وتنجنا من النار؟» (مسلم: ۱۶۳/۱ حدیث شماره ۱۸۱) (رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: بعد از این که اهل بهشت وارد بهشت شدند، خداوند از آنان می‌پرسد: چیز دیگری می‌خواهید که به شما بدهم؟ آنان می‌گویند: مگر ما را خوشحال و نیک نام نکرده‌ای؟ مگر ما را از دوزخ رستگار و به بهشت نیاورده‌ای؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آن‌گاه خداوند موانع را بر می‌دارد، مومنان و اهل بهشت حس می‌کنند که هیچ نعمتی بزرگتر از ملاقات و رویت پروردگار به آنان داده نشده است، بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه راتلاوت نمود: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ» (یونس: ۲۶) (کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند). در بخاری و مسلم به روایت از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «جنتان من فضه ائیتها و ما فیها، و جنتان من ذهب ائیتها و ما فیها، و ما بین القوم و بین آن ینظروا الی ربهم الا رداء الکبرياء علی وجهه فی جنة عدن» (بخاری: ۱۳/ ۴۲۳، حدیث شماره ۷۴۴۴، و مسلم: ۱۶۳/۱ حدیث شماره ۱۸۰). (دو باغ در بهشت وجود دارند که ظرف‌ها و همه چیزهای آن‌ها از نقره است و دو باغ در بهشت وجود دارند که همه چیز آن‌ها از طلا هستند، در میان اهل ایمان و پروردگارشان در بهشت جاودان جز پرده کبریایی و بزرگی او چیز دیگری نیست که مانع از دیدن او گردد).

ک) نشانه‌های ظهور پایان دنیا (قیامت)

<http://www.asemooni.com/religion/scholars/signs-of-the-end-of-the-world>



۱ - ظهور دود (گاز) در آسمان:

یکی از نشانه‌های قیامت، ظهور دود و گاز در آسمان دانسته شده است: «فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین» (۸) برخی از مفسران این آیه را ناظر به یکی از نشانه‌های رستاخیز دانسته و گفته‌اند: «منظور از «دخان مبین» همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت، صفحه آسمان را می‌پوشاند و سرآغاز عذاب دردناک الهی برای ستمگران است. در حدیثی از رسول خدا (ص) در مورد آیه فوق آمده است: این دود میان مشرق و مغرب را پر می‌کند و ۴۰ شبانه روز باقی می‌ماند و بر اثر آن حالتی شبیه زکام به مومن دست می‌دهد، ولی کافر شبیه افراد مست شده و دود از بینی و گوش‌ها و پشت او بیرون می‌آید.

۲ - دمیده شدن صور:

یکی از نشانه‌های رستاخیز، نفخه مرگ است که با وقوع آن جانداران آسمان‌ها و زمین می‌میرند چنان که قرآن به همین مساله اشاره کرده و می‌فرماید: «و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض...» (۹) از ظاهر آیه «فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة، و حملت الارض والجبال فدکتا دکتا واحدة» (۱۰) چنین برمی‌آید که دمیده شدن در صور پیش از درهم کوبیده شدن زمین و کوه‌هاست. برخی آیه «و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض...»، روزی که در صور دمیده شود اهل آسمان و زمین را فزع در برمی‌گیرد، را نیز در مورد نفخه مرگ یا اعم از آن و یا زنده ساختن آن‌ها دانسته‌اند.

۳ - تاریک شدن خورشید، ماه و ستارگان:

قرآن از تاریک شدن خورشید به «تکویر» (جمع شدن و پیچیده شدن مانند پیچیده شدن عمامه بر سر) یاد کرده است. «اذا الشمس کُورت». در آیه‌ای دیگر به جمع شدن خورشید و ماه و به هم پیوستن آن دو که به

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

گفته برخی به معنای تاریک شدن آن‌هاست اشاره شده است. «و جمع الشمس والقمر»، هم چنین از تاریک شدن ستارگان با واژه‌هایی هم چون «انکدار» (تاریکی): «واذا النجوم انكدرت»، «طمس» (ناپدید شدن): «فاذا النجوم طمست» و «انتثار» (پراکنده شدن و فرو ریختن): «و اذا الكواكب انتثرت» سخن به میان آورده است. دستاوردهای دانش بشری گرچه از تعیین زمان تاریک شدن ستارگان ناتوان است، اما تایید می‌کند که در هر لحظه با گذشت زمان، از انرژی آن‌ها کاسته شده و سرانجام به خاموشی خواهد گرایید. (۱۱) پس از آن گاه که خورشید و ماه و ستارگان تاریک گشتند، زمین با نور پروردگار روشن می‌شود: «واشرقت الارض بنور ربها». برخی گفته‌اند: بعید نیست مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار، کنار رفتن پرده و حجاب و ظهور حقیقت اشیا و آشکار شدن کارهای خیر و شر برای ناظران باشد.

۴ - شکافتن کرات:

در شماری از آیات، از شکافتن آسمان پیش از قیامت، سخن به میان آمده است. مراد از آسمان در این آیات، کرات آسمانی است. قرآن مجید از دگرگون شدن نظام کواکب و شکافته شدن کرات آسمانی با تعبیرهای مختلفی یاد کرده است. الف) حرکت شدید و دورانی:

«یوم تمور السماء مورا». «مور» گاه به معنای حرکت شدید، و گاه به معنای حرکت دورانی است. از این رو به گرد و غباری که با حرکت باد به هر سوی پراکنده می‌گردد «مور» گفته می‌شود. آوردن واژه «مورا» به صورت مصدر، تاکید بر شدت این حرکت و گردش است. ب) گداخته شدن:

«یوم تکون السماء کالمهل». تولید انرژی و گرما بر اثر حرکت اشیا از دستاوردهای علمی است، بنابراین، شاید گداخته شدن آسمان نتیجه حرکت و چرخش شدید آن باشد. ج) سستی و پراکندگی:

«وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه». در آن هنگام آسمان‌ها از هم شکافته، سست گردیده و فرو می‌ریزند. «واهیة» به معنای سستی و از هم وارفتنگی است. د) شکافته شدن:

این رخداد با واژه‌هایی همچون «انشقاق»: «اذا السماء انشقت»، «تشقق»: «و یوم تشقق السماء بالغمم»، «انفطار»: «اذا السماء انفطرت»، «فرج»: «اذا السماء فرجت» و «فتح»: «و فتحت السماء فکانت ابوابا» «کشط»: «واذا السماء کشطت»، آمده است. برخی گفته‌اند: بعید نیست این گونه آیات کنایه از آن باشد که ابر جهل و نادانی کنار می‌رود و عالم آسمان که عالمی غیبی است آشکار می‌شود و ساکنان آن (فرشتگان) ظاهر گشته، به زمین که جایگاه انسان است نازل می‌شوند. از دیگر رخدادهایی که قرآن در باره آن تصریح می‌کند انشقاق و دو پاره شدن ماه است: «اقتربت الساعة وانشق القمر». بخش اول آیه به نزدیک شدن قیامت اشاره دارد و به نظر برخی بخش دوم آیه (انشق القمر) به دلیل عطف آن بر «اقتربت

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

الساعة» به یکی از اَشْرَاطِ السَّاعَةِ و نشانه‌های نزدیک شدن قیامت اشاره دارد. از نظر این گروه، اگرچه این حادثه هنوز واقع نشده است؛ اما از آنجا که تحقق آن در آینده قطعی است، قرآن با لفظ ماضی از آن یاد کرده است؛ اما به اتفاق مسلمانان بر پایه شأن نزول و روایات وارده ذیل آیه مورد بحث، این رویداد حادثه‌ای تاریخی و از معجزاتی است که در پی درخواست مشرکان و با فرمان رسول خدا(ص) به وقوع پیوسته است. چنان که آیه بعد که برخورد مشرکان با این پدیده را بیان کرده و می‌گوید: آن‌ها انشقاق قمر را سحر پنداشته‌اند: «... و يقولوا سحر مستمر» نظر پیشین را رد و تحقق این حادثه درگذشته را تایید می‌کند. برخی در وجه ارتباط دو بخش آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر»؛ گفته‌اند: شکافته شدن ماه از نشانه‌های نبوت پیامبر(ص) است و بعثت آن حضرت نیز یکی از اَشْرَاطِ السَّاعَةِ می‌باشد.

۵) درهم پیچیدن:

«يوم نظوى السماء كطى السجل للكتب»، تعبیر «طى السجل للكتب» به این معناست که هرگاه صفحه‌ای پیچیده شود، الفاظ موجود در آن نیز پیچیده می‌شود و از تشبیه مذکور در آیه درهم پیچیده شدن کامل نظام آسمان استفاده می‌شود. برخی گفته‌اند: مراد از این آیه آن است که آسمان از غیرخدا غایب گشته، از آن عین و اثری ظاهر نمی‌شود و از آنجا که آسمان مانند دیگر اشیا از مفاتح و خزائن غیب نازل شده مراد از پیچیده شدن آسمان، بازگشتن آن به همان خزائن است. (۱۳)

۶) زلزله شدید:

پیش از وقوع قیامت زلزله‌ای سخت سراسر زمین را فرا می‌گیرد؛ به گونه‌ای که همه محتویات خود از جمله اجساد مردگان را به بیرون می‌افکند: «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها» و چنان از هم شکافته می‌شود که اجساد به سرعت از آن جدا شوند: «يوم تشقق الارض عنهم سراعا». قرآن این زلزله را «عظیم» وصف کرده و بیان داشته که با وقوع آن، هر شیردهنده‌ای از فرزند شیرخوارش غافل می‌شود و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد و همه مردم چون مستان به نظر می‌آیند: «ان زلزلة الساعة شیء عظیم» ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکری و ما هم بسکری ولكن عذاب الله شدید» از زلزله زمین در آیاتی دیگر با واژه‌های «رجف» و «رج» به معنای لرزش و حرکت شدید یاد شده است؛ مانند: «ترجف الراجفه، و ترجف الارض و الجبال»؛ و «اذا رجت الارض رجاً».

۷) فروپاشی کوه‌ها:

فروپاشی کوه‌هایی که به طور طبیعی بر اثر زلزله شدید زمین حاصل می‌شود، خود طی مراحل انجام می‌پذیرد.

الف. زمین و کوه‌ها به شدت می‌لرزد: «يوم ترجف الارض و الجبال».

ب. از جا کنده می‌شود: «و حملت الارض و الجبال» برخی مراد از حمل زمین و کوه‌ها را احاطه قدرت بر آن‌ها دانسته‌اند که در قیامت ظهور می‌یابد.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

ج. به حرکت درمی آید: «و تسیر الجبال سیرا»؛ چنان که برخی از مفسران «بس» در آیه «وبست الجبال بسا» را نیز به معنای به حرکت درآوردن آن‌ها دانسته‌اند.

د. درهم کوبیده می‌شود: «فدکتا دکه وحده».

ه. به صورت توده‌ای از شن‌های متراکم درمی آید: «و کانت الجبال کثیبا مهیلا».

و. پس از متراکم شدن، به ذرات کوچکتری تبدیل شده، به صورت گردوغباری پراکنده می‌شود: «وبست الجبال بسا. فکانت هباء منبثا». گفته شده: «هباء» غباری است که در ستونی از نور خورشید که از منفذی تابیده شود قابل رؤیت است. این امر نشان نهایت خردشدن و ریزشدن سنگ‌های عظیم کوه‌هاست. برخی گفته‌اند: کوه‌ها در اصل اجزایی متفرق مانند ذرات منتشر در هوا بودند که برخی از فرشتگان الهی آن‌ها را جمع کرده و به صورت کوه درآوردند و باوقوع قیامت دوباره به صورت اصلی خویش باز می‌گردد؛ زیرا در قیامت هر چیزی به اصل خویش باز می‌گردد.

ز. غبارهای پراکنده به شکل پشم‌های حلاجی شده که با تندباد حرکت کند و تنها رنگی از آن‌ها در آسمان دیده شود درمی آید: «و تکون الجبال کالعهن المنفوش».

ح. سرانجام از کوه‌ها شبح یک سراب در بیابان خشک باقی می‌ماند: «و سیرت الجبال فکانت سرابا» و با از بین رفتن کامل کوه‌ها ناهمواریهای زمین از بین می‌رود: «فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امثا». برخی گفته‌اند: مراد از تبدیل شدن کوه‌ها به سراب، انعدام کوه‌ها و باطل شدن حقیقت آن‌هاست. به این ترتیب آن کوه‌های محکم و استوار که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بودند و طوفان‌ها نمی‌توانست آن‌ها را حرکت دهد، به سرابی باطل تبدیل می‌شوند که هیچ حقیقتی ندارد.

۸) دگرگونی دریاها:

دگرگونی دریاها در قرآن با دو واژه «تسجیر»: (برافروخته شدن) «و اذا البحار سجرت» و «تفجیر» (منفجرشدن): «و اذا البحار فجرت» بیان شده است. در معنای این دو واژه نظرات گوناگونی ارائه شده است؛ مانند: به هم پیوستن آبهای زمین و پرشدن و یکی شدن دریاها، خشک شدن دریاها و برافروخته شدن و آتش گرفتن دریاها. برخی گفته‌اند: دریاها با متلاشی شدن کوه‌ها در میان آن‌ها پر می‌شود و آب سراسر خشکی را فرا می‌گیرد. برخی دیگر احتمال داده‌اند که بر اثر زمین لرزه و آتشفشان‌ها آب دریاها با مواد مذاب زمین که در حال غلیان و جوشش است برخورد کرده، دچار برافروختگی شود. یا به واسطه سقوط پاره‌های ستارگان آسمان که هنوز خاموش نشده و افتادن آن‌ها، دریاها به حالت غلیان و جوشش درآید. پاره‌ای از مفسران برافروختن و سوختن آب دریاها را به سبب تجزیه شدن دو عنصر آب، یعنی اکسیژن و هیدروژن و سوختن آن‌ها دانسته و با این دیدگاه به دنبال ارائه تفسیری علمی از این رخداد برآمده‌اند. بدین ترتیب با فروپاشی کامل نظام طبیعی، آسمان و زمین ساختاری نوین پیدا می‌کند: «یوم تبدل الارض غیر الارض و السموت». همچنین گفته شده است «با تدبیر کافی در آیات مربوط به تبدیل زمین و آسمان می‌توان فهمید که مراد از این «تبدیل» آن معنایی که معمولاً به ذهن می‌رسد نیست، بلکه مراد این است که

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

نظام دنیا کاملاً از بین رفته و نظامی دیگر با شئونی دیگر غیر از آنچه ما تصور می‌کنیم پدید می‌آید.» برخی در توضیح چگونگی تبدیل آسمان‌ها و زمین گفته‌اند: اهل بصیرت، پیش از وقوع قیامت امور و احوال آخرت را با چشم اخروی می‌بینند و برای مشاهده روز قیامت، به مرگ طبیعی نیازی ندارند؛ زیرا با تبدیل نشئه دنیوی آن‌ها به نشئه اخروی و تبدیل گوش‌ها و چشم‌ها و حواس آن‌ها به گوش‌ها و چشم‌ها و حواس اخروی، همه موجودات آسمان و زمین نیز نزد آنان تبدیل می‌گردند؛ زیرا هر یک از موجودات طبیعی دارای دو نشئه است که نشئه دنیوی آن‌ها با حواس دنیوی و نشئه اخروی آن‌ها با بدل شدن این حواس به حواسی اخروی قابل مشاهده است و آیه ۴۸ ابراهیم به این تبدیل اشاره دارد و بیشتر اهل بهشت هم اکنون در بهشتاند؛ چنان که بیشتر اهل جهنم نیز هم اکنون در جهنمانند؛ ولی به سبب نداشتن حواس اخروی آن را درک نمی‌کنند و آخرت با از بین رفتن حجاب‌ها و ظهور حقایق و زوال تعینات و تمیز حق از باطل، حاصل می‌شود. از آیه ۲۲ ق نیز استفاده می‌شود که هر چه انسان در قیامت مشاهده می‌کند، در دنیا موجود بوده و برای وی مهیا گشته است؛ ولی او از آن‌ها غافل است و ویژگی روز قیامت آن است که در آن روز پرده کنار رفته و آنچه پشت آن است دیده می‌شود. پس حقیقت معاد ظهور حقیقت اشیا پس از خفای آن است و بیشترین صفاتی که در قرآن برای قیامت ذکر شده به آن روز اختصاص ندارد؛ بلکه این صفات در روز قیامت کاملاً آشکار می‌شود.

ل) نشانه‌های مشترک ظهور (قائم) و قیامت

<https://ghobareghafele.blog.ir/1391>

جمعه، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱، ۰۸:۴۵ ب.ظ

در روایات در موارد بسیاری به بیان تحولات و اتفاقات آینده پرداخته شده است. یکی از مواردی که در روایات به بیان وقایع آینده در رابطه با آن پرداخته شده است مسأله نشانه‌های قیامت یا همان اَشْرَاطُ السَّاعَةِ است که مجموعه‌ای وسیع را در بر می‌گیرد. یکی از مسایلی که در بسیاری تفاسیر به عنوان نشانه قیامت مطرح شده، طلوع خورشید از مغرب می‌باشد. البته این نشانه جزء نشانه‌هایی نیست که قرآن تصریح به تحقق آن‌ها کرده باشد، اما در قرآن آیه‌ای است که بر این مطلب تطبیق شده است به عنوان مثال بیشتر مفسران نشانه مورد اشاره در آیه: "یوم یأتی بعض آیات ربک؛ روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت آشکار شود." سوره انعام/آیه ۱۵۸، را با توجه به روایاتی که در ذیل آن مطرح شده است، طلوع خورشید از مغرب دانسته‌اند. برخی جمع شدن خورشید و ماه در آیه "و جمع الشمس والقمر؛ و (روزی که) خورشید و ماه در یک جا جمع شود." سوره قیامت/آیه ۷۵، را نیز ناظر به این پدیده دانسته‌اند. البته روایاتی نیز از پیامبر اکرم دال بر تحقق این نشانه وارد شده به عنوان مثال به این حدیث توجه کنید: «صدوق رحمة الله علیه در کتاب «خصال» از حدیث ابن اسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیامت بحث و مذاکره می‌کردیم. رسول خدا صلی اله علیه و آله و سلم که در غرفه‌ای

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلع شد و سپس فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تكون عشر آيات: الدجال، والدخان، و طلوع الشمس من مغربها... ساعت قیامت فرامی رسد مگر آنکه ده نشانه از نشانه‌های الهی به ظاهر شود: دجال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب... اما چیزی که تقریباً مسلم است این است که این نشانه از نشانه‌های پایان جهان و نزدیکی قیامت است نه از نشانه‌های وقوع قیامت که در پایان نظام هستی به وقوع می‌پیوندد. نکته دیگر این است که مسأله طلوع خورشید از مغرب در بسیاری از روایات به عنوان نشانه ظهور حضرت مهدی (عج) دانسته شده و این به معنای تنافی این روایات نیست، زیرا ظهور حضرت در آخر الزمان به وقوع می‌پیوندد و در بعضی روایات خود به عنوان نشانه‌های نزدیکی قیامت مطرح شده است و در واقع نشانه ظهور و قیامت در این موارد یک مصداق است که به واسطه نزدیکی زمان قیامت به ظهور حضرت به عنوان نشانه هر دو ذکر شده است. و در همین مقاله ما به تفصیل به بیان این موضوع خواهیم پرداخت. از بعضی روایات نیز این گونه بر می‌آید که تعبیر به طلوع خورشید از مغرب کنایه از خود ظهور حضرت است که در این صورت ظهور حضرت خود است که به عنوان یکی از نشانه‌های قیامت شمرده شده (همان‌گونه که در بالا اشاره شد و مؤیداتی هم از روایات دارد). به عنوان مثال مرحوم مجلسی می‌گوید: آن‌گاه که امیر مؤمنان علی (ع) علایم ظهور را برای اصحاب خویش چون: «اصبع بن نباته» و «صعصعة بن صوحان» بیان می‌فرمود یکی از نشانه‌ها را چنین گفت: طلوع آفتاب از مغرب «نزال بن سبرة» که یکی از افراد حاضر در آن جمع بود از «صعصعة» پرسید مراد امیرالمؤمنین (ع) از این کلام (طلوع خورشید از مغرب) چیست؟ «صعصعة» گفت: ای ابن سبره کسی که عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز می‌گزارد، امام دوازدهم از طبقه نهم از اولاد حسین بن علی (ع) است و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود و روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می‌گرداند. از کلام صعصعة کاملاً معلوم است که از کلام حضرت مبنی بر طلوع خورشید از مغرب ظهور قائم آل محمد را برداشت کرده است. البته ممکن است کسی در دلالت این حدیث در این مطلب تشکیک و یا اشکالی کند که این مختصر گنجایش بحث بیش از این را ندارد. هر چند نکته‌ای وجود دارد که این احتمال را تضعیف می‌کند و آن این است که در بعضی روایات اَشْرَاطُ السَّاعَةِ مسأله طلوع و ظهور هر دو به عنوان نشانه قیامت مطرح می‌شود "عامر بن واثله عن أمير المؤمنين (ع) قال قال رسول الله ص عشر قبل الساعة لا بد منها السفیانی و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و...؛ عامر بن واثل از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمود: ده چیز قبل از قیامت باید واقع شود سفیانی و دجال و دابة الارض (موجودی که طبق بیان قرآن قبل از قیامت از زمین خارج می‌شود و به دابة الارض مشهور است) خروج قائم و طلوع خورشید از مغرب و... در صورتی که طلوع خورشید از مغرب به عنوان یک حقیقت واقعی که در آینده اتفاق می‌افتد (و نه به عنوان کنایه از ظهور حضرت یا یک واقعه دیگر) پذیرفته شود سؤالی مطرح می‌شود و آن این است که آیا این یک مطلب محال و غیر ممکن نیست؟ در پاسخ باید گفت: در گذشته طلوع خورشید از مغرب از نگاه دانشمندان هیئت و نجوم،

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

امری محال تلقی می‌شود؛ ولی مفسران گفته‌اند: چنین رویدادی محال عادی است، اما عقلاً محال نیست، از این رو می‌تواند متعلق قدرت الهی قرار گیرد. امروزه نظرات علمی تبدیل حرکت زمین به حرکتی مخالف حرکت کنونی یا عوض شدن جای قطب شمال و قطب جنوب را ممکن می‌داند، خواه به صورت تدریجی باشد، چنان که بررسی‌های فلکی نشان می‌دهد، یا به صورت ناگهانی که وقوع حادثه ای جوی موجب آن گردد. البته باز تأکید می‌شود همه این مباحث در صورتی است که تعبیر طلوع خورشید از مغرب رمز و اشاره به سری از اسرار حقایق نباشد. در باره مدت این طلوع اختلاف است، برخی آن را سه شبانه روز دانسته‌اند. آلوسی معتقد است طبق عقیده مشهور، خورشید تنها یک روز از مغرب طلوع می‌کند. برخی گفته‌اند: با این رخداد، بساط تکلیف برچیده شده، زمان توبه پایان می‌پذیرد و برای ادعای خود به این آیه استناد می‌کنند: "یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا؛ روزی که بعضی از نشانه‌های الهی بیاید در آن روز دیگر ایمان کسی که تا قبل از آن ایمان نیاورده یا به سبب ایمان خود خیری کسب نکرده باشد نفعی برای او در بر نخواهد داشت." (سوره انعام، آیه ۱۵۸)، در برخی منابع به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: پس از این رخداد مردم ۱۲۰ سال به زندگی خود ادامه می‌دهند.

پژوهشی پیرامون احادیث ظهور و أشرط السّاعة

در روایات موارد بسیار و عدیده‌ای به عنوان نشانه‌های قیامت مطرح شده است که شمارش و نگارش آن خود کاری دشوار به نظر می‌رسد و نیاز به تحقیق گسترده در منابع روایی دارد؛ چرا که در بسیاری از موارد معصوم (علیه السلام) در مقام بیان همه نشانه‌ها نبوده و گاهی به ذکر چند نشانه اکتفاء کرده است به علاوه در مواردی نیز در صدد بیان نشانه‌هایی از یک سنخ بوده و مثلاً صرفاً به خصوصیات فرهنگی جوامع آخر الزمان پرداخته و به اصطلاح در مقام بیان مثلاً نشانه‌های جوی و طبیعی نزدیکی قیامت نبوده است. اکنون که به مناسبت به مسأله ظهور اشاره شد و بیان شد که این نشانه به عنوان نشانه ظهور نیز مطرح شده، به نظر می‌رسد توضیحاتی در این رابطه لازم باشد. در این رابطه باید گفت که اساساً بسیاری از نشانه‌هایی که در روایات أشرط السّاعة به عنوان نشانه‌های قیامت ذکر شده عیناً در روایات ظهور به عنوان نشانه‌های ظهور حضرت مهدی مطرح شده که این سؤال را به وجود می‌آورد که آیا این روایات با هم تنافی ندارد و بالاخره این نشانه‌ها و وقایع علامت نزدیکی کدام‌اند؟ و آیا اساساً این‌ها یک نشان‌دهنده یا برای هر کدام جداگانه به وقوع می‌پیوندند؟ و آیا گریزی هستند، چگونه در روایات به عنوان نشانه نزدیکی دو رویداد معرفی شده‌اند و آیا این دوگانگی شائبه تحریف در روایات به وجود نمی‌آورد؟ به عنوان مثال از در روایاتی از چند نشانه به عنوان نشانه قیامت نام برده شده است: «عامر بن واثله عن أمير المؤمنين (ع) قال قال رسول الله ص عشر قبل الساعة لا بد منها السفیانی و الدجال و الدخان و... و الدابة و...» (ع) قال قال أمير المؤمنين (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند ده چیز قبل قیامت باید واقع شود: سفیانی، دجال، دود، دابة الارض (موجودی که طبق بیان قرآن قبل از قیامت از زمین خارج می‌شود و به دابة الارض مشهور است)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

و...» این نشانه‌ها عیناً در روایات دیگر به عنوان نشانه ظهور مطرح شده‌اند؛ مثلاً این روایت؛ «... آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبتة فیقتل الدجال و یطهر الأرض من کل جور و ظلم... آخرین نفر ایشان قائم است که بعد از غیبت خود قیام می‌کند دجال را کشته و دنیا را از هر ظلم و جوری پاک می‌کند.» که حضرت ائمه را می‌شمردند در انتها به حضرت مهدی اشاره می‌کنند که با ظهور خود دجال را از بین می‌برند در نتیجه دجال خود یکی از وقایع زمان ظهور و از جمله نشانه‌های آن محسوب می‌شود. در روایات بسیاری نیز نزول حضرت عیسی همراه و همزمان ظهور مطرح شده "من ذریتی المهدی إذا خرج نزل عیسی ابن مریم لنصرتة فقدمه و صلی خلفه از فرزندان من مهدی است که هنگام خروج او عیسی بن مریم (ع) برای یاری او نازل شده و او را مقدم داشته و در پشت سر او نماز می‌گذارد."، که در روایات بسیاری به عنوان نشانه قیامت مطرح است. در این رابطه باید متذکر چند نکته شد و سپس با یک جمع بندی به پرسش‌های مطرح شده پاسخ داد. در رابطه با نشانه‌های مشترک ظهور و قیامت نکته‌ای که بدیهی به نظر می‌رسد آن است که این نشانه‌ها که از جانب معصومین در دو حیطه مطرح شده‌اند، به هیچ وجه بیانگر دو واقعه جدا از هم که یکی نشانه ظهور و دیگری نشانه قیامت است نمی‌باشد و این مطلب بر کسی که کوچکترین تفحص و تدبیری در این زمینه در روایات داشته باشد واضح خواهد شد و شخص محقق به سادگی به حقیقت اعتراف می‌کند که مثلاً ظهور سفیانی یا دجال که از هر دو به عنوان نشانه‌های قیامت نام برده شده (خصوصاً دجال) ممکن نیست شخصی غیر از دجالی باشد که در روایات ظهور مطرح است و این مطلب به سادگی از لسان روایات فهمیده می‌شود. در روایات ظهور و بالعکس نشانه‌ها و مؤیدات زیادی بر این مطلب یافت می‌شود که منظور از این علایم و وقایع که در آستانه قیامت و ظهور به وقوع می‌پیوندد دو واقعه نیست، بلکه یک واقعه و نشانه است که در برخی روایات نشانه قیامت و در برخی شانه ظهور نامیده است، از جمله این مؤیدات این است که در هر دو طیف روایات ظهور حضرت عیسی از نشانه‌ها شمرده شده در حالی که دو بار ظهور کردن ایشان معنا ندارد، همچنین آمده است که دجال به دست حضرت عیسی کشته خواهد شد و با فرض این که حضرت عیسی (ع) یک بار ظهور می‌کنند، پس دجالی نیز که به دست ایشان نابود می‌شود باید یک چیز باشد.

آخِرُ الزَّمان

نکته دیگری که تذکر آن مهم به نظر می‌رسد این است که ما در روایات با عنوانی به نام آخِرُ الزَّمان مواجه هستیم. در روایات به موارد بسیاری برخورد می‌کنیم که به برهه‌ای از تاریخ این عنوان اطلاق می‌شود و آن‌گونه که از روایات و متون دینی به دست می‌آید این تعبیر اختصاص به معصومین (علیهم السلام) نداشته است بلکه در میان امم پیشین و انبیاء سابق نیز مطرح بوده است؛ به گونه‌ای که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به پیغمبر آخِرُ الزَّمان یا پیغمبر امت آخِرُ الزَّمان تعبیر می‌شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که به دوره‌ای که از زمان پیامبر و بعثت ایشان آغاز شده و با ظهور قائم آل محمد (عج) و وقوع قیامت به پایان می‌رسد دوره آخِرُ الزَّمان اطلاق می‌شود و ما در روایات با تعبیر «یأتی زمان علی امتی... یعنی زمانی بر امت

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

من خواهد آمد...» و یا «سیّاتی زمان... یعنی به زودی زمانی می آید که...» بسیار مواجه می شویم که در غالب آن‌ها به توضیح اوضاع اسفناک فرهنگی سیاسی دینی و... جوامع اسلامی را به تصویر می کشد. در این دوره با گذشت زمان خصوصیات که توسط معصومین برای مردم این دوره بیان شده است، تحقق یافته و شدت و شیوع بیشتری می یابد. در این دوره وقایعی به وقوع می پیوندد که در روایات به عنوان نشانه و علامت نزدیکی برخی وقایع مهم تر و سرنوشت ساز در زندگی بشریت مطرح شده و از مهمترین مسائل پیش روی بشریت یکی وقوع قیامت است که تحقق آن در قرآن وعده داده شده و اتفاقاً نزدیک شمرده شده است و برای بشریت در تمام دوران‌ها به عنوان یک سؤال و عنصر تأثیرگذار و کلیدی مطرح بوده و دیگری مسأله ظهور منجی و مصلح جهانی است که در تمام ادیان آسمانی و بسیاری از ادیان غیر توحیدی به عنوان یک اصل مسلم وعده داده شده مطرح و تقریباً به اندازه وقوع قیامت مهم بوده و نقشی کلیدی داشته است؛ هر چند در شیعه (و چه بسا مسلمانان البته با یک سری اختلافات) این مسأله تحت عنوان ظهور حضرت مهدی مطرح شده و بیانات ائمه هم ناظر به ظهور قائم آل محمد (عج) بوده است؛ ولی این به عنوان عمومی نبودن مسأله ظهور و انتظار نیست و از اهمیت آن در میان جامعه بشری نمی کاهد. نکته پایانی این که در برخی روایات از خود ظهور نیز به عنوان نشانه قیامت نام برده شده است که توجه به این مطلب خود می تواند در پاسخ به این پرسش مفید باشد. در جواب این سؤالات باید گفت حقیقت این است که با این که این روایات از یک سری وقایع مشترک سخن می گویند و به عبارت دیگر یک سری علایم در دو طیف روایات هم نشانه قیامت و هم نشانه ظهور دانسته شده، اما با وجود این مطلب، بین روایات ظهور و اَشْرَاطُ السَّاعَةِ تنافی وجود ندارد؛ چرا که همان گونه که گفته شد این روایات به بررسی تحولات و اتفاقات برهه‌ای از تاریخ پرداخته‌اند که همان آخر الزمان است و در ادیان سابق نیز مورد توجه بوده و از آن جا که در این برهه هم ظهور و قیامت واقع می شود یک سری از وقایع به عنوان نشانه نزدیکی آن دو مطرح شده‌اند و شاهد آن هم این است که ظهور حضرت که به طور طبیعی زودتر از قیامت واقع می شود، خود نشانه قیامت شمرده شده است. با این بیان مشخص شد که در واقع بین این دو دسته روایات تنافی نیست؛ بلکه به نوعی در یک راستا قرار دارند و با این حساب خود به خود زمینه شائبه تحریف نیز از بین می رود. در روایات اسلامی برای دوره آخر الزمان علایم و نشانه‌هایی ذکر شده که با تحقق این علایم و نشانه‌ها، پی می بریم که هم اکنون در دوره آخر الزمان قرار داریم. اینک به برخی از این علایم و نشانه‌ها اشاره می کنیم:

۱- گسترش ترس و ناامنی

امام باقر علیه السلام می فرماید: «لایقوم القائم إلا علی خوف شدید...»؛ (۲) «حضرت قائم علیه السلام قیام نمی کند مگر در دورانی پر از بیم و هراس.» و نیز فرمود: «مهدی علیه السلام هنگامی قیام می کند که زمام کارهای جامعه در دست ستم کاران باشد.» (۳)

۲- تهی شدن مساجد از هدایت

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

پیامبر صلی الله علیه و آله در باره وضعیت مساجد در آخر الزمان می فرماید: «مساجدهم عامره و هی خراب من الهوی» (۴)؛ «مسجدهای آن زمان و آباد و زیباست. ولی از هدایت و ارشاد و در آن خبری نیست.»

۳- سردی عواطف انسانی

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید «فلا الكبير یرحم الصغير و لا القوی یرحم الضعیف، و حینئذ یأذن الله له بالخروج» (۵)؛ «در آن روزگار، بزرگترها و به زیر دستان و کوچکترها ترحم نمی کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی نمایند. در آن هنگام خداوند به او [مهدی علیه السلام] اذن قیام و ظهور می دهد.»

۴- گسترش فساد اخلاقی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «قیامت بر پا نمی شود تا آن که زنی را در روز روشن و به طور آشکار گرفته، در وسط راه به او تعدی می کنند و هیچ کس این کار را نکوهش نمی کند.» محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ امام فرمود: «إذا تشبه الرجال بالنساء، و النساء بالرجال، و اکتفی الرجال و بالرجال، و النساء بالنساء» (۶) «هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند. آن گاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان و به زنان اکتفا کنند.»

۵ - آرزوی کمی فرزند

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «رستاخیز بر پا نمی شود تا آن که کسی پنج فرزند دارد آرزوی چهار فرزند کند. و آن که چهار فرزند دارد می گوید: کاش سه فرزند داشتم، و صاحب سه فرزند آرزوی دو فرزند دارد. و آن که دو فرزند دارد، آرزوی یک فرزند بنماید. و کسی که یکی فرزند دارد آرزو کند که کاش فرزندی نداشت.» (۷)

۶ - مرگ های ناگهانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت بر پا نمی گردد، تا این که مرگ سفید ظاهر شود. گفتند: ای رسول خدا! مرگ سفید چیست؟ فرمود: مرگ ناگهانی.» (۸)

۷ - جنگ و کشتار

امام رضا علیه السلام فرمود: «پیش از ظهور امام زمان علیه السلام کشتارهای پیاپی و بی وقفه رخ خواهد داد.» (۹)

نشانه های زمانی آخر الزمان

"آخر" به بخش پایانی هر مجموعه گفته می شود و "زمان" در لغت، بر وقت کم یا زیاد اطلاق می گردد از آن جا که مفهوم "آخر نسبی" است و در تاریخ انقراض دنیا، اختلاف فراوانی وجود دارد و قرآن نیز از تعیین وقت مشخص برای آن پرهیز کرده و لقمان، ۳۱ و ۳۴، احزاب، ۳۳ و ۶۳، و زخرف، ۴۳ و ۸۵، محدوده

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

آن، به دقت قابل اندازه‌گیری نیست؛ با این حال، با استفاده از روایات، بعثت پیامبر خاتم را می‌توان سرآغاز دوره "آخِرُ الزَّمان" دانست. البته در بیش‌تر روایات، آخِرُ الزَّمان به دوره پایانی که به ظهور حضرت مهدی نزدیک باشد، اطلاق شده است. پایان نبوت و آمدن آخرین شریعت الهی که با ظهور پیامبر اکرم تحقق یافت، نخستین نشانه پایان تاریخ به شمار می‌رود؛ از این رو مفسران، مقصود از نشانه‌های قیامت را در آیه: "فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا؛ (محمد، ۱۸) آیا آن‌ها جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، بعثت پیامبر اکرم دانسته‌اند که نسبت به عمر جهان، فاصله بسیار کمی تا قیامت دارد. در آخِرُ الزَّمان، وقایع فراوان دیگری نیز، پیش‌بینی شده که بیش‌تر به دوره پایانی آن (مقارن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام) مربوط می‌شود. نتیجه آن که:

الف. آخِرُ الزَّمان، امری نسبی است و زمان بعثت پیامبر اکرم تا پایان جهان را نسبت به عمر جهان، در نظر گرفته‌اند.

ب. زمان بعثت پیامبر اکرم، آغاز آخِرُ الزَّمان است، اما این که چقدر طول می‌کشد و پایان آخِرُ الزَّمان کی خواهد بود، مشخص نیست

ج. در قرآن کریم اگرچه به مدت و زمان آخِرُ الزَّمان تصریح نشده است، اما از نشانه‌ها و حوادثی که قرآن بیان فرموده، می‌توان به دوره پایانی آخِرُ الزَّمان که مقارن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، پی برد. در این جا به چند مورد از آن وقایع اشاره می‌کنیم:

۱. بحران معنویت:

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ؛ (انبیاء، ۱) حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند. در این آیه، مردم آخِرُ الزَّمان، به غفلت و اعراض از خداوند، متصف شده‌اند؛

۲. وقوع اختلاف‌ها و درگیری‌های بسیار:

"فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ (مریم، ۳۷) ولی [بعد از او] گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ. این آیه در باره ظهور فرقه‌های مختلف در جهان اسلام است که در آخِرُ الزَّمان پدید آمده و سبب اختلاف‌های بسیار خواهد شد.

۳. ظهور دجال:

لَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ؛ (غافر، ۵۷) آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها مهم‌تر است، ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند. برخی از مفسران، این آیه را به ظهور دجال تفسیر کرده‌اند که در دید مردم، بزرگ‌ترین موجود جلوه می‌کند، در حالی که خداوند، او را از بسیاری مخلوقات دیگر کوچک‌تر می‌شمارد؛ سرانجام این پدیده به دست حضرت عیسی علیه السلام نابود خواهد شد.

۴. پدید آمدن گرفتاری‌ها و مشکلات:

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

آن أَتَغْكُمُ عَذَابَهُ وَيَتَىٰ أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؛ (یونس، ۵۰) اگر مجازات او، شب هنگام یا در روز به سراغ شمااید، پس مجرمان برای چه عجله می‌کنند. فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ؛ (صافات، ۱۷۷) اما هنگامی که عذاب ما در آستانه خانه‌هایشان فرودآید، اندارشندگان صبحگاه بدی خواهند داشت.

۵. خروج سفیانی: آیات: سبأ، ۵۱؛ نحل، ۴۵ و نساء، ۴۷ در باره خروج سفیانی و لشکریانش می‌باشد.

۶. ندای آسمانی: آیات نحل، ۱۶؛ ق، ۴۲، ۴۱ در باره آن آمده است.

۷. ظهور منجی بزرگ بشر: آیات: اسراء، ۸۱؛ بقره، ۱۴۸؛ انعام، ۸۹ و... بر این مطلب دلالت دارد.

۸. نزول حضرت عیسی (ع): آیات: زخرف، ۴۳؛ نساء، ۱۵۹، مربوط به آن است.

۹. خروج جنبنده‌ای از زمین: آیه نمل، ۸۲ به آن اشاره دارد.

۱۰. نابودی قوم یاجوج و ماجوج به دست حضرت مهدی علیه السلام: آیه انبیاء، ۹۶ در این باره آمده است.

۱۱. رَجَعْتَ: آیات: نمل، ۸۳؛ غافر، ۱۱؛ سجده، ۲۱؛ اسراء، ۵؛ آل عمران، ۸۱؛ قصص، ۵، به این پدیده اشاره دارند.

۱۲. صلح و آرامش پایدار در سراسر جهان: آیات نور، ۵؛ اعراف، ۱۲۸، انفال، ۳۹؛ انبیاء، ۱۰۵؛ اعراف، ۱۳۷ و قصص، ۵ به چنین وعده‌ای بزرگ اشاره دارد و... دیگر از نشانه‌های آخر الزمان است که در بخش پایانی آخر الزمان واقع خواهد شد. (۱۰)

اوصاف مردم آخر الزمان: جابر ابن عبدالله انصاری از نبی معظم اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

۱- زکات دادن متروک شود

۲- سخن معمول و همگانی شما دروغ

۳- میوه و نقل مجالس شما غیبت

۴- آنچه به دست می‌آورید حرام

۵- وفا کم شود

۶- در آن زمان بزرگان بر کوچکان رحم نمی‌کنند

۷- مرد از همسر خود اطاعت کند

۸- حیای کوچکان کم گردد

۹- طمع زیاد شود

۱۰- برادر نسبت به برادر حسد ورزد

۱۱- حیا از زنها برداشته شود

۱۲- ساختمان‌ها را محکم بنا کنند

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

علائم ظهور

علائم ظهور به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: علائم حتمی و علائم غیر حتمی.

فضیل بن یسار از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمودند: «نشانه‌های ظهور دو دسته است: یکی نشانه‌های غیر حتمی و دیگر نشانه‌های حتمی؛ خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است که راهی جز آن نیست.» (۱۱) منظور از علائم حتمی آن است که تقدیر قطعی خدا به وقوع آن تعلق گرفته، و مشروط به هیچ قید و شرطی نیست؛ و مقصود از علائم غیر حتمی آن است که وقوع آن ممکن است مشمول بداء گردد، چرا که فی الجمله مشروط به شروطی است که اگر آن شروط تحقق یابد آن علائم واقع می‌شوند، و اگر آن شروط مفقود باشد، آن علائم نیز تحقق نمی‌یابند. علائمی در مورد حتمی بودن آن‌ها نصی نداشته باشیم، تنها احتمال وقوع آن می‌رود، و قطعی نیستند. علائم غیر حتمی بسیارند. ما در اینجا روایت مفصلی از امام امام صادق (ع) را برای شما می‌آوریم که... تعداد بسیاری از آن را برشمرده است. این روایت مشهوری است، ولی برای آن که حق زحمات مؤلفین ادا شده باشد، می‌گوییم که این روایت را با تغییرات عبارتی اندکی از کتاب "یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)" نوشته علیرضا رجالی تهرانی نقل می‌کنیم. قبلاً لازم است تذکر دهیم که گرچه هر یک از این علائم حتمی الوقوع نیست، ولی به طور کلی احوال آخر الزمان را به ما معرفی می‌کند. با مطالعه آن شباهتهای زیاد آن را با شرائط زمان خودمان می‌یابیم. در این روایت، امام صادق (ع) به یکی از یاران خود فرمودند:

هر گاه دیدی که حق بمی‌رد و طرفدارانش نابود شوند؛ و ظلم و ستم فراگیر شده است؛ و قرآن فرسوده و بدعت‌هایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن بوجود آمده است؛ و دیدی دین خدا، عملاً، توخالی شده، همانند ظرفی که آن را واژگون سازند! و همچنین هر گاه دیدی که اهل باطن بر اهل حق پیشی گرفته‌اند؛ و کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی‌شود، و بدکاران بازخواست نمی‌شوند؛ و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا می‌کنند. و هنگامی که دیدی افراد باایمان سکوت کرده، و سخانشان را نمی‌پذیرند؛ و دیدی که شخص بدکار دروغ گوید، و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی‌کند؛ و دیدی که بچه‌ها به بزرگان احترام نمی‌گذارند؛ و قطع رحم می‌شود. و وقتی دیدی که بدکار را ستایش کنند و او شاد شود، و سخن بدش به او به رنگردد؛ و دیدی که نوجوانان پسر همان کنند که زنان کنند [یعنی به مانند آنان خود را زینت می‌کنند]؛ و زنان با زنان ازدواج کنند. و هنگامی که دیدی انسان‌ها اموال خود را در غیراطاعت خدا مصرف می‌کنند و کسی مانع آن‌ها نمی‌شود؛ و دیدی که افراد با دیدن کار و تلاش مؤمنانه [از آن تعجب می‌کنند] و به خدا پناه می‌برند. و دیدی که مداحی دروغین از اشخاص زیاد شود؛ و همسایه همسایه خود را اذیت می‌کند و از آن جلوگیری نشود؛ و دیدی که: کافران از صعوبت زندگی مؤمن، شاد می‌شوند؛ و دیدی مردم شراب را آشکار می‌آشامند، و برای نوشیدن آن کنار هم می‌نشینند و از خداوند متعال نمی‌ترسند؛ و کسی که امر به معروف می‌کند خوار و ذلیل است. و همچنین هنگامی که دیدی آدم بدکار در چیزی مورد ستایش است که خداوند آن را دوست ندارد؛ و دیدی که اهل قرآن و دوستان آن‌ها خوارند؛ و راه نیک بسته و راه بد باز

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

است؛ و دیدی که انسان‌ها به زبان می‌گویند، ولی عمل نمی‌کنند. و وقتی دیدی خانه کعبه تعطیل شده، و به تعطیلی آن دستور داده می‌شود؛ و مؤمن، خوار و ذلیل شمرده شود؛ بدعت و زنا آشکار شود؛ و مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند. و دیدی که حلال حرام، و حرام حلال می‌شود؛ و دین بر اساس میل اشخاص معنی می‌شود، و کتاب خدا و احکام آن تعطیل می‌گردد؛ و جرأت برگناه آشکار شود، و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد. و آن‌گاه که دیدی مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش؛ و ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد؛ و سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکوکاران دور شوند؛ و والیان در قضاوت رشوه بگیرند؛ و پستهای مهم والیان بر اساس مزایده است، نه بر اساس شایستگی. و آن زمان که دیدی مردم را به تهمت و یا سوء ظن بکشند؛ و دیدی که مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد. و هنگامی که زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهایی که مورد خشنودی شوهر نیست انجام می‌دهد و به شوهرش خرجی می‌دهد. و همچنین آن‌گاه که دیدی سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد؛ و آشکارا قماربازی شود؛ و مشروبات الکلی به طور آشکار بدون مانع خرید و فروش می‌شود. و وقتی دیدی که مردم محترم توسط حاکمان قلدر خوار شوند؛ و نزدیک‌ترین مردم به فرمانداران آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما، خانواده عصمت (ع)، ستایش شوند؛ و هرکس ما را دوست دارد او را دروغ‌گو خوانده، و گواهی‌اش را قبول نمی‌کنند. و آن‌گاه که دیدی مردم در گفتن سخن باطل و دروغ با هم رقابت می‌کنند؛ و شنیدن سخن حق بر مردم سنگین، ولی شنیدن باطل برایشان آسان است؛ و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه به او احترام می‌کند. و وقتی دیدی حدود الهی تعطیل شود، و طبق هوی و هوس عمل گردد؛ و دیدی که مسجدها طلاکاری (زینت داده) شود؛ و دیدی که راست‌گوترین مردم نزد آن‌ها مفتی و دروغ‌گو است. هنگامی که دیدی بدکاری آشکار شده، و برای سخن چینی کوشش می‌شود؛ و ستم و تجاوز شایع شده است؛ و غیبت، سخن خوش آن‌ها شود و بعضی بعض دیگر را به آن بشارت دهند. وقتی دیدی حج و جهاد برای خدا نیست؛ و سلطان به خاطر کافر، شخص مؤمن را خوار کند؛ و خرابی بیشتر از آبادی است؛ و معاش انسان از کم فروشی به دست می‌آید؛ و خون ریزی آسان گردد؛ و مرد به خاطر دنیایش ریاست می‌کند. و هنگامی که دیدی مردم نماز را سبک شمارند؛ و انسان ثروت زیادی جمع کرده، ولی از آغاز آن تا آخر، زکاتش را نداده است؛ و قبر مرده‌ها را بشکافند و آن‌ها را اذیت کنند؛ و هرج و مرج بسیار شود؛ و مرد روز خود را با مستی به شب می‌رساند، و شب خود را نیز به همین منوال صبح می‌کند، و هیچ اهمیتی به آیین مردم ندهد. آن‌گاه که با حیوانات آمیزش شود؛ و مرد به مسجد (محل نماز) می‌رود و وقتی برمی‌گردد لباس در بدن ندارد؛ (یعنی لباسش را دزدیده اند) هنگامی که دیدی حیوانات هم دیگر را بدرند؛ و دل‌های مردم سخت، و دیدگان‌شان خشک، و یاد خدا برایشان گران است؛ و بر سر کسبهای حرام آشکارا رقابت می‌کنند؛ و دیدی که نمازخوان برای خودنمایی نماز می‌خواند؛ و فقیه برای دین خدا فقه نمی‌آموزد، و طالب حرام ستایش و احترام می‌گردد؛ و مردم در اطراف قدرتمندان هستند؛ و طالب حلال، مذمت و سرزنش می‌شود، و طالب حرام، ستایش و احترام می‌گردد. آن‌گاه که در مکه و مدینه

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد، و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند، و هیچ کس بین آن‌ها و کارهای بدشان مانع نمی‌شود؛ و آلات موسیقی و لهُو و لعب در مدینه و مکه آشکار گردد؛ و مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، ولی دیگران او را از این کار بر حذر می‌دارند. هنگامی که دیدی مردم به همدیگر نگاه می‌کنند [یعنی چشم همچشمی می‌کنند، یا معیارشان بر خوب و بد اعمال خدا نیست]، و از مردم بدکار پیروی نمایند؛ و راه نیک پیرو ندارد؛ و مرده را مسخره کنند و کسی برای او اندوهگین نشود؛ و دیدی که: سال به سال بدعت و بدیها بیشتر شود؛ و مردم جز از سرمایه‌داران پیروی نکنند؛ و به فقیر چیزی را دهند که برایش بخندند، ولی در راه غیرخدا ترحم می‌کنند. وقتی که دیدی علائم آسمانی آشکار شود، و کسی از آن نگران نشود؛ و مردم مانند حیوانات در انتظار یکدیگر عمل جنسی انجام می‌دهند و کسی از ترس مردم از آن جلوگیری نمی‌کند؛ و انسان در راه غیر خدا بسیار خرج کند، ولی در راه خدا از اندک هم مضایقه دارد. و آن‌گاه که دیدی عقوبت پدر و مادر رواج دارد، و فرزندان هیچ احترامی برای آن‌ها قائل نیستند، بلکه نزد فرزند از همه بدترند. هنگامی که دیدی زنها بر مسند حکومت بنشینند و هیچ کاری جز خواسته آن‌ها پیش نرود، و دیدی پسر به پدرش نسبت دروغ بدهد، پدر و مادر را نفرین کند و از مرگشان شاد شود؛ و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد، و او در آن روز گناه بزرگی مانند بدکاری، کم فروشی، و زشتی انجام نداده ناراحت است. و وقتی دیدی قدرتمندان، غذای عمومی مردم را احتکار می‌کنند؛ و اموال خمس در راه باطل تقسیم گردد، و با آن قماربازی و شراب خواری شود، و به وسیله شراب بیمار را مداوا، و برای بهبودی، آن را تجویز کنند؛ و دیدی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین بی تفاوت و یکسانند؛ و دیدی که سر و صدای منافقان برپا، اما صدای حق طلبان خاموش است؛ و دیدی که برای اذان و نماز مزد می‌گیرند؛ و مسجدها پر است از کسانی که از خدا نمی‌ترسند و غیبت هم می‌نمایند. هنگامی که دیدی خورندگان اموال یتیمان ستوده شوند؛ و قاضیان بر خلاف دستور خداوند قضاوت کنند؛ و استانداران از روی طمع، خائنان را امین خود قرار دهند؛ و فرمانروایان میراث مستضعفان را در اختیار بدکاران از خدا بی خبر قرار دهند؛ و دیدی که بر روی منبرها از پرهیزکاری سخن می‌گویند، ولی گویندگان آن پرهیزکار نیستند. و بالخره هنگامی که دیدی صدقه را با وساطت دیگران، بدون رضای خداوند، و به خاطر درخواست مردم بدهند؛ و دیدی وقت نمازها را سبک بشمارند؛ و همت و هدف مردم شکم و شهوتشان است؛ و دنیا به آن‌ها روی کرده است؛ و دیدی نشانه‌های برجسته حق ویران شده است؛ [این آخر الزمان است] در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه که از خطرات گناه نجات بدهد. (۱۲) این بود روایت امام صادق (ع) که به ذکر گوش‌های از مفسد جهان در آستانه قیام و انقلاب بزرگ حضرت مهدی (عج) فراگیر خواهد شد.

و اما "علائم حتمی الوقوع" ظهور با استفاده از روایات معصومین علیه السلام، اندک است.

در روایتی امام صادق (ع) می‌فرمایند: «پیش از ظهور قائم (عج) پنج نشانه حتمی است: قیام یمانی، فتنه سفیانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و شکافتن زمین و فرو رفتن عده‌ای در بیابان» (۱۳) همچنین امام صادق فرموده است: «وقوع ندا [ی آسمانی] از امور حتمی است؛ و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و کف دستی که از افق آسمان برون آید از امور حتمی است. و سپس اضافه فرمودند: «و نیز وحشتی در ماه رمضان است که خفته را بیدار کند و شخص بیدار را به وحشت انداخته و دوشیزگان پرده نشین را از پشت پرده بیرون می آورد.» (۱۴) امیرالمؤمنین (ع) از رسول خدا (ص) روایت نموده که فرمودند: «ده چیز است که پیش از قیامت حتماً به وقوع خواهد پیوست: فتنه سفیانی و دجال، واقعه دخان [دود، ظهور دابّه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی، خسوف در مشرق، خسوف در جزیره العرب، و آتشی که از مرکز عدن شعله می کشد و مردم را به سوی بیابان محشر هدایت می کند» (۱۵) امام محمد باقر (ع) فرموده است: «در کوفه، پرچم‌های سیاهی که از خراسان بیرون آمده است، فرود می آید و وقتی مهدی (ع) ظاهر شد، برای بیعت گرفتن به سوی آن می فرستند.» (۱۶)

پی نوشت‌ها:

- ۱- محمد جواد مهری؛ نشانه‌های شگفت آور آخر الزمان، ص ۳۳.
 - ۲- غیبه، نعمانی، ص ۲۳۵.
 - ۳- ملاحم، ابن طاووس، ص ۷۷.
 - ۴- بحار الانوار، جلد ۲، ص ۱۹۰.
 - ۵- همان جلد ۵۲، ص ۳۸۰.
 - ۶- کمال الدین، جلد ۱ ص ۳۳۱.
 - ۷- فردوس الاخبار، ج ۵، ص ۲۲۷.
 - ۸- الفائق، جلد ۱، ص ۱۴۱.
 - ۹- الغیبه نعمانی ص ۲۷۱.
 - ۱۰ - دائره المعارف قرآن الکریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۲۴.
 - ۱۱ - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب ۱۸، ص ۴۲۹.
 - ۱۲ - بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۵۲، ص ۲۵۶-۲۶۰ (با اندکی تصرف در متن)
 - ۱۳ - کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، ص ۶۵۰.
 - ۱۴ - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب ۱۴، ص ۳۶۵.
 - ۱۵ - بحار الانوار علامه مجلسی ج ۵۲، ص ۲۰۹ و غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۷.
 - ۱۶ - غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۴.
- برگرفته از سایت " ندای الرحیل "

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

م) نگاهی به حوادث ریزتر روز قیامت

توجه: برای وضوح بیشتر مفهوم جملات بعضی از ترجمه‌ها، و با رجوع به آیات پیش از آیات ذکر شده، هویت شخصیت‌های موجود تشخیص داده شد و همراه با یک ستاره در کرومه ارائه گشت. تمام آیات و ترجمه‌ها از برنامه "المبین" گرفته شده است. (مؤلف)

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرُدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ (البقرة/۸۵) (روز رستاخیز ایشان [*یهودیان مزور] را به سخت‌ترین عذاب‌ها باز برند).

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (البقرة/۱۱۳) (پس خداوند روز رستاخیز در آنچه [*یهودیان و مسیحیان] با هم اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری خواهد کرد).

لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (البقرة/۱۷۴) (خدا روز قیامت با ایشان [*کافران] سخن نخواهد گفت).
وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (البقرة/۲۱۲) (کسانی که تقوایشه بوده‌اند در روز رستاخیز از آنان [*کافران] برترند).

وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ (آل عمران/۷۷) (خدا روز قیامت با آنان [*پیمان‌شکنان] سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند).

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ (آل عمران/۱۶۱) (و هر کس خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید آن‌گاه به هر کس [پاداش] آنچه کسب کرده به تمامی داده می‌شود).
سَيَطُوفُونَ مَا بِخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران/۱۸۰) (به زودی آنچه که [*بخل‌ورزان] به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود).

انَمَا تُوَفَّوْنَ أَجْرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران/۱۸۵) (همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان [جانداران] به طور کامل به شما داده می‌شود).

وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران/۱۹۴) (ما را روز رستاخیز رسوا مگردان).
وَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ (النساء/۸۷) (به یقین در روز رستاخیز که هیچ شکی در آن نیست، شما [*مؤمنان] را گرد خواهد آورد).

وَمَنْ يَجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (النساء/۱۰۹) (پس چه کسی روز رستاخیز از آنان [خیانکاران کنه‌کار] در برابر خدا جانبداری خواهد کرد؟ یا چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود؟)
فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (النساء/۱۴۱) (پس خداوند روز قیامت میان شما [*مؤمنان و کافران] داوری می‌کند).

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (النساء/۱۵۹) (روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان [اهل کتاب] شاهد خواهد بود).

لِيُقْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (المائدة/۳۶) (تا به وسیله آن [*کافران] خود را از عذاب روز قیامت بازخرند).

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ (الانعام/۱۲) (یقیناً شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الاعراف/۳۲) (ای پیامبر! بگو زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده بگو این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاص آنان می‌باشد).

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (الاعراف/۱۷۲) (آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند چرا گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم).
وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (یونس/۶۰) (و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند روز رستاخیز چه گمان دارند).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۹۳) (همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آنچه [بنی اسرائیل] بر سر آن اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد).
وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ (هود/۶۰) (و [سرانجام] در این دنیا و روز قیامت لعنت، بدرقه [راه] آنان [قوم هود] گردید).

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمُوْرُودُ (هود/۹۸) (روز قیامت [هود] پیشاپیش قومش می‌رود و آنان را به آتش درمی‌آورد و [دوزخ] چه ورودگاه بدی برای واردان است).
وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (هود/۹۹) (و در این دنیا و روز قیامت [قوم هود] به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می‌شود).

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (النحل/۲۵) (تا روز قیامت [گناه‌کاران] بارگناهان خود را تمام بردارند).
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ان الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (النحل/۲۷) (سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند و می‌گوید کجایند آن شریکان من که در باره آن‌ها [با پیامبران] مخالفت می‌کردید کسانی که به آنان علم داده شده است می‌گویند در حقیقت امروز رسوایی و خواری بر کافران است).

وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (النحل/۹۲) ([خطاب به فریب‌کاران] و روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردید قطعا برای شما توضیح خواهد داد).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (النحل/۱۲۴) (و قطعا پروردگارت روز رستاخیز میان آن‌ها [یهودیان] در باره چیزی که در مورد آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد).
وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (الاسراء/۱۳) (و روز قیامت برای او [انسان] نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم).

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

وان من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معدبونها عذاباً شديداً كان ذلك في الكتاب مسطوراً (الاسراء/ 58) (و هیچ شهری نیست مگر این که ما آن را [در صورت نافرمانی] پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است.) (قبل از قیامت)

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمياً وَبُكماً وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعيراً (الاسراء/ 97) (و روز قیامت آن‌ها [گمراهان] را کور و لال و کر به روی چهره‌شان درافتاده بر خواهیم انگیخت جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند، شراره‌ای [تازه] برایشان می‌افزاییم.)

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً (الکهف/ 105) ([آری] آنان [کافران] کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آن‌ها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد.)

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (مریم/ 95) (و روز قیامت همه آن‌ها تنها به سوی او خواهند آمد.)
مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (طه/ 100) (هر کس از [پیروی] آن روی برتابد روز قیامت بار گناهی بر دوش می‌گیرد.)

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (طه/ 101) (پیوسته در آن [حال] می‌ماند و چه بد باری روز قیامت خواهند داشت.)

وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه/ 124) (و روز رستاخیز او [معرض از ذکر الهی] را نابینا محسور می‌کنیم.)
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (الانبیاء/ 47) (و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهییم پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.)

لَهُ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (الحج/ 9) (در این دنیا برای او [گمراه کننده مردم] رسوایی است و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان می‌چشانیم.)

ان الله يفصل بينهم يوم القيامة (الحج/ 17) (البته خدا روز قیامت میانشان [یهودیان، صابئین، مسیحیان، زرتشتیان و مشرکان] داوری خواهد کرد.)

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (الحج/ 69) (خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف می‌کردید داوری خواهد کرد.)

ثُمَّ أَنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (المؤمنون/ 16) (آن‌گاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد.)
يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (الفرقان/ 69) (برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند.)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ (القصص/ 41) (و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (القصص/۴۲) (و روز قیامت [نیز] ایشان از [جمله] زشت رویانند).
هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (القصص/۶۱) (او [فرد دنیاپرست] روز قیامت از [جمله] احضارشدگان [در
آتش] است).

وَلَيْسَ لَنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (العنكبوت/۱۳) (و مسلماً روز قیامت از آنچه به دروغ برمی بستند
پرسیده خواهند شد).

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَأُكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (العنكبوت/۲۵)
(آن‌گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان
در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود).

ان رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (السجده/۲۵) (در حقیقت پروردگار تو خود روز
قیامت در آنچه (بنی اسرائیل) با یکدیگر در باره آن اختلاف می‌کردند میانشان داوری خواهد کرد).

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (الفاطر/۱۴) (و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و
[هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند).

قُلْ انِ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا انْفُسَهُمْ وَاهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَلَا ذَلِكِ هُوَ الْخُسْرَانِ الْمُبِينُ (الزمر/۱۵) (بگو
زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده‌اند؛ آری این همان
خسران آشکار است).

اَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (الزمر/۲۴) (پس آیا آن کس
که [به جای دست‌ها] با چهره خود گزند عذاب را روز قیامت دفع می‌کند [مانند کسی است که از عذاب
ایمن است] و به ستمگران گفته می‌شود آنچه را که دستاوردتان بوده است بچشید).

ثُمَّ اَنكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (الزمر/۳۱) (سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله
خواهید کرد).

يَوْمَ الْقِيَامَةِ... بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (الزمر/۴۷) ([*ظالمان] روز قیامت... آنچه تصور[ش را]
نمی‌کردند از جانب خدا برایشان آشکار می‌گردد).

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (الزمر/۶۰) (و روز
قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند رو سیاه می‌بینی آیا جای سرکشان در جهنم نیست).

اَلْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (الزمر/۶۷) (روز قیامت زمین یکسره در قبضه
[قدرت] اوست و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست).

اَفَمَنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَّاتِي اٰمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (فصلت/۴۰) (آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر
است؟ یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟)

وَتَرَاهُمْ يَعْزُبُونَ عَنْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ اٰمَنُوا انِ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا
انْفُسَهُمْ وَاهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (شورا/۴۵) (انان [*ستم‌کاران] را می‌بینی [که چون] بر [آتش] عرضه می‌شوند از

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

[شدت] زبونی فروتن شده‌اند زیرچشمی می‌نگرند و کسانی که گرویده‌اند می‌گویند در حقیقت زیانکاران کسانی‌اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند.

ان رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (الجاثیه/۱۷) (قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان [رشک‌بران] در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد).

قُلِ اللَّهُ يَخِيْبُكُمْ ثُمَّ يَمِيْتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الجاثیه/۲۶) (بگو خدا [است که] شما را زندگی می‌بخشد سپس می‌میراند آن‌گاه شما را به سوی روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست، گرد می‌آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی‌دانند).

ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (المجادله/۷) (آن‌گاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده‌اند آگاه خواهد گردانید).

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ (المتحنه/۳) (روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند [خدا] میانتان فیصله می‌دهد).

مانع دوم- لِقَاءُ اللَّهِ از منظر مسلمین

الف) منظور از "لِقَاءُ اللَّهِ" چیست؟

<http://www.rozenews.com>

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی به پرسشی در باره منظور از "لِقَاءُ اللَّهِ" پاسخ گفته است. به گزارش روضه نیوز؛ متن پرسش مطرح شده و پاسخ این مرجع تقلید شیعیان بدین شرح است:

منظور از "لِقَاءُ اللَّهِ" چیست؟

در آیات متعددی از قرآن مجید که اشاره به قیامت و رستاخیز می‌کند تعبیر به "لِقَاءُ اللَّهِ" یا «لقاء رب» آمده است. این تعبیر بسیار پرمعنی و عمیق است، هرچند جمعی از مفسران، بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند: گاه گفته‌اند منظور از "لِقَاءُ اللَّهِ" ملاقات فرشتگان خدا در قیامت است. گاه گفته‌اند منظور ملاقات حساب و جزاء و ثواب او است. و گاه گفته‌اند به معنی ملاقات حکم و فرمان او است. و به این ترتیب هر کدام کلمه‌ای را در تقدیر گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم تقدیر بر خلاف اصل است و تا دلیلی بر آن نباشد باید از آن پرهیز کرد. بدون شک منظور ملاقات حسی پروردگار نیست، چرا که ملاقات حسی تنها در مورد اجسام است که دارای مکان و زمان و رنگ و کیفیات دیگرند، به طوری که می‌توان آن‌ها را با چشم ظاهر دید. بلکه منظور یک شهود باطنی و دیدار و ملاقات روحانی و معنوی با خدا است، زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود، و آثار خداوند چنان در عرصه محشر و تمام صحنه‌ها و مواقف قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد که همه کس حتی کافران خدا را با چشم دل می‌بینند، و او را دیدار می‌کنند! (هرچند این دیدارها متفاوت است). مرحوم

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان چنین می‌گوید: «بندگان خدا در شرائطی قرار می‌گیرند که حجابی میان آن‌ها و پروردگارشان نیست، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور و به روز حقایق است، همان‌گونه که در آیه ۲۵ سوره نور آمده: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (در آن روز می‌دانند که خداوند حق آشکار است.) (۱) جالب این‌که در حدیث مشروحی می‌خوانیم مردی خدمت امام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد من در باره قرآن مجید به شک افتاده‌ام! امام فرمود: چرا؟! عرض کرد: در آیات بسیاری می‌بینم که قرآن سخن از ملاقات پروردگار در قیامت می‌گوید، و از سوی دیگری می‌فرماید: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ: «چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و او چشم‌ها را درک می‌کند» این آیات چگونه با هم سازگار است؟. امام علیه السلام فرمود: «اللقاء هنا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ، وَاللقاء هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمَ جَمِيعَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ لِقَائِهِ فَانَّهُ يَعْنِي بِذَلِكَ الْبَعْثُ»: لقاء به معنی مشاهده با چشم نیست، بلکه لقاء همان رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان است، پس معنی تمام آنچه در قرآن تعبیر به لقاء الله شده است درک کن که همه به معنی بعث است.» (۲) در حقیقت امیر مؤمنان علی علیه السلام مسأله لقاء الله را به چیزی تفسیر می‌کند که شهود پروردگار از لوازم آن است، آری روز رستاخیز روز برطرف شدن حجاب‌ها و کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور آیات حق، و تجلی خداوند بر قلوب است، و از این تعبیر امام علیه السلام هر کس به فراخور حال خود مطلب را در سطوح مختلف درک می‌کند، و همان‌گونه که گفتیم شهود باطنی اولیاء الله در قیامت با افراد عادی بسیار متفاوت و مختلف است. (۳) فخر رازی در تفسیرش در اینجا بیان جالبی دارد، او می‌گوید: «انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالباً از خدا غافل می‌شود، ولی در قیامت که همه این شوغل فکری برطرف می‌گردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می‌شود و این است معنی "لقاء الله" (۴) (۵). این حالت ممکن است بر اثر پاک‌ی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنان‌که در نهج البلاغه می‌خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام «ذعلب یمانی» از امام علیه السلام پرسید «هل رأیت ربک»: «آیا خدای خود را دیده‌ای؟»! امام علیه السلام فرمود «أ فأعبد ما لا أری؟» «آیا خدایی را که نیستم پرستش کنم؟»! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: «لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان» «چشم‌های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها به وسیله نور ایمان او را درک می‌نمایند» (۶). ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آنچنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می‌کند. (۷)

منابع:

- ۲- تفسیر المیزان جلد ۱۵ صفحه ۱۰۳ و جلد ۱۰ ص ۶۹.
- ۳- توحید صدوق صفحه ۲۶۷ (با تلخیص).
- ۴- تفسیر پیام قرآن ۵/
- ۵- تفسیر کبیر فخر رازی «ذیل آیه مورد بحث.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۶- تفسیر نمونه ۳۵۹ / ۱۷

۷- نهج البلاغه کلام ۱۷۹.

۸- تفسیر نمونه ۲۱۷ / ۱

ب) دیدن خدا قبل از قیامت

<http://wikiporsesh.ir>

پرسش: منظور از روایت ابابصیر که در آن به دیدن خدا قبل از روز قیامت اشاره شده است، چیست؟

متن کامل پرسش

روایتی در توحید صدوق ص ۱۱۷ آمده است که ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «أخبرنی عن الله عزوجل، هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟» و حضرت پس از پاسخ مثبت و توضیح مطلب، فرمودند: «ألست تراه في وقتك هذا: مگر هم اکنون خدا را نمی بینی؟». منظور از این بخش آخر چیست؟ یعنی حضرت در ابوبصیر تصرفی کردند تا چشم دل او باز شد و وجه خدا را «بحقائق الإیمان» دید، یا این که تصرفی در کار نبوده؟ اگر تصرفی در کار نبوده و از قبل هم این لقاء برای ابوبصیر حاصل بوده، چرا باز در مورد لقاء الله سؤال کرد؟

پاسخ: بحث امکان رؤیت و معرفت خدا یکی از مهم ترین مباحث در اسلام و تشیع است که از جنبه های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و متکلمان، فلاسفه و عرفا بیان های متفاوتی در مورد آن اظهار کرده اند. روایتی که در سؤال، ذکر شده ناظر به مبانی عرفانی رؤیت است که به عنوان یکی از اسرار ائمه علیهم السلام مطرح شده است. در این فرصت نخست متن روایت را که در توحید صدوق نقل شده است به طور کامل ذکر می کنیم و سپس به تحلیل آن می پردازیم:

متن روایت: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم مرا خبرده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟ فرمود: آری و پیش از روز قیامت نیز او را دیده اند. عرض کردم در چه زمانی؟ فرمود: در هنگامی که به آنان فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» آیا من پروردگار شما نیستم؟ «قَالُوا بَلَى» گفتند آری تو پروردگار مایی، پس حضرت ساعتی ساکت شدند، بعد از آن فرمودند: و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند. آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را بینی؟! ابو بصیر می گوید که به آن حضرت عرض کردم: فدای تو گردم، پس من این کلام را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه!؛ زیرا که تو هرگاه این سخن را نقل کنی، منکری که جاهل به معنای آنچه ما می گوئیم باشد، آن را انکار کرده و گمان کند که این تشبیه و کفر است. البته دیدن به دل مانند دیدن به چشم نیست، خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند. (۱)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

تفسیر روایت: آنچه طبق مبانی قرآنی و روایی در مورد این روایت می‌توان گفت؛ این است که از طرفی طبق بسیاری از روایات پی بردن به کنه ذات خداوند امری محال است. اما در مقابل، روایاتی داریم که در آنها سخن از دیدن خدا به میان آمده، از جمله امام علی (علیه السلام) در روایات متعددی در باره رؤیت خداوند این جمله معروف را فرموده‌اند: «ما كنت أعبد ربا لم أره» (۲)؛ هرگز خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. همچنین امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه خطاب به پروردگار می‌فرماید: کور باد چشمی که تو را نبیند. (۳) در مقام بررسی این روایات، اختلاف‌هایی میان متکلمان، فلاسفه و عرفا وجود دارد. برخی اساساً منکر هر نوع رؤیتی می‌شوند و می‌گویند رؤیت خداوند به طور مطلق محال است و اگر هم سخن از لقاءالله به میان آمده، مراد از آن، مشاهده نعمت‌های خدا است. بنابراین همه این سخنان را کفر و شرک و تجسیم و تشبیه ... می‌دانند و به اصطلاح فقط خدای نادیده را برای پرستش جایز می‌دانند. اینان همان گروهی هستند که امام صادق (علیه السلام)، ابابصیر را از نقل روایت به خاطر آنان نهی کرد و فرمود: پس منکری که جاهل به معنای آنچه ما می‌گوییم باشد، آن را انکار می‌کند و بعد از آن گمان کند که این تشبیه و کفر است، ولی عده‌ای دیگر که بحث عرفانی «تجلی» را مطرح نموده‌اند معتقدند در عین حال که معرفت کنه ذات محال است، اما رؤیت و معرفت تجلی خداوند امکان پذیر بوده و مؤمنان حقیقی از چنین رؤیتی در همین دنیا برخوردارند. ضمن این که تجلیات خداوند خود دارای درجاتی است که عالی‌ترین درجه آن همان رؤیتی است که در سفر معنوی معراج برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رخ داد که حتی جبرئیل هم که ملک مقرب الاهی است توان آن رؤیت را نداشت، و مرحله ضعیف‌تر آن برای انبیا، اولیا و مؤمنان حاصل شده و خود ابابصیر در این روایت نیز جزو افرادی است که امام (علیه السلام) از ایشان توقع این مشاهده را داشته است. البته برای درک مراتب تجلی، جذبه عشق خدا و نورانیت دل شرط اساسی است. توضیح فیض کاشانی: در این جا به مطالبی از «فیض کاشانی» که در کتاب «کلمات مکنونه» تحت عنوان: «جمع بین امتناع معرفت و رؤیت و امکان آن» مطرح نموده است، اشاره می‌کنیم. وی همین روایت ابابصیر را هم ناظر به همین بحث دانسته است: «اگر چه مقربان خدا از معرفت خدا اظهار عجز کرده‌اند، از جمله جبرئیل که خطاب به پیامبر در شب معراج گفت: اگر ذره‌ای نزدیک‌تر روم خواهم سوخت و خود پیامبر که گفته است: خدایا ما تو را آن‌گونه که حق معرفت تو است نشناختیم. همچنین خود خداوند در قرآن می‌فرماید: چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، لکن او چشم‌ها را درک می‌کند، ولی با این حال شیر مردان بیشه ولایت دم از انکار پرستش خدای نادیده زده و مدعی رؤیت خدا شده‌اند. از جمله از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که من خدایی را که ندیده باشم نپرستیده‌ام. همچنین فرمود: اگر پرده‌ها کنار روند بر یقین من افزوده نمی‌شود. در جمع بین این دو مطلب باید گفت: هر چند به کنه حقیقت راهی نیست؛ چرا که محیط بر همه چیز است و محاط بر چیزی نمی‌تواند باشد، اما به اعتبار تجلی در مظاهر اسماء، در هر موجودی وجهی دارد و در هر مرآتیی جلوه‌ای می‌نماید. همچنان که در قرآن می‌فرماید: به هر جا که رو کنید روی خدا است. (۴) و در روایت می‌فرماید: حتی اگر بر پائین‌ترین طبقه زمین هم فرود آئید بر خدا فرود

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

آمده‌اید. بنابراین به این اعتبار رؤیت و معرفت امکان پذیر است، بلکه این تجلّی همه را هست، لکن خواص می‌دانند که چه می‌بینند؛ لذا می‌گویند: در هر چیزی که نگرستم قبل و بعد و همراه آن خدا را دیدم، ولی عوام نمی‌دانند که چه می‌بینند. همچنان که در قرآن می‌فرماید: بدان که آنان نسبت به دیدار رب خود در تردیدند! - حال آن‌که - خداوند بر همه چیز احاطه دارد. (۵)

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی؟

گفتا که خوب بنگر شاید رسیده باشی!

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه توان با که توان گفت دوست

در کنار من و من مهجورم. (۶)

نتیجه: با این توصیف منظور امام صادق (علیه السلام) در این روایت از این جمله که "مگر هم اکنون خدا را نمی‌بینی؟" همان رؤیت تجلّی خداوند است و لزوماً این مشاهده نیازی به تصرف امام و به نوعی خرق عادت ندارد. بله این تنبه و بیداری امری بود که از ناحیه امام (علیه السلام) در ابابصیر ایجاد شد. و این که چه مرتبه‌ای از تجلّی برای ابابصیر آشکار شده است، برای ما قابل درک نیست.

تذکر: لازم به ذکر است که ابابصیر شخصیتی بزرگ و از اصحاب خاصّ امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است و روایات متعددی به ما رسیده است که در برخی از این روایات به شدت معرفت ابابصیر و میزان آگاهی او نسبت به مسائل اشاره شده است.

علت پرسش ابابصیر: پاسخ این مطلب هم که اگر رؤیت برای ابابصیر حاصل بوده، پس چرا باز در مورد لقاء الله سؤال کرد و چرا امام فرمود که مگر تو هم اکنون او را نمی‌بینی، از این سخن فیض کاشانی آشکار است که: همه تجلّی خدا را می‌بینند، اما خواص می‌دانند که چه می‌بینند و عوام نمی‌دانند و به تعبیر رهبر فقید انقلاب:

حق می‌طلبند و خود ندانند آن را/ در آب به دنبال فراتند همه

بنابراین ابوبصیر با این بیان امام و القاء حکمت و حقیقت ایمانی توسط امام تنبه حاصل کرده و به سطحی رسید که نسبت به آنچه می‌بیند، اما نمی‌داند عرفان و معرفت پیدا کند و بداند که چه می‌بیند و معلوم است که چنین آگاهی برای ابابصیر حاصل شد و به همین دلیل، پاسخ سؤال خود را به طور کامل گرفته و عرض کرد: آیا این مطلب را برای دیگران نیز نقل کنم؟ که حضرتشان از نقل آن برای همه نهی فرمودند. پانویس:

(۱)- صدوق، التوحید، ص ۱۱۷، باب ما جاء فی الرؤیة، ج ۲۰، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۵۷.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

(۲)- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۹۸، باب فی ابطال الرؤیة، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵.

(۳)- «عمیت عینٌ لا تراک»، امام حسین (ع)، دعای عرفه.

(۴)- سورة بقره/۲، آیه ۱۱۵.

(۵)- سورة فصلت/۴۱، آیه ۵۴.

(۶)- در ادامه فیض کاشانی به روایت ابابصیر اشاره کرده است. فیض کاشانی، محسن، الکلمات المکنونه فی علوم اهل الحکمة و المعرفة، ص ۵ و ۴، بی تا، بی جا (همراه با تلخیص و تصرف).

منبع: پایگاه اسلام کوئست

ج) لقاء چیست؟ لقاء الله به چه معناست؟

<http://www.askdin.com/showthread.php?t=5178>

لقاء چیست؟

لقاء مصدر از باب مفاعله در لغت به معنای ملاقات، به هم رسیدن و با هم مقابل شدن و برخوردن به همدیگر است. و این معنی (مقابله و مواجهه) در عالم اجسام روشن است، مانند مقابل شدن و مواجهه بودن دو فرد. اما در عالم روحانی و نسبت به خداوند متعال: قهراً می باید این مقابله (به فتح باء) و ملاقات به صورت معنوی و روحانی باشد، زیرا خداوند متعال از خصوصیات و حدود و اوصافی که در عوالم خلق است منزّه است. (۱)

در قرآن کریم بیش از بیست جا عبارت لقاء الله آمده است.

اقوال در معنای لقاء الله:

تنزیه صرف: تا آنجا که منتهای معرفت، همان است که باید خداوند را تنزیه صرف نمود. و معتقد بر این شد که خدای را به هیچ وجه نتوان شناخت و آیات و اخباری را که در معرفت و در لقاء الله وارد شده است را تأویل باید کرد. مثلاً تمام آیات و اخبار لقاء الله را معنی می کنند بر مرگ و لقاء ثواب و عقاب. ملاقات حقیقی: بدین معنا که ملاقات ممکن الوجود با خداوند جلیل واجب الوجود حقیقتاً هست لکن نحوه آن هم لایق (ملاقی) ملاقات کننده و (ملاقی) ملاقات شونده است و آن عبارت از همان معنا است که در ادعیه و اخبار از آن به لفظ وصول و زیارت و نظر بر وجه و تجلی و دیدن قلب و تعلق روح تعبیر شده است و از ضد آن به فراق و بعد و حرمان تعبیر می شود. مانند تعبیرات زیر:

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر «قد قامت الصلاة» فرمود: یعنی نزدیک شد وقت زیارت. و در دعاها مکرراً وارد شده است (و لا تحرمنی النظر الی وجهک) بار الها مرا از نظر به وجهت محروم مفرما. و در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود (و لکن تراہ القلوب بحقایق الایمان) خدای را چشم های ظاهر نمی بیند و لیکن دل ها به وسیله ایمان حقیقی او را می بیند. و در مناجات شعبانیه (و الحقنی بنور عزک

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

الابهیج فاکون لک عارفاً) بارالها مرا به نور عزت که سراپا بهجت است برسان تا تو را بشناسیم.(۲)
بی نوشت:

(۱)- رساله لقاء الله - علامه حسن مصطفوی.

(۲)- رساله لقاء الله - آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی.

د) معنای وجه الله و لقاء الله

<http://maaref.porsemani.ir/node/4806>

اساساً این دعا که از حضرت زهراى مرضیه سلام الله علیها است یعنی چه: «اللهم انى اسئلك النظر الى وجهك و شوق الى لقاءك» آن وجه و این لقا چیست؟ هر که بر روی آن (زمین) است فانی است؛ در حالی که باقی می ماند وجه پروردگار تو که دارای جلال و اکرام می باشد» (الرحمن: ۲۶، ۲۷) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند. وجه او را می طلبند و هرگز به خاطر زینتهای زندگی دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است» (الکھف: ۲۸) معبود دیگری را با الله مخوان! که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز هلاک شونده است جز وجه او؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه به سوی او بازگردانده می شوید.» (القصص: ۸۸) از آیات فوق بر می آید که:

اولاً همه موجودات فانی می شوند جز وجه الله که هلاک و فنا ندارد.

ثانیاً وجه الله آن هدف نهایی است که انسان باید به آن برسد و به دیدار آن نائل گردد.

ثالثاً وجه الله، الله نیست؛ بلکه وجه الله است؛ و وجه هر چیزی نمود و ظهور آن چیز است. افراد انسانی با قیافه شناخته می شوند لذا قیافه شخص را وجه او گویند. یک کتاب را از جلد آن می شناسند لذا جلد کتاب را وجه کتاب گویند. وجه الله نیز آن حقیقتی است که خدا را نمودار می سازد.

حال سؤال این است: آن حقیقت چیست که خدا با آن شناخته می شود؟

خداوند فرمود: «فَإَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» او بقیة الله یعنی مهدی است که در پایان این نگره می آید و زمین را پر از قسط و عدل می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده است» (الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۲) أبو الصلت گوید: گفتم: ای زاده رسول خدا، معنی این روایت چیست؟ «ثواب گفتن لا إله إلا الله نظر کردن به وجه الله است» فرمودند: ای أبو الصلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره ای همانند صورت و چهره مخلوقین بداند کافر است، وجه و چهره خدا، انبیاء و رسولان و حجتهای او هستند. آنها کسانی می باشند که مردم، توسط آنان به سوی خدا و دین و معرفت او رو می آورند، خداوند فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»، و نیز فرموده: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجتهای خداوند در مقامات و درجات خاصشان در روز قیامت برای اهل ایمان ثواب بزرگی است»

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

(الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۰۹) رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمودند: من رسول خدا و رساننده از طرف اویم و تو وجه الله و اقتداکننده به او. پس مرا مانند جز تو نیست و تو را مانند جز من نیست» (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۴۰۴) حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ما هستیم مثانی که خدا به پیامبر عطا نموده و ما وجه الله هستیم که روی زمین بین شما رفت و آمد می کنیم. می شناسد ما را آن کس که شناخته و جاهل است به حق ما آنکه نادان است. پس هر که ما را بشناسد پیشاپیش او یقین است و هر که جاهل به حق ما باشد پیشاپیش او جهنم است» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۱۴) امام صادق (ع) در تفسیر «وَبَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» فرمودند: «نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ مَائِمٌ وَجْهَ اللَّهِ» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۲) سلام بن مستنیر گفت از حضرت باقر علیه السلام این آیه را پرسیدم «كُلُّ شَيْءٍ عَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند: به خدا قسم ما وجه الله هستیم که تا روز قیامت پایدار است. امری که خداوند در مورد ولایت و فرمانبرداری از ما نموده است معنی وجه الهی که فرمود کُلُّ شَيْءٍ عَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ هر کدام از ما بمی رد یک نفر از فرزندان او جانشینش می شود تا روز قیامت» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳) ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام در باره کُلُّ شَيْءٍ عَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ نقل نمود که همه چیز از بین می رود فقط باقی می ماند وجه پروردگار. خدا منزله است از اینکه به داشتن صورت توصیف شود تا وقتی که خداوند در بقای مردم نیازی داشته باشد ما در میان آنها خواهیم بود هرگاه صلاحی در بودنشان ندید ما را به جانب خود می برد و آنچه مایل باشد در باره ما انجام خواهد داد گفتم فدایت شوم (رویه) که فرمودند چیست فرمود حاجت و نیاز (یعنی تا خدا صلاح در بقای مردم بداند)» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۴) حضرت باقر علیه السلام در باره آیه: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» فرمودند ما جلال الله و کرامت او هستیم که مردم را به واسطه اطاعت از ما گرامی داشته» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۶) خثیمه گفت از حضرت صادق پرسیدم در باره آیه «كُلُّ شَيْءٍ عَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند: یعنی دین خدا. پیامبر اکرم و امیر المؤمنین علیه السلام دین الله و وجه الله و عین الله و زبان خدا که با آن سخن می گوید و دست خدا در میان مردم بودند. ما وجه الله هستیم که باید از جانب ما به خدا نزدیک شد. پیوسته در میان بندگان او هستیم تا خداوند را به وجود مردم نظری است؛ وقتی چشم از آنها برداشت ما را به جانب خود می برد و آنچه خواست انجام می دهد.» فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا أَجَابَ - مَائِمٌ اسْمَاءُ حَسَنَى خدای که چون با آنها از خدا چیزی خواسته شود، اجابت می کند» (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۸) از این احادیث شریفه استفاده می شود که وجه الله همان حقیقت دین خدا، حقیقت کتاب خدا، حقیقت انسان کامل و حقیقت اسماء الله می باشد. حکما این حقیقت را صادر اول و وجود منبسط می گویند که تمام مخلوقات، ظهورات آن می باشند؛ و اولین ظهور او در عالم خلق، عقل اول بوده است؛ لذا در روایات آمده که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ - أَوَّلُ Чَيْزِي كِه خدای خلق نمود عقل بود». لذا وجود منبسط، از سنخ خلق نیست ولی کنه ذات الله هم نیست؛ بلکه ظهور ذات است برای ذات. عرفا از این حقیقت متعالی تعبیر می کنند به حقیقت محمدیه یا نور محمدی؛ که اقتباس است از روایات نبوی که فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي - أَوَّلُ Чَيْزِي كِه خدای خلق نمود، نور من بود». البته توجه شود

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

که خلق را دو معناست. گاه خلق به غیر کنه ذات می‌گویند که شامل اسماء الله هم می‌شود؛ و گاه به غیر ذات می‌گویند؛ که شامل اسماء الله نمی‌شود. چرا که اسماء عین ذاتند. خود ذات نیز دو استعمال دارد؛ گاه به کنه ذات اطلاق می‌شود و گاه به مقام اسماء که ظهور کنه ذات می‌باشد. حقیقت محمدیه را وجه‌الله گفته‌اند؛ چون برترین ادراک عقلی و قلبی ما از خدا، منتهی به این حقیقت می‌شود؛ لذا او خلیفه و نماینده خداست؛ یعنی خدا را می‌نمایند. امام باقر(ع) فرمودند: «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَبِنَا وَحْدَ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ صَ حِجَابُ اللَّهِ - با ما عبادت می‌شود الله و با ما به یگانگی ستوده می‌شود؛ و محمد(ص) حجاب الله است» (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲)؛ یعنی فراتر از این حجاب راه ندارید. ما ادراک می‌کنیم خدا را در آئینه او که خلیفه الله باشد. حقیقت محمدیه را نور گفته‌اند چون با اوست که هیاکل موجودات از ظلمت به در آمده و ظاهر گشته‌اند؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» (النور: ۳۵). بالاخره الله نور السماوات یا نوره؟ هر دو. چون خدا نور بالذات است و نور خدا، ظهور آن نور بالذات می‌باشد. حقیقت محمدیه را حقیقت مائیه (آب) نیز می‌گویند: «... وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ . وَ عَرْشُ أَوْ بَرِ آبٍ بُوْدَ». چون نسبت وجود منبسط با مخلوقات، مثل نسبت آب است به موج و دریا و قطره و یخ و برف و بخار و مه و ابر و آبشار و فواره و... این امور، هر کدام چیزی هستند غیر از دیگری؛ و هیچ کدام آب هم نیستند بلکه اینها ظهورات و نمودهای گوناگون حقیقتی هستند عقلی به نام آب. لذا آب را با چشم نتوان دید بلکه عقل است که در واری این نمودهای حسی، آب را ادراک می‌کنند. وجود نیز چنین نسبتی با مخلوقات دارد. لذا مخلوقات، مظاهر و نمودهای وجود و آیات وجودند. او را نفس رحمنی نیز گفته‌اند. چون نسبت او به کلمات وجودی (مخلوقات) مثل نسبت نفس انسان است به کلماتی که از دهان خارج می‌شوند. هوایی که از سینه بالا می‌آید یک چیز بیش نیست اما چون به حنجره می‌خورد و در دهان وارد می‌شود، به صورت حروف درمی‌آید و از ترکیب حروف، میلیونها کلمه درست می‌شود. وجود منبسط نیز حقیقت واحدی است که تمام کلمات وجودی، نمود اویند. او را عنقا (سیمرغ) نیز گفته‌اند. اسامی دیگر او عبارتند از: ارادة الله، مشیة الله، اسم اعظم، أم الكتاب، رُق منشور، روح القدس، ظل ممدود، حق حادث، خلیفه الله اعظم، بقیة الله، کتاب مستور، امام مبین، و... گفته‌اند؛ او را بیش از صد اسم است. هیچ موجودی به مقام نبوت و امامت نمی‌رسد مگر آنکه اتحادی با این حقیقت داشته باشد؛ لکن کسی را با آن اتحاد تام نیست مگر چهارده معصوم (ع). لقاء این، حقیقت بهشت است و آنکه پشت به این نور کرده، روی در ظلمت دارد؛ لذا صورتش سیاه خواهد بود و نامه عملش را از پشت سر می‌گیرد. چرا که پشت به نور خدا نموده. البته لقاء را مراتبی است؛ کما این که بهشت را مراتبی است. چهارده معصوم (ع) اتحاد تام با این حقیقت دارند؛ لذا بیننده و دیدن و دیده شده یک حقیقت است. اما غیر ایشان از انبیاء و اوصیاء درجه‌ای پایتتر دارند؛ و لقاء غیر معصوم، به نحو نظاره است؛ البته نظاره وجودی و سپس قلبی و سپس عقلی و سپس مثالی (به نحو تمثیل)؛ اما حس، مال دنیا است و در برزخ و فوق آن راه ندارد. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ - در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است، (۲۲) و به پروردگارش می‌نگرد» (القیامة)

ه) لِقَاءُ اللَّهِ در روایات

<http://rasekhoon.net/article/show>

زهرا محسنی زاده

روایات در هنگام تفسیر آیات لقاء، آن را به معنی «بعث و حشر روز قیامت» معرفی می‌کنند. چنانچه امام علی (علیه السلام) در پاسخ به پرسش فردی که از تعارض آیات در مورد دیدن خداوند می‌پرسد، فرمودند: یقین دارند که برانگیخته و محشور و حسابرسی می‌شوند و پاداش و کیفر می‌بینند، و گمان در اینجا به معنای یقین است. (نورالثقلین: ج ۱ ص ۷۶ و ۷۷؛ البرهان: ج ۱ ص ۲۰۹)، و در تفسیر آیه (من کان یرجو لِقَاءَ اللَّهِ) می‌فرمایند: «یعنی کسی که به برانگیخته شدن ایمان دارد، زیرا وعده خدا در باره کیفر و پاداش حتماً آمدنی است.» دیدار، به معنای بعث است [به معنای رؤیت نیست]، پس تمام آنچه که در کتاب خدا راجع به دیدن آمده، به معنای برانگیخته شدن است. (نورالثقلین: ج ۴ ص ۱۵۳).

روایات لِقَاءُ اللَّهِ

احادیثی که مفهوم دیدار پروردگار را با واژه لقاء ذکر کرده‌اند، به سه دسته قابل تقسیم‌اند:

۱- روایاتی که از مرگ با عنوان «لقاء پروردگار» (مقدمه و پیش زمینه دیدار الهی) تعبیر کرده‌اند: خداوند در حقیقت خواستار دیدار کسی است که خواستار دیدار او باشد، و دیدار با کسی را ناخوش دارد که ملاقات او را خوش ندارد. چگونه می‌پندارید دوستان خدایید و نه مردم، حال آنکه از مرگ می‌گریزید و به دنیا می‌چسبید. (تحف العقول: ص ۵۰۵). «ان وعده الله حق و لقاءه حق و صدق الله» (الکافی: ج ۲ ص ۵۸۸). امام حسین (علیه السلام) در مسیر حرکت به کربلا فرمودند: «به راستی که مومن باید به [مرگ و] دیدار خدا روی آورد. پس من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم.» (تحف العقول: ص ۲۴۵). امام صادق (علیه السلام): «امام (علیه السلام) مرگ را که چشم گشودن به نشئه برزخی و از بین رفتن حجاب دنیوی است و نوعی مشاهده برای مومن ایجاد می‌شود، به لقاء تعبیر نموده‌اند، به عبارت دیگر مرگ، به دریچه ایی تعبیر شده است که نوعی لقاء را ایجاد می‌کند.» (المحاسن: ج ۱ ص ۱۶۰)

۲- در دسته دیگر احادیث، دیدار پروردگار، به همراه ثواب و عقاب خداوند عنوان شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «هر که در وصیتش عدالت پیشه کند، کسی است که در زندگی اش صدقه بخشیده است و هر که در وصیتش ستم ورزد، خدا را در حالی که از او روی گردان است، دیدار می‌کند.» (همان: ج ۷ ص ۵۸). امام علی (علیه السلام) فرمودند: «هر که بیعتش را بشکنند، در روز قیامت مانند جذامی دست بریده خداوند را ملاقات می‌کند.» (دعائم الاسلام: ج ۲ ص ۱۵). امام رضا (علیه السلام): «هر که تهیدست مسلمان را بیند و به او به گونه‌ای غیر از سلام به ثروتمند سلام کند، خدا را در قیامت در حالی که از او خشمناک است ملاقات می‌کند.» (مستدرک الوسائل: ج ۹ ص ۱۵۸). چنانچه مولی صالح مارندر آنی مراد از لقاء را مرگ یا بعث (جزاء پاداش و عقاب) می‌داند. (شرح اصول کافی: ج ۱۰ ص ۴۸۴).

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۳- دسته سوم، دیدار پروردگار را پاداش برتر بهشتیان می‌داند. امام علی (علیه السلام) در وصف بهشتیان مؤمن، پس از ذکر ورودشان به بهشت برزخی و متنعم شدن از نعمت‌های فراوان پروردگاران، آن‌ها را مشتاق به دیدار پروردگار بیان می‌کند:

بستر آیات صریح لقاء

قرآن کریم هنگامی که دیدار پروردگار را به صورت صریح بیان می‌کند، غالباً روز قیامت و رستاخیز و مواجهه با اعمال را مدنظر دارد، چرا که هنگام تشویق به آن، و یا ذکر انکار و اعراض مشرکین از آن، موضوع بهشت و جهنم، و جزا و پاداش مطرح بوده و با نوعی تهدید و تشویق همراه است، مانند آیه مبارکه: «کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیوی دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند، جایگاهشان آتش است.» (یونس: آیات ۸، ۷). و یا ذکر نوع حسابرسی آسان و سخت از انسان‌ها در قیامت، پس از ذکر رجوع همه به سوی خداوند مطرح می‌شود: «ای انسان، حقا که به سختی، به سوی پروردگارت در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.» (انشقاق: آیه ۶).

آشکار شدن مظاهر ربوبیت پروردگار

در این روز همه موانعی که جهت امتحان بشر در دنیا وضع شده بود کنار می‌رود و ترس روز قیامت، همه را موحد می‌کند و شرایط ایجاد معرفت و بصیرت موحدانه برای همه ایجاد می‌شود. «آن روز، خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است.» (نور: آیه ۲۵)

معرفت به خداوند از بدیهی‌ترین بدیهیات است که تنها با به روز غفلت، فراموشی یا انکار می‌شود، اما روز قیامت که همه حجابهای غفلت زدوده می‌شود، حق بدون هیچ‌گونه حجابی عرضه می‌شود. (المیزان: ج ۱۵، ص ۱۳۶) و این معرفت تام برای همه حاصل می‌شود؛ چرا که در وحشت روز قیامت، جای برای غفلت و مشغول شدن به امور غیرالهی باقی نمی‌ماند، چنانچه این روز را یوم التلاق می‌نامند. از وجوه نامگذاری این روز به «یوم التلاق» ملاقات انسان‌ها با خالق خویش است. ملاقات، دیدار دو سویه است. همه موجودات و انسان‌ها، با تمامی وجوه وجودی خویش نیازمند درگاه الهی‌اند، اما این معرفت با معانی تمام آن، تنها در قیامت برای همه حاصل می‌شود. «او درجات [بندگان صالح] را بالا می‌برد، او صاحب عرش است، روح [مقدس] را به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد لقاء می‌کند تا [مردم را] از روز قیامت [روز رستاخیز] بیم دهد!» معنای این ملاقات - چنانچه در قرآن کریم ذکر شده - این است که در آن روز همه اسبابی که در دنیا مردم را به خود مشغول می‌کرد از کار افتاده و تنها حق آشکار است؛ چرا که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است؛ آن هم ملک و سلطنت علی الاطلاق. (همان: ج ۱۷، ص ۴۸۴).

منبع: نشریه حدیث اندیشه، شماره ۷.

و آیا الله را در روز قیامت می‌توانیم ببینیم؟

<http://www.askquran.ir/showthread.php?t=24719>

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

دلایل عقلی مثل جسم نبودن خداوند به این خاطر مردود است که نهایت سخن ما را به اینجا می‌کشاند که بگوییم: الله نمی‌تواند به انسان چشمی بدهد که با آن الله را ببینند!! و الله قادر مطلق نیست!!!! خداوندی که قادر بوده در جهان چشمی بما بدهد که با آن اجسام را ببینیم، حتما قادر است در آخرت چشمی بما بدهد که با آن چیزی که جسم نیست را نیز ببینیم! این جواب ساده و کوتاه و گویا است. پس نیازی نیست که آیات را تأویل کنیم تا در مقیاس‌های مادی ما بکنجند! (و بگوییم چشم امید!) اما جواب از آیات: ما نیز می‌گوییم «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و ما نیز می‌گوییم «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» اینها منافاتی با رویت الله در روز قیامت ندارد! ما در عین حالی که معتقدیم هیچ چیز مثل الله نیست، در همان حال عقیده داریم که او را خواهیم دید. آیا نمی‌توان چیزی را دید که شبیه به هیچ چیز نیست؟! «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» هم با دیدن خداوند منافاتی ندارد ما الله را در روز قیامت می‌بینیم اما دیدن تنها برای درک کامل الله کافی نیست. زیرا درک بالاترین درجه دیدن است یکی دیدن سطحی و سرسریست یکی دیدن با غور و توجه و یکی درک چیزی با دیدنش... و خداوند فرموده که درک من به وسیله چشم‌ها ناممکن است ولی از این می‌فهمیم که دیده می‌شود ولی درک نمی‌شود اگر مطلقاً دیدن ممکن نمی‌بود الله باید می‌فرمود: (لا تراه الأبصار) یعنی: چشم‌ها او را نمی‌بینند.

نظریات کاربران:

با سلام خدمت دوست عزیز

خداوند جز چشم مادی چشم معنوی نیز به انسان داده. چه بسیار کسانی که به درجه‌ای از اخلاص و انسانیت رسیده‌اند که چشم معنویشان بیناتر از چشم مادیشان شده. پس این سخن مردود است که خدا به انسان چشم معنوی نداده اما در مورد دیدن خداوند چشمی که با آن می‌شود خدا را دید هم در این دنیا خداوند به ما داده. در مثال امام حسین (ع) و یارانش چه دیده و شنیدند که این‌گونه مجذوب خالق شدند که شهادت را گواراتر و شیرینتر از شهد نوشیدند و به سوی شهادت شتافتند؟ آیا چیزی جز زیبایی خالق، انسان را این‌گونه عاشق و شیفته می‌کند؟ اگر خداوند دیده شود پس چگونه غیر مادی خواهد بود؟ و شما می‌فرمایید و خداوند فرموده که درک من به وسیله چشم‌ها ناممکن است ولی از این می‌فهمیم که دیده می‌شود ولی درک نمی‌شود اگر مطلقاً دیدن ممکن نمی‌بود الله باید می‌فرمود: (لا تراه الأبصار) یعنی: چشم‌ها او را نمی‌بینند. خداوند فرموده درک من به وسیله چشم‌ها ناممکن است. خداوند عشق را به انسان داد و انسان را عاشق و خود را معشوق قرار داد. آیا عشق بهترین وسیله برای دیدن معشوق نیست؟ اما در قیامت هم خدا را با دو چشم نمی‌شود دید. نه خداوند مادی است که دیده شود؛ نه درک و چشمان انسان قادر به دیدن خالق می‌باشند.

هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم. اما بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید. اما خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست، نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

با سلام به شما دوست عزیز

فرمودی (هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم. اما بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید. اما خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم.) که با توجه به آنچه در شبهه بود ما می‌گوییم ما با دیدن خداوند که نمی‌خواهیم خدا را درک کنیم ما خدا را ببینیم بعد با توجه به امور و صفات دیگر خداوند را درک می‌کنیم.

با سلام به شما دوست عزیز

فرمودید (هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم. اما بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید. اما خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم.) که با توجه به آنچه در شبهه بود ما می‌گوییم ما با دیدن خداوند که نمی‌خواهیم خدا را درک کنیم، ما خدا را ببینیم بعد با توجه به امور و صفات دیگر خداوند را درک می‌کنیم.

با عرض ادب و احترام

شما می‌فرمایید ما نمی‌خواهیم فقط با دیدن خداوند. اورا درک کنیم. ما خدا را ببینیم بعد با توجه به صفاتش اورا درک کنیم. البته دیدن فقط برای درک لازم نیست. ایا انسان هر چه را ببیند درک می‌کند؟ یا اول می‌بیند بعد در موردش فکر و اندیشه می‌کند و بعد تازه به درجه درک کامل می‌رسد. دیدن اولین قدم برای درک است. چه بسا بسیاری از امور که ما نمی‌بینیم ولی با توجه به توضیحاتی که دیگران داده‌اند آن را شناختیم و درکش کردیم. مثالی می‌زنم در این رابطه. مثلا کمتر کسی از ما موجودی به نام جن را دیده. اما برای شما صفات این موجود را بیان می‌کنم.

از اولاد جان ابن جانانده مخلوق از ایش که به هر شکلی مشکل کردند به جز صورت محمد (ص) و آل محمد (ص). موجوداتی شبه انسان. بدون ماده ولی محدود به زمان و مکان. اشرار ایشان را دیو گویند که دیوان آن‌ها فرمانبردار ابلیسانده گروهی در میان مردم زندگی کرده و گروهی در نزدیکی ابهای روان و چشمه‌ها و... حال شما با توجه به تعریف من یک شناختی از این موجود پیدا کردید. البته بسیار مختصر بود این توضیح. اگر بسیار کاملتر توضیح می‌دادم شما شناخت کامل پیدا می‌کردید. حال که خداوند به این زیبایی و کاملی خود را توضیح داده و بهترین وسیله را برای شناخت خود به نام عشق به انسان داده دیگر چشم و دیدن برای چه؟ بهتر از این می‌خواهید خالق را ببینید؟

با سلام و عرض ادب

خداوند سبحان قادر مطلق هست در این موضوع هیچ شکی نیست؛ اما معنی قادر مطلق این نیست که خداوند بر لاشیء نیز قادر باشد، طبق فرموده قرآن کریم «آن الله علی کل شیء قدير» خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است اما مفهوم آیه شریفه این نیست که بر لاشیء نیز قدرت خداوند تعلق بگیرد چون لاشیء

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

چیزی نیست تا متعلق قدرت خداوند قرار بگیرد. ظرفیت و اندازه وجودی همه افراد و همه اشیاء در عالم هستی مشخص است و هیچ چیزی فراتر از ظرفیت وجودی خود قابلیت دریافت ندارد، انسان موجودی در مراتب پایین وجود است که ظرفیت ادراک و مشاهده مرتبه اعلاّی وجود را نخواهد داشت زیرا ظرفیت و قابلیت وجودی او به همین اندازه است. اینکه خداوند در دنیا چشم خدا بین به انسان بدهد سخنی محال و نشدنی است چرا که ماده ظرفیت دیدن مافوق مجرد (خداوند سبحان) را ندارد این سخن همانند این است که شما بخواهید به یک ظرف یک لیتری بیش از ظرفیت او آب بریزید یقیناً ظرف یک لیتری قابلیت دریافت بیش از یک لیتر آب ندارد (مگر اینکه ظرفیت او را افزایش بدهید) چشم مادی انسان نیز ظرفیت دیدن خداوند را ندارد مگر اینکه خود مرتبه وجودی خود را افزایش داده و بتواند با ادراک عقلانی خداوند سبحان را ادراک نماید. جناب ملاصدرا می گوید : عقول کامل که مجرد از ماده‌اند می‌توانند خدا را از راه ادراک عقلانی، و نه از طریق چشم سر، ببینند.

عدم امکان رویت و ادراک حسی خداوند

اشاعره با توسّل به معنای ظاهر بعضی از آیات قرآن کریم معتقد بودند که رویت خداوند ممکن است. اشعری می‌گوید: «خداى سبحان در روز قیامت با چشم دیده می‌شود همان‌گونه که ماه شب بدر دیده می‌شود. مومنان او را می‌بینند اما کافران نمی‌بینند، زیرا کافران از خداوند در پرده اند» (مقالات الاسلامیین، ص ۲۹۲). اما امامیه اجماع دارند که رویت خداوند، چه در این دنیا و چه در جهان آخرت، غیرممکن است. ادراک حسی خدا غیر ممکن است، زیرا این عمل برخلاف منطق است: آنچه جسم یا جسمانی نیست، مکان ندارد و در زمان نیست، و نظیر ندارد، نمی‌تواند دیده شود. دیدن آفریدگار با چشم سر نیز به همین اندازه نامقبول است. عقل این واقعیت را تایید می‌کند و قرآن بر آن تاکید دارد، چنان که احادیث دارای سلسله سند که از امامان هدایت، که فرزندان رسول (ص) هستند، به ما رسیده است نیز بر این مطلب تاکید دارند. کل امامیه و اکثریت متکلمان همین اعتقاد را دارند. کلینی در کتاب جاویدانش کافی دوازده حدیث از امامان (ع) ضبط کرده است که در آنها به عدم امکان رویت خدا در این جهان یا در جهان آخرت تصریح شده است. صدرالمتألهین این احادیث را به ور آشکار و بسیار عالی تفسیر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که عقول کامل که مجرد از ماده‌اند می‌توانند خدا را از راه ادراک عقلانی، و نه از طریق چشم سر، ببینند. او این دیدگاه غزالی را به شدت رد می‌کند که در کتابش الاقتصاد فی الاعتقاد نوشته است که دیدن خداوند ممکن است. محور استدلال اشاعره در باب امکان رویت خدا این استدلال است: خداوند موجود است، و هر موجودی را می‌توان دید؛ زیرا مصحح رویت، وجود است؛ از طریق سمع هم وارد شده است که مومنان او را در آخرت می‌بینند (شهرستانی، ملل و نحل، ص ۱۳۱). «امامیه و عدلیه بر عدم امکان رویت خداوند بر اساس این واقعیت استدلال می‌کنند که جواز رویت خدا ضرورتاً مستلزم جسم و موجود جسمانی بودن او و مکان داشتن و قابل تشخیص بودن اوست، و این مستلزم محدودیت و محدود بودن اوست» (کلینی)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

مانع سوم- رجعت از منظر شیعیان

الف) رجعت چیست؟

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa1112>

رجعت چیست؟ و چه کسانی را شامل می‌شود؟ و در چه زمانی به وقوع می‌پیوندد؟
پاسخ اجمالی:

رجعت از جمله معتقدات شیعه امامیه است، و به معنای بازگشت به سوی دنیا، پس از مرگ و پیش از آخرت است که با اندک فاصله بعد از ظهور امام مهدی (عج) و پیش از شهادت انحضرت و برپا شدن قیامت واقع خواهد شد.

رجعت همگانی نیست، بلکه مخصوص مؤمن خالص یا مشرک محض است.
پاسخ تفصیلی:

"رجعت"، در لغت به معنای بازگشتن و برگشتن است [1]. و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مؤمنان خالص و مشرکان محض) پس از مردن و قبل از برپایی قیامت دوباره به این دنیا برمی‌گردند. اعتقاد به رجعت، از جمله معتقدات مذهب اهل البیت است که مستند به آیات و روایات متعدد است. وقوع رجعت در آیات و روایات
الف) آیات:

از تدبر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسئله رجعت اشاره نموده است: یک. آیاتی که به وقوع رجعت در آینده اشاره دارد؛ مانند آیه شریفه ۸۲ از سوره نمل که خداوند در این آیه می‌فرماید: "[به یاد آور] روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!"؛ بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسئله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند؛ چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به "من کل امة فوجا"، (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست؛ زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند، چنان‌که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می‌گوید: "ما آنها را محشور می‌کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت".

دو. آیاتی که به وقوع حوادثی در امت‌های پیشین اشاره می‌فرماید که در واقع نوعی رجعت محسوب می‌شود؛ مانند این آیات: ۱. آیه ۲۵۹ سوره بقره در باره پیامبری است که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان‌های اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می‌کند، اما خدا او را یک‌صد سال می‌راند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن، فرمود نه، بلکه یک‌صد سال

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بر تو گذشت [2] این پیامبر، عزیز باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی‌کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا [3].

۱. آیه ۲۴۳ سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می‌آورد که از ترس مرگ (و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در می‌دان جهاد خودداری کردند) از خانه‌های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آن‌ها داد و سپس آن‌ها را زنده کرد [4].

۲. آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره در باره بنی اسرائیل می‌خوانیم که گروهی از آن‌ها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند، سپس خداوند آن‌ها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را به جا آورند [5].

۳. آیه ۱۱۰ سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی (ع) می‌فرماید: "تو مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی" [6]. این تعبیر نشان می‌دهد که مسیح (ع) از این معجزه خود (زنده کردن مردگان) استفاده کرد، بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رجعت برای بعضی محسوب می‌شود.

۴. آیه ۷۳ سوره بقره در مورد کشته‌ای است که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود. قرآن این‌گونه می‌گوید: "دستور داده شد گاوی را با ویژگی‌هایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنده تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد) [7]. علاوه بر این پنج مورد، موارد دیگری در قرآن مجید دیده می‌شود. همچون داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود و داستان مرغ‌های چهارگانه ابراهیم (ع) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند، تا امکان معاد را در مورد انسان‌ها برای او مجسم سازند که در مسئله رجعت نیز قابل توجه است [8].

(ب) روایات:

امام صادق (ع) در مورد رجعت می‌فرماید: "به خدا سوگند که روزها و شب‌ها به سر نیاید تا آنکه خداوند مردگان را زنده کند و زندگان را بمی‌راند و حق را به اهلش بازگرداند و دین برگزیده خود را بر پای دارد و بر جهان اکم گرداند". همچنین مأمون به امام رضا (ع) عرض کرد: ای ابوالحسن نظر شما در باره رجعت چیست؟ حضرت فرمودند: "رجعت حقیقت دارد. در میان امت‌های پیشین نیز وجود داشته و قرآن از آن سخن به میان آورده و رسول خدا (ص) فرموده است: هر چه در امت‌های گذشته بوده در میان این امت نیز عیناً و موبه موبه پیش خواهد آمد" [9].

البته روایات در این زمینه فراوان است، ولی به جهت اختصار به همین دو روایت بسنده می‌کنیم. وقوع رجعت از منظر عقل و فلسفه

در این جا لازم است به چند مورد از حکمت و فلسفه امر رجعت اشاره نماییم:

۱. رسیدن به تکامل

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

عالم دنیا ظرف فعلیت یافتن قوه‌ها و تکامل استعدادهاست و برای رسیدن به آخرت خلق شده تا موجودات را در دامن خود پرورش داده به تکامل مطلوب برساند. اما از آنجا که عده‌ای از مؤمنان خالص به خاطر موانع و مرگ‌های غیر طبیعی از ادامه این مسیر معنوی باز مانده‌اند. حکمت خدای حکیم ایجاب می‌کند که آنان به دنیا برگردند و سفر تکاملی خود را به پایان برسانند. چنانچه امام صادق(ع) می‌فرماید: "هر مؤمنی که کشته شود به دنیا برمی‌گردد، تا بعد از زندگی مجدد به مرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد به دنیا برمی‌گردد تا کشته شود [و به ثواب شهادت برسد]10".

۲. کیفر دنیوی

همان‌گونه که خدا در دنیا و قبل از مرگ، بخشی از مجازات‌های ستم‌کاران به آنان تعلق می‌گیرد، آن دسته از مجازات‌هایی که قرار بود در همین دنیا به ستم‌کاران تعلق گرفته، اما مرگ مانع آن شد، در زمان رجعت تعلق خواهد گرفت. پس از حکمت‌های رجعت این است که خداوند، هر دو طرف را به دنیا برمی‌گرداند، تا شخص مظلوم به دست خود داد خود را از ظالم بگیرد. از امام کاظم(ع) نقل شده که فرمود: "مردمی که مرده‌اند به دنیا بازگشت خواهند کرد، تا انتقام خود را بگیرند، به هر کس آزاری رسیده به مثل آن قصاص می‌کند و هر کس خشمی دیده، به مانند آن انتقام می‌گیرد. هر کس کشته شده، قاتل را به دست خود به تقاص خون خود می‌کشد و برای این منظور دشمنان آنان نیز به دنیا برمی‌گردند تا آن‌ها خون ریخته شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آن‌ها سی ماه زنده می‌مانند، سپس همگی در یک شب می‌میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دل‌هایشان شفا یافته است، دشمنان آن‌ها به سخت‌ترین عذاب دوزخ مبتلا می‌شوند"11]. نابرین، هدف از بازگشت مجدد این دو گروه، تکمیل یک حلقه تکاملی برای دسته اول و تنزل به پست‌ترین درجه ذلت برای دسته دوم است و با توجه به این که رجعت عمومی نیست و اختصاص به مؤمنان خالص و کافران محض دارد، چنانچه امام صادق(ع) فرمود: "رجعت جنبه عمومی ندارد، بلکه اختصاص به کسانی دارد که به ایمان کامل و شرک خالص رسیده باشند"12]. معلوم می‌شود که این دو مورد از حکمت‌های اساسی رجعت است.

۳. یاری دین و شرکت در تشکیل حکومت عدل جهانی

از آیات و روایات متعدد استفاده می‌شود که دین اسلام و حکومت عدل الهی به دست توانمند و با کفایت قائم آل محمد(ص) جهانگیر می‌شود؛ خداوند می‌فرماید: "همانا ما فرستادگان خویش و مؤمنان را در دنیا و روزی که شاهدان بر خیزند، یاری خواهیم کرد"13]. از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که این نصرت دسته‌جمعی انجام می‌شود نه به صورت فردی. اما از این که چنین نصرتی هنوز تحقق پیدا نکرده است، قطعاً در آینده محقق خواهد شد؛ زیرا وعده الهی تخلف‌ناپذیر است. لذا امام صادق(ع) در تفسیر همین آیه می‌فرماید: "به خدا سوگند! این نصرت در رجعت است؛ چرا که بسیاری از پیامبران و ائمه(ع) در دنیا کشته شدند و کسی آن‌ها را یاری نکرد؟ و این مطلب در رجعت تحقق خواهد یافت"14]. نیز امام باقر(ع) در تفسیر آیه مبارکه: "هو الذی ارسل..."; یعنی او کسی است که رسول خود را با دین حق برای هدایت بشر

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گردانند. فرموده: "يظهره الله عزوجل في الرجعة"؛ یعنی خداوند دین حق را در رجعت بر سایر ادیان برتری می دهد [15].

زمان وقوع رجعت

روایاتی در این خصوص وارد شده است که رجعت با اندک فاصله بعد از ظهور ولی عصر (عج) و پیش از شهادت انحضرت و بر پا شدن قیامت واقع خواهد شد. امام صادق (ع) در این باره می فرماید: "چون زمان قیام قائم (عج) فرا رسد در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی بیارد که مردم مانند آن را ندیده باشند، سپس خداوند به سبب آن باران گوشت و استخوان مؤمنان را در قبرهایشان برویاند، گویی آنان را می نگریم که از طرف جهنمه [16] می آیند و گرد و غبار موهایشان را می تکانند" [17]. نکته پایانی این که بر اساس روایات اولین رجعت کننده حضرت سیدالشهدا (ع) است. از خود آن امام (ع) این چنین نقل شده: "من نخستین کسی هستم که زمین شکاف می خورد و از آن بیرون می آیم و این همزمان است با رجعت امیرالمؤمنین (ع) و قیام قائم ما (عج) [18]. " به همین مضمون روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که می فرماید: نخستین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین بن علی (ع) است، او چندان فرمانروایی می کند که بر اثر پیروی، ابروانش بر روی چشمانش فرو می افتد" [19].

پیانویس ها:

- [1]. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۶۴۰.
- [2]. بقره، ۲۵۹.
- [3]. "فاماته الله مائة عام ثم بعثه".
- [4]. "فقال لهم الله موتوا ثم احياهم".
- [5]. "ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون".
- [6]. "واذ تخرج الموتى باذنى".
- [7]. "فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون".
- [8]. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۶ - ۵۵۷.
- [9]. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [10]. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۰.
- [11]. دوانی، علی، مهدی موعود، ج ۱۳، ص ۱۱۸۸، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- [12]. ضمیری، محمدرضا، رجعت، ص ۵۵، تهران، نشر موعود، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ش.
- [13]. مؤمن، ۱۰.
- [14]. یزدی حائری، علی، الزام الناصب، قم، مؤسسه مطبوعاتی حق بین، ۱۳۹۷ ق.
- [15]. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۴.
- [16]. جهنمه؛ نام محلی است دور از مدینه و قبیله ای به همین نام آمده است. مجمع البحرين، ج ۶، ص ۲۳۰.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

[17]. میزان الحکمه، حدیث شماره ۶۹۲۸.

[18]. همان، حدیث شماره ۶۹۳۷.

[19]. همان، حدیث شماره ۶۹۳۵.

ب) رجعت در قرآن

<http://www.hawzah.net/fa/Magazine>

دلایل قرآنی رجعت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست، آیاتی که بر وقوع رجعت (به معنای بازگشت مردگان به دنیا) در امت‌های پیشین دلالت می‌کنند. از این قبیل آیات می‌توان دریافت که بازگشت مردگان به دنیا، امری است ممکن و قابل قبول که با سنت‌های الهی مخالفت ندارد. دوم، آیاتی که بر وقوع رجعت (به معنای خاص آن) در آخر الزمان دلالت می‌کنند. در اینجا برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی از هر یک از این دو دسته اشاره می‌کنیم:

الف) آیاتی که امکان رجعت را اثبات می‌کنند

آیات فراوانی از قرآن به نقل مواردی از زنده شدن مردگان در امت‌های پیشین می‌پردازد. هدف از آوردن این آیات، چیزی جز اثبات امکان بازگشت به جهان مادی و وقوع آن در امت‌های گذشته نیست. البته میان رجعت به مفهومی که شیعه به آن معتقد است و رجعتی که در این آیات به آن اشاره شده است، تفاوت‌های زیادی وجود دارد که در بررسی روایات مربوط به رجعت به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. به بیان دیگر، آیاتی که بازگشت افرادی از امت‌های گذشته را به دنیا اثبات می‌کنند، گویای آن است که رجعت محال نیست و به صورت کم رنگ، در امت‌های پیشین وجود داشته است و بنابراین، معتقدان به رجعت، سخن عجیب و غریبی نگفته‌اند. (۱)

تعدادی از این آیات به شرح زیر است:

۱. زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل: قرآن کریم، ماجرای مرگ و زنده شدن گروهی از امت موسی (ع) را چنین بیان می‌کند: *وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.* (۲) و چون گفتید: ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می‌نگریستید، صاعقه شما را فروگرفت. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم؛ باشد که شکرگزاری کنید.

امام رضا (ع) ذیل آیه یادشده می‌فرماید: چون خداوند با موسی سخن گفت، موسی به سوی قوم خود رفت و واقعه را خبر داد. آن‌ها گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا سخن خدا را بشنویم. حضرت موسی (ع) از آن جمعیت هفت صد هزار نفری، هفتاد هزار نفر و از آنان، هفت هزار و از آنان، هفتصد و از آنان، هفتاد نفر انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد. چون آن‌ها کلام خدا را شنیدند، گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. پس خداوند صاعقه‌ای فرستاد و در اثر ظلمشان از صاعقه مردند. موسی عرض کرد:

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

خداوندا! اگر قوم، مرا متهم کند که تو چون به دروغ دعوی پیامبری می‌کردی، اینان را بردی و کشتی، جواب آنان را چه بگویم؟ پس خداوند دوباره ایشان را زنده کرد و همراه او فرستاد. (۳) بررسی کتاب‌های تفسیر گویای آن است که همه نویسندگان تفاسیر هم گام با مفسران نخستین قرآن مانند قتاده، اکرمه، سدی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی اسرائیل بر اثر صاعقه‌ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرمود و برای دومین بار آنان را به دنیا بازگرداند. (۴) در این میان، تنها یکی از مفسران معاصر را می‌بینیم که در کتاب تفسیر خود به توجیه آیه پرداخته و برخلاف نظر همه مفسران بزرگ شیعه و سنی گفته است: «مراد از برانگیختن در این آیه، گسترش نسل کسانی است که در اثر صاعقه مردند؛ زیرا گمان می‌رفت به سبب این مرگ، نسل ایشان نیز منقطع گردد». (۵) روشن است که این سخن نوعی تفسیر به رأی بیش نیست و هیچ مؤیدی از قرآن و روایات ندارد. افزون بر این که هیچ آشنا به زبان عربی «برانگیخته شدن پس از مرگ» را این گونه معنا نکرده است.

۲. زنده شدن کشته بنی اسرائیل: داستان زنده شدن کشته بنی اسرائیل، یکی دیگر از مصداق‌های رجعت در امت‌های پیشین است. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: و إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مَخْرُجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (۶) و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا آنچه را که کتمان می‌کردید، آشکار گردانید. پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود]» این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نماید؛ باشد که بیندیشید. شیخ صدوق، روایتی را از امام رضا (ع) ذیل این آیه نقل کرده است که به روشنی نشان می‌دهد مراد از این آیه، زنده شدن کشته بنی اسرائیل است: یک نفر از بنی اسرائیل، یکی از خویشان را کشت و جسدش را بر سر راه محترم‌ترین قبیله بنی اسرائیل انداخت. پس آمد خون بهای وی را مطالبه کرد و به حضرت موسی گفت: فلان قبیله، فلان کس را کشته‌اند. قاتل او کیست؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید، گفتند: ما را مسخره کرده‌ای؟ گفت: به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. اگر بدون ایراد و گفت و گو گاوی آورده بودند، کفایت می‌کرد، ولی سخت‌گیری کردند و خدا! هم بر آنان سخت گرفت.... سرانجام گاو را خریدند و آوردند. موسی دستور داد سرش را بریدند و دمش را به کشته زدند، فوراً زنده شد و گفت: ای پیغمبر خدا! پسر عمویم مرا کشت، نه آنان که متهمشان کرده‌اند. (۷) در میان مفسران بزرگ شیعه و سنی در باره مفهوم این آیات، هیچ اختلاف نظر اساسی وجود ندارد و همه آن‌ها گفته‌اند پس از آنکه قسمتی از بدن گاو را به بدن مقتول زدند، او زنده شد، قاتل خود را نام برد و دوباره از دنیا رفت. (۸) تنها موضوع محل اختلاف در این آیات، منظور از کلمه «بعض» است و دقیقاً معلوم نیست که کدام عضو گاو را با چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند. گفتنی است مفسری که پیش از این از او یاد شد، در مورد این آیه هم، تفسیری شگفت‌انگیز ارائه داده و ادعایی کرده است که با هیچ یک از موازین تفسیر انطباق ندارد. (۹)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۳. زنده شدن دوباره هزاران نفر: قرآن کریم حکایت قومی را نقل می‌کند که از ترس مرگ، خانه‌های خود را ترک کردند، ولی مرگ به سراغشان آمد و همه آن‌ها از دنیا رفتند. سپس به اذن خدا بار دیگر زنده شدند تا نشان‌های بر قدرت پروردگار باشند: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذِرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمَ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. (۱۰) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید.» آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند. از امام صادق (ع) ذیل این آیه چنین روایت شده است: خداوند قومی را که تعدادی بی‌شمار بودند (۱۱) و برای فرار از طاعون از شهر و دیار خود خارج شده بودند برای مدت زمانی طولانی گرفتار مرگ ساخت تا آنجا که استخوان‌های آن‌ها پوسید، بند بند آن‌ها از هم جدا شد و به طور کلی تبدیل به خاک شدند. آن گاه خداوند در زمانی که می‌خواست آفریدگانش را زنده ببیند، پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت. این پیامبر آن قوم را فراخواند، پس بدن‌های [متلاشی شده] آن‌ها جمع شد، جان‌ها به بدن‌ها بازگشت و به همان هیئتی که از دنیا رفته بود به پا خاستند بیانکه حتی یک نفر از میان آن جمع کم شده باشد و پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند. (۱۲) همه مفسران شیعه و سنی نیز با اندک اختلافی همین مطلب را در ذیل آیه یاد شده ذکر کرده‌اند. (۱۳) در برخی دیگر از آیات قرآن نیز به مواردی از زنده شدن مردگان و بازگشت آن‌ها به دنیا اشاره شده است که زنده شدن عزیز، صد سال پس از مرگ (۱۴) و زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی (ع) (۱۵) از آن جمله است.

ب) آیاتی که بر وقوع رجعت در آخر الزمان دلالت می‌کنند

پیشوایان معصوم دین (ع) آیات فراوانی از قرآن کریم را به وقوع رجعت در آخر الزمان تفسیر و تأویل کرده‌اند که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. معروف‌ترین آیه‌ای که به آن بر وقوع رجعت استدلال شده، آیه زیر است: و یوم نحشور من کلّ أمة فوجاً ممّن یکذب بایاتنا فهم یوزعون. (۱۶) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم پیوندند. از امام صادق (ع) ذیل آیه یاد شده چنین روایت شده است: از امام ابو عبدالله [جعفر بن محمد صادق] (ع) در باره این سخن خدا: «و آن روز که از هر امتی گروهی را محشور می‌گردانیم» پرسیده شد. آن حضرت فرمود: «مردم در باره آنچه می‌گویند؟» گفتیم: «می‌گویند این آیه در باره قیامت است» سپس ابو عبدالله (ع) فرمود: «آیا خدای تعالی در روز قیامت، از هر امتی گروهی را محشور و بقیه آن‌ها را رها می‌کند؟ [این گونه نیست]. این آیه قطعاً در باره رجعت است. اما آیه قیامت این آیه است: «و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم.» (۱۷ و ۱۸) بیشتر مفسران شیعه نیز به هنگام بحث از این آیه، با همین استدلال، آن را به رجعت و بازگشت به دنیا پیش از قیامت مربوط دانسته‌اند. علامه طبرسی در این زمینه می‌نویسد:

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

کسانی از امامیه که به رجعت عقیده دارند، با این آیه بر درستی اعتقاد خود استدلال کرده و گفته‌اند: آمدن «من» در سخن، موجب تبعیض است و بر این دلالت دارد که در روز مورد نظر در آیه، برخی از اقوام گردآورده می‌شوند و برخی دیگر گردآورده نمی‌شوند و این صفت روز رستاخیز نیست؛ زیرا خداوند سبحان در باره آن فرموده است: «و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم» (۱۹) گفتنی است مفسران اهل سنت با این برداشت از این آیه مخالفت کرده و آن را مربوط به قیامت دانسته‌اند. (۲۰)

۲. یکی دیگر از آیاتی که در روایات و برخی تفاسیر شیعه بر وقوع رجعت تفسیر شده، آیه شریفه زیر است: قالوا ربنا ائمتنا ائمتین و احييتنا ائمتین فاعترفنا بذنوبنا فهل اِلىٰ خروج من سبيل. (۲۱) می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم، پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟

در تفسیر البرهان ذیل آیه یاد شده، از امام محمدباقر (ع) چنین روایت شده است: این مربوط به اقوامی است که بعد از مرگ رجعت می‌کنند. (۲۲) در تفسیر قمی نیز ذیل این آیه از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «ذلک فی الرجعة؛ این در رجعت است» (۲۳) علامه مجلسی پس از نقل این روایت در توضیح آن می‌نویسد: یعنی یکی از دو زنده شدن در رجعت و دیگری در قیامت است و یکی از دو می‌رانند در دنیا و دیگری در رجعت است. برخی از مفسران این دو بار زنده شدن و مردن را به زنده شدن در قبر برای سؤال و می‌رانند در قبر [پس از آن] تفسیر کرده‌اند. برخی دیگر می‌رانند نخست را بر آفریدن انسان‌ها به صورت مرده در حال نطفه بودن تفسیر کرده‌اند. (۲۴) مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه یادشده و این‌که مراد از «دو بار می‌رانند» و «دو بار زنده کردن» در این آیه چیست. سخن‌های مختلفی گفته‌اند که برخی از مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

۱. نخستین می‌رانند، به حالت نطفه یا جنین انسان پیش از دمیده شدن روح در آن و نخستین زنده کردن به همین حالت انسان پس از دمیده شدن روح در آن اشاره دارد. دومین می‌رانند به مرگی که در این دنیا و در پایان عمر به سراغ انسان می‌آید و دومین زنده کردن به زنده ساختن انسان‌ها به هنگام برپایی قیامت، مربوط است. (۲۵)

شیخ مفید (ره) پس از نقل این دیدگاه که آن را به اهل سنت نسبت می‌دهد، بر اطلاق «می‌رانند» بر حالت نطفه یا جنین انسان پیش از دمیده شدن روح اشکال می‌گیرد و می‌نویسد: این تأویل، باطل است و چنین سخنی بر زبان عرب‌ها جاری نمی‌شود؛ زیرا تنها زمانی می‌توان گفت فعلی بر چیزی واقع شد که آن چیز پیش از وقوع فعل در بردارنده همان صفتی که فعل بر آن دلالت می‌کند، نباشد. از همین رو، در مورد چیزی که خداوند آن را بی‌جان (مرده) آفریده است، نمی‌گویند خداوند آن را می‌راند و این سخن تنها در مورد چیزی گفته می‌شود که مرگ پس از زندگی بر آن عارض شده باشد. چنان‌که تنها در زمانی گفته می‌شود خداوند مرده‌ای را زنده کرد که واقعاً قبل از زنده کردن، مرده باشد. (۲۶) برخی از مفسران شیعه نیز در رد قول نخست سخنانی مشابه به شیخ مفید گفته‌اند. (۲۷)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۲. نخستین می‌رانند در دنیا و در پایان عمر انسان و نخستین زنده کردن هم در دنیا و در آغاز تولد انسان رخ می‌دهد. دومین می‌رانند در قبر و پس از پرسش و پاسخ و دومین زنده کردن هم در قبر و برای پرسش از مردگان واقع می‌شود. (۲۸) بر اساس این دیدگاه، خداوند ابتدا مردگان را در قبر زنده می‌سازد تا پاسخ‌گوی اعمال خود باشند و پس از آن دوباره آن‌ها را می‌می‌رانند. در این دیدگاه، زنده کردن انسان‌ها به هنگام برپایی رستاخیز نادیده گرفته شده است.

عالمان و مفسران شیعه به این قول نیز اشکال گرفته و آن را رد کرده‌اند. شیخ مفید در رد این قول می‌نویسد: این تأویل نیز از جنبه‌ای دیگر باطل است؛ زیرا زنده شدن [در قبر] برای پاسخ‌گویی همراه با هیچ تکلیفی نیست تا انسان به خاطر چیزهایی که در این حال از دست او رفته است، پشیمان شود. و این که [قرآن می‌فرماید] آن مردم به خاطر آنچه در دو زندگی از دستشان رفته است، پشیمان می‌شوند، دلالت بر این دارد که مراد زنده شدن [در قبر] برای پاسخ‌گویی نبوده است. بلکه مراد زندگی در [عصر] رجعت بوده است که همراه با تکلیف می‌باشد (۲۹) و فرصت دوباره‌ای برای اظهار پشیمانی آن مردم از تندروری‌هایی که [در زندگی نخست] مرتکب شده بودند، به شمار می‌آید و چون آن‌ها [در این زندگی دوباره] هم پشیمان نمی‌شوند و برای جبران گذشته کاری انجام نمی‌دهند در روز قیامت برای آنچه از دستشان رفته است، پشیمان می‌شوند. (۳۰) علامه طباطبایی (ره) نیز از منظری دیگری به رد قول یادشده پرداخته است. (۳۱)

۳. اولین می‌رانند در پایان زندگی دنیوی و اولین زنده کردن در عالم برزخ صورت می‌گیرد. دومین می‌رانند در پایان دوران برزخ و زنده کردن دوم در آستانه رستاخیز واقع می‌شود. (۳۲) در توضیح این قول باید گفت انسان‌ها پس از مردن، حیات دیگری را آغاز می‌کنند که از آن به حیات برزخی تعبیر می‌شود. در این شکل از حیات که تا روز قیامت استمرار پیدا می‌کند، انسان‌ها در قالب‌های مثالی که با قالب مادی زندگی متفاوت است، (۳۳) در عالم برزخ زندگی می‌کنند و بسته به اعمالی که داشته‌اند، در آن عالم در رنج و عذاب یا در نعمت و آسایش خواهند بود. (۳۴)

اقوال دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم. (۳۵) با وجود اقوال مختلفی که ذیل آیه یادشده مطرح شده است، بر اساس روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده‌اند، این احتمال که آیه به رجعت گروهی انسان‌ها اشاره داشته باشد، قوت می‌گیرد. گفتنی است افزون بر آیات یادشده، آیات دیگری بر وقوع رجعت تفسیر یا تأویل شده‌اند که در این مجال، امکان ذکر همه آن‌ها وجود ندارد. (۳۶) پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.

ج- رجعت - ۱

<http://fa.wikishia.net/view>

رجعت از باورهای اختصاصی شیعه، به معنای بازگشت برخی از انسان‌ها به دنیا پس از مرگ در زمان ظهور امام مهدی (عج) است. آیات قرآن به زنده شدن برخی انسان‌ها در گذشته نیز اشاره کرده است. بر

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

اساس روایات، برخی مؤمنان کامل و کافران محض در آینده به دنیا بازمی‌گردند که در این میان بر رجعت امامان، به ویژه رجعت امام علی(ع) و امام حسین(ع) تأکید بیشتری شده است. اصل وقوع «رجعت» به دلیل روایات متواتر، یقینی است؛ ولی در باره جزئیات آن قطعیتی وجود ندارد.

محتویات:

- ۱ واژه شناسی
- ۲ رجعت در اعتقاد شیعه
- ۳ رجعت در قرآن
- ۴ روایات رجعت
 - ۴.۱ زمان رجعت
- ۵ رجعت کنندگان
 - ۵.۱ پیامبران و برخی مؤمنان گذشته
 - ۵.۱.۱ بازگشت حضرت عیسی
 - ۵.۲ پیامبر اسلام و اهل بیت و جمعی از یاران آنها
 - ۵.۳ رجعت‌های متعدد امام علی(ع)
 - ۵.۴ اولین رجعت کننده
 - ۶ پیشینه رجعت در فرق شیعه
 - ۷ رجعت در دیگر ادیان
 - ۸ کتاب شناسی رجعت
 - ۹ پانویس
 - ۱۰ منابع
 - ۱۱ پیوند به بیرون

واژه شناسی

واژه رجعت، مصدر از ماده «ر. ج. ع»، در لغت به معنای بازگشت است.^{۱۱} در قرآن مجید و روایات الفاظ مختلفی برای این اصل اعتقادی به کار رفته است، مانند: رجعت، کره، رد، حشر. اما لفظ رجعت مشهورتر است. رجعت مصدر مره به معنی یکبار بازگشتن است.^{۱۲}

رجعت در اعتقاد شیعه

رجعت در اصطلاح بدین معناست که خداوند هنگام ظهور امام مهدی(ع) برخی از درگذشتگان را به همان صورت و با همان بدنی که در دنیا بوده‌اند زنده می‌کند، مؤمنان خالص دین حق را یاری کرده و از حکومت جهانی آن شاد می‌شوند و کافران محض نیز عذاب و خواری دنیا را علاوه بر آخرت می‌چشند.^{۱۳} اعتقاد به رجعت را از باورهای ضروری شیعه دانسته‌اند. علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد: فرقه‌های غیرشیعی -

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

عامّه مسلمین- هر چند ظهور مهدی (عج) را قبول دارند و روایاتش را به طور متواتر از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند، ولی مسأله رجعت را انکار کرده و آن را از ویژگی‌های اعتقادی شیعه دانسته‌اند.^{۱۴}

رجعت در قرآن

پنج آیه از قرآن رجعت‌هایی که در گذشته اتفاق افتاده‌اند را بیان می‌کند:

۱. زنده شدن هفتاد نفر از یاران حضرت موسی (ع) ^{ایادداشت ۱}

۲. زنده شدن کشته‌بنی اسرائیل ^{ایادداشت ۱۲}

۳. زنده شدن هزاران نفر ^{ایادداشت ۱۳}

۴. زنده شدن عزیر پس از صد سال ^{ایادداشت ۱۴}

۵. زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی (ع) ^{ایادداشت ۱۵}

برخی آیات نیز از وقوع رجعت در آینده خبر می‌دهند:

۱. آیه ۸۳ سوره نمل: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ. ^{ایادداشت ۱۶} این آیه از

زنده شدن گروهی از هر امت در زمانی در آینده خبر می‌دهد. این زمان نمی‌تواند روز قیامت باشد، چرا که در قیامت همه زنده خواهند شد.

۲. آیه ۱۱ سوره غافر. ^{ایادداشت ۱۷}

روایات رجعت

علامه مجلسی در بحارالانوار به بیش از ۱۶۰ آیه و روایت در باب رجعت اشاره می‌کند و می‌گوید: برای کسانی که به گفتار ائمه اطهار (ع) ایمان دارند، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که مسأله رجعت، حق است، زیرا روایات وارده در این باب از ائمه اطهار (ع) در حد تواتر است.^{۱۵} نویسنده تفسیر المیزان نیز معتقد است که این روایات، در حد تواتر معنوی است و بیان می‌کند که حتی مخدوش بودن برخی از این روایات، به تواتر آن ضرر نمی‌زند.^{۱۶}

علاوه بر این در بسیاری از زیارات و ادعیه نیز اعتقاد به رجعت وارد شده است، از جمله زیارت جامعه و زیارت وارث و زیارت اربعین و زیارت آل یاسین و زیارت رجبیه و دعای وداع و دعای عهد.^{۱۷} شیعه در عین اعتقاد به رجعت، منکران رجعت را کافر نمی‌شمرد؛ چرا که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام و همان طور که از روایات برمی‌آید ایمان به رجعت از شرائط ایمان کامل و اسلام حقیقی است.^{۱۸}

زمان رجعت

در باره زمان رجعت سه احتمال داده شده است: اندکی پیش از قیام، هم‌زمان با قیام، و اندکی پس از قیام، که تعبیر «هنگام قیام» هر سه احتمال را دربر می‌گیرد.^{۱۹} در برخی روایات که سند ضعیفی دارند زمان رجعت با عبارت نسبتاً مشهور «الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ» معرفی شده است.^{۱۰} مشخص کردن زمان دقیق و ترتیب حوادث مربوط به رجعت امکانپذیر نیست.^{۱۱}

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

رَجَعَت کنندگان

اصل وجود «رَجَعَت» دارای روایات متواتر و یقینی است ولی در باره جزئیات آن، تعداد افراد رَجَعَت کننده و نام آن‌ها، تنها احادیث واحد یا مُسْتَفِیض وجود دارد و نمی توان به جزئیات آن علم پیدا کرد ولی دیدگاه مشهور عالمان، بازگشت پیامبر(ص)، امامان، مؤمنان خالص و کافران خالص می باشد.^{۱۲۱}

پیامبران و برخی مؤمنان گذشته

در برخی روایات به بازگشت همه پیامبران^{۱۸} یادداشت^{۱۸} و در برخی به بازگشت دانیال، یوشع، عیسی و خضر (ع) اشاره شده است. برخی مؤمنان ادیان گذشته مانند اصحاب کهف نیز رَجَعَت خواهند کرد.^{۱۹} یادداشت^{۱۹}

بازگشت حضرت عیسی

در منابع شیعه^{۱۳۱} و اهل سنت^{۱۴۱} از بازگشت حضرت عیسی (ع) در زمان مهدی موعود خبر داده شده و این مطلب مورد قبول همه مسلمانان است.^{۱۵۱} آنچه از روایات به طور یقینی فهمیده می شود نزول حضرت عیسی پس از ظهور امام زمان و نماز خواندن ایشان پشت سر حضرت مهدی است. از برخی روایات دیگر استفاده می شود که امام، هدایت و حکومت بخشی از جهان را به حضرت عیسی واگذار می کند تا به نیابت از وی حاکم آن مناطق باشد.^{۱۶۱} منابع اهل سنت مدت زمان رَجَعَت عیسی بن مریم را ۴۰ سال نقل کرده اند.^{۱۷۱} برخی روایات، آیه ۱۵۹ سوره نساء وان مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (ترجمه: و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.) را مربوط به دوران رَجَعَت حضرت عیسی می دانند.^{۱۸۱} پیامبر اسلام و اهل بیت و جمعی از یاران آن‌ها رسول اکرم(ص) به همراه امام علی(ع) به دنیا باز می گردند.^{۱۹۰} یادداشت^{۱۹۰} برخی احادیث دیگر به رَجَعَت همه ائمه اطهار(ع)^{۱۹۱} یادداشت^{۱۹۱} و جمعی از اصحاب آنان همچون سلمان، مقداد، جابر بن عبدالله انصاری، مالک اشتر، مفضل بن عمرو و حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز و اصحاب امام حسین(ع) تصریح کرده اند.^{۱۹۱} در احادیثی دیگر، بدون معین کردن افراد خاصی، از بازگشت کافران خالص و مؤمنان خالص سخن گفته شده است.^{۱۹۲} یادداشت^{۱۹۲}

رَجَعَت های متعدد امام علی(ع)

در شش روایت که سند صحیحی ندارند^{۲۰۱} تصریح به رَجَعَت های متعدد امام علی شده است.^{۱۳۳} یادداشت^{۱۳۳} بر این اساس امام با عذاب دشمنان، حکوت زمین را برعهده خواهد داشت.^{۱۴۴} یادداشت^{۱۴۴} برخی روایات در باره مدت زمان رَجَعَت پیامبر اکرم(ص) و علی علیه السلام جای تأمل دارند.^{۲۱۱}

اولین رَجَعَت کننده

در تفسیر عیاشی اولین رَجَعَت کننده امام حسین(ع) و یارانش معرفی شده اند.^{۱۵۵} یادداشت^{۱۵۵} خبری در بحارالانوار با نقل صحبت های امام حسین(ع) با یارانش در شب عاشورا، بخشی از آنچه به هنگام رَجَعَت رخ خواهد داد را بیان می کند.^{۱۱۶} یادداشت^{۱۱۶} در حدیثی دیگر، امام مهدی(عج) پس از دوران امامت خود در

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

دامان امام حسین(ع) از دنیا می‌رود و ایشان حضرت مهدی را غسل داده و دفن می‌کنند و پس از آنچهل سال ایادداشت^{۱۲۷} حکومت امام مهدی را ادامه می‌دهند،^{۱۲۲} ولی برخی اخبار دیگر امام مهدی را آخرین حاکم معرفی می‌کنند.^{۱۲۳} برخی اخبار، اولین رجعت کننده را امام علی(ع) معرفی می‌کنند که با توجه به روایات تعدد رجعت ایشان، ممکن است امام علی، اولین رجعت کننده پیش از ظهور، و امام حسین اولین رجعت کننده پس از ظهور باشند.^{۱۲۴}

پیشینه رجعت در فرق شیعه

در برخی گزارش‌ها به گروهی از مردم عراق اشاره شده که اندکی پس از شهادت امام علی(ع) به رجعت آن حضرت به دنیا، پیش از برپایی قیامت، اعتقاد داشته‌اند.^{۱۲۵} همچنین گروه‌هایی از شیعیان پس از محمد بن حنفیه،^{۱۲۶} امام کاظم(ع)^{۱۲۷} و امام حسن عسکری(ع)^{۱۲۸} به رجعت و بازگشت دوباره آنان به دنیا معتقد بودند.

رجعت در دیگر ادیان

در عهد عتیق به آموزه رجعت اشاره‌هایی شده است از جمله حزقیال به زنده شدن بنی اسرائیل و حکومت داود در آخر الزمان اشاره کرده^{۱۲۹} و دانیال نیز گفته است: در آخر الزمان بسیاری از آنان که در خاک خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد.^{۱۳۰} در عهد جدید نیز از زنده شدن نیاکان و سلطنت مسیح در قیامت اول، پیش از قیامت دوم سخن به میان آمده است.^{۱۳۱}

کتاب‌شناسی رجعت

با توجه به اهمیت رجعت در نظام اعتقادی شیعی، عالمان و محدثان شیعه از دیرباز کتاب‌ها و رساله‌های متعددی در در باره آن تألیف کرده‌اند که بسیاری از آن‌ها مفقود شده و به دست ما نرسیده‌اند و نام آن‌ها در کتاب‌های رجال و فهرست باقی مانده است.^{۱۳۲} آقابزرگ تهرانی سی کتاب را در این باره، معرفی کرده است.^{۱۳۳} برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها که منتشر شده‌اند:

۱. الرجعة، اثر میرزا محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرآبادی (شهید به مکه در سال ۱۰۸۸ ق.)، تحقیق: فارس حسون کریم، چاپ دوم: قم، انوارالهدی، ۱۴۱۷ ق. در این کتاب، پس از مقدمه‌ای کوتاه در زمینه لزوم رجوع به امامان در همه امور و تسلیم شدن در برابر آن‌ها، بیش از صد روایت در زمینه موضوع رجعت آمده است.

۲. الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق.)، در این کتاب که در سال ۱۰۷۵ ق. تألیف شده است، بیش از ۱۷۰ روایت، ده‌ها آیه و دلایل و قرائن دیگر برای اثبات رجعت اقامه شده است.

۳. رجعت، محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ ق.) در این کتاب که به زبان فارسی نگاشته شده است، چهارده روایت در زمینه ظهور امام مهدی(ع) و موضوع رجعت، ارائه شده است. گفتنی است، علامه مجلسی در

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

کتاب بحارالانوار نیز به تفصیل به موضوع رجعت پرداخته و حدود دویست روایت در این زمینه نقل کرده است.^{۱۳۴}

۴. الشيعة و الرجعة: کتاب علمی، تاریخی، ادبی، اخلاقی يتضمن فيه بحثاً تحلیلاً تحقیقاً عن مسألة الرجعة مفصلاً، محمدرضا طبسی نجفی (م ۱۴۰۵ ق.) چاپ اول، نجف اشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۵ ق. در این کتاب که در سال ۱۳۷۵ ق. تألیف شده است، پس از بیان مباحث مقدماتی، در ضمن چند فصل، جایگاه رجعت در قرآن، ادعیه، زیارات، اجماع فقها و کلمات بزرگان بررسی شده است. در نخستین فصل این کتاب، ۱۷۴ آیه قرآن که در روایات به موضوع رجعت تأویل یا تفسیر شده‌اند، به همراه روایات مربوط ارائه شده است.

در سال‌های اخیر نیز کتاب‌هایی در این زمینه تألیف شده است که از آن جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱. رجعت در عصر ظهور، محسنی دایکندی، محمدعظیم، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹ ش
۲. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی (ع)، محمد خادمی شیرازی، ویراسته علی اکبر مهدی پور، چاپ دوم، قم، مؤلف، ۱۴۱۱ ق.
۳. رجعت از دیدگاه عقل، قرآن، حدیث، حسن طارمی، چاپ نهم: قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۴. رجعت یا بازگشت به جهان، محمدرضا ضمیری، چاپ اول: تهران، موعود، ۱۳۷۸.
۵. بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، خدامراد سلیمیان، چاپ اول: قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۶. الرجعة أو العودة إلى الحياة الدنيا بعد الموت، چاپ اول: قم، مرکز الرسالة، ۱۴۱۸ ق.^{۱۳۵}

پانویس:

۱. المعجم الوسيط، ذیل ماده رجع
۲. لسان العرب ج ۸، ص ۱۱۴
۳. اوائل المقالات، شیخ مفید، ج ۴، ص ۷۷
۴. المیزان، ج ۲، ص ۱۶۱
۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۶ و ۱۲۲.
۶. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷
۷. رجوع کنید به: مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، آل یس و دعای عهد
۸. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۱
۹. مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ ش، ج ۳، ص ۲۰۱
۱۰. بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۵۳، ص ۶۰
۱۱. دانشنامه امام مهدی، ج ۹، ص ۸۲
۱۲. بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، سلیمیان، ص ۲۳۸

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۱۳. مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ج ۴، ص ۷۷۳
۱۴. صحیح بخاری، بیروت، دار ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۷۲، ح ۳۲۶۵؛ صحیح مسلم، قاهره، دارالحدیث، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۲۴۴
۱۵. دانشنامه امام مهدی، ج ۹، ص ۱۰
۱۶. دانشنامه امام مهدی، ج ۹، ص ۱۱-۱۰
۱۷. سنن ابی داوود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۴
۱۸. تفسیر قمی، نجف، مطبعة النجف الاشرف، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۵۸
۱۹. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۱ و ۱۰۵ و ۱۰۸
۲۰. محسنی دایکندی، رجعت در عصر ظهور، ص ۲۱۹-۲۲۷
۲۱. بازگشت به دنیا در پایان دنیا، ص ۵۷
۲۲. کافی، چاپ اسلامی، ج ۸، ص ۲۰۶؛ امام صادق (ع): نخستین فردی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی است پس حکومت می‌کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می‌افتد. معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۳۲۸، ش ۱۷۶۶
۲۳. رجعت در عصر ظهور، ص ۳۰۴-۳۱۹
۲۴. دانشنامه امام مهدی، ج ۹، ص ۸۰-۸۲
۲۵. طبری، جامع البیان عن تأویل ای القرآن، ج ۱۴، ص ۱۴۰
۲۶. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۴۱
۲۷. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۰
۲۸. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۹۷
۲۹. ۳۷: ۲۱-۲۷
۳۰. ۱۲: ۱-۳
۳۱. مکاشفه یوحنا ۲۰: ۴-۶
۳۲. الرجعة أو العود إلى الحياة الدنيا بعد الموت، چاپ اول، قم، مرکز الرسالة، ۱۴۱۸ ه.ق. ص ۴۶-۴۷
۳۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۹۱-۹۵؛ ج ۷، ص ۱۱۶؛ ج ۱۰، ص ۱۶۱-۱۶۳ و ج ۱۱، ص ۱۸۷.
۳۴. بحار الانوار، ج ۵۳، باب الرجعة، ص ۳۹-۱۴۴.
۳۵. مجله موعود، شهریور ۱۳۸۷، شماره ۹۱، رجعت در آثار اسلامی

یادداشت‌ها:

۱. وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾ (ترجمه: و چون گفتید: «ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

به تو ایمان نخواهیم آورد.» پس -در حالی که می نگریستید- صاعقه شما را فرو گرفت. (۵۵) سپس شما را

پس از مرگتان برانگیختیم؛ باشد که شکرگزاری کنید. (۵۶) سورة بقره، آیات ۵۵-۵۶

۲. **وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾** فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾ (ترجمه: و چون شخصی را کشتید، و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می کردید، آشکار گردانید. (۷۲) پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [کاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید» [تا زنده شود]. این گونه خدا مردگان را زنده می کند، و آیات خود را به شما می نمایند، باشد که بیندیشید. (۷۳) سورة بقره، آیات ۷۲-۷۳

۳. **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ** (ترجمه: آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن‌گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.) سورة بقره، آیه ۲۴۳

۴. **أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (ترجمه: یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ [و با خود می گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال می راند. آن‌گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «[نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم] و هم تو را [در مورد معاد] نشان‌های برای مردم قرار دهیم. و به [این] استخوان‌ها بنگر، چگونه آن‌ها را برداشته به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت:

«[اکنون] می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.») سورة بقره، آیه ۲۵۹

۵. **وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (ترجمه: و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می فرستد، که او به آنان می گوید: «در حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام: من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، آن‌گاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می شود؛ و به اذن خدا نایبای مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم؛ و مردگان را زنده می گردانم؛ و شما را از آنچه

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

می خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم؛ مسلماً در این [معجزات]، برای شما -اگر مؤمن باشید- عبرت است.») سورة آل عمران، آیه ۴۹

۶. و آن روز که از هراتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بیوندند.

۷. قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (ترجمه: می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟)

۸. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرًّا- إِلَّا وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع. تفسیر قمی، چاپ دارالکتاب، ج ۱، ص ۱۰۶

۹. ان المهدی (ع) یسلم علیهم فیحییهم الله عز و جل ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون الی یوم القيامة. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۵۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۱۰. عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعِينٍ قَالَ قَالَ لِي مَنْ لَا أَشْكُ فِيهِ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيًّا سِيرَجَان. بحار الانوار چاپ بیروت، ج ۵۳، ص ۳۹.

۱۱. روى عن الصادق (ع): هَيَّاتِ يَا مُفَضَّلُ وَ اللَّهُ لِيَرِدَنَّ وَ لِيَحْضُرَنَّ السَّيِّدُ الْأَكْبَرُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ (ع) وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا. بحار الانوار چاپ بیروت، ج ۵۳، ص ۱۴.

۱۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» قَالَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا يَرْجِعُ حَتَّى يَمُوتَ- وَ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا- وَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱ و آبا عبد الله (ع) يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) وَ أَنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الشَّرْكَ مَحَضًا. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

۱۳. مانند این حدیث: عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ آتَى لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَ أَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَ الْكُرَّاتِ. بحار الانوار چاپ بیروت، ج ۵۳، ص ۴۷.

۱۴. عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ آتَى لِي عَلِيٌّ (ع) فِي الْأَرْضِ كُرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَقْبَلُ بَرَابَتِهِ حَتَّى يَنْتَقِمَ لَهُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ آلِ مُعَاوِيَةَ وَ مَنْ شَهِدَ حَرْبَهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ بِانصَارِهِ يَوْمَئِذٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ سَبْعِينَ أَلْفًا فَيَلْقَاهُمْ بِصَفِينٍ مِثْلَ الْمَرَّةِ الْأُولَى حَتَّى يَقْتُلَهُمْ وَ لَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرًا ثُمَّ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَدْخِلُهُمْ أَشَدَّ عَذَابِهِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ ثُمَّ كُرَّةً أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَ تَكُونَ الْأَئِمَّةُ (ع) عُمَّالَهُ وَ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَلَانِيَةً فَتَكُونَ عِبَادَتُهُ عَلَانِيَةً فِي الْأَرْضِ كَمَا عَبَدَ اللَّهُ سِرًّا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ آيُ وَ اللَّهُ وَ أَضْعَافُ ذَلِكَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ أَضْعَافًا

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

يُعْطِي اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص) مُلْكَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمِ يُفْنِيهَا حَتَّى يَنْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِي كِتَابِهِ كَمَا قَالَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بحار الانوار، چاپ بيروت، ج ۵۳، ص ۷۴-۷۵.

۱۵. قال أبو عبد الله (ع) آن أول من يكر إلى الدنيا الحسين بن علي (ع) و أصحابه- و يزيد بن معاوية و أصحابه- فيقتلهم حذو القذة بالقذة ثم قال أبو عبد الله ع: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ- وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا». تفسير عياشي، چاپ علميه، ج ۲، ص ۲۸۲

۱۶. فَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَنْشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُ فَأَخْرَجَ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا ثُمَّ لِيَنْزِلَنَّ عَلَيَّ وَ قَدْ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَ لِيَنْزِلَنَّ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ جُنُودَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لِيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ أَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مِنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٍ بُلُقٍ مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبَهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لِيَهْزَنَ مُحَمَّدٌ لَوَاءَهُ وَ لِيُدْفَعَنَّ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ أَنَا نَمُكْتُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ وَ عَيْنًا مِنْ مَاءٍ وَ عَيْنًا مِنْ لَبَنٍ ثُمَّ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَدْفَعُ إِلَى سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ يَبْعَثُنِي إِلَى الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۲.

۱۷. روى عن الصادق (ع): آن أول من يكر في الرجعة الحسين بن علي (ع) و يمكث في الأرض أربعين سنة حتى يسقط حاجباه على عينيه. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۴.

منابع:

- قرآن کریم
- بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، خدامراد سلیمان، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش
- اوائل المقالات، شیخ مفید، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، ۱۴۱۳ ق
- محسنی دایکندی، محمدعظیم، رجعت در عصر ظهور، قم، بنیاد فرهنگي حضرت مهدي موعود (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹ ش
- دانشنامه امام مهدي بر پایه قرآن، حديث و تاريخ، محمدی ری شهری، محمد، با همکاری سید محمدکاظم طباطبایی، ترجمه عبدالهادی مسعودی، قم، مؤسسه علمی فرهنگي دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳ ش.
- المعجم الوسيط، ذیل ماده رجع.
- ابن منظور، لسان العرب.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن.
- طبری، جامع البیان عن تأویل ای القرآن،
- نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه،

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

(د) رَجَعَت - ۲

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

رَجَعَت از ریشه رجع عربی و در لغت به معنای یکبار بازگشتن است.^{۱۱} رَجَعَت در اصطلاح دینی به معنی بازگشت مردگان به زندگی در دنیا است. در بعضی فرق اسلامی نظیر شیعه، و بعضی از دیگر مذاهب معتقد به قیامت، نیز باور به رَجَعَت وجود دارد. از جمله اعتقاد مسیحیان به «زنده نمودن مردگان توسط عیسی» و اعتقاد آنان به زنده شدن عیسی پس از آنکه مصلوب شد، یا «داستان اصحاب کهف» و دیگر موارد. در واقع اعتقاد به رَجَعَت به معنای عام آن، اعتقاد به قیامت است. در روایات آمده که حضرت عیسی و حضرت الیاس و حضرت دانیال و حضرت یونس علیهم السلام همراه با حضرت مهدی علیه السلام ظهور خواهند کرد و حضرت مهدی را در قیام ایشان یاری خواهند کرد و بعد از پیروزی از وزیران و مسئولان از جانب حضرت مهدی خواهند شد

محتویات:

- رَجَعَت در نزد شیعه
- آیاتی از قرآن که بر امکان رَجَعَت دلالت می‌کنند
- استدلال‌هایی قرآنی که برای اثبات رَجَعَت آمده است
- نظر علماء شیعه در مورد احادیث رَجَعَت
- فلسفه رَجَعَت
- رَجَعَت در نظر برخی علمای اهل سنت
- رَجَعَت در یهود و مسیحیت
- جستارهای وابسته
- پانویس
- منابع
- کتاب‌شناسی
- پیوند به بیرون

رَجَعَت در نزد شیعه

اما رَجَعَت در اصطلاح علم کلام و در عقیده شیعیان عبارت است از این‌که: خداوند گروهی از مردگان را در هنگام ظهور مهدی به همان صورتی که قبلاً در دنیا بوده‌اند به دنیا برمی‌گرداند، گروهی را عزیز و گروهی را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه داده، داد مظلومان را از ستمگران می‌گیرد.^{۱۲} شیعیان معتقدند انسان‌های بسیار نیکو و انسان‌های بسیار پلید در آخر الزمان و پس از ظهور مهدی به اذن خداوند به دنیا باز می‌گردند. رَجَعَت همان کَرَّت است ولی در معدودی از احادیث شیعه چنین آمده است که علی بن ابیطالب کَرَّت‌های متعدد دارد.^{۱۳}

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

در حدیثی از علی چنین آمده است: «رَجَعَت علم خاصو ویژه‌ای است که اکثر مردم قدرت درک و تحمل آن را ندارند.»^{۱۴۱} همچنین در حدیث دیگری چنین آمده است: «رَجَعَت تجلی قدرت خداوند است، پس آن را انکار نکنید.»^{۱۴۲} «برای تو بیان کردم که در همه قرن‌ها شیعه بر اعتقاد رَجَعَت اجماع کرده‌اند.» ممکن است کسی از شیعه، به رَجَعَت اعتقاد نداشته باشد و روایات آن را تأویل کند، مثلاً شریعت سنگلجی آن را رد می‌کرد و قبول نداشت و عبدالکریم حائری به واسطه کثرت اخبار و انهم بنحو اجمال آن را قبول داشت.^{۱۴۳} اگرچه در روایات، ائمه شیعیان، آنان را از انکار رَجَعَت شدیداً بر حذر داشته‌اند.^{۱۴۴} به اعتقاد شیخ مفید^{۱۴۵} امامیه اتفاق کرده‌اند که بازگشت بسیاری از مرده‌ها به دنیا قطعی است.^{۱۴۶} «کسی که به رَجَعَت ما ایمان نداشته باشد از ما نیست.»^{۱۴۷} طبرسی و حرّ عاملی و ابن المظفر و غیره گفته‌اند: «اعتقاد به رَجَعَت محل اجماع همه شیعیان است»^{۱۴۸} و بلکه از ضروریات تشیع است.^{۱۴۹} همچنین به اعتقاد مجلسی: «همه پیامبرانی که خداوند آنان را مبعوث کرده به دنیا باز گردانده می‌شوند تا همراه علی بن ابی طالب بجنگد.»^{۱۵۰}

آیاتی از قرآن که بر امکان رَجَعَت دلالت می‌کنند

آیات متعددی از قرآن در اثبات رَجَعَت به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ به کار برده می‌شوند. در حقیقت بحث از نوع بحث قیامت است و به همان دلائلی که روز رستاخیز ثابت می‌شود امکان رَجَعَت - به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ - نیز قابل اثبات است و علاوه بر آن ادله جداگان‌های هم دارد، بنابراین هرگونه تردید در مورد امکان رَجَعَت منجر به تردید نسبت به قیامت می‌شود.^{۱۵۱} در کتب رَجَعَت برخی آیات قرآن شاهد بر رَجَعَت در اقوام گذشته دانسته شده است، مثلاً شیخ حر عاملی در الايقاض، ۶۴ آیه از قرآن را دال بر رَجَعَت دانسته است، که برخی از آنان از این قرار است:^{۱۵۲}

- رَجَعَت هزاران نفر، پس از مردن، دلیلی بر امکان رَجَعَت: آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.^{۱۵۳}
- بازگردانده شدن عزیر علیه السلام به دنیا، پس از مرگ صد ساله وی، دلیل بر امکان رَجَعَت: یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می] گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال می‌راند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «[نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم] و هم تو را [در مورد معاد] نشان‌های برای مردم قرار دهیم. و به [این] استخوان‌ها بنگر، چگونه آن‌ها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم سپس

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

گوشت بر آن می‌پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: «[اکنون] می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.»^{۱۸۱}

- زنده شدن پرندگان، دلیل دیگری بر امکان رجعت: و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آن‌ها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آن‌ها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است^{۱۹۱}
- زنده شدن مردگان بنی اسرائیل و بازگشت به زندگی دوباره دنیایی، دلیل بر امکان رجعت: و چون گفتیدای موسی تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می‌نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت، سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید^{۲۰۱}
- زنده شدن مقتول بنی اسرائیل [با زدن پاره‌ای از گاو به آن]، و بازگشت دوباره او به دنیا، دلیلی بر امکان رجعت: و چون شخصی را کشتید، و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید. پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید» [تا زنده شود]. این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما می‌نماید، باشد که بیندیشید.^{۲۱۱}

- زنده شدن معاصران عیسی و بازگشت آنان به دنیا، دلیلی بر امکان رجعت: [عیسی گفت] من به اذن خدا، کور مادرزاد و پیس را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم^{۲۲۱}
- خواب اصحاب کهف و بیدار شدن پس از آن، دلیلی بر امکان رجعت: آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟! زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!» ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند. سپس آنان را برانگیختیم... و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می‌دیدى که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد و به هنگام غروب، به سمت چپ و آن‌ها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند این از آیات خداست!... و (اگر به آن‌ها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آن‌ها را به سمت راست و چپ می‌گردانیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آن‌ها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می‌کرد). اگر نگاهشان می‌کردی، از آنان می‌گریختی و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می‌شد!^{۲۳۱}

استدلال‌هایی قرآنی که برای اثبات رجعت آمده‌است

در بسیاری از احادیث و تفاسیر برای اثبات رجعت به آیاتی استدلال شده‌است، که برخی از آنان از قرار زیر است:

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۱. آیات ۸۲ تا ۸۷ سوره نمل (۲۷) چنین است: و هنگامی که [در آخر الزمان] فرمان عذاب آن‌ها رسد، جنبنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که با آنان تکلم می‌کند [و می‌گوید] که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند. [به خاطر آور] روزی را که ما از هرامتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آن‌ها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند! تا زمانی که می‌آیند، [به آنان] می‌گوید: «آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق برنیامدید؟! شما چه اعمالی انجام می‌دادید؟!...» و [به خاطر آورید] روزی را که در صور دمیده می‌شود، و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند، جز کسانی که خدا خواسته و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند!^{۱۲۴} همان طور که در این آیات می‌بینیم، در آن‌ها از روزی یاد شده است که از هرامتی گروهی محشور می‌گردد، حال آنکه در روز قیامت -طبق آیه ۴۷: ۱۸^{۱۲۵}- همه مردم، بدون استثناء محشور می‌شوند. لذا روزی که برخی محشور می‌شوند روزی غیر از قیامت و روز رجعت است.^{۱۲۶} نشانه دیگر این‌که، بعد از این آیات، در آیه ۸۷، از دمیده شدن در صور و مرگ عمومی انسان‌ها یاد شده است، و این نشان می‌دهد که آیه مزبور مربوط به پیش از برپایی قیامت است.^{۱۲۷} ضمناً از برخی روایات شیعی چنین مشخص می‌شود که در آیه ۸۲ که سخن از «جنبنده» ای دارد که از زمین خارج می‌شود و با مردم سخن می‌گوید، منظور از آن علی بن ابی طالب است.^{۱۲۸} توجه شود که از آیات مختلفی مانند ۶۱ سوره نحل، ۶ سوره هود و ۲۲ سوره انفال، مشخص می‌شود که «دابه: جنبنده» مفهوم وسیعی دارد، و شامل انسان‌ها نیز می‌شود.^{۱۲۹} در آیات بالا، توبیخ و محاکمه و مجازات تکذیبگران آیات خدا، فلسفه رجعت آن‌ها به دنیا دانسته شده است.^{۱۳۰}

۲. در آیه ۱۰ سوره غافر (۴۰) آمده است: «کافران [در دوزخ] می‌گویند: «پروردگارا! ما را دو بار می‌راندی و دو بار زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم آیا راهی برای خارج شدن [از دوزخ] وجود دارد؟»^{۱۳۱}. طبق برخی روایات اهل بیت، سخن آوردن از ۲ بار می‌راندن و ۲ بار زنده کردن نشان‌دهنده این است که یک بار آن در رجعت رخ می‌دهد.^{۱۳۲}

۳. در آیه ۸۱: ۳ از همه انبیاء پیمان گرفته شده است که رسول خدا را یاری کنند، ولی از آنجا که این اتفاق نیافتاده است، همه انبیاء و رسل برگشته و رسول خدا نیز برخواهد گشت و او را یاری خواهند کرد.^{۱۳۳}

۴. در آیاتی مانند ۲۱: ۱۰۵ و ۲۴: ۵۵ و ۲۸: ۶ به کسانی که ایمان آورده و کار نیک کنند وعده حکومت بر زمین داده شده است در حالیکه این وعده هنوز انجام نشده است و خدا در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، لذا آنان باید به دنیا رجعت کنند و شاهد اجرای وعده الهی باشند.^{۱۳۴}

۵. از آنجا که آیات متعددی مبنی بر رجعت در امت‌های گذشته وجود دارد، و طبق آیات متعددی از جمله ۳۳: ۶۲، سنت الهی تغییری نمی‌کند، رجعت در امت اسلامی هم اتفاق خواهد افتاد.^{۱۳۵} همچنین، در آیه ۲: ۲۱۳ آمده است که «آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد، بر [سر] شما نیامده است؟...» لذا آزمایش‌هایی که بر امت‌های گذشته شده باید بر امت اسلام بشود و از آنجا که رجعت در امت‌های گذشته بوده باید در امت اسلام هم باشد.^{۱۳۶}

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۶. از آنجا که در برخی آیات قرآن از جمله ۳:۱۴۴ و ۳:۱۵۶ تا ۳:۱۵۸ و ۳:۱۶۹ و ۲:۱۵۴ و ۲۲:۵۸ و ۳۳:۱۶ بین «مرگ» (موت) و کشته شدن (قتل) فرق گذاشته شده است و همچنین در آیاتی مانند ۳:۱۸۵ و ۲۱:۳۵ و ۲۹:۵۷ گفته شده است که هر کسی «مرگ» را می‌چشد، پس کسی که کشته می‌شود حتماً باید به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.^{۱۳۷۱} همچنین، بعضی انسان‌ها به دلیل گناهانشان پیش از مرگ معین (اجل مسمی) می‌میرند و لذا خدا آن‌ها را دوباره زنده می‌کند تا روزی تعیین شده خود را بخورند و در موعد مقرر از دنیا بروند.^{۱۳۸۱}

۷. آیه ۹۵ سوره انبیاء: «وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْیَةٍ اَهْلُکُنَّهَا اِنَّهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ: حرام است بر شهرهایی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که بازگردند، آن‌ها هرگز بازمی‌گردند» نیز اشاره به رجعت دارد، چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می‌گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و هلاک شدند، و از آن روشن می‌شود گروهی که چنین کیفرهایی را ندیدند باید بازگردند، و مجازات شوند.

نظر علماء شیعه در مورد احادیث رجعت

علماء شیعه عمدتاً احادیث رجعت را متواتر دانسته‌اند از جمله:

شیخ حر عاملی

شیخ حرّ عاملی ضمن بیان بیش از ششصد حدیث و بیش از شصت آیه می‌گوید: «هیچ شکی نیست که این احادیث به تواتر معنوی رسیده است، زیرا برای کسی که قلبش از شبهه و تقلید پاک باشد موجب یقین و قطع می‌شود.»^{۱۳۹۱}

همچنین او در مورد برخی احادیث در کتب متأخرین شیعه در مورد رجعت چنین گفته است: «رساله‌هایی در رجعت از بعض متأخرین دیدم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب غریبی بود - که غالب مردم در اولین وهله منکر می‌شوند - آن‌ها را نقل نکردم. با این‌که همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست.»^{۱۴۰۱}

سید مرتضی

سید مرتضی -از بزرگان شیعه- می‌گوید: «خداوند متعال بعد از ظهور حضرت مهدی، گروهی از کسانی که قبلاً از دنیا رفته‌اند به این جهان بازمی‌گرداند، تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند، و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را بازمی‌گرداند تا از آن‌ها انتقام گیرد... دلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی‌تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که این مسئله محالی نیست، در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان این موضوع را انکار می‌کنند که گویی آن را محال و غیر ممکن می‌شمرند... دلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه است، زیرا احدی از آن‌ها با این عقیده مخالفت نکرده است.»^{۱۴۱۱}

علامه مجلسی

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

علامه مجلسی بعد از نقل احادیث رَجَعَت می‌گوید: «چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار اهل بیت ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رَجَعَت را نپذیرد؟ احادیث صریحی که شماره آن به حدود دویست حدیث می‌رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات، و علمای اعلام، در بیش از پنجاه کتاب آورده‌اند... اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است؟!»^{۱۴۲}

علامه طباطبائی

مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید: «همانا روایات رَجَعَت، متواتر معنوی است و مخالفین از همان صدر اول، اعتقاد به رَجَعَت را از مشخصات شیعه و ائمه آنان دانسته‌اند. اگر بعضی از این روایات قابل خدشه و مناقشه هم باشد ضروری به تواتر آن‌ها نمی‌رسد. علاوه بر این تعدادی از روایات در مورد رَجَعَت صریح و قابل اعتماد است.»^{۱۴۳}

مکارم شیرازی

آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: «شیعه در عین اعتقاد به رَجَعَت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت گرفته‌است، منکران رَجَعَت را کافر نمی‌شمرد، چرا که رَجَعَت از ضروریات مذهب شیعه‌است، نه از ضروریات اسلام، بنا بر این رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد. این نیز قابل توجه‌است که احیاناً خرافات بسیاری با مسئله رَجَعَت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته‌است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک پرهیزیم.»^{۱۴۴}

فلسفه رَجَعَت

با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می‌شود، رَجَعَت جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤمنان صالح‌العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار دارند؛ چنین به نظر می‌رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است. به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالصکه در مسیر تکامل معنوی با موانع در زندگی خود روبرو شده‌اند و تکامل آن‌ها ناتمام مانده‌است، حکمت الهی ایجاب می‌کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.

و برعکس، گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستاخیز باید مجازات‌هایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رَجَعَت است.

جعفر بن محمد صادق در حدیثی می‌فرماید «رَجَعَت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد، تنها گروهی بازگشت می‌کنند که ایمان خالصیا شرک خالصدارند»^{۱۴۵} این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

گروه در آن مقطع خاصّ تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانه مهم از عظمت خدا و مسئله رستاخیز (مبدء و معاد) برای انسان‌ها است، تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.

رَجَعَت در نظر برخی علمای اهل سنت:

سیوطی

جلال الدین سیوطی در کتاب «امکان رؤیت پیامبر و ملائکه (تنویر الحلک فی امکان رؤیة النبی والملک)» مدعی است که پیامبر را بیش از ۷۰ بار در بیداری دیده‌است. البته تفاوت نظر او با دیدگاه شیعه این است که رَجَعَت پیامبر به زمان خاصی در آینده محدود نمی‌شود.^{۱۴۶}

قرطبی

ابوعبدالله قرطبی معتقد است که پیامبران پس از مرگشان، هر از چندی دوباره بر کسانی که دارای قلبی سلیمانند ظاهر و حاضر می‌شوند.^{۱۴۷}

ابوبکر بن عربی

قاضی ابوبکر بن عربی، یکی از امامان مالکی و شارح صحیح ترمذی، معتقد است که دیدن پیامبران و فرشتگان، و شنیدن صدایشان برای برخی از مردم هر زمانی، از روی کرامت، در بیداری ممکن است.^{۱۴۸}

رَجَعَت در یهود و مسیحیت

در یهودیت هم به مفهوم رَجَعَت اشاره شده‌است، و از آن به گیل گول تعبیر شده‌است،^{۱۴۹} همچنین بر اساس کتاب اشعیا، در زمان ظهور ماشیح "مسیح"، همه مردگان اسرائیل زنده خواهند شد.^{۱۵۰} در کتاب اول پطرس آمده‌است که وقتی عیسی ظاهر شود، بر سر یاراناش تاج کرامت می‌نهد.^{۱۵۱} همچنین در کتاب دانیال به بازگشت مسیح برای بار دوم تأکید می‌کند.^{۱۵۲}

پانویس

۱. ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق، ج ۸، ص ۱۱۴ (به نقل از منبع اندیشه‌قم: رَجَعَت

۲. اندیشه‌قم: رَجَعَت

۳. بحار الانوار/ ج ۵۳ ص ۴۲، - الرجعه ص ۳۵ و ۳۴ - الزام الناصب ص ۲۱۸.

۴. بحار الانوار / ج ۵۳، ص ۶۸.

۵. بحار الانوار جلد ۵۳ ص ۷۴.

۶. جعفریان، رسول. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، تهران: خانه کتاب ۱۳۸۷ چاپ دوم صفحه ۸۸۲.

۷. عقائد الامامیه ص ۸۴، اصل الشیعه و اصولها ص ۱۶۷.

۸. اوائل المقالات شیخ مفید، ص ۵۱.

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

۹. من لایحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱، وسائل الشیعه ۷ / ۴۳۸ و تفسیر الصافی ۱ / ۳۴۷، عقائد الاثنی عشریه، ص ۲۴۰.
۱۰. مجمع البیان فی علوم القرآن ج ۵/۲۵۲/۵ اَبی علی فضل بن حسن طبرسی ت ۵۴۸، الإیقاظ من ההجعة بالبرهان علی الرجعة ص ۳۳، بحار الانوار ج ۵۳/۱۲۳ (باب الرجعة)، تفسیر نور الثقلین ج ۴/۱۰۱ رقم ۱۱۴.
۱۱. عقاید الاثنی عشریه زنجانی، ص ۲۲۹، الایقاظ من ההجعه، ص ۶۰.
۱۲. بحار الانوار ۵۳ / ۴۱.
۱۳. الایقاظ باب ۵، ورجعت یا حیات دوباره ص ۱۲۵.
۱۴. در همه آیات مطرح شده، زنده شدن مردگان در دنیا، در زمان های گذشته، دلیلی بر امکان رجعت بوده است.
۱۵. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ... (قرآن ۲:۲۴۳)
۱۶. در احتمالی، مقصود از «الذین خرجوا» گروهی از بنی اسرائیل بودند که از طاعون و یا جهاد فرار کرده بودند. در احتمالی نیز، قوم حزقیل، سومین جانشین موسی علیه السلام در بنی اسرائیل. (مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۶۰۴).
۱۷. أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ... وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (قرآن ۲:۲۵۹)
۱۸. این اتفاق طبق روایات شیعه، در زمان حزقیل پیامبر رخ داده است و هزاران نفری که بر اثر طاعون از دنیا رفته بودند و بدنهایشان متلاشی گشته بود، به دعای وی و خواست خداوند همگی زنده شدند. (ترجمه المیزان، ج ۲، صص ۴۲۷-۴۲۵). برخی از مفسران برانند که داستان ذکر شده در باره عزیر پیامبر علیه السلام است. (مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۶۳۹).
۱۹. ... فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرهنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا... (قرآن ۲:۲۶۰)
۲۰. ... فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ... ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ... (قرآن ۲:۵۶)
۲۱. ... وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا... فقلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى... (قرآن ۲:۷۲)
۲۲. ... وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ... (قرآن، آل عمران: ۴۹)
۲۳. ... وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي... (مائده: ۱۱۰)

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۲۴. ام حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا. إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا. فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا. ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيِ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا. وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًا مُرْشِدًا. وَتَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا (قرآن، كهف: ۹ - ۱۲ و ۱۷ و ۱۸)

۲۵. وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا دَأْبُكُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵) أَلَمْ يَرَوْا إِنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا آتِنَا فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَّهٍ دَاخِرِينَ (۸۷)

۲۶. وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا: وهمه انسان‌ها را برمی‌انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

۲۷. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۰۰؛ مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۳۶۶.

۲۸. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۹.

۲۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۷-۹۸، ح ۱۰۳-۱۰۵.

۳۰. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۱.

۳۱. فرهنگ قرآن، ج ۱۴، ص ۳۸۰.

۳۲. آتِنَا الَّذِينَ كَفَرُوا... قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتَيْنَا وَأَحْيَيْنَا أَتَيْنَا... [قرآن، غافر (۴۰)، ۱۰ و ۱۱]

۳۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۱۳، ح ۱۹.

۳۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۶۴۶.

۳۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۵.

۳۶. مجمع البیان / ج ۷، ص ۴۰۵ - بحار الانوار / ج ۵۳، ص ۱۲۷ و ۵۹.

۳۷. تفسیر المیزان جلد ۲ ص ۱۰۸.

۳۸. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۵۶.

۳۹. مختصر بصائر الدرجات ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۲ و ۷۴.

۴۰. الايقاض، ص ۳۳ و ۴۲۸.

۴۱. الايقاض ص ۳۲.

۴۲. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۵۱۱ (ماده رجع)

فصل دوّم- اصل موانع معرفت موعود

٤٣. بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٢٣.
٤٤. تفسير الميزان، ج ٢، ص ١٠٧.
٤٥. تفسير نمونه، ج ١٥، ص ٥٦١.
٤٦. آن الرجعة ليست بعامة، وهى خاصة، لا يرجع الا من محض الايمان محضا، أو محض الشرك محضا (بحار الانوار، جلد ٥٣، صفحه ٣٩)
٤٧. مروان خليفات. وركبت السفينة: ٦٤٤.
٤٨. التذكرة فى أحوال الموتى وأمور الآخرة، ٢١٢/١.
٤٩. الحاوى للفتاوى ج ٢ ص ٢٥٧، ٢٥٨ جلال الدين السيوطى
٥٠. مدخل گيل گول، ويكى انگليسى
٥١. اشعيا ٢٦: ١٩ مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهاى من خواهند برخاست. اى شما كه در خاك ساكنيد بيدار شده، ترنم نماييد! زيرا كه شبنم تو شبنم نباتات است. و زمين مردگان خود را بيرون خواهد افكند
٥٢. رساله اول پطرس ٥: ٤، ١: ١٣
٥٣. دانيال ١٤-٩: ٧

منابع:

- الايقاض من الهجعه بالبرهان على الرجعه، شيخ حر عاملى، ترجمه احمد جنتى، انتشارات المطبعة العلميه- قم
 - رجعت يا حيات دوباره، احمد على طاهرى ورسى، انتشارات مسجد مقدس جمكران
 - وبگاه بلاغ: در باره رجعت
 - اندیشه قم: رجعت از نظر نقلی و عقلی
- کتاب شناسی:
- رجعت از دیدگاه متکلمان برجسته شیعی و رابطه آن با تناسخ، اصغر بهمنی، انتشارات زائر، قم
 - رجعت يا حيات دوباره، احمد على طاهرى ورسى، انتشارات مسجد جمكران
 - كتاب رجعت، علامه محمد باقر مجلسى، تحقيق سيد حسن موسوى، انتشارات دليل ما، قم
 - رجعت از نظر شيعه، شيخ نجم الدين طبرى، انتشارات دليل ما، قم
 - الايقاض من الهجعه بالبرهان على الرجعه، شيخ حر عاملى، ترجمه احمد جنتى، انتشارات المطبعة العلميه- قم
 - محاضرات فى الرجعه، السيد على الحسينى الصدر، انتشارات دارالعلوم، بئر العبد، لبنان
 - كتاب الرجعة أو العودة الى الحياة الدنيا بعد الموت
 - كتاب مختصر إثبات الرجعة

۵) اولین قبری که پس از ظهور شکافته می شود متعلق به کیست؟

[/http://www.yjc.ir/fa/news/5202328](http://www.yjc.ir/fa/news/5202328)

در این گزارش به چند سؤال و شبهه در خصوص وقایع پس از ظهور امام زمان (عج) پاسخ می دهیم. به گزارش خبه رنگار قرآن و عترت باشگاه خبه رنگاران؛ در این مطلب به چند سؤال و شبهه در خصوص وقایع پس از ظهور امام زمان (عج) پاسخ می دهیم.

سؤال: هنگامی که امام زمان به شهادت می رسند چه کسی او را غسل و تدفین می کند و محل دفن امام کجاست؟ و آیا دنیای کنونی نیز وجود دارد یا قیامت برپا می شود؟ اگر قیامت برپا نمی شود، چه کسی بعد از امام زمان زمام امور را در دست می گیرند؟ لازم است در ابتدا به چند نکته اشاره نماییم:

الف - از عمیق ترین تحولات و دگرگونی هایی که جهان ما در زمان و مکان و اشیائش با آن روبروست، حرکت و سیر جهان ماده به سوی عالم غیب است که قرآن و معارف اسلامی از آن پرده برمی دارد و بر اهمیت و حساسیت آن تأکید می ورزد و این حرکت و تحول را بازگشت انسان به سوی خدا و رویارویی انسان با قدرت او و یا رفتن به سوی ملاء اعلی و آخرت می نامند، و نسبت به ما آن را فرا رسیدن قیامت و رستاخیز می خوانند؛ نقطه اوج این حرکت و تحول، نسبت به انسان مرگ است که از دیدگاه اسلام ورود به زندگی گسترده تر است و نقطه عطف آن نسبت به جهان هستی، قیامت است و اتحاد دو جهان ماده و غیب. در قرآن کریم و سنت آمده است که رستاخیز و قیامت دارای مقدمات و نشانه هایی پی در پی است که در زمین و آسمان و جامعه بشری پدید می آید و حکومت مهدی . علیه السلام . آخرین و بزرگترین مرحله حرکت جهان مادی پیش از برپائی رستاخیز و قیامت است. به نظر می رسد که دست یابی به جهان بالایی که روایات از آن سخن می گویند و در زمان حضرت مهدی . علیه السلام . تحقق خواهد یافت، [۱] مقدمه ای بر راهیابی به سوی جهان آخرت و البته قبل از برپایی قیامت است. بنابراین روایاتی که در باره رجعت و بازگشت عده ای از پیامبران و امامان . علیهم السلام . به زمین و حکمرانی آنها بعد از مهدی . علیه السلام . سخن گفته و نیز در آیات متعدد، تفسیر به «رجعت» شده، مراد، همین مرحله است، و اعتقاد به رجعت هر چند از ضروریات اسلام نیست اما روایات مربوط به آن به حدی زیاد و مورد وثوق است که اعتقاد به آن را یک امر روشن و غیر قابل انکار، می سازد. طبق برخی روایات، رجعت، پس از حکومت حضرت مهدی و پس از حکومت یازده مهدی دیگر، آغاز می گردد، از امام صادق . علیه السلام . نقل شده است که فرمود: «همانا بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین . علیه السلام . از ما اهل بیت اند.» [۲]

با توجه به اجمال و برخی ابهاماتی که در کیفیت رجعت و حکومت امامان معصوم . علیهم السلام . و یا برخی دیگر از ولات و اولیاء آنان پس از ظهور و حاکمیت مهدوی، وجود دارد، نمی توان در باره حوادث و پیش آمدهای آن به تفصیل و به طور قطع، اظهار نظر کرد. حکومت یازده مهدی از اولاد امام حسین . علیه السلام .

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

پس از امام زمان . علیه السّلام .، نیز از امور و حوادث پس از حکومت ولیعصر . علیه السّلام . و در آستانه و بلکه همزمان با رجعت می باشد که در برخی روایات به آن اشاره شده است و هیچ گونه توضیح و تفصیلی در باره آن بزرگواران و بیان ویژگی های آنان در روایات و منابع روایی وجود ندارد. تنها چیزی که می توان گفت این است که آنان افراد وارسته و شایسته ای هستند که دارای چنین لیاقتی می باشند، اما این که آنان دارای مقام عصمت هم هستند یا نه، دلیلی بر نفی و یا اثبات آن در منابع روایی وجود ندارد.

ب - روایات مربوط به مسأله شهادت امام زمان (علیه السّلام) دو دسته می باشد: بعضی دلالت بر وفات حضرت و برخی دیگر دلالت بر شهادت حضرت . علیه السّلام . دارد که ذیلاً به برخی از این دو نوع روایات، اشاره می نمائیم:

روایات دسته اول: از جمله روایاتی که دلالت بر مرگ طبیعی حضرت . علیه السّلام . دارد، تفسیری است که از امام صادق . علیه السّلام . در مورد آیه شریفه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» [۳] نقل شده است. حضرت می فرماید: مراد، زنده شدن امام حسین . علیه السّلام . با اصحاب خود در عصر امام زمان است در حالیکه کلاه خودهای طلائی بر سر دارند و به مردم رجعت امام حسین . علیه السّلام . و یارانش را اطلاع می دهد تا مؤمنان به شک و تردید نیفتند. این در حالی است که حضرت مهدی . علیه السّلام . در میان مردم حضور دارد. هنگامی که مردم امام حسین . علیه السّلام . را به خوبی شناختند و به او ایمان پیدا کردند، مرگ حضرت حجت . علیه السّلام . فرا می رسد و امام حسین، غسل و حنوط و کفن و خاک سپاری حضرت را برعهده می گیرد زیرا که امام را جز امام، غسل نمی دهد» [۴].

در روایتی دیگر نیز امام صادق . علیه السّلام . در پاسخ به این سؤال که: اولین کسی که به دنیا رجعت خواهد کرد چه کسی است؟ می فرماید: اولین رجعت کننده به دنیا، امام حسین است که پس از رجعت او و یارانش در حالیکه هفتاد پیامبر نیز او را همراهی می کنند، حضرت قائم (عج) انگشترش را به امام حسین واگذار می کند و چشم از جهان فرو می بندد امام حسین . علیه السّلام . نیز تجهیز، غسل و کفن و دفن حضرت را برعهده می گیرد» [۵].

روایات دسته دوم: روایاتی است که به طور عام دلالت بر شهادت همه ائمه معصومین . علیهم السلام . دارد: امام حسن مجتبی . علیه السّلام . می فرماید: و الله لقد عهد الينا رسول الله . صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . أن هذا الامر عليكم اثنا عشر اماماً من ولد علي و فاطمه، ما منا الامسموم او مقتول» [۶] به خدا سوگند رسول خدا این عهد و وعده را به ما داده است که امر امامت را دوازده تن از فرزندان علی . علیه السّلام . و فاطمه . علیها السّلام . به دست خواهند گرفت و هیچ کدام از ما نیست مگر این که یا به وسیله سم و یا با کشتن، شربت شهادت خواهند نوشید. ۲-۳ از امام صادق . علیه السّلام . و امام رضا . علیه السّلام . نیز روایت شده است که «ما منا الامسموم او مقتول» [۷] هیچ یک از ما نیست مگر این که مسموم و یا مقتول می باشد. براساس حدیثی که امام مجتبی . علیه السّلام . فرمود و تأکیدی که امام صادق . علیه السّلام . و امام رضا . علیه السّلام . براساس حدیثی که امام زمان . علیه السّلام . نیز به شهادت خواهند رسید. علمای شیعه نیز نوعاً روایات دال

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بر شهادت را ترجیح داده‌اند و قائل به شهادت ائمه معصومین . علیهم السلام . می‌باشند. [۸] حتی مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار با این عنوان بابی را گشوده است که «انهم . علیهم السلام . لا یموتون الا بالشهاده» [۹]؛ این بزرگواران نمی‌میرند مگر با شهادت.

نحوه شهادت حضرت . علیه السلام: در مورد چگونگی شهادت حضرت، فقط یک روایت در بعضی منابع شیعی نقل شده است که در آن از زنی به نام سعیده که از طایفه بنی تمیم و دارای محاسن و ریش شبیه مردان است، به عنوان قاتل حضرت نام برده شده است که در هنگام عبور حضرت، از بالای بام سنگی را به سوی حضرت پرتاب می‌کند و حضرت را به شهادت می‌ساند [۱۰] ولی این روایت در منابع معتبر شیعی نقل نشده و دلیل قطعی در مورد چگونگی شهادت حضرت، در دست نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت: که حتی بنا بر صحیح بودن روایات دال بر شهادت، کیفیت و نحوه شهادت آن عزیز چندان روشن نمی‌باشد.

ج - غسل و دفن امام علیه السلام: امام صادق . علیه السلام . می‌فرماید: «اولین کسی که قبر او شکافته می‌شود و به سوی دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی . علیه السلام . است.» [۱۱] و در جای دیگر می‌فرماید: «نخستین فردی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی است پس حکومت می‌کند تا وقتی که در اثر پیروی ابروان او بر چشمانش می‌افتد.» [۱۲] که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رجعت است. جابر نیز از امام باقر . علیه السلام . نقل می‌کند که امام حسین . علیه السلام . در روز عاشورا، پیش از شهادتش، به تفصیل در مورد رجعت خود و یاران خود سخن گفت: «بشارت باد شما را به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند، ما نخستین کسانی هستیم که نزد پیامبران باز می‌گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد توقف خواهیم کرد، آن گاه من اولین کسی هستم که قبرش شکافته می‌شود و ناگهان از قبر خارج می‌شوم، در حالی که امیر المؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است.» [۱۳] در این روایت، رجعت امام حسین و امیر المؤمنین . علیهما السلام . همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است. در روایت دیگر امام صادق . علیه السلام . می‌فرماید: «امام حسین . علیه السلام . همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می‌نماید. رو می‌آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می‌کنند او را هفتاد پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می‌سپارد.» [۱۴] در ادامه این حدیث اشاره به غسل و دفن امام زمان . علیه السلام . به وسیله امام حسین . علیه السلام . نیز شده است.

پی نوشت‌ها:

۱ - کورانی، علی، عصر ظهور، ترجمه مهدی حقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ش، ص ۳۵۵

۲ - شیخ طوسی، غیبت، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۲۲۹

۳ - سوره مبارکه اسراء، آیه ۶

۴ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷، موسسه الوفاء، بیروت.

۵ - همان، ج ۲۷، ص ۲۱۷

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

- ۶- همان و اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص ۳۴۹، دارالمعرفه، بیروت.
- ۷- همان و اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص ۳۴۹، دارالمعرفه، بیروت.
- ۸- چشم اندازی به حکومت مهدی، نجم الدین طبرسی، ص ۲۱۴، چاپ اول، ۱۳۸۰، بوستان کتاب، قم.
- ۹- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۳
- ۱۰- تاریخ ما بعد الظهور، سید محمد صدر، ص ۸۸۱، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، علیه السلام، اصفهان.
- ۱۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۱۲- معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۳۲۸، ش ۱۷۶۶
- ۱۳- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۱، حدیث ۵۲
- ۱۴- معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۸۹، ش ۱۱۵۸

و) در زمان ظهور امام زمانچه تعداد از پیامبران و امامان رجعت خواهند کرد؟

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa6496>

پاسخ اجمالی

رجعت، در لغت به معنای بازگشتن و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مومنین خالص و مشرکین محض) بعد از ظهور امام زمان (ع) و در زمان حکومت جهانی ایشان قبل از برپایی قیامت دوباره به این دنیا برمی‌گردند. در روایات زیادی به رجعت رسول اکرم (ص)، ائمه (ع)، حضرت عیسی (ع)، انبیائی نظیر زکریا و یحیی و حزقیل که در راه خدا آزار فراوان دیده‌اند، تصریح شده است. همچنین در روایات تصریح شده است نخستین امامی که رجعت می‌کند، امام حسین (ع) است.

پاسخ تفصیلی

رجعت، در لغت به معنای بازگشتن، و برگشتن می‌باشد. و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مومنین خالص و مشرکین محض) پس از مردن بعد از ظهور امام زمان (ع) و در زمان حکومت جهانی ایشان و قبل از برپایی قیامت دوباره به این دنیا برمی‌گردند. اعتقاد به رجعت، از جمله معتقدات مذهب اهل البیت است و مستند به آیات و روایات متعدد می‌باشد که بعضی از این آیات و روایات را برای توضیح مطلب بیان می‌کنیم:

آیات

از تدبر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسأله رجعت اشاره نموده است:

۱. آیاتی که به وقوع رجعت در آینده اشاره دارد مانند، آیه شریفه ۸۲ از سوره نمل که خداوند در این آیه می‌فرماید: «(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آن‌ها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!». بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

مسأله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور می شوند، چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می گوید: «ما آنها را محشور می کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت».

۲. آیاتی که به وقوع حوادثی در امت های پیشین اشاره می فرماید که در واقع نوعی رجعت محسوب می شود، مانند: آیه ۲۵۹ سوره بقره. در باره پیامبری است که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان های اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند این ها را پس از مرگ زنده می کند، اما خدا او را یکصد سال می راند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن، فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت این پیامبر، عزیز باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ در همین دنیا است.

روایات

علامه مجلسی در بحارالانوار، حدود ۲۰۰ روایت صریح پیرامون رجعت، از بیش از ۴۰ نفر از روایان ثقه (مورد اعتماد) و بزرگ نقل کرده است و فرموده: بیش از ۵۰ کتاب توسط علمای بزرگ پیرامون رجعت نوشته شده است [1]. روایات در خصوص رجعت، به نحوی متواتر است که وقوع رجعت را مسلم می کند. امام صادق (ع) فرمود: "این فرموده خدای متعال که می فرماید: «همانا ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در روزی که گواهان بر می خیزند یاری و نصرت می نمائیم» به خدا قسم که در باره رجعت است، به جهت این که انبیاء کثیری در دنیا نصرت نشدند و ائمه نیز بعد از آنها در دنیا کشته شده و یاری نشدند، پس این قول خدای تعالی در باره وقوع رجعت است و مراد از اشهاد یا گواهان، ائمه علیهم السلام می باشند." در روایات زیادی آمده است بعد از ظهور امام زمان (عج) همه امامان معصوم (ع) و همچنین همه پیامبرانی که مورد ستم قرار گرفتند و مومنان خالص و کافران و مشرکان محض به این دنیا بر می گردند تا از قاتلین آنها انتقام گرفته شود. همچنین، در ادعیه و زیارات معتبره به وقوع رجعت اشاره شده است که بعضی از این دعاها عبارتند از:

۱. زیارت جامعه: «...مؤمن بایاتکم، مصدق بر رجعتکم...»

۲. زیارت آل یاسین: «...و آن رجعتکم حق لا ریب فیها...»

۳. زیارت وارث: «...انی بکم مؤمن و بایاتکم موقن...»

۴. زیارت عاشورا: «...ان یرزقنی طلب تارک مع امام منصور من اهل بیت محمد (ص)...»

۵. دعای عهد: «...اللهم آن حال بینی و بینة الموت... فاخرجنی من قبری...»

اما این که کدام یک از امامان در زمان ظهور آن حضرت رجعت خواهند کرد روایات زیر وارد شده است:

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۱- پیامبر اعظم (ص) فرمودند: زمانی که قائم آل محمد (عج) خروج نماید و سلطنت به دست او برسد، در آن زمان نبی اکرم (ص) و امیر المؤمنین خروج خواهند نمود در حالی که امیر المؤمنین صاحب عصا و میسم [2] است. که نقش آن بسم الله است و با آن بر پیشانی افراد نقش می زند که این فرد مؤمن است و نیز نقش میسم بسم الکافر است که با آن بر پیشانی کافران نقش می زند تا افراد کافر از مؤمن باز شناخته شوند، در آن زمان همه ائمه علیهم السلام رجعت خواهند نمود تا امیر المؤمنین (ع) و مهدی صلوات الله علیه را یاری کنند، خصوصا انبیائی که در راه خدا آزار فراوان دیده اند، نظیر زکریا و یحیی و حزقیل و سایر انبیائی که به دست کافران کشته یا مجروح گشته اند و همانا اخبار فراوان مستفیضی در باره رجوع ایشان به دنیا و انتقام کشیدن از قاتلین آنها و انتقام از خون حسین (ع) وجود دارد [3].

۲- امام صادق (ع) فرمودند: نخستین امامی که رجعت می کند، امام حسین (ع) است و ایشان مدت طولانی حکومت می کند، به گونه ای که از کثرت سن ابروهایش روی دیدگانش می ریزند [4].

۳- طبق روایات وارده پس از ظهور حضرت حجت (عج) حضرت عیسی (ع) به اذن خداوند به زمین نزول خواهد کرد و در حضور همگان به عنوان یکی از یاران حضرت قائم (عج) پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. چنان که در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: "سوگند به آن کسی که مرا مزده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نمانده باشد، خداوند همان یک روز را آن قدر طولانی می کند، تا فرزندم مهدی خروج کند. پس از خروج او، عیسای روح الله فرود می آید و در پشت سروی نماز می گزارد، آن گاه زمین با فروغ پروردگار خویش روشن می شود و حکومت مهدی به شرق و غرب گیتی می رسد.

[۱]. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، چاپ اول، مؤسسه الوفاء، لبنان، ۱۴۰۴ق.

[۲]. میسم چیزیست که حیوانات را به آن داغ می کنند.

[۳]. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ترجمه جلد سیزدهم، دوانی، ص ۱۱۶۵.

[۴]. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۶.

مانع چهارم- خاتم النبیین از منظر مسلمین

الف) معنی خاتمیت

<http://maaref.porsemani.ir/content>

ختم نبوت و شریعت در اسلام به این معناست که پس از پیامبر اسلام، دیگری به رسالت مبعوث نخواهد شد و شریعت دیگری جایگزین شریعت اسلام نمی شود. قرآن مجید به صراحت پیامبر اسلام را آخرین پیامبر خوانده و فرموده است: «ما كان محمد أباً أحدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبیین»^۱؛ «محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، او فرستاده خدا و آخرین پیامبر است.» احادیث نبوی نیز بر همین معنا تأکید

^۱ احزاب ۳۳، آیه ۴۰.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

نموده و ختم نبوت را با آن حضرت به صراحت اعلام نموده است. از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث منزلت خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد»^۱. [۲] بنابراین خاتمیت مساوی با جاودانگی، نسخ ناشوندگی و بدیل ناپذیری آیین اسلام تا پایان حیات بشر بر روی کره زمین است. در نتیجه هیچ شریعت دیگری جز اسلام نزد پروردگار مورد قبول و پسندیده نیست.

ب) منظور از تعبیر «خاتم النبیین»، در مورد پیامبر(ص)

<http://makarem.ir/22863>

پرسش: منظور از این که پیامبر(صلی الله علیه و آله) خاتم النبیین است، چیست؟
پاسخ تفصیلی: خدای متعال در آیه ۴۰ سوره «احزاب» می فرماید: (او رسول الله و خاتم النبیین است)؛ «و لکن رسول الله و خاتم النبیین». «خاتم» (بر وزن حاتم) آن گونه که ارباب لغت گفته اند، به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند. در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه یا ظرف، یا خانه ای را ببندند و کسی آن را باز نکند، روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده ای می گذارند، و روی آن مهری می زنند که امروز از آن تعبیر به «لاک و مهر» می شود. و این به صورتی است که برای گشودن آن حتماً باید «مهر» و آن شیء چسبنده شکسته شود، «مهری» را که بر این گونه اشیاء می زنند «خاتم» می گویند، و از آنجا که در گذشته، گاهی از گل های سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می کردند، لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت، در معنی «خاتم» می خوانیم: «ما یوضَعُ عَلَی الطَّيْنَةِ»؛ (چیزی که بر گل می زنند)، (۱) اینها همه، به خاطر آن است که: این کلمه از ریشه «ختم» به معنی «پایان» گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام «خاتم» بر وسیله آن گذارده شده است. و اگر می بینیم، یکی از معانی «خاتم» انگشتر است، آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهایشان می کنند، و به وسیله انگشتر، نامه ها را مهر می کردند، لذا در حالات پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ایمه هدی(علیهم السلام) و شخصیت های دیگر، از جمله مسایلی که مطرح می شود، نقش خاتم آن ها است. مرحوم «کلینی» در «کافی» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل می کند: «ان خاتم رسول الله(صلی الله علیه و آله) کان من فضة نقشه محمد رسول الله(صلی الله علیه و آله)»؛ (انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله بود). (۲) در بعضی از تواریخ آمده است: یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر، انگشتر نقشداری برای خود انتخاب فرمود، و این به خاطر آن بود که: به او عرض کردند: پادشاهان، نامه های بدون «مهر» را نمی خوانند. (۳) در کتاب «طبقات» نیز آمده است: هنگامی که پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین

^۱ المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷.

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

نامه بنویسد، دستور داد: انگشتی برایش ساختند که، روی آن «محمد رسول الله» حک شده بود، و نامه‌های خود را با آن مهر می‌کرد. (۴) با این بیان، به خوبی روشن می‌شود که «خاتم» گرچه امروز به انگشتر تزیینی نیز اطلاق می‌شود، ولی ریشه اصلی آن، از «ختم» به معنی «پایان» گرفته شده است و در آن روز، به انگشتی‌هایی می‌گفتند که با آن نامه‌ها را مهر می‌کردند. به علاوه، این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است، مانند: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ»؛ (امروز، روز قیامت مهر بر دهانشان می‌نهمیم و دست‌های آن‌ها با ما سخن می‌گوید). (۵) و نیز در جایی دیگر می‌خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»؛ (خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آن‌ها [منافقان] مهر نهاده [به گونه‌ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی‌کند] و بر چشم‌های آن‌ها پرده ای است). (۶) از اینجا معلوم می‌شود، آن‌ها که در دلالت آیهمورد بحث بر خاتمیّت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیله او، وسوسه کرده‌اند، به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده‌اند، و یا خود را به بی اطلاعی زده‌اند، و گرنه، هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد، می‌داند کلمه «خاتم النبیین» به وضوح دلالت بر معنی خاتمیّت دارد. وانگهی اگر غیر از این تفسیر، برای آیه گفته شود، مفهوم سبک و بچه‌گان‌های پیدا خواهد کرد، مثل این که بگوییم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) انگشتی پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می‌شد، زیرا می‌دانیم انگشتر یک ابزار ساده برای انسان است، و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود، و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم، مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را فوق العاده تنزل داده‌ایم، گذشته از این که با معنی لغوی سازگار نیست. لذا، این واژه در تمام قرآن (در ۸ مورد) که این ماده به کار رفته، همه جا به معنی «پایان دادن و مهر نهادن» آمده است. (۷)

پی نوشت:

۱. «لسان العرب» و «قاموس اللغة»، ماده «ختم» (الخاتم ما یوضع علی الطینة).
۲. این خبر را «بیهقی» نیز در «سنن»، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۸ آورده است.
۳. «سفینة البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.
۴. «طبقات کبری»، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.
۵. سوره س، آیه ۶۵.
۶. سوره بقره، آیه ۷.
۷. گرد آوری از کتاب: تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دار الکتب الإسلامیه، چاپ بیست و ششم، ج ۱۷، ص ۳۶۳.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

ج) معنی خاتم النبیین

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa5222>

آیا اگر خاتم به معنای زینت، یا ختم کننده (خاتم النبیین) باشد، دلیلی بر آن است که بعد از پیامبر، رسولی هم نخواهد آمد؟

پرسش: در مفاهیم کلمات آیه ۴۰ سوره احزاب که دلیل صریح خاتمیت است، شبهاتی مطرح است مثلاً: ۱. کلمه «خاتم» که به معنای زینت انگشت است. بنابراین، منظور از «خاتم النبیین» این است که پیامبر (ص) از نظر کمالات به درجه‌ای رسیده که زینت سایر پیامبران گردیده است؛ مانند انگشتری که زینت انگشتان واقع می‌گردد. ۲. خاتم برای تصدیق مضمون نامه‌ها به کار می‌رفته است؛ یعنی شخص پایان نامه را با مهر نمودن با خاتم تصدیق می‌کرد. ممکن است، «خاتم النبیین» هم به معنای تصدیق کننده پیامبران باشد؛ مانند «خاتم» که تصدیق کننده مضمون نامه است. ۳. آمدن «خاتم النبیین» در آیه «خاتم المرسلین» یعنی، بعد از این، نبی نخواهد آمد، ولی آمدن رسول منتفی نیست. بنابراین، خاتم النبیین در آیه (۴۰ سوره احزاب دلالت) بر خاتمیت پیامبر اسلام ندارد.

پاسخ اجمالی

کلمه خاتم نه به معنای زینت و نه به معنای تصدیق است. اگر کلمه‌ای بخواهد در غیر معنای حقیقی خود استعمال شود، یا باید آن معنا برای آن کلمه متعارف و پسند ذوق و طبع باشد و یا قرینه‌ای موجود باشد تا مخاطب، مراد گوینده را دریابد؛ در غیر این صورت نمی‌توان گفت مراد متکلم غیر از معنای حقیقی کلمه است. بنابراین، استعمال کلمه خاتم النبیین به معنای زینت یا تصدیق، مقبول عرف نبوده و قرینه‌ای هم وجود ندارد تا گفته شود، منظور از خاتم النبیین معنای مجازی آن است [۱]. اما در پاسخ به شبهه سوم، لازم است نخست فرق بین نبی و رسول را بیان نماییم تا روشن شود خاتم النبیین شامل خاتم الرسل هم می‌شود یا خیر. فرق بین نبی و رسول آن است که نبی دارای حکم است ولی مأمور به ابلاغ نیست و رسول نبی مأمور به ابلاغ است [۲]. به سخنی دیگر، رسول کسی است که برای تبلیغ احکام مأمور شود خواه فرشته باشد یا انسان بر خلاف نبی که باید انسان باشد و نبوت مختص به انسان است پس هر رسولی که انسان باشد طبعاً نبی نیز است ولی هر نبیی لازم نیست رسول باشد [۳]. بنابراین نسبت رسول و نبی اعم و اخص مطلق است یعنی هر رسولی نبی است ولی هر نبیی رسول نیست [۴]. از این رو با توجه به مطالب یاد شده، از کلمه «خاتم النبیین»، «خاتم الرسل» هم فهمیده می‌شود؛ چون همان طور که گفتیم نبی شامل نبی و رسول است، پس هرگاه نبوت خاتمه یافت، رسالت هم پایان می‌یابد و اشکالات یاد شده در آیه ناصواب و آیه در صراحت دلالت خود باقی است. علاوه بر آن اهل بیته که داناترین مردم به معارف قرآنی هستند همین معنا را فهمیدند. امیر المؤمنین علی (ع) در حال غسل دادن بدن مبارک پیامبر خاتم فرمودند: "مانا که با مرگ تو (پیامبر) چیزی از ما بریده شد که با مرگ غیر تو بریده نمی‌شد و آن نبوت و اخبار آسمان بود [۵]."

۱. ر.ک. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۵.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۲. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، ج ۳، ص ۴۷۲، ناشر: انتشارات برهان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۸ ق.
۳. میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، ج ۵، ص ۴۱۲، ناشر: انتشارات اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق.
۴. قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۸، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۴۴، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش؛ طباطبائی، محمد حسین، المیزان ج ۲ ص ۱۴۰، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۹۷ هـ.ق.
۵. نهج البلاغة، خطبه ۲۳۵.

(د) خاتمیّت محمد

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

قرآن، دین اسلام را به عنوان خاتم ادیان الهی معرفی می کند:

- ان هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ.^[۱۱]
- یعنی اگر اسلام را در یکسو و سایر شرایع آسمانی را که برای سراسر حیات بشر در دوران‌های گذشته مقدر شده‌اند، در سوی دیگری بگذاریم؛ اسلام، از همه آن‌ها استوارتر است که این خود، برداشتی از معنی خاتمیّت و شریعت آخرین است.^[۱۲]
- قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^[۱۳]
- به جهانیان بگو: پروردگار مرا به راهی راست رهبری فرموده و آن دینی است قیم و زوال‌ناپذیر که بنیادش از همان سنت و رویه ابراهیم است.^[۱۴] در سوره بینه پس از آنکه می فرماید "مشرکین دست از عقیده باطل خود برنمی دارند جز آنکه فرستاده خدا با آیات و بینات فرا رسد و آیات کتاب قیم را برایشان بخواند. اینان دستوری ندارند جز آنکه خدای را با نیت پاک پرستش کنند، نماز بخوانند و... می فرماید: ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.^[۱۵] این آیین -اسلام- دینی است قیم و زوال‌ناپذیر.^[۱۶]
- در سوره آل عمران:
وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.^[۱۷] هر که جز آیین اسلام در جستجوی آیین دگراید، تایید و انقراض جهان از او پذیرفته نیست و به روز رستاخیز از زیانکاران است.^[۱۸]
- در سوره احزاب آیه ۴۰:
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ. محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.^[۱۹]

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

• در سوره مائده:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. ^{۱۱۱} امروز که پیامبر اسلام عهده‌دار هدایت بشر است، دین را برای شما تکمیل و نعمت را برای شما تمام کردم، و خوشنودم که برای همیشه بر دین اسلام باقی باشید. ^{۱۱۱} روشن است که آیات فوق آیین اسلام را پابرجاترین راه هدایت و دین قیم و زوال‌ناپذیر و گرویدن به غیر آن را تا انقراض جهان غیرقابل قبول دانسته و او را کمال و بلوغ دیانت و تمام نعمت معرفی کرده است.

• در روایاتی از ائمه اسلام: نیز به ابدیت آیین مبین اسلام تصریح شده است از جمله علی بن

ابطالب فرماید:

ان هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ... ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انفصامَ لِعُرْوَتِهِ وَلَا فَكًّا لِحَلْقَتِهِ وَلَا انهدامَ لِأَسَاسِهِ وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ ^{۱۱۲}؛ ^{۱۱۳} اسلام همان آیینی است که پروردگار بزرگ آن را در میان ادیان برگزیده و قوانین آن را به اندازه‌ای استوار فرموده که دستاویز آن پایان‌ناپذیر و حلقه‌اش گسستنی نیست. اساس و بنیادش انهدام نمی‌پذیرد و ارکانش زایل و نابود نمی‌گردد. درختش هرگز از ریشه بیرون نیاید [این چنین] مدتش نیز هیچ وقت پایان نمی‌پذیرد. ^{۱۱۴}

منابع:

۱. قرآن کریم - اسراء: ۹
۲. صادقی تهرانی، محمد - ترجمان وحی - اسراء: ۹ - انتشارات شکرانه - چاپ اول ۱۳۸۵
۳. قرآن کریم - انعام: ۱۶۱
۴. صادقی تهرانی، محمد - ترجمان وحی - انعام: ۱۶۱ - انتشارات شکرانه - چاپ اول ۱۳۸۵
۵. قرآن کریم - بینه: ۵
۶. صادقی تهرانی، محمد - ترجمان وحی - بینه: ۵ - انتشارات شکرانه - چاپ اول ۱۳۸۵
۷. قرآن کریم - آل عمران: ۸۵
۸. صادقی تهرانی، محمد - ترجمان وحی - آل عمران: ۸۵ - انتشارات شکرانه - چاپ اول ۱۳۸۵
۹. احزاب: ۴۰
۱۰. قرآن کریم - مائده: ۳
۱۱. صادقی تهرانی، محمد - ترجمان وحی - مائده: ۳ - انتشارات شکرانه - چاپ اول ۱۳۸۵
۱۲. نهج البلاغه - تنظیم سید رضی
۱۳. صادقی تهرانی، محمد - بشارات عهدین - ص ۵۹-۶۰ - چاپ ۱۳۹۰
۱۴. محمد صادقی تهرانی - بشارات عهدین - انتشارات شکرانه - چاپ ۱۳۹۰

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۵) ختمیت وحی

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

ختمیت وحی یکی از سرفصل‌های اسلام است.^{۱۱} مسلمانان معتقدند الله (خدایی واحد) از طریق وحی با دنیای مادی تماس داشته‌است و باور دارند که به فرد دیگری بعد از محمد وحی نخواهد رسید و محمد «خاتم الانبیا» است. با تکیه بر این موضوع ختم نبوت از دیدگاه مسلمانان بیان می‌شود که هم نبوت تشریحی و هم نبوت تبلیغی را پایان یافته می‌دانند.^{۱۲}

منشا اعتقاد مسلمانان

قرآن پایان یافتن نبوت را اعلام و محمد، بارها آن را تکرار کرده‌است.^{۱۳}

آیات قرآن

ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین.

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.^{۱۴}

ریشه کلمه خاتم، ختم به معنی پایان است. خاتم در زبان عربی به معنای وسیله‌ای است که چیز دیگری را پایان می‌بخشد. چنان‌که که انگشتری را که با آن نامه را ختم و پایان و مهر می‌کرده‌اند را نیز خاتم می‌نامند.^{۱۵} در گذشته روی در نامه یا ظرف یا خانهای، برای این‌که کسی آن را باز نکند، ماده چسبنده‌ای قرار می‌دادند که به آن خاتم می‌گفتند که گاهی جنس آن از گل چسبنده بوده است. امروز از آن تعبیر به "لاک و مهر" می‌شود. و این‌که یکی از معانی خاتم انگشتر است به این دلیل است که از آن برای مهر کردن نامه استفاده می‌شده است.^{۱۶} در قرآن نیز واژه ختم به معنای پایان بخشیدن و بستن، به کار رفته است.^{۱۷} محسن قرائتی؛ یکی از روحانیون اسلامی، اعتقاد دارد که در قرآن ۳۰ بار عبارت «من قبلک» یعنی پیش از تو آمده اما یک بار هم عبارتی به نام «من بعدک» یعنی پس از تو نمی‌آید.^{۱۸} در آیات دیگری از قرآن کریم به ختمیت وحی اشاره شده است.^{۱۹}

احادیث و روایات

محمد، پیامبر اسلام، می‌گوید:

ارسلت الی الناس كافة، بی ختم النبیین^{۲۰} برای تمام مردم فرستاده شدم و توسط من نبوت پایان داده شد. علی، امام اول شیعیان؛ می‌گوید: «بابی انت و امی، [یا رسول..]. لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة و الانباء و اخبار السماء خصصت حتی صرت مسلیا عن سواک و عممت حتی صار الناس فیک سواد.»

یعنی: پدر و مادرم فدای توای رسول خدا با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشد، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست.^{۲۱}

آراء اندیشمندان اسلامی

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

دکتر علی شریعتی

از این پس انسان بر اساس طرز تربیتش، قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدید، خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان به راه بیفتید. ۱۲۱

محمد تقی مصباح یزدی

قبلاً اشاره کردیم که حکمت تعدد پیامبران و پی در پی آمدن آنان این است که از سویی در زمان‌های پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امتها به وسیله یک فرد، میسر نبوده است؛ و از سوی دیگر، گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده‌های اجتماعی نوین، وضع قوانین جدید، یا تغییر قوانین قبلی را می‌طلبد است؛ و از سوی دیگر، تحریفها و دگرگونیهایی که به مرور زمان و در اثر دخالتهای جاهلانه و مغرضانه افراد و گروههایی پدید می‌آمده نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیله پیامبر دیگری بوجود می‌آورده است. بنابراین، در شرایطی که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و به کمک یاران و جانشینان وی میسر باشد؛ و احکام و قوانین یک شریعت، پاسخگوی نیازهای حال و آینده جامعه باشد و پیش بینی‌های لازم برای مسائل نوظهور، در آن شریعت شده باشد؛ و نیز تضمینی برای بقاء و مصونیت آن از تحریفات، وجود داشته باشد دیگر موجبی برای مبعوث شدن پیامبر دیگری نخواهد بود. ۱۲۲

عرفان اسلامی

بر اساس عرفای مسلمان از جمله ابن عربی و مولوی و سنایی پیامبر اسلام میوه درخت نبوت و آخرین پیامبران است. ۱۲۳

پانویس:

۱. مطهری، ختم نبوت، صفحه ۷
۲. مطهری، ختم نبوت، صفحه ۳۴
۳. سوره احزاب آیه ۴۰
۴. مطهری، ختم نبوت، صفحه ۱۰
۵. تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۸-۹
۶. تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۹
۷. سوره س آیه ۶۵: الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون. در این روز به دهان‌های آنها مهر می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بر آنچه به دست آورده‌اند گواهی می‌دهند.
۸. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۴۲
۹. سوره انعام- ۱۱۵
۱۰. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۶۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸۱ و ۸۴؛ نقل از جعفر سبحانی، الالهیات، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۷ ق.، ج ۳، ص ۵۰۰.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

۱۱. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات پارسایان، قم، ۱۳۷۹، خطبه ۲۳۵، ص ۴۷۲.

۱۲. علی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۳۰، ص ۶۳؛ نقل از درآمدی بر کلام جدید، صص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۱۳. محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۷ ش؛ ص ۲۸۹.

۱۴. قنبری،، بخشعلی. «تحلیل نگرش مولوی در باره پیامبر اعظم». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۶. بازبینی شده در ۲۴ مه ۲۰۱۴.

و) خاتمیّت در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

خاتمیّت، مفهومی با خاستگاه قرآنی ناظر بر شناسایی پیامبر اسلام (ص) به مثابه واپسین پیامبر که در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی از کلام و تفسیر تا عرفان مورد توجه قرار گرفته و بازتاب گسترده‌ای در تاریخ فرهنگ اسلامی داشته است.

خاتمیّت در قرآن: واژه خاتمیّت مصدر جعلی است که با حذف مضافه الیه، از ترکیب قرآنی خاتم النبیین ساخته شده است؛ ترکیبی که یک بار در قرآن کریم به کار رفته و بر پیامبر اسلام (ص) اطلاق شده است (احزاب/۳۳/۴). ماده فعلی ختم و برخی صورت‌های اسمی آن، ۷ بار در قرآن کریم به معنای مهنهادن به کار رفته، و تنها کاربرد متمایز آن در همان آیه احزاب است. در میان قاریان ده گانه، عاصم واژه را خاتم و دیگران خاتم خوانده‌اند (ابو عمرو، ۱۷۹؛ ابن جزری، ۳۴۸/۲) و تنها برخی قرائات نامشهور، چون قرائت حسن بصری، مانند عاصم است (نک: طبری، تفسیر، ۱۶/۲۲؛ ابن عطیه، ۳۸۸/۴). اگر چه برخی مانند ابو عبید قاسم بن سلام با ذکر دلایل، قرائت به کسر را مرجح دانسته‌اند (ابوليث، ۶۴/۳)، اما موقعیت قرائت عاصم در شرق جهان اسلام، قرائت به فتح را مشهور ساخته است.

از حیث لغت، خاتم به معنای مهنهادن است و در دیگر زبان‌های سامی هم خاتم به همین معنا، و ریشه فعلی ختم به معنای مهنکردن به کار رفته است (نک: گزنیوس، ۳۶۷، جفری، ۱۲۱)؛ خاتم هم اسم فاعل از مهنزدن است. شاید یک تفسیر اولیه از آیه، قرائت منتسب به ابن مسعود از آیه باشد: «و لکن نبیاً ختم النبیین»، یعنی پیامبر اسلام (ص) بر انبیا مهن نهاده است (طبری، همان‌جا). در برخی از تفسیرهای متقدم مربوط به سده ۲ ق، خاتم النبیین به سادگی معادلی برای «آخر النبیین» تلقی شده است (مقاتل، ۴۹/۳؛ صنعانی، ۱۱۸/۳). بر مبنای استعاره فرض کردن کاربرد، مفسران سده‌های بعد خاتم بودن پیامبر (ص) را به آن معنا دانسته‌اند که بر پیامبران و پیامبری مهن پایان نهاده است و این به معنای آخرین پیامبران است (مثلاً ثعلبی، ۵۱/۸). در باره خاتم نیز برداشت مشهور، گرفتن آن به عنوان اسم آلت است، یعنی آنچه ختم به وسیله آن صورت گرفته است (ابن جزری، ۱۵۳/۲؛ طباطبایی، ۳۲۵/۱۶). ترجمه‌های کهن فارسی، قرائت خاتم النبیین را به مهن پیامبران (ترجمه...، ۱۴۲۹/۵؛ میبیدی، ۵۸/۸؛ ابوالفتح، ۴۰۹/۱۵) و قرائت به کسر را به مهن‌کننده پیامبران برگردانده‌اند (سورآبادی، ۱۹۸۰/۳). در هر حال در خاتمیّت به هر دو قرائت،

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

سخن از مُهر نهادن بر پیامبران است که می‌توانست در مقام تفسیر، به نوعی افضلیت نسبت به دیگران بازگردانده شود، اما برخی مفسران مانند شیخ طوسی، با تکیه بر نکته‌ای معلوم قرآتر از آیه- این که تا روز قیامت پیامبری جز او نخواهد بود- خاتمیّت در آیه را به معنای «واپسین پیامبر بودن» دانسته‌اند (التبیان، ۳۴۶/۸). اهل تفسیر بعضی از اشارات قرآنی را نیز ناظر به خاتمیّت دانسته‌اند، از جمله مضمون کامل شدن دین و تمام شدن نعمت (مائده/۳۵۹). مضمون «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه/۳۳)، و آیات متعدد با این مضمون که پیامبر اسلام (ص) را فرستاده شده برای همه عالمیان معرفی می‌کند (اعراف/۲۵۷؛ فرقان/۱/۲۵)؛ هرچند که رابطه این آیات با خاتمیّت، خود جای بحثی تفسیری است.

خاتمیّت در حدیث نبوی: بسیارند احادیثی که در آن‌ها از پیامبر اکرم (ص) به عنوان خاتم انبیا سخن رفته است و در این حد، تکرار همان مضمون قرآنی است (مثلاً ابن سعید، ۱۶۳/۱؛ احمد بن حنبل، همان، ۳۱۲/۲، ۴۱۱). (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، عنوان ۵۸۲)

ن مناظره‌ای در باره خاتمیّت پیامبر اسلام بین مسلمان و بهایی

<http://khatameyat.blogfa.com/post-17.aspx>

اشاره: از امور قطعی و از ضروریات اسلام، مسأله "خاتمیّت پیامبر اسلام (ص)" است، که بعد از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او تا روز قیامت ادامه دارد. آیات متعددی از قرآن، به این مطلب دلالت می‌کند، مانند: آیه ۴۰ سوره احزاب، آیه يك سوره فرقان، آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت، آیه ۱۹ سوره انعام، آیه ۲۸ سوره سبا و... و روایات بی‌شمار از پیامبر (ص) و امامان (ع) بر این مطلب صراحت و دلالت دارند. ولی در عین حال در هر عصری بعد از پیامبر اسلام (ص)، دست‌های مرموزی به کار افتاد تا با پیغمبرسازی، بتوانند خاتمیّت پیامبر اسلام (ص) را مخدوش سازند، تا مذاهب ساختگی قادیانی‌گری، بابی‌گری و بهایی‌گری و... را در جامعه جا اندازی کنند.

اکنون به مناظره زیر که بین يك مسلمان و يك بهایی رخ داده است توجه کنید:

مسلمان: شما که در کتاب‌ها و بیانیه‌های خود، اسلام و قرآن را قبول دارید، با این تفاوت که می‌گویید اسلام نسخ شده و آیین دیگری به جای آن آمده است، از شما می‌پرسم که آیات متعددی در قرآن وجود دارد که آیین اسلام يك آیین جهانی و جاودانی است و تا روز قیامت، ادامه دارد و با مطرح کردن مسأله "خاتمیّت"، هرگونه دین جدید را تا قیامت باطل اعلام نموده است.

بهایی: مثلاً کدام آیه قرآن تصریح می‌کند که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است؟

مسلمان: در آیه ۴۰ سوره احزاب می‌خوانیم:

" ما كان محمدَ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا "

فصل دوم- اصل مواع معرفت موعود

" محمد (ص) پدر هیچ يك از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است و خدا بر همه چیز دانا است. " جمله " خاتَمَ النَّبِيِّينَ " با کمال صراحت و به روشنی می گوید: " پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است. "

زیرا واژه " خاتم " هرگونه که خوانده شده به معنی ختم و پایان است، بنابراین طبق صریح این آیه، پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر و ختم کننده آنها است، و بعد از او، پیامبر و دین و شریعتی نخواهد آمد. بهایی: خاتم به معنی انگشتر که زینت انگشت است نیز آمده است، بنابراین منظور از آیه مذکور این است که پیامبر اسلام (ص) زینت پیامبران است.

مسلمان: معنی رایج و حقیقی واژه خاتم، همان ختم کننده بودن است، و اصلاً دیده نشده که خاتم را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنی زینت را اراده نمایند، وانگهی ما به لغتنامه‌ها مراجعه می کنیم، می بینیم، معنی اصلی خاتم همان ختم کننده می باشد، استعمال لفظ در غیر معنی لغوی و رایج آن نیاز به قرینه و نشان‌های دارد، ما در اینجا هیچ گونه نشانه و دلیلی نمی بینیم که از معنی حقیقی خاتم، دست برداریم، و معنی مجازی آن را بگیریم.

در اینجا به گفتار بعضی از لغت شناسان در مورد واژه " خاتم " توجه کنید:

۱- فیروزآبادی در کتاب " قاموس اللغه " می گوید: " ختم، به معنی مهر کردن است، و " خَتَمَ الشَّيْءَ "، یعنی به آخران چیز رسید.

۲- جوهری در لغتنامه " صحاح " گوید: «ختم به معنی رسیدن به آخر است و " خاتمة الشَّيْءِ " به معنی آخر آن چیز است.»

۳- ابومنظور در لغتنامه " لسان العرب " می گوید: " ختام القوم " یعنی آخرین فرد قوم، و " خاتَمَ النَّبِيِّينَ " به معنی آخرین پیامبر است.

۴- راغب در " مفردات " می گوید: " خاتَمَ النَّبِيِّينَ " یعنی، پیامبر اسلام (ص) با آمدن خود، رشته نبوت را به آخر رساند و قطع کرد و نبوت را به پایان رسانید.

نتیجه اینکه: اراده معنی زینت از کلمه خاتم، بر خلاف ظاهر و بر خلاف معنی لغوی است و نیاز به دلیل دارد، که در اینجا هیچ گونه دلیلی بر این مطلب نیست.

بهایی: واژه " خاتم " به معنی مهر آخرنامه است که به عنوان تصدیق نمودن آن نامه به کار می رود، بنابراین منظور از " خاتَمَ النَّبِيِّينَ " این است که پیامبر اسلام (ص) تصدیق کننده پیامبران گذشته بوده است.

مسلمان: از پاسخ به سؤال قبل، روشن شد که معنی اصلی و رایج خاتم، همان پایان و آخر کار است، و شنیده نشده که هنگام اطلاق لفظ خاتم، معنی تصدیق فهمیده شود، مگر اینکه دلیل و نشان‌های باشد تا ما از معنی اصلی و رایج آن، دست برداریم، که چنین نشانه و دلیلی در اینجا وجود ندارد، اتفاقاً از این سخن فهمیده می شود که خاتم (به معنی مهر) یعنی پایان کار، زیرا مهر آخرنامه، نشانه پایان نامه است.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بهایبی: آیه می گوید: پیامبر اسلام " خاتم النبیین " (خاتم پیامبران) است، نمی گوید که آن حضرت " خاتم المرسلین " (خاتم مرسلین) می باشد، بنابراین، آمدن رسول، بعد از پیامبر اسلام (ص)، نفی شده است!!
مسلمان: گرچه در قرآن بین " رسول " و " نبی " فرق است، مثلاً خداوند در قرآن، اسماعیل (ع) را هم رسول خوانده و هم نبی (سوره مریم آیه ۵۴) و نیز موسی (ع) را هم رسول خوانده و هم نبی (سوره مریم آیه ۵۱)، ولی این مطلب هیچ گونه شبهه‌ای در مورد خاتم النبیین ایجاد نمی کند، زیرا " نبی " یعنی پیامبری که از جانب خدا به او وحی می شود، خواه او مأمور ابلاغ آن به مردم باشد یا مأمور ابلاغ نباشد، ولی " رسول " آن است که دارای شریعت و کتاب آسمانی باشد، بنابراین هر رسولی، نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست، یعنی بعد از او پیامبری نخواهد آمد، و با فرض اینکه هر رسولی پیامبر است، پس رسول نیز نخواهد آمد.

به عنوان مثال بین نبی و رسول، مانند بین انسان و انسان دانشمند (به اصطلاح اهل منطق، عموم و خصوص مطلق) است، هرگاه گفتم: امروز انسانی به خانه ما نیامد، یعنی انسان دانشمند نیز نیامد، و در مسأله مورد بحث اگر گفته شد پیامبری بعد از رسول خدا (ص) نمی آید، یعنی رسول نیز نخواهد آمد.
بهایبی: بین نبی و رسول، " تبه این " است، هر جا نبی باشد، رسول نیست و هر جا رسول باشد نبی نیست، پس اشکال من وارد است.

مسلمان: چنین فرقی بین واژه " رسول و نبی "، بر خلاف گفتار دانشمندان و آیات و روایات است، و از یک مغالطه مرموز سرچشمه می گیرد، زیرا در خود آیه مورد بحث می خوانیم:

" وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ "

" محمد (ص) هم رسول خدا و هم خاتم پیامبران است."

همچنین در مورد موسی (ع) می خوانیم:

" وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا " (سوره مریم آیه ۵۱)

" هم رسول بود و هم پیامبر"

حضرت مسیح (ع) نیز در سوره نساء آیه ۱۷۱، به عنوان " رسول " معرفی شده است:

" إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ "

و در سوره مریم آیه ۳۰ به عنوان " نبی " معرفی گردیده است:

" قَالَ أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا "

اگر بین این دو واژه (نبی و رسول) تضاد و تبه اینی بود، پیامبرانی مثل محمد (ص) و موسی (ع) و عیسی (ع)، دارای دو صفت متضاد نمی شدند.

به علاوه در روایات بسیاری که در این راستا به ما رسیده، پیامبر اسلام (ص) به عنوان " خاتم المرسلین " و " لیس بعدی رسول " و " خاتم رسله " و مانند آن تعبیر شده است.

فصل دوم- اصل موانع معرفت موعود

بهایبی: جمله "خاتم النبیین" ممکن است به معنی خاتم پیامبران خاصّی باشد، چنین تعبیری شامل همهٔ پیامبران نخواهد بود.

مسلمان: چنین ایرادی از همه ایرادها خنده آورتر است، زیرا هر کسی که مختصری با ادبیات عرب آشنایی داشته باشد می‌داند که هرگاه الف و لام بر سر کلمه جمع آمد، مفید عموم است، مگر اینکه دلیلی بر الف و لام عهد وجود داشته باشد، و تا چنین دلیلی نیست، روشن است که منظور عموم پیامبران خواهد شد. برگرفته از کتاب: "صد و یک مناظره جالب و خواندنی" نوشته: "محمد مهدی اشتهاردی"؛ مناظره شماره

۹۶

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود مقدمه

قسمت اول:

الف) برای درک معنای حقیقی یوم قیامت در مباحث آتی، ابتدا به فشرده "علائم حدوث قیامت" و سپس به "وقایع کُلّی و جزئی یوم قیامت" در سه قسمت، اول "حوادث بزرگ مقیاس قیامت"، دوم "حوادث حدّ متوسط قیامت"، و سوم "حوادث کوچک مقیاس قیامت" آن گونه که در مباحث فصل دوم مطرح شده اند، نگاهی مجدد می افکنیم و سپس تعدادی اسئله مشخصه را مطرح می نماییم و از خوانندگان گرامی تقاضا می کنیم آن ها را مرور کنند و اگر مایلند پاسخ گویند.

الف ۱): علائم حدوث قیامت

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در حدیث سلمان) فرمود: به درستیکه از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می کنند، و از شهوات پیروی می نمایند، و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می شمردند، و دین را به دنیا می فروشند. و در چنین شرائط و موقعیتی، همان طور که نمک در آب حلّ می شود، دل مؤمن و اندرون او آب می شود و حلّ می گردد؛ چون منکرات را در برابر دیدگان خود می بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آن ها را ندارد.

در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آن ها را در دست داشته و بر آن ها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همه آن ها ستم کار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکّام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امین هایی که همه اهل خیانتند.

در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم به صورت کارهای شایسته و پسندیده درآید؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند. و مردمان خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درست کار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغ گو را تصدیق کنند و به دروغ های او مَهْر صَحّت و درستی بنهند؛ و مرد راست گو و درست کار را دروغ گو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.

در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می کنند، و با کنیزان مشورت می نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه های آن ها هستند، مورد مشورت قرار می گیرند) و بچه ها، که کنایه از افراد بی بصیرت و بی دانش باشد، بر منبرها بالا می روند و برای مردم خطبه می خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می گیرند. و دروغ گویی و دروغ پردازی از کارهای طرفه و فکاهی و ظریف شمرده می شود. و دادن زکوه مال را ضرر، و غرامت می پندارند، و هرگونه دسترسی به بیت المال و ربودن اموال عامه را غنیمت و بهره می شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می کنند و به آن ها بی اعتنائی نموده، آنان را سبک

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

می شمردند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنه آنها بر نمی آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می نمایند. و ستاره دنباله دار در آسمان طلوع می کند.

در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می کنند. و باران در تابستان می بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می گیرند. و مردم بی چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می شوند و در صورتی که محل خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می گوید: سودی نبردم؛ و در آن وقت می نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خدا و مذمت او هستند.

در آن زمان بر مردم حکومت می کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اولیه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حریت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آنها را می کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند، آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می شمردند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می برند و اعمال منافی عفت انجام می دهند و احترام آنها را پایمال می کنند، و خون مردم بیچاره و ضعیف را بی محابا و بدون پروا می ریزند، و در دل هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه ای وارد می کنند که هیچکس حق نفس کشیدن ندارد. ای سلمان! در آن زمان تمام مردم رعیت، ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.

در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امت مرا رنگ می کنند؛ پس ای وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران، وای وای بر ایشان از خدا؛ به افراد کوچک و زبردست رحم نمی آورند، و بزرگان را توقیر و احترام نمی کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمی دهند. گفتار آنان همه فحش و زشتی است. هیکل آنان هیکل آدمی است ولی دل های آنها دل های شیاطین است.

در آن وقت مردها به مردها اکتفا می کنند، و زنها به زنها اکتفا می نمایند. و در آن زمان همان طور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می شود که کسی به او تعدی نکند و در استمتاع اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده و آمد (زن صفت) را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار می دهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می نمایند. و افرادی که دارای رحم هستند و برای تولید مثل آفریده شده اند که منظور زنان می باشند، سوار بر زین ها (اسب ها و امروزه زین های دوچرخه ها!) می شوند؛ پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا باد.

در آن وقت مساجد را زینت می کنند همچنان که معبد های نصاری و یهود را زینت می کنند، و قرآن ها را به زیور و شکل و نقاشی ها آراسته و پیراسته می کنند، و مناره ها و مأذنه های مساجد را بلند می سازند تا اشراف

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند، و صف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر، و با زبان‌هایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده.

در آن وضعیت، مردان امت من خود را به طلا زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.

در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا می‌گردد، و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند. و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید، ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.

در آن زمان طلاق زیاد واقع می‌شود، و حدّ الهی جاری نمی‌گردد؛ و اینها ابدأً به خداوند ضرری نمی‌رساند. در آن زمان زنان آوازه خوان در بین مردم به هم می‌رسد، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می‌کند، و بر مردم، شیرترین افراد از امت من حکومت می‌کنند.

در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حجّ می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حجّ متوسطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است، و حجّ فقراء از امت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است. در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزار و آلات موسیقی می‌نوازند. و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیّه اسلامیّه می‌روند و برای فقاقت تلاش می‌کنند. و اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع می‌خوانند. و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و شئون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه می‌دهند، و سعی می‌کنند تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.

در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود، و محرّمات الهیّه (یعنی هرچه که خدا حرام دانسته است) به جای آورده می‌شود، و حریم عفاف دریده می‌گردد، و معصیت‌های خدا رائج می‌گردد، و اشرار بر اخیار و خوبان تسلّط پیدا می‌کنند، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع می‌شود، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر می‌گردد، و نیازمندی و احتیاج، همه توده‌ها را فرا می‌گیرد. مردم به لباس خود بر یکدیگر فخریه و مباهات می‌کنند، و باران‌های فراوان در غیر فصل باران پیدا می‌شود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی‌آورند، امر نکوهیده و ناپسند می‌دانند. زمانه و وضعیت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می‌کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امت پست‌تر و حقیرتر و ذلیل‌تر خواهند بود. و در بین زهاد و عباد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب‌جوئی و ملامت از یکدیگر بر می‌آیند. این چنین افرادی با چنین روحیه و عادت و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمان‌ها به ارجاس و آنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی‌شود و کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد، حتی افراد سائل در طول مدت یک هفته که از این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.

در آن موقعیت «روبیضه» تکلم می‌کند و سخن می‌گوید: سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم، ای رسول خدا! مراد از روبیضه چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم می‌کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شان او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدت درازی به طول میانجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می‌کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا می‌گیرد که هر کس چنین می‌پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده‌اش تعلق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری‌ها و مشقات و تکانه‌ها می‌گردند. و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد، و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره‌هاست. حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون‌هایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون‌ها. اما در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده‌ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا پس به درستی که حَقًّا علائم قیامت به وقوع پیوسته است.^۱

«ساعت قیامت فرا نمی‌رسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیه به ظهور می‌پیوندد: دجال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابَّة الارض (حیوانی عجیب و عظیم که از زمین بیرون می‌آید)، و خروج یاجوج و ماجوج^۲، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در جزیره العرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا می‌شود که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد؛ هر جا که مردم پائین آیند، آن هم با مردم پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید.» باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث ۹ عدد بیان شده است، و البته دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام است.^۳

^۱ «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، از ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹؛ و در تفسیر «المیزان» ج ۵، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵۴ از سوره ۵: مائده از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده‌اند.

^۲ این دو اسم در تورا، مکاشفات یوحنا و در سوره کهف و انبیاء در قرآن آمده است- می‌نویسند که طائفه‌ای از مغول (تاتار) بوده‌اند که در حدود مغولستان تا سواحل دریای سیاه به قتل و غارت مشغول بوده‌اند- بعضی آنها را موجودات افسان‌های کوتاه قد تصور نمودند- جناب فاضل مازندارنی می‌نویسد: "تاجوج و ماجوج عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران مهاجم آن کشور است"- در بعضی ترجمه‌های قرآن به Gog و Magog ترجمه شده‌اند که اشاره به اعداء الله است- در آثار مبارکه این امر، مظاهر شرارت و عداوت و خیانت و عوامل گمراهی و ضلالت به یاجوج و ماجوج تشبیه گردیده‌اند. (نوزده هزار لغت)

^۳ <http://www.maarefislam.com/doreholomvamaarefislam/bookscontent/maadshenasi/maad>

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

«پیش از پایان جهان، بر اساس روایات اسلامی، تحولات زیر صورت می‌پذیرد: ظهور پیامبر آخرالزمان- شق القمر- ظهور دجال^۱- رواج دروغ و افترا- حلال شدن رشوه- سوارشدن زنان بر وسائل سواری- رجوع به زنان برای مشورت- مشارکت زنان در امور تجاری- شباهت مردان به زنان- شیوع لواط و سحاق- شیوع بیماری‌های صعب‌العلاج- خروج ۶۰ نبی کذاب- رواج فساد- قحطی- خروج سفیانی- قتل حسنی- قتل نفس ذکیه (زکیه درست است- مؤلف) (هاشمی)- خروج یمانی- نزول عیسی- قیام مهدی- ظهور مغربی- رجعت علی بن ابیطالب و حسین بن علی- دابة الارض- فراگیری دود.»

الف ۲) اسامی توصیفی، حوادث کلی، و وقایع جزئی یوم قیامت به طور فشرده^۲

الف ۲-۱) اسامی توصیفی:

توصیفات: روز جزا، روز موعود، روز جدایی، روز دشوار، روز قطعی و حتمی، روز جاودانگی، روز رستاخیز، روز تهدید، روز بسیار بزرگ، روز بدفرجام، روز بسیار دردناک، روز محاسبه، روز رستاخیز مردم، روز ملاقات، روزی که نزدیک است، روزی که حسرت‌ها دارد، روز وقت معلوم، روز گران‌بار.

الف ۲-۲) حوادث بزرگ مقیاس قیامت:

در یوم قیامت: نظام دنیا کاملاً از بین می‌رود؛ آسمان شکافته می‌شود؛ نظام آسمان در هم پیچیده می‌شود؛ آسمان مانند چیز گداخته می‌شود؛ آسمان‌ها به دست راست خدا پیچیده می‌شود؛ گرات آسمان شکافته می‌شوند؛ اجرام سماوی نابود می‌شوند؛ پاره‌های ستارگان آسمان به زمین سقوط می‌کنند؛ منظومه شمسی از هم گسیخته می‌شود؛ خورشید خاموش می‌شود؛ خورشید تاریک می‌گردد؛ خورشید از مغرب طلوع می‌کند؛ خورشید و ماه با هم جمع می‌شوند؛ ماه و ستارگان تاریک می‌شوند؛ ستارگان خاموش می‌شوند؛ دود صفحه آسمان را می‌پوشاند؛ آسمان و زمین ساختاری نوین پیدا می‌کنند؛ زمین یکسره در قبضه قدرت خدا قرار می‌گیرد؛ زلزله سخت همه زمین را فرامی‌گیرد؛ زلزله عظیم و ویرانگر رخ می‌دهد؛ لرزش و غرش عالمگیر رخ می‌دهد؛ زمین و کوه‌ها به شدت می‌لرزند؛ زمین می‌لرزد و بارهایش خارج می‌شود؛ کوه‌ها متلاشی می‌شوند؛ کوه‌ها از جای خود کنده می‌شوند؛ کوه‌ها چون ذرات معلق در هوا می‌شوند؛ کوه‌ها به

^۱ در نبوت مسیحی و اسلامی خصوصاً در شیعه اثنی عشری، دجال شخصی است پُرفریب و مکار که از خراسان یا کوفه یا اصفهان، در زمان ظهور موعود ظاهر می‌شود و بر خری سوار است که آذوقه بسیار دارد و جمعی به او می‌گروند، ولی آخر الامر کشته می‌شود. در این ظهور اعظم، دجال لقب سید محمد اصفهانی است که در مدرسه صدر اصفهان درس می‌خواند و بابی شد و بعد متزلزل گردید و چون بسیار حسود و مبغض و بدطینت بود، از همان ابتدا بر عظمت حضرت بهاءالله رشک بُرد و به اغوای یحیی ازل پرداخت و در بغداد و ادرنه و عکا فتنه‌ای نمود که ایجاد نمود و خیانت و خباثت و تحریک و دسیسه‌ای نمود که انجام نداد؛ ولی در عکا مقتول شد. (نوزده هزار لغت)

^۲ مفاهیم دقیق تمامی جملات چهارمبحث آتی و حتی کلمات اصلی آنها، عیناً از متون مربوطه مندرج در فصل دوم مجموعه نقل شده است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

صورت گرد و غبار پراکنده می شوند؛ کوهها برچیده می شوند؛ کوهها مانند پشم حلاجی شده به دست باد حرکت می کنند؛ کوهها به صورت توده شن متراکم در می آیند؛ کوهها شبیه یک سراب در بیابان خشک باقی می مانند؛ کوهها به حرکت در می آیند؛ کوهها در هم کوبیده می شوند؛ زمین و کوهها در هم کوبیده می شوند؛ دریاها منفجر می گردند؛ دریاها آتش می گیرند؛ دریاها خشک می شوند؛ دریاها به هم می پیوندند؛ دریاها به غلیان و جوشش در می آیند؛ آب سراسر خشکی را فرامی گیرد؛ زمین صاف و هموار می شود؛ حرکت دورانی شدیدی رخ می دهد؛ زمین به زمینی دیگری تبدیل می شود؛ زمین به نور پروردگارش روشن می شود.

الف ۲-۳) حوادث حد متوسط قیامت:

در روز قیامت: در صور (شیپور) دمیده می شود؛ جمیع خلایق در اثر صیحه بزرگ می میرند؛ مردگان از قبر خارج می شوند؛ مردگان از قبر بیرون می آیند و به سوی پروردگارشان جاری می شوند؛ ترازوهای متفاوت عدل بر پا می گردد؛ به حساب اعمال افراد رسیدگی می شود؛ شاهدان (بر اعمال انسان) از خارج و داخل وجود آدمی سر برمی آورند؛ اسرار درون همگان آشکار می شود؛ هیچ چیز از هیچ کس مکتوم نمی ماند؛ همه مردم چون مستان به نظر می رسند؛ همه از پل صراط عبور می کنند؛ انسانهای والایی در نقاط بلند از عرصه محشر قرار می گیرند؛ حضرت محمد پیشاپیش بهشتیان به سوی بهشت حرکت می کند؛ پیامبر و رستگاران از حوض کوثر آب می نوشند؛ جانداران آسمان و زمین می میرند؛ اهل آسمان و زمین را فزع اکبر (ترس عظیم) در بر می گیرد؛ هر شیر دهنده از فرزند شیرخوارش غافل می شود؛ هر آبستنی بار خود را فرومی نهد؛ همه موجودات آسمان و زمین تبدیل می گردند؛ حقیقت اشیاء ظاهر می شود؛ پردهها کنار می رود و آنچه پشت آن است دیده می شود؛ دروغگویان روسیاه می شوند؛ از بینی و گوشها و پشت کافران دود بیرون می آید.

الف ۲-۴) حوادث کوچک مقیاس قیامت:

در روز قیامت: آنچه در سینهها است پدیدار می شود؛ زمین اخبار خود را می دهد؛ انسان از خود می پرسد چه خبر است؟ از نعمت های خداوند بازخواست می شود؛ کسی بند کسی را نمی بازد؛ هر امتی با امام خود می آید؛ اعضا و جوارح و پوست بدن شهادت می دهند؛ برخی کورند زیرا در دنیا خدا را فراموش کرده بودند؛ برخی به صورت بوزینه و یا سایر حیواناتند به دلیل اعمالشان؛ دلها به حنجره می رسد و آرزوی بازگشت به دنیا می شود؛ انسان به کارهای از پیش فرستاده اش می نگرد؛ پردهها کنار می رود و اسرار فاش می شود؛ مردم همانند پروانه های پراکنده مبهوت می شوند؛ انسان از برادر و مادر و پدرش می گریزد؛ بین کسانی جدایی رخ می دهد؛ کسی سخن نمی گوید؛ اوضاع برای کافران سخت و دردناک می شود؛ اوضاع سخت و دشوار می شود؛ مردم از گور شتابان بیرون می آیند؛ مردم درمی یابند که در دنیا باخته اند؛ هیچ کس مالک چیزی نمی شود؛ خداوند پیامبران و مؤمنان را خوار نمی کند؛ مردگان گردهم می آیند؛ زنان و مردان با ایمان برای اعمال شایسته اشان با نور خویش که در پیش آنان است، حرکت می کنند؛ جملگی حاضر

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

می شوند؛ تکذیب‌کنندگان معاد با شدت و عنف به دوزخ پرتاب می شوند؛ مردگان از گورها بیرون می آیند؛ فریاد رستاخیز (صیحه) شنیده می شود؛ مردم یکدیگر را می خوانند؛ به حساب‌ها رسیدگی می شود؛ گواهان برای گواهی برمی خیزند؛ روح و ملائک به صف می آیند؛ داد و ستدها و روابط سود نمی دهد؛ چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه می شود؛ رستاخیز برپا می شود؛ دیدگان خیره می شود؛ خدا با عهدشکنان حرف نمی زند؛ خدا با کافران سخن نمی گوید؛ خدا به کافران نگاه نمی کند؛ خدا کافران را پاک نمی کند؛ بین یک عده داوری می کند؛ خیانت‌کاران با خیانتشان به محشر می آیند؛ یهودیان به سخت‌ترین عذاب‌ها محکوم می شوند؛ پرهیزگاران از کافران برتری می یابند؛ به افراد مطابق کارهایشان پاداش داده می شود؛ به گردن بخل‌ورزان طوق انداخته می شود؛ پاداش همه جانداران به طور کامل داده می شود؛ یک عده رسوا می شوند؛ مؤمنان گردهم جمع می شوند؛ کسی از خیانت‌کاران کنه‌کار جانبداری نمی کند؛ کسی از خیانت‌کاران کنه‌کار حمایت نمی کند؛ حضرت مسیح نیز به صحنه می آید و شهادت می دهد؛ زیورها و روزی‌های مؤمنان در این دنیا عیناً به آنان بازگردانده می شود؛ دروغ‌بندان به خدا گمان بدی دارند؛ خدا بین اختلافات بنی اسرائیلیان داوری می کند؛ لعنت بدرقه قوم هود می شود؛ هود پیشاپیش قومش به سمت آتش می رود؛ خدا اختلافات فریب‌کاران را توضیح می دهد؛ خدا نامه بگشوده کناه‌کاران را بیرون می آورد؛ پیش از قیامت خدا اهالی شهرها را هلاک می کند و یا سخت عذاب می نماید؛ خدا گم‌راهان را در حالی که کور و کر و لالند و صورت‌هایش بر زمین است بر می انگیزد؛ هر بار که آتش دوزخ کم می شود خدا آن را زیاد می کند؛ خدا برای گمراهان ارزشی قائل نمی شود؛ مجرمان تک تک به سوی خدا می روند؛ گمراهان بار گناهان خود را بر دوش می کشند و در همان حالت باقی می مانند؛ ترازوهای عدالت بر پا می شود؛ خدا خودش به حسابرسی می پردازد؛ خدا به گمراهان عذاب آتش سوزان می چشاند؛ خدا میان یهودیان و صابئان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان داوری می کند؛ خدا در مورد اختلافات مؤمنان داوری می کند؛ عذاب کافران دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می مانند؛ کافران پیشوایان دوزخیان می شوند؛ کافران یاری نمی شوند؛ روی کافران زشت می شود؛ دنیا دوستان به دوزخ احضار می شوند؛ از دروغ‌گویان در مورد آنچه می گفته‌اند، پرسیده می شود؛ بعضی، بعضی دیگر را انکار می کنند؛ بعضی بعضی دیگر را لعنت می کنند؛ پروردگار در مورد اختلافات مردم داوری می کند؛ ناباوران شرک شما (مؤمنان؟) را انکار می کنند؛ زیان‌کاران به خود و کسانشان زیان می رسانند؛ عده‌ای با دست‌های بسته می خواهند با صورت از گزند عذاب بگریزند؛ به ستم‌کاران گفته می شود دستارود خود را بچشند؛ معامله‌گران پیش پروردگارشان مجادله می کنند؛ خدا برای ستم‌کاران آنچه را که تصورش را نمی کردند آشکار می کند؛ ایمن‌شدگان بهتر از دوزخیان هستند؛ ستم‌کاران وقتی آتش را می بینند فروتن می شوند و زیر چشمی نگاه می کنند؛ گرویدگان می گویند زیان‌کاران خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند؛ خدا در مورد اختلافات بین بنی اسرائیل داوری می کند؛ خدا نفس‌پرستان را گرد می آورد؛ خدا کافران را از کار و کردارشان آگاه می سازد؛ خویشان و فرزندان مؤمنان به آنان سود نمی رسانند؛ خدا میان مؤمنان داوری می کند.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

الف ۲-۵) چند سؤال:

اکنون با نهایت خلوص نیت و نیز با ادای احترام به عظمت کلام الله مجید که تلاش فرموده با عطف نظر مسلمانان به حوادث عظیم آسمانی و وقایع عجیب زمینی فکر و ذکر آنان را متوجه عظمت و هیمنه یوم موعود آتی و ظهور بدیع حضرت منجی بنماید، چند سؤال را در رابطه با مفاهیم و مضامین سه مبحث قبلی مطرح می‌نماییم و از خواننده گرامی خالصانه تقاضا می‌کنیم بدون تعصب و جانبداری، سعی نماید بر اساس عقل و خرد خدادادی و علم و دانش بشری، در ذهن و دل خود به آنها پاسخ گوید.

۱. وجداناً چگونه می‌توان میان حوادث بزرگ مقیاس و حوادث حد متوسط و حوادث کوچک مقیاسی که همه، هم‌زمان، در یوم قیامت رخ می‌دهند، ارتباطی منطقی و معقول برقرار کرد؟ با نگاهی دقیق به کلیات و جزئیات این وقایع عجیب غریبه، متوجه می‌شویم که از سه حالت خارج نیست: یا باید آنها را حوادث و جریاناتی بی‌معنی و بی‌مورد تلقی کنیم که این به نفی حقایق و اصالت کلام الله مجید، و حتی نفی علم و حکمت حضرت الوهیت منتهی می‌گردد؛ و یا باید نفی عقل و شعور و علم و دانش بشری را بنماییم که این هم به نفی تمامیت تاریخ بشریت و کل جریان مدنیت منجر می‌شود، و یا باید بپذیریم که این گونه حوادث و وقایع در واقع نمادهایی برای جریان‌ها و پدیده‌هایی روحانی هستند و عمداً طوری طراحی و تبیین شده‌اند که بشر عادی از عهده درک و فهم آنها بر نیاید. به عبارت دیگر، قرآن مجید می‌خواسته هم به عظمت یوم‌الله آتی اشاره کند و هم به قصد محافظت مقصود از دستبرد جاه‌طلبان و تمامیت‌خواهان، آن را در پرده ابهام و رمزوراز بپوشاند، و هم کل حادثه را در قلوب و اذهان نسل‌های متوالی مسلمان زنده نگهدارد؛ آیا این خود جلوه‌ای از اعجاز کلام الله مجید نیست؟ اما چه کسی می‌تواند رمز این حوادث را بگشاید و راز این وقایع را بیان دارد؟ معلوم است، فقط کسی که از جنس روحانی و ماهیت معنوی خود حضرت رسول الله باشد؛ و آن نبود مگر حضرت ربّ اعلی (صور اول) و حضرت بهاء‌الله (صور دوم). آیا انصافاً مندرجات متون و مقالات فصل آتی نمی‌تواند شرح و بسطی عقلائی و انسانی و حتی علمی از این حوادث متعدده متضاده تلقی شود؟ آثار و نصوص بهایی و تحقیقات و تتبعات مطلقین و محققین بهایی، به واقع از یک طرف این بار سنگین ذهنی- فرهنگی را از روی وجدان مسلمانان جهان برداشته‌اند و از طرف دیگر، عظمت و اعجاز قرآن مجید را اثبات و ایضاح نموده‌اند؛ جریانی که این سفر مبین را از تیررس خداناباوران و اسلام‌ستیزان و کج‌اندیشان نجات بخشیده و وفر و منزلتش را به جهانیان نشان داده و همچنان می‌دهد.

۲. وقتی جامعه اسلامی به چنین انحطاطی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی که شفاف و علنی در سخنان حضرت رسول الله مطرح شده گرفتار گردد، آیا برای حل و فصل و رتق و فتق آن باید یک "قیامت فیزیکی" رخ دهد و زمین و آسمان به هم بخورد و همه موجودات از میان بروند؟ مثلاً وقتی مردان با زنان مشورت می‌کنند و یا به فقرا و ضعفا کمکی نمی‌شود، برای حل چنین مسائلی (البته اگر مورد اول مسئله تلقی گردد، از لحاظ معیارهای امرالهی اصل و ضرورت مشورت، مرد و زن نمی‌شناسد) باید نظام هستی برچیده شود و منظومه شمسی منهدم گردد؟! آیا میسر نیست که مطابق سنت الهی و روال تاریخی، یک "قیامت ظهوری"

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

پیش آید و یک مُنجی و مُصلح الهی و روحانی ظاهر شود و به تأییدات خداوند و افاضات بی مانند، آن انحطاط را به اعتلا تبدیل نماید و آن ذلت را به عزت تغییر دهد؟ آیا قیامت با این شاخص‌های عجیبه عظیمه در واقع نوعی بیان قیام حضرت موعود به امر الهی نیست؟ آیا با ترویج تعالیم مظهر جدید الهی و استقرار نظم بدیع بهایی، این معایب و مفاسد از میان نخواهد رفت؟

۳. در بعضی علائم قیامت صحبت از این است که مهدی موعود قبل از آن وقوعات عظیمه عجیبه ظاهر می‌شود و سپس قیامت رخ می‌دهد و حتی در بعضی گفتارها، ظهور مهدی و وقوع قیامت، توأمان ذکر شده است، یعنی دو حادثه هم‌زمان رخ می‌دهد، به این ترتیب چه ثمر و اثری از این ظهور نمایان خواهد شد و چه فایده‌ای بر آن مترتب است هنگامی که بعد از آن و یا همزمان با آن، قیامت با آن ابعاد مخرب آسمانی و نموده‌های موحش زمینی رخ خواهد داد؟

۴. اگر قرار است بعد از درهم کوفته شدن کل عالم فیزیکی، و برچیده شدن نظام هستی، یک جهان تازه، و با شکوه و جمال بی اندازه خلق شود، چرا همین عالم فعلی نباید به آن تبدیل گردد؟ آیا ثمرات ظهور ۱۲۴ هزار پیامبر الهی و برکات بروز این همه علم و دانش بشری، باید سرانجام به چنین نقطه شومی منتهی گردد؟ آیا استغفرالله، خداوند عاجز است که مظهر بدیعی مبعوث فرماید تا با تعالیمی جدید، این معایب و مصائب شدید را دفع نماید؟ چه نیازی به وقوع چنان حوادثی وحشتناک است، هنگامی که موعود امم و محبوب عالم با دنیایی از اصول بدیعه و تعالیم جدید ظاهر شده و تا هم اکنون هم یک جامعه بدیع جهانی تشکیل داده است؟ آیا بهتر نیست به جای اعتقادی ضد علمی به آن نوع قیامت، و احتجاجی ضد عقلی برای توجیه و اثبات آن، این اصول و تعالیم را امتحان کنیم تا ببینیم آیا به تدریج، آن ذلت عجیب و نکبت وسیع را دفع تواند کرد یا خیر؟

۵. آیا با تأملی هرچقدر هم کوتاه و گذرا، میان نفس وقایع آسمانی و زمینی منسوب به قیامت که در مبحث (الف-۲-۲) مطرح شده، تناقضی مشاهده نمی‌شود؟ مثلاً وقتی منظومه شمسی متلاشی می‌شود، چگونه میسر است که خورشید از مغرب طلوع کند؟ وقتی پاره‌های ستارگان آسمان به زمین سقوط می‌کنند، چگونه ممکن است زمین به نور پرودگارش روشن شود؟ چه کسی و چگونه می‌خواهد این تناقضات علنی را رفع نماید؟ آیا نسبت دادن چنین کارهایی بی معنی به خداوند هستی نوعی توهین نیست؟ آیا کودکان هم وقتی خانه‌ای می‌سازند و پس از دقایقی خسته می‌شوند و از روی بی صبری و بازیگوشی ناگهان آن را در هم می‌ریزند، همین‌گونه عمل نمی‌کنند؟ آیا معقول این نیست که این حوادث فیزیکی و ظاهری را نمادهایی برای حوادث روحانی و وقایع اجتماعی در نظرگیریم و نه تنها عقل و شعور خود را از فلاکت درگیری ابدی با حلّ و فصل غیرممکن آن‌ها رها سازیم، بلکه به سمت ظهور بدیع الهی که در واقع منشأ و محمل چنین وقایعی در عالم حقیقی است، رو آوریم و به خدمت آستانش پردازیم؟

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۶. آیا حوادثی آسمانی و زمینی با ابعاد وسیعی که در اینجا مطرح شده، با عقل و منطق انسانی جور در می‌آید؟ مسلماً چنین نیست، و لهذا هر مسلمان مؤمنی ممکن است امکان وقوع چنین حوادثی متعدّد و بعضاً متناقض را به قدرت لایزال خداوند احاله دهد، در این صورت سؤال بعدی مطرح می‌شود.

۷. خداوندی که قوانین پایدار طبیعت را به نشانه قدرت و مشیت خود وضع کرده و بر تمامی عالم هستی جاری نموده؛ خداوندی که در سراسر قرآن مجید آدمیان را به کاربرد عقل و خرد و اندیشه توصیه فرموده؛ خداوندی که سیر تکامل بشری را بر روی سیاره زمین برنامه‌ریزی کرده و به قدرت و محبت و رأفت خود تا به اینجا رسانیده؛ آیا یکباره زیر تمام قوانین و قرارهای ابدی خود می‌زند و بی دلیل، همه آنچه را که به حکمت خود بنیان نهاده و به محبت خود پرورانده زیور می‌کند؟ به قول ایقان مبارک چه فایده‌ای بر این عمل مترتب است؛ و آیا نسبت دادن چنین اعمالی به خداوندی که منبع علم و حکمت و دانایی و مظهر عدالت و شفقت و مهربانی است صحیح است؟

۸. آیا در نفس حوادث انسانی مذکور در مبحث (الف ۲-۳) نیز نوعی تناقض دیده نمی‌شود؟ مثلاً چطور ممکن است وقتی همه خلایق در اثر صیحه بزرگ می‌میرند، زن شیرده از نوزاد خود غافل شود و یا همه مردمان چون مستان به نظر آیند؟ و چطور میسر است وقتی دریاها آتش می‌گیرند، پیامبر و رستگاران از حوض کوثر آب بنوشند؟ آیا عقل حکم نمی‌کند که چنین وقایع منسوب به عالم بشری را نمادین فرض کنیم و به شرایط واقعی و حوادث حقیقی مربوط به ظهور موعود، یعنی حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی تطبیق دهیم، آیا این عمل سازنده‌تر و خلاق‌تر و مفیدتر است و یا این که این امور را ظاهری انگاریم و با عقل و علم و دانش بشری و روند ترقی و تکامل انسانی به ستیز برخیزیم؟

۹. و سؤال اساسی بزرگ این است که چطور می‌توان میان "حوادث فیزیکی" مرتبط با قیامت و "حوادث انسانی" منسوب به رستاخیز، چه از نوع متوسط و چه از نوع کوچک، ارتباطی معقول برقرار کرد؟ یعنی وقتی کل نظام عالم هستی منهدم می‌شود و منظومه شمسی متلاشی می‌گردد و پاره‌های ستارگان بر زمین سقوط می‌کنند؛ وقتی کوه‌ها غبار می‌شوند و دریاها آتش می‌گیرند؛ وقتی خورشید و ماه و ستارگان تاریک می‌شوند و دود تمامی زمین و آسمان را فرامی‌گیرد، چطور ممکن است همان وقت از بینی و گوشه‌ها و حتی پشت! مردم هم دود بیرون بزنند؛ و چطور میسر است همان‌گاه، در روی زمین، صیحه عالم‌گیر برپا شود، و مردگان از قبر بیرون بیایند، و زن شیرده از بچه‌اش غافل شود، و زن حامله بچه بیندازد، و مردمان چون مستان به نظر آیند؟ و چه سان عملی است که همان زمان، ترازوهای عدل الهی برپا شود و به اعمال آدمیان رسیدگی گردد؟ آیا همین عقاید جزمی نیست که علم و دین را که در واقع دو جلوه از یک حقیقت هستند، به نحو ابدی با هم درگیر نموده و نسل‌های تازه را از دین و ایمان بری و بیزار نموده؟

۱۰. بدیهی است که وقوع چنین حوادث سمایی و وقایعی زمینی که اولاً بعضاً با یکدیگر تناقض ذاتی دارند و ثانیاً با واقعیات حیات بشری ناسازگارند، تماماً و کاملاً منافی عقل و خرد و عدالت و حکمت است؛ هم عقل و خرد بشری را رد می‌کند که نوعی توهین محسوب است، و هم عدالت و حکمت خداوندی را نفی

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

می نماید که نوعی کفر به حساب می آید؛ لهذا، آیا نباید چنین بیندیشیم که خداوند حکیم در قرآن کریم، بر اساس حکمت و سیاستی لاهوتی، چنین حوادث متتابع و متناقض عظیمی را به این نیت مطرح فرموده که عقل و خرد موهوب انسانی امکان وقوع ظاهری آن را نفی کند و در نتیجه، و با باور به این که کلام الهی صرف حقیقت و ظرف حقیقت است، ناگزیر در پی یافتن تعبیری دیگر برای آن‌ها برآید و به این ترتیب، به عظمت یوم‌الله آتی و کبریای ظهورالله بعدی واقف شود؟ آیا این ترفند و تمهید، خود نوعی معجزه کلام‌الله مجید به حساب نمی آید؟ به چه طریق دیگری میسر بوده است که در طول یک هزاره، به طور پیوسته و لاینقطع، اذهان نسل‌های متوالی امت اسلامی، متوجه عظمت و بزرگی یوم‌الله موعود باشند؟ آن هم به این امید و طید که به فیض حضور حضرتش فائز شوند و به خدمت آستانش موفق گردند.

اهل بهاء باید دست نیایش به درگاه خداوند آفرینش بلند کنند و جبین عبودیت به آستان حضرت احدیت بسایند که از جمله، در کتاب مستطاب ایقان، به صرف فضل و رحمت بی‌پایان، اسرار این حوادث عجیبه را بیان فرمود و رموز این وقایع غریبه را افشا نمود و ذهن و روح مردمان را از اسارت در این تنگناهای تاریک رهایی بخشید و بدینوسیله، قوای بدیعه ارواح بندگانش را به سوی خدمت به عالم انسانی و افراشتن خیمه نظم بدیع جهانی هدایت نمود، روندی که سرانجام زمین را زمینی دیگر خواهد کرد و عالم را عالمی برتر خواهد نمود و ملکوت الهی را بر بستر سیاره خاکی مستقر خواهد ساخت.^۱

آری، عاقبت منطبق با وعود خداوند وجود، حضرت موعود محبوب از بحبوحه قیامت کبری سر بر آورد و خلق جهان را به لقاءالله عظمی دعوت فرمود. او به انسان‌ها آموخت که چشم انسانی استطاعت دیدار ذات ازلی را ندارد، لهذا دیدار موعود در واقع معادل دیدار خداوند وجود است؛ چون هم اوست که قائم مقام ذات الهی بر سیاره آبی و صاحب جمیع اسماء و صفات پروردگاری است. عرفان او عین عرفان‌الله است و لقاء او عین لقاءالله. سپس با سرانگشت اقتدار، تمامی نمادهای کهن رستاخیزی را محسور نمود و به آن‌ها حیات بدیع عطا فرمود و همراه بندگان مخلصش به خدمت عالم انسانی گسیل داشت. و دیدار خجسته هم کار خود را کرد؛ هزاران نفر را از متن میدان خدمت و فداکاری به بطن میدان شهادت و جانبازی فرستاد؛ کسانی که پس از موهبت لقاءالله راهی جز به سمت قربان‌گاه نشناختند؛ پروانه‌سان حول شمع ظهورالله طواف کردند و بی‌مهابا جان باختند. و بدین سان نه تنها اسرار رستاخیز کهن افشا گشت، بلکه رازهای رجعت نیز عیان و نمایان شد. آخر قربانیان، همان صفات پیشینیان را داشتند و کینه‌توزان هم همان خصوصیات گذشتگان را. صفات اهورای تاریخ دو باره در هیکل بندگان حضرتش جلوه فرمود و خصوصیات اهریمنی زمان نیز مجدداً در ابدان دشمنانش حلول نمود؛ و این‌گونه راز بعثت و رجعت پدیدار گشت. سپس حضرت موعود به غسل عظیم ختمیت تجلی، که چنان غم‌آلود مسلمانان را از معرفت موعود محروم کرده بود، پرداخت و به واسطه ایقان شریف، پلی رستاخیزی بر فراز آن برپا کرد و همه عالمیان، بخصوص مسلمانان، و بالاخص شیعیان را دعوت نمود از آن عبور کنند و در آن سویش، جلوه و جمال ملکوت‌الله را تماشا نمایند،

^۱ به مجموعه "آینه آینده" که غالب و عود الهیه راجع به آینده امر الهی و عالم انسانی را در بر دارد، مراجعه فرمایید.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ملکوتی که حقیقتش در کنه آیات بی شمارش مذکور و محفوظ است، اما به همت و درایت و ایثار و جدیت مؤمنان و بندگانش روزی بر بستر این عالم عنصری مستقر خواهد شد؛ و همان است که زمین را زمینی دیگر خواهد کرد و بشر را بشری برتر خواهد نمود. پس از گشت و گذاری دل آزار در آینده‌ای تاریک و غم بار که ناشی از سوء تعبیر قیامت عظیم قرآنی بوده، توده مسلمانان را دچار وحشت و ترس از آینده‌ای تصویری نموده است؛ بهتر است اکنون، مبتنی بر فقراتی مصرح از نصوس مبارکه این دور نورانی، نگاهی هرچند گذرا، به افق‌های روشن آینده بیفکنیم، تا جانی تازه بگیریم و فهمی بی اندازه حاصل نماییم.

الف-۲ (۶) آینده جهان و انسان:

(۱) از آثار حضرت بهاءالله:

(۱) «فسوف... تری کل الارض جنة الابهی، كذلك رقم من قلم الامر علی لوح قویم.» (آثار قلم اعلی ۱، فقرة ۳، ص ۴۴، لوح رییس) (مضمون: به زودی سیاره زمین را چون بهشت برین مشاهده خواهی کرد، این چنین با قلم امر بر لوح قویم رقم زده شد.)

(۲) از آثار حضرت عبدالبهاء:

(۲) «جمال مبارک... ندای الهی به این مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی جهان آسمانی گردد؛ ناسوتی لاهوتی شود؛ ظلمانی نورانی گردد؛ شیطانی رحمنی شود.» (پیام آسمانی ۲، ص ۳۶۸)

(۳) «عنقریب این آهنگ ملکوتی (ظهور الهی) عالم انسانی را سرمست نماید و... جنت ابهی به کمال شکوه، در قطب عالم خیمه افرازد؛ هنالك یفرح المؤمنون و ینشرح قلوب المخلصین.» (پیام آسمانی ۲، ص ۱۱۶) (مضمون بخش عربی: در آن وقت مؤمنان مسرور خواهند گشت و قلوب مخلصان شادمان خواهد شد.)

(۴) «باید به جان و دل بکوشیم تا... مواهب الهیه در حقیقت انسانیه، به کمال قوت، جلوه کند؛ تا بشر آینه ملکوت ربّ جلیل گردد و عالم ناسوت آینه ملکوت شود؛ آن وقت سعادت دنیویّه، سعادت اخرویّه، مواهب الهیه، روحانیت عظیمه، نورانیت ملکوتیه از برای عالم بشر حاصل گردد.» (خطابات مبارکه ۲، صص ۱۸۵-۱۸۱- پیغام آسمانی ۲، ص ۳۳)

(۵) «دعا می‌کنم که ملکوت الهی بر زمین مستقر شود و اشعه شمس حقیقت تمام ظلمت را زایل نماید.» (ترجمه) (گفتارهای پاریس، بند ۴، خیابان کامئون، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱)

(۶) «زمانی که همه اهل عالم در ملکوت ابهی، در ظل خیمه وحدت مجتمع شوند، بهشت موعود بر زمین مستقر خواهد شد.» (ترجمه) (گفتارهای پاریس، جمعه، ۲۰ اکتبر ۱۹۱۱)

(۷) «در این دو ظهور (دو ظهور متوالی در آخر زمان)... ملک آئینه ملکوت شود؛ ناسوت سریر لاهوت گردد.» (مفاوضات مبارک، ص ۳۱-۳۰)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

- (۸) «آثار ظهور در کلّ مراتب وجود ظاهر و باهر شود و عالم مُلکی آئینه ملکوت گردد؛ آن وقت جهان جنّت ابهی شود.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۲، فقره ۲۳۲)
- (۹) «(از جمله در اثر مساعی تبلیغی احبای آمریکا) آثار عظیمه ملکوت الله جلوه نماید... جسم مطابق جان گردد و ظاهر عنوان باطن شود و آئینه ملک مرآت ملکوت گردد.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۵۰- لوح چهارم از سری دوّم الواح تبلیغی، ۱۵ فوریه ۱۹۱۷)
- (۱۰) «عنقریب... بسیط غرباء محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود؛ آب جوی، ماء معین شود و شعله دلجوی، نور مبین.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۴، فقره ۱۸۹، ص ۲۷۰)
- (۱۱) «روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت آئینه ملکوت شود.» (حضرت عبدالبهاء، مندرج در قرن بدیع، ترجمه مؤدّت، ص ۵۶۵)
- (۱۲) «بیت العدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ. تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود، تا از ارتباط و التیام این دو قوه... اقالیم، جنّة النعمیم و بهشت برین شود.» (حضرت عبدالبهاء، ارکان نظم بدیع، ص ۲۱۴)
- (۱۳) «حال شما (احبای آمریکا) بکوشید جهت جامعه که... روح تعالیم الهیست، در جمیع اقالیم آمریکا انتشار یابد تا... نورانیت الهیه بر ظلمات طبیعیه غلبه نماید و عالم انسانی روشن گردد.» (حضرت عبدالبهاء، لوح ششم از سری دوّم الواح تبلیغی، ۸ مارس ۱۹۱۷)
- (۱۴) «این (انتشار روح تعالیم در جمیع اقالیم آمریکا) است امر عظیم، اگر به آن موفّق شوید... روی زمین بهشت برین شود و تأسیسات ابدیه گذاشته شود.» (حضرت عبدالبهاء، لوح ششم از سری دوّم الواح تبلیغی، ۸ مارس ۱۹۱۷)
- (۱۵) «فیوضات نامتناهی متتابع (است)؛ عنقریب از اشراق نور مبین، روی زمین بهشت برین گردد.» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۲، ص ۲۷۹)
- (۱۶) «در آن یوم خداوند (ظهور جمال مبارک)... روی زمین بهشت برین گردد.» (مفاوضات مبارک، ص ۴۵)
- (۱۷) «ای امة الله... عنقریب بسیط غربا را جنّت ابهی مشاهده نمایی و عرصه خاک را رشک افلاک ملاحظه کنی.» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۷، ص ۳۱)
- (۱۸) «شمس حقیقت هر چند در سحاب جلال متواری، ولی اشراق و انوارش متتابع و متمادی. بسیط زمین به فیوضات الهی عنقریب بهشت برین گردد و خطّه غربا آئینه ذروه علیا شود؛ صور ملکوت در مرآت ناسوت جلوه نماید و فیض لاهوت مصور و مجسم گردد.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقره ۱۰۵)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

- (۱۹) «شمع نورانی میثاق چنان پرتوی به آفاق دهد که عالم ناسوت عالم انوار گردد و حیّز ادنی آئینه ملاً اعلی شود؛ هنالک یفرح الثابتون و یخسر الناقضون.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقرة ۲۳۸) (مضمون عبارت عربی: در آن روز ثابتان شادی خواهند کرد و ناقضان گنگ خواهند شد.)
- (۲۰) «این روز، روز بدیع است و این عصر، عصر خداوند عزیز؛ عنقریب جهان بهشت برین گردد.» (خطابات حضرت عبدالبهاء ۱، ص ۲۰)
- (۲۱) «آن وقت (وقتی قوه روحانیّه در نهایت جلوه ظهور نماید)،... اورشلیم الهی تأسیس تام یابد؛ جمیع بشر از اهل ملکوت شوند و از فیوضات الهی بهره و نصیب برند.» (خطابات حضرت عبدالبهاء ۱، ص ۱۳۵)
- (۲۲) «اگر جمیع ملل اتحاد و اتفاق نمایند چگونه خواهد شد؟ یقین است این عالم جنت ابهی شود.» (خطابات حضرت عبدالبهاء ۲، ص ۴۶)
- (۲۳) «امیدوارم... وحدت حقیقی جلوه نماید؛ نور هدایت بتابد؛ تجلیات الهیه روزبه روز دیده شود تا... قلوب بشر مانند آینه گردد، انوار شمس حقیقت در او تابیده شود.» (خطابات حضرت عبدالبهاء ۲، ص ۱۹-۳۴)
- (۲۴) «این است مقصود از تجلی شمس حقیقت تا... انواری ملکوتی در عالم انسانی ظاهر و عیان شود؛ کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید؛ وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد؛ یعنی نفس بشر ملائکه شود.» (خطابات حضرت عبدالبهاء ۲، ص ۲۸۵)
- (۲۵) «در جمیع کتب و صحف انبیاء موعود و مذکور که در آن یوم خداوند (یوم ظهور ربّ جنود)... عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید؛ روی زمین بهشت برین گردد.» (کتاب مستطاب مفاوضات، ص ۴۵)
- (۲۶) «بعد، آن بهار جان پرور (یوم ظهور مظاهر مقدّسه) منتهی به تابستان پرتمر شود (و از جمله در تابستان ظهور حضرت بهاءالله)... فیوضات رحمنی احاطه کند و شمس حقیقت از افق ملکوت به نهایت قوت و حرارت اشراق نماید.» (کتاب مستطاب مفاوضات، ص ۵۸)
- (۳) از آثار حضرت ولیّ امرالله:
- (۲۷) «در این کور بدیع، حضرت غصن الله الاطهر به فرموده جمال قدم و اسم اعظم جام شهادت را بنوشید تا... وحدت اصلیه در جامعه بشریه تحقّق پذیرد و وحدت عالم انسانی اعلان گردد و عالم ادنی آئینه ملکوت ابهی شود.» (مجموعه توقیعات مبارکه، ۱۹۳۹-۱۹۲۷، ص ۳۰۳)
- (۲۸) «اخیراً این وعده باهره است که در یکی از آن الواح جاودانی (طرح ملکوتی) صادر گردیده: "این کار عظیم است، اگر به آن موفق شویم، امریک مرکز سنوحات رحمنیه گردد و سریر ملکوت الهی در نهایت حشمت و جلال استقرار یابد."» (حضرت ولیّ امرالله، حصن حصین شریعت الله، ص ۳۶) (۵ ژوئیّه ۱۹۴۷)

^۱ از این بیان مبارک استنباط می شود که ظهور فرایند استقرار ملکوت ابهی بر بسط غبرا، بعد از اعلان "وحدت اصلیه" یا "وحدت روحانی عالم انسانی"، البته با حصول تعدادی مراحل واسطه، خواهد بود. به مبحث ۱۳۱ از آینه آینده مراجعه شود.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

(۲۹) «اهراق دماء مطهّره شهیدان ایران است که... عالم ادنی را مرآت جنّت ابهی گرداند.» [مجموعه پیام

آسمانی (مجموعه نصوص مبارکه مندرج در مجله پیام بهایی، بندهای ۱ تا ۱۰۰)، ص ۷۵]

(۳۰) «مرحله بلوغ (بلوغ اجتماعی بشریت)... طلوع عصری را بشارت^۱ می دهد که سرآمد اعصار است؛

عصری که در آن... ملکوت آسمانی طبق وعده صریح حضرت مسیح، بیاید.» (حضرت ولیّ امرالله، ندا

به اهل عالم، ص ۲)

(۳۱) «در این عهد و عهد آئیه این عصر و در عصر ذهبی^۲ دور مقدّس جمال ابهی... عالم ادنی آئینه عالم

بالا و قطعه‌ای از فردوس اعلی و جنّت ابهی گردد.» (حضرت ولیّ امرالله، توقیع ۱۰۸ بدیع، توقیعات

۱۰۹-۱۰۲، ص ۲۹۷)

(۳۲) «در این عهد و عهد آئیه این عصر و در عصر ذهبی دور مقدّس جمال ابهی... ملکوت الله در آنجنم

بنی آدم استقرار یابد.» (حضرت ولیّ امرالله، توقیع ۱۰۸ بدیع، توقیعات ۱۰۹-۱۰۲، ص ۲۹۷)

(۳۳) «هر چند قالب نظم اداریش (نظم اداری ظهور حضرت بهاءالله) ریخته شده و عصر تکوینش دمیده،

ولیکن ملکوت موعود، یعنی ثمر شجر مؤسّسات مبارکش هنوز در عالم وجود موجود نگشته است.»

(نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۳- توقیع مورّخ ۱۱ مارس ۱۹۳۶)

(۳۴) «آنقلاب اعظم (احاطه بلیات من کل الجهات بر هیأت اجتماعیّه)^۳ بنفسه... عالم را یک وطن نماید و

مصدق اذاتری الارض جنّه الابهی را بر کافّه اِنام ظاهر و آشکار فرماید.» (حضرت ولیّ امرالله،

مجموعه توقیعات چاپ ۱۴۹ بدیع، ص ۶۹)

(۳۵) «آنقلاب اعظم (احاطه بلیات من کل الجهات بر هیأت اجتماعیّه) بنفسه... ملکوت الله را ترویج و

تأسیس نماید و بسیط غبراء را آئینه ملاً اعلی گرداند.» (حضرت ولیّ امرالله، مجموعه توقیعات چاپ

۱۴۹ بدیع، ص ۶۹)

(۳۶) «این مرحله اخیر (سلطنت اسم اعظم) بنفسه... تبدیل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم (خواهد

بود)، "اذاتری جنّه الابهی"» (حضرت ولیّ امرالله، توقیع ۱۱۰ بدیع، مجموعه توقیعات چاپ ۱۴۹

بدیع، ص ۵۰۲) (مضمون عبارت: آنگاه جنّت ابهی را مشاهده خواهی نمود.)

(۳۷) «عالم ناسوت به نیروی اسم اعظمت که در حقایق کائنات و هویت ممکنات جاری و ساری، جلوه‌گاه

ملاء اعلی و آئینه عالم بالا و قطعه‌ای از فردوس ابهی گردد.» (توقیع ۱۰۵ بدیع، توقیعات ۱۰۹-۱۰۲،

ص ۱۰۷)

^۱ از آنجا که بلوغ روحانی بشریت در عصر ذهبی محقق خواهد شد (از جمله: به فقرات ۳۸ و ۴۸ از مبحث ۱۲۹- و فقرات ۸ و ۹

و ۱۰ و ۱۴ از مبحث ۱۳۶ آئینه آینده مراجعه شود)، بلوغی که طلوع این عصر را بشارت می دهد، همان بلوغ اجتماعی عالم

انسانی است. به مبحث ۱۰۳ همان منبع رجوع شود.

^۲ آئینه آینده، مبحث ۱۳۰.

^۳ همان، مبحث ۱۰۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۳۸) «آنچه در هویت این امر ابداع اکرم مستور و به تدریج از حیز غیب به عرصه شهود خواهد آمد... (از جمله)... ظهور ملکوت الهی بر ارض (است)» (حضرت ولی امرالله، قرن بدیع، ویرایش جدید، ص ۸۱۸-۸۱۷)

۳۹) «ملکوت الله، كما بشره الابن في الانجيل، در عالم شهود تأسیس شود.» (حضرت ولی امرالله، توفیق ۱۰۵، توقیعات ۱۰۹-۱۰۲، صص ۱۸۸-۱۸۵) [مضمون عبارت عربی: همانگونه که ابن (حضرت مسیح) در کتاب انجیل بشارت داده است.]

قسمت دوم:

الف) خداوند علیم در قرآن کریم از شجره‌ای سخن می‌گوید که شاخه‌هایش می‌تواند تا دل آسمان بالا برود؛ اما از آنجا که بر اساس آیه شریفه "يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ"، خدا برای مردم مثل می‌زند و این مثال را هم زده است که "لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ" شاید مردمان پند گیرند. اما این کدام شجره است که اولاً طیبه است، و ثانياً "اصْلُهَا ثَابِتٌ" ریشه‌اش پایدار است، و ثالثاً «فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» شاخه‌اش در آسمان است، و رابعاً "تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ" در هر لحظه‌ای میوه می‌بخشد، خامساً این کار را "بِأَذْنِ رَبِّهَا"^۱ به اجازه پروردگارش انجام می‌دهد؟ تصریح قرآن شریف این است که این شجره در واقع نماد کلمه طیبه است. اما کدام کلمه؟ آیا این اشاره‌ای به سخنان مردم عادی کوچه و بازار است؟ خیر، با توجه به صفات و خصوصیات که قرآن مجید بیان می‌دارد، آنچه مطرح است قطعاً سخن شیرین و کلام نازنین مظهر عظیم الهی است. اما به مشیتی غیبی، در هر ظهور بدیعی در جوار و به موازات شجره پاکیزه، "شجره خبیثه"، درخت پلید هم می‌روید، که مأموریتی تمحیصی- تطهیری به عهده دارد و پس از آنکه این مأموریت را انجام داد "اجتثت من فوق الارض" ریشه‌اش از زمین برمی‌آید و "ما لها من قرار"^۲، و برای آن قرار و بقایی نیست. آری کسانی که اشتباهی سیری ناپذیر برای قدرت و مرجعیت، مقام و منزلت، منصب و حکومت، و ثروت و مکنت دارند، بر اساس شهوت ذاتی و مشابهت ظاهری، گول می‌خورند و به سمت این شجره ملعونه که در واقع همان شجره زقوم^۳ است، متمایل می‌شوند و از میوه آن میل می‌کنند؛ و به دلیل جهالت و نادانی فکر می‌کنند از ثمره شجره طیبه ارتزاق می‌نمایند. میوه تلخ و کشنده آن را که ظاهری زیبا و خوش نما دارد، می‌خورند و بعد از چندی می‌میرند. و همین است یکی از جلوه‌های عجیب و شدید فرایندی که خداوند رحمن با آن بندگان

^۱ هر هفت عبارت، منقول از سوره ابراهیم، آیه ۲۵.

^۲ هر سه عبارت، منقول از سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

^۳ اَذَلِكْ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ «۶۲» اِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ «۶۳» اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي اَصْلِ الْجَحِيمِ «۶۴» طَلَعَهَا كَاَنَّه رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ «۶۵» فَاِنَّهُمْ لَا يَكُلُوْنَ مِنْهَا فَمَا لِيُوْنُ مِنْهَا الْبَطُوْنَ «۶۶» (آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زقوم. در حقیقت ما آن را برای ستمگران [مایه آزمایش و] عذابی گردانیدیم. آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید. میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است. پس [دوزخیان] حتماً از آن می‌خورند و شکم‌ها را از آن پر می‌کنند.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

خود را امتحان می‌کند. اما این درخت پلید هم نماد "کلمهٔ خبیثه"، سخن پلید و قضاوت فاسد و عنید است؛ و کدام سخن است که چنین خواصی داشته باشد؟ آیا غیر از این است که در هر دور بدیعی سخن مخالفان ظهور الهی و معاندان مظهر ربّانی است که چنین است؟ آیا این قانون همیشگی و سنت دائمی خداوند حکیم نیست؟ آیا این جریان به شواهد تاریخی در هر دوری از ظهورات الهی مصداق نیافته است؟ کافی است توجه کنیم که این، آیات شریفهٔ قرآن مجید است که به مدد تفسیرات هیاکل قدسی این دور مبارک، بخصوص در کتاب مستطاب ایقان، هم اکنون تا عمق فضای حقیقت جلوه‌گری می‌کند؛ اما کجا رفت سخنان کسانی که با شعرهای هیجانی و لاف‌زنی‌های ادبی خود آیات الهی را مسخره می‌کردند و به حضرت محمد توهین می‌نمودند و به کنایه او را "شاعر مجنون"^۱، شاعری دیوانه می‌خواندند؟ و منظورشان البته این بود که محمد می‌خواهد مثل آنان شعر بگوید اما نمی‌تواند. آیا رویش و جوشش این دو شجرهٔ عجیبه در مورد ظهور جمال اقدس ابهی نیز مصداق ندارد؟ اگر چشم بصیرت بگشاییم می‌بینیم که هم اکنون این امر اعظم اوست که جهانگیر است، و نه ایرادات و اعتراضات مستمر مخالفانش؛ این آیات و بیانات اوست که عالم افروز است، و نه ترهات و توهین‌های معاندانش. شجرهٔ طیبه؛ یعنی کلام الهی، باقی و نامی است و شجرهٔ خبیثه، یعنی سخن دشمنانش، زائل و فانی.

سوی این، خداوند برین فرمود "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ"^۲ ما ذکر، یعنی قرآن مجید را نازل کردیم و به یقین، خودمان هم آن را محافظت می‌کنیم. آیا منظور از محافظت این است که مثلاً یک جلد از قرآن کریم را در جای مخصوصی نگهداری می‌کند؟ اگر این است، پس چرا در جنگ صفین دشمنان حضرت علی توانستند قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند و بدین وسیله نفس حقیقت و روح حقیقت را پایمال نمایند؟^۳ خیر، منظور حفظ جنبهٔ جسمانی و ظاهری قرآن نیست، بلکه حفظ و صیانت روح منبع و حقایق بدیع و تأثیرات و ثمرات وسیع قرآن در بستر زمان است. آیا با توجه به این آیهٔ مبارکه، کسی، حتی از جنس آیات عظام و حج اسلام، می‌تواند مدعی شود که خیر، این ماییم که باید قرآن را محافظت کنیم؟ آری، خداوند قرآن را به پیامبر امّی خود، حضرت محمد (ص) نازل فرمود و علی رغم جریان‌های شدید خباثت و فوران‌های عظیم بلاهت، آن را در دل طوفان‌های تغییر و تحوّل، و در عمق بحران‌های عناد و ایراد، حفظ نمود؛ یعنی همچنان به بسط نفوذش ادامه داد و حتی به خلاقیت و هدایتش بیافزود. آیا از همان آغاز نزول آیات باهرات قرآن، ایرادات و انتقادات شدید مستمره علیه آن به جریان نیفتاد؟ آیا دشمنان اسلام اعم از علمای یهودی و مسیحی و لامذهب، همواره تلاش نکرده‌اند تیغ تردید و خنجر تضعیف را در گلوگاه

^۱ سورهٔ صافات، آیهٔ ۳۶.

^۲ سورهٔ حجر، آیهٔ ۹.

^۳ به صفحهٔ ۱۹۱ از کتاب "حضرت محمد و دور اسلام"، ترجمه‌ای توسط مؤلف، از اثر برجستهٔ جناب اچ. ام. بالیوزی "Mohammad and the Course of Islam"، مراجعه شود. قصد بر این است که انشاءالله به زودی، در جهت چاپ و انتشار احتمالی این کتاب مستند و مفید، با بعضی ناشرین در شهر طهران تماس گرفته شود.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

مسلمانان بنشانند؟ اما چه شد نتیجه کارشان و کجارت ثمره مجاهداتشان؟ آیا قرآن مجید نقش خود را به عنوان مصدر هدایت و منبع مدنیت بازی نکرد؟ و اکنون در این زمان جدید و راجع به این ظهور بدیع، آیا امر حضرت بهاءالله علی رغم سیل ایرادات و انتقادات گوناگون نسبت به آن از ناحیه علمای اسلام و تابعان ریز و درشتشان از میان رفت؟ آیا نفوذ کلمه طیبه الهیه از جریان و سریان بازماند؟ چرا فقط ایقان مبارک به بیش از ۳۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است^۱؟ چرا از جمیع اقوام و ملل و مذاهب و مرام‌های حتی الحادی، حتی ضد اسلام و ضد قرآن، به امر الهی ایمان آورده و از این طریق نه تنها به حقانیت اسلام و اصالت قرآن اعتراف کرده‌اند، بلکه به خدمت عالمیان نیز پرداخته‌اند؟ آیا این دالّ بر این حقیقت نیست که خداوند علیم از یک سو این شجره طیبه را نیز در بستر زمان حفظ فرموده و همچنان محافظت خواهدکرد و از سوی دیگر معاندان و مخالفانش را از تأثیر و نفوذ باز داشته و عاقبت هم معدوم و مفقود خواهد نمود؟ کجا رفت میرزا آغاسی که بیشترین بیلیات را بر امر الهی وارد کرد و چه شد میرزا تقی خان امیر کبیر که حکم قتل موعود شیعیان را صادر نمود؟ ناصرالدین شاه قدار چه شد و خلفای خبیث عثمانی کجا رفتند؟ علمایی که به سهولت فرمان غارت صادر می کردند چه شدند و فقهایی که به راحتی حکم اعدام می نوشتند چه سرنوشتی یافتند؟ و این ندای غرای امر الهی است که هم اکنون بر هفت گنبد گردون طنین دارد و از چنان قوت و قدرت و نفوذی حتی همچنان در کشور مقدس ایران برخوردار است که عوامل یک جمهوری را، آن هم از نوع اسلامی وامی دارد ظاهراً از ترس تبلیغ امر بدیع، اما باطناً به قصد شیطانی ریشه‌کنی جامعه بهایی، مغازه‌های بهاییان مظلوم را که به مناسبت ایام محرمه دیانت خود، فقط یک روز تعطیل کرده‌اند، با شدت و حدت پلمپ نمایند. کسانی که از بسته‌شدن یک روز یک مغازه محقر می ترسند، چگونه می خواهند با پیشانی پر قدرت امر اعظم ابهایی به مقابله برخیزند؟

اما چه کسانی همواره به ایراد و انتقاد و توهین و تخفیف نسبت به دیانت اسلام و قرآن مجید پرداخته‌اند؟ خصوصیت بارز آنان چه بوده است؟ آیا بر اساس معیارهای الهی، آنان از سلامت حقیقی برخوردار بوده‌اند؟ خیر، و بیماری آنان نه جسمانی، که روحانی بوده است: "فی قلوبهم مرض"، در قلوبشان غرض و مرض بوده است، مرضی که "زادتهم رجساً"، پلیدی بر پلیدیشان می افزوده و عاقبت هم "ماتوا و هم کافرون"^۲ مردند، در حالی که همه کافر بودند. اما آیا فقط مخالفان حضرت محمد، و اسلام و قرآن به چنین مرضی مبتلا بوده‌اند؟ آیا با بررسی حتی مجمل سیر تاریخ ادیان، نمونه‌های دیگری از آن نمی یابیم؟ آیا کسانی با ابراهیم به عناد قیام نکردند؟ آیا نفوسی با موسی به مخالفت برخاستند؟ آیا افرادی مسیح صبیح را به دار نیاویختند؟ خصوصیت بارز آنان چه بوده است؟ چرا، این مرض مهلک همواره در بستر تاریخ عمل کرده است، زیرا با هر رویش شجره طیبه‌ای، شجره خبیثه نیز رویده است؛ و چنین کسان سراسیمه از میوه‌های آن تناول کرده‌اند و به این مرض بی امان گرفتار آمده‌اند. آیا برای درک همین حقیقت نیست که

^۱ به بخش هفتم مراجعه شود.

^۲ هر سه عبارت، منقول از سوره توبه، آیه ۱۲۵.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

حضرت بهاءالله در ایقان شریف مروری مجمل بر تاریخ انبیاء داشته‌اند؟ باری، در این دور بدیع نیز، بر حسب سنت تغییرناپذیر الهی، خرده‌گیران به آثار جمال رحمن و بالاخص ایرادگیران به حقانیت ایقان نیز از همان میوه خورده و به همان مرض گرفتار گشته‌اند.

اما امر اعظم جمال قدم در این عرصه، دو مکانیزم تمحیصی-تطهیری دیگر را نیز خلق فرموده و به کار گرفته است، اول فرایند خنثی سازی اتوماتیک منویات معاندان است و دوم آزمون و امتحان قهری مخالفان است. مکانیزم اول این که آشکار و علنی فرموده‌اند "معاندان، منادیانند". دیگر از این ساده‌تر و واضح‌تر نمی‌توان نقش فرایند عناد را نسبت به امر رب‌الایجاد و در مقابل عیون و اذهان مردمان بیان نمود. بلی، ماده سیاه بغض و کینه و نفرتی که از قلوب مریض خرده‌گیران و مخالفان بیرون می‌تراود، طی مکانیزمی الهی و روحانی، که صرفاً مخلوق ید مشیت جمال ابهایی است، فوراً به دهن و روغنی تغییر ماهیت می‌دهد که مشعل امر الهی را فروزان نگاه می‌دارد. اگر تردیدی در واقعیت عمل‌کرد این فرایند هست، کافی است به تاریخ ۱۷۰ ساله امر مبارک نظری اجمالی بیفکنیم. اگر از نوع سلاطین بگویی، ناصرالدین شاه قاجار و از پی آن، عبدالعزیز و عبدالحمید خلفای عثمانی در این عرصه فعال بوده‌اند؛ اگر از جنس وزرا در نظرگیری، حاجی میرزا آغاسی و میرزا تقی خان امیرکبیر و فؤاد پاشا و عالی پاشا در این زمینه تاخت و تاز کرده‌اند؛ اگر از زمره علما بخواهی، شیخ عبدالحسین طهرانی و ملا محمود نظام‌العلماء، و ملا محمد ممقانی، و شیخ محمدتقی نجفی و صدها نفر امثال آن‌ها در این عرصه جولان داده‌اند؛ و اگر از توده مسلمانان بخصوص شیعیان بطلبی، صدها، بلکه هزارها نفر از آنان در این میدان خودنمایی نموده‌اند؛ و اگر از زمره ملحدان و خداگریزان بگویی، ده‌ها نفر از آنان در این راستا قد علم کرده‌اند؛ و بالاخره، اگر از توطئه‌گران و مفسدان جدید بخواهی سازمان‌هایی مثل انجمن حجّتیّه و بعدهم ولد خلفش، و بسایت بهایی‌پژوهی در این زمینه تلاش و تقلا کرده‌اند؛ اما چرا؟ چون تمامی آنان از میوه همان شجره ملعونه خورده‌اند و به همان مرض کُشنده دچار شده‌اند. ولی آیا کاری از دستشان برآمده است؟ خیر، چون اولاً «معاندان، منادیانند»، و اگر چشم بصیرتی باشد می‌تواند ثمره عناد آنان را فقط در حوادث بعد از تحوّل ایران، برای امر یزدان مشاهده کند؛ ثانیاً شجره طیّبه ریشه‌اش در اراضی قلوب مؤمنان استوار است؛ و همان خداوندی که گفت خودش قرآن را محافظت می‌کند، در این دور بدیع هم آثار و آیات جمال رحمن را صیانت کرده و خواهد کرد؛ زیرا اولاً بر اساس اصل اصیل وحدت مظاهر مقدّسه حضرت بهاءالله رجعت نه تنها حضرت محمد (ص)، بلکه تمامی مظاهر مقدّسه تاریخ است؛ و ثانیاً این، سنت خداوند در مورد مظاهر ارجمندش است، و سنت او را تغییری در پی نیست.

و مکانیزم دوم این که جمال رحمن، نفس شهوات گوناگون معاندان را وسیله ابتعاد آنان از شجره طیّبه قرار داده است. نفوس عالم‌نمایی که می‌خواهند حقانیت یک مظهر الهی را از روی قواعد دستور زبان و شکل و

^۱ در مورد این ادعا، خوانندگان گرامی می‌توانند به مجموعه‌ای از پیام‌های بیت‌العدل اعظم الهی که توسط مؤلف، تحت نام "پیروزی در بحران" سازمان‌دهی و طبقه‌بندی شده‌اند، مراجعه فرمایند.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

شمایل واژگان درک کنند، همان بهتر که به همین وسیله از عطیۀ ایمان بازمانند و در عرصۀ خجسته خلق بدیع راه نیابند. پشه ریزی هست که هنگام گل کردن درختان در بهاران، در دورن گل‌ها وارد می‌شود و تخم‌ریزی می‌کند و با رشد و نمو جوانه میوه، آن تخم هم، دور از نظر مردمان، در درون آن، رشد می‌نماید و تبدیل به یک کرم می‌شود و هنگامی که میوه رسید، صاحب باغ می‌بیند میوه نازینش گرچه ظاهراً خوب و مرغوب به نظر می‌رسد، اما از درون پوسیده و گندیده است. صاحبان عناد و کینه و جاه‌طلبی و خودخواهی هم نسبت به ظهور بدیع الهی به همین شکل عمل می‌نمایند؛ یعنی می‌کوشند در دورن هسته اولیۀ جامعۀ جدید نفوذ کنند و مخفیانه در آن تخم‌ریزی نمایند تا هنگامی که جامعه رشد کرد و زمان ثمردهش فرارسید، خودی بنمایند و در جهت تحقق منویات پلید خود وارد عمل شود. به همین علت است که اولاً لازم است شجره خبیثه هم به موازات شجره طیبه بروید تا در همان بدایت امر، ناخالصی‌ها را که از جنس و ماهیت خودش هستند، به خود جذب کند و بدین ترتیب، اصل شجره طیبه از آسیب و صدمه مصون ماند. علاوه بر این روند کلی و همیشگی، در این ظهور بدیع، مکانیزهای دیگری نیز برای حفاظت از اصل امر مبارک و جامعۀ جدید طراحی شده است. این مکانیزم‌ها بر اساس شهوات و امیال نفوس منافق‌صفت عمل می‌کنند؛ یعنی نهایت خواسته‌های نهانی آنان را هدف قرار می‌دهند و بر اساس آن، در مسیر اندیشه‌ها و طرح‌هایشان دام می‌گسترانند. یک نمونه و عرصه از این فرایند تمحیصی-تطهیری همانا قضیۀ زبان و ادبیات است. از آنجا که علمای اسلام علاقه شدیدی به صرف و نحو عربی داشته‌اند و به قول جمال مبارک عمره‌ایشان را فقط در این زمینه به سر آورده و نتیجه کارهایشان را علم و دانش نام نهاده‌اند، خداوند همین میل شدید را وسیله ممانعت از ورود ارواح خبیثه و نیت پلیده آنان در محور و مرکز امر اعظمش قرار داده است. آخر ملاحظه فرمایید، در جلسه‌ای که به قصد محاکمه حضرت باب با حضور علمای اعلام شهر تبریز و نیز ولیعهد زمان تشکیل شد^۱، حضرات علمای حاضر، از نفس مقدسی که داعیۀ قائمیت و موعودیت داشت؛ یعنی خود را همان قائم منتظر هزار ساله آنان معرفی فرمود، خواستند که یک فعل عربی را صرف کند! یعنی بر اساس محتوای فکر و عقل خود، ملاک حقانیت مدعی مهدویت را توانایی او در صرف صیغه‌های یک فعل عربی تلقی کردند؛ و این در حالی بود که پیش از آن، آیات باهرات قیوم‌الاسماء و کتب بیان فارسی و بیان عربی و ده‌ها توفیق منیع دیگر، سیلاب‌گونه، از قلم قادرش صادر شده بود. و حضرت موعود، ربّ اعلاّی معلاً، که کاملاً از این تمایل و علاقه شدید حضرات آگاه بودند، و از آنجا که نمی‌خواستند چنین افرادی ناقص‌العقل و فاسد‌العقیده، در هسته مرکزی امر مبارکشان قرار گیرند، حقایق بدیعه الهیه را که چون باران بهاری از قلم معجزه‌آسایشان جاری بود، عمداً در قالب الفاظ و عبارات و جملاتی عرضه نمودند که بعضاً با نرم‌های جاری و قواعد غالب السنه فارسی و عربی تطابق نداشته باشد. آیا هنگامی که قرآن مجید

^۱ به صفحه ۶۶ از کتاب "مرور معبود"، ترجمه جدیدی توسط مؤلف از کتاب مهیمن حضرت ولیّ محبوب امرالله، "God Passes by"، مراجعه فرمایید.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

صریحاً ده مرتبه اعلان می نماید که خداوند "ظالمین"^۱ را هدایت نمی کند، و دو مرتبه می گوید "کافرین"^۲ را هدایت نمی کند، و چهار بار اعلان می نماید "فاسقین"^۳ را هدایت نمی کند، و نیز تصریح می نماید که خداوند "کید الخائنین"^۴ (نیرنگ خائنان) و "مَنْ يَضِلُّ"^۵ (کسی را که فروگذاشته است) و "كاذب كَفَّار"^۶ (دروغ پرداز ناسپاس) و "مُسْرِف كَذَّاب"^۷ (افراطکار دروغ زن) را نیز هدایت نمی کند، منظورش نوعی اشاره به همین پدیده نیست؟^۸ و نیز حضرت بهاءالله، در حالی که هزاران آیه و جمله و متن را، هم از آثار قبلی خود و هم از قرآن مجید و کتب آسمانی دیگر مثل انجیل و تورات و نیز از آثار حضرت باب بعینه و بدون مراجعه لحظه ای و موضعی به منابع اصلی آن آیات، در آثار بعدی خود نقل فرموده اند^۹، تصمیم می گیرند در ایقان مبارک، یک آیه از قرآن مجید را، آن هم بدون این که در فحوای معنی آیه مبارکه ادنی تغییری حاصل شود، به نحو کمی متفاوت از شکل اصلی آن در قرآن، و البته با فصاحت و زیبایی افزون تر، نقل بفرمایند. آیا این همان امتحانی نیست که حضرتشان می خواسته اند بر صاحبان ارواح خبیثه لفظ پرست اعمال نمایند، آیا این همان دامی نیست که بر سر راه خودخواهان و جاه طلبان و مغرضان و معاندان پهن کرده اند؟ آیا به این ترتیب و به نحو احسن، بددلان و کج اندیشان را از نفوذ در عرصه جامعه جدید خود باز نداشته اند؟ آری، همین فرایند خجسته بوده است که علاوه بر مغرضان و مفسدان اسلامی، جریان شدید و قوی نقض میثاق را نیز از وصول به اهداف شوم خود منع نموده است و هسته مرکزی امر مبارک و جامعه نوزاد حاصل از آن را

۱ البقره/۲۵۸- آل عمران/۸۶- المائده/۵۱- الانعام/۱۴۴- التوبه/۱۹ و ۱۰۹- القصص/۵۰- الاحقاف/۱۰۰- الصّٰف/۷- الجمعة/۵.

۲ البقره/۲۶۴- التوبه/۳۷.

۳ المائده/۱۰۸- التوبه/۲۴ و ۸۰- المنافقون/۶.

۴ یوسف/۵۲.

۵ النحل/۳۷.

۶ الزمر/۳.

۷ غافر/۲۸.

^۸ البته این سؤال هم مطرح می شود که اگر خداوند این گونه نفوس را هدایت نمی کند، پس برای هدایت چه کسی آمده است؟ و قرآن مجید خود به این سؤال پاسخ می گوید: "ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" «۲» الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» «۳» وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» «۴» أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۵» (سوره بقره) (این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است. آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند. و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان می آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند. آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند.)

^۹ نمونه برجسته چنین اثری لوح غرّاء و بلندبالای خطاب به شیخ محمدتقی نجفی است که در سال ۱۹۸۱ میلادی (یک سال قبل از صعود حضرت بهاءالله به عالم بالا) در قصر بهجی نازل شد. در این لوح مبارک، فقرات و آیات مفصل و متسلسلی از قرآن مجید، بیان فارسی، بیان عربی و نیز کتب عهد جدید و قدیم نقل شده است. آن حضرت در ص ۱۲۳ همین لوح مبارک، از یک سو، قسم یاد می کنند که "از کثرت مرادده با ناس... از آثار نقطه (حضرت باب) به بصر ظاهر مشاهده ننموده اند"^{۱۱} و از سوی دیگر، قریب ۵۰ فقره از متن آثار آن حضرت را بعینه و سلسله وار ذکر می نمایند.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

مطهر و پاکیزه نگاه داشته است. آیا زمانی که قرآن مجید اعلان می‌دارد "أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ" ^۱، منظورش اشاره به عمل کرد همین فرایند تمحیصی-تطهیری نبوده است؟ جالب این است که قرآن، این اقدام تمحیصی را در باره اقوام پیش از اسلام نیز تصریح می‌نماید: "وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" ^۲ و مقصود از انجام دادن آن را نیز صریحاً بیان می‌دارد: "فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ" ^۳

ب) زبان و ادبیات یکی از مظاهر فرهنگ هر ملت است، و فرهنگ پدیده‌ای ثابت و پایدار نیست؛ با بروز هر نبوغی تکان می‌خورد و بخصوص با ظهور هر مظهری تعالی می‌پذیرد؛ یعنی فرهنگ دائماً در حال تغییر و تحول است، در نتیجه آیا زبان و ادبیات که به نوعی مبین هر فرهنگی است، باید ثابت بماند؟ آیا می‌تواند ثابت بماند؟ آیا اسلام برای تغییر در فرهنگ اعراب جاهلیت ظاهر نشد؟ آیا تغییری در فرهنگ آنان ایجاد نکرد؟ آیا فرهنگ جدید را در قالب همان ادبیات و زبان عصر جاهلیت عرضه نمود؟ خیر، فوران حقایق بدیع به گونه وحی الهی بر قلب حضرت محمد، فصاحت و بلاغت متفاوتی می‌طلبد و به همین دلیل حضرت محمد سبک و سیاق جدیدی برای بیان آن عرضه فرمودند و این تغییر در سبک زبان و بیان تا آنجا بود که شعرای بنام جاهلیت گمان می‌کردند حضرتش می‌خواهد مثل آنان شعر بگوید، اما مسخره‌اش می‌کردند که نمی‌تواند و مظهر الهی را "شاعر مجنون" خطاب می‌نمودند. لهذا البته با فوران عظیم حقایق بدیعه و اصول جدید امر اعظم ابهایی به طور طبیعی ساختار زبان‌های پیشین تحت فشار قرار می‌گیرد و برای افزایش قدرت بیان و تسهیل ارتباط با مردمان، بعضی از اشکال و قواعد آن تغییر می‌کند؛ غیر از این، حتی گاهی لازم می‌آید که بعضی از این ساختارها عمداً و علناً دگرگون شود؛ مثلاً چه لزومی دارد که اسماء و اشخاص، مذکر و مؤنث تلقی شوند؟ آیا این خود نشانی از برده انگاشتن و فرودست تلقی کردن زنان در جامعه بشری نبوده و نیست؟ و بر اساس این نظریه بدوی، چه لزومی دارد که صیغه‌های افعال عربی حتماً ۱۴ تا باشد؟ مگر در زبان فارسی که فقط شش صیغه موجود است، صدمه‌ای به جایی وارد شده است؟ بدیهی است چنین جداپنداری جنسی و چنین معضل‌انگاری زبانی با اصول برجسته امر الهی، از جمله تساوی حقوق رجال و نساء و پیشرفت و تقدّم آنها و نیز با ضرورت تسهیلات لسانی در ارتباطات انسانی^۴ تناقض دارد و طبیعی است که مظهر الهی با تمهیدی حکیمانه در صدد رفع این نقیصه برآید؛ اما آیا حتی اگر فرض کنیم که چنین نیتی درکار بوده است، مظهر الهی می‌آید یک جزوه در دستور زبان می‌نویسد و نظریات جدید خود را در آن مطرح می‌نماید؟ آیا قواعد زبان امروزی عربی را از روی جزوه فرضی تهیه شده توسط حضرت محمد! استخراج کردند و یا از روی آیات باهرات قرآن مجید؟ آری، حضرتش نیات و

^۱ سوره عنکبوت، آیه ۲. (آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟)

^۲ سوره عنکبوت آیه ۳. (به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم.)

^۳ همان سوره و آیه. (تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.)

^۴ کما این که یکی دیگر از اصول اساسی اجتماعی امرالله‌گزینش یا آفرینش یک زبان بین‌المللی است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

منویات خود را در این زمینه در فحوای آثار و آیات مبارکه مطرح می‌کند و نشان می‌دهد؛ یعنی ممکن است شخص مؤنث را با صیغه فعل مذکر مخاطب سازد و یا بالعکس. چرا در زبان عربی خطاب‌های عامّ مثل اخبار تلوزیونی و امثال آن، به صیغه فعل جمع مذکر بیان می‌شود؟ مگر این خطاب‌ها مستمع مؤنث ندارد؟ شاید نحویان بگویند خوب، این قانون و قاعده زبان عربی است؛ اما این سؤال مطرح می‌شود که این قانون از کجا آمده است؟ مگر غیر این بوده که در شرایط فرهنگی جدید جوامع اسلامی، خطیبان و سخن‌وران ناگزیر از این کار شده‌اند، آنگاه آن را به صورت یک قاعده کلی مطرح کرده‌اند؟ تصور کنید که بر اساس صیغه‌های مؤنث و مذکر مجزاً، بخواهند ملت را که نیمی از آنان مرد و نیمی دیگر زن هستند، مخاطب سازند؟ هیچ راهی نیست مگر این که یک کانال تلوزیونی، بانوان را با کاربرد صیغه‌های مؤنث مخاطب سازد و کانالی دیگر آقایان را با استفاده از صیغه‌های مذکر خطاب کند! و البته در یک کنفرانس علمی یا خبری نیز به همین گونه.

کلمات و جملات نمادهایی ظرف‌گونه‌اند برای بیان معانی؛ یعنی واژگان، ظرفند و معانی، مظروف. در تمام طول تاریخ بشری، در هر موردی این مظروف بوده است که شکل و شمایل ظرف را تغییر می‌داده است و نه بالعکس، به عبارت دیگر همواره ظرف، تابعی از جنس و شکل و وضعیت مظروف بوده است. بنا بر این، هنگامی که به میمنت ظهور اعظم ابهایی دنیایی از معانی بدیعه و حقایق جدید و تعالیم تازه فوران نموده است، آیا محتمل نیست که در ظرف بیان آن‌ها هم تغییر لازم آید؟ آیا مظهر الهی که برای تغییر کل محتوای فرهنگی یک جامعه، و در مورد امر الهی تمامی عالم انسانی، ظاهر می‌شود، در همه جا مختار است تغییرات لازم را اعمال نماید الا در شکل و شمایل زبان؟ زبان که یک جزء وابسته از فرهنگ است باید ثابت بماند و محتوای خود آن فرهنگ به کلی تغییر کند؟ آیا این نوعی تناقض‌گویی نیست؟ اگر می‌پذیریم که بله، زبان و حتی واژگان و قواعد آن هم باید تغییر کند، چقدر و چگونه و توسط چه کسی؟ آیا این علما هستند که باید بنشینند و این تغییرات را برای عرضه آن حقایق تمهید و تهیه کنند؟ ولی علمای دین قبلی که به ادنی تغییری در شرایط و اوضاع پیشین زبان ایراد می‌گیرند و آن را حتی دالّ بر عدم حقانیت تلقی می‌کنند؛ پس تغییرات لازم از کجا باید نشأت بگیرد؟ غیر این که از فحوای آیات و از درون بینات همان مظهر بدیع؟ خوب در این صورت ایراد گرفتن به تغییرات زبانی و واژگانی موجود در آثار امر بدیع بهایی دیگر چه صیغه‌ای است؟ عمل و بسایت بهایی پژوهی چگونه می‌خواهند این مسئله را حلّ و فصل نمایند؟ غیر از این، مشخص است که مظاهر قدسی همواره تلاش کرده و می‌کنند که درک حقایق عمقی را برای مردم عادی تسهیل نمایند؛ اما این حقایق عمقی در ظرف کلمه عرضه و ارائه می‌گردد. پس اگر بعضی از جنبه‌های زبان پیشین صعب و سنگین و نارسا و ناگویا به نظر برسد، آیا مظهر الهی حق ندارد در جهت تسهیل ادراک مؤمنین، آن را تغییر دهد؟ و الله، آدم‌های عادی از جمله شعرا و ادبا این کار را می‌کنند، حال چرا باید چنین مقام رفیع و منیعی که مصدر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است، از این ضرورت ممنوع باشد؟ اصلاً آیا انسان عادی را می‌سزد که بخواهد برای پیام‌آور الهی ممنوعیت و محدودیت در نظر گیرد؟

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

آیا همین عمل کرد نیست که عصاره کفر و الحاد تلقی شده است؟ البته در جایی و روزگاری که تمام کارها و برنامه‌های موعود آینده، اعم از زمان و مکان ظهور و جزئیات اعمال و اقداماتش از قبل، توسط علماء و فقهای زمان مشخص شده است، چندان عجیب نیست که حتی نحوه و نوع گفتار و نوشتار او نیز باید مطابق امیال و نظریات آنان شکل گیرد و انجام پذیرد.

عمله‌هایی مثل کارگزاران و کارکنان و بسایت بهایی پژوهی، در محدوده اذهان تاریک و افهام باریک خود می‌خواهند راجع به جلوه‌های قدرت قاهره و مشیت نافذه حضرت ربُّ الارباب قضاوت کنند و نظر بدهند. باید به آنان گفت بهتر است در همان فضای مجازین خود زندگی کنید، شما را چه به عرصه حقایق راستین و جنبه‌های زندگی خلق زمین. جمال اقدس ابهایی مظهر کُلّی الهی در دنیای امروزی و برای بشر امروزی است، و عرصه کلمات و جملات و متون، حتی از نوع قرآنی آن که هیچ، تمامی حوزه‌های حیات بشری را به زینت خلق بدیع خود آراسته است و ایجاد فرهنگی جدید، انسانی بدیع، ادبیاتی تازه و حتی زبان و گویش و نگارشی بی سابقه را به حرکت آورده است^۱ و حالا حضرات آمده‌اند می‌گویند چون حضرتش یک آیه قرآنی را به شکل تازه‌ای که حتی فصیح‌تر و گویاتر از حالت پیشین آن است، در ایقان مبارک نقل نموده است، پس بر حق نیست. و این است میزان و معیار تشخیص آنان از حقایق ظهور موعود عزیزشان؛ آیا معاندان حضرت محمد چیزی غیر از این می‌گفتند، آیا مخالفان حضرت مسیح حرفی جز این می‌زدند؟ آیا تمامی نیروهایی که در تمامی بستر تاریخ بشری در مقابل ۱۲۴ هزار پیامبر ایستاده‌اند، و حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان برای تنبه مردمان، فقط به معدودی از آن‌ها اشاره فرموده‌اند، عملی غیر از این داشته‌اند؟ پس چیزی به نام و بسایت بهایی پژوهی، علی رغم حمایت‌های مخفی و علنی که از آن به عمل می‌آید، تنها کاری را که قطعاً نمی‌تواند انجام دهد همان پژوهش در امر بدیع بهایی است؛ زیرا تمام عمله آن، از میوه همان شجره خبیثه‌ای میل کرده‌اند که قرآن شریف وصفش فرموده و در همان دام‌های تمحیصی-تطهیری‌ای گرفتار آمده‌اند که خداوند رحمن ذکرش نموده است.

الف) قیامت از منظر منابع بهایی

بخش اول- قیامت از منظر نصوص مبارکه

۱. «یا قَلَمُ... قُمْ بِبَشْرِ الْأَمْكَانِ بِمَا تَوَجَّهَ الرَّحْمَنُ إِلَى الرَّضْوَانِ ثُمَّ أَهْدِ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَرْشَ الْجِنَانِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ الصُّورَ الْأَعْظَمَ لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ قُلْ تِلْكَ جَنَّةٌ رُقِمَ عَلَى أَوْرَاقِ مَا غُرِسَ فِيهَا مِنْ رَحِيقِ الْبَيَانَ قَدْ ظَهَرَ الْمَكُونُ بِقُدْرَةِ وَ سُلْطَانِ أَنْهَا لَجَنَّةٌ تَسْمَعُ مِنْ حَفِيفِ أَشْجَارِهَا يَا مَلَأَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا

^۱ برای آگاهی از شکل و محتوای فرایند خلق بدیع، از جمله به مضامین سوره مبارکه هیکل، صادر از قلم اعلی و و مندرج در آثار قلم اعلی، جلد ۴ و یا به کتاب "نداء رب الجنود" و یا به مباحث ۱۲۰ و ۱۲۷ از کتاب "آینه آینده" مراجعه فرمایید.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ظَهَرَ مِنْ قَبْلِ وَ آتَى مَنْ كَانَ غَيْبًا مَسْتُورًا فِي أَزَلِ الْآزَالِ وَ مِنْ هَزِيرِ أَرِيحِهَا قَدْ آتَى الْمَالِكُ وَ الْمَلِكُ اللَّهُ وَ مِنْ حَرِيرِ مَائِهَا قَدْ قَرَّتِ الْعُيُونُ بِمَا كَشَفَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ سِتْرَ الْجَلَالِ وَ نَادَتْ فِيهَا الْحُورِيَّاتُ مِنْ أَعْلَى الْغُرَفَاتِ أَنْ ابْشِرُوا يَا أَهْلَ الْجِنَانِ بِمَا تَدُقُّ أُنَامِلُ الْقَدَمِ النَّاقُوسِ الْأَعْظَمِ فِي قُطْبِ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْأُبْهَى وَ آدَارَتْ أَيْدَى الْعَطَاءِ كَثْرَ الْبَقَاءِ تَقَرَّبُوا ثُمَّ أَشْرَبُوا هَنِيئًا لَكُمْ يَا مَطَالِعَ الشُّوقِ وَ مَشَارِقَ الْأَشْتِيَاقِ إِذَا طَلَعَ مَطْلَعُ الْأَسْمَاءِ مِنْ سُرَادِقِ الْكِبْرِيَاءِ مُنَادِيًا بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ يَا أَهْلَ الرُّضْوَانِ دَعُوا كَوْوَسَ الْجِنَانِ وَ مَا فِيهِنَّ مِنْ كَوْثَرِ الْحَيَوَانِ لِأَنَّ أَهْلَ الْبِهَاءِ دَخَلُوا جَنَّةَ اللَّقَاءِ وَ شَرِبُوا رَحِيقَ الْوِصَالِ مِنْ كَأْسِ جَمَالِ رَبِّهِمُ الْغَنِيِّ الْمُتَعَالِ يَا قَلَمُ دَعْ ذِكْرَ الْأَنْشَاءِ وَ تَوَجَّهْ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ ثُمَّ زَيْنِ الْعَالَمِ بِطِرَازِ الطَّافِ رَبِّكَ سُلْطَانَ الْقَدَمِ لِأَنَّا نَجِدُ عَرَفَ يَوْمٍ فِيهِ تَجَلَّى الْمُقْصُودُ عَلَى مَمَالِكِ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَ شُمُوسِ الطَّافِهِ الَّتِي مَا أَطْلَعَ بِهَا إِلَّا نَفْسَهُ الْمُهَيَّمِنَةَ عَلَى مَنْ فِي الْأَبْدَاعِ لَا تَنْظُرُ الْخَلْقَ إِلَّا بَعِينَ الرَّأْفَةِ وَ الْوِدَادِ لِأَنَّ رَحْمَتَنَا سَبَقَتْ الْأَشْيَاءَ وَ أَحَاطَ فَضْلُنَا الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ وَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يُسْقَى الْمُخْلِصُونَ كَوْثَرَ اللَّقَاءِ وَ الْمُقَرَّبُونَ سَلْسَبِيلَ الْقُرْبِ وَ الْبَقَاءِ وَ الْمُوَحَّدُونَ حَمْرَ الْوِصَالِ فِي هَذَا الْمَالِ الَّذِي فِيهِ يَنْطِقُ لِسَانُ الْعِظَمَةِ وَ الْأَجْلَالِ الْمَلِكُ لِنَفْسِي وَ أَنَا الْمَالِكُ بِالْأَسْتِحْقَاقِ اجْتَذِبِ الْقُلُوبَ بِنِدَاءِ الْمَحْبُوبِ قُلْ هَذَا لِحُنِّ اللَّهِ إِنَّ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَ هَذَا مَطْلَعٌ وَحْيِ اللَّهِ لَوَ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَ هَذَا مَشْرِقُ أَمْرِ اللَّهِ لَوَ أَنْتُمْ تُوقِنُونَ وَ هَذَا مَبْدَأُ حُكْمِ اللَّهِ لَوَ أَنْتُمْ تُنْصِفُونَ هَذَا لَهُوَ السِّرُّ الظَّاهِرُ الْمَسْتُورُ لَوَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، فقره ۱۴) (مضمون: ای قلم... به پاخیز و اهل امکان را بشارت ده که حضرت رحمن به (باغ) رضوان توجه نمود؛ سپس مردمان را به سوی بهشتی که خداوند عرش جنانش قرار داد، هدایت کن. ما ترا صور اعظم برای حیات بنی آدم مقرر کردیم. بگو این بهشتی است که با شراب بیان بر برگ‌های درختانش نوشته شده "به راستی آن که مکنون و پوشیده بود، به قدرت و سلطنت خود ظاهر شد". این بهشتی است که از صدای شاخه‌های درختانش شنیده می‌شود که "ای اهل زمین و آسمان، ظاهر شد آنچه که از قبل هرگز نمودار نشده بود، و آمد آن که از ازل غیب و پوشیده بود" و نیز از وزش نسیمش استماع می‌گردد که "مالک ظاهر شد، و ملک از آن خداوند است" و از جریان جویبارش به گوش می‌رسد که "دیدگان روشن شد، چون غیب مکنون از وجه جمال پرده جلال برگرفت" و حوری‌اتش از بلندترین غرفاتش نداداند که «مژده باد شما را ای بهشتیان، چون که انگشتان ذات قدم ناقوس اعظم را در میانه آسمان به نام ابهی، می‌نوازد؛ و دست‌های بخشش کثیر بقا را به دور آورده؛ نزدیک آید و بنوشید، نوش جانتان‌ای مطالع شوق و مشارق اشتیاق". در این وقت مطلع اسماء از خیمه‌های کبریا چون خورشید نورا پدیدار شد و ندایش در میانه آسمان و زمین پیچید که "ای اهل رضوان، جام‌های بهشتی و آنچه را از کثیر حیوان که در آن است بگذارید؛ زیرا که اهل بهاء به فردوس لقاء وارد شدند و از جام جمال پروردگار غنی متعال شراب وصال درنوشیدند". ای قلم، ذکر انشاء را رها کن و به وجه پروردگارت، مالک اسماء، توجه نما؛ سپس عالم را به زینت الطاف پروردگارت، سلطان قدم، بیارای؛ زیرا ما راحه روزی را حس می‌کنیم که در آن، حضرت مقصود به نام‌های نیکش و خورشیدهای الطافی که هیچ کس جز نفس مهیمن خودش بر آن‌ها واقف نیست، به ممالک غیب و شهود تجلی فرمود. خلق را جز به

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

چشم رأفت و مَحَبَّت منگر، زیرا که رحمت ما بر اشیاء عالم سبقت گرفته و فضلماں بر زمینیان و آسمانیان احاطه یافته؛ و این روزی است که در آن مُخلصان از کوثر لقاء می‌نوشند و مقربان از سلسیل قرب و بقاء می‌چشند و یکتاپرستان شراب وصال سر می‌کشند و همه این‌ها در این روز بازگشت است؛ روزی که در آن، لسان عظمت و جلال می‌گوید "مُلک از آن من است؛ من که خود مالک بالاستحقاق هستم." قلوب را به ندای محبوب جذب کن و بگو "این صدای خداوند است، اگر می‌شنوید؛ این طلوعگاه وحی الهی است، اگر می‌فهمید؛ این مشرق امر خدا است، اگر می‌پذیرید؛ و این مبدأ حکم پروردگار است، اگر انصاف می‌دهید؛ این همان سِرِّ ظاهر و مستور است، اگر می‌نگرید.»

۲. «قل یا ملاء الفرقان، تفکروا فی کتاب الذی نزل علی محمد بالحق، بحیث ختم فیہ النبوة بحبیبه الی یوم القیامة، و هذه القیامة الی فیها قام الله بمظهر نفسه و انتم احتجبتُم عنها کما احتجبوا کل الارض عن قیامة محمد من قبل و کنتم فی بحور الجهل و الاعراض مغروقا.» (مائدة آسمانی ۴، صص ۲۹۲-۲۹۱، سورة الصبر) [مضمون: بگواهی فرقانیان، بیندیشید در کتابی که به حق و راستی بر محمد نازل شد (و ببینید) چگونه در آن، نبوت را تا روز قیامت بر حبیب خود، محمد ختم فرمود؛ و این (اشاره به ظهور جمال ابهی است) قیامتی است که در آن خداوند به مظهر نفس خود ظاهر گشت و شما از آن غافل شدید، همان‌گونه که تمام زمینیان پیشاپیش، از قیامت محمد غافل شدند، و در دریاها ی جهل و اعراض غرق گشتید.]

۳. «الیوم ردآ افعال و اکیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده، انه لکلمة بها فصل بین کل حزب و نسف کل جبل و سقط کل نجم و کسف کل شمس و خسف کل قمر و انفطر کل سماء و انشق کل ارض و غیض کل بحر و ارتعد کل قنّة و انقعر کل جذع و اضطرب کل هضب و ارتعش کل بطح الا من شاء ربک المقتدر القدیر. من اقر بما اقره الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهآ فی ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک المبرم العزیز الحکیم.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۸۸) [مضمون بخش عربی: او (مظهر الهی)، کلمه‌ای است که به واسطه آن، هر حزبی به تفرقه گرفتار آمد، هر کوهی منهدم شد، هر ستاره‌ای سقوط کرد، هر خورشیدی تاریک شد، هر قمری خاموش گشت، هر آسمانی شکافته شد، هر زمینی شکاف برداشت، هر دریایی جوشان شد، هر قلّه‌ای لرزیدن گرفت، هر تنه درختی کنده شد، هر تپه‌ای به جنبش آمد و هر جویباری مرتعش گشت؛ مگر کسی که پروردگار مقتدر قدیرت مستثنایش نمود. هر کس که به آنچه خداوند مقرر کرد اقرار نماید و به آنچه خداوند بدان اعتراف کرد، اعتراف نماید؛ او در ملکوت وجود، از اهل بهاء محسوب است. امر پروردگار محکم عزیز حکیمت این‌گونه از افق وحی نازل شد.]

۴. «انکر الساعتین و جحد القیامتين بعد ما قد قامتا بالحق و ظهر الحشر الاکبر بما کشف الغطاء عن وجهه جمال الاطهر و قامت الطامة الکبری بما طلع جمال القدم عن مطلع البقاء وهاتان الساعتان التقتا و التصقتا فکانت الاخری باطن الاولی و بذلك تزلزلت الارض و انفطرت السماء و ارتجج ارکان ملکوت الانشاء و نسفت الجبال و تسجرت البحار و انطمست النجوم و انخسفت الاقمار و وضعت کل ذات حمل حملها و

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ضجّت القبائل والامم وصرخت الاقوام و الملل و قبض الروح من كلّ ذى روح بالنفخة الاولى ثم نفخ نفخة اخرى اذاً كلّ قيام ينظرون و اشرقت ملكوت الانشاء بما اشرق و الاح جمال الله العليّ الابهى من مطلع العماء و قرّت عيون كلّ الاشياء بلقاء ربّها و آنجلت ظلمات الدّهماء و ظهرت ملكوت الاعلى و نزلت الآيات من جبروت مليك الاسماء و الصّفات.» (جمال ابهى، مائده آسمانى ۹، ص ۶۷) [شخص منكر] دو ساعة (دو ظهور پياپی در این دور بدیع) را منکر شد و با دو قیامت مخالفت کرد؛ آن هم بعد از آنکه به حق و راستی واقع شدند. و چون جمال اطهر پوشش از وجه انور برگرفت، حشر اکبر برپاگشت؛ و هنگامی که جمال قدم از مطلع بقا طلوع نمود، طامّة کبرا واقع شد. و این دو قیامت به هم متصل گشتند و با هم درآمیختند، که دوّمی باطن اولی بود؛ و به این سبب، زمین به لرزه در آمد؛ و آسمان شکاف برداشت؛ و پایه‌های عالم هستی متزلزل گشت و کوه‌ها غبار شدند و دریاها بخار گشتند و ستارگان تاریک شدند و قمرها خاموش گشتند، و هر حامله‌ای حمل خود را بر زمین افکند؛ قبیله‌ها و امت‌ها ضجّه زدند و اقوام و ملّت‌ها نوحه نمودند، و از نفخه اول (در صور) (کنایه از ظهور حضرت اعلى) روح هر موجود زنده‌ای گرفته شد (یعنی همه مردند)، سپس یک بار دیگر در (صور) دمیده شد، آن‌گاه همه به پاخاستند و به تماشا ایستادند و همه هستی نورانی شد، زیرا که جمال خداوند علیّ ابهى از مطلع عماء (عالم غیب)، تابان و درخشان گشت و چشمان تمام اشیاء به دیدار پروردگارشان روشن شد، و ظلمت غلیظ پراکنده گشت، و ملکوت اعلى ظاهر شد، و آیات از جبروت اسماء و صفات نازل گشت.]

۵. «و النّبا العظيم، قد اتى الرّحمن بسطان مبین و وضع المیزان و حشر من على الأرض اجمعین قد نفخ فى الصّور اذاً سكرت الأبصار و اضطرب من فى السّموات و الأرضین الا من اخذته نفحات الآيات و انقطع عن العالمین هذا يوم فيه تحدّث الأرض بما فيها و المجرمون اثقالها لو كنتم من العارفين و انشق قمر الوهم و اتت السّماء بدخان مبین نرى النّاس صرعى من خشية ربّك المقتدر القدير نادى المناد و انقعدت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد آن اصحاب الشّمال فى زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فى مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرّحمن الا انهم من الفائزين قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نرى الملكة مردفين اخذ السّكر اكثر العباد نرى فى وجوههم آثار القهر كذلك حشرنا المجرمين يهرعون الى الطّاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله هذا يوم عظيم نريهم الذين اضلّاهم ينظرون اليهما و لا يشعرون قد سكرت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتریات انفسهم و آنها داحضة عند الله المهيمن القيوم قد نزع الشّيطان فى صدورهم و هم اليوم فى عذاب غير مردود يسرعون الى الأشرار بكتاب الفجّار كذلك يعملون قل طويت السّماء و الارض فى قبضته و المجرمون أخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون الصّديد و لا يعرفون قل قد اتت الصّيحة و خرج النّاس من الاجداث و هم قيام ينظرون و منهم مسرع الى شطر الرّحمن و منهم مكبّ على وجهه فى النّار و منهم متحيّرون قد نزلت الآيات و هم عنها معرضون و اتى البرهان و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرّحمن سيّئت وجوههم و هم يلعبون يهطعون الى النّار و يحسبون أنّها نور فتعالى الله عمّا يظنون قل لو تفرحون او تميّزون من الغيظ قد شقت السّماء و اتى الله بسطان مبین تنطق الأشياء كلّها الملك لله المقتدر العليم

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

الحکیم.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نشرآلمان، فقره ۱۷) [مضمون: به نباعظیم قسم، خداوند رحمن به قدرت آشکار آمد و میزان (ترازو) نصب گشت و همه زمینیان محشور شدند. به راستی در صور دمیده شد، آن‌گاه چشم‌ها تاریک گشت و اضطراب اهل آسمان‌ها و زمین‌ها را فراگرفت، مگر کسی که نفحات آیات اخذش کرد و از جهانیان گسست. این روزی است که در آن، زمین راجع به آنچه درونش است سخن گفت؛ زمینی که مجرمان، سنگینی‌های آن هستند، اگر از عارفان باشید؛ و قمر و هم و خیال، دو نیمه گشت و دودی آشکار آسمان را فراگرفت. مردم را می‌بینی که از ترس خداوند مقتدر قدیر صرعی شده‌اند. منادی ندا درداد و ریشه‌های نفوس از بیخ و بن برآمد، و این قهری شدید است. اصحاب شمال (منکران) در فریاد و فغانند و اصحاب یمین (مؤمنان) در مقام کریمند و از دست خداوند رحمن شراب زندگی می‌نوشند، آیا آنان از فائزان نیستند؟ زمین لرزید و کوه‌ها حرکت کرد و می‌بینیم که فرشتگان صف بسته‌اند. مستی، اکثر عباد را اخذ کرد؛ و در سیماهایشان آثار قهر می‌بینیم. این‌گونه مجرمان را محشور کردیم. آنان به سمت طاغوت می‌تازند. بگو امروز به امر خداوند، محافظی برای کسی نیست. این روزی عظیم است. دو شخصی را که گمراهشان کردند به آنان می‌نمایانیم، به آنان می‌نگرند، ولی نمی‌شناسندشان. چشمانشان تاریک شده و آنان قومی نابیناوند. حجتشان مفتریات نفس‌هایشان است که نزد خداوند مهیمن قیوم مردود است. شیطان در صدورشان وسوسه کرد و امروز در عذابی ابدیند. با کتاب گناهکاران (در دستشان) به سوی اشرار می‌شتابند و این است عملشان. بگو آسمان در هم پیچیده شد و زمین در قبضه قدرتش است و مجرمان به موهای (جلوی سرشان) اخذ شدند و نمی‌دانند. از آب گندیده می‌نوشند و نمی‌فهمند. بگو صبحه برآمد و مردم از گورها خارج شدند و به تماشا ایستادند. از بین آنان کسی است که به سوی خداوند رحمن شتابان است و نیز کسی است که به صورت در آتش افتان و خیزان است و کسانی نیز متحیر و سرگردانند. به راستی آیات نازل شد و آنان از آن معرضند و برهان ارائه گشت و آنان از آن غافلند. وقتی سیمای رحمن را دیدند چهره‌هایشان سیاه شد و به بازی مشغولند. به سوی آتش می‌دوند و فکر می‌کنند نور است. پس والاتر است خداوند از آنچه گمان می‌کنند. بگو چه شادمان شوید و چه از بغض و عناد منفجر گردید، آسمان شکافته شد و خداوند با قدرت و سلطنت آشکار پدیدار گشت. تمامی اشیاء می‌گویند "ملک از آن خداوند است که مقتدر و علیم و حکیم است."]

۶. «قد ات السّاعة وهم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم ولا يعرفون قد وقعت الواقعة وهم عنها يفرون و جاءت الحاقّة وهم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كلّ مرءٍ من نفسه و كيف ذوى القربى لو انتم تفقهون قل تالله قد نفخ فى الصور و نرى الناس هم منصعقون و صاح الصّائح و نادى المناد الملك لله المقتدر المهيمن القیوم هذا يوم فيه شاخصت الأبصار و فرغ من فى الأرض الا من شاء ربك العليم الحكيم قد اسودت الوجوه الا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذینهم كفروا عن النظر الى الله العزيز الحميد قل اما قرئتم القرآن فاقرئوا لعلّ تجدون الحقّ انه لصرّاط مستقیم هذا صراط الله لمن فى السموات و الأرضین آن نسیتم القرآن لیس البیان عنكم ببعید انه بین ایدیكم آن اقربوه لعلّ لا ترتكبوا ما ینوح به المرسلون قوموا من

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

الاجداث إلى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربكم الرحمن و انتم تجحدون قد زلزلت الأرض و اخرجت اثقالها فانتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلك بيوتهم خاوية على عروشها وهم جند مغرقون هذا يوم فيه اتى الرحمن على ظلل العرفان بسطان مشهود انه لهو الشاهد على الاعمال و انه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سماء الاديان و انشقت ارض العرفان و الملكة منزلون قل هذا يوم التغابن الى من تهربون قد مرت الجبال و طويت السماء و الأرض فى قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فو نفسه الرحمن الا الله المقتدر العزيز المنان قد وضعت كل ذات حمل حملها و نرى الناس سكارى فى هذا اليوم الذى فيه اجتمع الانس و الجان قل ا فى الله شكها انه قد اتى عن مطلع الفضل بقدرة و سلطان ام فى آياته آن افتحوا الأبصار آن هذا لهو البرهان قد ازلفت الجنة عن اليمين و سعرت الجحيم و تلك هى النيران آن ادخلوا الجنة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرحمن هنيئا لكم يا اهل البهآ تالله انتم الفائزون هذا ما فاز به المقربون و انه لماء مسكوب الذى وعدتم به فى الفرقان ثم فى البيان جزآ من ربكم الرحمن طوبى للشاربين.» (منتخباتى از آثار حضرت بهاءالله، نشرآلمان، فقرة ١٨) (مضمون: ساعة (قيامت) فرارسيد و آنان (منكران و معاندان ظهور) بازى مى كنند. به وسيله موى بالاي پيشانيشان اخذ شدند و نمى فهمند. واقعه (قيامت) رخ داد و آنان از آن در گريزند؛ حاقه (نام ديگر قيامت) واقع شد و آنان از آن روگردانند. اين روزى است كه در آن هر كسى از نفس خود در گريز است، چه رسد به بستگانش، اگر مى فهمد. بگو به خداوند سوگند، در صور دمیده شد و مردم را مدهوش مى بينيم و فريادكننده صيحه زد و منادى ندا درداد كه ملك از آن خداوند مقتدر مهيمن قيوم است. اين روزى است كه در آن چشمها خيره ماندند و همه زمينيان بيمناك شدند، مگر كسى كه خداوند عليهم حكيم مستشايش كرد. چهرهها سياه شد، مگر از آن كسى كه با قلبى نورانى به خداوند رحمن توجه كرد. مستگونه گشت چشمان كسانى كه كفر ورزیدند و از خداوند عزيز و حميد روى گردانند. بگو آيا قرآن را نخوانديد؟ پس بخوانيد، شايد حق را بياييد. اين حق، صراط مستقيم است؛ و اين صراط خداوند است براى اهل آسمانها و زمينها. اگر از قرآن غفلت كرديد، بيان چندان دور نيست؛ آن، جلوى رويتان است، پس بخوانيد آن را شايد مرتكب كارهايى نشويد كه رسولان را به نوحه مى آورد. برخيزيد از گورها، تا كى در آنها خفته ايد؟ اين، نفخة دوم است (اشاره به ظهور جمال اقدس ابهى است)، به چه كسى مى نگريد؟ اين، پروردگار بخشنده اتان است و شما احتجاج مى كنيد. زمين لرزيد و بارهايش بيرون ريخت، آيا انكار مى كنيد؟ بگو آيا نمى بينيد كه كوهها چون پنبه شدند و قوم از سطوت امر ترسانند؟ اين است خانه هايشان كه تهى از تخت هايشان شده و آنان سپاهيانى مغرورانند. اين روزى است كه در آن خداوند رحمن سوار بر سايه هاى عرفان با سلطنتى نمايان آمد؛ و او شاهدى است بر اعمال، و خود مشهود است، اگر مى فهميد. به راستى آسمان اديان شكافت و زمين عرفان شقه گشت و فرشتگان فرود آمدند. بگو اين، روز تغابن^١ است،

^١ به معنى يكدیگر را فریب دادن و به ضرر و زیان افكندن. اصطلاح قرآنى- روز قيامت كه براى كفار روز ضرر و زیان و غبن است. (نورده هرا لغت)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

به سوی چه کسی می‌گریزید؟ کوه‌ها به حرکت آمد و آسمان در هم پیچیده شد و زمین در قبضه قدرت او است، اگر می‌دانید. آیا برای کسی یآوری هست؟ نه، قسم به حضرت رحمن، مگر خداوند مقتدر عزیز منان. به راستی در این روزی که آدمیان و پریان با هم جمع شدند، هر حامله‌ای حملش را بر زمین انداخت، و مردمان را مست و مدهوش می‌بینیم. بگو آیا نسبت به خداوند شکی هست؟ بله، او به قدرت و سلطنت، از مطلع فضل و رحمت ظاهر شد؛ و آیا در آیات او تردیدی هست؟ پس بگشایید چشمان را، این است برهان. به راستی از جهت یمین بهشت آراسته شد و دوزخ نیز آماده گشت و این است آتش افروخته. پس به رحمتی از نزد ما، به بهشت درآیید و در آن، از دست رحمن شراب زندگی بگیرید و بنوشید. خوشا به حال شما، ای اهل بهاء، به خداوند قسم که از فائزانیید، و این چیزی است که مقربان به آن فائز شدند، و آن آب مهبیایی است که به عنوان پاداشی از جانب پروردگار بخشاینده خود در قرآن و نیز در بیان به آن وعده داده شدید؛ خوشا به حال نوشندگان.)

۷. «قل هذا يوم فيه ناحت قبائل الارض واضطربت الاكوان و يرى في وجوه المجرمين غبرة النار. قل تالله ان الساعة قد اضطربت و الصور ينوح لنفسه و معشر المقربين اخذوا ذيل الله و يقولون ارحمنا يا رب الارباب و الملائكة واقفون تلقاء العرش و لن يقدرن ان يتكلمن الا بعد اذن ربكم العزيز المختار. قل اتقوا الله يا قوم و لا تعرضوا على الذي بالذی باشارة من اصبعه انفطرت سماء الاديان و انشقت ارض الوهم و اكب الاصنام و انقمرت الاعجاز.» (آثار قلم اعلى ۱، لوح شماره ۱۳۱) (مضمون: بگو این روزی است که در آن، قبیله‌های زمین نوحه نمودند و همه هستی‌ها مضطرب گشتند و در چهره‌های مجرمان خاکستر آتش دیده می‌شود. بگو قسم به خداوند، ساعه (قیامت) مضطرب شد و صور به خاطر او (مظهر الهی) نوحه نمود؛ و گروه مقربان دامن خداوند را گرفته می‌گویند "به ما رحم کن، ای پروردگار پروردگاران" و فرشتگان در مقابل عرش ایستاده‌اند و قادر به تکلم نیستند، مگر بعد از اجازه پروردگار عزیز و مختار شما. بگو از خدا بترسیدای قوم، و به کسی که به اشاره انگشتش آسمان ادیان شکافته شد، و زمین وهم و خیال دوپاره گشت، و بت‌ها با صورت به خاک افتادند و بن‌ها برآمد، اعتراض ننمایید.)

۸. «یا شیخ از هر جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار می‌نماید، مع ذلک نظر به رحمت کبری جواب، علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار به نور اثبات و اقرار منور گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله، این آیات محکمت در جواب بعضی، از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل. یا ایها المتوجه الی انوار الوجه. قد احاطت الأوهام سكان الأرض و منعتهم عن التوجه الی افق اليقين و اشراقه و ظهوراته و انواره. بالظنون مُنعوا عن القيوم يتكلمون باهوائهم و لا يشعرون. منهم من قال هل الآيات نزلت؟ قل ای و رب السموات. هل أتت الساعة؟ بل قضت و مظهر البيئات. قد جاءت الحاقّة و أتى الحق بالحجة و البرهان. قد برزت الساهرة و البرية في وِجَل و اضطراب. قد أتت الزلازل و ناحت القبائل من خشية الله المقتدر الجبار. قل الصاخة صاحت و اليوم لله الواحد المختار. هل الطامة تمت؟ قل ای و رب الارباب. هل القيامة قامت؟ بل القيوم بملكوت الآيات. هل ترى الناس صرعى؟

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بلی و ربی العلیّیّ الاعلیّیّ. هل انقعدت الاعجاز؟ بل نسفت الجبال و مالک الصفات. قال این الجنة و النار؟ قل الأولى لقائی و الاخری نفسک یا ایها المشرک المرتاب. قال انا ما نرى المیزان. قل ای و ربی الرحمن لا یراه إلا اولو الأبصار. هل سقطت النجوم؟ قل ای اذ كان القیوم فی أرض السرفاعتبروا یا اولی الانظار. قد ظهرت العلامات کلها اذ اخرجنا ید القدرة من جیب العظمة و الاقتدار. قد نادى المناد اذ أتى المیعاد و انصعق الطوریون فی تیه الوقوف من سطوة ربک مالک الایجاد. یقول الناقد هل نفخ فی الصور؟ قل بلی و سلطان الظهور اذ استقر علی عرش اسمه الرحمن. قد أضاء الدیجور من فجر رحمة ربک مطلع الانوار. قد سرت نسمة الرحمن و اهتزت الأرواح فی قبور الأبدان. كذلك قضی الأمر من لدى الله العزیز المنان. قال الذین غفلوا متى انفطرت السماء؟ قل اذ كنتم فی أجدات الغفلة و الضلال. من الغافلین من یمسح عینیه و ینظر الیمین و الشمال. قل قد عمیت لیس لك الیوم من ملاذ. منهم من قال هل حشرت النفوس؟ قل ای و ربی اذ كنت فی مهاد الأوهام. و منهم من قال هل نزل الكتاب بالفطرة؟ قل آنها فی الحیرة اتقوا یا اولی الأبواب. و منهم من قال أ حشرت أعمی؟ قل بلی و راكب السحاب. قد تزینت الجنة باوراد المعانی و سحر السعیر من نار الفجار. قل قد أشرق النور من أفق الظهور و أضاءت الآفاق اذ أتى مالک یوم الميثاق. قد خسر الذین ارتابوا و ربح من أقبل بنور الیقین الی مطلع الایقان. طوبی لك یا ایها الناظر بما نزل لك هذا اللوح الذی منه تطیر الأرواح. احفظه ثم اقرأه لعمری انه باب رحمة ربک طوبی لمن یقرؤه فی العشی و الاشراق. انا نسمع ذکرک فی هذا الأمر الذی منه اندک جبل العلم و زلت الأقدام. البهاء علیک و علی کل مقبل أقبل الی العزیز الوهاب. قد انتهى و ما تم اصبر آن ربک هو الصبار. هذه آیات انزلناها من قبل فی أول ورودنا فی سجن عکاء و أرسلناها الیک لتعرف ما نطقت به ألسنتهم الکذبة اذ أتى الأمر بقدرة و سلطان. قد تزعزع بنیان الظنون و انفطرت سماء الأوهام و القوم فی مریة و شقاق. قد انکروا حجة الله و برهانه بعد اذ أتى من أفق الاقتدار بملکوت الآیات. (لوح شیخ محمدتقی نجفی، صص ۹۹-۹۶) امضمون بخش عربی: ای کسی که روی به انوار وجه داری، اوهام، ساکنان زمین را فراگرفته و آنان را از توجه به افق یقین و اشراق و ظهورات و انوارش باز داشته. به گمان و ظنون از حضرت قیوم منع شدند؛ با هوای نفسشان سخن می گویند و نمی فهمند. یکی گفت آیا آیات نازل شد؟ بگو آری، قسم به رب سموات. آیا ساعت (قیامت) برآمد؟ بلکه، مقدر گشت، سوگند به ظاهر کننده بینات. حاقه (از اسماء قیامت) رخ داد و حق با حجت و برهان آمد. ساهره^۱ بارز شد و خلق در ترس و اضطرابند. زلزله واقع گشت و قبائل از ترس خداوند مقتدر جبار نوحه نمودند. بگو صاخه^۲ صیحه زد و امروز، روز خداوند یکتای مختار است. آیا طامه (نام دیگری برای قیامت) تمام شد؟ بگو بلی، و قسم به رب الارباب. آیا قیامت برپا شد؟ آری، بلکه حضرت قیوم به ملکوت آیات ظاهر گشت. آیا مردمان را مدهوش می بینی؟ بلی، سوگند به پروردگار و الامقام. آیا بنها (ریشه ها) برآمدند؟ قسم به مالک صفات که کوهها متلاشی شدند. گفت کجا است بهشت و دوزخ؟ بگو اولی لقای من است و

^۱ در قرآن کنایه از قیامت است، زیرا در قیامت خواب وجود ندارد- (نوزده هزار لغت)

^۲ نام دیگری برای قیامت، کنایه از صدای سختی است که گوش را کر کند. (فرهنگ نوین، ترجمه المنجد)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

دومی نفس خودت، ای مشرک شکاک. گفت ترازو را نمی بینیم، بگو بلکه سوگند به پروردگار رحمنم، آن را جز صاحبان بصیرت نمی بینند. آیا ستارگان ساقط شدند؟ بگو، آری هنگامی که حضرت قیوم در رض سر (سرزمین ادرنه) بود، پس پند گیریدای صاحبان نظر. وقتی که دست قدرت را از جیب عظمت و اقتدار برآوردیم، تمامی علامات ظاهر شد. هنگامی که روز موعود فرارسید منادی چنان ندا بلند کرد که از سطوت و مهابت پروردگارت که مالک ایجاد است، تمام طوریون^۱ در بیابان وقوف (شک و تردید) مدهوش شدند. ناقور می گوید آیا در صور دمیده شد؟ بگو، بلی، قسم به سلطان ظهور، هنگامی که بر عرش اسم رحمنش مستقر گشت. شام تاریک از انوار فجر رحمت پروردگارت روشن شد. نسیم خداوند رحمن وزیدن گرفت و ارواح در قبور ابدان به جنبش آمدند. خداوند عزیز منان، امر را این گونه مقدر فرمود. غافلان گفتند آسمان کی شکافته شد؟ بگو وقتی که شما در گورهای غفلت و ضلالت بودید. از غافلان کسی است که چشم هایش را می مالد و به چپ و راست می نگرد؛ بگو آنها کور شده اند و امروز برای شما پناه گاهی نیست. از آنان کسی دیگر است که می پرسد آیا نفوس محشور شدند؟ بگو بلی، قسم به پروردگارم، زمانی که تو در گهواره او هام غنوده بودی. و از آنان کسی است که می گوید آیا کتاب به فطرت نازل شد؟ بگو آن (کتاب)، در حیرت است، بترسیدای صاحبان خرد. و از آنان کسی است که گفت آیا من نابینا خلق شده ام؟ بگو آری، قسم به راکب سحاب^۲. بهشت به گل های معانی زینت یافت و دوزخ از آتش بدکاران آماده گشت. بگو وقتی مالک روز میثاق آمد، نور از افق ظهور تابان شد و تمامی افقها را روشن کرد. زیان کردند کسانی که تردید نمودند و سود برد کسی که به نور یقین به مطلع ایقان اقبال کرد. خوشا به حال توای ناظر، چون که این لوح برای نازل شد، لوحی که ارواح را به پرواز می آورد. آن را محافظت کن و بخوان؛ همانا این لوح، باب رحمت پروردگارت است. خوشا به حال کسی که آن را در شامگاه و بامداد قرائت کند. ما ذکر تو را در این امر می شنویم، امری که کوهستان علم از آن منهدم شد و گامها از آن ناتوان گشت. بهاء بر تو باد، و بر هر مقبلی که به خداوند عزیز و بخشاینده اقبال نمود. لوح پایان یافت، و (سخن) به انتها نرسید؛ شکبیا باش که پروردگارت شکبیا است. اینها آیاتی است که قبلا، هنگام ورودمان به این زندان عکا نازل نمودیم و آن را برای تو ارسال کردیم تا دریابی آنچه را که بر زبانهای دروغ پردازشان جاری بود، هنگامی که امر الهی به قدرت و سلطنت نمودار گشت. بنیان ظنون به لرزه در آمد و آسمان او هام شکافته گشت و مردمان در شک و شقاقند. حجت و برهان خداوند را انکار کردند، آن هم هنگامی که به ملکوت آیات، از افق اقتدار نمودار شد.

^۱ اشاره به حضرت موسی است که در کوه طور با خداوند، متجلی در شجره مشتعل، سخن گفت. به سوره طه، آیات ۹ تا ۱۳ مراجعه شود.

^۲ اشاره به مَجِی (آمدن) ثانی حضرت مسیح است، هنگامی که در جلال اب سماوی، سوار بر ابرها فرود می آید. (آیات ۳۱-۲۹ از باب ۲۴ آنجیل یوحنا).

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۹. «قل آن اجذبوا العباد بهذا الاسم الذى به ظهرت الصيحة وحققت الساعة واخذت الزلازل كل القبائل و انفطرت السماء و انشقت الارض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فى الواح الله المقتدر الملك العزيز العظيم.» (جمال ابهى، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۳۴) (مضمون: بگو، همانا جذب نماید بندگان را به این اسمی که به واسطه آن، صیحه بلند شد و ساعه واقع گشت و زلزله همه قبایل را فراگرفت و آسمان شکافته شد و زمین شقه گشت و کوهها غبار شدند و هر آنچه در الواح خداوند مقتدر ملک عزیز عظیم نازل شده بود، ظاهر گشت.)

۱۰. «بهشت و دوزخ را خرد و دانایی تصدیق نموده و می نماید؛ چه که وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است؛ هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز می شود به آنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است... حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق می فرماید به آنچه اراده می فرماید. هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنب مذکور.» (جمال ابهی، امروخلق ۲، ص ۲۲۹)

۱۱. «صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است، نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است... و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده، و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است.» (جمال ابهی، امروخلق ۲، ص ۲۲۹)

۱۲. «ائمه هدی و انوار لا تطفى هل ينظرون الا آن يأتيهم الله فى ظلل من الغمام^۱ را که مسلماً از امورات مُحدثه در قیامت می دانند، به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند.» (کتاب ایقان، فقره ۱۵۲)

۱۳. «قل انا سترنا وجهنا تحت سبعين الف حجاب في عشرين من السنين لئلا يعرفنا احد من اهل السموات والارضين. فلما اعترضوا علينا المشركون من الذين كان في صدورهم غل الغلام اذا كشفنا النقاب عن وجه الامر بسطان مبين. اذا اظلمت شمس الاوهام و خسف قمر الاظلام و سقطت آنجم البغضا على وجه الارض و رجعت انفس المغلين الى اسفل النار مقر المشركين.» (آثار قلم اعلى ۴، سورة الحج) [مضمون: بگو ما به مدت بیست سال وجه خود را در پشت هفتاد هزار حجاب پوشانیدیم تا احدی از اهل آسمانها و زمینها ما را نشناسد. و هنگامی که مشرکان، کسانی که در قلوبشان بعض غلام (حضرت بهاء الله) بود، بر ما اعتراض کردند، آن گاه به قدرتی آشکار، نقاب را از وجه امر کنار زدیم. آن وقت خورشیدهای اوهام تاریک شد و ماه گمراهیها (یا ستمگریها) پوشیده گشت و ستارگان عناد بر روی زمین سقوط کردند و انفس بدخواهان به عمق دوزخ، جایگان مشرکان، راجع شد.]

۱۴. «فاعلم بان نقطة الفرقان و نور السبحان لما جاء بايات محكمات و براهين ساطعات من الآيات التي يعجز عنها كل من فى جبروت الموجودات أمر الكل على القيام على هذه الصراط المرتفعة الممدودة فى كل

^۱ سورة بقره، آیه ۲۱۰. (ترجمه از المبين: مگر انتظار آنان غير از این است که خدا و فرشتگان در [زیر] سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ما جاء به من عند الله و من أقرَّ عليه و اعترفَ باياتِ الوجدانيةِ في فؤادهِ و جمالِ الازليةِ في جماله حُكْمَ عليه حُكْمُ البعثِ و الحشرِ و الحيوةِ و الجنةِ لِانه بعدَ ايمانهِ باللهِ و مظهرِ جمالهِ بُعثَ من مرقدِ غفلتهِ و حُشِرَ في ارضِ فؤادهِ و حىَ بحيوةِ الايمانِ و الايقانِ و دخلَ في جنةِ اللّقاءِ هلْ يكنَ الجنةُ أعلى من ذلكَ او الحشرُ اعظمَ من هذا او البعثُ اكبرَ من هذا البعثِ لو يطَّلَعُ احدٌ باسارره ليعرفُ ما لا عرفَ احدٌ من العالمينَ. ثم اعلم بان هذه الجنةُ في يومِ الله اعظمُ من كلِّ الجنانِ.» (حضرت بهاءالله، جواهر الاسرار، ص ۵۷) (مضمون: پس بدان زمانی که نقطهٔ فرقان و نور سبحان (حضرت محمد)، به آیات محکم و براهین متقن از آیاتی که تمامی موجودات در برابرش عاجزند، ظاهر شد؛ همگان را امر به قیام در این راه مرتفع ممدود که تماماً از جانب خداوند مقرر گشته بود، فرمود. کسی که به او اقرار کرد و به آیات وحدانیت در فؤادش و جمال ازلیت در جمالش اعتراف نمود، حکم بَعث و حشر و حیات و جنت بر او جاری شد؛ زیرا بعد از ایمانش به خداوند و مظهر جمال او، از گور غفلت برخاست و در سرزمین فؤاد محشور شد و به روح ایمان و ايقان زنده گشت و در جنت لقاء وارد شد؛ آیا جنتی اعظم از این ممکن است؟ و یا حشری اکبر از این حشر، یا بَعثی بزرگتر از این بَعث میسر است؟ اگر کسی به اسرار آن آگاه شود، به حقیقتی پی می برد که احدی از عالمیان پی نبرده است. سپس بدان که (هنگام حلول) یومُ الله، این جنت بزرگترین جنتها خواهد بود.)

۱۵. «در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور به چه شان و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه (سخت اندر سخت) و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند می توان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده‌اند و از معانی کلمات ربّانیه غافل شده‌اند چه که به فهم عباد نزدیک نبوده، اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور به نفس ظهور و بما یظهر من عنده، حجت بر کلّ من فی السموات و الارض بالغ می شود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده ظاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال، البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد، تکلیف از کلّ ساقط می گردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از ذکر اشارات کلماتیه مطهر ننموده به عرفان نقطهٔ بیان فائز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است، از کلمات محکمهٔ فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب، هرگز اقرار ننماید بر این که نبی از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد.» (حضرت بهاءالله، مائدهٔ ۷، ص ۳۰-۲۹)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۶. «همچنین قیامت و ما يتعلق بها که احدی به رشی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی (قرآن) بوده فائز نه؛ و کُلّ، سراب را آب توهم نموده(اند)، چنانچه مشاهده شد.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۸۶)

۱۷. «در اهل بیان تفکر نمایند مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل (در زمانی که مسلمان بودند) در دست داشتند، موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن، کما هو حقّه ادراک ننموده؛ چنانچه قرن‌ها و عهد‌ها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کُلّ من علی الارض می‌شمردند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۵)

۱۸. «به راستی می‌گویم امروز کلمه مبارکه "ولکن رسول الله و خاتم النبیین" ^۱، به "یوم یقوم الناس لرب العالمین" ^۲ منتهی شده.» (حضرت بهاء الله، مندرج در علاءالدین قدس جورابچی، کتاب بهاء الله موعود کتاب‌های آسمانی، ص ۲۶۳)

۱۹. «آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده، اکثر مأولست و لا یعلم تأویله الا الله. این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۸۴)

۲۰. «این مراتب (قیامت و ساعت) در کتاب ایقان واضح و مبرهن است. هر نفسی در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده.» (حضرت بهاء الله، امروخلق ۲، ص ۱۴۴)

۲۱. «یوم قیامت یومی است مثل امروز. شمس طالع می‌گردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا می‌شود در آن ارض که قیامت برپا می‌شود، خود اهل آن، مطلع نمی‌شوند... و آن یومی است بسیار عظیم. شجره‌ای که لم یزل نطق او اننی انا الله، لا اله الا انا بوده ظاهر می‌شود و کل محتجبین گمان می‌کنند که نفسی است مثل خود... از این جهت است که یوم قیامت (را) اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است.» (حضرت باب، اسرار الآثار ۴، صص ۵۳۲-۵۳۱)

۲۲. «کل وجود خلق شده‌اند از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان به قیامت ذکر می‌شود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن؛ مثلا در نقطه فرقان بیست و سه سال بود.» (حضرت باب، امروخلق ۲، ص ۲۲۵)

۲۳. «هو الله، قال الله تعالی فی القرآن المبین و الذکر الحکیم "اذا الشمس کورت و اذا النجوم آنکدرت" یا ایتها الورقة الحائرة اعلمی بان الشمس هی الکوکب الساطع الفجر و الباهر الشعاع اشهر النجوم و اعظم الکواکب فی عالمها فبظهور القيامة الكبرى و الطامة العظمی و قیام الساعة الامر الادهی تتکور الشمس و تنتشر النجوم و ینشق القمر و هذا سر من اسرار الحشر المستمر و الرمز المستتر عن بصر کل ذی نظر و الکاشف

^۱ قرآن، سوره احزاب، آیه ۴۰.

^۲ قرآن، سوره مطففین، آیه ۶. (حادثه خجسته‌ای که از اشراط قیامت است.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

له ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر فاذا قامت القيامة و اتت الساعة و جاءت الطامة و زلزلت الارض زلزالها و انفطرت السماء باطباقها و نسفت الجبال و انقمرت الاشجار و سجرت البحور و حشرت الوحوش و نصب الميزان و تسعرت النيران و ازلفت الجنان و امتد الصراط و تكملت الاشراف فهل لمعترض آن يعترض لم كورت الشموس و خسفت البدور او طمست النجوم و تابعت الرجوم لا فوربي القيوم انه شرط واضح معلوم لا ينكره الا كل جهول عنود مغتاط مردود و الذي من اهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول من شروط الساعة و قيامها تكور الشمس و انشقاق القمر و انطماس النجم لانه امر منصوص كالبنيان المرصوص» (مكاتب عبدالبهاء ٢، ١٦٦-١٦٥) (مضمون: او ست خدا، خداوند والامقام در قرآن مبین و ذکر حکیم فرمود "هنگامی که خورشید تاریک شود و زمانی که ستارگان خاموش گردند". ای ورقه سپیدروی، بدان که خورشید ستاره‌ای است درخشان و نورافشان؛ و در عالم خود، مشهورترین نجوم و بزرگ‌ترین کواکب است؛ و هنگام قیامت کبری و طامة عظمی (اشاره به ظهور حضرت بهاءالله است) و وقوع ساعة ترسناک و بلانگیز، خورشیدها تاریک می‌شوند و ستاره‌ها پراکنده می‌گردند و ماه شکافته می‌شود؛ و این سری از اسرار حشر مستمر و رمز مستتر از چشم هر صاحب نظری است؛ و کاشف آن، ظهور جلیل اکبر و موعود منتظر است؛ و هنگامی که قیامت برپا شود، و ساعة تحقق یابد، و طامة رخ دهد، و زمین به لرزه درآید، و طبقات آسمان شکافته شود، و کوه‌ها غبار گردد، و درختان از ریشه برآیند، و دریاها به جوش و خروش آیند، و وحوش محشور شوند، و ترازو نصب گردد، و دوزخ برافروزد شود، و بهشت نزدیک گردد، و صراط کشیده شود، و اشراف اعلان گردد، آیا کسی می‌تواند اعتراض کند که چرا خورشید تاریک شد، و ماه سیاه گشت، و ستارگان خاموش شدند، و پاره‌های ستارگان پی در پی فرود آمدند؟ نه، قسم به پروردگار قیوم، آن، شرطی واضح و معلوم است که هیچ کسی جز هر جاهل عنود و گمراه مردودی انکارش نکند؛ و کسی که اهل انصاف و خالی از بغض و اعتساف باشد، می‌پذیرد که از جمله شروط ساعة و وقوع قیامت، تاریکی خورشید و انشقاق ماه و خاموشی ستارگان است؛ زیرا که این، امری منصوص و بیانی مرصوص است.)

٢٤. «هو الابهی، ایها المنجذب بنفحات الله قد نفخ فی الصور و نفر فی الناقور^١ و الارض زلزلت و الشمس کورت و النجوم انطمست و البحور سجرت و الجبال نسفت و السماء انفطرت و اتت بدخان مبین و غشی الناس هذا عذاب الیم و فاز المقربون و غاظ المجرمون فاصحاب الیمین تهلت و جوههم و طارت نفوسهم و آنجذبت قلوبهم و ابتسمت ثغورهم و استبشرت ارواحهم و قالوا آن هو هذا لفوز العظیم فی جنة النعیم و اما اصحاب الشمال فاقشعرت جلودهم و اغبرت و جوههم و شعنت شعورهم و عمیت عیونهم و اشمزت نفوسهم و قالوا آن هذا هو العذاب الیم فی اسفل الجحیم اذا اشکر الله بما جعلک من اصحاب الیمین و حشرک فی زمرة المقربین و سقاک من الماء المعین و هداک الی النور المبین و جعلک آية الرحمة للعالمین و علیک التحيّة و الثناء.» (منخبات مکاتیب ٦، فقرة ٥٣٥) (مضمون: اوست روشن‌ترین، ای منجذب به

^١ دمیدن در ناقور (بوق)- در قرآن (آیه ٨ سورة مدثر) به تعبیر قیامت و علائم آن، یعنی قیام حضرت موعود آمده است و اصطلاحی در ردیف نفخ فی الصور می‌باشد که آن هم اصطلاح قرآنی و به همین معنا است. (نوزده هزار لغت)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نفحات الهی، به راستی در صور دمیده شد و ناقور به صدا در آمد، و زمین لرزید، و خورشید تاریک شد، و ستارگان خاموش گشتند، و دریاها به خروش آمدند، و کوه‌ها ریز ریز گشتند، و آسمان شکافته شد، و دودی عظیم فرایش گرفت، و مردم مدهوش گشتند، و این عذاب الیم است. مقربان فائز شدند و مجرمان به خشم آمدند، و اصحاب یمین (مؤمنان و مقبلان به ظهور) سیماهایشان نورانی شد و ارواحشان پرواز کرد و قلب‌هایشان منجذب شد و لب‌هایشان به خنده آمد و ارواحشان شادمان شد و گفتند "همانا این همان فوز عظیم در جنت نعیم است"؛ و اما اصحاب شمال (منکران و معاندان ظهور) پوست‌هایشان ترکید، روی‌هایشان سیاه شد، افکارشان پریشان گشت، چشم‌هایشان کور شد، ارواحشان کراحت یافت و گفتند "همانا این همان عذاب الیم در عمق جهیم است". بنا بر این، شکر کن خداوند را چون که تو را از اصحاب یمین قرار داد و در زمره مقربین محشور کرد و از آب گوارا نوشانیدت و به سوی نور تابان هدایت کرد و آیت رحمت برای عالمیان قرارت داد و بر تو باد درود و ثنا.

۲۵. «هو الابهی، ایها الفرد التحریر قد... تزلزلت الأرض و ارتعدت ارکان الوجود و انفطرت السماء و کورت الشمس و انتشرت النجوم و قامت القیمة و ظهرت الطامة و جاء ربک و الملک صفّاً صفّاً فمن الناس من حوسب و خفت موازینہ و غبن و اوتی کتابه بشماله و وقع فی حفرة الهاویة شرّ وبالہ و منهم من استبشر و ثقلت موازینہ و ریحت تجارته و اوتی کتابه بیمیمنه و استضاء وجهه و تبسم ثغره و طار قلبه فرحاً بلقاء ربّه و شوقاً لمشاهدة جمال بارئه و تمتع بالنعیم و شرب من ماء معین و تنور بصره بملاحظة النور المبین الساطع من صبح الیقین و البهاء علیک ایها المؤمن بالربّ الرحیم». (منخبات مکاتیب ۶، فقره ۶۰۰) (مضمون: اوست روشن‌ترین، ای شخص دانشمند، به راستی... زمین بلرزید، و ارکان وجود متزلزل گشت، و آسمان شکافته شد، و خورشید تاریک گشت، و ستارگان پراکنده شدند، و قیامت برپا گشت، و طامة ظاهر شد، و پروردگارت همراه صفوف ملائک آمد. از مردمان کسی است که به حسابش رسیدگی شد و موازینش (نتیجه) سنجش اعمالش در ترازو) سبک گشت و زیان کرد و کتاب اعمالش به دست چپش داده شد و در اعماق دوزخ، قرار یافت و به شرّ و فلاکتش گرفتار آمد؛ و از آنان کسی است که بشارت یافت، و موازینش سنگین گشت، و تجارتش سود داد، کتاب اعمالش به دست راستش سپرده شد، و سیمایش تورانی گشت، و لبخند بر لب‌هایش نشست، و روحش از نشاط ملاقات پروردگارش و از شوق تماشای جمال خالقش، پرواز کرد، از بهشت برخوردار شد و از آب حیات نوشید و چشمش به مشاهده نور مبین، که از صبح یقین تابان است، نورانی گشت. و بهاء بر تو باد، ای مؤمن به پروردگار رحیم).

۲۶. «اما مسئله جنت که حضرت محمد بیان نموده، آن حقایق روحانیه است که به صور و قالب جسمانی بیان شده است؛ زیرا آن وقت استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند؛ مانند حضرت مسیح که خطاب می‌فرماید آن انگور را دیگر نخواهم خورد، مگر در ملکوت پدر؛ حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده.» (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق ۲، ص ۲۳۵)

۲۷. «در قرآن حکایتی بیان می‌فرماید که جسد متلاشی شده را دید که به کلی پاشیده شده و استخوان‌ها از هم منفصل گشته. گفت چگونه می‌شود که اگر این جسم متلاشی شده جان یابد؟ ناگاه بغتة دید استخوان‌ها

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

به هم پیوندشد، گوشت و پوست گرفت و جان و توانی تمام یافت. آن‌گاه به قدرت الهی پی برد و دید و دانست "کیف یحیی العظام و هی رمیم"^۱. مقصد جسد متلاشی مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوه الهی یابد، تأیید و عون ملکوتی جوید، احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه متضاده به قوه معنویه مجتمع گردند و بر آنچه سبب حیات و عزت ابدیه است متحد و متفق گردند.» (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق ۲، ص ۲۳۴)

۲۸. «موعود انجیل باید با خیل و حشمی عظیم و جنود ملائکه علیین بر ابری سوار از آسمان به زمین آید و آفتاب و ماه تاریک شود و جوق نجوم بر روی ارض متساقط شود و آن موعود جلیل با بوق و نفیر و افواج فرشته اثر از آسمان به این جهان آیند و شرق و غرب را به صوت صافور بیدار و هشیار کنند؛ لهذا اگر مسیحیان در ظهور جمال محمدی بهان‌های جستند به حسب ظاهر عذری آوردند و همچنین موعود فرقان مشروط به علائم بی‌پایان بود جابلقا و جابرصا و فتح شرق و غرب و جنوب و شمال و سلطنت قائم و سلطنت سیدالشهداء و نزول عیسی و ظهور دجال و قیامت کبری و حشر و نشور و جنت موعود و نیران ذات الوقود و امثال ذلک علائم لا تحصی بود، اگر فرقانیان عذر و بهان‌های می نمودند در نزد جاهلان مسموع بود. اما موعود بیان (را) حضرت اعلی روحی له الفداء چنان واضح و آشکار فرمودند که از برای نفسی نه سرّاً و نه چهاراً، نه باطناً نه ظاهراً، نه معنی نه صوراً، عذر و بهان‌های باقی ماند.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد ۱، ص ۳۴۹)

۲۹. «اهل فرقان فریاد بر آرند که حضرت اعلی روحی له الفداء فرمودند من موعود فرقانم و قیامت بر پا شد و طامه کبری ظاهر گشت، آن کان هذا هو القائم الموعود این سیفه المسلول و این لوائه المعقود و این جنوده المجنده و این الاعنة و الاسنه این ترویجه للشریعة الغراء و این تعمیمه للطریقه السمحة البیضاء این طیران النقباء و النجباء و این اجتماعهم فی ام القرى این القیامة الکبری این المیزان این الصراط این الحساب این الجحیم المتسعرة و این الجنة المتبهجة این الکوثر و السلسیل و این الکأس الممزوجة بالكافور و الزنجبیل این الحوریات القاصرات الطرف فی الخیام و این الولدان المخلدون کانهم لؤلؤ مکنون این الملائكة الغلاظ الشداد و این السلاسل و الاغلال و این و این و این. حضرت اعلی روحی له الفداء می فرمایند که جمیع این شروط و علائم و وقائع در لمح البصر واقع و لکن ناس از مشاهده اش محتجب..» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۱، ص ۳۵۲)

۳۰. «چون آن نیر تابان (حضرت اعلی) در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار (میانۀ روز) خیمه بر افراخت نوبت سلطنت بناخت که ای نا بینایان وای خفّاشان، پرتو اشراق است و تجلّی نیر آفاق، لمعه طور است و شعله پر نور، چشم مشتاقان منور است و مشام عشاقان معطر، نفحات جانپور است و نسماط ریاض حشر اکبر، نفخه صور است و نفحه گلشن سرور، فیض عنایت است و یوم بشارت، دهشت قیامت است و

^۱ اشاره به آیه ۷۸ از سوره یس (خوانده شود یاسین) است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

وحشت خسران دنیا و آخرت، خوف "تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهُ" ۱ است و بیم "تذهل كل مُرضعة عما ارضعت" ۲ و هراس "وترى الناس سُكَّارِي و ما هم بسُكَّارِي و لكن عذاب الله شديد" ۳ است و ظهور "و نفخ فى الصور و ذلك رجع غير بعيد" است، سرور و حبور است و حشر و نشور، اصحاب یمین در فلك امین است و اصحاب شمال در شرّ و وبال، "ان الابرار لفي نعيم" ۴ است "و آن الفجار لفي جحیم" ۵، شمع الهی روشن است و آنجمن رحمنی گلشن. خلاصه این وقوعات عظیمه بی هوشان را بیدار نمود و مدهوشان را هشیار نکرد. حال هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم "ذَرُّهُمْ فِى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ" ۶ «(مکاتیب ۲، صص ۱۲۴-۱۲۳)

۳۱. «صبح هدی چون از افق اعلى طلوع نمود... سیه دلان خفاش صفت به حفرات شبهات خزیدند و به متشابهات تشبّث نمودند و از آیات محکّمات محروم گشتند. یکی نعره و لکنه رسول الله و خاتم النبیین برآورد... و دیگری گفت قیامت کبری مشروط به وقایع و حوادث عظمی. یکی گفت این الدجال و این الحمار. دیگری گفت این زلزله الأرض زلزالها و این یومئذ تحدّث اخبارها و این الصراط و این الحساب و این المیزان و این الحشر و النّشر و النّیران و این ملائکة العقاب و این السّؤال و الجواب این النار و جحیمها و این الجنّة و نعیماها. باری هر یک از جاهلان بهانهای نموده و شبهاتی القا کرده و از ظهور شمس حقیقت، خفاش صفت محتجب گشتند و حال آن که اهل حقیقت جمیع این آثار را در کمال وضوح فهمیده مشاهده نمودند طوبی لهم و حسن مآب.» (منتخاب مکاتیب ۵، فقره ۱۷۶، ص ۲۱۲) (مضمون عبارات عربی: کجا است دجال و کجا است الاغش... چه شد زلزله ی شدید زمین و کجا است آن روز که (زمین) اخبارش را بیرون می دهد، و کو حساب، و کجا است میزان، و چه شد حشر و نشر و نیران (آتش دوزخ) و کجا یابد فرشتگان عقوبت کننده، چه شد سؤال و جواب، کجا است آتش و دوزخش، و چه شد بهشت و نعمتش.)

۳۲. «(در اجتماع بدشت) شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می نمودند. جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد؛ ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود. تصادفاً جمال مبارک علیل شدند. جناب قدّوس به محض این که خبر یافت از خفا بیرون آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد. طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا به باغ من آرید و الا من خواهم آمد. جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمی شود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد برخاست از توی باغ بی حجاب بیرون آمد؛ رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و می گفت آن نقره ناقور

۱ سوره حجّ، آیه ۲ (هر آبستنی بار خود را فرو می نهد.)

۲ همان آیه، (هر شیردهنده ای آن را که شیر می دهد [از ترس] فرو می گذارد.)

۳ همان آیه، (مردم را مست می بینی و حال آنکه مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است.)

۴ سوره انفطار، آیه ۱۳ (قطعاً نیکان به بهشت اندرند.)

۵ همان سوره، آیه ۱۴ (بی شک بدکاران در دوزخند.)

۶ سوره انعام، آیه ۹۱. (بگذار که در غفلت خود باشند و با اوهاام خود بازی کنند.) (نوزده هزار لغت)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

منم و نفخه صور منم (دو علامت قیامت است که در قرآن مذکور است) به همین قسم فریادکنان به چادر مبارک آمد. به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سوره "اذا وقعت الواقعة"ی قرآن را بخوانید و آن سوره حکایت قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبا را فرو گرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زار زار گریستند. بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند. حتی حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر خودش را برید ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد؛ تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئله بدشت منتهی شد.» (منتخاب مکاتیب ۴، فقره ۱۸، ص ۲۰)

۳۳. «اهل فرقان اعتراض به حضرت اعلیٰ روحی له الفداء می نمودند و می گفتند این القیامة الکبریٰ و این الطامة العظمیٰ این میزان و این امتداد الصراط این السؤل و الجواب و این الحساب و الکتاب این الحشر و النشور و این قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من مغربها و این انتشار النجوم من مطالعها و این زلزلة الارض فی مشارقها و مغاربها این النفخ فی الصور و این النقر فی الناقور این تسعر النار و این تزین الجنة بفاکهة الثمار این الكوثر و السلسیل و این الماء المعین. باری اعتراض می نمودند که این وقایع عظمیٰ صریح کتاب الله و شروط قیامت کبریٰ است. اما حضرت اعلیٰ می فرمایند که جمیع این وقوعات خمسین الف سنه (پنجاه هزار ساله) در دقیقه ای در طرفه العین واقع و منقضی شد. با وجود این اهل بیان گویند این ملوک البیان و این معابد اهل التبیان این اجراء الاحکام و این مکتب من ینظره الله فتبا لكل جاهل و سحفاً لكل متجاهل.» (منتخاب مکاتیب ۴، فقره ۱۷۴، ص ۲۰۴) (مضمون بخش عربی: کو قیامت کبریٰ، و کجاست طامة عظمیٰ، کو میزان، و کجا است امتداد صراط، چه شد سؤال و جواب و کجا است حساب و کتاب، چه شد حشر و نشور (جمع شدن مؤمنان)، و کجا ایند اصحاب قبور (قیام مردگان)، کو طلوع خورشید از غروب گاهش، و چه شد پراکندگی ستارگان از جایگاهشان، کجاست زلزلة زمین در مشرق و مغربش، چه شد دمیدن در صور، و کجا است ناقور (بوق بزرگ)، چه شد فوران آتش و کجا است آرایش بهشت به میوه هایش، کو کوثر و سلسیل، و چه شد آب گوارا... کجا ایند سلاطین بیان، و کو معابد اهل تبیان، چه شد اجرای احکام، و کجا است مکتب من ینظره الله، هلاک باد هر جاهلی و نابود باد هر نادانی.)

۳۴. «ظهور قیامت کبریٰ را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکویر شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعیر نیران و تزین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان^۱ بود. یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع عظمیٰ و قیامت کبریٰ را حضرت اعلیٰ روحی له الفداء می فرماید در طرفه العین (چشم برهم زدن) واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بویی نبرد و ابداً ملتفت نشد.» (منتخاب مکاتیب ۴، فقره ۱۷۵، ص ۲۰۷)

^۱ اشاره به مضمون آیتاتی از سوره رحمن است. اما ترجمه صریح آیه اخیر (آیه ۷۴) چنین است (دست هیچ آنس و جتنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۳۵. «در قرآن مبین ظهور موعود را به نص صریح شروطی و لقاء رحمن را علائم و دلالتی. از جمله، قیام قیامت کبری و شروطی اخری مصرح در آیات مبارکه قرآن. لهذا امت فرقان فریاد برانگیختند و جزع و فزع نمودند و گفتند اگر این حضرت (حضرت باب) موعود است و قیامت برپا گشته است، این زلزله الأرض زلزالتها و اخراج الأرض ائقالتها و این التحدّث باخبارها و این انفطار السّماء و انتشار نجومها و این تکویر الشّمس و ظلام ضیائها و این انشقاق القمر و ارتجاج الأرض الغرباء و سیر جبالها و این الملائكة و صفوفها و این الجنود المجنّدة و سلیل سیوفها و این اتیان الرّب فی ظلل الغمام بقوّة قاهره و الملائكة قبلها. این صور اسرافیل و این صیحة جبرائیل و این الدّجال و این السّفیانی و این طی الأرض و این طیران النّقباء و این الصّراط و این المیزان و این الحساب و این الكتاب و این السّلاسل و الأغلال و این الجحیم و ضرام نیرانها و این جنّة النّعیم و عطریة نفحاتها. این الحور و این الغلمان و این تزیین الجنان این الكوثر و السلسبیل و این التّسنیم و كأس مزاجها زنجبیل. حضرت اعلى روحی له الفداء می فرماید که جمیع این وقوعات در طرفه العین (یک چشم برهم زدن) واقع گشت و یوم خمسین الف سنه (پنجاه هزار سال) در لحظه ای منطوی شد. یا لله یا لله یا لله این اهل الانصاف، جمیع این وقایع عظیمه با یوم خمسین الف سنه در لحظه ای واقع شد و قضی الامر الّذی فیہ تستفتیان^۱ کامل گردید اما یک مستغاث و مکتب من یظهره الله در پنجاه سال منتهی نشد؟ لا حول و لا قوّة الا بالله، فاعتبروا یا اولی الأبصار، فانتبهوا یا اولی الأفکار، و انصفوا یا اولی الانظار^۲. اینست که می فرماید و "ان یروا کلّ آیه لا یؤمنوا بها"^۳ فبعداً للقوم الغافلین (دور باد قوم نادان).» (منتخاب مکاتیب ۶، فقره ۳۹۶) (مضمون بخش های عربی: کجا است زلزله ی شدید زمین و بیرون ریختن بارهایش، و چه شد انتشار اخبارش، و کو شکافتن آسمان و پراکنده شدن ستارگانش، چه شد تاریکی خورشید و فقدان تابشش، کجا رفت شکافتن ماه و لرزش سیاره خاک و حرکت کوهسارانش، کوفرشتگان و صف هایشان، چه شد سپاهیان مجهز و صدای شمشیرهایشان، کجا است آمدن پروردگار در سایه های ابر به قوت قاهره با گروه فرشتگانش، کجا رفت صور اسرافیل و صیحة جبرائیل، و چه شد دجال و سفیانی، و کو پیمایش زمین و پرواز نقباء، و چه شد صراط و کجا است میزان، و کو حساب و کجا است کتاب، و چه شد زنجیرها و غلّها (برای بستن مجرمان) و کجا است دوزخ و فروزش آتشش، و چه شد بهشت و بوی گل هایش، کو حور، کجا است غلمان و چه شد تزیین جنان (بهشت)، کجا است کوثر و سلسبیل و چه شد تسنیم و جامی که مزاجش زنجبیل است.)

۳۶. «در آفتاب ملاحظه نمایید که چون صبح طالع می شود، قیامت کائنات ارضی است؛ زیرا جمیع ارض به اهتزاز آید و اسرار جمیع کائنات از حیز غیب به حیز شهود آید و آنچه در کمون ارض است، ظاهر و آشکار

^۱ واقع شد امری که از آن پرس و جو می کنید.

^۲ نیست قوه و قدری مگر از خداوند، پس پند گیریدای صاحبان بینش، متنبه شویدای صاحبان اندیشه، و آنصاف دهیدای صاحبان نظر.

^۳ سوره انعام، آیه ۲۵ و سوره اعراف آیه ۱۴۶ (اگر هر معجزه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند).

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

گردد و آنچه در غیب اشجار است نمودار شود. ولكن جميع کائنات با وجودی که به این فیض آفتاب، حشر و نشر می‌شوند و وجودشان از اشراق و طلوع آفتاب است، معدلک از این فیض بی‌خبرند، مگر کائنات حیّه که زنده هستند. کائنات حیّه ملتفت می‌شوند که آفتاب طلوع کرده، لهذا بدایت این یوم مبارک، بدایت قیامت است. نفوسی که حیات ابدیه داشتند، ادراک و احساس کردند که امروز حکم خمسين ألف سنه دارد. امروز روزی است که آسمان منطوی شد؛ امروز روزی است که آفتاب بر هم پیچیده گشت؛ امروز روزی است که قمر منشق شد؛ امروز روزی است که ستارها منتشر شد؛ امروز روزی است که جبال سیر و حرکت کرد؛ امروز روزی است که اموات از قبور بیرون آمد؛ حشر شد، نشر گردید، میزان منصوب شد، صراط ممدود گشت، اسرار ارضی ظاهر و هویدا گردید، ابواب جنت مفتوح شد، شعله جحیم برافروخت. این‌ها جميع علائم یوم قیامت است. حضرت اعلی می‌فرماید که در یک دقیقه این وقایع واقع گشت. در طرفه العینی خمسين ألف سنه منقضی شد و جميع این وقایع ظاهر گشت؛ زیرا این‌ها وقایع معنویه است، نه وقایع جسمانیّه.» (کتاب عهد اعلی، ص ۶۸)

۳۷. «ای سمی (همنام) عبدالبهاء، در فرقان کتاب مبین الهی می‌فرماید یوم یفر المرء من أمه و آیه و اخته و آخیه و صاحبته و بنیه؛ یعنی در یوم موعود که قیامت کبری است انسان از پدر و مادر و برادر و خواهر و قرینه و پسر فرار می‌نماید زیرا شاید انسان مؤمن و موقن بالله گردد و خویش و پیوندش معرض عن الله.» (منتخاب مکاتیب، ۶، فقره ۵۸۲)

۳۸. «این کتاب (ایقان) ... معانی عباراتی نمادین، مانند... «قیامت»، ... و «یوم الجزا» را توضیح می‌دهد.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۰)

۳۹. «اولین نفر از دو "رسول"ی (حضرت اعلی) که ظهورشان در قرآن مجید پیش‌بینی شده، به موقع مبعوث شد؛ و اولین "نسخ صور"ی که در همین سفر کریم (قرآن مجید) مقدر شده زمین را از ضربه خود زایل سازد، عاقبت طنین‌افکند؛ و "حاقه" و "طامه" و "قیامت" و "زلزله ساعت آخر" که در همین کتاب مبین پیش‌نگری گشته، تماماً واقع شد.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۱۱۲)

بخش دوم- قیامت در آثار محققین و مؤلفین بهایی

۱. «در ۲۲ می ۱۸۴۴، حضرت باب گسستی قاطع و رستاخیزی (eschatological) از اسلام را اعلام نمودند. ایشان "خود را مقرر و مرکز قیامت اسلامی معرفی فرمودند"^۱. اما این پایان رستاخیزی تاریخ، مستلزم اختتام رسمی دور اسلام، و افتتاح دور جدیدی از تجلی الهی بود. بدین لحاظ کتاب ایقان، در واقع، امتداد و اتساع افزون‌تر همان گسست بنیادین پیشین (توسط حضرت باب- م) از اسلام است.» (کریستوفر باک، مقاله "در ورای خاتم النبیین"، صص ۲-۱)

^۱ لاونسن «Lawson»، «ساختار»، ۸.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲. «در کتب مقدسه یهود و مسیحیان و مسلمین و سائرین در توصیف‌های علاماتی که باید ملازم ظهور موعود منتظر باشد شباهتی عجیب مشاهده می‌شود. در کتاب یوئیل نبی مسطور است: "و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهیم ساخت آفتاب بتاریکی و ماه بخون مبدل خواهند شد پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند"^۱. "زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم آن‌گاه جمیع امتها را جمع کرده به وادی یهوشافاط فرود خواهیم آورد و در آنجا با ایشان در باره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهیم نمود... جماعتها جماعتها در وادی قضا زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را باز می‌دارند و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان و زمین متزلزل می‌شود اما خداوند ملجأ قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود"^۲. حضرت مسیح می‌فرمایند: "و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد. و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید"^۳. در قرآن چنین مذکور است: "إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ... وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ"^۴. حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان توضیح می‌فرمایند که این نبوت در باره آفتاب و ماه و ستارگان و آسمانها و زمین رموز و اشارات است و نباید تنها به معنای ظاهر حمل گردد. زیرا پیغمبران قبل از همه به مسائل روحانی توجه داشتند نه جسمانی و بنور روحانی می‌اندیشیدند نه صوری و ظاهری. وقتی به مناسبت روز قیامت از آفتاب نام می‌برند مقصودشان آفتاب حقیقت است. خورشید منبع اعظم نور است و به همین قسم موسی برای یهود به منزله آفتاب بود چنان‌که حضرت مسیح برای مسیحیان و حضرت محمد برای مسلمین به منزله آفتاب بودند. وقتی انبیاء می‌گویند آفتاب تاریک می‌شود مقصود آنست که تعالیم اصلی این شمس روحانی به واسطه سوء تعبیر و سوء تفاهم و تعصب چنان تیره و تاریک می‌شود که مردم در ظلمت روحانی بسر می‌برند. ماه و ستارگان منابع نور ضعیف‌تری هستند که بر رؤساء و علمای مذهبی که باید راه‌نما و الهام بخش مردم باشند اطلاق می‌شود. وقتی گویند "ماه نور خود را نمی‌دهد" یا "بخون مبدل خواهد شد" و "ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند" مقصود اینست که پیشوایان کلیساها از مقام خود تنزل نموده بنزاع و خصومت مشغول می‌شوند و علمای دینی به امور دنیوی می‌پردازند و بعضی اشتغال بمسائل

^۱ یوئیل، ۲/۳۰-۳۱.

^۲ یوئیل، ۳/۱ و ۲ و ۱۴ تا ۱۶.

^۳ آنجیل متی، ۲۴/۲۹-۳۰.

^۴ سورة تکویر، آیات ۱، ۲، ۳، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ (آن‌گاه که خورشید تاریک شود، و آن‌گاه که ستارگان رو به خاموشی نهند، و آن‌گاه که کوه‌ها روان کرده شوند... و چون کارنامه‌ها گشوده شود، و چون آسمان برکنده شود، و چون دورخ فروزنده گردد.) (ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

معنوی و ملکوتی به امور ملکی و دنیوی توجه دارند. ولکن معنای این نبوت بیک تفسیر تمام نمی شود و این رموز را بمعانی دیگر نیز می توان تفسیر کرد. حضرت بهاء الله می فرماید به معنای دیگر "آفتاب" و "ماه" و "ستارگان" باحکام و تعالیم موضوعه در هر دیانت اطلاق می شود. و چون در هر ظهور بعد مراسم و عقائد و عادات و احکام ظهورات سابق بمقتضای احتیاجات زمان تغییر مییابد لهذا به این معنی آفتاب و ماه تغییر می کند و ستارگان متفرق می شوند. در بسیاری موارد تحقق صوری این نبوت به صورت ظاهر سخیف و غیر ممکن بنظر می رسد. مثلاً این که ماه مبدل بخون می شود یا ستارگان روی زمین فرو ریزند. کوچکترین ستاره از ثواب مرثیه هزاران بار از زمین بزرگتر است و اگر یکی از آنها بروی زمین بیفتد جا برای ستاره دیگر نخواهد ماند. در موارد دیگر بعضی نبوت هم به صورت ظاهر و هم از جهت روحانی تحقق مییابد. مثلاً ارض مقدس به صورت ظاهر هم برای چند قرن چنانکه انبیا خبر داده بودند ویران و خراب شد ولی حال در "روز قیامت" چنانکه اشعیا گفته مانند گل دوباره شروع به آبادی و شکفتگی کرده است. آبادیهای پر رونق شروع شده زمینها آبیاری و کشتکاری می شود و تاکستانها و درختهای زیتون و گلستانها در جایی که تا نیم قرن پیش بیابان شن زاری بیش نبود احداث گشته توسعه مییابند. و بلا تردید موقعی که مردم شمشیرهای خود را به گاو آهن و نیزه خویش را بارهها تبدیل کنند بیابانهای بیحاصل و زمینهای بایر در سراسر جهان آباد خواهد شد و بادهای زهرآگین و طوفانهای شن که از این بیابانها برمی خیزد و زندگی را در نقاط مجاوره غیر قابل تحمل می سازد از جمله امور گذشته محسوب خواهد گردید و آب و هوای بسیط زمین ملایمتر و گواراتر خواهد شد. شهرها دیگر هوا را با دود و مواد سمی آلوده نخواهند کرد و حتی به معنای ظاهری مادی نیز "آسمانهای جدید و زمین جدید" مشاهده خواهد شد. «(بهاء الله و عصر جدید، ص ۲۵۷)

۳. «قسمت مهمی از تعالیم حضرت باب در تفسیر و تشریح معانی قیامت و یوم الجزاء و بهشت و دوزخ است. بنا به گفته ایشان مقصود از قیامت ظهور مظهر جدید شمس حقیقت است. قیام اموات عبارت از بیداری و انتباه روحانی نفوسی است که در قبور جهل و نادانی و غفلت و ضلالت بخواب رفته اند. یوم الجزاء یوم ظهور مظهر جدید است که به سبب ایمان یا انکار آن اغنام از سایر بهائم جدا شوند زیرا اغنام حقیقی ندای شبان مهربان را می شناسند و از پی او روان می گردند. بهشت عبارت از فرح و مسرت معرفت الله و محبت الله است که در نتیجه ایمان بمظهر ظهور الهی حاصل می گردد تا به این وسیله هر کس به قدر استعداد خود به منتها درجه کمال رسد و بعد از موت حیات جاودانی در ملکوت الهی یابد. و دوزخ حرمان از عرفان الهی است که نتیجه اش عدم نیل کمال ملکوتی و محرومیت از الطاف لایزالی است. و بوضوح تصریح گشته که این مصطلحات غیر از این معنای دیگر ندارد و مفاهیم عامه از قیام مردگان با جسد عنصری و بهشت و دوزخ و امثال آن صرفاً ضربی از اوهام و تخیلات است. و از جمله تعلیمات آنکه انسان را پس از فنای این جسد خاکی بقای ابدی است و در حیات روحانی بعد از موت ترقی و تعالی در کمالات نامتناهی است.» (کتاب بهاء الله و عصر جدید، صص ۳۰-۲۹)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۴. «یوم الجزا و در عین حال یوم قیامت است که اموات از قبور برخیزند. پولس قدیس در رساله اول خود به قرنطیان می‌گوید: "همانا بشما سرّی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدّل خواهیم شد در لحظه‌ای در طرفه‌العینی به مجرد نواختن صور اخیر زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد". در بیان معنی این عبارات در خصوص قیام اموات حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان می‌فرمایند: "و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است که عامّه ناس در هر ظهور اعتراض نموده و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند... چنانچه عیسی می‌فرماید لا بدّ لکم بان تولدوا مرّة اخری^۱. و در مقام دیگر می‌فرماید "من لم یولد من الماء و الرّوح لا یقدر آن یدخل ملکوت الله. المولود من الجسد جسد هو و المولود من الرّوح هو روح"^۲. که ترجمه آن اینست: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت زبانی نیست. زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفحه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آن‌ها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبت الهیه می‌شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می‌شود... و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست... اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افتدّه منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده‌اند "المؤمن حی فی الدّارین"^۳. اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده می‌شود موت آن را اخذ می‌نماید"^۴. به موجب تعالیم بهایی قیامت را با جسد عنصری کاری نیست و جسد همینکه فوت شد در معرض تحلیل است و چون تحلیل و متلاشی شد ذرات آن دگر باره در همان هیكل جمع و ترکیب نخواهد شد. بلکه قیامت عبارت از تولّد فرد به حیات روحانی است که به فیض روح القدس به وسیله مظهر ظهور الهی صورت می‌گیرد. قبری که از آن برمی‌خیزد قبر جهالت و غفلت از خداست و خوابی که از آن بیدار می‌شود حالت خمودت روحانی است که در آن بسیاری از نفوس اشراق و طلوع یوم الله را انتظار می‌کشند و این اشراق شمس حقیقت تمام ساکنین روی زمین را چه قید جسد باشند یا نباشند نورانیت می‌بخشد. ولکن کسانی که

^۱ آنجیل یوحنا، ۸-۵/۳ (مضمون: به ناچار یک بار دیگر تولّد خواهید یافت.)

^۲ آنجیل یوحنا، ۸-۵/۳ (مضمون: کسی که از آب و روح تولّد نیافته باشد، نمی‌تواند وارد ملکوت گردد. مولود از جسد، جسد

است و مولود از روح، روح.)

^۳ مؤمن در دنیا و آخرت زنده است.

^۴ کتاب ایقان صفحه ۸۶-۱۰۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بصیرتشان نابیناست نمی‌توانند آن را مشاهده کنند. روز قیامت روزی نیست که بیست و چهار ساعت داشته باشد بلکه عصری است که شروع می‌شود و به بقای دور شریعت استمرار دارد و تا موقعی که آثار مدنیت کنونی از بسیط زمین رخت می‌بندد ادامه خواهد داشت.» (کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص ۲۵۲-۲۵۰)

۵. «حضرت مسیح در بسیاری از بیاناتش در باره مظهر ظهور آینده الهی با ضمیر غائب سخن می‌راند و در بعضی دیگر صیغه متکلم به کار می‌برد و می‌فرماید "می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جائیکه من می‌باشم شما نیز باشید" ^۱. در فصل اول کتاب اعمال رسولان مذکور است که در موقع صعود حضرت مسیح به حواریون گفته شد "همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد به همین طوریکه او را به سوی آسمان روانه دیدید" ^۲. نظر به این‌گونه بیانات بسیاری از مسیحیان انتظار می‌کشند که وقتی پسر انسان "سوار بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم" ^۳ بیاید آنها او را به همین هیكل بشری عیسی مسیح که دو هزار سال پیش در کوچه‌های اورشلیم راه می‌رفت و سرانجام خونش ریخته و بصلیب آویخته شد ببینند و متوقعند بتوانند با انگشتان خود جای میخهایی که به دستها و پاها و کوبیده شده لمس کنند و دستهای خود را بزخم نیزه در پهلوی او بکشند. ولی به طور حتم کمی فکر در باره آنچه خود مسیح گفته است این‌گونه تصور را باطل خواهد کرد. یهودیان زمان مسیح نیز چنین تصوّراتی در باره رجعت ایلیا داشتند. ولی حضرت مسیح خطای آنها را بیان کرد و توضیح فرمود که نبوت انبیای سابق مشعر بر این‌که "ایلیا باید اول بیاید" تحقق یافته است اما نه آن طور که ایلیای سابق شخصاً و با همان هیكل رجعت کرده باشد بلکه در هیكل یوحنا معمدانی "به روح و قوت الیاس" ^۴ ظاهر شد و حضرت مسیح فرمود "اگر خواهید قبول کنید این همان الیاس است که باید بیاید هر که گوش شنوا دارد بشنود" ^۵. بنابراین رجعت الیاس به این معنی بود که شخصی دیگر از پدر و مادر دیگر ظاهر شود، ولی با همان روح و قوت از خداوند الهام گیرد. از این کلمات حضرت مسیح به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که رجوع مسیح نیز به همین قسم در هیكل شخصی دیگر و متولد از مادر دیگر تحقق خواهد یافت؛ ولی مانند مسیح روح و قوت الهی را دارا خواهد بود. حضرت بهاءالله می‌فرماید که رجعت مسیح با مجیء حضرت باب و ظهور خود آن حضرت تحقق یافته است: "اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر ائم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمایید که اگر گفته شود که کلّ شیء ائمه صحیح و صادق است. و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر همندهم صادق است چنانچه می‌بینی با این‌که یک شیء ائمه با وجود این در هر کدام اسمی

^۱ آنجیل یوحنا، ۱/۱۴-۴

^۲ اعمال رسولان، ۱۱/۱.

^۳ آنجیل متی، ۲۴/۳۰.

^۴ آنجیل لوقا، ۱۷/۱.

^۵ آنجیل متی، ۱۱/۱۴-۱۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن نمی شود. و به همین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی^۱. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اعلم آن رجوع المسیح مرّة اخرى ليس المراد منه ما يدركون القوم بل المراد الموعود الذي يأتي من بعد فيأتي به ملكوت الله و سلطنة التي احاطت العالمين. و هذه السلطنة في عالم القلوب والارواح و ليست في عالم الاجسام لان عالم الاجسام لا يساوي عند ربك جناح ذبابة بل اقل من ذلك آن كنت من العارفين. آن المسیح قد أتى بملكوته من الاول الذي لا اول له و سيأتي به ملكوته الى الابد الآباد. لان في هذا المقام المسیح عبارة عن الحقيقة الرحمينية و الجوهرة الفردانية والكينونة الربانية التي لا بداية لها ولا نهاية لها و لها ظهور و طلوع و اشراق و غروب في كل دور من الادوار"^۲. راجع به آخر الزمان، حضرت مسیح و حواریون علامات بسیاری ذکر کرده اند که زمان رجعت پسر را در جلال پدر مشخص می سازد. حضرت مسیح فرمود: "چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آن گاه بدانید که خرابی آن رسیده است... زیرا که همانست ایام انتقام تا آنچه مکتوب است تمام شود... زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمان های امتها به انجام رسد"^۳ و نیز: "عیسی در جواب ایشان گفت زنهار کسی شما را گمراه نکند زانرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازمست لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید. اما همه اینها آغاز دردهای زه است آن گاه شما را به مصیبت سپرده خواهند کشت و جمیع امتها به جهت اسم من از شما نفرت کنند. و در آن زمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد. لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود آن گاه انتها خواهد رسید"^۴. در این دو عبارت مذکوره حضرت مسیح با

^۱ کتاب ایقان، صفحه ۱۷.

^۲ لوح مبارک بافتخار مستر بنج. ر. تیلر (مضمون: بدان که مقصود از بازگشت دیگر باره مسیح آنچه قوم ادراک می کنند نیست؛ بلکه مُراد، موعودی است که بعداً می آید، و به ملکوت الهی و سلطنتی که بر عالمیان احاطه درد می آید. و این سلطنتی است در عالم قلوب و ارواح و نه در عالم اجسام؛ که عالم اجسام نزد پروردگارت به قدر بال پشه ای ارزش ندارد، بلکه کم تر از آن، اگر از عارفان هستی. مسیح از آغازی که آغازی برایش نیست، به ملکوت خود آمده و از این پس نیز، تا پایانی که پایانی ندارد، به ملکوتش خواهد آمد. زیرا در این مقام، مسیح عبارت از حقیقت رحمانیه و جوهر فردانیه و کینونت ربانیه ای است که نه آغازی دارد و نه پایانی؛ و برای او است ظهور و طلوع و اشراق و غروب در هر دوری از ادوار.)

^۳ آنجیل لوقا، ۲۱/۲۰-۲۵.

^۴ آنجیل متی، ۲۴/۴-۱۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

کمال وضوح و بدون ستر و کتمان تمام اموری را که باید قبل از آمدن پسر انسان به وقوع پیوندد پیشگویی کرده است و در طول قرنهایی که از زمان گفتار حضرت مسیح می گذرد یکایک این علامات به انجام رسیده است و در آخر هر عبارت حضرت مسیح به واقعه‌ای اشاره می کند که مدلاً بر زمان ظهور است. در یک مورد اشاره به خاتمه پراکندگی یهودیان و آبادی اورشلیم و در مورد دیگر موعظه انجیل در سراسر عالم و بسیار اسباب تعجب و حیرت است که هر دو این علامات جزء به جزء حرفیاً در زمان ما به وقوع پیوسته و هرگاه این دو مطلب مذکوره در این نبوت مانند سایر مطالب صحیح باشد نتیجه آن می شود که ما اکنون در "آخر الزمان"ی زندگی می کنیم که مسیح از آن خبر داده است. حضرت محمد نیز علاماتی را ذکر فرموده که تا روز قیامت امتداد خواهد داشت. در قرآن چنین می فرماید: "اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیامة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیہ تختلفون"^۱. "و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعینوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن كثيراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله"^۲. "و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظاً مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة و سوف ینبئهم بما کانوا یصنعون"^۳. این کلمات نیز به حسب ظاهر با مغلوبیت یهودیان در مقابل مسیحیان و مسلمانان تحقق یافت و انشقاق و جنگ و نزاع در طول قرون که حضرت محمد سخنان فوق را گفت باعث ظهور تفرقه و انشعاب در هر یک از دو امت یهود و نصاری گردید. و تنها پس از شروع عصر بهایی (که روز قیامت است) علائم قرب اختتام آن اوضاع و شرایط ظاهر شده است. «(کتاب بهاء الله و عصر جدید، صص ۲۵۶-۲۵۲)

^۱ قرآن، سوره آل عمران، ۵۵/۳ (چنین بود که خداوند فرمودای عیسی من فراگیرنده [روح] تو و برکشده‌ات به سوی خویش و رهایی دهنده‌ات از [شر] کافرانم، و پیروان تو را تاروز قیامت از کافران برتر می دارم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه در آنچه اختلاف دارید، در میانتان داوری خوام کرد). (ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی)

^۲ سوره مائده، ۶۴/۵ (و یهودیان مدعی شدند که دست خداوند [از آفرینش یا بخشش] بسته است؛ دستان خودشان بسته باد؛ و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد؛ آری دستان او گشاده است، هرگونه که خواهد بخشد و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [قرآن]، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می افزاید؛ و تا رزو قیامت دشمنی و کینه در میانشان انداخته ایم؛ هر بار که آتش جنگ افروختند خداوند آن را خاموش گرداند؛ و در این سرزمین به فتنه و فساد می کوشند و خداوند مفسدان را دوست ندارد). (ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی) (سخن یهودیان راجع به مغلول بودن دست خدا، در این مورد بوده که خدا بعد از موسی، پیامبر دیگری نخواهد فرستاد؛ بنا بر این، تعبیر آن به "آفرینش یا بخشش"، غلط است؛ مگر این که این آفرینش و بخشش را در مورد بعث پیامبری جدید تعبیر کنیم. این عقیده یهودیان، شبیه عقیده مسلمانان به ختم نبوت و رسالت است، لهذا به نظر می رسد که مترجم محترم، مضمون آیه را طوری پیچانیده است که اهل بهاء نتوانند بر اساس مشابهتی مردود، مسئله ختم نبوت را نیز مردود اعلان کنند)- مؤلف

^۳ سوره مائده، ۱۴/۵ (و از کسانی که گفتند ما مسیحی هستیم پیمان گرفتیم، آنگاه بخشی از آنچه به آن ایشان را پند داده بودند، فراموش کردند، پس بین ایشان، تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم؛ و خداوند به زودی آنان را [از نتیجه] آنچه می کردند، آگاه می سازد). (ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۶. «در خصوص آمدن موعود در زمان آخر حضرت مسیح می فرماید: "و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید و فرشتگان خود را با صور بلند و آواز فرستاده... اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آن گاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کند به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می کند".^۱ در باره این عبارات و نظایر آنها حضرت بهاءالله در کتاب ایقان می فرماید: "و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امهات ظاهر می شوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرع معانی متکی اند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در ارض روح مشی می نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند و در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند... مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکور "أفکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون"^۲. مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهایی که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید. همه این حجابات به غمام تعبیر شده و اینست آن غمامی که سموات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می شکافد و شق می گردد چنانچه می فرماید "یوم تشقّق السماء بالغمام"^۳ و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع می نماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار "وقالوا ما لهذا الرسول یأکل الطّعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً"^۴. مثل این که ملاحظه می شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر می شد، مردم در صحراهای شک و ریب و بیابانهای وهم و تحیر می ماندند که چگونه می شود نفسی از جانب خود بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الارض و علّت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده "لولاک لما خلقت الافلاک"^۵ و معذک به این قسمها مبتلا به امور جزئیّه شود چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت چنانچه سرهای اصحاب ایشان

^۱ آنجیل متی، ۲۴-۳۰-۳۱ و ۲۵-۳۱-۳۲.

^۲ قرآن سوره بقره ۸۷/۲ (پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواه شما برایتان آورد، سرکشی کردید، آنگاه گروهی را دروغگو انگاشتید و گروهی را کشتید؟) (ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی)

^۳ سوره فرقان، ۲۵/۲۵ (روزی که آسمان با ابرها بشکافد.) (ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی)

^۴ سوره فرقان، ۷/۲۵ (و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود، چرا فرشته ای به سوی او فرستاده نشده است که همراه او هشدار دهنده باشد؟) (ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی)

^۵ اگر تو نبودی آسمانها را خلق نمی کردم.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

را در شهرها به هدیه می فرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هرکدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند... و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محک و میزان قرار داده و به آن‌ها امتحان می فرماید عباد خود را و تمیز می دهد سعید را از شقیّ و معرض را از مقبل. و قوله یُرسل ملائکته الی آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیّه صفات بشریّه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کروییین متّصف گشتند. و چون امم عیسی به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد، لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال نمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. اینست شان این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک نمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر، ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می ماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل می شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مذکور است بر حسب ظاهر ظاهر شود، ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول^۱. به موجب بیانات فوق همین نحوه آمدن پسر انسان در هیکل ساده بشری متولد از مادر و به حال فقر و بی سواد و مظلوم و مبتلا به دست اعظام روی زمین سنگ محکی است که خداوند مردم را به آن امتحان و آن‌ها را از هم تفکیک می کند چنانکه شبان گوسفندها را از بزها جدا می سازد انهایی که چشم بصیرت روحانشان باز باشد نور حق را از میان ابرها مشاهده کرده از قدرت و جلالی که از او ظاهر و عین مجد و جلال خداوند است، شادمانی می کنند و دیگران که هنوز چشمشان به حجاب تعصب و گناه پوشیده است جز ابرهای تاریک چیزی نمی بینند و همان طور در تاریکی محروم از برکات آفتاب سرگردان می مانند. در کتاب ملاکی نبی چنین مرقوم است: "اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد یعنی آن رسول عهدیکه شما از او مسرور می باشید... اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگرو مانند صابون ازران خواهد بود... زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود... اما برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود"^۲. تبصره - موضوع تحقق نبوت آن قدر دائره اش وسیع است که برای توضیح کافی مطلب مجلّات عدیده لازم است و آنچه که در حدود یک فصل می توان نوشت فقط برای اینست که نکات اصلی تفاسیر بهایی را معرفی نماید. از تفصیل رؤیای دانیال و یوحنا ذکری نشده است،

^۱ کتاب ایقان، صفحات ۵۶ تا ۶۱ و ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸.

^۲ ملاکی - ۲-۱/۳ و ۲-۱/۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ولی خوانندگان محترم می‌توانند تفسیر بعضی فصول این دو کتاب را در کتاب مفاوضات بیابند و در کتاب ایقان از حضرت بهاءالله و در کتاب حجج البهیه تألیف جناب ابوالفضائل و در بسیاری از الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء تفاسیر بیشتری می‌توان یافت. «کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص ۲۶۲-۲۵۹»

۷. «اکنون باید بدانیم رستاخیز یا قیامت چیست و هنگام آن کی می‌باشد؟ قیامت در لغت به معنای "الانبعاث من الموت" (برانگیخته شدن پس از مرگ) و روز قیامت به معنای "یوم البعث من الأرماس" (روز برانگیختن مردگان از گورها) آمده است.^۱ حال باید دید که مقصود از این "مرگ" چیست و این "مردگان" کیانند و این "گورها" چه می‌باشد؟ و زندگی چیست و زندگان کیانند؟ در کتابهای آسمانی همه جا مقصود از "مرگ" مرگ روحانی و "زندگانی" زندگانی ایمانی است نه این مرگ جسمانی و زندگی ظاهری. در تورات می‌فرماید: "اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری. زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد."^۲ همچنین: "پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید که هر آدمی که آنها را به جا آورد در آنها زیست خواهد کرد. من یهوه هستم."^۳ نیز در کتاب حزقیال نبی آمده است: "هرکسی که گناه ورزد او خواهد مرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد.. و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.... زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آن کس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده زنده مانید."^۴ در انجیل آمده است: "و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند."^۵ همچنین: "آمین آمین به شما می‌گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است."^۶ نیز: "و چون می‌روید موعظه کرده گوید که ملکوت آسمان نزدیک است، بیماران را شفا دهید ابرصان را طاهر سازید مردگان را زنده کنید دیوها را بیرون نمایید، مفت یافته‌اید مفت بدهید."^۷ همچنین: "لیکن شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. چنان‌که به شما گفتم گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد

^۱ المنجد.

^۲ تورات- سفر پیدایش- باب ۲- آیه ۱۷.

^۳ تورات- سفر لویان- باب ۱۸- آیه ۵.

^۴ حزقیال نبی- باب ۱۸- آیه ۴ تا پایان.

^۵ آنجیل متی- باب ۸- آیات ۲۱ و ۲۲.

^۶ آنجیل یوحنا- باب ۵- آیه ۲۳.

^۷ آنجیل متی- باب ۱۰- آیات ۷ و ۸.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

گرفت. ^۱ "نیز پولس رسول می گوید: "و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید... ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید. زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. ^۲ "همچنین یوحنا رسول می گوید: "ما می دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته‌ایم از این که برادر آن را مَحَبَّت می‌نمائیم. هرکه برادر خود را مَحَبَّت نمی‌نماید در موت ساکن است. ^۳ "در قرآن می‌فرماید: "و ما یستوی الأعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظلّ و لا الحرور و ما یستوی الأحياء و لا الأموات. آن الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور. آن انت الا نذیر. ^۴ "یعنی: و کور و بینا و تاریکی و روشنایی و سایه و گرمی با یکدیگر برابر نمی‌باشند و زندگان و مردگان نیز با هم یکسان نیستند. خداوند کسی را که بخواهد می‌شنواند و تو توانایی شنوایدن در گور خوابیدگان را دارا نیستی و تو بیم دهنده‌ای بیش نمی‌باشی. ^۵ "نیز: "أو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها؟ کذلک زین للکافرین ماکانوا یعملون. ^۶ "یعنی: "آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری را که بدان در میان آدمیان راه می‌رفت فرا راهش قرار دادیم، مانند کسی است که در تاریکیها(ی جهل و نادانی و گمراهی) بوده و به بیرون از آن دسترسی نداشته است؟ این چنین اعمال کافران ایشان را فریفته است. ^۷ "همچنین: "و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون. ^۸ "یعنی: "و گمان مبرکسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگار از مواهبش برخوردار. ^۹ "نیز: "و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتٌ بل احياءٌ و لکن لا تشعرون. ^{۱۰} "یعنی: و مگوئید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند از مردگان شمرده می‌گردند، بلکه از زندگانند و شما آگاه نیستید. ^{۱۱} "حضرت بهاء‌الله در این باره می‌فرماید: "همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند... خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند بر آن‌ها حکم حیات و بعث و ورود در

^۱ آنجیل یوحنا- باب ۱۰- آیات ۲۶ تا ۲۸.

^۲ رساله پولس رسول به افسسیان- باب ۲- آیات ۱ و ۵.

^۳ رساله اول یوحنا رسول- باب ۳- آیه ۱۴.

^۴ قرآن- سوره فاطر- آیات ۱۹ تا ۲۳.

^۵ در این آیه اشاره به حمزه عموی پیغمبر است که پیش از ایمان از مردگان و پس از آن از زندگان شمرده شد و از تاریکی گمراهی رهایی یافت و به نور ایمان فایز گشت. اما عکس این امر در باره ابوالحکم ملقب به ابوجهل صادق آمد که تا پایان زندگانی در ظلمت جهل و بی‌ایمانی باقی ماند.

^۶ قرآن- سوره انعام- آیه ۱۲۲.

^۷ قرآن- سوره آل عمران- آیه ۱۶۹.

^۸ قرآن- سوره بقره- آیه ۱۵۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

جَنَّتْ مَحَبَّتِ الهیّه می شود... خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد، زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوصاست به صاحبان افتده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید.^۱ اکنون با شرح بالا معلوم شد که این "مرگ" مرگ روحانی و "زندگانی" زندگانی ایمانی و این "مردگان" مردگان روحانی و "زندگان" زندگان ایمانی و این "گورها" گورهای غفلت و نادانی و گمراهی و بی ایمانی است. از این رو هر هنگام که خداوند مهربان در صور هیکل پیامبران می زند و بدان روح ایمان در کالبد آدمیان می دمدم، نفوس آماده و پذیرنده از آن روح جانی تازه گرفته و حیاتی بی اندازه یافته و از گورهای نادانی و گمراهی بپاخاسته و به جهان ایمان درآمده و در حلقه زندگان دل و جان قدم گذارند. این هنگام، هنگام قیامت است و این زمان، زمان رستاخیز بنی آدم. حضرت بهاءالله می فرماید: "حین ظهور و به روز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق می فرماید به آنچه اراده می فرماید. هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور. و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستاخیز ذکر نموده اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستاخیز اکبر است."^۲ همچنین حضرت مسیح می فرماید: "آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد... و از این تعجب مکیند. زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری. من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنان که شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است. زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است."^۳ نیز در انجیل یوحنا آمده است: "پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا اگر در اینجا می بودی برادر من نمی مرد ولیکن الان نیز می دانم که هر چه از خدا طلب کنی خدا آن را به تو خواهد داد. عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست. مرتا به وی گفت: می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی."^۴ همچنین خداوند در قرآن فرارسیدن هنگام عذاب یعنی روز قیامت را به برانگیختن پیامبران خویش در هر زمان وابسته نموده و می فرماید: "ما کُنَّا مَعْدَبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا"^۵ یعنی: عذاب نداده ایم مگر آنکه پیامبری را برانگیخته باشیم." حضرت باب در این باره می فرماید: "مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت^۶ است و مشاهده

^۱ کتاب ایقان- چاپ مصر ص ۸۶ و ۹۰ و ۹۲.

^۲ مجموعه الواح حضرت بهاءالله- خط زین المقربین- چاپ هند ص ۲۵۳.

^۳ آنجیل یوحنا- باب ۵- آیه ۲۴ تا ۲۹.

^۴ آنجیل یوحنا- باب ۱۱- آیه ۲۱ تا ۲۶.

^۵ قرآن- سوره اسراء (بنی اسرائیل)- آیه ۱۵.

^۶ ظهور پیامبر الهی.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد. و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود به قول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد به قول خود. زیرا که ما شاهد الله در آن زمان ما شاهد الله فی الانجیل بود. و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هرکس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هرکس که مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده.^۱ "مولوی^۲ نیز این حقیقت را در قالب شعر آورده و می‌گوید:

"هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زیشان حیات است و نما"
"جان‌های مرده اندر گور تن	برجهد ز آوازشان اندر کفن"
"گوید این آواز ز آواها جداست	زنده کردن کار آواز خداست"
"ما بمردیم و به کلی کاستی	بانگ حق آمد همه برخاستیم"
"مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حلقوم عبد الله بود"
"گفت پیغمبر که نفعتهای حق	اندرین ایام می آرد سبق"
"گوش و هوش دارید این اوقات را	در ربائید این چنین نفعات را"
"نفحه آمد مر شما را دید و رفت	هرکه را می خواست جان بخشید و رفت" ^۳

از آنچه گذشت دانسته گشت که روز قیامت هنگام ظهور پیامبری جدید و پیدایش آئینی نوین است و روایت کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود،^۴ دلیلی برای تجدید نشدن ادیان الهی و نیامدن کیش آوران یزدانی و تازه نگردیدن کتابهای آسمانی بشمار نمی‌رود. در اینجا شایسته است آیات زیر از قرآن مجید را نیز برای اثبات مقال شاهد آوریم: "و قالت الیهود: یدالله مغلوله. غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا. بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء."^۴ یعنی: و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است (یعنی دیگر پس از موسی پیامبری نخواهد فرستاد. البته با دلایلی که از پیش گذشت). بسته باد دستهایشان و لعنت باد بر آنان برای آنچه که گفته‌اند. بلکه دستهای او گشاده است و می‌دهد آنچه را که می‌خواهد. "همچنین: "یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم ایاتی. فمن اتقى وأصلح فلاخوف

^۱ کتاب بیان- باب ۷- از واحد ۲.

^۲ مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، و مولانا و ملای رومی عارف و شاعر قرن هفتم هجری.

^۳ مثنوی- دفتر اول- ابیات ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴ و ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴.

^۴ قرآن- سوره مائده- آیه ۶۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

علیهم ولا هم یحزنون.^۱ یعنی: "ای فرزندان آدم، البته پیامبرانی از میان شما به سویتان خواهند آمد تا آیات مرا بر شما بخوانند پس آنانکه پرهیزکار و نیک کردارند بیم و اندوهی برایشان نمی باشد." در مقام پاسخ به استنتاجی که اهل اسلام از دو آیه: "الیوم اکملت لکم دینکم...^۲" و "من یتبع غیر الاسلام دیناً...^۳" می کنند و از این رو آئین اسلام را کامل و آمدن آئین دیگری را لازم نمی دانند و آن را تا روز پسین تنها دین برترین برای مردم روی زمین می پندارند، از آنان پرسش می کنیم که آیا آئین مسیح آئینی کامل و جامع بوده است یا نه و آیا شریعت موسی شریعتی کامل و تمام بوده است یا نه؟ اگر بگویند که آئین مسیح و شریعت موسی کامل و تمام بوده اند، خواهیم پرسید: پس چرا خداوند دانا دیانت اسلام را برای بندگان خویش برگزیده در حالیکه بدان نیازی نبوده است؟ اما اگر گویند: آن ادیان کامل و جامع نبوده اند، خواهیم گفت که این امر از عدل و داد خداوند بدور است که پیامبری را برانگیزد و او آئینی را بنیاد نهد که ناقص و غیر کامل باشد. آیا این امری خردمندانه است؟ آیا مقصود از فرستادن پیامبران و بنیاد نهادن شرایع و ادیان چیست؟ آیا خداوند جز راه‌نمایی انسان‌ها هدف دیگری دارد؟ مگر می توان با آئینی ناکامل و قوانینی ناقص قومی را راه‌نمایی و ملتی را هدایت کرد؟ چاره‌ای نیست جز آنکه اذعان کنیم که این امر غیرممکن و بیرون از دانش و بینش آفریننده آفرینش است. در کتاب مقدس یهود آمده است: "شریعت خداوند کامل است و جان را بر می گرداند... فرائض خداوند راست است و دل را شاد می سازد."^۴ همچنین در کتاب عهد جدید (چنانکه از پیش گذشت) آمده است: "و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد. بلکه چنانچه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می دهد و حق است و دروغ نیست. پس به طوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید."^۵ قرآن مجید به کمال و تمامیت و رحمت و هدایت تورات مقدس چنین گواهی و شهادت می دهد: "ثم آتینا موسی الکتاب تماماً علی الذی احسن وتفصیلاً لکل شیء و هدی ورحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون."^۶ یعنی: سپس به موسی کتابی دادیم که برای نیکوکاران کامل و تمام و برای هر چیزی روشن گر و گویا و برای مردمان مایه هدایت و رحمت بود که شاید آنان به دیدار پروردگارشان ایمان آورند. "همچنین در باره انجیل جلیل می فرماید: "و قفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصداقاً لما بین یدیہ من التوریه و آتیناه الانجیل فیہ هدی و نور و مصداقاً لما بین یدیہ من التوریه و هدی و موعظة للمتقین."^۷ یعنی: "و پس از آنان (انبیای بنی اسرائیل) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده تورات بود و به او انجیل را دادیم که راه‌نمایی و روشنایی و گواه راستی تورات و هدایت و نصیحت برای پرهیزکاران بود." اکنون باید بگوییم که کامل بودن آئین و تمام بودن شریعت امری مطلق نبوده و دلیل

^۱ قرآن- سوره اعراف- آیه ۳۵.

^۲ مزامیر داود- باب ۱۹- آیات ۷ و ۸.

^۳ رساله اول یوحنا رسول- باب ۲- آیه ۲۷.

^۴ قرآن- سوره انعام- آیه ۱۵۴.

^۵ قرآن- سوره مائده- آیه ۶۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

همیشگی بودن آن بشمار نمی‌رود و در هر عهد و عصر دین حق همان دینی است که خداوند برای آن هنگام خواسته است. پس دین اسلام در زمان خود دین حق و آئین مسیح در دوره خویش آئین راستی و شریعت موسی در عهد خود شریعت کامل و جامع بوده است. از این رو است که خداوند در قرآن می‌فرماید: "لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ...^۱ یعنی: "برای هر امتی زمانی است... نیز: "لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...^۲ یعنی: "برای هر امتی پیامبری است... همچنین: "... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ...^۳ یعنی: "... برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را که بخواهد نسخ و نابود می‌گرداند و آنچه را که بخواهد استوار می‌سازد و اُمُّ الْكِتَابِ در نزد اوست." نیز: "مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؟"^۴ یعنی: "هنگامیکه آیه‌ای را منسوخ گردانیم و یا آن را ترک نمائیم بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خدا بر همه چیز توانا است؟" اکنون از آنچه در این بخش گذشت، روشن گشت که به فرموده حضرت بهاءالله: "لم يزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد."^۵ (علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص ۱۱۳-۹۴)

۸. «یک سلسله مطالبی هست در همه این کتابها (کتاب‌های آسمانی ادیان قبل) که بر حسب ظاهر وقتی می‌خوانیم، معنی و مقصود اصلیش برای ما روشن نیست. مثلاً در انجیل می‌فرماید، زمین تنگ می‌شود، قوای آسمانی از هم می‌پاشد. ستاره‌ها می‌ریزد، آفتاب تاریک می‌شود، ماه سیاه می‌شود، زلزله غریبی در تمام دنیا واقع می‌شود و بعد ملائکه از آسمان پائین می‌آیند و حضرت مسیح روی ابر نشسته، پائین می‌آید و ملائکه بوق و شیپور دارند، در اطراف او می‌نوازند و خلق عالم را اضطراب عجیبی فرا می‌گیرد، قحطی و شدت در همه جا مسلط می‌شود و از این قبیل. اینها را وقتی می‌خوانیم، پیش خود فکر می‌کنیم که اینها دلالت بر چه می‌کند و برای چه این قبیل آیات در این کتاب ذکر شده است. در جواب می‌گویند، این آیات برای آن است که نشانه باشد برای وقتی که مسیح بر می‌گردد. بسیار خوب، وقتی که مسیح بر می‌گردد، باید این انقلابات بشود. اما وقتی که این علامات ظاهر شد. یعنی آفتاب تاریک شد، ماه سیاه شد، ستاره‌ها ریختند، زلزله شد، ولوله شد و مردم دست پاچه شدند، دیگر کسی حال و حوصله‌ای که ببیند مسیح آمده است ندارد. دنیا خراب می‌شود و قوای زمین و آسمان همه به لرزه در بیاید و از هم پراکنده بشود. دیگر دنیائی نمی‌ماند بشری نمی‌ماند که مسیح بیاید آن‌ها را راه‌نمایی کند، پس مسیح برای چه می‌آید؟ برای مردگان؟ شما وقتی این آیات را می‌خوانید، می‌بینید اینها به ظاهر هیچ جور نمی‌آید این در انجیل بود،

^۱ قرآن- سوره اعراف- آیه ۳۴ و سوره یونس- آیه ۴۹.

^۲ قرآن- سوره یونس- آیه ۴۷.

^۳ قرآن- سوره رعد- آیات ۳۸ و ۳۹.

^۴ قرآن- سوره بقره- آیه ۱۰۶.

^۵ کتاب ایقان- چاپ مصر، ص ۱۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

در تورات هم همین حرف‌ها هست. مثلاً ایلیا از آسمان می‌آید، سوار بر ارابه آتشین می‌آید، در کوچه و بازار داد می‌کند، فریاد می‌کند، آفتاب تاریک می‌شود، ستاره‌ها می‌ریزند، ماه بدل به خون می‌شود، زمین و آسمان به لرزه می‌آیند زیرا موعود تورات می‌خواهد بیاید. خوب این موعود تورات اگر با این همه هیاهو بیاید دیگر کسی در عالم باقی نمی‌ماند. همه از ترس، جان از بدنشان بیرون می‌رود پس دیگر موعود تورات برای کی می‌آید؟ قرآن مجید قسمت اعظمش از همین حرف‌هاست. آسمان شکافته می‌شود، آسمان پاره پاره می‌شود، پوست آسمان کنده می‌شود، آسمان‌ها با دست قدرت حق لوله می‌شود و دور زمین گذاشته می‌شود. آسمان‌ها مثل قلع گذاخته می‌شود، آسمان‌ها مثل چرم دباغی شده می‌شود. ستاره‌ها همه تیره می‌شوند، ماه تاریک می‌شود. آفتاب و ماه پهلوی هم جمع می‌شوند، انسان به قدری بیچاره و مضطرب می‌شود که راه را گم می‌کند و می‌گوید من از کجا فرار کنم؟ در مقام دیگر می‌فرماید، روزی می‌آید که یک مرتبه تمام زمین می‌لرزد و این لرزش به اندازه‌ای است که می‌فرماید، زنهایی که بچه شیر می‌دهند، از خوف و ترس بچه‌هایشان را می‌اندازند و می‌روند یعنی غفلت می‌کنند که بچه‌ای داشته‌اند و این هیاهوی دنیا به اندازه‌ای شدید خواهد بود که زنهای آبستن همه بچه‌هایشان را سقط می‌کنند و مردم را می‌بینید که مثل اشخاص مست نمی‌دانند، کجا بروند. اما مردم مست نیستند بلکه عذاب الهی به آن‌ها نازل شده است و اینطور اینها را بیچاره کرده است. این همه هیاهو برای چه واقع می‌شود؟ برای این که موعود اسلام بیاید. اما این موعود برای کی می‌آید؟ وانگهی این آسمان که شکلهای مختلف به خودش می‌گیرد، چگونه است؟ اگر خدا آن را لوله می‌کند پس این که می‌فرماید، آسمان شکافته می‌شود چیست؟ یا مثل قلع گذاخته می‌شود، چیست؟ آخر قلع گذاخته را نمی‌شود لوله کرد و دور و بر زمین گذاشت. این قبیل آیات را که مطالعه می‌کنید، می‌بینید خیلی عجیب و غریب است. از کتب مقدسه گذشته در احادیث و اخبار و روایات هم از این قبیل چیزها هست که این وقایع رخ می‌دهد. مثلاً در کتاب اشعیا هست که شیر و آهو با هم صلح می‌کنند، بچه با مار بازی می‌کند و مار به او اذیت نمی‌کند. حیوانات درنده و چرنده با هم رفیق می‌شوند و از این قبیل چیزها و در عین حال، آفتاب هم تاریک می‌شود، ماه هم سیاه می‌شود - ستاره‌ها هم می‌ریزند حالا ببینید دنیا چه وحشتکده‌ای می‌شود. این آیات را که می‌خوانیم، می‌بینیم اگر بظاهرش معنی کنیم، درست نمی‌آید. پس ناچار مجبوریم بگوئیم، یا اصلاً معنی ندارد، که این حرف غلط است برای این که به وحی الهی این کلمات نازل شده و اگر بگوئیم معنی دارد. معنی آن چیست؟ این گونه آياتی که معنی آن معلوم نیست و اسباب شک و شبهه می‌شود، آیات متشابهات است.» (جناب اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، صص ۲۸-۲۶)

۹. «یا معشر الملوك قد نزل الناموس الاكبر في المنظر الانور و ظهر كل امر مستتر من لدن مالك القدر الذي به ات الساعه و انشق القمر و فصل كل امر محتوم.» ای گروه پادشاهان، هشیار و با خبر باشید که فرود آمد شریعت بزرگ الهی، «فی المنظر الانور»، به واسطه مظهر انوار الهی که جمال قدم باشد، یعنی شریعت الله به وسیله جمالقدم به شما آشکار شده است. «و ظهر كل امر مستتر»، هر امر پنهانی که در کتب شما

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بود، رموزی که در آیات کتب شما بود، همه آنها امروز آشکار شده است. "من لدن مالک القدر"، از طرف خداوند. "الذی به اتت السّاعة"، آن خداوندی که وقتی ظاهر شد، مصداق آیه قرآن که فرموده "اقتربت السّاعة و انشق القمر"، در عالم ظاهر شد. مسلمین در باره معنی این آیه قرآن مطالب مختلفی گفته‌اند. بعضی می‌گویند، "اقتربت السّاعة"، یعنی ساعت قیام محمد و "انشق القمر"، یعنی پیغمبر به دست مبارک خود در نیمه شب در مکه این ماه ظاهری را که در فلک است، به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت این طرف کوه ابوقییس و یک قسمت آن طرف کوه ابوقییس افتاد و بعد هم پیغمبر دو مرتبه اشاره کرد و دو قسمت به آسمان رفتند، بهم وصل شدند ولی هیچکس مؤمن نشد و کفار گفتند، که سحر محمد به قدری شدید است که در آسمان هم اثر می‌کند. به هر حال برای این شق القمر داستان‌های عجیب و غریب ذکر شده است که می‌توانید برای مطالعه آنها به کتب تفاسیر شیعه و سنی در ذیل آیه اول سوره قمر مراجعه کنید. جمال مبارک در اینجا صریحاً می‌فرماید، "اقتربت السّاعة"، که پیغمبر فرمود، یعنی ساعت قیام امرالله، وقتی که مظهر امرالله قیام کند و ساعت قیامت فرا برسد انشقاق قمر حاصل خواهد شد، یعنی امر عظیمی اتفاق خواهد افتاد، مثل این که کسی ماه را منشق کند. در اینجا جمال مبارک می‌فرماید، این وعده‌ای که حضرت رسول در قرآن داد که "اقتربت السّاعة"، تحقق یافت و "اتت السّاعة" یعنی آن ساعتی که رسول الله فرموده بود که مظهر امرالله قیام می‌کند، آن ساعت فرا رسیده است. "و انشق القمر"، حقیقت امر بسیار عجیبی با قیام مظهر امرالله در عالم اتفاق افتاده است. "و فصل کل امر محتوم"، هر امری که در کتب مقدسه از امور و علامات محتومه بود، همه آنها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت. (عبدالحمید اشراق خاوری، کتاب تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، صص ۱۹۶-۱۹۵، فقره ۸۱)

۱۰. جناب نعیم نیز در این مورد چنین می‌فرماید: (دیوان اشعار، فقره ۲۶)

«در کتاب^۱ آنچه سِرُّ مُسْتَر است/ همه ذکر ظهور منتظر است

همه^۲ آثار حشر و نشر پدید/ همه اخبار ارض منتشر است

کوه^۳ احکام دین قبل روان/ فلکِ شرع قبل منفطر است

یوم فصل^۴ است و یوم لانساب/ که پسر در گریز از پدر است

یوم^۵ او حشر و امر او میزان/ قرب او خلد و بعد از سقر است

منفجر^۶ بحر و منکدر کوکب/ منکسف شمس و منخسف قمر است

۱ قرآن ۱۵/۷

۲ قرآن ۱/۹۹ تا ۴

۳ قرآن ۲۷/۹۰ و نیز قرآن ۱/۸۲ تا ۵

۴ قرآن ۲۳/۱۰۳ و نیز قرآن ۸۰/۳۳ تا ۳۷.

۵ قرآن ۳۰/۵۰ و نیز قرآن ۱۶/۴۲.

۶ قرآن ۲/۸۲ و ۳ و نیز قرآن ۱/۸۱ تا ۳.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

همه^۱ آن روز می شود ظاهر/ هرچه اندر ضمیر مُستتر است
همه^۲ اعمال خلق می سنجند/ کفّهای زیر و کفّهای زبر است
ایها القوم^۳ حق به وعده فرض / انظروا اليوم کیف یحیی الارض»

بخش سوم: قیامت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز

۱. «حضرت بهاءالله در عین پیش بینی مرجعیت خود از طریق دفاع از حقانیت حضرت باب، می کوشند مردمان عادی و هم زمان، تأملات طبقات روحانی را از سحر غفلت نسبت به حقیقت و حقانیت قیامت، بیرون آورند.» (رمزوراز، ص ۹۳)

۲. «در تصور عادی اسلامی از یوم قیامت، انتظار بر این است که کل عالم هستی دگرگون شود و انقلابات و تغییرات و تبدیلات مخربه مدهشه‌ای در کل جریان زندگی زمینی رخ دهد.» (رمزوراز، ص ۲۳۶، قول رفعتی)

۳. «قیامت به دنبال سلسله‌ای از حوادث رستاخیزی رخ می دهد؛ حوادثی که زمان تاریخی را خاتمه می دهد و جهان خاکی روبه تباهی را که شریعت اسلامی نیز جزئی از آن است، پایان می بخشد. مطابق حدیث نبوی، هر آنچه که در دور محمدی شرعی یا غیرشرعی است، فقط تا روز داوری معتبر است. بنابر این، با ظهور قائم، شریعت اسلامی از مقصد باز می ماند. بر طبق تعالیم اسلام، مقصد دین، تمهید سبیل است در این عالم برای نجات نهایی انسان و بعد از روز جزا، نجات یافتگان، جاودانه در بهشت (دنیا) فاقد شریعت) آشیانه خواهند کرد. بنابراین، موانع عقدتی، این احتمال را کاهش می دهد که طالبان قیامت، آن را به عنوان نماد یا تشبیهی که قابل حصول و تحقق در عالم مادی باشد تلقی کنند. بر طبق این تفکر، عدم امکان وقوع ظاهری قیامت، احتمال يك تجلی بدیع الهی را نیز، منتفی می سازد. آخریت اسلام و دوام آن تا روز قیامت تضمین شده است و هر تلاشی برای آغاز مرحله جدیدی از رسالت الهی باید غیرقانونی تلقی گردد. همان گونه که قرآن خود اشاره می نماید، اسلام آخرین دین و حضرت محمد "خاتم النبیین" است. این ادعا که قشربون اسلامی از آن حمایت می کنند، نه فقط با عقیده استمرار ظهور در ستیز است؛ بلکه هر کوششی را نیز برای نوآوری اعتقادی خنثی می سازد... اما وقتی يك مدعی تا آنجا پیشروی کند که نسخ و لغو شریعت جاافتاده جاری را اعلام نماید، مجبور است در مورد وقوع یا شرف وقوع قیامت، تفسیری نمادین تأمین نماید؛ که بدون آن، البته شریعت پیشین نسخ پذیر نخواهد شد.» (رمزوراز، ص ۲۲۴، قول امانت)

۱ قرآن ۸۶/۹.

۲ قرآن ۱۰۱/۵.

۳ قرآن ۵۷/۱۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۴. «برای ایجاد امکان تحقق رستاخیز، سناریوی قیامت‌نشان شیعی می‌بایست به نفع تفاسیر نمادین حضرت بهاء‌الله مردود انگاشته شود و این فرایندی بود که عملاً و قاطعانه به قیامت، حالتی روحانی داد و آن را کلاً از خشونت و ستیزه‌گری عاری ساخت، (زیرا در آن هیچ‌گونه جهادی اسلامی رخ نداد) و نیز به آن جنبه جهانی بخشید. نتیجه این‌که، این، شیعه اسلام نیست که غلبه خواهد یافت، بلکه «مصر» (یا مدینه) جدیدی است که به جای آن مستقر خواهد شد.» (رمزوراز، صص ۲۹۷)

۵. «از منظر بنیادگرایی اسلامی، تمامیت نص مقدس (قرآن) باید به صورت ظاهری قرائت گردد. این‌گونه تعلیمات مکتبی القاء می‌نمود که قیامت یک افسانه ستیزه‌جویانه کیهانی است، مملو از عناصر و حوادث عجیب و غریب ماورایی که عملاً مانعی بوده و هستند بر سر راه تحقق نفس قیامت. آری با تعلیق و تعطیل قانون طبیعی، قیامت هرگز نمی‌توانست تحقق یابد و نتیجتاً یک جهانبینی جدید نیز هرگز ممکن نبود رخ بگشاید. چنین قیامتی در واقع آلتی بود کارآمد در دست افسانه‌پردازان نظام روحانیت شیعه؛ کسانی که انبوهی از احادیث جعلی، خیال‌بافی‌های رستاخیزیشان را پشتیبانی می‌کرد.» (رمزوراز، صص ۳۰۵-۳۰۴)

۶. «این مطالعه و تحقیق، به سفری تفسیری در دل سرزمین اسرارآمیز قرآن، مبادرت می‌نماید؛ سفری به درون دیار رمزی و درام رستاخیزی آن، جایی که آسمان می‌شکافد (قرآن ۱/۸۴) و مس می‌گدازد (۸/۷۰)؛ مکانی که ستارها پراکنده می‌شوند (۲/۸۲) و بر زمین می‌ریزند (۲/۸۱)؛ محلی که زمین‌ها می‌لرزند (۱/۹۹) و کوه‌ها حرکت می‌کنند (۳/۸۱)، فرو می‌ریزند (۳/۸۳) و بخار می‌شوند (۲۰/۷۸)؛ جایی که دریاها می‌جوشند (۶/۸۱)، دودها احاطه می‌کنند (۱۰/۴۴) و همه کسانی که (۳۹/۶۸) بر زمینند مدهوش می‌شوند. (۳۹/۶۸)» (رمزوراز، ص ۹)

۷. «کتاب (ایقان) مبین پلی قیامت‌نشان نیز مهیا می‌نماید که در سوی دوردست آن حضرت بهاء‌الله ایستاده‌اند؛ نفس مقدسی که جهانبینی‌شان در راستای خطوط مدل‌واره اتحاد و یگانگی شکل گرفته است.» (رمزوراز، ص ۱۰)

۸. «اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت (حضرت بهاء‌الله) است که «این قرآن حجت است برای مشرق و مغرب عالم.»^۱ به همین سبب است که تفسیر و توضیحی قانع‌کننده از قیامت‌شناسی قرآن لازم می‌آید؛ یعنی همان نیازی که سبب نزول ایقان شد. طی این رساله (کتاب رمزوراز)، جوانب مختلف این قیامت‌شناسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.» (رمزوراز، ص ۱۰)

۹. «کتاب مستطاب ایقان بدایتاً اندیشه‌های قیامت‌نشان (eschatological) را مخاطب می‌سازد. مهم است توجه شود که حضرت بهاء‌الله تجدید ساختار اخلاق را پیش‌نیازی برای تحقق قیامت (eschaton) یا همان رستاخیز موعود، مقرر فرمودند و به این ترتیب بهتر توانستند قیامت را در چارچوبی اخلاقی و نه

^۱ حضرت بهاء‌الله، «کتاب مستطاب ایقان» (۱۹۰۰)، ص ۱۷۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

سیاسی، عرضه فرمایند. تغییر و اصلاح اخلاقی و اصولی گروه‌های بومی و تبعیدی بابی که تحت قیادت و هدایت حضرت بهاء‌الله (به خصوص در بین سال‌های ۶۳-۱۸۵۶) صورت گرفت، بایبان را برای اقبال به هیکلی (شخصیتی) موعودگونه (messianic) که می‌بایست قیامتی معنأ و اساساً متفاوت را محقق سازد، آماده و مهیا ساخت.» (رمزوراز، ص ۲۵)

۱۰. «روز قیامت: آیا قیامت حادثه‌ای جسمانی است؟ عادلان چگونه پاداش می‌یابند و شریران چطور مجازات می‌شوند؟» (رمزوراز، ص ۴۷) (یکی از اسئله جناب خال از جمال مبارک)

۱۱. «همه این اسئله متمرکز است بر تناقضی ظاهری که بین ادعای حضرت باب مبنی بر وقوع قیامت از یک سو، و عدم تحقق علنی و عود نصی (دال بر وقوعات عظیمه عجیبه- م) و انتظارات عمومی در باره قیامت از سوی دیگر، موجود است.» (رمزوراز، ص ۴۷)

۱۲. «حضرت بهاء‌الله در عین پیش‌بینی مرجعیت خود از طریق دفاع از حقانیت حضرت باب، می‌کوشند مردمان عادی و هم زمان، تأملات طبقات روحانی را از سحر غفلت نسبت به حقیقت و حقانیت قیامت، بیرون آورند.» (رمزوراز، ص ۹۳)

۱۳. «عقیده مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در کتاب ایقان است. معهدا، حضرت بهاء‌الله به سختی می‌کوشند حقیقت حضرت الوهیت را از هر نوع انسان‌گونه‌انگاری (Anthropomorphism) چه قرآنی و چه غیران، مبرا سازند. آن حضرت جریان پاکسازی مفاهیم انسان‌گونه‌انگاری خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسری می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخص و تجسم نمی‌یابد، بلکه آن را هدایت می‌کند. بنابر این، مواجهه با خداوند، از طریق شخص مظهریت الهی، محقق می‌شود. زیرا خداوند به طریق دیگری دیده و حتی شناخته نتواند شد. با این فهم، اندازهای مکرر قرآنی مبنی بر مواجهه با خداوند در روز قیامت نبایستی به خداوند به عنوان يك انسان، بلکه به يك انسان که "مظهر" خداوند است، نسبت داده شود. درست همان‌گونه که حضرت محمد مشیت و لقاء الوهیتی فراانسانی را ظاهر می‌سازند، «خدای» قیامت‌نشان قرآن نیز باید صرفاً واسطه‌ای برای ذات الوهیت باشد.» (رمزوراز، صص ۱۰۲-۱۰۱)

۱۴. «مکاشفه صغیر در باب ۲۴ متی، به همراه گفتار بدرود حضرت عیسی در ابواب ۱۴ تا ۱۷ یوحنا، راجع به ظهور هیکلی موعودگونه در یوم رستاخیز، بسیار گویاتر و روشن‌تر از مشابهات قرآنی آن می‌باشند. در حقیقت قرآن در باره چنین هیکلی قیامت‌نشان، اصلاً وضوحی ندارد. در فقدان اشارات مستقیم قرآنی، توسل حضرت بهاء‌الله به متی ۳۱-۲۴/۲۹ برای بسط موضوع ظهور متکامل، بسیار مؤثرتر بوده است. در این متن انجیلی می‌خوانیم: "بلافاصله پس از مصیبت ایام، آفتاب تیره خواهد گشت، ماه دیگر نور خود را نخواهد داد؛ ستارگان از آسمان فرو خواهند افتاد و قدرت‌های آسمان متزلزل خواهند گشت. در آن هنگام

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

جمیع طوایف زمین بر سینۀ خود خواهند زد و پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال بسیار، بر ابرهای آسمان می آید. و او فرشتگان خود را با شیپور بزرگ خواهد فرستاد^۱...» (رمزوراز، ص ۱۶۴)

۱۵. «حضرت بهاءالله... اثبات می فرمایند که مبحث رستاخیز قرآنی، نوعاً مجازی (figurative) است.» (رمزوراز، ص ۱۷۹)

۱۶. «تفسیر آن حضرت اغلب سرشت ناپیدای آیات قیامت نشان را هدف می گیرد و با وجود این که ایشان در زمره علمای ادب نبوده اند، به نظر من، مفاهیم زیربنایی رویکردشان به متن (قرآن)، همان قدر که یزدان شناسانه است، ادیبانه نیز می باشد.» (رمزوراز، ص ۱۸۱)

۱۷. «حضرت بهاءالله فرضیاتی را که بر تحلیل دستوری دیرینه آیه ۲۰ از سوره فرقان حاکم بوده (و هنوز هم هست) به چالش می کشند. استدلال آن حضرت متهورانه بوده، بر خلاف شیوه ای متکی به نوعی اتفاق نظر، قرائت جدیدی از آیه را عرضه می دارد. اما در فقره ذیل حضرت بهاءالله مقدمتاً تفسیر رسومی این آیه را خلاصه می فرمایند که در آن به دو نوع تحلیل سنتی اشاره می شود: (۱) حذف عامل؛ (۲) مجازیت زمان فعل: «علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند، لهذا به قاعده نحو، استدلال نمودند اِذا که بر سر ماضی درآید معنی مستقبل افاده می شود و بعد در کلماتی که کلمه اِذا نازل نگشته، متحیر ماندند؛ مثل اینکه می فرماید: "و نَفَخَ فِي الصُّورِ، ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ" که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع، یا کلمه اِذا را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است، لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمایید چقدر بی ادراک و تمی زنده، نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید ادراک نمی کنند.» (رمزوراز، ص ۱۹۵)

۱۸. «حضرت بهاءالله برای استدلال علیه ظاهرگرایی در مورد متون رستاخیزی، از هر فرصت و موقعیتی، حداکثر استفاده را به عمل می آورند.» (رمزوراز، ص ۱۸۹)

^۱ نقل از «دیاتسرون» جدید، طبع مؤسسه MIMEP (انجیل مسیح که ادغامی از آنجیل اربعه است)، ص ۳۹۱. [دیاتسارون یا دیاتسرون، در لغت یونانی به معنی از میان چهار است و در اصطلاح، به آنجیل دیاتسارون اطلاق می شود و آن آنجیلی است به روایت تاتیان سُرّیانی، که به زبان سُرّیانی و حدوداً در سال ۱۵۰ میلادی نگاشته شده است. در زبان سُرّیانی آن را (اونجلیون د محاطا) می گویند به معنی آنجیل آمیخته، در مقابل (اونجلیون د مفرشا) (به معنی آنجیل جداشده) (اشاره به انجیل های چهارگانه) خوانده می شود. این آنجیل تا سده پنجم میلادی تنها آنجیل مورد استفاده کلیسای آشوری بود. و در قرن پنجم به کوشش ربولا (Rabulla) نُسَخ این آنجیل حذف و با آنجیل های چهارگانه جایگزین شد. نُسَخ اصلی سُرّیانی این آنجیل از میان رفته است و تنها نقل قول هایی از آن در میان تفاسیر چند قرن بعدی یافت شده است. از دیاتسرون ترجمه هایی عربی (متعلق به قرن ۱۱ میلادی) و فارسی (متعلق به قرن ۱۳ میلادی) موجود است. ترجمه فارسی آن اخیراً در ایران منتشر شده است. دهخدا، نویسنده (یا مترجم) آن را ایرانی دانسته است. (سایت ویکی پدیا)]

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۹. «... اهمیت این تفسیر هنگامی نمایان می‌شود که دقت کنیم قرائت ظاهری جمال ابهی از این آیه بالنسبه به زمان، يك واژگونی تفسیری عظیم را بر تمامیت ادراك رسومی اسلامی از قیامت قرآنی که همواره در آینده تصور می‌شده، تحمیل می‌نماید. نظرگاه سنتی اسلامی در قیامت تصویری خود، وفور معجزات را مجاز دانسته، درکی ظاهری از نفس رستاخیز را، بدون توجه به غیرقابل قبول بودن آن، ممکن می‌شمارد. اما برخلاف این، در قرائت حضرت بهاءالله از قرآن ۵۰/۲۰ (و نُفَخَ فِي الصُّورِ، ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ)، تمامی صحنه رستاخیزی نمادین از کار در می‌آید؛ زیرا در غیر این صورت باید کل سناریوی قیامت قرآنی، به صورت ظاهری در طول حیات عنصری حضرت محمد رخ داده باشد، که البته چنین نشده، زیرا ممکن و میسر نبوده است که چنین شود.» (رمزوراز، ص ۲۰۰)

۲۰. «تفسیری که حضرت بهاءالله از "ابرها" (در آیه "يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ") (قرآن ۲۵/۲۵) ارائه می‌نمایند، معرف شیوه تفسیری کلی آن حضرت است. به يك معنی، تمامی وعود قیامت‌نشان، مربوط به اوضاع و احوال مردم عادی و وقوعات روحانی می‌گردد. این در واقع دنیای درونی آدمی است که قرآن آسمانی، تصویری نمادین از آن ترسیم می‌نماید. "متشابهات" قرآنی، بعضاً مشخصند و بعضاً نامشخص. نگرش حضرت بهاءالله به "ابرها" نشان می‌دهد که آن حضرت آیه حاوی این کلمه را به عنوان يك آیه متشابه نامشخص در نظر گرفته‌اند و سپس به رمزگشایی آن مبادرت فرموده‌اند.» (رمزوراز، ص ۱۹۳)

۲۱. «در درام رستاخیزی، ابرها اغلب به عنوان مَحْمِلِ مَقْتَدِر و مَجْهَزِ مُنْجِي قیامت‌نشان، عمل می‌کنند.» (رمزوراز، ص ۱۸۹)

۲۲. «نزول ابرها (درمکاشفه یوحنا- م) در روز رستاخیز را یا باید تعلیق قانون طبیعی، به عنوان مزیتی الهی در چنین روزی در نظر گرفت (وجه راستین- م) و یا باید نشان‌های برای حضور سخن مجازین ملحوظ داشت. قرائت اول مُحاط به ملاحظات کلامی است (یعنی اینکه کاملاً در قبضه قدرت حق است که قانون طبیعی را معلق سازد) و قرائت دوم تعبیر و تفسیر را در مورد متن اولویت می‌دهد.» (رمزوراز، ص ۱۸۹)

۲۳. «اگر حضرت بهاءالله موفق گردند مخاطب خود را متقاعد سازند که با ظهور حضرت محمد رستاخیزی حقیقی رخ داده است، آن‌گاه با توسل به گذشته به عنوان مثالی برای آینده، اثبات حقانیت قیامتی واقع در زمان زندگی آن حضرت (اشاره به ظهور حضرت باب است- م)، چندان که می‌نمود، مشکل نخواهد بود. هنگامی که قیامت از مشخصه فراطبیعی خود عاری گردد، تحققش مسئله‌ای مربوط به بصیرت روحانی می‌شود.» (رمزوراز، ص ۲۰۱)

۲۴. «حدود يك سوم آیات قرآنی، رستاخیزی است و شاید در قرآن، پیش‌گویی غایی- و قاطع‌ترین وعده از وعود موجود در آن- "لقاء" الله باشد. در روز داوری، خداوند ظاهر می‌شود و مؤمنان او را می‌بینند. آیا به راستی چنین است؟ مسأله لقاء خجسته، بسی مرموز و پیچیده است؛ اما به هر حال مواجهه با خدا حادثه‌ای محوری در درام رستاخیزی است.» (رمزوراز، ص ۲۳۵)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲۵. «حضرت (بهاءالله) قرائت ظاهری اغلب آیات رستاخیزی قرآنی را نفی کرده، به طور قاطع تفاسیر سنتی را مردود می‌شمارند.» (رمزوراز، ص ۲۵۸)

۲۶. «کتاب مستطاب ایقان چیزی فراتر از تبیین و تفسیر بعضی آیات قیامت‌نشان مهم قرآنی است؛ این سفر جلیل در حقیقت روشی نوین برای علم تفسیر ارائه می‌دهد.» (رمزوراز، ص ۳۰۸)

۲۷. «در میانه باغی نمادین که در فردوس برین واقع شده، سلطان رستاخیز ایستاده است. هر جا که حضرت بهاءالله از قدرت و مرجعیت خود سخن می‌گویند، آرایه‌های شاهانه، در کلیت کلامشان ظاهر می‌شود؛ یا بهتر بگوییم بر تمامیت آن تسلط می‌یابد. نکته‌ای مهم که ذکر آن در این جا لازم است، این است که کلیه آرایه‌های قیامت‌نشان که بدایتاً مبین مقام حضرت باب بود، بعدها در جهت توصیف مقام خود حضرت بهاءالله، به کار گرفته شد.» (رمزوراز، ص ۳۱۰)

۲۸. «حضرت باب، مکرراً از مُستغاث که قیامت به واسطه او به کمال نهایی واصل می‌شود، سخن گفته‌اند و حضرت بهاءالله نیز با نگرانی بایبان را نسبت به ظهور او هشدار می‌دهند. برای جامعه بانی که با خون خود وفاداریش را به حضرت باب اثبات کرده بود، چندان آسان نمی‌نمود که این ایمان و انقیاد را به مدعی موعودگونه دیگری، منتقل کند.» (رمزوراز، ص ۳۲۱)

۲۹. «کتاب ایقان ممزوج است با جاذبه‌های (charisma) فکری و اعتقادی که برای مقبلین، جهانبینی رستاخیزی اسلامی را دگرگون کرد و تمامی آرایه‌های خیالی و ایماژهای تصویری قرآن را سرزدایی و شخصانگاری نمود. هم تفکرات عامیانه و هم تأملات عالمانه، راجع به قیامت، واژگونه گشتند و رستاخیز موعود، عمداً و علناً امری این جهانی قلمداد شد.» (رمزوراز، ص ۳۳۲)

۳۰. «حضرت بهاءالله خلوص اخلاقی و رفتاری را به وضوح و پیدایی روحانی ربط دادند. این موضع در بخشی از کتاب ایقان مشروح است که بین اهل بهاء به "لوح سالک حقیقی" مشهور است. در این نگرش نوین، قابلیت درک اندازات قیامت‌نشان مرموز قرآنی، صرفاً نصیب کسانی می‌گردد که قلبی پاک و نیتی خالص داشته باشند.» (رمزوراز، ص ۳۳۹)

۳۱. «به این ترتیب، با نوعی تکیه بر رستگاری دنیوی، مسئولیت اخلاقی، شرطی ضروری برای نجات آخری شد. دیگر تأخیری در داوری رستاخیزی مطرح نبود. احساسی قوی از زمان قیامت‌نشان و پیامدهای فوری آن، به بایبان القاء شده بود؛ احساسی که در مسیر تسهیل اصلاحات بانی، تأثیرات پایداری بر جای گذاشت.» (رمزوراز، ص ۳۴۲)

۳۲. «کتاب ایقان شاهکاری است در زمینه گفتارهای ایدئولوژیک. حضرت بهاءالله منابع تفسیر کلاسیک را به صف کشیدند تا قیامت قرآنی را تبیین و تشریح نمایند. آغاز چنین اقدامی توسط حضرت باب، معلوم می‌گردد که به زودی رستاخیز گسترده‌تری در شخص حضرت بهاءالله واقع خواهد شد.» (رمزوراز، ص ۳۴۲)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۳۳. «عدالت و دادگری و وفاق و هماهنگی در میان اجناس و ادیان و ملل گیتی که جوهره طرح حضرت بهاءالله است برای صلح عمومی، تأملات پیرامون قیامت قرآنی را که ربط چندانی با کار سخت ایجاد و استقرار یک نظم بدیع جهانی ندارد، مردود می‌شمارد. در جریان حوادث و وقایع روزگار، این آینده است که هر قیامتی را تفسیر و تعبیر خواهد کرد؛ یعنی در واقع، قیامت دوباره با آینده، تعریف خواهد شد.» (رمزوراز، ص ۳۴۴)

ب) لقاءالله از منظر منابع بهایی به خصوص کتاب ایقان

بخش اول- لقاءالله در نصوص بهایی

۱. «مقصود از آنچه از سماء عنایت نازل و در کتب الهیه مذکور و مسطور، لقاءالله بوده؛ طوبی لمن فاز به و ورد شطرالذی من افقه أضواء شمس رحمة ربّه العلیّ العظیم.» (جزوه ی تفاسیر وجوه آیات، صص ۳۶-۳۷) (مضمون بخش عربی: خوشا به حل کسی که به آن فائز گشت و به جایگاهی وارد شد که از افق آن، خورشید رحمت پروردگار علی و عظیمش درخشیدن گرفت.)

۲. «یا قوم، قد وعدتم فی کلّ الالواح بلقاءالله و هذا یوم فیه کشف الجمال و ظهر النور و ناد المناد و شقت السماء بالغمام اتقواالله و لا تغضوا عیونکم عن جمال قدس دریا.» (مائده آسمانی ۴، ص ۲۹۸، سورة الصبر) [مضمون: بگو این قوم به راستی در تمامی الواح (کتب آسمانی) به دیدار خداوند وعده داده شدید و این، روزی است که در آن، جمال الهی کشف نقاب نمود و نور به جلوه آمد و منادی ندا درداد و آسمان به واسطه ابر دو نیمه گشت؛ بترسید از خداوند و چشم بر جمال پاکیزه نورانی مبندید.]

۳. «فلما ختم النبوة بحبیبه و وعد العباد لقاءه یوم القیامة کما انتم فی الکتاب تقرؤون، بحیث ما احصینا فی الکتاب امرأً اعظم من ذالک فلما جاء الوعد و مضی الايام و قضی الامر و غنت الروح و نادت الورقاء و جاءالله علی ظلل من الانوار و الملائكة كانوا فی حوله علی بوارق النور یرکبون.» (حضرت بهاءالله، مندرج در اسرار الآثار ۳، ص ۱۶۸) (مضمون: همانگونه که در کتاب ملاحظه می‌کنید، هنگامی که نبوت را به حبیب خود (حضرت محمد) ختم نمود، به بندگان وعده لقاء خود را در روز قیامت داد، طوری که در کتاب (قرآن) امری بزرگتر از این برآورد نکردیم؛ تا این که ایام گذشت و روز موعود فرارسید و امر مقدر شد و روح به تغنی آمد و ورقاء ندا درداد، و خداوند در سایه‌های نور، در حالی که گروه فرشتگان در اطرافش بر اشعه‌هایی انوار سوار بودند، نزول اجلال نمود.)

۴. «در ذکر لقاء نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال رد و عدم قبول نمانده و نیست قوله تبارک و تعالی (اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي

۱ اشاره به آیه ۴ از سوره احزاب است که به لقاءالله در روز قیامت دلالت دارد و به فاصله سه آیه از آیه ۴۰ قرار دارد که دال بر خاتمیت حضرت محمد است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

لَأَجَلٍ مُّسَمًّى يَدَّبُرُ الْأَمْرَ يَفْصَلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^۱ و می فرماید (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)^۲ الی قوله تعالی (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْأَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)^۳ و همچنین می فرماید (قَالُوا أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ)^۴ و همچنین می فرماید (أَلَا أَنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ)^۵ و همچنین می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) و همچنین می فرماید (وَإِذَا تَنَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيْنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِي أَنْ أَتَّبِعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)^۶ و همچنین می فرماید (ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ)^۷ و همچنین می فرماید (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبَّطُوا أَعْمَالَهُمْ فَلَا نَقِيمَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَّا. ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا)^۸ و همچنین می فرماید (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي آنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَإِنَّا اخْتَرْتَكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي آنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي)^۹ و

^۱ (الرعد/۲) (المبین: خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهای که آنها را بینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.)

^۲ (العنکبوت/۵) (المبین: کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا.)
^۳ (العنکبوت/۲۳) (و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود.)

^۴ (السجده/۱۰) (المبین: و گفتند آیا وقتی در [دل] زمین گم شدیم، آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ [نه] بلکه آنها به لقای پروردگارشان [و حضور او] کافرند.)

^۵ (فصلت/۵۴) (المبین: آری آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند؛ آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد.)

^۶ (یونس/۱۵) (المبین: و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنانکه به دیدار ما امید ندارند می گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم؛ جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.)

^۷ (الانعام/۱۵۴) (المبین: آنگاه به موسی کتاب دادیم برای این که [نعمت را] بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای این که هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد، امید که به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند.)

^۸ (الکهف/آیات ۱۰۵ و ۱۰۶) (خرمشاهی: اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و لقای او را آنکار کرده اند، و اعمالشان تباه شده، لذا روز قیامت وزنی برای آنان قائل نیستیم * این چنین است که به خاطر کفری که ورزیده اند و آیات پیامبران مرا به ریشخند گرفته اند، جزای آنان جهنم است.)

^۹ (طه/ آیات ۱۱ تا ۱۳ و بخشی از آیه ۱۴) (خرمشاهی: و چون به نزدیک آن رسید، ندا در داده شد که این موسی * همانا من پروردگار تو هستم، کفش هایت را [به احترام] از پا بیرون کن و [بدان که] تو در وادی مقدس طوی هستی * و من تو را برگزیده ام، پس به آنچه وحی می شود، گوش دل بسپار * همانا من خداوندم که جز من خدایی نیست، پس مرا پرست.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

همچنین می فرماید (أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَآنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بَلَقَاءَ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ)^۱ و همچنین می فرماید (أَ لَا يَظُنُّ أَوْلَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)^۲ و همچنین می فرماید (و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ)^۳ و می فرماید (كَأَلَا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)^۴ و همچنین می فرماید (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)^۵ و همچنین می فرماید (فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا. قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. فَلَمَّا آتَاهَا نُودَى مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ آنَ يَا مُوسَى إِنِّي آنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)^۶ انتهى در جميع كتب الهی وعده لقاء صريح بوده و هست و مقصود از اين لقاء لقاء مشرق آيات و مطلع بينات و مظهر اسماء حسنى و مصدر صفات علىاى حق جل جلاله است. حق بذاته و بنفسه غيب منيع لا يدرك بوده پس مقصود از لقاء، لقاء نفسى است كه قائم مقام اوست ما بين عباد و از برای او هم شبه و مثلى نبوده و نيست چه اگر از برای او شبه و مثلى مشاهده شود، كيف يثبت تقدیس ذاته و تنزيه كينونته عن الأشباه و الأمثال. باری در مقامات لقاء و تجلی در كتاب ايقان نازل شده آنچه كه منصفين را كفايت نمايد. نسأله تعالى آن يؤيد الكلّ على الصدق الخالص و يقربهم اليه أنه هو المقدر القدير لا إله إلا هو السامع الناطق العزيز الحميد.» (لوح خطاب به شيخ نجفى، صص ۸۸-۸۵)

۵. «يا ملأ الرهبان قد تَضَوَّعت نفحات الرحمن فى الأكوان طوبى لمن نبذ الهوى و اخذ الهدى أنه ممن فاز بلقاء الله فى هذا اليوم الذى فيه اخذت الزلازل سكان الأرض و فرغ من عليها الا من شاء الله مالك الرقاب.» (نداء رب الجنود، لوح پاپ) [مضمون: اى گروه راهبان، به راستى نفحات (بوهای خوش) خداوند رحمن در همه هستى پراکنده شد، خوشا به حال كسى كه هوى را گذاشت و هدى را گرفت؛ همانا او از كسانى است

^۱ (الرّوم/۸) (المبین: آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را كه میان آن دو است جز به حق و تا هنگامى معين نیافریده است و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت منکرند.)

^۲ (المطففين/آیات ۴ و ۵ و ۶) (خرم‌شاهی: آیان اینان نمى دانند كه برانگيخته خواهند شد * در روى بزرگ * روزى كه مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان بايستند.)

^۳ (السجده/۲۳) (المبین: و به راستى [ما] به موسى كتاب دادیم پس در لقای او [با خدا] تردید مكن و آن [كتاب] را برای فرزندان اسرائیل [مايه] هدايت قرار دادیم.)

^۴ (الفجر/آیات ۲۱ و ۲۲) (خرم‌شاهی: چنین نيست، آنگاه كه زمین پخش و پراکنده شود * و امر پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف آیند.)

^۵ (الصّف/۸) (المبین: مى خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند و حال آنكه خدا گر چه كافران را ناخوش افتد، نور خود را كامل خواهد گردانید.)

^۶ (القصاص/آیات ۲۹ و ۳۰) (خرم‌شاهی: و چون موسى مدت [مقرر] را به سر برد و خانواده اش را [همراه خود] برد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت صبر كنید، من [از دور] آتشی مى بینم، شاید از آنجا برای شما خبرى یا پاره آتشی بیاورم، باشد كه گرم شوید * و چون به نزدیک آن [آتش] آمد، از کرانه وادی ایمن، در جایگاه متبرك، از درخت ندا داده شد كه اى موسى من خداوندم، پروردگار جهانیان.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

که به دیدار خدوند در این یوم فائز شدند؛ یومی که در آن، زلزله ساکنان زمین را اخذ کرد و همه ساکنانش (از ترس) مدهوش گشتند، مگر کسی که خداوند، مالک گردن‌ها، محافظت‌ش کرد.]

۶. «شهد الله أنه لا اله الا هو والذي ينطق أنه لهو الناطق في الطور و المشرق من أفق الظهور و به ظهرت الاسرار و انفجرت الآهار و ما هو المسطور في كتب الله المهيمن القيوم و به ثبت حكم اللقاء في يوم به تزين كل صحف و زُبراً. طوبى لمن فاز به موقناً بلقاء الله و وصاله أنه ممن عرف ما انزله الرحمن في الفرقان نشهد أنه من اهل الايقان في لوح محفوظ.» (ادعية حضرت محبوب، چاپ جدید، ص ۲۷۰) [مضمون: گواهی داد خداوند که نیست خدایی جز او، و کسی که نطق می‌کند، همان ناطق در کوه طور و درخشنده از افق ظهور است و به واسطه او اسرار ظاهر شد و آن‌ها جریان یافت و هر آنچه در کتب خداوند مهیمن قیوم نوشته شده بود پدیدار گشت، و توسط او، حکم لقاء ثابت و محقق شد؛ آن هم در یومی که به (ذکر آن، کل کتب و صحف و زُبر زینت یافته است. خوشا به حال کسی که، با یقین به لقاء الله و وصالش، به او (مظهر الهی) فائز شد. چنین شخص از کسانی است که آنچه را خداوند رحمن در فرقان نازل نموده است فهمیدند. شهادت می‌دهیم که او در لوح محفوظ از اهل ايقان (مذکور) است.]

۷. «انک یا ایها المذکور فی ملکوت الله، استقدر من ربک، قم و وقل یا ملأ الارض قد جاء محیی العالم و مضمم النار فی قلب العالم و قد نادى المناد فی بریة القدس باسم علی قبل نبیل و بشر الناس بلقاء الله فی جنة الابهی و قد فتح بابها بالفضل علی وجوه المقبلین.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۹۴) [مضمون: توای کسی که در ملکوت الهی مذکور آمده‌ای، از پروردگارت یاری بطلب، سپس به پاخیز و بگو "ای اهل ارض، به راستی حیات بخش عالم و افروزنده آتش در قلب بنی آدم آمد؛ و منادی در بیابان قدس به نام علی قبل نبیل (حضرت اعلی) ندا بلند کرد و مردمان را به لقاء الله در جنت ابهی بشارت داد؛ و به راستی به فضل و رحمت الهی، درب آن بر وجوه مقبلان گشوده گشت.]

۸. «معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر به معرفت اسم اعظم. اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستویست و اوست غیب مکنون و سر مخزون. کتب قبل و بعد الهی به ذکرش مزین و به ثنایش ناطق. به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التوحید بین الامم^۲. لقاء الله حاصل نشود مگر به لقاء او.» (تجلی اول از لوح تجلیات، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۰۱)

۹. «وَأَشْهَدُ بَانَ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ.» (زیارت نامه جمال مبارک، کتاب نسائم الرحمن) [مضمون: و گواهی می‌دهم که هرکس تو (مظهر الهی) را شناخت، خداوند را شناخته است؛ و هرکس به لقاء تو فائز شد، به لقاء خداوند فائز گشته است.]

^۱ به زیر نویس صفحه ۱۹۰ مراجعه شود.

^۲ به واسطه اوست که علم عالم در عالم نصب شد و پرچم توحید میانه امم برافراشته گشت.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۰. «فاعرف بان للحيوة مقامين مقام يتعلق بظاهر البشرية في جسد العنصرية وهذا معلوم عند جنابك وعند كل من على الأرض بمثل الشمس في وسط السماء وهذه الحيوة تفنى من موت الظاهرية وهذا حق من عند الله ولا مفراً لاحد واما الحيوة التي هي المذكور في كتب الانبياء والاولياء لم يكن إلا الحيوة العرفانية أي عرفان العبد آية تجلي مجليه بما تجلي له به بنفسه و ايقانه بلقاء الله في مظاهر امره وهذه هي الحيوة الطيبة الباقية الدائمة التي من يحيى به لن يموت ابداً و يكون باقياً ببقاء ربه و دائماً بدوام بارئه.» (جواهر الاسرار، ص ۲۵، ب ۶۴) (مضمون: بدان که برای حیات دو مقام است، یک مقام به ظاهر بشر و به جسد عنصری مربوط است؛ امری که نزد شما و نزد همه اهل ارض، مثل خورشید در میانه آسمان، معلوم و مشخص است؛ و این حیات، به مرگ ظاهری فانی می شود و این حقی است از نزد خداوند و هیچ کس را از آن گریزی نیست. اما حیاتی که در کتب انبیاء و اولیاء مذکور آمده، همان حیات عرفانی است؛ یعنی عرفان بنده نسبت به آیه جلوه مجلی به او به نفس خود، و ايقان او است نسبت به لقاء الله در مظاهر امرش؛ و این همان حیات پاکیزه جاویدانی است که هرکس به آن زنده شود، هرگز نمیرد؛ به بقاء پروردگارش باقی است و به دوام خالقش پاینده است.)

۱۱. «بصر سر و شهاده را از توجه ما سوی الله پاک و مقدس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقاي او که عين لقاء الله است مرزوق گردید و این است قول حقیکه سبقت نگرفته او را قولي و از عقب در نیاید او را باطلی. لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود. چه نیکوست حال نفسیکه بنفس خود به انوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد. فهنئاً للعارفين.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۱۵)

۱۲. «یا شیخ... قدری در آیات لقاء که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکر نما شاید راه مستقیم را بیابی و سبب و علت هدایت خلق شوی.» (لوح شیخ نجفی، ص ۸۴)

۱۳. «علتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که به وهم صرف کفایت نموده اند و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند، به راه های مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند.» (آیات الهی ۱، فقره ۱۴ نوامبر)

۱۴. «یکبار به طور تقدیس قدم گذار و به قلب فارغ و لسان طاهر "ربّ آرني" گو تا لزال از مکمن قدس بی زوال "انظر تراني" بشنوی و به لقاء جمال بی مثال حضرت ذوالجلال فائز گردی؛ یعنی لقاء مظهر نفس او که به یک تجلی از تجلیات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشهود بما نطقت سدره

^۱ پروردگارا خودت را به من نشان بده.

^۲ نگاه کن، مرا می بینی.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

الطّور.» (آیات الهی ۱، فقره ۱۶ نوامبر) (مضمون بخش عربی: آواز می خوانند درختان وجود از غیب و شهود به آنچه شجره طور نطق نمود^۱).

۱۵. «ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرّح ها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سُرّادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرم مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد، جمیع تکذیب می نمودند و از لقای او که عین لقاءالله است، احتراز می جستند.» (منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، ص ۲۰، فقره ۱۳)

۱۶. «هنوز یهود به حجات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند، کی ظاهر خواهد شد؛ کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عدّ بهم بنار کانت فی هاویه الجحیم موقوداً^۲ و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورا را که در علائم ظهور بعد نوشته شده؛ چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور ظاهر نشد، لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاءالله فائز نگشتند.» (منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، ص ۲۲، فقره ۱۳)

۱۷. «از جمله ادله بر اثبات این امر (عدم اقبال صاحبان قدرت و ثروت و مقام به مظاهر احدیه) آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند، به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و بلقاءالله فائز می گشتند؛ لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند.» (منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، ص ۱۱۹، فقره ۹۱)

۱۸. «ما نشهد فی ظهورهم (مظاهر مقدسه آینده) الا ظهور الله و فی بطونهم الا بطونه آن انتم تعرفون و کلّهم مرایا الله بحیث لا یری فیهم الا نفس الله و جماله و عزّ الله و بهائه لو انتم تعقلون و ما سویهم مرایاهم و هم مرایا الاولیه آن انتم تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون.» (منتخبات آثار حضرت بهاءالله، فقره ۳۰) [مضمون: در ظهور آنان (مظاهر مقدسه آینده) جز ظهور خداوند و در بطونشان جز بطون او را مشاهده نمی کنیم، اگر شما از شناسندگانید؛ و همه آنان آینه های ذات خداوندند، آنچنان که در وجودشان دیده نمی شود مگر نفس خداوند و جمال او و عزّت او و بهاء او، اگر شما از عاقلانید؛ و ماسوای آنان آینه های

^۱ اشاره به آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از سوره طه است که در آن ها، پس از نزدیک شدن موسی به شجره مشتعل، ناگهان ندایی فرمود: «آنی آنا ربّک فأخلع نعلیک، آنک بالوادی المقدّس طوی» (این منم پروردگار تو پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدّس طوی هستی.)

^۲ این گونه خداوند به سبب گناهشان، آنان را اخذ کرد، و روح ایمان را از آنان گرفت، و به آتشی که در عمق دوزخ برافروخته است، عذابشان داد.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

جمال آنانند و آنان آینه‌های اولیه‌اند اگر شما از دانایانید؛ و هیچ کس در هیچ موردی از آنان سبقت و پیشی نگیرد و آنان از همگان سبقت گیرند.]

۱۹. «ان الله تبارك و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شان حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه كما نزل فی ملکوت العزة" و لکنه رسول الله و خاتم النبیین" و عد العباد بلاقائه یوم القيمة لعظمة ظهور البعد كما ظهر بالحق و لم یکن جنة اعظم من ذلك و لا رتبة اکبر من هذا ان انتم فی آیات القرآن تتفکرون. فهنیئاً لمن ایقن بلاقائه یوم ظهور جماله و انی لو اذکر لک آیات النازلة فی هذه الرتبة العالیة لیطول الکلام و نبعد عن المرام لکن اذکر هذه الایة و نکتفی بها لتقر عیناک و تصل الی ما کنز فیها و خزن بها و هی هذه " الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجرى لاجل مسمى یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقنون" ^۱ اذا فالنتف یا حبیبی فی ذکر الایقان فی هذه الایة کان السموات و الارض و العرش و الشمس و القمر کلهن خلقن لایقان العباد لقاؤه فی ایامه فوالله یا اخی فانظر عظمة هذا المقام و شان هولاء العباد فی هذه الایام " کانهم حمر مستنفرة" ^۲ فرت عن طلعة الالهیة و جمال الهویة.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۳، فونت نیورومن ۱۴، ص ۴۰۸) همان‌گونه که از ملکوت عزت نازل شده که "اما رسول خداوند و خاتم النبیین"، خداوند تبارک و تعالی، بعد از آنکه نبوت را در شان حبیبش و صفییش و نیکوترین خلقش (حضرت محمد) ختم کرد^۳، برای (نشان دادن) عظمت ظهور، همان‌گونه که به راستی ظاهر شد، بندگان را به لقای خود در روز قیامت وعده داد^۴. اگر در آیات قرآن تفکر کنید (متوجه می‌شوید) که هیچ جنتی عظیم‌تر از این نیست، و هیچ مقامی عالی‌تر از این نه. پس خوشا به حال کسی که به لقای او در یوم ظهور جمالش یقین نمود. من اگر آیات نازله در این مقام متعالی را برای شما ذکر کنم، کلام به درازا می‌کشد و از مرام باز می‌مانیم؛ ولی این آیه را ذکر می‌کنم و به آن اکتفا می‌نمایم تا چشمانت روشن شود و به آنچه در آن به گنج نهاده شده، واصل گردی؛ و آن این است: "خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید، برافراشت؛ آن‌گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید؛ هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید؛ امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید." ^۵ اکنون ای دوست من، به ذکر یقین در این آیه توجه کن. انگار که آسمان‌ها و زمین و عرش و خورشید و ماه، تمامیشان برای ایقان عباد به لقای او در ایام ظهورش خلق شده‌اند. ترا به خدا قسم، این برادر من، عظمت این مقام را

^۱ سوره رعد، آیه ۲.

^۲ سوره مدثر، آیه ۵۰.

^۳ سوره احزاب، آیه ۴۰ «ما کان محمد اباً احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.» (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.)

^۴ سوره احزاب، آیه ۴ «تَحِیْتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَّاعَدَ لَهُمْ أَجْرًا کَرِیْمًا» (درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است.)

^۵ ترجمه از برنامه المبین

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بنگر، و شان این عباد را در این ایام (ملاحظه کن)؛ "گویی گورخرانی رمیده‌اند" که از طلعت احدیه و جمال هوپه می‌گیرند.

۲۰. «أريدُ أن اذكر لجنابك بعض ما غنت الورقاء في قطب العماء في معنى الحيوة و الموت و لو أن هذا ممتنع لاني لو اريد أن أفسر لك كما هو المكتوب في الواح المحفوظ لن تحمله الالواح و لن تسعه الاوراق و لن تطيقه الالواح و لكن اذكر على ما ينبغي لهذا الزمان و هذه الالواح ليكون دليلاً لمن أراد أن يدخل في زرف المعاني و يسمع نعمات الروحاني من هذا الطير المعنوي الالهي و يكون من الذينهم انقطعوا الى الله و كانوا اليوم بلقاء الله يستبشرون.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم‌اعلی ۳، فونت نیورومن ۱۴، جواهر الاسرار، صفحه کلی ۴۰۹-۴۰۸) (مضمون: می‌خواهم برای آن جناب بعضی نکاتی را که کبوتر بهشتی در قطب عالم غیب در معنای زندگی و مرگ تغنی کرده، ذکر نمایم. اما این کاری غیر ممکن است، چون اگر بخواهم آن‌گونه که در الواح محفوظ نوشته شده، تفسیر نمایم؛ الواح حملش ننماید و اوراق گنجایش نتواند و ارواح طاقت نیاورد. بنا بر این، آن‌گونه که متناسب این زمان و این اوان است، ذکر می‌نمایم، تا دلیلی باشد برای کسی که می‌خواهد به اوج معانی فائز شود و نعمات روحانی را از این طیر معنوی الهی بشنود و از کسانی باشد که در راه خدا از همه چیز گسستند و امروز به لقاء الله بشارت می‌یابند.)

۲۱. «قد دعونا كل الاشيا الى لقاء ربك مالک الاسماء طوبى لمن اقبل الى الله مالک يوم الدين.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم‌اعلی ۱، فونت نیورومن ۱۴، فقره ۶، ص ۵۲) (تمامی اشیاء را به دیدار پروردگارت، که مالک نام‌ها است، دعوت نمودیم. خوشا به حال کسی که به خداوند، مالک یوم دین، اقبال نمود.)

۲۲. «قد ظهر ملکوت الله و استقر على العرش محبوب العالمين. به فتحت ابواب اللقاء على وجوه النبیین و المرسلین.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم‌اعلی ۱، فونت نیورومن ۱۴، فقره ۱۰، ص ۶۰) (مضمون: ملکوت خداوند ظاهر شد و محبوب عالمیان بر عرش (عظمت) مستقر گشت. به واسطه او، درب‌های دیدار به روی انبیاء و رسولان باز شد.)

۲۳. «هذا كتاب من لدنا الى الذي اقبل الى الله و انقطع عما سويه ألا انه ممن فاز بلقاء الله المهيمن العزيز الحكيم و طاف بقعة الله الى آن دخل فيها باذنه و حضر تلقاء العرش بخضوع مبین.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم‌اعلی ۱، فونت نیورومن ۱۴، فقره ۲۳، ص ۷۸) (مضمون: این کتابی از نزد ما به سوی کسی است که به خداوند اقبال کرد و از غیر او گسست؛ همانا او، همچون دیگران، به دیدار خداوند مهیمن عزیز حکیم فائز شد و به طواف بقعه الهی پرداخت تا این که به اذن خداوند، به آن داخل گشت و با خضوع تمام، در برابر عرش الوهیت حاضر شد.)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲۴. «قد تشرف بر الشام بقدم ربك العزيز العلام. هذه ارض فيها ارتفع نداء النبیین و المرسلین. انا خاطبناها طوبی لك بما فزت بقاء ربك. هل الذين سكنوا فيك يقبلون الى الله مالك الاسماء او ينكرونه كما انكروا اول مرة؟ اذ نادى و قالت انك انت العليم الخبير.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلى ۱، فونت نیورومن ۱۴، فقره ۷۸، ص ۱۳۴) [مضمون: بیابان شام به قدم پروردگار عزیز و علام مشرف شد. این سرزمینی است که در آن، ندای انبیاء و مرسلین بلند گشت. ما آن را مخاطب نمودیم (و گفتیم): "خوشا بر تو چون که به لقاء پروردگارت فائز شدی. آیا کسانی که در تو ساکنند به خداوند، که مالک نام ها است، روی می آورند یا او را انکار می نمایند؟ همان گونه که نخستین بار انکارش کردند؟ در این موقع (سرزمین شام) ندا برآورد و گفت: همانا تو علیم و خبیر هستی.]

۲۵. «هذا كتاب من لدنا الى الذي استشرق من بوارق انوار ربه و استغرب عن الاوطان الى آن ورد في جوار رحمة ربه الرحمن في الارض التي سميناها من قبل بالجزيرة الخضراء و من بعد بارض السربما قدر في لوح القضاء من لدن علیم حكيم. طوبی لك بما فزت بقاء الله مرة بعد اخرى و استخبرت منه في هذا السجن البعيد.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلى ۱، فونت نیورومن ۱۴، فقره ۱۶۴، ص ۲۲۰) (مضمون: این کتابی است از نزد ما به سوی کسی که از درخشش انوار پروردگارش نورانی شد و از وطن ها برید تا این که به جوار رحمت پروردگار رحمنش رسید؛ آن هم در سرزمینی که از قبل جزیره سرسبز نامیدیم و بعد از هم، به سبب آنچه که در لوح قضا مقدر شد، "ارض سر" ش خواندیم. خوشا به حال تو که یک بار دیگر، به لقاء الله فائز شدی و از احوال او، در این "سجن بعید" ۲، جويا گشتی.)

۲۶. «تبارك الذي اظهر البهاء و جعله مشرق سلطانه لمن في الاكوان. من الناس من عرف و سرع الى المنظر الاكبر و منهم من ادبر و اتبع كل مشرك مكار و الذي اقبل انه ممن فاز بقاء الله و الذي اعرض من اصحاب النار في كتاب ربك العزيز المختار.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۰۴، ص ۲۶۰) [مضمون: خجسته است کسی که بهاء (حضرت بهاء الله) را ظاهر نمود و او را مشرق سلطنتش برای همه اهل اکوان قرار داد. از مردمان کسانی شناختند و به سوی منظر اکبر شتافتند و کسانی روی برتافتند و از هر مشرک شکاک پیروی کردند؛ کسی که اقبال نمود در زمرة آنانی است که به لقاء الله فائز شدند و کسی که اعراض کرد، در کتاب پروردگار عزیز و مختار، از اصحاب نار (اهل دوزخ) محسوب گشت.]

۱ در قدیم سرزمین فلسطین هم بخشی از ولایت بزرگ شام (یا شامات) بوده است. به ظن قوی، عبارت "نخستین بار" اشاره به ایام مظهریت حضرت مسیح در آن دیار است، زمانی که یهودین حضرتش را نپذیرفتند و حتی به فرمان روحانیان نشان، به صلیب کشیدند. ندایی که به نحو نمادین آن سرزمین بر می آورد، نشان از این حقیقت دارد- مؤلف

۲ "ارض سر" و "سجن بعید" از القاب شهر ادرنه است که اکنون در بخش اروپایی کشور ترکیه قرار دارد. و در این جا، لقب سوومی هم برای آن مدینه شهیره (از لحاظ امر الهی) مشاهده می کنیم، "جزیره خضراء".

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲۷. «ان الذين خرقوا الاحجاب اولئك فازوا بلقاءالله في المآب الا انهم من الفائزين.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فونت نیورومن ۱۴، ص ۶) (مضمون: کسانی که حجابها را دریدند، در روز آمدن (خداوند) به لقاءالله فائز شدند؛ بدان که آنان از فائزانند.)

۲۸. «انك سمعت النداء و اقبلت الى الزوراء (بغداد) مقر عرش ربك فاطر السماء الى ان دخلت المقام المحمود و فزت بلقاءالله مالک الغیب و الشهود.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فقره ۱، فونت نیورومن ۱۴، صفحه کلی ۵۹۶) (مضمون: تو ندای الهی را شنیدی و به سمت بغداد، مقر عرش پروردگارت که شکافنده آسمان است، شتافتی، تا این که به مقام محمود داخل شدی و به لقاء خداوند که مالک غیب و شهود است، فائز گشتی.)

۲۹. «تعالی الرحمن الذی انزل البیان و بشر الكل بلقاءالله المقتدر المهیمن العلیم الحکیم.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۹۰) (مضمون: والامقام است خداوند رحمن که (کتاب) بیان را نازل نمود و همگان را به دیدار خداوند مقتدر مهیمن علیم حکیم، بشارت داد.)

۳۰. «یا ابن نذاف کم من عارفٍ منع عن المقصود و کم من امیّ اخذه سکر کوثر البیان حیث نبذ العالم شوقاً للقاءالله منزل الآیات.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فونت نیورومن ۱۴، ص ۶۹) (مضمون: ای پسر نذاف، چه فراوان عارفانی که از مقصود منع شدند و چه بسیار مردمی امی که مستی کوثر بیان الهی اخذشان نمود، آنچنان که به شوق لقاءالله، نازل کننده آیات، دنیا را رها کردند.)

۳۱. «سبحانک یا الهه الاسماء و فاطر السماء لک الحمد بما عرفت عبادک هذا الیوم الذی فیه جرى کوثر الحیوان من اصبع کرمک و ظهر ربیع مکاشفة و اللقاء بظهورک لمن فی سمائك و ارضک.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۲۱) (مضمون: پاکیزه ای توای خداوند نامها و گشاینده آسمانها؛ ستایش تو راست چون که این روز را به بندگانت شناساندی؛ روزی که در آن، به دست بخششت، چشمه زندگی جاری شد و به ظهورت در آسمان و ارضت، بهاران مکاشفه و لقاء نمودار گشت.)

۳۲. «قل یا ملأ الارض ضیعوا الاقوال و تمسکوا بالاعمال کذلک یا مرمکم الغنی المتعال لو انتم تشعرون. هذا یوم الذکر و الثناء و هذا یوم مکاشفة و اللقاء ولكن الناس عنه معرضون.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۲، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۶۸) (مضمون: بگوای زمینیان، اقوال را بگذارید و به اعمال بچسبید؛ بی نیاز بلندمرتبه، این گونه شما را امر می کند، اگر می فهمید. این، روز ذکر و ثنا است و این، یوم مکاشفه و لقاء است، ولی مردمان از آن رویگردانند.)

۳۳. «قدرنا فی هذا اللوح لاکثر الاحباب بان یکتبوا الواحاً فی اثبات هذا الامر و یرسلوها الى البلاد لعلّ بذلک لن یحتجب احدٌ عن لقاءالله العزیز الجمیل. آن یا عبد فاعمل بما أمرت و لا تأخر امر ربک و کن من العالمین.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ ۴، لوح رضوان الاقرار، فونت نیورومن ۱۴، ص ۵۰۹) (مضمون: در این لوح برای اکثر احباب مقرر داشتیم که مقالاتی در اثبات این امر بنویسند و به اطراف بلاد

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بفرستند، شاید به این سبب کسی از لقاءالله، که عزیز و جمیل است، محبوب نماند. ای بنده، به آنچه امر شدی عمل کن و فرمان پروردگارت را به تأخیر مینداز و از عاملین باش).

۳۴. «یا ملاء الابن قد ارسلنا اليكم يوحنا (حضرت باب) مرة اخرى انه نادی فی برية البيان: يا خلق الاكوان طهروا عيونكم قد اقترب يوم المشاهدة و اللقاء.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلیٰ، ۱، فقره ۱، ص ۱۵) (مضمون: ای گروه پسر (مسیحیان)، یک بار دیگر، یوحنا (حضرت باب) را به سوی شما فرستادیم و او، در بیابان بیان ندا بلند نمود که این خلق هستی‌ها، چشم‌های خود را پاکیزه دارید، زیرا روز مشاهده و لقاء نزدیک شد.)

۳۵. «باری بصر سر و شهاده را از توجه ما سوی الله پاک و مقدس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و به لقای او که عین لقاءالله است مرزوق گردید. و این است قول حقی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی؛ لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود. چه نیکوست حال نفسی که به نفس خود به انوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد. فهنيئاً للعارفين.» (حضرت بهاءالله، پیام ملکوت، ص ۳۴۱)

۳۶. «باری حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در جمیع کتب خویش بشارت بظهور بهاءالله داد که در سنه تسع ظهور عجیبی ظاهر می‌شود و هر خیری حاصل می‌گردد و کلّ بلقاءالله فائز می‌شوند یعنی ظهور ربّ الجنود خواهد بود و آفتاب حقیقت طالع و روح ابدی دمیده خواهد شد.» (حضرت عبدالبهاء، خطابات جلد ۳، ص ۶)

۳۷. «أیها السائل الجلیل المتوجّه الی الملکوت العظیم، اعلم أنّ الرؤیة فی یوم الله مذکور فی جمیع الصحائف و الزبر و الألواح النازلة من السماء علی الانبیاء فی غابر الازمان العصور الخالیة و القرون الأولیة و کلّ نبی من الانبیاء بشرّ قومه بیوم اللقاء فارجع الی النصوص الموجودة فی الانجیل و الزبور و التوراة و القرآن قال الله تعالی فی الفرقان "اعلموا انکم ملاقوه یوم القيامة" و ایضاً "قد خسرا الذین کذبوا بلقاء ربّهم" و ایضاً "لعلکم بلقاء ربّکم توقنون" و فی حدیث مروی من أحد و عشرين من الصحابة أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال "سترون ربّکم كما ترون البدر فی لیلة أربعة عشر" و قال علی علیه السلام "رأیت الله و الافریدوس برأی العین" و ایضاً قال "و رأیته و عرفته فعبدته لا أعبد ربا لم أره" مع هذه العبارات المصرّحة و النصوص الصریحة و الروایات المأثورة اختلف الاقوام فی هذه المسئلة... أنّ هذه المنحة المختصة بالاصفیاء و یختصّ برحمته من یشاء إنّما تتیسر فی الیوم الذی ترتعش فیہ أركان الأرض و السماء و تقوم القيامة الكبرى و تنكشف الواقعة عن الطامة العظمی. هذا ماورد فی جمیع التفاسیر و التأویل من أعلم علماء الاسرار فی کلّ الاعصار من جمیع الاقطار. و اما جوهر المسئلة و حقیقة الامر أنّ اللقاء أمر مسلّم محتوم منصوص فی الصحف و الواح الحی القیوم.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۱، صص ۱۰۵-۱۰۳) (مضمون: ای پرسنده ی برازنده، که متوجه به ملکوت عظیم هستی، بدان که در تمام صحف و زبر و الواح نازل شده از آسمان بر انبیاء در گذشته های دور، عصرهای گذشته و قرن های اولیه، فرایند رؤیت در یوم الله، مذکور آمده؛ و هر

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نبی از انبیاء الهی، قوم خود را به لقاءالله بشارت داد. به نصوص موجوده در انجیل و زبور و تورات و قرآن مراجعه کن. خداوند تعالی در قرآن فرمود "

۳۸. «فَاعْلَمْ أَن الرُّؤْيَا وَاللِّقَاءُ... مِنْ حَيْثُ الظُّهُورِ وَالبِهْ رُوزِ وَالتَّجَلِّيِ وَكُشْفِ الحِجَابِ وَازَالَةِ السَّحَابِ وَرَفْعِ النِّقَابِ فِي يَوْمِ الايَابِ فالرُّؤْيَا أَمْرٌ مَشْرُوعٌ مَوْعُودٌ فِي اليَوْمِ المَشْهُودِ يَخْتَصُّ اللهُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ السُّجُودِ الَّذِينَ لَهُمْ نَصِيبٌ مَفْرُوضٌ مِنْ هَذَا المَقَامِ المَحْمُودِ وَالبِرْهَانِ وَاضِحٌ مَنْصُوصٌ مَثْبُوتٌ وَ يَشْهَدُ بِهِ العُقُولُ المَسْتَوِيَةُ الرِّبَانِيَّةُ الالهِيَّةُ.» (حضرت عبدالبهاء، مكاتيب ۱، ص ۱۰۷)

بخش دوم- لقاءالله در آثار محققین و مؤلفین بهایی

۱. «حضرت باب در آثار مبارکه خود تصریح فرموده‌اند که مقصد از لقاءالله که در کتب مقدسه وعده داده شده لقای من یظهرهالله بوده‌است.» (ادیب طاهرزاده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فصل هجدهم)

۲. «آمدن خدا در روز واپسین که به مدلول آیات "قرآن" اثبات می‌شود، بر طبق معتقدات اهل بهاء نمی‌تواند به هبوط ذات الهی از عالم حقّ به عالم خلق تعبیر شود و ناگزیر با کسانی که حفظ توحید را مستلزم این می‌دانند که آمدن خدا را به آمدن امر او و آیات او تفسیر کنند. همزیانند و مسلم است که امر خدا جز با مظهر امر او، و آیات خدا جز با مطلعّ وحی او نمی‌تواند "بیاید". آنچه از آیات این ظهور بدیع قبلاً در این خصوص آورده شد برای اثبات این معنی کافی است. اما چون تنزیه خدا در نظر اهل بهاء مطلب اصلی این رساله است، بهتر آنکه هر فرصتی را برای تأکید در باره این مطلب مغتنم شماریم و در این مورد به آیه دیگری از قلم اعلی که تصریح به این معنی دارد، استناد کنیم. قوله تعالی: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضاء نمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلعّ واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق (مقام توحید) و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده (مقام تحدید). ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمایید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محوگردد. حبا لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمایید. ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب. مگرید قدرت الهیه ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد"¹. در نقل آیات برخلاف آنچه معمول ماست قائل به تفصیل شدیم تا اندکی از مقصد صاحب این امر آگاه شویم و شمه‌ای از تعالیم او را در باره وحدت ادیان و لزوم ترک نزاع دینی و اجتناب از بغض مذهبی و صرف نظر از اختلاف در فروع و تمسک به اساس واحد امر الهی به یاد آوریم. و آن‌گاه دوباره بدانچه مربوط به بحث کنونی ماست باز گردیم. در ابتدای این آیات فرموده‌اند: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" اگرچه بر اهل بهاء مطلب به قدری آشکار است که حاجت به توضیح ندارد ولیکن چون ممکن است دیگران را چنین گمان

¹ مجموعه اشراقات، ص ۱۳۳-۱۳۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

رود که آمدن حقّ جلّ جلاله مستلزم حلول و نزول ذات حقّ است و این معنی با تنزیه و توحید منافات دارد، قلم‌اعلی همین آیه را در لوح دیگری بعینها نقل فرموده و مراد از آن را بشخصه تعیین نموده‌است تا چنین گمانی را باطل نماید و هرگونه شبهه‌ای را در این باره زائل فرماید و خود او معنی حقیقی تمام آیاتی را که در بعضی از موارد در آثار قلم‌اعلی آمده، و در طیّ آن‌ها به نحوی از انحاء به آمدن خدا در یوم لقاء اشاره شده‌است، روشن سازد. قوله تعالی: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. یعنی مشارق امر و مخازن لئالی علم او، چه که آنّه غیب مکنون مستور عن الانظار. انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان: لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخیر"^۱. مفاد کلمات عربی اواخر آیات چنین می‌شود، خدای تعالی پنهان و ناپیدا و پوشیده از دیدگان است. آنچه را که خدا در "قرآن" فرمود به یاد آورید: او را به دیدگان ادراک نمی‌توان کرد و او دیدگان را ادراک می‌کند و اوست لطیف و خبیر. « (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، نیورومن ۱۴، صص ۷۸-۷۷)

۳. «در کتاب مبین رب‌العالمین بعد از ذکر ختمیت، فی قوله تعالی: ولکن رسول‌الله و خاتم‌النّبیین جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقاء در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فهنئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون. معذک به حکم اول از امر ثانی معرض گشته‌اند با این‌که حکم لقاء در یوم قیام منصوصاست در کتاب. و قیامت هم به دلایل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او. و همچنین از لقاء لقای جمال اوست در هیکل ظهور او. اذ انه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»^۲. توجه باید داشت که جمال قدم پس از این‌که در این آیات بینات فرمود که لقای موعود در قرآن مانع از این است که به ختم تشریح شرایع قائل شویم، زیرا لقای خدا جز لقای مظاهر امر او که تشریح شرایع می‌کنند معنی دیگری ندارد، در ختام کلام به سیاق سایر آیات به لحن اکید بیان داشت که مقصود از این‌که لقای خدا را لقای صاحب امر و شارع دین می‌دانیم این است که ذات حقّ را در مقام تقدیس و تنزیه نگاه داریم، چون ذات او در مقامی است که "لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار" و چون قصد صاحب امر این باشد که همواره در حفظ تنزیه ذات خدا اصرار فرماید، چه نیکوتر از آنکه ما نیز از تکرار این معنی ابا نکنیم و در ختام این مطلب چند کلمه دیگر از سخنان مشک افشان او را بیاوریم تا رفع شبهه حلول زیبه این دفتر مختصر در همه فصول و ابواب آن باشد. « (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، صص ۵۸-۵۵)

۴. «شیخ احمد احسایی (متوفی به ۱۲۴۱/۱۸۲۵)، بنیان‌گذار مکتب شیخی، و مبشر بلا فصل و اعتقادی ادیان بابی/بهای، قبلاً آیات دالّ بر لقای رستاخیزی خدا را (قرآن: ۳۳:۴۴، ۱۰:۴۵، ۶:۳۱، ۲:۲۴۹، ۲:۴۶، ۱۱:۲۹، ۶۹:۲۰، ۱۳:۲، ۶:۱۵۴، ۱۸:۱۱۱، ۲۹:۲۳) به ظهور قائم موعود تعبیر و تفسیر کرده بود.

^۱ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی، ص ۱۰.

^۲ کتاب ایقان، فقرات ۱۸۲-۱۸۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

رویکرد شیخ احمد به این آیات قیامت‌نشان، که آن‌ها را به عنوان آیات متشابهات در نظر گرفته بود، «منطقی» (با نفی انسان‌گونه‌انگاری خدا) و استعاری بود. از جمله او، تعبیر ظاهری برای «دیدن» خدا در روز داوری را به نفع یک تعبیر با محوریت شخص امام، مردود دانست. شیخ احمد بر اساس بعضی احادیث شیعی، روز قیامت را به عنوان روز ظهور قائم منتظر تفسیر نمود؛ کسی که دگرگونی‌هایی در حیات اجتماعی، اخلاقی، و دینی جهان ایجاد خواهد کرد.» (رفعتی، ۱۱۹-۱۱۸). (کریستفر باک، مقاله "در وراي خاتم النبیین"، صص ۹-۸)

۵. «حضرت بهاء‌الله با انحراف توجه پیامبرگرایانه از آیه خاتمیت، و تمرکز آن بر آیات متعدد دال بر "لقاءالله"، زمینه لازم را برای یک ظهور فراقرائی مهیا نمودند. از منظری معین، تمامیت خط استدلالی ایشان در کتاب ایقان، در جهت اثبات اولویت و ارجحیت آیه ۴۴:۳۳ است بر آیه ۴۰:۳۳. آن حضرت بر اهمیت آیه قرآنی مشتمل بر عبارت «خاتم النبیین» اذعان می‌نمایند، اما در عین حال، توجه را به سهو و اهمالی که نسبت به تفسیر چهار آیه آن سوتر اعمال شده است، جلب می‌کنند.» (کریستفر باک، مقاله "در وراي خاتم النبیین"، ص ۹)

۶. «می‌دانید در "قرآن" آیات زیادی وارد شده که حکایت از این می‌کند که باید منتظر لقاء خدا بود، و حتی این امر شرط ایمان است و کسی که خودش را مایوس بخواهد، مایوس باشد از لقاءالله نسبت کفر به او داده شده و عدم اعتقاد به امر لقاء یأس از رحمت خدا تلقی شده است^۱. خدا، یا آمدن خدا از علائم یوم قیامت است: "جاء ربك و الملك صفاً صفاً و یوم یأتی ربك"^۲. ما اهل بهاء قائل به این هستیم که خدا منزّه از این عالم است، نه می‌آید، نه می‌زاید، نه دیده می‌شود، نه حتی نسبتی به این عالم پیدا می‌کند. پیوسته در مقام تنزیه خود می‌ماند. در "کتاب مستطاب ایقان" به صراحت و به تفصیل این مطلب را روشن فرموده‌اند که لقاء خدا یعنی لقاء مظهر امر خدا^۳. پس هر جا که گفته می‌شود من می‌خواهم خدا را ببینم، قصد رؤیت مظهر امر است، از آن لحاظ که مظهر تجلی کمالات و صفات و اسماء الهی است. حتی می‌توانیم بگوییم مظهر ذات الهی است. برای این که ذات، از آن لحاظ که غیب است، ظاهر نمی‌شود و از آن لحاظ که ظاهر می‌شود ناگزیر در چیزی باید ظاهر بشود. حالا ممکن است کسی بگوید که چرا اصلاً به خدا ظاهر بگوییم. ولی ناگزیریم، لا اقلّ به حکم ایمان دینی ظاهر بگوییم. ناگزیریم بگوییم: "هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن" آیه "قرآن" است که خدا اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است^۴. پس علاوه بر باطن، ظاهر هم هست. بنابراین وقتی ظاهر می‌شود، ناگزیر در جایی و در چیزی و در کسی باید ظاهر بشود، و این ظهور هم صرف به عنوان ظهور او در مظهر امر در عالم امر و خلق است لا غیر. بنا بر این

^۱ (۸) ن ک به "لقاءالله" در مقاله "الوہیت و توحید" در همین کتاب، ص ۹۹-۱۰۵.

^۲ آیه ۲۲ از سوره فجر.

^۳ ن ک به کتاب "ایقان"، ص ۱۰۷-۱۱۴.

^۴ اشاره است به آیه ۳ در سوره حدید.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

وقتی گفته می شود خدایا خودت را به من نشان بده، یعنی ما رؤیت مظهر امر را باید انتظار ببریم. اگر قصد ما این باشد که خود خدا را ببینیم، جواب ما "لن ترانی" ^۱ است، یعنی هیچوقت مرا نخواهی دید. اما اگر بخواهیم چنانچه در حدّ خودمان است، او را ببینیم، این دیدن را به معنی دیدار مظهر امر تلقی می کنیم. پس در واقع در زمان ظهور جمال مبارک، کسی که می خواست خدا را ببیند، برای این که مظهر امر در عالم ظاهر بود می توانست به او بگوید که "انظر ترانی" نگاه کن مرا خواهی دید. اگر مرا نمی بینی برای این است که نگاه نمی کنی، اگر نگاه کنی مرا خواهی دید. این جواب را صدبار خواهی شنید که تو نگاه کن تا ببینی. در اینجا ممکن است این سؤال به نظر برسد که اگر مظهر امر یک حقیقت بیشتر نیست، و همه مظاهر امر حقیقت واحده اند و این حکم در باره همه صادق است، پس چطور در زمان موسی "لن ترانی" گفته شده یعنی نخواهی دید مرا، و حال آنکه موسی خواسته بود که ببیند و به او "لن ترانی" گفته شده بود و حالا "انظر ترانی" است؟ آنجا مظهر امر خواسته بود که خدا را ببیند، یعنی در واقع رؤیت خود خدا انتظار می رفت و جواب "لن ترانی" بود. اما اینجا مظهر امر می گوید به کسی که می خواهد ببیند، نگاه کند تا ببیند، یعنی در واقع اینجا دیده شدن مظهر امر است از طرف مردم که به منزله رؤیت خدا می تواند باشد، و در آنجا منظور دیده شدن خود خدا از طرف مظهر امر بود که این کار امکان نداشت. همان طور که در زمان حضرت محمد هم امکان نداشت برای این که فرمود: "ما عرفناک حق معرفتک" ^۲. ما تو را چنان که باید نشناختیم. چون به هر صورت مراتب محفوظ است، مظهر امر نسبت به خدا در مرتبه فروتنی است، بنابراین امکان ادراک مرتبه بالاتر، کما هو حقّه، در شان او هم نیست. «(دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۱۴-۱۳)

۷. «ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه درهیاکل قدسیّه بوده اند. به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرعها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدناید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد. جمیع تکذیب می نمودند و از لقای او که عین لقاءالله است احتراز می جستند...» ^۳ و هم به سبب غفلت از همین معنی بود که ختم نبوت را دلیل بر ختم ظهورات الهیه و نهایت تشریح ادیان دانستند. یعنی اگر لقاءالله را به معنی صحیح آن که لقای شارع شرع جدید و مظهر امر بدیع باشد می گرفتند، چگونه میسر می شد که با وجود تصریح به لقاء موعود در "قرآن" مجید و نزول آیات متواتره در این مورد و نهی از انکار لقاء و تعبیر آن به

^۱ هرگز مرا نخواهی دید.

^۲ "آنگونه که حق شناختن است ترا نشناختیم". کلام حضرت رسول است که در کتب معتبره اسلامی از جمله در کتاب "اربعین" شیخ بهائی نقل گشته است. ن ک به کتاب "امر و خلق"، ج ۱، ص ۳۵.

^۳ کتاب ایقان، ص ۳.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

یأس از رحمت خدا، منکر ظهور دیگری بعد از رسول اکرم باشند ولو نام نبی بر خویشتن نگذارد و یا خود را به وصف رسالت موصوف نسازد.» (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۵۷)

۸. «آیات نازل در "قرآن" که حاکی از لقای خداست بسیار است. بارها در این کتاب شریف آمده است که: خدا را دیدار می‌کنید، به دیدار پروردگار امیدوار باشید، موعد این دیدار فرا می‌رسد، به این دیدار یقین کنید، انکار لقاء خدا یأس از رحمت اوست، کسانی که به چنین یأسی دچار شوند به عذاب الیم گرفتار می‌آیند. قوله تعالی: "الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونه اثم استوی علی العرش... یدبر الامر یفصل الآيات لعلکم بلقاء ربکم توقنون"^۱. و قوله تعالی: "من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات و هو السميع العليم"^۲. و قوله تعالی: "والذین کفروا بایات الله و لقائه اولئک یشوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم"^۳. اما ذات خدا نادیدنی است. نه تنها خدا را نمی‌توان دید بلکه چنانکه گفتیم به ذات وی در مقام حق مطلق نمی‌توان راه یافت. او را چنانکه اوست نمی‌توان شناخت. این است که برای حفظ توحید و تنزیه و تقدیس، مقصود از لقای خدا را لقای مظهر امر او در هر زمان باید دانست. نه خدا را بدین جهان می‌توان فرود آورد تا انسان به دیدار او نائل آید و نه انسان را در هر جهانی به مقامی می‌توان فرا برد که نادیدنی را ببیند یا ناشناختنی را بشناسد. پس این دیدار را معنی دیگری است و آن معنی جز این نیست که خدا را در خلق او، و البته در اعلی مرتبه خلق او و مظهر امر اوست، بتوان دید، و این دیدار را که دیده آدمی در ظاهر و باطن بدان سوی آن راهی ندارد، دیدار پروردگار دانست. راستی چه می‌توان گفت؟ از یک سوی به لقای خدا موعودیم، از سوی دیگر خود را از مقام او که مقام حق است چنان دور می‌بینیم که چنین امری را ممکن نمی‌شماریم. اگر لقاء الله را تجلی خدا در ذات او بنگاریم، کسی را از عالم خلق بدین مقام راهی نیست. اما اگر به تجلی خدا در ماسوای او تعبیر کنیم، پیداست که برترین مرتبه این تجلی در مظاهر امر اوست. اهل بهاء می‌گویند که لقای خدا در عالم حق میسر نیست، چه اگر به چنین قولی قائل باشند یا خدای متعال را از علو تنزیه فرو آورده یا انسان را به ساحت جلال او فراده‌اند، و این هر دو منافی توحید است. اما اگر این لقاء در عالم خلق باشد، ناگزیر در اعلی مراتب خلق که مقام عصمت و طهارت و عزت است در پی آن باید رفت، یعنی لقای او لقای مظهر امر اوست. این امر به هر صورت صادق است، خواه لقاء الله را به دیدار ظاهر و به دیده ظاهری بگیریم، خواه این مقام را به معنی وصول و ادراک و عرفان بشماریم. بنا بر آنچه گفتیم لقای او لقای مظهر امر او در عالم خلق است، نه دیدار ذات ناپیدای او در عالم حق. قوله تعالی: "هر نفسی که به این انوار مضيئه ممتنع و شمس مشرقه لائح در هر ظهور موفق و فائز شد. او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد"^۴. و قوله تعالی: "تفکر در اصحاب عهد نقطه

^۱ سوره رعد، آیه ۲.

^۲ سوره عنکبوت، آیه ۵.

^۳ سوره عنکبوت، آیه ۲۳.

^۴ کتاب ایقان، فقره ۱۵۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتتهیات نفسیه به نفحات قدسیّه آن حضرت پاک و مقدّس گشتند و قبل از همه ارض به شرف لقاء که عین لقاءالله بود فائز... و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده^۱. "بصر سرّ و شهادت را از توجّه بما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و به لقای او که عین لقاءالله است مرزوق گردید و این است قول حقّی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی"^۲. و قوله تعالی: "در جمیع کتب الهی وعده لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حقّ جلّ جلاله است. حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده. پس مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام اوست مابین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست. چه اگر از برای او شبه و مثلی مشاهده شود کیف یثبت تقدیس ذاته و تنزیه کینونته عن الاشیاء و الامثال. باری در مقامات لقاء و تجلّی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید"^۳. و قوله تعالی: "چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد، جمیع تکذیب می نمودند و از لقای او که عین لقاءالله است احتراز می جستند"^۴. و قوله تعالی: "منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاءالله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبری مشرف نگشتند و با این که چقدر از آیات منزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر است، معدلک انکار نموده اند و به هوای نفس خود تفسیر کرده اند، چنانچه می فرماید: والذین کفروا بایات الله و لقاءه اولئک یتسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم جمیع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند. و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقاء تجلّی الله است در یوم قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلّی عام مقصود است، این امر در همه اشیاء موجود است چنانچه از قبل ثابت شد... و اگر گویند مقصود تجلّی خاصّ است. آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند. بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید، لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی به آن فائز نشود. السبیل مسدود و الطّلب مردود افتده مقرّبین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلّی ثانی است که معبر به فیض مقدّس شده، و این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیه و به روز بدعیه و این مقام مختص به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود

^۱ همان، فقره ۱۷۰.

^۲ لوح حمد مقدّس از عرفان ممکنات، مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۱۵.

^۳ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به آقاجفی، ص ۸۷.

^۴ کتاب ایقان، ص ۳.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نگاشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعند^۱. مفاد آیه شریفه منقوله^۲ این است: کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شوند، از رحمت او مأیوسند و آنان را عذابی دردناک در پی است. تبیین مرکز میثاق را از این آیات بینات در یکی از الواح عربی باید خواند^۳ و آن‌گاه با رجوع به تاریخ ملل و نحل به این نکته پی برد که بحث در باره رؤیت خدا را که این همه اوراق در کتب اوایل و اواخر به بحث در باره آن اختصاص یافته است و در این معرکه هراسانگیز محنت خیز خونها ریخته و تازیانه‌ها زده و زندان‌ها انباشته‌اند، چگونه می‌توان به بیانی ساده و آسان در آورد که هر عقلی دریابد و هر دلی بپذیرد. رؤیت خدا در روز واپسین موعود همه ادیان است، رؤیت ذات ممکن نیست و آنچه امکان دارد و صادق می‌آید و محقق می‌شود، ادراک تجلی خدا در اشرف خلق او در یوم موعود است. و اگر چنین نگوییم یا تنزیه خدا را از میان برده و اعتقاد را به شرک آلوده‌ایم، یا با انکار لقای خدا یأس از رحمت او یافته و راه کفران سپرده‌ایم. تصور نشود که تنها لقای یکی از مظاهر امر را لقای خدا می‌انگاریم، بلکه جمله آنان را مظهر تجلی خدا می‌شماریم و در مقام توحید، به حکم کتاب خدا، فرقی در میان رسل نمی‌گذاریم، دیدار همه آنان را دیدار خدا می‌خوانیم و با لقای آنان خود را به لقای خدا فائز می‌دانیم.» (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، صص ۵۸-۵۵)

۹. «توجه باید داشت که جمال قدم پس از این‌که در این آیات بینات فرمود که لقای موعود در قرآن مانع از این است که به ختم تشریح شرایع قائل شویم، زیرا لقای خدا جز لقای مظاهر امر او که تشریح شرایع می‌کنند معنی دیگری ندارد، در ختام کلام به سیاق سایر آیات به لحن اکید بیان داشت که مقصود از این‌که لقای خدا را لقای صاحب امر و شارع دین می‌دانیم این است که ذات حق را در مقام تقدیس و تنزیه نگاه داریم، چون ذات او در مقامی است که "لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ" و چون قصد صاحب امر این باشد که همواره در حفظ تنزیه ذات خدا اصرار فرماید، چه نیکوتر از آنکه ما نیز از تکرار این معنی ابا نکنیم و در ختام این مطلب چند کلمه دیگر از سخنان مشک افشان او را بیاوریم تا رفع شبهه حلول زیبه این دفتر مختصر در همه فصول و ابواب آن باشد. قوله تعالی: "قُلْ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ مُقَدَّسًا عَنِ الْمَجْئِءِ وَالنَّزُولِ وَهُوَ الْفَرْدُ الصَّمَدُ الَّذِي أَحَاطَ عِلْمَهُ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَنْ يَأْتِيَ بِذَاتِهِ وَ لَنْ يَعْرِفَ بَانِيَّتَهُ وَ لَنْ يُدْرِكَ بِصِفَاتِهِ وَ الَّذِي يَأْتِي هُوَ مَظْهَرُ نَفْسِهِ كَمَا أَتَى بِالْحَقِّ بِاسْمِ عَلِيِّ وَ جَمَعْتُمْ عَلَيْهِ بِمَخَالِبِ الْبَغْضَاءِ وَ افْتَيْتُمْ عَلَيْهِ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ وَ مَا اسْتَحْيَيْتُمْ عَنِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ سَوَّأَكُمْ"^۴. مفاد آیه شریفه را به زبان فارسی می‌توان چنین بیان کرد: بگو خدا برتر از آن است که فرود آید. او فرد است، صمد است، علم او هرآنچه را که در آسمان و

^۱ کتاب ایقان، فقرات ۱۵۱-۱۴۸.

^۲ سورة عنكبوت، آیه ۲۳.

^۳ ن ک به "مکاتیب عبدالبهاء"، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۷.

^۴ چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ اما او چشم‌ها را می‌بیند.

^۵ سورة الصبر، منقول از رساله ایام تسعه، صص ۲۷۳-۲۷۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

زمین جای دارد، فرا گرفته است. به ذات خود هرگز نخواهد آمد. به وجود خود شناخته نخواهد شد و به صفات خود ادراک نخواهد گردید. آنکه می آید مظهر نفس اوست، چنانکه به نام علی (علیّ اعلیٰ یا نقطه اولی) آمد و بر حقّ بود. شما جماعت علماء چنگال کینه تیز کردید، بر وی گرد آمدید و از آنکه شما را بیافرید و بیاراست حیا نمودید. و در تبیین همین گونه آیات است که حضرت عبدالبهاء می فرماید: "اگر گفته شود که مرا یا مظاهر آفتابند و مطالع نیر اشراق، مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نامحدود در این مکان مشهود محدود گردیده، استغفرالله عن ذلک، این اعتقاد طائفه مجسمه است"^۱. و نیز می فرماید: "حقیقت مسیحیه یک آئینه صاف شفاف بوده که در نهایت لطافت و پاکی بود. لهذا شمس حقیقت ذات الوهیت در آن آئینه تجلی فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت. اما شمس از علو تقدیس و سماء تنزیه تنزل ننمود و در آئینه منزل و مأوی نکرد، بلکه بر علو و سمو خود باقی و برقرار است ولی در آئینه به جمال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت"^۲. و نیز می فرماید: "مقصد این نیست که آفتاب حقیقت از علو تقدیس خود نزول کرده و داخل در این آئینه شده زیرا دخول و خروج از خصائص اجسام است و حقیقت الوهیت مقدس از این اوصاف. بلکه مقصود این است که انوار شمس حقیقت در مظاهر الهیه در نهایت جلوه و ظهور است. این است حقیقت بیان الوهیت"^۳. و نیز می فرماید: "حقیقت انسانیه محیط بر جمیع کائنات است و اشرف موجودات، علی الخصوص فرد کامل آن. فرد کامل به منزله آئینه است، در نهایت لطافت و صفا و مقابل شمس حقیقت، لهذا نور ربوبیت کمالات الهیه در این مرآت صافیه به اشدّ ظهور واضح و آشکار. حال اگر بگوییم در این آئینه آفتاب است، مقصد آن نیست که آفتاب از علو تقدیس خویش نزول نموده و در این آئینه حلول کرده زیرا این محال است. قلب ماهیت ممکن نه: قدیم حادث نگردد و حادث قدیم نشود، بلکه آن حی قدیم تجلی در این آئینه نموده و حرارت و انوارش تابیده و در نهایت جلوه و ظهور است"^۴. و نیز می فرماید: "این مظاهر مقدسه که انبیاء هستند، مانند مرآتند و حقیقت الوهیت مانند آفتاب که در اشدّ اشراق بر آنها می تابد و مرا یا استفاضه از آن شمس حقیقت می نمایند، لکن آفتاب از علو خود نزول نموده و در مرا یا دخول نکرده. نهایت مرا یا در نهایت صفا و قابلیت و استعداد است. مرا یا از عالم ارض است و حقیقت الوهیت از روی تقدیس است. هرچند حرارت آفتاب می تابد، و مرا یا از آن استفاضه می نمایند وکلّ از او حاکی، لکن شمس از علو تقدیس خود نزول ننماید و حلول نکند"^۵ و نیز می فرماید: "...حضرت مسیح می فرماید "الاب فی الابن"... مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده... حقیقت الوهیت را صعود و

^۱ خطابات عبدالبهاء ج ۱، صص ۵۹-۶۰.

^۲ مفاوضات عبدالبهاء، فقره "کز" صص ۸۶-۸۷.

^۳ خطابات عبدالبهاء ج ۱، صص ۵۹-۶۰.

^۴ خطابات عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۸-۲۹.

^۵ خطابات عبدالبهاء، ج ۲، صص ۵۰-۵۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نزولی نیست، دخول و خروجی نیست، مقدّس از زمان و مکان است، همیشه در مرکز تقدیس است، زیرا تغییر و تبدیل از برای حقیقت الوهیت نیست. تغییر و تبدیل و انتقال از حالی به حالی از خصائص حقیقت حادثه است^۱. و نیز می‌فرماید: "... فیض الوهیت محیط است، انوار الوهیت ساطع و صفات الوهیت ظاهر و باهر. حقائق مقدّسه انبیای رحمنیه به منزله آئینه در نهایت لطافت و صفا در مقابل شمس حقیقتند. لهذا شمس حقیقت به انوار و حرارتش در آن آئینه ظاهر و باهر، و کمالاتش جلوه نماید... مقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس تنزل کرده و آمده و در این آئینه منزل نموده، زیرا این مستحیل است، آفتاب را منزلی نیست، همیشه در مرکز تنزیه بوده است... پس معلوم شد که حقیقت الوهیت مقدّس از نزول و صعود است و لکن فیض ابدی آفتاب در این آئینه صافی لطیف ظاهر و عیان است، و آئینه می‌گوید که آفتاب در من است... این است که حضرت مسیح می‌فرماید که پدر در پسر است... این است معنی توحید"^۲. و نیز می‌فرماید: "اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمس، صادق است. و اگر بگوید نیستم صادق است. اگر شمس با تمام جمال و جلال و کمالش در این آئینه صافیه ظاهر و باهر شود، تنزل از عالم بالا و سموّ مقام خود ننموده و در این آئینه حلول ننموده، بلکه لم یزل همیشه در علو تقدیس و تنزیه خود بوده و خواهد بود و جمیع کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشند، زیرا وجودش منوط و مشروط به حرارت و ضیاء آفتاب... اگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد. این معیت الهیه است که در کتب مقدّسه مذکور است: انسان باید با خدا باشد"^۳ و نظائر این بیانات را در موارد بسیار از خطابات و مکاتیب و رسائل و مفاوضات آن حضرت می‌توان یافت. (از جمله خطابه عربیه مندرجه در خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷-۸) و اذا قلنا آن شمس الحقیقة اشرفت بانوارها... "و مفاوضات عبدالبهاء فقره "لز" (ص ۱۱۳)" (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، صص ۵۸-۵۹)

۱۰. «کلمة الله اختلاف نمی‌پذیرد، مشیت اولیه کثرت نمی‌یابد، امر حق تعدّد ندارد. از آدم تا خاتم، و به اصطلاح "انجیل" از الف تا یاء یکی بوده و هست و خواهد بود: "لا نفرّق بین احد من رسله" (سوره بقره، آیه ۲۸۵). در چنین مقامی لقای یکی از آنان در یک زمان، لقای جمیع آنان در همه ازمنه است، یعنی لقای امر واحدی است که صادر از حقّ واحد است و عرفان یکی از ادیان در حکم عرفان حقایق جمله آن‌ها از ابتداء تا انتهاء یا خود جایگزین عرفان خداست.» (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فونت نیورومن ۱۴، ص ۶۵)

۱۱. «می‌دانیم که لقاء الله موعود "قرآن" است. آیات کثیره عدیده‌ای در "قرآن" داریم که حاکی از وعده لقاء خداست. حتّی در جائی فرموده‌اند که کسی که کافر به لقاء خدا باشد، منکر چنین لقائی شود. به منزله

۱ خطابات عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۳۱-۱۳۲.

۲ خطابات عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۸۲-۲۸۳.

۳ مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۷۹-۳۸۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

کسی است که از رحمت خدا مأیوس گردد و همچو کسی عذاب الیم در انتظار اوست^۱. برای ملاحظه آیات دیگر قرآنی و نیز مطالعه آثار بهایی در این خصوص ن ک به "یوم اللقاء" در کتاب "رحیق مختم"، ج ۲، ص ۶۹۴ به بعد]. ملاحظه فرمائید که منکر لقاء خدا را به عذاب الیم تهدید می‌کند. حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب "ایقان" در آنجا که بحث راجع به خاتمیت می‌فرمایند، بیان می‌کنند که علت این که اهل اسلام به کلمه خاتمیت از شناختن حضرت اعلی محتجب شدند این بود که با توجه به کلمه "خاتم النبیین" آیات مدله بر لقاء را فراموش کردند^۲.» (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فرمت نیورومن ۱۴، ص ۱۰۶)

۱۲. «خدا می‌آید ناگفته نماند که در بعضی از آیات "قرآن" علاوه بر وعده‌ای که به لقای خدا داده‌اند، از "آمدن خدا" نیز سخن گفته‌اند. در ظهور امر بدیع این آیات را نیز مانند آیات داله بر لقای خدا به ظهور مظهر امر او تعبیر فرموده‌اند تا مبدا تصور هبوط و نزول و حلول که دور از شان حق است به قلوب کسانی خطور کند و آنان را به ورطه شرک فرو افکند. از جمله این آیات آیه‌ای است که قلم اعلی در بعضی از موارد آن را به عین الفاظ نقل فرموده‌است. قوله تعالی: "و همچنین ائمه هدی و انوار لاتطفی هل ینظرون الا آن یأتیهم الله فی ظلل من الغمام"^۳ را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند، به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند^۴. و در موارد دیگر، با توجه به همین آیه و آیات دیگری از این قبیل مفاد این قول را نقل به معنی فرموده و "یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام" آورده‌است^۵. در اینجا ناگزیر از روش اصلی خود در تدوین این رساله منحرف می‌شویم و به جای ادامه بیان به طرز سابق، یعنی شرح عقاید اهل بهاء با استناد به آثار قلم اعلی و تبیین حضرت عبدالبهاء، به بحث مجملی در باره معنی حقیقی یکی از آیات "قرآن" می‌پردازیم. شاید روا باشد که قبل از طرح این مطلب از خوانندگان معذرت بخواهیم، و این اعتذار بیشتر بدان سبب است که معنی آیه از غایت وضوح احتیاج به توضیح ندارد و توضیح واضحات محتاج تقدیم معذرت است. خدای تعالی می‌فرماید: "آیا جز این انتظار دارند که خدا برای ایشان در سایه ابر بیاید؟" بعضی در این اواخر می‌گویند که سؤالی که در آیه است، استفهام انکاری است. البته چنین است، ولی چگونه می‌توان غافل بود که با کلمه "الا" معنی این سؤال انکاری تغییر می‌کند. یعنی همین که بگویند: "آیا جز این انتظار دارند؟" معنی قول چنین می‌شود که: "جز این انتظار ندارند" بدین ترتیب در این آیه مبارکه ذکر انتظاری را می‌کنند که اهل کتاب با تأکید و اصرار برای آمدن خدا در سایه ابرها دارند. اما اگر گفته شود که اعتقاد اهل کتاب را بدان سبب می‌آورند که تکذیب و تردیل و تقبیح نمایند، هیچ‌گونه قرینه‌ای در خود آیه و سوابق و

^۱ اشاره است به آیات ۳۱ از سوره انعام و ۲۳ از سوره عنکبوت و ۱۶ از سوره روم.

^۲ کتاب ایقان، صص ۱۳۲-۱۳۱.

^۳ سوره بقره، آیه ۲۱۰.

^۴ کتاب ایقان، ص ۱۱۲.

^۵ شرح قصیده عز ورفاقیه، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۹۲.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

لواحق آن وجود ندارد تا این معنی را ثابت کند یا محتمل سازد، بلکه قراین و حتی دلائلی برای اثبات خلاف این ادعا وجود دارد. از جمله دلائل این‌که: اولاً یهود و نصاری بر طبق آیات تورات و نصوص انجیل واقعاً انتظار آمدن رب‌الجنود و پدر آسمانی را دارند. ثانیاً اکثر مفسرین "قرآن" از عامه و خاصه، جملگی را سعی بر آن بوده است که "آمدن خدا" را در این آیه به صورتی تأویل کنند که با اعتقاد صحیح موافق باشد و با تنزیه و تقدیس حق مطلق، که فرود آمدن بدین جهان در شان او نیست، مخالفت نیابد. از تفاسیری که در این مجلس در دسترس نگارنده است تفسیر کبیر فخر رازی، از کبار علمای اسلام است که در ذیل این آیه مبارکه چندین وجه مختلف برای تفسیر آن را ارائه کرده‌است: یا آن را باید به همین صورت بخوانند و بپذیرند، بی آنکه حق بحث در باره معنی آن یا تأویل آن را به خویشتن بدهند و این به اعتقاد وی مذهب "سلف صالح" است، یا آمدن خدا را به معنی آمدن آیات او، یا آمدن عذاب او بگیرند، یا قصدشان این باشد که رسیدن روز قیامت را برای تصویر عظمت و ابهت و جلالت آن به آمدن خدا تعبیر نمایند^۱. دیگر که اینک در مقابل نظر است، کتاب "الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل" للامام جلاله تاج الاسلام محمود بن عمر الزمخشری، معروف به "کشاف" یا "تفسیر زمخشری" است. او در ذیل این آیه می‌گوید که مقصود از آمدن خدا، آمدن "امر" او یا "باس" اوست و در تأیید قول خود استناد به دو آیه دیگر "قرآن" می‌کند که در ضمن آن‌ها آمده‌است: "او یأتی امر ربک"^۲ و "جائهم باسنا"^۳ همچنین او و دیگران می‌گویند که ممکن است ظاهر آیه را به صورت "ان یأتیهم الله باسه او بنقمته" بگیریم و کلمات "باس" یا "نقمت" یا "امر" یا "آیات" و امثال آن‌ها را محذوف بینگاریم^۴. تفسیر دیگر کتاب "مدارک التنزیل و حقائق التأویل" لابی البرکات عبدالله بن احمد بن محمود النسفی است که در ذیل همین آیه می‌نویسد که مقصود از آمدن خدا، آمدن امر او یا باس اوست و باز به همان دو آیه استشهاد می‌کند و همان احتمال را نیز می‌دهد که کلماتی محذوف باشد و آیه را بتوان چنین معنی کرد که باید امری با خدا بیاید یا خدا آن امر را بیاورد^۵. تفسیر دیگر کتاب "لباب التأویل فی معانی التنزیل" لعلاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم البغدادی الصوفی الخازن، معروف به "تفسیر خازن" است که می‌گوید که مذهب اسلاف امت این است که این آیات را به ظاهر آن‌ها بگیرند و به هیچ گونه تأویل، چنان‌که هست، بپذیرند و ضمناً اعتقاد به تنزیه خدا از آمدن به این جهان را نیز محفوظ دارند و در صدد بحث برای توفیق این دو معنی با یکدیگر بر نیایند. ولیکن اگر بخواهند معنی آن را دریابند، آمدن خدا را باید به معنی آمدن آیات او یا امر او

^۱ فخرالدین محمد الرازی "مفاتیح الغیب" مشهور به تفسیر کبیر (اسلامبول: مطبعة علی بک، ۱۲۹۴ ه. ق. در ۸ ج)، ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۲.

^۲ سوره نحل، آیه ۳۳.

^۳ سوره انعام، آیه ۴۳ و سوره اعراف، آیه ۵.

^۴ الزمخشری الخوارزمی، "الکشاف"، ج ۱، ص ۳۵۳.

^۵ ابی البرکات عبدالله بن احمد بن محمود النسفی، "مدارک التنزیل و حقائق التأویل"، ج ۱ (دو جلد در یک مجلد)، ص ۷۹.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

یا عذاب او بشمارند^۱. اما از تفاسیر خاصه، در کتاب "مواهب علیه" یا "تفسیر حسینی" تألیف ملاحسین واعظ کاشفی در ذیل این آیه، آمدن خدا را به معنی آمدن عذاب او گرفته‌اند^۲. و در تفسیر "صافی" تألیف ملامحسن فیض کاشانی، از بزرگان علمای شیعه، در ذیل همین آیه آورده‌اند که منظور از آمدن خدا، آمدن امر خدا و باس اوست و احادیثی در این باره نقل می‌کند که بر حسب آن‌ها آمدن خدا یا امر او در هفت قبه از نور که معلوم نیست که او در کدام یک از آن‌هاست، خواهد بود، و بالاخره آمدن خدا یا امر او را همان ظهور قائم آل محمد می‌شمارد^۳. با توجه به این مطالب که یافتن نظائر آن‌ها در تفاسیر دیگر نیز بر خوانندگان ما آسان خواهد بود، معلوم می‌شود که "انتظار آمدن خدا" به معنی اعتقادی که آن را در این آیه آنکار یا تقبیح کرده باشند، نیست. نگارنده فقط در یک مورد یعنی در تفسیر ابوالفتوح رازی به این مطلب برخورد کرده مفسر خواسته‌است بگوید که تفاسیر دیگران جملگی بی‌مورد بوده و منظور از آیه را چنین دانسته‌است که انتظاری که برای آمدن خدا در سایه ابرها دارند، بی‌وجه و بی‌مورد است و به منزله انتظاری است که وقوع آن امکان ندارد. و حال آنکه هیچ‌گونه مدرکی برای چنین استنباطی نداشته و تفسیر به رأی کرده‌است. ناگفته نماند که فخر رازی بعد از ذکر وجوه سابقه وجهی را اختیار کرده و گفته‌است که می‌توان گفت که آیه مبارکه فقط دلالت بر این معنی دارد که گروهی از مردم آمدن خدا را انتظار می‌برند بی‌آنکه قرینه‌ای در این آیه بتوان یافت که این مردم در این انتظار بر حق بوده یا به راه باطل رفته‌اند، اما نگفته‌است که به صرف ادعا می‌توان یکی از این دو وجه را اختیار کرد و همان را صحیح شمرد و به جد تمام گفت که مقصود از این آیه این است که انتظار روزی برای آمدن خدا، انتظار باطلی است. ثالثاً تنها در این آیه نیست که از آمدن خدا در روز جزا سخن رفته‌است، بلکه آیات دیگری نیز در "قرآن" مجید وارد شده و از این معنی حکایت کرده‌است. از جمله آن‌ها این آیه مبارکه است، قوله تعالی: "هل ينظرون الا ان تأتيهم الملكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك. يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايماناًها"^۴. مفاد آیه شریفه این است: آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان برای ایشان بیایند یا خدای تو یا برخی از آیات خدای تو بیاید؟ در چنین روزی که آیات خدا می‌آید از ایمان کسی سودی به وی نمی‌رسد. و چنان‌که ملاحظه می‌شود این آیه نیز بر حسب الفاظ عیناً به همان طریق استفهامی ترتیب یافته و با انتظار آمدن فرشتگان یا آمدن خدا یا بعضی از آیات او تصریح شده و بلافاصله چنین آمده‌است که در چنین روزی ایمان هیچ‌کس سودی به وی نمی‌رساند. قبلاً اشاره شد که بعضی از مفسران در تفسیر آیه سابقه به همین آیه استناد کرده و احتمال داده‌اند که مقصود از آمدن خدا ظهور آیات او یا نزول ملائکه یا اموری از این قبیل باشد. و چون طرز ادای مطلب در این آیه بسیار محکم

^۱ علاء‌الدین علی بن محمد بن ابی راهیم البغدادی الصوفی المعروف بالخازن، "تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل"، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۶۷.

^۲ کمال‌الدین حسین کاشفی، "مواهب علیه یا تفسیر حسینی"، ج ۱، ص ۷۳.

^۳ محسن فیض کاشانی، "تفسیر الصافی"، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳.

^۴ سوره انعام، آیه ۱۵۸.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

است و صراحت بیشتر دارد، ابوالفتح رازی نیز وادار شده است که در تفسیر "آمدن خدا" قول سابق خود را تعدیل کند و انتظار آمدن خدا به معنی آمدن آیات او یا امر او یا عذاب او را نیز احتمال دهد و به عین الفاظ چنین گوید که: "در این دو قول گفتند یکی آنکه مرا استبعاد است، یعنی مگر انتظار محال می کنند که آنچه ممکن نیست با ایشان کرده شود. قولی دگر آن است که او یأتی امر ربک و حکمه و عذابه... و قولی دگر آن است که او یأتی ربک ببعض آیاته او بعظیم آیاته...".^۱ و از جمله این آیه مبارکه است: "جاء ربک و الملک صفأً صفأً"^۲ معنی آیه شریفه که اخبار از روز قیامت می کند این است: خدای تو با صفوف ملائکه آمد. و این آیه به صراحت و با جمله خبریه حاکی از آمدن خداست و ناگزیر همه مفسرین به اتفاق گفته اند که آمدن خدا و صفوف و ملائکه به معنی آمدن امر خدا و آیات خدا و امثال آنهاست. « (دکتر علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، فرمت نیورومن ۱۴، ص ۷۷-۷۵)

۱۳. «در قرآن مجید به آمدن پروردگار و قیام روح و لقاء الله و ظهور نبا عظیم و فرا رسیدن روز راستی بشارت داده شده است. از آن جمله می فرماید: "اذا دکت الأرض دکتاً و جاء ربک و الملک صفأً صفأً"^۳ یعنی، هنگامی که زمین کوبیده کوبیده شود و پروردگار تو با فرشتگان صف در صف بیایند. "همچنین: "عم یتساء لون؟ عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون؟ کلاً سیعلمون ثم کلاً سیعلمون"^۴ یعنی، از چه می پرسند؟ از نبا عظیمی که در باره آن گونه گون می اندیشند؟ نه چنین است به زودی خواهند دانست. "نیز: "من کان یرجوا لقاء الله فان أجل الله لآت و هو السميع العليم."^۵ یعنی: کسانی که دیدار خدا را آرزو کرده اند بدانند که هنگام دیدار خدا فرا خواهد رسید و اوست شنوا و دانا. "همچنین: "یوم یقوم الروح و الملكة صفأً لا یتکلمون إلا من أذن له الرحمن و قال صواباً. ذلک الیوم الحق فمَنْ شاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَا بآ."^۶ یعنی، روزی که روح و فرشتگان صف کشیده قیام نمایند. و در آن روز هیچکس سخن نگوید جز کسی که خداوند مهربان او را به نیکی اجازت فرماید. آن روز روز راستی است، پس کسی که بخواهد، راه بازگشت را به سوی پروردگارش بر گیرد. « (علاءالدین قدس جورابچی، بهاء الله موعود کتاب های آسمانی، صص ۱۵۶-۱۵۵)

^۱ ابوالفتح رازی، "تفسیر ابوالفتح رازی" (ط: علمی، ۱۳۶۱ ه ق)، ج ۴، چاپ دوم، صص ۳۱۸-۳۱۹.

^۲ سوره فجر، آیه ۲۲.

^۳ قرآن- سوره فجر- آیات ۲۱ و ۲۲.

^۴ قرآن- سوره نبا- آیات ۱ تا ۵.

^۵ قرآن- سوره عنکبوت آیه ۵- حضرت بهاء الله در باره لقاء الله چنین می فرماید: "در جمیع کتب الهی وعده لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حق جل جلاله است.

حق بذاته و بنفسه غیب منبع لایدرک بوده پس مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام اوست مابین عباد. " (رساله ابن

ذئب- چاپ مصر ۸۷)

^۶ قرآن- سوره نبا- آیات ۳۸ و ۳۹.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۴. «در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده‌اند، معنی علامات را بیان فرموده‌اند که مقصود از این که آفتاب تاریک می‌شود، آفتاب چه چیز است؛ زمین میلرزد و زلزله می‌شود، مقصود از زلزله چه چیز است؛ قوای زمین و آسمان از هم می‌پاشد، یعنی چه؛ مسیح روی ابر می‌نشیند و از آسمان به زمین می‌آید، یعنی چه؛ مقصود از ملائکه چه هستند؛ بهشت کدام است؛ جنت چه چیز است؛ و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمی است؛ مقصود از این که ایلیا از آسمان می‌آید، یعنی چه؛ معنی رجعت یعنی چه؛ ایلیائی که در دوره مسیح و در دوره رسول‌الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود؛ تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرومائید، مگر آنکه سرّی از اسرار راجع به کتب مقدسه قبل در آن واضح و آشکار شده باشد. لهذا مقصود اصلی و مطلوب واقعی جمالقدم و اسم اعظم که به امر الهی قیام کرد، فتح رحیق مختوم بود، یعنی برداشتن مهر از سرّ معانی آیاتی که در کتب مقدسه بود و معانیش بر همه مردم پوشیده و مکتوم بود.» (جناب اشراق خاوری، کتاب تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، صص ۳۱-۳۰)

۱۵. «مفسرین اسلامی در مورد معنی لقاءالله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقد به دیدار خدا در قیامت هستند. امامیه می‌گویند: رؤیت خدا در دنیا و در آخرت محال است. اشاعره (پیروان ابو الحسن اشعری) می‌گویند خود خدا را در قیامت دیدار می‌کنند. معتزله به لقای نعمت های خدا در بهشت معتقدند. صوفیه لقاءالله را به معنی تجلی خدا می‌دانند که جمال قدم در اینجا همین مفهوم مورد نظر صوفیه را بحث می‌کنند. در کتاب اشعیا و مکاشفات یوحنا هم مکرر این مژده داده شده که خداوند ظهور می‌کند و مردم او را می‌بینند و به روی او نگاه می‌کنند.^۱ حضرت اعلی در باب هفتم از واحد سوم بیان فارسی می‌فرمایند که منظور از لقاءالله در کتب مقدسه، لقای مظهر ظهور در همان دور است و آنچه در قرآن ذکر لقاءالله شده، به حقیقت اولیه و در بالاترین درجه، منظور دیدار حضرت رسول است و معنی لقاءالله درجه به درجه پایین می‌آید و بعد از رسول الله، شامل ائمه اطهار می‌شود و بعد مومنین و سرانجام هر شیئی که متعلق به مؤمنین باشد که این مراتب پایین تر لقاءالله، نسبت به بالاترین مرتبه که لقای مظهر امر است مثل سایه و شبّح است نه اصل و حقیقت.» (کتاب راهنمای مطالعه ایقان، اثر پرپوش طالبی، صص ۶۶-۶۵)

۱۶. جناب نعیم هم در این مورد چنین می‌فرماید: (دیوان اشعار، فقره ۸۶)
«مطلع^۲ ذات کبریاست بهاء/ مظهر آیت لقا است بهاء
نیک اگر بنگری به کُلّ کتب/ مقصد کُلّ انبیا است بهاء
آنچه^۳ ذکر لقا است در قرآن/ زابتدا تا به انتها است بهاء

^۱ قاموس کتاب مقدس، ص ۱۳۴۹.

^۲ قرآن ۱۷/۶۹ و نیز قرآن ۱۱۰/۱۸ و ۵۴

^۳ قرآن ۴/۲۹ و نیز بیان زج

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

معنی^۱ آیت وَالشَّرْقَتِ الْاَرْضُ / نور ربها است بهاء
سِرِّطه^۲ حقیقت یس^۳ / نور وَالشَّمْسُ وَالضُّحَى است بهاء
از یَقَوْمٌ لِرَبِّهِمْ شد فاش / مرجع کل ما سوی است بهاء
الغرض بعد سِتَّةِ اَيَّامٍ^۴ / فعلى العرش استوى است بهاء
اسم اعظم که اولین اسم است / در دعای سحر بها است بهاء
کاوَلش اسم طلعت ابهی^۵ است / واخرش نام حضرت اعلى است»

بخش سوم: لقاءالله در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز

۱. «متون قیامت نشان قرآن جزئی از يك طبقه از محتواهای آن را تشکیل می دهد که مفسرین کلاسیک تمایلی نداشته اند به آنها پردازند. معروف ترین مفسر مکتب کلاسیک، طبرسی (متوفی در ۹۲۳ میلادی) می گوید فقط خداوند از فحوای حقیقی این گونه آیات، آگاه است. (۴۱) چنین آیاتی در زمره بخشی از قرآن است که در زبان فارسی، به قصد فصاحت، به آن «قرآن صامت» گفته می شود؛ بخشی که یک مفسر ملهم به الهامات الهی را می طلبد.» (رمزوراز، ص ۱۳۵)

۲. «در ورای "خاتم النبیین" عرصه گسترده تفسیر قرار می گیرد. حضرت بهاءالله با ارائه يك معادله ساده قرآنی، مسیری کاملاً بدیع از تفسیر افتتاح می فرمایند و آن اینکه قائم سنت اسلامی، همان "لقاءالله" مذکور در قرآن است. آن حضرت در خلال کتاب ایقان، به طور پیوسته، شخص قائم را معادل "لقاءالله" قرآنی قلمداد می فرمایند که در این یکسانانگاری، «صفات» الوهیت (و نه ذات او)، در یک تحقق بخشنده رستاخیزی که فره و جذبه فوق طبیعی (charisma) معرف حقیقت الوهیت است، حلول می نماید. اما به دلایلی رضایت بخش، این انطباق و یکسانی با لقاء الهی، منحصر به قائم نیست؛ بلکه به همین صورت در مورد مظهر پیش بینی شده توسط حضرت باب نیز، مصداق می یابد.» (رمزوراز، ص ۱۰۱)

۳. «درست همان گونه که حضرت محمد مشیت و لقاء الوهیتی فراانسانی را ظاهر می سازند، «خدای» قیامت نشان قرآن نیز باید صرفاً واسطه ای برای ذات الوهیت باشد. به فرموده حضرت بهاءالله، قرآن به شیوه های گوناگون به این نوع مأموریت خدایی اشارت دارد که يك مورد آن، اشارات دقیقه زیر به "لقاءالله" قیامت نشان است: [مثل آنکه در کتاب مبین، رب العالمین بعد از ذکر ختمیت، فی قوله تعالی: "ولکن

۱ قرآن ۶۹/۳۹

۲ خواننده شود (طاها)

۳ خواننده شود (یاسین)

۴ قرآن ۶/۸۳

۵ قرآن ۹/۱۱

۶ دعای سحر

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

رسول الله و خاتم النبیین " جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده؛ چنانچه آیات مُدله بر لقای آن ملیک بقا، در کتاب مذکور است (قرآن ۳۳/۴۴) و بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته... به دلایل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود (از قیامت- م) قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقاء، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او. اِذْ اِنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ (قرآن ۶/۱۰۳) و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه، من حیث لایشعر به ذکر ختم تمسک جسته‌اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده‌اند. »^۱ (رمزوراز، ص ۱۰۲)

۴. «عقیده مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در کتاب ایقان است. معهدا، حضرت بهاء الله به سختی می‌کوشند حقیقت حضرت الوهیت را از هر نوع انسان‌گونه‌انگاری (Anthropomorphism) چه قرآنی و چه غیران، مبرا سازند. آن حضرت جریان پاکسازی مفاهیم انسان‌گونه‌انگاری خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسری می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخص و تجسم نمی‌یابد، بلکه آن را هدایت می‌کند.» (رمزوراز، ص ۱۰۱)

۵. «حضرت بهاء الله برای وعده قرآنی ملاقات با خدا در روز قیامت، اهمیت فراوانی قائلند. برای آن حضرت هر اشاره‌ای به "لقاء الله"، حائز معنایی مخصوص است. مثلاً در مورد «خاتم النبیین»، آن حضرت اشعار می‌دارند که چهار آیه بعد از موضع آن (۳۳/۴۰) در قرآن، این آیه، تحت مُحاق حادثه لقاء الله در یوم قیامت (مذکور در آیه ۳۳/۴۴- م) قرار می‌گیرد.» (رمزوراز، ص ۱۰۲)

۶. «بعضی وعود عجیبه و وقوعات غریبه نیز موجود است که چه در حدیث و چه در تفسیر، انتظار می‌رود نشانه حدوث قیامت باشند. در این زمینه، حضرت بهاء الله با عقاید و افکاری، هم از جانب مقامات رسمی و هم مردم عادی، مواجه بودند که اکثراً از مطالعه سطحی قرآن، ناشی می‌شد و بر مبنای آن‌ها در جهت مقابله با دعوی ظهور، طرح بعضی اعتراضات میسر می‌گشت. يك قسم از این آنکارهای مبتنی بر تفسیر، عدم تحقق وعود (ظاهری- م) موجود بود. بعد از هر چیزی دیگر، اعتبار و حقانیت يك پیامبر، براساس تحقق چنین وعودی، پیش‌بینی شده است؛ تا جایی که وقوع نفس قیامت هم وابسته به آن می‌باشد. ممکن است کسی نفهمد که منجی عالم اسلام چه شکل و شمایل باید داشته باشد؛ اما درک نمودهای قیامت ظاهری؛ یعنی وجه خیال‌پردازانه یوم آخر، آن‌گونه که در قرآن تصویر گشته، بسی آسان می‌نماید.» (رمزوراز، ص ۱۱۲)

۷. «کتاب ایقان يك کار تفسیری است و به قولی "جزء سوم" قرآن، یعنی آیات قیامت‌نشانی را که محتاج مؤول (تأویل کننده) هستند، هدف قرار می‌دهد. بنابر این، اگر بخواهیم درست بگوییم، نقش حضرت بهاء الله، همان نقش يك مؤول است.» (رمزوراز، ص ۱۲۴)

^۱ حضرت بهاء الله، «کتاب مستطاب ایقان»، (موسوعات، ۱۹۰۰)، ص ۲۰۲.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۸. «معرفت قیامت محقق ایقان، نه به قیام جسمانی، بلکه به رستاخیز نمادها وابسته است؛ نمادهایی که گویی، به گونه پاره‌استخوان‌هایی خشکیده، بر عرصه متون پراکنده بودند؛ آن‌گاه تفسیر مجدد متناسب با روح زمان، به آن‌ها حیات دمید و ایمان و اعتقاد، به آن‌ها ماهیچه و عضله و رگ و پی بخشید.» (رمزوراز، ص ۱۳۴)

۹. «آیا در سنت تفسیری شیعه، سابقه‌ای برای نفی خاتمیت مفروض مبتنی بر عبارت «خاتم النبیین» (قرآن ۳۳/۴۰)، از طریق ایمان و اطمینان به لقاءالله قیامت‌نشان (قرآن ۳۳/۴۴) وجود دارد؟ اما می‌بینیم که در تفسیر حضرت بهاءالله، یگانه آیه اساسی پیامبرنشان قرآن ("ولکن رسول الله و خاتم النبیین" ۱ (قرآن ۳۳/۴۰)، (ص ۲۲۲) به وسیله آیه‌ای دیگر در همان سوره و فقط چهار آیه آن سوتر "تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا"^۲ (قرآن ۳۳/۴۴) (رمزوراز، ص ۲۳۹) نسخ می‌گردد؛ آیه‌ای که به وضوح زیارت خجسته (لقاءالله- م) محقق در هیكل "مظهرالهی" را منعکس می‌سازد؛ مظهریتی که وکالتاً همان "خدا"ی رستاخیز است؛ همان‌گونه که موسی "خدای فرعون"، خوانده شده است. چنین تعبیری در سوابق تفسیری شیعه اثنی عشری یافت نمی‌شود. سرشت بارز و کامل چنین تضادی نه تنها قیاس را تضعیف نمی‌کند، بلکه آن را به افزونی فرامی‌خواند.» (رمزوراز، ص ۱۷۲)

۱۰. «حدود يك سوم آیات قرآنی، رستاخیزی است و شاید در قرآن، پیش‌گویی غایی- و قاطع‌ترین وعده از وعود موجود در آن- "لقاءالله" باشد. در روز داوری، خداوند ظاهر می‌شود و مؤمنان او را می‌بینند. آیا به راستی چنین است؟ مسأله لقاء خجسته، بسی مرموز و پیچیده است؛ اما به هر حال مواجهه با خدا حادثه‌ای محوری در درام رستاخیزی است.» (رمزوراز، ص ۲۳۵)

۱۱. «مضمون مرکزی کتاب ایقان، این برهان است که وعده قرآنی "لقاءالله"، در حقیقت، اشاره به ظهور مظهرالهی دیگری، در یوم قیامت است. یکسانانگاری ملاقات خدا^۳ با ظهور قائم (پاخیزنده یا قیام‌کننده)، قبلاً توسط شیخ احمد احسائی (متوفی به سال ۱۸۲۵ میلادی)، بنیان‌گذار مکتب شیخی و مبشر بلافصل ایدئولوژیک تفکر بابی/بهایی، (۱۸۲) صورت گرفته بود.» (رمزوراز، ص ۲۳۵)

۱۲. «حضرت باب این یکسانانگاری را يك قدم جلوتر می‌برند و يك فصل کامل از بیان فارسی (۳/۷) را به مسأله مواجهه با خدا "لقاءالله"، اختصاص می‌دهند. آن حضرت به ما می‌آموزند که «دیدن خدا» عبارت است از دیدن پیامبر او. براون (که اغلب به طور مستقیم آثار حضرت باب را توضیح می‌دهد)، مفاد تفسیر آن حضرت را به صورت زیر خلاصه نموده است: «در رابطه با آنچه خدا راجع به دیدن خود یا ملاقات با رب نازل نموده، مقصود چیزی نیست جز ملاقات من یظهره الله؛ زیرا خدا، ذاتاً قابل دیدن نیست. ذات ازلی را

^۱ بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است (ترجمه بهاءالدین خرمشاهی)- م

^۲ ترجمه از روی برگردان ردول: تحیت آنها در روزی که او (خدا) را ملاقات خواهند کرد، «سلام» خواهد بود و او برای آنها اجری کریم آماده فرموده.- م

^۳ قرآن ۳۳/۴۴، ۱۰/۴۵، ۶/۳۱، ۲/۲۴۹، ۲/۴۶، ۱۱/۲۹، ۱۳۲ و ۶۹/۲۰، ۶/۱۵۴، ۱۸/۱۱۱ و ۲۹/۲۳.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نمی‌توان دید یا درک کرد یا وصف نمود یا تعریف کرد؛ گرچه او همه اشیا را می‌بیند، درک می‌کند، وصف می‌نماید، و تعریف می‌کند؛ لهذا مقصود از لقاءالله که در کتب سماوی مذکور است، ملاقات مظهر نقطه حقیقت است، که همان مشیت اولیه باشد. بنابر این منظور از آیه قرآنی لقاءالله، لقاء رسولالله است؛ همان طور که در مورد مؤمن حقیقی گفته شده که: «ملاقات او، ملاقات رسولالله است و دیدار رسولالله، دیدار خدا می‌باشد»... او (خدا) مثل خورشید است و غیر او چون مرآت که انعکاسات خورشید در آن ظاهر می‌شود. هر نفسی به ملاقات من یظهره الله فائز شود، به ملاقات خدا فائز شده است.» (رمزوراز، ص ۲۳۶)

۱۳. «مثل آنکه در کتاب مبین ربالعالمین، بعد از ذکر ختمیت، فی قوله تعالی: "ولکن رسولالله و خاتم النبیین"، جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده؛ چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا، در کتب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته... مع ذلك به حکم اول از امر ثانی معرض گشته‌اند؛ با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب و قیامت هم به دلایل واضحه، ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقاء، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او؛ "اذ انه لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار" (قرآن ۶/۱۰۳). این استدلالی جالب توجه است. در این جا طبق تفسیر حضرت بهاءالله، دو آیه یا دو کنیه یا دو مظهریت الهیه، به هم ارتباط می‌یابند که اسامی ماورایی آنها عبارت است از: (۱) «خاتم النبیین» و (۲) «لقاءالله» (گرچه قرآن ۳۳/۴۴ فقط از "یوم لقاء" سخن می‌گوید، اما حضرت بهاءالله آیات ۲/۴۶ و ۲/۲۴۹ و ۱۳/۲ و ۱۸/۱۱۱ و ۲۹/۲۳ را نیز برای استنتاج معنی عبارت لقاءالله، ذکر می‌فرمایند.)» (رمزوراز، صص ۲۳۸-۲۳۷)

۱۴. «بنابراین، در جریان استدلال حضرت بهاءالله و از لحاظ تفسیری، آیه ۳۳/۴۴ مهم‌تر از کلیه آیات قرآنیه ظاهر می‌شود. اکنون بهتر است نظری دیگر به این آیه مبارکه بیافکنیم: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» (قرآن ۳۳/۴۴) از منظری اسلامی، تفسیر حضرت بهاءالله مسأله‌ساز است؛ زیرا چنین لقاء می‌نماید که در روز قیامت، شخصی معین، خدا انگاشته خواهد شد و این به منزله غلوی رافضی و ارتدادی است. این اندیشه که انسان می‌تواند «خدا» باشد، يك حد این مسأله تفسیری است و این ایده که خدا مثل انسان است یا انسان‌گونه است، حد دیگر آن است. در هر دو حد قضیه، خدا، نظراً، می‌تواند «ملاقات شود».» (رمزوراز، صص ۲۳۹-۲۳۸)

^۱ بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است (ترجمه بهاءالدین خرمشاهی) - م

^۲ دیدگان، او را در نیابد و او دیدگان را دریابد؛ و اوست باریک بین آگاه (ترجمه بهاءالدین خرمشاهی) - م

^۳ ترجمه از روی برگردان ردول: تحیت آنها در روزی که او (خدا) را ملاقات خواهند کرد، «سلام» خواهد بود و او برای آنها اجری کریم آماده فرموده. - م

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۵. «مهم‌ترین وجهش (وجه بعد نمادین قرآن)، وعده قرآنی دال بر دیدار خداوند است. "لقاءالله" عبارتی مجازین است و لهذا نماد مظهریت الهی از درون آن برمی‌خیزد و همین مظهر است که در یوم رستاخیز دیدار خواهد شد.» (رمزوراز، ص ۲۵۶)

۱۶. «به جرأت می‌توان گفت آن تساوی و همانندی که حضرت بهاءالله بین "مظهر الهی" و "حضور حق" یا "تلقاء حق" یا "لقاءالله" برقرار فرموده‌اند، قلب نباض کتاب ایقان است. از آنجا که خداوند "دیده" یا "شناخته" نتواند شد، هیکلی ربوبی در مقام او می‌ایستد که در اصطلاح بهایی "مظهر الهی" گفته می‌شود. بنابر این انداز مکرر قرآن مبنی بر ملاقات خداوند در روز رستاخیز، نباید به خداوند به عنوان يك شخص انسانی، بلکه به يك شخص به عنوان مظهر الهی، اطلاق گردد. فوریت‌های تجلی الهی در یک واسطه مقرر می‌گزیند. درست همانسان که گفته می‌شود حضرت محمد و رسل قبل از ایشان، الوهیت را "ظاهر" نمودند، "الله" یا "لقاءالله" قیامت‌نشان قرآنی نیز معرف الوهیت متجلی در مظهریت یا واسطه اوست.» (رمزوراز، ص ۲۵۶)

۱۷. «مستغاث، به عنوان موعود بیان، با "لقاء" الهی- که موعود مکتوم قرآن بوده، اما از پس پرده (تفسیری) ظاهر می‌شود- ارتباط می‌یابد. جمال ابهایی تغییری تفسیری را در این "لقاء" رستاخیزی به وجود می‌آورند که چنین است: ذات الوهی با تابشی نمایان و لحظه‌ای، ظاهر می‌شود (دیدار خجسته)، سپس ناپدید می‌گردد (نفی انسان‌گونه‌انگاری)، سپس دوباره به گونه ایده‌ای رستاخیزی (قرآن ۴۴/۳۳) نمایان می‌شود؛ در "مظهر الهی" تجسم می‌یابد و عاقبت به سان و به نام مُستغاث جلوه‌گر می‌شود، کسی که به نحو پنهانی، اما درک‌کردنی، همان حضرت بهاءالله است.» (صص ۳۲۵-۳۲۴)

۱۸. «بایان مبهوت نبوغ تفسیری حضرت بهاءالله شدند؛ نبوغی که تا به این حد مستقل از قدرت و نفوذ منبر و مسجد، تجلی می‌یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گسترده ادیان ظاهر شدند. همه آنچه که در آرایه منجی موعود یوم آخر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاءالله "تحقق" یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.» (رمزوراز، صص ۳۳۳-۳۳۲)

ج) رجعت (عود) از منظر منابع بهایی

بخش اول- رجعت از منظر آثار بهایی

۱. «یا حسین، بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حق جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند به ظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی، جمیع انبیاء و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع می‌شوند. چون وقت رسید و عالم به انوار وجه منور گشت، کلّ اعراض نمودند؛ مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را به قوت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند. امروز ریحی مختوم به اسم قیوم ظاهر و جاری؛ خذ کأساً

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

منه ثم اشرب بهذا الاسم المبارك المحمود...» (منخبات آثار حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۹) (مضمون جمله عربی: جامی از آن برگیر و به این نام مبارک محمود درنوش).

۲. «ان وجدت احداً من احبائي و يسأل مني قل تالله اني خرجت عن مدينة السجن حين الذي كان الحسين مطروحاً على الارض و كان ركبته الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ينتظر بان يرفعه على السنان كذلك كان الامر في سر السر انتم تشعرون.» (مجموعه هفت جلدی، آثار قلم اعلی ۴، فونت نیورومن ۱۴، ص ۶۷) (مضمون: اگر یکی از احبایم را دیدی و از حال من سؤال کرد، بگو: به خدا قسم من از زندان شهر خارج شدم در حالی که حسین بر خاک افتاده بود و دو زانوی شمر بر سینه اش قرار داشت و می خواست سرش را از تن جدا کند و نیزه ای نیز بالای سرش آماده و منتظر بود که آن را به هوا برافرازد. امر در سر سر این گونه است، اگر شما می فهمید.)

۳. «ادعای رجعت حسنی:» تالله هذا لهوالذي قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم علي ثم بهذا الاسم المبارك المتعالي المهيمن العلي المحبوب. و ان هذا لحسين بالحق. قد ظهر بالفضل في جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغي و الفحشاء. ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و رفعوه على السنان بين الارض و السماء و اذا ينطق الرأس على الرماح بان يا ملاء الاشباح فاستحيوا عن جمالي ثم عن قدرتي و سلطنتي و كبريائي^۱» (رمزوراز، ص ۱۰۶)

۴. «ای دوست من، اگر قدری در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر این که جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی، بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و به اعلی غرف یقین و اطمینان مقرر یابی.» (ایقان، فقره ۱۵۶)

۵. «همچنین در آیه دیگر می فرماید تعرضاً به اهل زمان (حضرت محمد): "وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ."^۲ می فرماید: بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح می نمودند برای نصرت امرالله، پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می شود که مردم زمان آن حضرت (محمد) همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن

^۱ قسم به خداوند این کسی است که در يك زمان به نام روح (عیسی مسیح) و سپس به اسم حبيب (محمد) و به نام علی (حضرت باب) و بعد از آن به این اسم مبارك منبع مهيمن متعالي محبوب، ظاهر شد. این، به راستی حسین است که به فضل الهی در ملکوت عدل ظاهر شده، و مشرکان با آنچه از بغی و فحشاء که در توان دارند، علیه او قیام نموده اند. آنگاه به سیف حقد و کین رأس او را بریدند و در میان آسمان و زمین بر نیزه افراشتند و اکنون آن رأس از فراز نیزه سخن می گوید که: «ای سایه های نابود، از جمال و قدرتم و عظمت و جلالم شرم کنید.» م

^۲ سوره بقره، آیه ۸۹.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می فرماید چون آمد به سوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه ی دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک می گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا ایوم ادراک آن ننموده. حال چه می فرمائید؟ اگر می فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد می شود، و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است؛ و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند.» (ایقان، فقرات ۱۵۹ و ۱۶۰)

۶. «انتم یا احبائی لا تنسوا لقائی فی ایامی و لا تنکروا شفقتی بکم و لا فضلی علیکم و لا تکونن من الغافلین. فوالله قد ارجعت سنّة الله فی نفس الحسین بل سنن المرسلین الی آن ورد فی هذا السّجن الابد البعید.» (آثار قلم اعلیٰ ۴، لوح القدس) (مضمون: ای دوستان من، دیدارم را در روزگارم فراموش نکنید و محبت و رحمتم را به خود انکار ننمایید، و از غافلین مباشید. به خداوند قسم، نه فقط سنت الهی، بلکه سنت های رسولان نیز در نفس حسین رجوع نمود تا این که در این زندان دور دست ورود فرمود.)

۷. «مسئله سر التّنکیس لرمز الرّیس.. تنکیس دو معنی دارد یکی به معنی عود است و دیگری به معنی سرنگونی، می فرماید یوم ظهور موعود، کور سابق به جمیع شئون عود می نماید؛ یعنی در کور سابق چه قیامتی برپا شد کتاب جدید آمد و شریعت جدید نازل شد آسمان ادیان منطوی گشت، به همچنین در کور لاحق عیناً مثل سابق عود خواهد کرد. این است که حضرت رسول علیه السلام می فرماید طابقوا النّعل بالنّعل و معنی ثانوی که سرنگونی است، مقصد آن است که در یوم موعود يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم^۱ این مختصر بیان است که ذکر شد.» (منتخاب مکاتیب ۴، فقره ۱۶۸، ص ۱۹۲)

۸. «در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود، ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ^۲ گمان نمودند؛ زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع، رجوع ذاتی نیست؛ بلکه رجوع صفاتیست؛ یعنی رجوع مظهر نیست، رجوع کمالاتست.» (حضرت عبدالبهاء، کتاب مفاوضات، ص ۲۱۸)

۹. «باری، ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد، رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انوار است که در هر کور عود می نماید، نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است. مثلاً گفته می شود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است. در این مقام مقصود

^۱ بلندپایه شما را دون پایه قرار می دهد و دون پایه را بلندپایه.

^۲ عقیده حلول روح یک شخص، بعد از مرگ، به جسمی دیگر. (نوزده هزار لغت)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

حقیقت شخصیه و عین ثابت و کینونت مخصوصه آن نیست؛ بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود؛ یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است، در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است و الا البته آن حقیقت منیعه و عین مخصوصه رجوع نموده.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۱، ص ۲۵۰-۲۴۹)

۱۰. «الفرق بین المعاد و الرجعة: المعاد امر عینی و الرجعة امر علمی من حیث الشئون و الآثار يدل علی الوحدة الحقیقیة بین الابرار.» (حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ۹، ص ۲۶) (مضمون: فرق میان معاد و رجعت این است که معاد امری عینی است و رجعت امری علمی که از لحاظ شئون و آثار به وحدت حقیقی میان ابرار دلالت دارد.)

۱۱. «در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبا اختلاف است. سبحان الله به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نبوت از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کلّ مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد؛ اما نام من عبدالبهاء، ذات من عبدالبهاء، صفت من عبدالبهاء، حقیقت من عبدالبهاء، ستایش من عبدالبهاء.» (حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ۹، ص ۱۴۵)

۱۲. «جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب (مسئله رجعت) را مفصل و مشروح مرقوم فرموده اند، بخوانید؛ حقیقت این مسأله (برایتان) واضح و مشهود گردد.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص ۹۹، بخش ۳۳- لج)

۱۳. «حضرت مسیح فرمود این (یوحنا معمدان) ایلیاست، یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیاست و یوحنا معمدان گفت من ایلیا نیستم. حضرت مسیح نظر به صفات و کمالات و اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنا نظر به ماده و شخصیت خویش داشت. مثل این چراغ حاضر، شب پیش بوده و امشب نیز روشن و شب آینده ایضاً لامع. گوییم که چراغ امشب، همان سراج دیشب است و آن چراغ رجوع کرده. مقصد نور است نه روغن و فتیل و شمعدان و این تفصیل در رساله ایقان مشروح و مفصل.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص ۱۰۱، بخش ۳۳- لج)

۱۴. «در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات تفصیل در رساله ایقان مشروح و ترجمه گردیده و مطبوع شده آن را مطالعه نمایید.» (حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب ۳، ص ۱۰۰)

۱۵. «از تناسخ سؤال نموده بودی؛ تناسخی که مفهوم خلق است باطل است؛ ولی در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات. تفصیل در رساله ایقان مشروح و (به انگلیسی) ترجمه گردیده و مطبوع شده آن را مطالعه نمایید.» (منتخبات مکاتیب ۳، ص ۱۰۰)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۶. «در کتاب ایوب فصل بیست و نهم آیه بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم که آن شخص استدلال به تناسخ کرده است، چقدر منافی حقیقت است و واضح است، چرا؟ می فرماید من می دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست. این، عبارت از بعث روحانی است؛ زیرا می فرماید بعد از آن گاه این پوست من تلف شود، بدون جسد نیز خدا را خواهم دید، می فرماید بدون جسد خواهم دید. این، مشاهده روحانی است و این بیان را جمال مبارک در رساله ایقان فرموده اند که مراد عود و رجوع صفات است و تشبیه می فرمایند که این گلی که در این بهار شکفته، چون نظر به لطافت و رائحه و لون کنی بعینه گل پارسال را ماند؛ چنانچه گفته می شود بهار آمد و باز گل آمد نه مقصود حقیقت مرکبه آن است.» (منتخبات مکاتیب ۴، ص ۱۸۵، لوح شماره ۱۶۶)

۱۷. «در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد. در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار باز آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود؛ بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طویه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است. خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان به قلم اعلی مفصل و مشروح گشته مراجعت نمایید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید.» (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص ۲۱۸، بخش ۸۱-فا)

۱۸. «کلام الهی در خصوص رجعت حقیقی را می توانیم در ایقان بخوانیم، و آن عبارت از رجعت صفات روحانیه در بندگان الهی است.» (ترجمه، حضرت عبدالبهاء، مندرج در مقاله "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناپذیر و سینا فاضل)

۱۹. «حضرت مسیح قرن ها قبل، به حال مردم مدینه ای که دیدارش را نخواستند و حمایتش را رد کرده بودند، گریست. و اکنون در زمان رجعتش، دوباره همان حادثه رخ داد. اما این بار، کسانی که خشم خداوند را برانگیختند، نه مردم یک مدینه، بلکه مردم کل جهان بودند.» (مرور معبود، ص ۲۸)

۲۰. «این اثر وزین (کتاب بیان فارسی)... هم چنین به نحوی استادانه، معانی بعضی عبارات، مثل بهشت، دوزخ، مرگ، قیامت، رجعت، میزان، ساعت، جزا و مانند آنها را، که مکرراً در کتب ادوار گذشته ظاهر شده، توضیح و تبیین می نماید.» (مرور معبود، ص ۷۱)

۲۱. «حضرت بهاء الله، برای بنی اسرائیل، تجسم «رب الجنود» موعود و «پدر سرمدی» است که «با هزاران هزار مقدسین» فرود آمده؛ و برای مسیحیت، حضرت عیسی است که «در جلال آب سماوی» بازگشته؛ و برای شیعه اسلام، رجعت حضرت امام حسین؛ و برای سنی اسلام، نزول روح الله (حضرت مسیح) است؛ و برای زرتشتیان، شاه بهرام موعود؛ و برای هندوها، تجسم دگرباره حضرت کریشنا؛ و برای بوداییان، بودای پنجم می باشد.» (مرور معبود، ص ۱۵۴)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲۲. «حضرت بهاءالله در لوح دوم خطاب به ناپلئون سوم، امپراتور قدرتمند فرانسه) به وضوح پیش‌بینی می‌کند که ممکن‌ترین «گرفتار اغتشاش» و آشوب خواهد شد و «امپراتوریش از دستش» بیرون خواهد رفت، و «فتنه و فساد همه مردمان سرزمینش را فرا خواهد گرفت»، مگر آن که به حمایت امر خداوند برخیزد و از فرمان کسی که رجعت همان روح‌الله موعود است (حضرت مسیح- م) پیروی نماید.» (مرور معبود، ص ۲۹۶)
۲۳. «رهبران مذهبی مسیحیت... بی‌توجه به ندای حضرت بهاءالله، به گونه‌ی حائل و مانعی بین رجعت حضرت مسیح در جلال اب سماوی و پیروان و تابعان خود عمل نمودند.» (مرور معبود، ص ۳۲۴)
۲۴. «حضرت باب... ظهورش همان رجعت ایلای (Elijah) نبی بود.» (مرور معبود، ص ۳۸۱)
۲۵. «این کتاب (ایقان)... معانی عباراتی نمادین، مانند «رجعت»،... را توضیح می‌دهد.» (حضرت ولی‌امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۱-۲۱۰)
۲۶. «طبق نبوات کتب مقدسه یهود ظهور مبارک (حضرت بهاءالله) همان ظهور "پدر سرمدی" و "ربالجنود" است که "با هزاران هزار مقدسین" ظاهر گشته و همچنین نزد ملت روح، مجیء ثانی مسیح است که با "جلال اب سماوی" آمده و در نظر شیعه اسلام "رجعت حسینی" و به اصطلاح اهل سنت و جماعت نزول "روح‌الله" و به اعتقاد زرتشتیان ظهور شاه بهرام موعود و نزد هندوها رجوع کریشنا و نزد بودائی‌ها بودای پنجم است.» (معهد اعلی، کتاب مستطاب اقدس، بخش توضیحات، توضیح شماره ۱۶۰)
۲۷. «اوائل قرن نوزدهم زمانی بود که در بسیاری از کشورهای جهان پیروان ادیان، ظهور پیامبر موعودی را انتظار می‌کشیدند... در اروپا و آمریکا گروه‌هایی از قبیل هیکلیون (Templers) و پیروان میلر (Millerites) یقین نمودند که در کتب مقدسه مسیحی شواهد و آثاری یافته‌اند که مؤید اعتقاد راسخ آنان در این مورد است که به زودی تاریخ به پایان می‌رسد و رجعت حضرت مسیح قریب الوقوع است.» (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، صص ۶-۵)
۲۸. «فقط چند هفته‌ای قبل از ورود حضرت بهاءالله به زندان عکا، عده‌ای از رهبران نهضت هیکلیون از پروتستان‌های آلمان (German Protestant Templar)، از اروپا با کشتی به طرف ارض اقدس حرکت نمودند تا در دامنه کوه کرمل مستقر شوند و در آنجا از رجعت حضرت مسیح که معتقد بودند در شرف وقوع است، استقبال کنند. بر سر در خانه‌های کوچک چندی که در ساحل خلیج در طرف مقابل زندان حضرت بهاءالله بنا نموده بودند، بر روی سنگ عباراتی مانند "ظهور رب نزدیک است" به زبان آلمانی نقش شده بود که تا این زمان نیز باقی و قابل رؤیت است»^۱. (معهد اعلی، رساله حضرت بهاءالله، صص ۵۵-۵۴)

^۱ در سال‌های ۱۸۵۰ دو رهبر دینی آلمانی به نام کریستف هافمن Christoph Hoffmann و گئورگ داوید هاردگ Georg David Hardeg با همدیگر "انجمن هیکلیون" (Society of Templers) را به وجود آوردند که با تأسیس جوامعی در اراضی مقدسه راه را برای رجوع ثانی مسیح آماده سازند. گروه بنیان‌گذاران این انجمن، آلمان را در ۶ اوت ۱۸۶۸ ترک گفته و در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۸۶۸ یعنی دو ماه بعد از ورود حضرت بهاءالله، به بندر حيفا رسیدند.

بخش دوم- رجعت از منظر محققین و مؤلفین بهایی

۱. «مقصود از رجعت... که در کلمات اولیاء سلام الله علیهم وارد شده است، رجعت حقایق و آثار ظهور قبل است در ظهور بدیع و تجلی روح قدسی در قمیص جدید؛ زیرا که حقیقة الحقایق در هر وقت ظهور فرماید و به هر قمیص تجلی نماید همان حقیقت واحده ازلیه است و همان جوهر قدسیه الهیه که در آغاز تجلی نموده و ظهور فرموده است. تعدد، مظاهر حقیقت واحده را متعدد نگرداند و کثرت، مجالی شمس متجلی را متکثر ننماید.» (جناب ابوالفضائل گلپایگانی، کتاب فصل الخطاب، ص ۱۹۹)

۲. «موضوع این کتاب مبارک (قیوم)الاسماء که به تفسیر سوره وسف و به تفسیر احسن القصص معروف است) تفسیر آیات قرآنی به باطن و بشارت به ظهور موعود و رجعت حسینی است و آیات مبارکه در آن بر نهج و لهجه قرآن نازل شده و در مقامی از جمال مبارک جل جلاله، به بقیة الله تعبیر فرموده و آرزوی شهادت و فدا در راه حضرتش نموده اند.» (عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷۳)

۳. «در فصل اول کتاب اعمال رسولان مذکور است که در موقع صعود حضرت مسیح به حواریون گفته شد "همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد؛ به همین طوریکه او را به سوی آسمان روانه دیدید"^۱. نظر به این گونه بیانات، بسیاری از مسیحیان انتظار می کشند که وقتی پسر انسان "سوار بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم"^۲ بیاید آنها او را به همین هیكل بشری عیسی مسیح که دو هزار سال پیش در کوچه های اورشلیم راه می رفت و سرانجام خورش ریخته و به صلیب آویخته شد ببینند و متوقعند بتوانند با انگشتان خود جای میخ هایی که به دست ها و پاها ی او کوبیده شده لمس کنند و دست های خود را به زخم نیزه در پهلو ی او بکشند. ولی به طور حتم کمی فکر در باره آنچه خود مسیح گفته است، این گونه تصور را باطل خواهد کرد. یهودیان زمان مسیح نیز چنین تصوّراتی در باره رجعت ایلیا داشتند. ولی حضرت مسیح خطای آنها را بیان کرد و توضیح فرمود که نبوت (پیش گوئی) انبیای سابق مشعر بر این که "ایلیا باید اول بیاید" تحقق یافته است؛ اما نه آن طور که ایلیای سابق شخصاً و با همان هیكل رجعت کرده باشد بلکه در هیكل یوحنا ی معمدانی "به روح و قوت الیاس"^۳ ظاهر شد و حضرت مسیح فرمود "اگر خواهید قبول کنید این همان الیاس است که باید بیاید هر که گوش شنوا دارد بشنود"^۴. بنابراین رجعت الیاس به این معنی بود که شخصی دیگر از پدر و مادر دیگر ظاهر شود، ولی با همان روح و قوت از خداوند الهام گیرد. از این کلمات حضرت مسیح به خوبی می توان نتیجه گرفت که رجوع مسیح نیز به همین قسم در هیكل شخصی

^۱ اعمال رسولان، ۱۱/۱.

^۲ آنجیل متی، ۳۰/۲۴.

^۳ آنجیل لوقا، ۱۷/۱.

^۴ آنجیل متی، ۱۶-۱۴/۱۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

دیگر و متولد از مادر دیگر تحقق خواهد یافت؛ ولی مانند مسیح روح و قوت الهی را دارا خواهد بود.
(بهاءالله و عصر جدید، صص ۲۵۳-۲۵۲)

۴. «مقصود از این که ایلیا از آسمان می آید، یعنی چه؟ معنی رجعت یعنی چه؟ ایلیائی که در دوره مسیح و در دوره رسول الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود؟ تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرومائید، مگر آنکه سرّی از اسرار راجع به کتب مقدّسه ی قبل در آن واضح و آشکار شده باشد.»
(عبدالحمید اشراق خاوری، تقریرات در باره کتاب اقدس، صص ۳۱-۳۰)

۵. «(در اصفهان) معتمد الدوله خودش یکمرتبه به منزل امام جمعه برای تشرّف به حضور باب آمد. در آن مجلس اغلب علمای اصفهان حاضر بودند. منوچهرخان از علما در باره اثبات نبوت خاصّه دلیل خواست هیچکدام جواب کافی ندادند. از حضرت باب درخواست کرد که بیانی بفرمایند. حضرت باب فرمودند جواب کتبی می خواهی یا شفاهی؟ عرض کرد جواب کتبی به مراتب بهتر است... حضرت باب قلم برداشتند و به فاصله دو ساعت، بیش از پنجاه صفحه نگاشتند و حقانیت اسلام را مبرهن داشتند... در خاتمه آن به ظهور قائم موعود و رجعت حسینی نیز اشاره فرمودند.» (علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب های آسمانی، ص ۱۷۳)

۶. «میرزا جانی در تاریخ خویش به استناد روایات شیعی ظهور پنج رایت را در روز قیامت تصریح کرده است: ۱- رایت یمانی، رایت حضرت باب ۲- رایت حسینی، رایت جناب قدّوس ۳- رایت خراسانی، رایت جناب بابالباب ۴- رایت طالقانی، رایت جناب طاهره ۵- رایت سفیانی، رایت ناصر الدین شاه. ذوق اصحاب حضرت باب در تطبیق روایات مربوط به روز قیامت در خور کمال دقت است. با این حال باید توجه داشت که به فرموده حضرت باب در کتاب دلائل سبعة، این قبیل تعبیرات و اشارات "اقترانانی" است از برای سکون قلب مؤمنین و الاّ به فرموده حضرتشان در همان کتاب جلیل، اعظم دلیل بر اثبات حقانیت مظهر ظهور همان نزول آیات به فطرت است. و نیز باید توجه داشت که آنچه میرزا جانی نوشته، استنباط شخصی او بوده و اصولاً مراد از "رایت حسینی" در روایات شیعی، رایت جمال اقدس ابهی است که به یک اعتبار، ظهور رجعت حسینی است.» (نصرت الله محمدحسینی، کتاب "حضرت طاهره"، زیرنویس شماره ۱۱)

۷. «به عقیده طاهره، حضرت باب همان ظهور موعود غائب و مراد از رجعت ائمه، رجعت سابقین از مؤمنین است.» (نصرت الله محمدحسینی، کتاب "حضرت طاهره"، بخش هشتم)

۸. «حال نزد اولوالبصیره و النهی (صاحبان بینش و هوش) معلوم است از جهتی به دو طلوع بشارات کبری بود و از طرفی روز قیامت؛ از سمتی باب فضل و جود بر وجوه من فی الوجود مفتوح شد و انتظارات عشاق آن نیر آفاق خاتمه یافت و آثار قرب و وصل باهر شد و از جهتی دیگر یوم رجعت معرضین و منکرین و ناکثین عهد و قرون و جمیع اعصار و دهور رسید. پس ظلمت با نور مقاومت خواست و باطل با حق معارضت

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

طلبید. تشکیل دو صف شد؛ صفی از ناقضان عهدشکن، صفی از عاشقان جان برکف...» (کتاب طراز الهی ۱، ص...)

۹. «همچنان که حقیقت هر مظهر الهی بعینه همان حقیقت مظاهر مقدسه قبل از او است، مؤمنین به وی نیز در واقع و معنی، رجعت پیروان ادیان گذشته اند. حضرت بهاءالله در بیان این نکته تمثیل جمیل ذیل را ارائه می فرماید: "مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت آن نیست؛ بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است."» (ادیب طاهرزاده، نفعات ظهور حضرت بهاءالله، مطالب مهمه کتاب ایقان، بخش دوم)

۱۰. «"مبعوثون": یعنی مبعوث شدگان. اسم مفعول است. فعل نیست و زمان ندارد. می تواند هم برای گذشته و هم حال و هم آینده به کار رود. در قیامت همه مبعوث می شوند. قیامت مثل بهار است. بهار موجب رشد همه گیاهان و دانه ها میشود. ولی گیاهی که تلخ دانه یا تلخ میوه بوده، میوه یا دانه تلخش مشخص می شود. میوه و دانه اش تلخ است. بعثت این گیاه، منفی است. در نفی است. حضرت محمد برای کافران مثال می زند که حمزه و ابوذر که ایمان آورده اند، زنده شده اند و زنده هستند. کافران می گفتند که تو حمزه و ابوذر و دیگر مومنان را گول زده ای و جادو و سحر کرده ای. "إن هذا إلا سحرٌ مبینٌ" این کاری که کرده ای و این اتفاقی که افتاده است جادوی آشکاری است. اگر ترجمه این آیه را (هود ۷) را به صورتی که علمای اسلام تفسیر کرده اند بگیریم، یعنی: اگر بگویی به این کافران که شما بعد از مردن، زنده و مبعوث خواهید شد (یعنی این کار در آینده انجام خواهد شد و هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است) جواب کافران باید این باشد که تو دروغ می گویی و بلوف می زنی. دروغگو هستی، نه این که بگویند سحر و جادو کرده ای. چون هنوز که اتفاقی نیفتاده است و عملاً کاری نکرده. ولی اگر همان طور که جمال قدم ترجمه فرموده اند، در نظر بگیریم یعنی: بگویی به این مشرکان که مبعوث شده اید بعد از مردن (در گذشته یا در حال، انجام شده است). آن وقت بقیه آیه معنی پیدا می کند که مشرکان می گویند تو جادو کرده ای و چون مطالب مربوط به قیامت، مستقل از زمان است هم برای ظهور حضرت محمد و هم حضرت مسیح و هم قائم صادق است.

"وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ: أُنْذِرْنَا كُنَّا تَرَابًا؟ أُنْذِرْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟" (رعد ۵) این آیه را نیز جمال مبارک ترجمه فرموده اند که کافران تعجب می کردند و می گفتند: آیا ما قبلاً خاک بودیم و حالا مبعوث و زنده شده ایم؟ در واقع علت این که کافران با تعجب می پرسیدند ما کی مردیم و کی زنده شدیم که خودمان هم خبردار نشدیم، این بود که آنها گرچه مبعوث شدند ولی بعثشان منفی بود. در نفی و عدم ایمان بود. آنها اصلاً زنده روحانی نشده بودند. (وگر نه در خودشان این حیات جدید روحانی را حس می کردند و

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

این گونه سوالات نمی پرسیدند. خلق جدید، خلق ماده جدید نیست خلق صورت جدید است. تغییر در خلق و خو و سلوک است. ترک خرافات است.

حضرت ولی امرالله می فرمایند: " هدف غایی حضرت بهاءالله آن است که افراد جدیدی خلق شوند، یعنی مردمی نیکوکار، مهربان، باهوش و صدیق و شریف که بر مبنای احکام و موازین این امر اعظم که در این مرحله جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده عمل نمایند. خود را بهایی نامیدن کافی نیست بلکه باید در تمام وجود ما آثار حیات بهایی نمودار باشد^۱."

"أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ؟ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقِ الْجَدِيدِ." (ق ۱۵) آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. تفسیر علما از این آیه همان خلق جسمانی و خلق عالم خلقت و جهان مادی است. تعبیر جمال قدم عبارت از خلق روحانی است. یعنی آیا ما بعد از دفعه اولی که با فرستادن مظاهر امر، خلق روحانی و ایجاد شریعت و دین جدید کردیم، عاجز شدیم که دیگر نتوانیم این کار را انجام دهیم؟ خلق همیشه ادامه دارد. کسی که عاجز باشد فیض را قطع می کند نه خدای توانا و یفعل ما یشاء.» (کتاب راهنمای مطالعه ایقان، پیروش طالبی، ص ۵۶-۵۵)

بخش سوم- رجعت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز

۱. «گرچه در هر دو مذهب (سنی و شیعه) مهدی باید از خاندان حضرت محمد باشد، اما در این مورد سنت شیعه روشن تر است: در این جا قائم رجعت عینی امام دوازدهم است که در سال ۲۶۰ هجری قمری غائب شد. حضرت باب خود را همین قائم خواندند. این هویت آن حضرت، گرچه نسبت به بسیاری از مدعیات دیگرشان کمتر به چشم آمده، اما از جمله، در فقره زیر تأیید و تصریح می گردد: "ان کس که قرآن را بر محمد رسول الله نازل نمود... به همان صورت بیان را... بر آن کس که قائم شما و هادی شما و مهدی شما است، نازل کرد." (ترجمه)» [منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی] (انگلیسی) ص ۱۳۹ [رمزوراز، ص ۹۸]

۲. «یکی از روایات دال بر رجعت امام حسین، حدیث معروفی است که ابن عمر از جعفر صادق، امام ششم، نقل کرده است. اهمیت این حدیث به این سبب است که «شاید بلندترین حدیث ثبت شده در ادبیات روایتی امامیه می باشد.» اما در این حدیث، امام حسین در مقایسه با قائم (یا مهدی) نقش جزئی تری را به عهده دارد. در این روایت، هدف رجعت امام حسین این است که انتقام شهادت خود و قتل عام اصحابش را در کربلا بگیرد. اما روایت دیگری که ساشدینا (sachedina) آن را وصف می کند، نقش مهم تری را به امام حسین نسبت می دهد: "امام صادق در توضیح فقره قرآنی که می فرماید: "ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ.." (قرآن ۱۷/۶) بیان می دارند که مقصود از "رَدَدْنَا" رجعت امام حسین است که

^۱ نمونه حیات بهایی، ص ۲۵.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

توسط هفتاد و دو تن اصحابش که در صحرای کربلا شهید شدند، همراهی خواهد شد.» (رمزوراز، ص ۱۰۴)

۳. «در هر واقعه‌ای، اصول و عملکرد بابی، البته با ابتعاد بسیار از تناسخ، ناظر به تجدید حیات نمادهای گذشته است که در درام رستاخیزی آینده، انعکاس می‌یابد. همان طور که امانت اشاره می‌کند: «روایات، زمینه کلی را آماده نمود و این درحالی است که نظریه شیخی دال بر معاد غیرمادی، اجازه همسانی نمادین با قهرمانان دیرین را فراهم ساخت.» (رمزوراز، ص ۱۰۵)

۴. «در دوره بغداد، به داعیه حضرت بهاءالله دایر بر رجعت حسینی، برجستگی چندانی داده نشده و چنین انتظاری مخصوصاً در کتاب ایقان انعکاسی نیافته است. یکی از دلایل این قضیه، همان‌گونه که مک ایون، به ضرورت استدلال تجربتاً آن را می‌پذیرد، ممکن است این باشد که «این نظر که بهاءالله رجعت حسینی است... تحت محاق عقاید وسیع تر ظهور موعود (بیان - م) واقع شد.» (رمزوراز، ص ۱۰۵)

د) خاتم النبیین از منظر آثار بهایی به خصوص کتاب ایقان

بخش اول- حضرت بهاءالله مُرسل الرُّسل و حضرت محمد خاتم الرُّسل

۱. «یا قوم تالله الحق ان هذا لبحر الّذی منه ظهرت البحور و الیه یدهب کلّها و منه اشرفت الشّمس و الیه یرجع کلّها و منه اثمرت سدرات الامر باثمار الّتی کلّ واحده منها بعثت علی هیکل نبیّ و ارسیل الی عالم من عوالم الّتی ما احصاها احد الاّ نفس الله الّتی احاطت الموجودات بحرف من کلمة الّتی خرج من قلمه الّذی کان محکوماً تحت اصبعه الّذی کان علی الحق قویاً.» (منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، فقره ۵۱) (مضمون بیان مبارک با توجه به ترجمه انگلیسی آن: ای مردم، به خداوند سوگند می‌خورم این (اشاره به نفس مقدس خودشان)، دریایی است که تمامی دریاها از آن پدیدار گشتند و گلشان هم به او راجع خواهند شد. از او است که همه خورشیدها صادر شدند و تمامشان نیز به او باز خواهند گشت. به قدرت او، اشجار ظهورالله ثمر دادند و هر یک به گونه هیکل یک رسول، حامل پیام خداوند شدند برای موجودات هر یک از عوالمی که فقط خداوند به علم فراگیرش از تعدادشان آگاه است و این کار را به واسطه فقط یک حرف از کلمه منزل از قلمش انجام داده است؛ قلمی که تحت سلطه انگشت هدایت بخشش در حرکت است؛ و انگشتی که خود، تحت حفاظت قدرت پروردگارش است.)

۲. «یا شیخ... تا وقت باقی و سدره مبارکه ما بین بریه باعلی النداء ناطق، خود را منع ننما. توکل علی الله و فوّض أمورک الیه ثم احضر فی السّجن الأعظم لتسمع ما لا سمعت الآذان شبهة و تری ما لا رأت العیون و الأبصار. آیا بعد از این بیان از برای احدی حجتی باقیست؟ لا و نفس الله القائمة علی الأمر. به راستی می‌گویم، امروز کلمه مبارکه و لکن رسول الله و خاتم النبیین بیوم یقوم الناس لرّب العالمین منتهی شد. اُشکر الله بهذا الفضل العظیم.» (لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۸۴) [مضمون جملات عربی: به خدا توکل کند

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

و امورت به دست او بسپار و بعد، در این زندان بزرگ حاضر شود تا بشنوی آنچه را که گوشه‌ها شهبیش را نشنیده است و ببینی آنچه را که چشم‌ها (مانندش را) ندیده است... نه، قسم به خداوندی که بر امرش قائم است... سپاس گوی خداوند را به خاطر این فضل عظیم.]

۳. «شکّی نبوده و نیست که ایام مظهر حق جلّ جلاله به حق منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور. ولکن این یوم (یوم ظهور جمال قدم) غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود...* به راستی دور رسالت به انتها رسید، و حال حقیقت ازلیّه ظاهر گشته و علم اقتدار برافراشته و اینک، انوار عظمت آشکار خود را بر جهان می‌افشاند.»^۱ [توضیح: بیان مبارک فوق از محلّ (*) به بعد، ترجمه شخصی است.] (مندرج در رموزراز، ص ۲۴۱)

۴. «منه (هذا الاسم = البهاء) بعثنا الرسل من قبل... و نرسلن به الرسل الى آخر الذی لا آخر له به قدرة من لدنا و انا كنا قادرين.» (قلم اعلى ۴، سورة اسمنا المرسل، ص ۳۱۱) [مضمون: از او (نام مبارک بهاء) از قبل، رسولان را مبعوث کردیم... و به واسطه او، تا پایان زمان، رسولان را به قدرت خود، خواهیم فرستاد، زیرا ما به راستی قادر و تواناییم.]

۵. «امت فرقان... خاتم النبیین درست نموده، از مرسل و مبعث آن (حضرت بهاء الله) محتجب مانده‌اند.» (حضرت بهاء الله، مائده ۷، ص ۴۰)

۶. «یومی از ایام در ارض طا (طهران) که مقرر سلطنت ایرانست مشی می نمودیم. بغتة (ناگهان) از کلّ جهات حنین مرتفع. بعد از توجه، ناله منابریکه در مدن و دیار آن اقلیم است اصغا شد و به این کلمات ذاکر "الهی الهی خاتم رسل و سید کلّ، رسول الله، روح ما سوپه فداه^۲، ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده، مقصود(ش) آنکه بر ما ذکر حق و ثنایش و ثنای اولیائش مرتفع گردد و حال معشر جهلاء بر ما به سب و لعن حضرت مقصود مشغولند.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۴۶)

۷. «الصّلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم (حضرت محمد) الذی به انتهت الرّسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابدأ.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۳) [مضمون: سلام و درود دائمی و همیشگی بر آقای عالم و مربی امم (حضرت محمد) که به واسطه او رسالت و نبوت به انتها آمد، و نیز بر خاندان و اصحاب او باد.]

۸. «فانه (من یظهره الله) لویجعل ما علی الأرض نبیاً لیکونن انبیاء عند الله» (حضرت باب، مندرج در لوح شیخ محمدتقی نجفی، ص ۱۱۴) [مضمون: پس او (من یظهره الله) اگر همه اهل زمین را نبی قرار دهد، تمام آنان نزد خداوند قطعاً نبی خواهند بود.]

^۱ حضرت بهاء الله، مذکور در حضرت شوقی افندی، «دور بهایی»، ص ۲۱.

^۲ روح آنچه غیر او است فدای او باد.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۹. «و اذاً يومَ ظهور من يُظهِرُهُ اللهُ كُلُّ من على الأرضِ عندهِ سِوَاءٌ، فَمَنْ يَجْعَلُهُ نَبِيًّا كَانَ نَبِيًّا مِنْ أَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ إِلَى آخِرِ الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ، لَانِ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ جَعَلَهُ اللهُ؛ وَ مَنْ يَجْعَلُهُ وِلِيًّا فَذَلِكَ مَا كَانَ وِلِيًّا فِي كُلِّ الْعَوَالِمِ، فَانِ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ جَعَلَهُ اللهُ؛ لَانِ مَشِيَّةَ اللهِ لَنْ يُظْهَرَ إِلَّا بِمَشِيَّتِهِ وَ ارَادَةَ اللهِ لَمْ يُظْهَرَ إِلَّا بِارَادَتِهِ وَ أَنَّهُ لَهَوُ الْقَاهِرُ الْمُقْتَدِرُ الْمُنْبِعُ.» (حضرت باب، مندرج در لوح شیخ محمدتقی نجفی، صص ۱۱۵-۱۱۴) (مضمون: و در روز ظهور من يُظهِرُهُ اللهُ، تمام اهل زمین نزد او یکسان خواهند بود. و کسی را که او نبی قلمداد کند، از آغاز بی آغاز تا پایان بی پایان نبی خواهد بود؛ زیرا این را خداوند مقرر داشته است؛ و کسی را که او ولی قرار دهد، در کُلِّ عوالم الهی ولی خواهد بود؛ زیرا این را خداوند مقرر داشته است؛ و چنین است چون مشیت خداوند هرگز ظاهر نخواهد شد مگر به مشیت او و خواست خداوند هیچ وقت باهر نگشته است مگر به خواست او، و همانا او به راستی قاهر و قادر و بلندمرتبه است.)

۱۰. «به راستی بدان، مظاهر مقدسه‌ای که در آینده "در سایه‌های ابر" ظاهر خواهند شد، تا آنجا که به رابطه آنان با سرچشمه الهامشان مربوط می‌شود، در سایه جمال قدم (حضرت بهاءالله) خواهند بود. اما در ارتباط با عصری که در آن مبعوث خواهند شد، هر کدام "هر کاری که بخواهند می‌کنند و هر حکمی که بخواهند می‌دهند."» (حضرت عبدالبهاء، مندرج در مرور معبود، ص ۱۵۷) (مضمون بیان مبارک)

۱۱. «امیدوارم که این احتفال و نمایش (احتفال و نمایش قرن ذهبی ملکوت‌الله) در نهایت اتقان (برپا) گردد، چنان‌که نداء به کلمه توحید لا اله الا الله و کلّ الانبیاء از ابتدا تا خاتم رُسل، کلهم علی الحق من عند الله بلند گردد.» (حضرت عبدالبهاء، فرامین تبلیغی، لوح سوم)

۱۲. «نفوسی که بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر، و عزت مقدسه‌اشان نزد عموم طوائف ثابت و لائح^۲، با وجود این هر یک به مصائب و شدائد بی نهایت مبتلا گشته، مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند... (از جمله) سرور کُلّ، خاتم رُسل را لب و دندان شکستند.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۵، صص ۱۲۳-۱۲۲)

۱۳. «از یوم ظهور حضرت رسول تا یومنا هذا (تا امروز) ذکر خیری از آن حضرت در اینجا (سرزمین آمریکا) نبود. کسی جز به توهین ذکری نمی‌کرد. در کنائس و معابد نام آن حضرت بردن ممکن نبود. حال الحمد لله، به قوه جمال مبارک، در کنائس عظمی، اثبات حقیقت حضرت خاتم رُسل و هادی سُبُل می‌شود^۳ و مستمعین ساکت و صامت ابداً نفسی اعتراض ننماید. ملاحظه کنید که قوه و نفوذ جمال مبارک چه کرده که

^۱ همه آنها بر حق و از نزد خداوند آمده‌اند.

^۲ منظور مظاهر مقدسه ادوار گذشته است.

^۳ اشاره به خطابات هیکل مبارک است در کنائس یهودیان آمریکا در سال ۱۹۱۲ میلادی و اثبات حقانیت حضرت محمد در آنها. به صفحات ۲۴۵ و ۳۰۷ خطابات مبارک جلد ۲ مراجعه شود.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

اثبات حقیقت خاتم انبیا در کلیساهای عظمی به حضور رؤسا و قسّیس ها در نهایت بلاغت و ملاحظت می شود و همه گوش می دهند و لا تسمع لهم همساً^۱» (حضرت عبدالبهاء، منتخب مکاتیب ۵، فقره ۶۵)

۱۴. «او (حضرت باب) که به فرموده حضرت عبدالبهاء "صبح حقیقت" و "مبشّر نیر اعظم ابھی" بود، که ظهورش از یک سو مشخص کننده خاتمه «کور رسالت» و از سوی دیگر آغاز کننده «کور تحقّق و اکمال» است؛ با تجلیات خود، هم تاریکی شام ضلالت مستولی بر سرزمینش را زدود و هم قُرب طلوع خورشید بی مثالی را اعلام نمود که مقدر است انوارش تمامی عالم انسانی را فراگیرد.» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۱۱۱)

۱۵. «اما خاتم النبیین نظر به نصوص مبارکه (دیانت مقدّس بهایی) در باره حضرت رسول (ص) در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتم النبیین بود، بلکه خاتم الرسل هم بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می شود که بین نبی و رسول فرق قائل هستند. جمال مبارک در آیات مقدّسه به صراحت ذکر کرده اند که نبوت و رسالت به حضرت محمد (ص) انتها یافت و ختم شد؛ به این معنی که در دوره مخصوص شریعت آن حضرت که هزار سال مقدر شده بود، نبی و رسول و صاحب کتاب و شریعت جز آن حضرت موجود نبود و مبعوث نگردید و چون دروه هزار ساله شریعت آن حضرت خاتمه یافت، مظهر امرالله ظاهر و بساط جدیدی به اراده الهیه منبسط گردید، یعنی حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره (متعالی است یاد او) ظاهر شدند و خلق را به ظهورالله مژده دادند و مقصود از ختم رسالت و نبوت نظر به تعبیر دیگری که در آیات مبارکه این ظهور اعظم نازل شده، همانا تصریح به عظمت این ظهور عظیم است که از آن به ظهور نبوت و رسالت تعبیر نگردیده، بلکه به ظهورالله تعبیر فرموده اند و آیه مبارکه قرآن که فرمود "هل ينظرون الا آن يأتيهم الله في ظلل من الغمام"، به نص مبارک در ایقان، بشارت از این ظهور مبارک اعظم الهی است و در لوحی، به این مضمون بیانی نازل شده که "از ختمیت خاتم، مقام این ظهور معلوم و مشهود"، اشاره به همین مطلب یعنی عظمت مقام این ظهور اعظم است.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، صص ۳۰۴-۳۰۳)

۱۶. «برطبق مظهریت شناسی بهایی، دور تحقّق و اکمال با ظهور حضرت باب آغاز گشت و از آنجا که این دور جدید تجلی، مبتنی بر یک قیامت واقع است، لهذا "لقاءالله" نیز باید تحقّق یافته باشد. آن کس که «ختم» ریحی کتب مقدّسه را می گشاید و وعود آنها را محقّق می سازد؛ یعنی حضرت "من ینظروالله" مهمتر از "خاتم" است؛ زیرا که مأموریت هیکل قدسی اول آماده سازی عالم بوده است برای ظهور هیکل ربوبی دوم. به همین سبب، حضرت بهاءالله از بحث مطروحه، چنین نتیجه گیری می کنند: "...و با جمیع این مطالب ثابت و بیانات واضح، من حیث لا یشعُر به ذکر ختم تمسک جسته اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده اند.» (رمزوراز، ۱۹۵)

^۱ و صدایی از آنان نمی شنوی.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۷. «حضرت بهاءالله، بعدها، فرایند مظهریت و رستگاری را طوری متبلور و متجلی می سازند که حضرت محمد نه تنها "خاتم النبیین" باقی می ماند، بلکه حائز مرتبه ممتاز "خاتم الرسل" نیز می گردند و در وری آن، حضرت باب نیز به مقام منبع و رفیع "سلطان الرسل" متشخص می شوند؛ و این درحالی است که آن حضرت خود، اکنون "مرسل الرسل" می باشند.» (رمزوراز، ص ۲۴۱)

بخش دول- خاتم النبیین از منظر نصوص بهایی

۱. «ان یا سمع البقاء، اسمع ما يقولون هؤلاء المشركون بان الله ختم النبوة بحبيبه محمد رسول الله و لن يُبعث من بعده احدٌ و جعل يده عن الفضل مغلولا و لن يُظهر بعده هياكل القدس و لن يستشرق انوار الفضل و انقطع الفيض و ثم القدرة و انتهى العناية و سدّت ابواب الجود بعد الذي كانت نسمات الجود لم يزل عن رضوان العزم مهبوبا. قل غلّت ايديكم و لعنتم بما قلتم، بل احاطت يده كل من فى السموت و الارض يبعث ما يشاء بقدرته و لا يُسئل عما شاء و انه كان على كل شىء قديرا.» (مائدة آسمانى ۴، ص ۲۹۱، سورة الصبر) (مضمون: ای گوش جاودانه، بشنو آنچه را که این مشرکان می گویند، این که خداوند نبوت را به حبیبش محمد، رسول خدا، ختم فرمود و دیگر هرگز بعد از او کسی مبعوث نخواهد شد و دستانش در ارسال فضل بسته شده و هرگز بعد از او هیاکل قدسی ظاهر نخواهند شد و هرگز انوار فضل تابان نخواهد گشت و فیض و قدرت الهی قطع شد و عنایت منتهی گشت و درب های جود بسته شد؛ بعد از آن که نسیم های جود همواره از باغستان عزت در هبوب بوده است. بگو دست های خودتان بسته باد و به آنچه گفتید لعنت شدید؛ دست او بر تمامی آسمانیان و زمینیان محیط است؛ هر که را بخواید به قدرت خود مبعوث می فرماید و از آنچه که می خواهد نیز هرگز پرسیده نخواهد شد و همانا او بر هر چیزی توانا است.)

۲. «باری، همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت بر آن مربی غیب و شهود (ذات الهی) می آید، همان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید. و در حینی که اسم اولیت صادق است، همان حین اسم آخریت صادق. و در حینی که بر سریر بدئیت جالساند، همان حین بر عرش ختمیت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود، مشاهده می نماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت، این ذوات مقدسه و ارواح مجردة و انفس الهیه هستند.» (کتاب ایقان، فقره ۱۷۴)

۳. «اگر جمیع (مظاهر جامعه) ندای: "انا خاتم النبیین" برآرند، آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه؛ زیرا که جمیع حکم يك ذات و يك نفس و يك روح و يك جسد و يك امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند.» (کتاب ایقان، ص ۲۲۲)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۴. «شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور؛ ولکن این یوم (یوم ظهور حضرت بهاءالله) غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود.» (حضرت بهاءالله، مندرج در نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۱)

۵. «الله عباد لن یمنعهم الاشارات و لا الدلالات و لا یصدّهم منع مانع و لا اعراض معرض و لو یجتمع علیهم الخلائق اجمعین اولئک الذین ما صدّهم اشارات القبل فی ذکر القیمة و ما منعهم ما نزل فی الفرقان و لکنه رسول الله و خاتم النبیین و خرقوا تلك الحجابات بسطان القدرة من لدنا و دخلوا حرم القدس مقر ربهم العلیّ الاعلی بصدق مبین و اعترفوا فی انفسهم بان لا ینقطع النبوة من حیثئذ الی آخر الذی لا آخر له و كذلك نفخ الروح فی صدورهم روح الاطمینان من لدن عزیز جمیل.» (مجموعه چهارجلدی، آثار قلم اعلی ۴، ص ۴۹۸) [مضمون: برای خداوند بندگانی است که اشارات و دلالات منعشان نکند و منع هیچ مانعی و اعراض هیچ معرضی (از حرکت) بازشان ندارد، حتی اگر تمامی خلق جهان بر آنان هجوم برند. اینان کسانی‌اند که اشارات پیشینیان به قیامت (از ایمان) بازشان نداشت و آنچه نیز که در قرآن نازل شده، یعنی "ولی رسول خدا و خاتم انبیاء" (از ارادت) منعشان نکرد. اینان به قدرتی از نزد ما این حجاب‌ها را دریدند، و با صداقت آشکار، به حرم قدس، جایگاه پروردگار و الامقامشان وارد شدند، و در دل و جان اعتراف کردند که نبوت از اکنون تا پایان بی پایان قطع نخواهد شد. این گونه (حضرت) روح (مظهر الهی)، از نزد خداوند عزیز و جمیل، روح اطمینان را در قلوبشان دمید.]

۶. «از ختمیت خاتم (حضرت محمد)، مقام این یوم ظاهر و مشهود.» (حضرت بهاءالله، مندرج در کتاب "دوربهای"، ص ۱۹)

۷. «خاتم انبیاء روح ما سویه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته اولیاء صلوات الله علیهم به کلمه او خلق شده‌اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۷۴)

۸. «در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده بشانی عباد غافل بودند که اذیت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول به حقّ متعال می دانسته‌اند.» (مجموعه چهارجلدی، آثار قلم اعلی ۱، فونت نیورومن ۱۴، ص ۳۰)

۹. «در ظهور خاتم انبیاء روح ما سویه فداه و امورات بعد آن تفکر نمایید و پند گیرید و راضی نشوید مجدد ناحیه کذب و بثر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونیه به میان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۴۶)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۰. «در خاتم انبیا تفکر نما بر آن حضرت وارد شد آنچه که افنده مقربین و اکباد مخلصین را گذاخت. از برای صاحبان سمع یک آیه کافی بوده و هست: "ما ارسلنا من رسول الا کانوا به یتسهرون."» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۵۲)

۱۱. «فانظر فی الايقان ثم فی کتب اخری لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمد رسول الله و خاتم النبیین.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۵)

۱۲. «فلسطين شرف جميع اقاليم گشت، زیرا جميع مظاهر مقدسه الهیه از یوم حضرت ابراهیم تا ظهور خاتم النبیین یا در این اقلیم متوطن یا مهاجر و مسافر بودند.» (حضرت عبدالبهاء، فرامین تبلیغی، لوح اول)

۱۳. «شمس سماء تفريد و شمع شبستان توحيد، خلاصة المرسلین، خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در مقام معرفت آن ذات احدیت به نغمه "ما عرفناك حق معرفتك" در فضای ملك و ملكوت تغنی نموده اند و به رنّه "رب زدنی فیک تحیراً" بر اغصان شجره وجود ترنی فرموده اند.» (حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۲، ص ۲۸)

۱۴. «ملاحظه فرما که به چه استناد فتوی بر خون حضرت اعلی روحی له الفدا دادند. ملا محمد ممقانی گفت ایها الناس خدا در قرآن می فرماید ذلك الكتاب لاریب فیه هدیللمتقین یعنی هدایت عالمیان است و به نص صریح می فرماید و لکنه رسول الله و خاتم النبیین. ما چنین نص صریح را چگونه سبب ضلالت دانیم با وجود این که عین هدایت است. این شخص که گوید اولاد رسولم بنیان رسول را بر انداخت پس بعضی از احکامی که در بیان منصوص است و به کتاب اقدس نسخ شده است یک یک را شمرد بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارک حضرت برداشتند و به کمال بغضا آن فتوی را بی محابا داد.» (حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب ۴، ص ۱۴۶)

۱۵. «ملا محمد ممقانی و سایر مجتهدین حسبنا کتاب الله (کتاب الهی ما را کافی است) می دانستند و از مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی می شمردند؛ لهذا به آیه مبارکه و لکنه رسول الله و خاتم النبیین تشبث و تمسک جسته، فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند.» (منتخاب مکاتیب ۴، ص ۲۶۶)

۱۶. «ای رب (صنادید القوم و ائمة الضلال) ادعوا الایمان به مظاهر امرک و اعترضوا علی جمالک المبین و ادعوا معرفة الكتاب و قوت الاستنباط و الاجتهاد ثم استفتحوا فی الافتاء بقتل جمالک الاعلی و تشبثوا بایة من کتابک و صلبوا جمالک و فوقوا الیه سهام الرصاص و قالوا هذا ادعی النبوه و خالف صریح نصوص القرآن ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکنه رسول الله و خاتم النبیین. ای رب تمسکوا بمفاهیمهم من الكتاب و افتوا بقتل من خضع له الالواح و الصّحائف و فصل الخطاب.» (منتخاب مکاتیب ۶، فقره ۴۸۵)

۱۷. «همان طور که اهل بهاء داعیه پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتمیت شارع خویش مؤکداً و صریحاً رد می نمایند بهمان نحو نیز اعتقاد به خاتمیت ظهوری را که خود نیز بدان منتسبند مردود می شمارند. در نظر

^۱ انگونه که شایسته بود تو را نشناختیم.

^۲ ای پروردگار من، حیرتم را در خود بیفزا.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

اهل بهاء این طرز فکر و ادراک که "جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب زبانی هیکلی مشهود نیاید"، به منزله انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدسه و اساسیه این امر به شمار می رود.» (حضرت ولی امرالله، کتاب دوربهای، صص ۳۵-۳۴)

۱۸. «این موضوع را نیز باید به خاطر داشت که هر چند این ظهور (ظهور حضرت بهاءالله) دارای قوه ای عظیم و جامعیت و عمومیتی نامحدود است معذک به هیچ وجه داعیه آن ندارد که ظهور مشیت و اراده الهیه به او ختم گشته و این نظر را اکیداً رد می نماید. داشتن چنین عقیده ای نسبت به این ظهور به منزله نقض غرض و مباین روح این امر است و بالضروره با اس اساس معتقدات بهایی مغایرت دارد. چه اساس این معتقدات آن است که حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیه مرتباً مستمرّاً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقی و تکامل می باشند و هیچیک جنبه خاتمیت نداشته و بر حسب تصادف و اتفاق ظاهر نمی گردند. فی الحقیقه همان طور که اهل بهاء داعیه پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتمیت شارع خویش مؤکداً و صریحاً رد می نمایند بهمان نحو نیز اعتقاد به خاتمیت ظهوری را که خود نیز بدان منتسبند مردود می شمارند. در نظر اهل بهاء این طرز فکر و ادراک که "جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب زبانی هیکلی مشهود نیاید"، به منزله انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدسه و اساسیه این امر (دیانت بهایی) به شمار می رود.» (حضرت ولی امرالله، دور بهایی، صص ۳۵-۳۴)

۱۹. «این کتاب (ایقان)... معانی عباراتی نمادین، مانند... «خاتم النبیین»،... را توضیح می دهد.» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۲۱۰)

۲۰. «رأی و نظر دادگاه استان در ببا (واقع در استان بنی سوئف (Bani Suef)، از مصر علیا)، که در ۱۰ می ۱۹۲۵ صادر شد، و بعد از آن بلندپایه ترین علمای دینی مقیم قاهره هم بر آن صحه نهاده، حکم نهایش خواندند: "اگر هر یک از آنان (شوهران) توبه کند و به حضرت محمد ایمان آورد و به هر شکلی اعتراف نماید که محمد... رسول الله است... و از جانب خدا آمده... و به دین مبین اسلام بازگردد... و شهادت دهد که... محمد... خاتم النبیین والمرسلین است، و هیچ دینی جایگزین دین او نخواهد شد و هیچ قانونی قانون او را نسخ نخواهد کرد و اعتراف کند که قرآن آخرین کتاب خداوند و آخرین تجلی او بر انبیاء و مرسلینش است... پذیرفته خواهد شد و مجاز خواهد بود روابط زناشویی خود را تجدید نماید...» (حضرت ولی امرالله، مرور معبود، ص ۴۹۲)

۲۱. «حضرت بهاءالله مسئله خاتمیت را چه در مورد ادیان گذشته و چه در مورد ظهور خود رد فرموده اند. در مورد اهل فرقان در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند: "به ذکر "اتم النبیین" محتجب شده، از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند." سپس می فرمایند: "و به این مطلب، جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

شده‌اند؛ چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند.» (کتاب اقدس، ص ۲۲۷، توضیحات، شماره ۱۸۰)

بخش سوم- خاتم النبیین در آثار محققین و مؤلفین بهایی

۱. «مسلمین نظربه لقب خاتم النبیین که در قرآن سوره احزاب از لسان وحی به حضرت رسول الله عنایت شده است، از ایمان به ظهور مبارک حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی جل جلالهما محتجب شده‌اند و می‌گویند چون خاتم النبیین به معنی آن است که بعد از حضرت رسول (ص) دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد و شریعت جدید و دین تازه‌ای بعد از دین اسلام از طرف خداوند در عالم تشریح نخواهد شد و همین دین و آیین با فروع مخصوص و احکام خاصه الی الابد و تا قیام قیامت باقی و برقرار خواهد بود؛ لهذا ما نمی‌توانیم این ظهور را که با شرع جدید و دین تازه که غیر از دین و احکام اسلامی است، ظاهر شده قبول کنیم و موعود اسلام که به ظهورش بشارت داده شده وقتی ظاهر شود همین دین و همین احکام و همین دستورات اسلامی را در جمیع دنیا منتشر خواهد فرمود و همین قرآن را که بر حضرت رسول نازل شده است ترویج خواهد کرد و به قدر سر مویی از این دین و شریعت تجاوز نخواهد فرمود و در این خصوص به گفته پیشوایان دینی خود اعتقادی محکم دارند و حدیثی چند نیز روایت کرده و می‌کنند که حضرت رسول (ص) فرمودند "لا کتاب بعد کتابی هذا ولا شریعة بعد شریعتی الی یوم القیامة" و نیز فرمودند "حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة" و نیز خطاب به حضرت امیر فرمودند "یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی". از این قبیل احداث روایت کرده‌اند و خاتم النبیین را هم دلیل بر قطع فیض الهی و انفصام رشته وحی ربّانی الی الابد دانسته‌اند و به استناد این مسئله از عرفان مظهر امرالله و اطاعت حضرت موعود محتجب مانده‌اند.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، صص ۲۶۲-۲۶۱)

۲. «حضرت رسول به دیدن زید رفتند و او در خانه نبود و زینب به ساییدن مشک ناب مشغول بود و پیغمبر از دیدن او فرمود "تبارک الله احسن الخالقین" و مراجعت فرمود و در دل خود می‌گفت که اگر زید او را طلاق بدهد من او را خواهم گرفت؛ ولی این تکتته را مخفی می‌داشت و خداوند او را عتاب فرمود که چرا آنچه را خواهی آشکارا نمی‌گویی و خداوند راز تو را آشکار خواهد ساخت" و تخفی ما فی نفسک و الله مُبْدِیهِ" و سپس زید که این داستان را شنید زینب را طلاق گفت و پیغمبر بر حسب ظاهر هرچه او را وادار کرد که زینب را طلاق نگوید، زید راضی نشد؛ ولی پیغمبر آنچه را به زبان می‌فرمود در دل خلاف آن را داشت و خداوند هم نظربه همین مسئله او را عتاب کرد و فرمود وقتی که زید زینب را طلاق گفت ما زینب را به نکاح تو در آوردیم و "زواجناکها"، یعنی زینب را به حباله نکاح تو در آوردیم تا مردمان یقین کنند که می‌توانند زن پسر خوانده خود را پس از طلاق بگیرند و با او ازدواج کنند. البته در تفاسیر دیگر مانند تفسیر ابوالفتح رازی و کشاف زمخشری و امثال آن، مانند تفسیر کبیر فخرالدین رازی این داستان را با حواشی بسیار و روایات متعدده نقل کرده‌اند.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، صص ۲۷۱-۲۷۰)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۳. «ملاحظه می فرمایید که به هیچ وجه در نظر شیخ صدوق خاتم النبیین به معنی کسی که بعد از شریعت او، دینی جدید و کتابی جدید نباید بیاید نیست. اما پیشوایان مذهب جعفری این فرمایش صدوق را قبول نمی کنند و با آنکه شیخ صدوق از علمای بزرگوار دوره غیبت کبری و مدافع شدید مذهب جعفری است و همه در همه جا گفتارش را قبول می کنند و به این مقام که می رسد راه اعتراض و عناد می گیرند. به هر حال، حقیقت این است، خواه قبول کنند یا نکنند "خود دانند."» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، ص ۲۸۲)

۴. «ملاحظه بفرمایید که حضرت امیر علیه السلام در این بیان مبارک (حدیثی که ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب معروف خود به نام "مناقب" نقل کرده و علامه مجلسی هم در مجلد نهم بحار الانوار آن را ذکر فرموده است) چگونه معنی خاتم النبیین را ذکر فرموده است و ملاحظه می فرمایید که به هیچ وجه نظر به این معنی که حضرت امیر (ع) فرموده اند، نمی توان معنی خاتم النبیین را مطابق اقوال علمای اسلام دانست که می گویند "خاتم النبیین یعنی کسی که بعد از او رسول جدید و کتاب جدید و شرع جدید نخواهد آمد."» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، ص ۲۸۴)

۵. «علمای اسلام اعم از سنی و شیعه در باره مفهوم و معنی خاتم النبیین با هم اختلاف عقیده داشتند؛ یعنی محققین، خاتم النبیین را به شرحی که نوشته شد، دارای معنی خاصی دانند و آن را به این مفهوم که دلالت بر ختم و انقطاع رشته و سلسله رسالت نماید، نمی دانستند و در مقابل آنان، جمعی هم گفتند که خاتم النبیین یعنی کسی که بعد از او رسول و پیغمبری نباشد. به هر حال، چون در مفهوم و بیان معنی خاتم النبیین در بین علمای اسلام اختلاف نظر موجود است، استدلالات فرقه قائل به قطع و ختم رشته سلسله نبوت به کلمه خاتم النبیین از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا جمعی در مقابل آنان ایستاده اند و معنی خاتم النبیین را به نحو دیگر بیان می کنند و این مطلب در نهایت صراحت است.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، ص ۲۸۸)

۶. «علامه بزرگوار ابوالبقاء در کتاب مفید و معروف خود به نام "کلیات" در ذیل کلمه ختم می فرماید: "خداوند در قرآن فرموده "ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین". خاتم آخر قوم است و این که خداوند فرموده خاتم النبیین، چون نبی اعم از رسول است، بنا بر این ختم نبیین مستلزم ختم رسل نیز هست؛ زیرا نبی اعم است و رسول اخص و نفی اعم مستلزم نفی اخص است؛ یعنی حضرت رسول چون خاتم انبیاء بود، خاتم رسولان هم خواهد بود، زیرا نبوت که اعم است رسالت را هم در بر دارد و کلمه لکن که مفید استدراک است دلیل بر آن است که علت ختم رسالت همان علت ختم نبوت است که عبارت از آن است که رسول الله (ص) پدر هیچ یک از رجال شما نیست و چون به این علت خاتم النبیین بود به همین علت خاتم رسل نیز هست و بعد می فرماید "والاحسن انه من الکتبم..."، یعنی بهترین معانی خاتم النبیین در نظر ما آن است که بگوییم حضرت رسول الله شمس نبوت و آفتاب تابان رسالت بود و سایر نبیین با آن که از نور او استفاده کرده اند در مقابل تابش و درخشش انوار نبوت و رسالتش تاب ظهور و بروز

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

نداشتند و مکتوم و مستور شدند، همچنان که ستارگان از آفتاب کسب نور می کنند و هنگامی که خورشید درخشان طالع می شود همه ستارگان در پرتو آفتاب پنهان و مکتوم و مستور می مانند و خاتم النبیین یعنی پیغمبری که به ظهور نور رسالت او جمیع ستارگان درخشان آسمان نبوت و رسالت که قبل از او ظاهر شده بودند مکتوم و مستور می مانند چه نورایت و درخشندگی رسول الله مجال درخشندگی و ظهور به سایر انبیا و رسل نمی دهد و ختم را به معنی کتم گفته که به معنی ستر و خفا است و این تعبیر بسیار زیبا و مورد قبول است.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، صص ۲۹۰-۲۸۹)

۷. «همه مظاهر مقدسه در دوره خود خاتم النبیین بودند و اول النبیین بودند، همه مظهر یک حقیقت بودند و از نقطه نظر وحدت شمس حقیقت، همه آنها که مجالی آن حقیقت واحده بودند، واحد بودند، همه اول بودند، همه آخر بودند، همه خاتم النبیین بودند و طالب منصف، چون به بیان مبارک در ایقان مراجعه کند این حقیقت را به صراحت درک خواهد کرد، زیرا قلم مبارک حضرت سبحان به افصح بیان این مطلب مشکل را بسیار آسان شرح فرموده است.» (عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، ص ۳۰۲)

۸. «کلمه خاتم النبیین که در قرآن مجید سوره احزاب (آیه ۴۰) از القاب رسول الله حضرت محمد بن عبدالله ص است، به معنی آن نیست که بعد از آن حضرت رسولی مبعوث و بعد از قرآن مجید کتابی جدید نازل نخواهد شد؛ بلکه مقصود این است که بعد از حضرت محمد بن عبدالله پیغمبر اسلام، به جانشینان و اوصیای آن حضرت لقب نبی اطلاق نمی شود و استعمال کلمه نبی بر اوصیای آن حضرت ختم شد و قبل از آن حضرت به اوصیای پیغمبران قبل و رسولان الهی نبی می گفتند، فی المثل حضرت موسی رسول بود و یوشع، نبی و هرگز کلمه رسول به آن معنی که به موسی ع اطلاق می شد به حضرت یوشع اطلاق نمی شد و کذلک حضرت عیسی ع رسول بودند و شمعون صفا نبی بود و بر همین قیاس سایرین؛ ولی چون حضرت رسول الله محمد بن عبدالله ص، افضل از رسولان قبل بودند اوصیای آن حضرت هم افضل از اوصیای قبل بودند و برای اثبات افضلیت اوصیای پیغمبر اسلام، به آن نفوس مقدسه، دیگر نبی گفته نمی شود و استعمال کلمه نبی بعد از بعثت رسول اسلام بر اوصیای آن حضرت ختم شد. لهنذا نمی گوییم علی نبی الله و حسین نبی الله، بلکه در باره این نفوس مقدسه کلمه وصی و ولی اطلاق می کنیم و می گوییم علی ولی الله و حسین وصی رسول الله... شیخ صدوق علیه الرحمه این بیان را... در کتاب "اکمال الدین و اتمام النعمه" (جلد اول، ص ۱۰۵) صریحاً و واضحاً بیان فرموده است.» (عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح ۱، صص ۴۷۰-۴۶۳)

۹. «گفتار آنان که می گویند معنی خاتم النبیین قطع شدن رشته رسالت و ختم نزول کتاب آسمانی است مورد قبول نیست. ظهور حضرت بهاء الله و اقدام به تشریح شریعت بهایی باذن الله، دلیلی قاطع است که مدعیان که به کلمه خاتم النبیین متشبث می شوند، معنی خاتم را نفهمیده اند؛ زیرا اگر معنی خاتم النبیین آن باشد که بعد از رسول الله صاحب شریعت و کتاب و شارع جدید مستقلی نخواهد آمد، هرگز خداوند به حضرت بهاء الله چنین دینی کامل که کافل سعادت بشری در دنیا و آخرت است عطا نمی کرد و او را مأمور

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

به ابلاغ و نشر آن نمی فرمود و جمیع لوازم خاصه و صفات مخصوصه دین الله را به دین و شریعت او نمی داد... دین بهایی دارای علائم حقانیت و جامع جمیع صفات حتمیه دین کامل است و البته چنین دینی جز از طرف خدا نخواهد بود. در قرآن مجید می فرماید لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه، یعنی ادیان قبل از قرآن و اسلام همه بر حق بودند و آنچه هم که از خلف یعنی بعد از قرآن و اسلام خواهد آمد حق است، زیرا دین باطل نه قبل از قرآن بوده و نه بعد از آن خواهد بود و این آیه مبارکه در سوره مبارکه فصلت قرآن مجید (آیه ۴۲) است و بنا بر این خداوند این دین مبین را به وسیله وحی به بهاءالله عطا فرمود و حضرتش را مأمور فرمود تا آن را به خلق عالم ابلاغ فرماید. همه اینها دلیل است که معنی خاتم النبیین آن نیست که ارباب اوها م تقلیدیه می گویند، بلکه معنی خاتم النبیین نظر به عقاید شیعه همان است که شیخ صدوق اعلی الله مقامه در "اکمال الدین" بیان فرموده (است)... آنچه ذکر شد برای این بود که قائلین به قطع رشته رسالت و قطع فیض مستمر الهی بدانند که علمای اعلام و بزرگان و پیشوایان دین مبین اسلام برای خاتم النبیین معنی دیگر ذکر فرموده اند و البته قبول نظریه علمای اعلام مانند صدوق هزارن درجه بر نظریه وهمیه ارباب تقلید ترجیح دارد.» (عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح، ۲، صص ۱۴۲-۱۳۹)

۱۰. «قبل از آنکه فصل بعد را مطالعه نمایید، مفید است که با پاسخ گویی به پرسش های ذیل، دانش خود را در باره "عقیده خاتمیت" مورد آزمون قرار دهید:

- آیا شما قطعاً ایمان دارید که اسلام آخرین دین الهی است؟ اگر چنین است، چگونه و از چه طریق به این ایمان و یقین رسیده اید؟
 - آیا شما هرگز در باره معنی عنوان "خاتم انبیاء" تحقیق و پژوهش کرده اید؟
 - آیا این عنوان برای شما چه معنی دارد؟ و چگونه شما آن را به این اعتقاد که حضرت محمد آخرین پیامبر است ارتباط می دهید؟
 - آیا هرگز از کسی پرسیده اید که چه ارتباطی بین کلمات "خاتم" و "آخرین" وجود دارد؟
 - آیا فرق بین این دو کلمه عربی را می دانید: "خاتم" (مُهر) و "خاتم" (پایان دهنده)؟
 - آیا هرگز فکر کرده اید که چرا مقام حضرت محمد با کلمه "خاتم" توصیف شده نه با کلمه "خاتم"؟
 - آیا هرگز آیه دیگری از قرآن دیده اید که رسول اکرم را آخرین پیامبر اعلام دارد؟
 - آیا هرگز شنیده اید کسی در باره صحت این عقیده که رسول اکرم آخرین پیامبر خدا است، ابراز شک نماید؟
 - آیا هرگز آیاتی از قرآن دیده اید که به ظهور پیامبران جدیدی از جانب خدا، اشاره کنند؟
- پرسیدن و اندیشیدن درباره سئوالات فوق بینش شما را در باره این عقیده افزایش می دهد و شما را برای این مبحث آماده می سازد. برای بهره گرفتن از این کتاب (محمد، خاتم انبیاء) باید بی طرف باشید، یعنی عقاید اجدادی خود را موقتاً کنار بگذارید. مانند یک قاضی بی طرف یا عضو هیئت

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

منصفه، بدون گرایش های قبلی، دلائل و شواهد این کتاب را بررسی کنید.» (دکتر محمد ابراهیم خان، "محمد: خاتم انبیاء"، ص ۱۶)

۱۱. «عقیده خاتمیّت فقط بر پایه یکی از آیات قرآن استوار است. بهتر است ابتدا آن آیه را زیارت کنیم و بعد در فصل های آینده با توجه به بسیاری از آیات مربوطه دیگر، آن را مورد بررسی قرار دهیم. مَا كَانَ مُحَمَّدَ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ. (سوره احزاب، آیه ۴۰) (محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، او رسول خدا و "خاتم النبیین" است. مسلمانان فارسی زبان "خاتم النبیین" را به سه صورت ترجمه کرده اند. این گروه از مترجمین از ترجمه واژه "خاتم" امتناع ورزیده، همان واژه عربی را در ترجمه به کار برده اند:

عبدالمجید آیتی	خاتم پیامبران	ترجمه
مهدی الهی قمشه ای	خاتم انبیاء	ترجمه
محمد مهدی فولادوند	خاتم پیامبران	ترجمه
بهاء الدین خرمشاهی	خاتم پیامبران	ترجمه

این دو مترجم، "خاتم" را به این صورت ترجمه کرده اند:

کاظم پورجوادی	آخرین پیامبر	ترجمه
ابوالقاسم پاینده	سرآمد پیغمبران	ترجمه

این مترجم قرآن را به دو زبان ترجمه کرده به این صورت:

طاهره صفارزاده:	ترجمه
در ترجمه فارسی	(خاتم)

در ترجمه انگلیسی (آخرین نفر از گروه پیامبران) The last of the group of Messengers

چرا اکثر مترجمین فارسی زبان از ترجمه واژه "خاتم" امتناع ورزیده اند؟ چرا هیچ کدام از آنها ترجمه فارسی خاتم را که "مهر" است به کار نبرده اند؟ ما در فارسی واژه "خاتم" را فقط در اصطلاح "خاتم کاری" به کار می بریم. "خاتم" عربی است. لازم است ایرانیان واژه برابر آنرا در فارسی به بینند. چرا دو مترجم دیگر معانی غیر معمول و غیر صحیح در مورد "خاتم" به کار برده اند؟ آیا آنها زبان عربی را از استادان زبان عرب بهتر می دانند؟ یکی از مترجمین قرآن به انگلیسی (مجید فخری) که ترجمه او از دانشگاه الازهر نیز تأیید شده (گرفته)، معنی "مهر" (را) در برابر "خاتم" به کار برده. چرا مترجمین فارسی زبان هیچکدام کلمه "مهر" را به کار نبرده اند؟ آیا آنها قصد دارند معنی اصلی آنرا از ایرانیان پنهان دارند؟ علمای مسلمان معتقدند که واژه خاتم افتخار مخصوصی به رسول اکرم اعطا می کند که هیچیک از پیامبران دیگر در آن شریک نیستند.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

همان‌گونه که یهودیان معتقدند که دین آنها تنها دین بر حق است و مسیحیان حضرت مسیح را تنها ناجی می‌دانند، مسلمانان نیز معتقدند که عنوان "خاتم انبیاء" رسول اکرم را آخرین پیامبر خدا معرفی می‌کند. آیا این اعتقاد با تعالیم قرآن هم آهنگی و هم خوانی دارد؟ کمتر کسی از مؤمنین حاضر می‌شود مکث نموده در باره مفاهیم عمیق این اصل تأمل و تفکر نماید. مسلمین صرفاً آن را قبول می‌نمایند و در باره اش فکر نمی‌کنند. اگر این موضوع را با دقت بررسی می‌نمودند، به این راحتی آن را نمی‌پذیرفتند. بنابراین بهتر است به بحث مطلبی پردازیم که اکثر مؤمنین در انجامش قصور می‌کنند. بهتر است این آموزه را با دقت زیاد مورد مطالعه قرار دهیم تا دریابیم که واقعاً چه معنایی دارد و بعضی از مفاهیم و پی آمدهای گسترده آن چیست. عقیده خاتمیت بدین مفهوم است که: خداوند با ارسال پیامبرانی چند برای مدت زمانی مشخص به مکالمه با نوع بشر ادامه داد. آخرین این پیامبران رسول اکرم بود که در قرن هفتم میلادی ظاهر شد. دوران رسالت آن پیامبر که ۲۳ سال طول کشید نشانه اوج تاریخ روحانی بشر است؛ زیرا در طول آن سالها خداوند هر چه را لازم بود به نوع بشر ابلاغ کرد؛ هرگونه هدایتی که بشر برای یک زندگی سرشار از آرامش و رفاه در طی حداقل سه یا چهار میلیارد سال بعد نیاز داشت از طرف خداوند نازل گردید، سه یا چهار میلیارد سالی که عمر تقریبی خورشید را تخمین زده‌اند! قرآن بیان کامل و نهایی علم الهی برای بشر تا ابد می‌باشد. هرگز کتاب آسمانی دیگری برای نوع بشر فرستاده نخواهد شد. هنگامی که زندگی رسول اکرم در سال ۶۳۲ میلادی به پایان رسید، صحبت خداوند با بشر به پایان رسید و راه ارتباط بین خالق و مخلوق برای همیشه بسته شد.» (دکتر محمد ابراهیم خان، "محمد: خاتم انبیاء"، صص ۱۹-۱۷)

۱۲. «مهم‌ترین سنت بین خدا و بشر چیست؟ آیا می‌توان "سنتی"، قاعده‌ای یا رسمی مهم‌تر از مکالمه بین کسانی که یکدیگر را دوست دارند تصور نمود؟ چرا باید خداوند ناگهان این مهم‌ترین سنت آسمانی را لغو کند؟ پیامبران را می‌توان به یک دستگاه گیرنده یعنی تلفن یا رادیو تشبیه نمود و خداوند را به فرستنده پیام. چرا پروردگار ما ناگاه صحبت کردن با ما را متوقف سازد؟ چرا طریق مراوده را با کسانی که دوست دارد ترک نماید؟ چرا ناگهان از افاضه علم نامحدود خود باز ایستد؟ آیا خداوند دیگر هرگز پیامی برای بشر نخواهد فرستاد؟ آیا او نمی‌خواهد که علم تازه‌ای به ما بیاموزد و به ما یادآور شود که در صلح و آشتی زندگی کنیم؟ آیا پروردگار ما دیگر سخنی برای گفتن ندارد؟ وَلَوْ إِنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ... (سوره لقمان، آیه ۲۷) (و اگر آنچه درخت در زمین است قلم شود و دریا را هفت دریای دیگر پشتیبان شود، سخنان خداوند پایان نپذیرد..) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا. (سوره كهف، آیه ۱۰۹) (بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا خشک می‌شود حتی اگر دریای دیگری به یاری آن آوریم.) به این آیه توجه کنید: قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا. (سوره اسراء، آیه ۱۰۰) (بگو اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید باز هم از بیم خرج کردن قطعا امساک می‌ورزیدید و انسان همواره بخیل است.) توجه کنید که عبدالله یوسف

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

علی، پژوهشگر و مترجم قرآن به زبان انگلیسی، چگونه آیه فوق را تفسیر می‌کند: حال استدلال تازه‌ای متوجه کسانی است که ظهور الهی را منحصر به دایره محدودی از بشر مانند گروهی که خود به آن متعلق هستند می‌دانند. در قرآن به یهودیانی اشاره شده که قادر نبودند بفهمند که چگونه غیر یهودیان توانستند ظهورات و هدیه هائی حتی برتر از آنچه آنها حق مسلم خود می‌دانستند دریافت کنند. اما این گرایش در بین نوع بشر متداول است. یک نژاد یا طبقه خاص یا یک فرهنگ مدعی می‌شود که نگاهبان پیام خداوند است، و حال آنکه پیام الهی عمومی است. رحمت الهی همه را در بر می‌گیرد و خداوند گنجینه‌های ارزشمند رحمت بالغه خود را در بین مخلوقات خود منتشر می‌سازد. این نعم نامحدود اتمام‌ناپذیر است. فقط خسیسان هستند که ثروت خود را می‌اندوزند و از مصرف و تمام شدن آن بیم دارند. "آیا شما دچار خست روحانی هستید که جمعیت بیشمار بشری را از پیامبران الهی محروم می‌دارید؟ آیا به این دلیل است که ظهور مریبان روحانی جدید را که رحمت الهی برای همه بشریت و تمامی خلقت هستند انکار می‌کنید؟ [تأکید افزوده شده]. آیا بیان فوق شامل کسانی نیست که وحی الهی را به یک مدت زمان معینی محدود می‌کنند؟ همچنین به این آیه توجه نمایید: وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (سوره فرقان، آیه ۵۱). (اگر می‌خواستیم قطعاً در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیختیم.) آنچه مربوط به خداوند است نامحدود است. چقدر غیرمنطقی است که ظهور علم الهی را به دوران معینی محدود کنیم. قسمت اعظم قرآن داستان پیامبران گذشته است. خداوند به طور مکرر به رسول اکرم می‌فرماید: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ (سوره غافر، آیه ۷۸) (ما پیش از تو رسولانی فرستادیم). قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَدِّبِينَ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (سوره آل عمران، آیات ۱۳۸-۱۳۷). (قطعاً پیش از شما سنت‌هایی [بوده و] سپری شده است. پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. این [قرآن] برای مردم بیانی و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.) شش آیه بعد آمده است: مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ. (سوره آل عمران، آیه ۱۴۴) (و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی آمده‌اند، نیست.) آیه فوق به ما چه می‌آموزد؟ این که حضرت محمد نیز مانند همه پیامبرانی است که قبل از او آمدند. به عبارت دیگر ظهور او نمونه‌ای از سنت خداوندی است و بنابراین ما نباید انتظار خارق‌العاده‌ای از او داشته باشیم. اگر قرار بود سلسله طولانی توالی پیامبران با ظهور رسول اکرم به پایان برسد، اگر منظور قرآن این بود که با ظهور حضرت محمد، سنت مقرر و پایدار الهی در ارسال پیامبران جدید باید به پایان برسد، آیا لازم نبود در آخرین آیه چند کلمه‌ای راجع به مقام و موقعیت بی‌نظیر آن حضرت ذکر شود؟ آیا نمی‌بایستی در آیه گفته می‌شد که رسول اکرم پیامبری است مثل همه پیامبران، باستانی این که او آخرین پیامبر است؟ در حالیکه برعکس، آیه به روشنی نشان می‌دهد که ظهور حضرت محمد هیچ ویژگی خاصی ندارد، بلکه او صرفاً پیامبر دیگری است مثل بسیاری پیامبران دیگر که قبل از آن حضرت آمدند. این آیه اشارات دیگری دارد بر این که ظهور رسول اکرم آخرین فصل کتاب وحی علم و حکمت الهی نیست. همچنین به آیه زیر نظر کنید: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّن الرُّسُلِ... مَا إِنَّا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. (سوره

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

احقاف، آیه ۶۴) (بگو: "من پیامبر نوظهوری نیستم... جز بیم دهنده آشکاری نیستم). آنچه که آیه فوق بیان می کند این است: رسول اکرم یک پیامبر غیرعادی با مأموریتی منحصر به فرد نیست. پیامبران بسیاری مانند آن حضرت آمده اند. آیه بعد نیز همین معنا را تأیید می نماید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا... وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى. (سوره شورا، آیه ۱۳) (آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود... و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم). اگر اسلام مثل سایر ادیان است و سایر ادیان مانند یکدیگر هستند، چرا این همه پیامبر آمده اند؟ چون مردم فراموشکارند و هر چند قرن یکبار نیاز به یادآوری و هشدار دهنده تازه ای (نذیر) دارند که اطمینان و امید به آنها ببخشد و از نتایج دنیا پرستی و دوربودن از خدا آنان را آگاه سازد. چون هر دینی مانند دیگر ادیان است، بنابراین هر دینی می تواند اولین یا آخرین دین باشد! همچنین به این آیه شگرف توجه کنید: سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا. (سوره حج، آیه ۷۸) (قبلا شما را مسلمان نامید و در این زمان). این آیه به مسلمانانی که در زمان رسول اکرم می زیستند خطاب شده است. به آنها گفته می شود که آنها مسلمان بودند وقتی که نه اسلام ظاهر شده بود و نه آنها متولد شده بودند! آشکار است این آیه مفهومی نمادین دارد و این پیام را می رساند که مؤمنین حقیقی که ممکن است در هر زمانی از تاریخ زندگی کنند، حتی اگر هرگز کلمه "اسلام" را نشنیده اند، مسلمان محسوب می شوند. از دیدگاه خداوند، اسلام از عالم زمان و عالم اسم فراتر می رود. به این ترتیب هر دینی که تاکنون ظاهر شده و یا خواهد شد می تواند اسلام خوانده شود. اگر این امر در مورد دین الهی صادق است، آیا در مورد پیامبران نیز که دین خدا را تأسیس می کنند صادق نیست؟ به این ترتیب، از نظر خداوند هر پیامبری که تا کنون ظاهر شده یا هرگز ظاهر خواهد شد می تواند محمد (ص) خوانده شود. آیا هرگز خداوند به رسول اکرم فرموده اند که "بعد از تو پیامبری نخواهیم فرستاد"؟ آیا هیچ آیه ای در قرآن وجود دارد که حتی به نحو غیر مستقیم اشاره کند بر این که خداوند ناگهان سنت گذشته خود را متوقف می سازد؟ بهیچوجه، هیچ آیه ای وجود ندارد که حتی به نحو بعیدی به این مفهوم اشاره کند. بطوریکه خواهیم دید، خداوند بطور مکرر وعده داده است که سنت خود یا رسم خود را در ارسال پیامبران جدید و کتاب جدید ادامه خواهد داد: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يُمُحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ (سوره رعد، آیات ۳۸-۳۹) (و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم... برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند). در این عبارت مهم دقت کنید "لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ..." "قرنها پیش خداوند آثار مقدس یهود را نازل فرمود. وقتی حضرت مسیح ظاهر شد، بعضی از قوانین یهود را تغییر داد (مانند حکم طلاق) و بقیه را تأیید نمود. حضرت محمد همان سنت را پیروی فرمود. آن حضرت احکام جدیدی آورد، ولی بعضی از تعالیم پیامبران قبل را تأیید نمود. این نظامی است که از ابتدای تاریخ عمل شده و بر طبق آیات قرآن برای همیشه ادامه خواهد یافت. این بیان که "لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ" (برای هر زمانی کتابی است) مانند اینست که گفته شود "برای کودکان نه ساله کتابی وجود دارد، وقتی ده ساله شدند کتاب دیگری هست...." ظهور تکاملی و تدریجی علم و آگاهی هرگز متوقف نمی شود. به آیات زیر نیز توجه کنید:

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

وان من أمةٍ إلا خلا فيها نذيرٌ. (سوره فاطر، آیه ۲۴) (هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است!) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا. (در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم.) (سوره نحل، آیه ۳۶)، همچنین (سوره رعد آیه ۷). برای روشن شدن مفهوم سنت، عالم روحانی را با عالم مادی مقایسه کنید. هنگامی که خدا جهان را آفرید نظام و تربیتی در امور جهان ایجاد نمود. قوانین کلی و عمومی بخصوصی را (قوانین طبیعت) که هرگز تغییر نکرده‌اند ارائه داد. این معنا در مورد نظام و روش روحانی او - یعنی نظامی که رابطه او را با بشر تعیین می‌کند - نیز صادق است. آیا خداوند هرگز قوانین طبیعت را تغییر داده است؟ نه تنها "سنت" خدا تغییرناپذیر است، بلکه ماهیت انسان نیز تغییر نمی‌کند: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ (سوره روم، آیه ۳۰). (فطرت اصلی همان است که بر اساس آن خداوند مردمان را آفرید. آفرینش یزدان تغییرناپذیر نیست.) اگر ماهیت و طبیعت ما تغییرناپذیر است و اگر روش الهی در انجام امور نیز تغییرناپذیر است، چرا باید پیوندی که خدا را با ما مرتبط می‌سازد تغییر کند؟ این ادعا که خداوند ناگهان ارتباطش را با ما قطع کند بهمان اندازه غیر منطقی است که بگوئیم افراد بشر ناگهان صحبت کردن با یکدیگر را متوقف خواهند ساخت! سنت تغییرناپذیر و همیشگی خداوند آن قدر با اهمیت است که در سراسر قرآن بر آن تأکید شده است. ملاحظه فرمائید که در آیه بعد، این سنت همیشگی سه بار در سه جمله با تقریباً کلمات یکسان تکرار شده و کلمه "هرگز" دو بار تکرار گردیده. هیچ موضوع دیگری در قرآن تا این حد و با چنین لحن بی نظیری مورد تأکید قرار نگرفته است: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا. (سوره فاطر، آیه ۴۳). (آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ هرگز در سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، هرگز در سنت الهی تغییری نخواهی یافت!) (همچنین سوره احزاب آیات ۳۸ و ۶۲ و سوره غافر، آیه ۸۵) توجه نمائید که چگونه خداوند خود را در این آیه توصیف فرموده: اِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ... اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ (سوره دخان، آیات ۶-۳). (ما همواره اندازکننده بوده ایم!... ما پیوسته پیامبر فرستادیم!) این به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت. آیات فوق درس مهمی به ما می‌آموزند و آن این است که فرستادن پیامبران و هشداردهندگان دلیل فیض و رحمت الهی است. آیا خداوند فیض خود را متوقف خواهد ساخت؟ آیا تغییری در سنت الهی که با ارسال پیامبران، عشق خود را به موجودات متفکر خود نشان می‌دهد، به وجود خواهد آمد؟ می‌توان نتیجه‌گیری نمود که هنگامی که خداوند جهان را طرح ریزی کرد و بشر را آفرید، این خلقت طبق یک نقشه کامل بود. همانطور که قوانینی که بر جهان حکومت می‌کنند تغییر نمی‌کنند، بهمان نحو نیز قوانینی که ما را با خالق خود ارتباط می‌دهند تغییرناپذیر باقی می‌مانند.» (دکتر محمد ابراهیم خان، "محمد: خاتم انبیاء"، صص ۲۹-۲۵)

۱۳. «بهتر است "اصل خاتمیت" را از دیدگاه تاریخی، اجتماعی و عملی مورد بررسی قرار دهیم. قافله تمدن تا زمان رسول اکرم به کندی پیشرفت می‌نمود، ولی در طی آن زمان خداوند پیامبرانی تقریباً به فاصله هر ۶۰۰ سال فرستاد. هر یک از آنها دستورات جدیدی برای بشر آورد. میزان پیشرفت تمدن در طی قرن‌ها در همان سطح باقی ماند. سپس در اواخر قرن هیجدهم جهان شاهد تغییر و تحولات به میزانی بود که تا آن

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

زمان سابقه نداشت. از آن زمان به بعد تغییرات سرعت پیدا کرد؛ به طوری که نمی توان پیش بینی نمود که در آینده چه خواهد شد. تصور کنید که جهان از زمان حضرت محمد تا کنون چقدر تغییر کرده؛ زمانی که داشتن کنیز یعنی زنان برده در بین اعراب بدوی عربستان آنچنان معمول و مرسوم بود که قرآن آن را نسخ نمود. در قرآن اشاراتی به این زنان شده است، ولی از مردانی که مالک این بردگان هستند خواسته نشده که آنها را آزاد سازند (قرآن آیات ۳۳:۵۵؛ ۲:۲۲۱؛ ۲۳:۶؛ ۵۸، ۳۳:۲۴؛ ۷۰:۳۰) در واقع برده داری تا نیمه قرن نوزدهم در سراسر جهان قانونی بود. در زمان ما برده داری حتی در کشورهای اسلامی که سعی دارند از قرآن کاملاً پیروی کنند، غیر قانونی است. همچنین به مجازاتی که برای دزد تعیین شده توجه کنید (۵:۳۸). آیا کشورهای اسلامی این حکم قرآن را اجراء می کنند؟ مجازاتی که برای زنا تعیین شده (قرآن آیه ۲:۲۴) آیا اجراء می شود؟ بهتر است چند تعلیم اجتماعی دیگر قرآن را که منسوخ شده، مورد بررسی قرار دهیم. یکی از ستون های تمدن و اقتصاد امروز جهان بانکداری است. بانکداری در کشورهای اسلامی بهمان اندازه است که در کشورهای مسیحی. ولی قرآن بهره گرفتن و بهره دادن برای قرض یا سرمایه گذاری را ممنوع کرده است (۲:۲۷۵). چند همسری که در قرآن مجاز است نیز در بسیاری از کشورهای اسلامی ترک شده یا در حال (ترک شدن) است. اگر بعضی از احکام قرآن در زمان ما منسوخ شده، چگونه این کتاب می تواند نیازهای اجتماعی نسل های آینده را برای هزاران سال برآورده سازد؟ تغییر و تبدیل یکی از ویژگی های اصلی کمال است. در قرآن احکام در مورد مسکرات از ستودن به ممنوعیت تغییر پیدا می کند، اولین اشاره (به آن) مربوط به سال های اولیة اسلام در مکه می باشد: "به تو میوه و خرما و انگور داده ایم که از آن می توانی خوراکی خوب و مسکر به دست آوری." بعد از آنکه رسول اکرم در مدینه اقامت گزید، این دستور به این صورت تغییر داده شد: "از تو راجع به مسکرات و قمار سؤال می کنند، بگو که این هر دو زیان آورند و فوایدی نیز دارند ولی زیان آنها زیادتر است." در آخرین آیه در باره این موضوع، تغییرات بیشتری ملاحظه می شود: "مسکرات... دست آورد شیطان و نجس است، بگلی از آن دوری کنید." فضل الرحمن، پژوهشگر معروف پاکستانی، در باره این نقض احکام چنین توضیح می دهد: "مصرف الکل ظاهراً در سال های اولیه به طور آشکار جایز شمرده می شد. بعد نماز خواندن در هنگام مستی ممنوع شد... نهایتاً ممنوعیت کامل اعلام گردید." آیات قرآن در باره تغییر قانون مرتبط به مشروبات الکلی: وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا أُنْفِ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. [سوره نحل، آیه ۶۷] [و از میوه درختان خرما و انگور، مشروبات الکلی و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این (ها) برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است.] یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا. (سوره بقره، آیه ۲۱۹) [در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: "در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی برای مردم در بردارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است." یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره مائده، آیه ۹۰). (ای کسانی که ایمان آوردهاید شراب و قمار... از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید.) قرآن خود

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

شهادت می دهد که انطباق با شرایط جدید جزئی از نقشه کلی الهی است. وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ (سوره نحل، آیه ۱۰۱). (و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم. خدا به آنچه به تدریج نازل می کند دانایتر است). مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره بقره، آیه ۱۰۶). (هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خداوند بر هر چیز توانا است؟) چرا خداوند بعضی از احکام خود را لغو می کند؟ چرا بعضی از آیاتش منسوخ شده؟ عبدالله یوسف علی، پژوهشگر معروف مسلمان، به این پرسش ها چنین پاسخ می گوید: "منظور از این تغییر و تحوّل چیست؟ اگر با دیدی کلی بنگریم، به این معنا است که پیام خداوند در زمان های مختلف همواره یکسان است ولی شکل و ظاهر آن ممکن است بر طبق نیازها و مقتضیات زمان فرق کند. این پیام به حضرت موسی و سپس به حضرت مسیح و بعد به حضرت محمد داده شده و در هر بار شکل و ظاهری متفاوت داشت...". تغییر و تحوّل جهان را تا هزار سال دیگر نمی توان تصوّر نمود، چه رسد به میلیون ها سال دیگر. ارتباط روحانی ما افراد بشر با خدا را در نظر بگیرید. کسانی که یکدیگر را دوست دارند با هم صحبت می کنند. اگر خداوند جوهر و منشأ محبت است، چگونه می توان تصوّر نمود که دیگر هرگز پیامبری برای مخلوقات خود که به آنها عشق می ورزد نفرستد، مخلوقاتی که بی اندازه به او نیاز دارند و شدیداً به او متکی اند. تعداد انسان هائی که در آینده طی قرون و اعصار متمادی در کره زمین زندگی خواهند کرد را تصوّر کنید. آیا آنها نیاز ندارند که پیامی از خالق خود بگیرند؟ بعد از گذشت یک میلیون یا یک میلیارد سال، آیا خداوند سخنی برای آنها ندارد؟ چه هدف یا حکمتی در این سکوت نهفته است؟ چقدر با اشتیاق ما (که) منتظر وصول نامه ای از عزیزان خود هستیم (سنخیت دارد)؟ ارتباط با خدا یکی از عالی ترین مواهب الهی برای ما است. چرا باید او ما را از این موهبت محروم سازد؟ به این ترتیب از نظر عملی، اجتماعی، و منطقی ملاحظه می شود که "عقیده خاتمیّت" به معنای پایان یافتن ظهور پیامبران ابداً معقول نیست زیرا:

- دلالت بر این دارد که نقشه یا نظام اصلی خداوند کامل نبوده، چه که سنت خود را در قرن هفتم میلادی تغییر داده است.
- همانطور که جهان تغییر م یکنند، قوانین و تعالیم اجتماعی که بر زندگی مردم حاکم است نیز باید تغییر کند.
- از خداوند مهربان بعید است که رابطه خود را با مخلوقات متفکر خود که از روی عشق و محبت آنها را آفریده است، متوقف سازد.

فصل بعد نشان می دهد که چطور علمای دینی بدون استدلال و توجیه، معنای "پایان بخشیدن" (را) از لقب "خاتم النبیین" استنباط نموده اند. «(دکتر محمد ابراهیم خان، محمد: خاتم انبیاء، صص ۳۴-۳۲)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۱۴. «خاتم النبیین»، معنی واقعی این عنوان چیست؟ برخلاف آنچه که بیشتر مسلمانان معتقدند، قرآن به هیچوجه باب علم و ظهور جدید الهی را به روی بشر نمی‌بندد و مهر نمی‌کند. در واقع قرآن درست عکس آن عمل می‌کند. قبل از بررسی آیاتی که آمدن پیامبران جدیدی از طرف خداوند را پیش‌گوئی می‌کند، بهتر است ابتدا معنی واقعی کلمه "خاتم" را در این فصل روشن سازیم؛ بهتر است اول ببینیم چگونه و چرا این کلمه از طرف بسیاری از مؤمنین و برای قرن‌ها اشتباه درک شده و سوء تعبیر گردیده است. در مطالعه این موضوع، قدم اول اینست که تدابیری را که مفسرین اسلامی به کار گرفته‌اند تا از کلمه "خاتم" معنی مورد نظر خود یعنی "پایان" را استنتاج نمایند، روشن سازیم. قدرت اقتدار آمیزی که علمای دین از میان هزاران کلمه دیگر قرآن، به این یک کلمه بخشیده‌اند در پرتو نور دانش و معرفت تقلیل می‌یابد. کلمه "خاتم" هم در عربی و هم در انگلیسی (Seal) به سه صورت به کار برده می‌شود: اسم، صفت، و فعل؛ که هر یک را در اینجا مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

"خاتم" به عنوان فعل: هنگامی که مفهوم "بستن" برای جمله مناسب باشد، کلمه "خاتم" (مهر کردن) می‌تواند معنی بستن را برساند مانند مهر کردن پاکت، بطری، لوله، حتی دهان کسی را، مثلاً می‌توان گفت "من دهان خواهرم را مهر کردم"، ولی نمی‌توان گفت "من خواهرم را مهر کردم." همینطور مصطلح است که بگوئیم "خداوند ذهن و قلب کسانی که لیاقت مشاهده عظمت او را ندارند مهر می‌کند"، ولی مصطلح نیست که گفته شود "خداوند یک پیامبر را مهر می‌کند." قرآن غالباً کلمه "خاتم" را به حالت فعل به کار می‌برد، ولی استعمال آن همیشه با مفهوم "بستن" سازگاری دارد و اکثراً به مردمی اشاره می‌کند که لیاقت دریافت موهبت هدایت الهی را ندارند: *الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ*. (سوره س، آیه ۶۵) (امروز بر دهانشان مهر می‌نهم). *خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ*. (سوره بقره، آیه ۷) (خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهایشان پردهایی افکنده) به کار بردن کلمه خاتم در مقام فعل برای رساندن مفهوم بستن و محرمانه بودن در کتاب مقدس نیز دیده می‌شود:

"اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن". (دانیال، فصل ۱۲، آیه ۴)، همچنین (مکاشفات یوحنا، فصل ۲۲، آیه ۱۰)

"خاتم" به عنوان صفت: کلمه "خاتم" به عنوان صفت نیز به کار برده می‌شود، مانند "شراب مختوم" (شراب مهر و موم شده) (قرآن ۲۸:۸۳) یا "بتر شراب مختوم" باز کلمه "خاتم" در مقام صفت ممکن است معنی بستن را برساند، به شرط آنکه با مفهوم جمله سازگاری داشته باشد. می‌توانیم بگوئیم "پاکت مختوم" (پاکت مهر شده)، "بطری مختوم" (بتر مهر شده) یا "دهان مهر شده"، اما نمی‌توان گفت "کودک مهر شده" یا "پدر مهر شده"، این نوع استعمال مصطلح نیست. اغلب کلمه "مختوم" به عنوان صفت، به مالکیت، اختیارات و حفاظت اشاره دارد. "یک مدرک مختوم" (مهر شده) به معنی یک مدرک تمام شده نیست، بلکه مدرکی است حاوی اختیارات شخصی که مهر تأییدش را بر آن نهاده است. در این مورد "خاتم" یا مهر تقریباً با امضاء برابر است. به دلائل ذیل یک شرکت "مهر" یا "علامت رسمی" خود را بر

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

بطر شراب می‌گذارد؛ که نشان دهد شراب ساخت کدام شرکت است؛ که انحصاری و ممتاز بودن شراب را نشان دهد؛ که شراب را نگاهداری و حفظ کند و ثابت نماید که بطر باز نشده و شراب اصیل است. دو بطر شراب را در نظر بگیرید که هر دو در بسته است، یکی با مهر و دیگری بدون مهر. شرابی که مهر شده است ارزش بیشتری دارد، چون "علامت رسمی" شرکت مربوطه را دارد. بعلاوه مهر نشانه آن است که هیچکس این بطر را باز نکرده است. ما نمی‌توانیم یک بطر شراب را با مهر ببندیم، می‌توانیم با چوب پنبه ببندیم و مهر را روی چوب پنبه بگذاریم که حفاظت محتویات آن را ضمانت نمائیم. در آمریکا سازمانی وجود دارد که محصولات مختلف را آزمایش می‌کند. اگر محصولی با موازین خاص تطبیق داشته باشد، برجسب معروف مهر تأیید مرغوبیت بر آن زده می‌شود. اما چون مفهوم بستن با بطر سازگاری دارد، صفت "مهرشده" می‌تواند مفهوم بستن را نیز برساند.

"خاتم" به عنوان اسم: حال به سومین مورد استفاده کلمه خاتم یعنی به عنوان اسم، آن طور که در مورد حضرت محمد به عنوان خاتم انبیاء به کار برده شده، می‌پردازیم. آیا کلمه خاتم در مقام اسم به معنی "پایان دادن" است؟ به هیچوجه، مگر آنکه ما با تصورات خود چنین معنائی استنتاج کنیم. به کار بردن کلمه "خاتم" در مورد انسان نه مرسوم و مصطلح است و نه معنا دارد. مثلاً اگر شما بگوئید "من خاتم برادرم هستم" این جمله چه معنائی می‌دهد؟ شنوگان از این جمله چه استنباط می‌کنند؟ آیا می‌توان بیان شما را چنین تفسیر نمود که شما آخرین برادر هستید و بعد از شما برادری متولد نخواهد شد. اگر بگوئید که "من خاتم همسایگان خود هستم" به چه معنا خواهد بود؟ آیا به این معنا است که شما آخرین همسایه هستید؟ بنابراین، کلمه "خاتم" به عنوان اسم چه مفهومی را می‌رساند؟ مفاهیم مالکیت، پذیرش، حفاظت و اختیارات را می‌رساند. "خاتم" به عنوان اسم به معنی یک "علامت رسمی" است که برای مشخص ساختن شخص یا نهاد خاصی به کار برده می‌شود. در واقع معادل امضاء است. "خاتم" به عنوان اسم انطور که در مقام فعل عمل می‌کند، به عملی دلالت ندارد؛ بلکه بیشتر مفهوم موافقت و تأیید را می‌رساند. آیه ذیل از کتاب مقدس را در نظر بگیرید، جایی که "خاتم" به عنوان اسم به کار برده شده است: "زیرا خدای پدر بر او (عیسی) (مهر) تصویب زده است." (یوحنا، فصل ۶، آیه ۲۷) تعاریف ذیل از دو کتاب لغت تفاوت بین معنی "خاتم" به عنوان اسم، (ان طور که در ارتباط با رسول اکرم به کار برده شده است) و به عنوان فعل را نشان می‌دهد.

"خاتم" به عنوان فعل؛ که در مورد رسول اکرم به کار برده نشده است.

کتاب لغت معانی ذیل را ارائه می‌دهد:

۱. بستن یک مدخل، بستن یک پاکت.

۲. علامت زدن به یک سند با مهر، مثلاً: معاهده توسط دو دولت امضاء و مهر شد.

۳. محکم بستن، کاملاً بستن.

"خاتم" به عنوان اسم؛ که در مورد رسول اکرم به کار برده شده است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

معانی ذیل در کتاب لغت آمده است:

۱. علامت رسمی، علامتی که طرحی مخصوص دارد و اختیارات یک شخص یا یک مؤسسه را می‌رساند. مثال: یک کتاب به مهر ریاست جمهوری ممهور شد.

۲. طرحی نقش شده روی قطعهٔ موم یا مادهٔ نرم دیگری که مالکیت و اختیارات را نشان دهد. مهر ایالات متحده بر روی مدارک مهم دولتی دیده می‌شود.

در قرآن کلمهٔ "خاتم" فقط به صورت اسم در مورد رسول اکرم به کار برده است؟ صرفاً بیان می‌دارد که ان حضرت "خاتم انبیاء هستند": "رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ". (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۰) (رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است). این اظهار که حضرت محمد "خاتم انبیاء" است، مانند آنست که گفته شود آن حضرت "امضاء رسمی" پیامبران الهی است. این گونه به کار بردن کلمه "خاتم" به هیچ نوع عملی اشاره ندارد. به هیچوجه بیان نمی‌دارد که ظهور آن حضرت عملکردی داشته و فرایند مستمری را تغییر داده است. قرآن به هیچوجه اشاره ندارد به این که ظهور حضرت محمد ظهور پی در پی پیامبران الهی را در آینده خاتمه داده (فعل) یا پایان بخشیده است، بلکه فقط عنوانی به آن حضرت داده است. به کار بردن کلمهٔ "خاتم" به عنوان اسم در ارتباط با افراد بشر مصطلح نیست. اما همانطور که می‌دانیم کلام خداوند گاهی به صورت نمادین یا با زبان استعاره می‌باشد و به این حالت است که این عنوان در مورد رسول اکرم به کار رفته است. از آنجائی که "خاتم" (به معنی مهر) و "امضاء رسمی" برای یک منظور به کار برده می‌شود، بهتر است سعی کنیم آنها را جایگزین هم سازیم. این جایگزینی به ما کمک می‌کند تا در مورد چگونگی کاربرد این عنوان برای آن حضرت واقع بین باشیم: محمد...رسول خدا و "امضاء رسمی" پیامبران است. [با توجه به معنی آیهٔ فوق (۴۰:۳۳)] اگر "خاتم" در مقام اسم معنی "پایان" را نمی‌رساند، چگونه علمای اسلامی چنین معنائی از آن استنباط کرده‌اند؟ آنها برای رسیدن به هدف خود به دو روش مشخص که بر اساس "اصل تداعی معانی" تکیه دارد، متوسل شده‌اند. حال بهتر است این دو روش را بررسی کنیم. اولین روشی که مفسرین اسلامی به کار می‌برند جایگزین کردن معنای "خاتم" به عنوان اسم (یعنی امضاء) با معنای فعل (یعنی بستن و پایان دادن) می‌باشد. یوسف علی، مفسر و مترجم معروف قرآن، از این روش استفاده کرده است. وی می‌نویسد: "هنگامی که یک سند مهر می‌شود، آن سند کامل است و نمی‌توان چیزی بر آن افزود... حضرت محمد سلسلهٔ طولانی پیامبران را پایان داد." به طوریکه ملاحظه می‌گردد یوسف علی معنای کلمهٔ "خاتم" را به عنوان اسم (امضاء) با معنای آن به عنوان فعل (پایان دادن) عوض کرده است. او می‌گوید "هنگامی که یک سند مهر می‌شود" [یک فعل]. قرآن نمی‌گوید که حضرت محمد ظهور پیامبران را ختم کرد یا پایان داد، فقط آن حضرت را یک خاتم (مهر) می‌خواند و لقب افتخار آمیزی به ایشان می‌دهد. به طوریکه ملاحظه می‌شود یوسف علی با بهره گرفتن از "اصل تداعی معانی" معنائی که می‌خواسته استنباط نموده است. ما در ذهن خود معنای "خاتم" را به عنوان فعل با معنای این کلمه به عنوان

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

اسم عوض می‌کنیم، هرچند که کاملاً دو معنای جداگانه دارند. از آنجائی که بسیاری از مؤمنین این نوع استدلال را پذیرفته‌اند، بنابراین نشان می‌دهد که این روش کاملاً مؤثر بوده است. روش دوم که علمای دینی اسلامی برای استنباط معنای "پایان" از کلمه "خاتم" به کار برده‌اند، اینست که به محل آن در یک سند اشاره می‌کنند. این روش نیز مبتنی است بر اصل "تداعی معانی". علمای دینی می‌گویند که چون محل مهر (یا امضاء) در پایان سند است، بنابراین رسول اکرم توالی طولانی پیامبران را خاتمه داده است. محمد اسد، یکی دیگر از علمای اسلامی و مفسرین قرآن این روش را ترجیح می‌دهد، وی می‌نویسد: حضرت محمد آخرین پیامبران بود، همان‌گونه که یک مهر علامت پایان یک سند است... اینجا نیز مفسر با مرتبط ساختن کلمه "خاتم" با محل مربوطه آن، معنایی که می‌خواسته اراده نموده است.

استدلال فوق از چند نظر ناقص است:

- هدف اصلی از گذاشتن یک مهر در زیر یک سند این نیست که سند تمام شده است، بلکه هدف تأیید اصالت آن است.
 - مهر همیشه در پایان سند گذاشته نمی‌شود، گاهی کنار یا بالای سند مهر می‌شود! اگر به چند نامه قدیمی مهر شده دقت نمائید، ملاحظه می‌کنید که مهر در جاهای مختلف نامه دیده می‌شود.
 - یک نویسنده ممکن است نامه‌ای را تمام کند و مهر نماید، ولی همیشه می‌تواند نامه جدیدی بنویسد.
- آنچه که باعث می‌شود این دو روش یا استدلال موقف شود اینست که: نتیجه استنباط شده آن چیزی است که مردم دوست دارند بشنوند. مؤمنین هر دینی مایلند که به آنها گفته شود امتی مخصوص هستند و دینشان استثنائی است. متأسفانه همه ما تا حدی به این ضعف بشری مبتلا هستیم. پیش‌گویی ذیل در مورد پیروان همه ادیان صادق است:

زمانی خواهد آمد که آدمیان به تعلیم درست گوش نخواهند داد، بلکه از امیال خودشان پیروی می‌کنند و برای خود معلمین بیشتری جمع خواهند کرد تا نصایحی را که خود دوست دارند از زبان آنها بشنوند. (رساله دوم پولس به تیموتاؤس، فصل ۴، آیه ۳)

حال بهتر است آیه قرآن که عنوان "خاتم انبیاء" به رسول اکرم اعطاء می‌کند را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ. (سوره احزاب، آیه ۴۰) [محمد (ص) پدر هیچ يك از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.] آیه فوق دو مفهوم را در باره رسول اکرم به ما می‌آموزد:

- اول نقشی را که از آن حضرت سلب گردیده مشخص می‌سازد.
- دوم آنکه دو نقشی را که آن حضرت دارا هستند بیان می‌دارد.

این آیه ابتدا روشن می‌سازد که حضرت محمد پدر هیچیک از افراد بشر نیست. این مفهوم با بسیاری از

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

آیات دیگر قرآن هماهنگی و سازگاری دارد که در آنها خداوند به حضرت محمد اعلام می‌دارد که مسئولیت مشخصی دارد و این که تنها وظیفه‌اش رساندن پیام الهی است. آیه فوق اعلام می‌دارد که رابطه حضرت محمد با ما رابطه پدر و فرزندی نیست. یک پدر مسئولیت های بسیاری در قبال فرزندان خود دارد. این مسئولیتها آن چیزی نیست که خداوند از پیامبران خود انتظار دارد. آیات ذیل این نکته را تأیید می‌نماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ. (سوره ونس، آیه ۱۰۸) (بگو ای مردم حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است، پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان نیستم.) وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ. (سوره زمر، آیه ۴۱) (و تو مأمور اجبار آنها به هدایت نیستی.) فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا. (سوره شورا، آیه ۴۸) [ما تو را (محمد) حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار نداده ایم.] مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ. (سوره انعام، آیه ۵۲) [از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده آنان نیست.] لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. (سوره غاشبه، آیه ۲۲) [تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.] همچنین (سوره مائده، آیه ۹۴) ؛ (سوره انعام، آیات ۱۰۴ و ۱۰۷) ؛ (سوره نساء، آیه ۷۹) ؛ (سوره انعام، آیه ۵۲) ؛ (سوره هود، آیه ۸۶). بعد از بیان این که حضرت محمد نقش پدری ندارند، خداوند دو نقش دیگر برای ایشان مشخص ساخته می‌فرماید اولین نقش آن حضرت نقش پیامبر است، پیامبری که پیام الهی را به بشر ابلاغ می‌کند. آیات بسیار دیگری این نکته را تأیید می‌نمایند: مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ. (سوره مائده، آیه ۹۹) [بر پیامبر (خدا و وظیفه ای) جز ابلاغ (رسالت) نیست.] أَنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ. (سوره شورا، آیه ۴۸) (وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است!) فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ. (سوره رعد، آیه ۴۰) [جز این نیست که بر تو رساندن (پیام) است و بر ما حساب (انان).] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. (سوره نحل، آیه ۸۲) [پس اگر رویگردان شوند بر تو فقط ابلاغ آشکار است.] فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. (سوره نحل، آیه ۳۵) [آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران (وظیفه ای) است؟] همچنین (سوره مائده، آیه ۹۲) و (سوره بقره، آیه ۷۲) دو مین نقشی که خداوند به رسول اکرم اعطاء فرموده‌اند نقش تصدیق کننده (مصدق) است—یعنی کسی که مهر تأیید بر پیامبرانی که قبل از او آمده‌اند می‌گذارد تا نشان دهد همه آنها از طرف خداوند بوده‌اند. آیاتی که این مأموریت را بر عهده رسول اکرم و قرآن گذاشته است متعدد است و در سراسر این کتاب مجید دیده می‌شود: وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. (سوره فاطر، آیه ۳۱) (و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن)....تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ. (سوره وسف، آیه ۱۱۱) [... تصدیق آنچه (از کتابهایی) است که پیش از آن بوده] یا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ. (سوره نساء، آیه ۴۷) (ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست.) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَإَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْآنَجِيلَ. (سوره آل عمران، آیه ۳) [این کتاب را در حالی که مؤید آنچه (از کتابهای آسمانی) پیش از خود م

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

باشد به حق (و به تدریج) بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را. [همچنین (سوره انعام، آیه ۹۲)؛ (سوره بقره، آیه ۴۱)؛ (سوره فاطر، آیه ۳۱)؛ (سوره مائده، آیات ۴۸ و ۵۹)؛ (سوره بقره، آیه ۲۹) خداوند در ابتدای قرآن مسلمان را چنین تعریف می فرماید: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نَزَلَ إِلَيْكَ وَمَا نَزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةَ هُمْ يُوقِنُونَ. (سوره بقره، آیات ۳ و ۴) [پرهیزکاران] کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز را برپا می دارند، و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می آورند، و به رستخیز یقین دارند. [یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ مِنْ قَبْلُ.. (سوره نساء، آیه ۱۳۶) (ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر او... و کتابهایی که قبلا نازل کرده بگروید). قرآن بیان می دارد که پیامبران دیگر نیز همین نقش را ایفاء کرده اند: وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ. (سوره صف، آیه ۶) او (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: "ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است!" هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: "این سحری است آشکار." [الرَّسُولَ النَّبِيِّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ. (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) ... فرستاده پیامبر درس نخوانده که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند. [وَقَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَتَيْنَاهُ الْانجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. (سوره مائده، آیه ۴۶) او عیسی پسر مریم را به دنبال آنان (پیامبران دیگر) در آوردیم در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است. [وَمَنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ. (سوره احقاف، آیه ۱۲) او پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده)، و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است. [كِتَابًا نَزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. (سوره احقاف، آیه ۳۰) (کتابی که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتابهای پیش از آن). همچنین به آیه ذیل توجه کنید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (سوره وسف، آیه ۱۱۱) [به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه (از کتابهایی) است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند رهنمود و رحمتی است. [از داستان های پیامبران گذشته چه درسی م یآموزیم؟ مهم ترین درس این است: هر پیامبری که آمد مورد انکار مردم قرار گرفت، چون مردم کلمه ای از کتاب مقدس دین خود را برگرفته آن را سوء تعبیر نموده در تفسیر آن غلو نمودند و آن را به

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

عنوان سلاح انکار در مقابل پیامبر جدید به کار بردند. أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ. (سوره بقره، آیه ۸۷) [آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید). پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟ همچنین (سوره حج، آیات ۸۳ و ۸۴) و (سوره انبیاء، آیه ۲) ادامه ظهورات متناوب پیامبران- یعنی ظهور تدریجی حقایق روحانی- بر پیمان و میثاقی استوار است که شاید بزرگ‌ترین میثاق خداوند است. آیه ذیل از قرآن کریم (سوره آل عمران آیه ۸۱) این میثاق را به صورت مکالمه‌ای بین خداوند و پیامبرانش توصیف می‌کند: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. [و یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید آن‌گاه فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم. ترجمه این آیه به صورت مکالمه چنین است: و هنگامی که خداوند میثاقی با پیامبران بست (فرمود): وعده خداوند و انتظارات او: من به شما کتاب و حکمت می‌دهم، سپس پیامبری (حضرت محمد) ظاهر می‌شود که آنچه را از قبل آمده تأیید کند. شما باید به او ایمان آورید و از او حمایت نمایید. آیا پیمان مرا در این موضوع تأیید و تصدیق م‌ینمایید؟ جواب پیامبران: ما این پیمان را تصدیق می‌نمائیم. خداوند: شهادت دهید که من با شما هستم و به عنوان یکی از شهادت دهندگان با شما خواهم بود. سپس در سه آیه بعد، خداوند یگانگی همه پیامبرانی را که فرستاده یا ملهم شدند اعلام می‌دارد: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُنْفَرُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (سوره آل عمران، آیه ۸۴) [بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.] به طوریکه پیمان فوق نشان می‌دهد خداوند "خاتم یا مهر تأیید" خود را بر انبیاء خود می‌نهد و در پاسخ، انبیاء نیز "خاتم یا مهر تأیید" خود را بر یکدیگر می‌نهند. این است معنای "خاتم انبیاء". "اصل خاتمیت" یک اعتقاد محوری در اسلام شده است. این اصل شاید پراهمیت‌ترین و عمیق‌ترین مفهومی است که در این راستا ذهن بشر قادر به تصور آن می‌باشد. اگر این اعتقاد دروغ است، که هست، باعث می‌شود که مؤمنین هر پیامبری را که خدا بفرستد انکار کنند و مورد ظلم و ستم قرار دهند! چگونه یک چنین استراتژی مشکوکی، یک چنین روش استدلالی متزلزلی - مانند "محل مهر نامه" - یک چنین اعتقاد عمیقی را با یک چنین پیامد عظیمی موجب م‌یگردد؟ چگونه می‌توان چنین ادعای باور نکردنی را حمایت نمود؟ آیا قرار دادن سرنوشت ابدی روحانی انسان بر روی چنین شالوده سستی عاقلانه است؟ آیا این اصل حقیقت است یا خیال پردازی و تصور؟ آن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ. (سوره نوس،

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

آیه ۶۶) (اینان جز از گمان پیروی نمی کنند.) شواهدی قرآنی این تصور بی اساس را بی اعتبار می سازد. این سوء تعبیر جدی از کلام الهی بسیار قوی و تأثیرگذار است. در اینجا به خاطر مطرح نمودن مطالب دیگر، ادامه بحث در مورد معنای کلماتی که در این آیه به کار برده شده است را به قسمت ضمائم آخر کتاب موکول مینمائیم.» (دکتر محمد ابراهیم خان، "محمد: خاتم انبیاء"، صص ۴۴-۳۵)

۱۵. «در قرآن کریم، ذکر خاتم النبیین، فقط و فقط در آیه ۴۰ سوره احزاب می باشد، که عموم مسلمین در این مقطع زمانی بر آنند که، عبارت خاتم النبیین به معنای آخرین فرستاده خداست، و رابطه خدا با بشر منقطع و باب وحی الهی مسدود می باشد. خیلی عجیب به نظر می رسد که یک چنین مسئله مهمی، مربوط به تغییر سنت الهی و قطع سلسله رسالت و وحی الهی، بعد از ارسال ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر توسط خداوند رحمن و رحیم، برای هدایت و تربیت بشر همیشه محتاج، فقط و فقط با ذکر یک عبارت (خاتم النبیین) در کل قرآن شریف که حجت باقیه وام الکتاب شریعت مقدس حضرت رسول (ص) می باشد، در سوره و آیه ای که شأن نزولشان هیچ ربطی به مسئله مسدود شدن فیض الهی ندارد و کاملاً متفاوت است، به این طریق اعلام شود. اگر چنین بود می بایست چنین مسئله مهمی با تصریح مکرر در کلام الله مجید و به تفسیر در بحثی کاملاً مستقل بیان می شد! همچنین، در نگاه نخست به آیه مزبور این سؤال در ذهن مطرح می گردد که اگر برداشت رایج از خاتم النبیین (پایان دهنده پیامبران) صحیح باشد، ربط عبارت خاتم النبیین با قسمت اول جمله که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است در چیست و چرا نکته ای به این اهمیت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند در قرآن تنها یکبار و انهم در عبارتی چنین بی ربط و چند پهلو گنجانده شده. این واقعیت که محمد هیچ فرزند پسری نداشته چه ربطی به این که دیگر پیامبری نخواهد آمد دارد؟ و چرا این دو قسمت با "ولکن" به یکدیگر ربط داده شده اند؟ به هر حال، هیچ ربط منطقی نیز بین نفی ابوت حضرت محمد و خاتم النبیین بودن آن حضرت وجود ندارد^۱ آیه ۴۰ سوره احزاب چنین می باشد: "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، یعنی محمد (ص) پدر هیچیک از مردان شما نیست (پس زن زید زن فرزندش نبود و پس از طلاق می توانست او را بگیرد) لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاءست و خدا همیشه بر امور عالم آگاهست." همانطور که خوانندگان گرامی مستحضرنند، سوره احزاب هنگامی نازل شد که حضرت رسول (ص) با زینب همسر پیشین زید افسر خواننده حضرت محمد (ص) ازدواج کرد، چنانچه آیات ۴۰-۲۰ این سوره عبارت از شرح و وصف زندگی زید و ازدواج او با زینب می باشد. شأن نزول این سوره، به دلیل کنایه و گفتارهای زشت و ناپسند دشمنان و کفار بود، که چگونه پیامبر خدا با زن پسر خود ازدواج کرده است (زیرا که طبق عادات و رسوم اعراب در آن زمان، پسر خوانده مثل پسر اصلی بود) و علت نزول آیه فوق، اعلام نسخ یک سنت کهن می باشد که من بعد پسر خوانده مثل پسر خونی نیست و زید بجای آنکه زید بن محمد خوانده شود، زید بن حارثه خوانده شد. باری، شواهد

^۱ نقل از مقاله خاتمیت، سایت آئین بهایی.

^۲ رمز و راز، تفسیر قرآن در کتاب ایقان، تألیف دکتر کریستوفر باک، ترجمه خسرو دهقانی، ص ۱۱۴.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

مستدل و قاطعی وجود دارد که کلمه خاتم برای مسلمین اولیه به معنای آخرین و نهایی نبوده است و خاتمیّت رسالت حضرت محمد (ص) در ایام اولیه اسلام پذیرفته نشده بود، و از جمله معانی که مسلمین صدر اسلام برای خاتم النبیین ذکر کرده‌اند می‌توان به بهترین انبیاء، زینت یا انگشتر انبیاء، و مؤید یا مصدق انبیاء اشاره کرد. سه تن از بزرگان اسلام به نام‌های، علامه شوکانی، از جمله محدثین و حافظین قرآن مجید در تفسیر خود به نام فتح القدير^۱ و همچنین عالم نحوی مشهور کوفی، الثعلب (ابو العباس احمد بن یحیی شیبانی، کتاب فصیح اللغة)^۲، و ابوریاش القیسی در تفسیر خود در خصوص هاشمیه الکمیت^۳، در تفاسیر خود بیان کرده‌اند که خاتم الانبیاء (به کسر تاء) به معنای کسی است که انبیاء را ختم نموده و خاتم الانبیاء (به فتح تاء) به معنای "جمال انبیاء" یا "بهترین آن‌ها" و یا به معنای زینت و یا انگشتری می‌باشد که سلسله نبوت به وجود حضرت محمد (ص) زینت یافته است؛ به عبارتی، حضرت رسول (ص) در سلسله انبیاء، به واسطه فضیلتی که دارد، مانند انگشتری به منزله زینت انبیاء است^۴. در تفسیر کشاف، زمخشری، درباره وجه تسمیه حضرت رسول (ص) به خاتم النبیین بیانی به این مضمون فرموده است: "حضرت رسول از آنجهت به لقب خاتم النبیین تخصیص یافت که فرزند ذکور نداشت و اگر همانا فرزند ذکوری می‌داشت حتماً میراث نبوت بعد از انحضرت بفرزندش می‌رسید و خداوند برای آنکه ثابت کند که حضرت رسول فرزند ذکوری نداشته است که جانشین و وارث او در نبوت بشود، او را بخاتم النبیین ملقب ساخت"^۵ انتهی. و علامه ابوالبقاء در کتاب مفید و معروف خود بنام کلیات در ذیل کلمه ختم تعبیری دیگر می‌فرماید: "... بهترین معانی خاتم النبیین در نظر ما آنست که بگوئیم حضرت رسول الله شمس نبوت و آفتاب تابان رسالت بود و سایر نبیین با آنکه از نور او استفاده کرده‌اند، در مقابل تابش و درخشش انوار نبوت و رسالتش تاب ظهور و بروز نداشتند و مکتوم و مستور شدند؛ همچنانکه ستارگان از آفتاب کسب نور می‌کنند و هنگامی که خورشید درخشان طالع می‌شود، همه ستارگان در پرتو آفتاب پنهان و مکتوم و مستور می‌مانند"^۶ انتهی. از سوی دیگر، در مواهب علیه کمال الدین حسین کاشفی در تفسیر خاتم النبیین از کتاب عیون الاجوبه نقل می‌نماید که امام سطوعی در کتاب مزبور نوشت "که صحت هر کتابی به مهر اوست، حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز به متابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد"^۷ همچنین، "عبارت خاتم النبیین در موارد متعدد از اشعار کلاسیک عرب مشاهده می‌شود. شعری از دیوان امیه بن ابی السالت از

^۱ قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه ۲۸۵.

^۲ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیّت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحه ۱۳.

^۳ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیّت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحه ۱۲.

^۴ کتاب تیان و برهان، تألیف احمد حمدی: نقل از تفسیر فتح القدير محدث شوکانی.

^۵ قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه ۲۸۶.

^۶ همان، ص ۲۹۰.

^۷ استمرار ظهورات الهیه، تألیف: کمال الدین بخت آور، صفحه ۸۹.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

حضرت محمد به عنوان نفسی "الذی به ختم الله النبیین من قبله و من بعده" یاد می‌کند. این بیت تلویحا به ظهور انبیاء بعد از حضرت محمد اشاره دارد، به نحوی که از فعل ختم در اینجا معنای پایان چیزی مستفاد نمی‌شود. فردمان (Friedmann) این احتمال را مطرح می‌سازد که این کلمه به معنای "او مهر (تأیید) خود را بر آن‌ها کوید" باشد. این نظریه که حضرت محمد برای تأیید انبیاء سلف ظهور فرمود، مؤید به آیه ۳۷ از سوره صافات است که می‌فرماید، "بل جاء بالحق وصدق المرسلین".^۲ در معنای خاتم، در المنجد، ذیل ختم آمده است: "الخاتم و الخاتم بالكسر و الفتح ما یختم به"، یعنی خاتم و خاتم به کسر و فتح تاء چیز است که به آن اشیاء را مهر می‌کنند. و مقصود از مهر، امضاء و تصدیق است و نظر به (این)، معنی لغوی خاتم النبیین چنین می‌شود که حضرت محمد تصدیق کننده انبیای سلف بوده است.^۳ در شرحی مذکور در صفحه ۴۳۹ نقائد، که به توصیف عبارت خیر الخواتیم (بهترین مهرها) می‌پردازد، ابو عبیده مفسر، متوفی به سال ۲۰۹ هجری، می‌گوید، "مقصود او (شاعر) این است که نبی اکرم... خاتم انبیاء، یعنی او بهترین انبیاء می‌باشد."^۴ علامه سیوطی در تفسیر خود، درالمنثور، در این باب می‌نویسد: "ابن انباری در مصاحف از ابن عبد الرحمن السلمی حکایت کرده که گفت من به حضرت حسین (ع) و حضرت حسن (ع) قرآن را می‌آموختم و آیه رسول الله و خاتم النبیین را به کسر تاء تلفظ و قرائت می‌کردم. در آن میان حضرت علی بن ابیطالب (ع) بر من گذر فرمود و قرائت مرا شنیده به من فرمود خاتم النبیین به فتح تاء قرائت کن (خاتم به فتح تاء به معنای زینت انبیاء) و به آن‌ها بیاموز که خاتم به فتح تاء تلاوت کنند و بدیهی است که فرمایش حضرت علی (ع) حجت است؛ زیرا آن حضرت را در قرائت و تفسیر قرآن مجید معرفتی کامل حاصل است."^۵ و نیز جلال الدین سیوطی در همان مأخذ از ابن ابی شیبیه روایت کرده که گفت عایشه رضی الله عنها زوجه حضرت رسول فرمود: "قولوا خاتم النبیین و لا تقولوا لانبیاء بعده"^۶، یعنی بگوئید خاتم النبیین و نگویید که نبی دیگری بعد از آن حضرت نمی‌باشد [بنابراین باید حضرت رسول (ص) را خاتم النبیین به فتح تاء (زینت انبیاء) بنامیم نه به کسر تاء که به معنی آخر باشد، تا بر این معنا باشد که نبی دیگری بعد از حضرتش نمی‌آید]. همچنین، علامه مجلسی در جلد نهم بحار الانوار حدیثی را که "ابن شهر آشوب" در کتاب "مناقب" خود نقل کرده از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کند که خلاصه مضمون آن چنین است: "هیچ نبی به مقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول ص خاتم (به فتح تاء) نبوت را دریافت کرد و خاتم (به فتح تاء) به معنی انگشتی است و پس از دریافت خاتم نبوت به مقام نبوت رسید و از این جهت است که حضرت رسول (ص) را خداوند در قرآن کریم خاتم النبیین (به فتح تاء) نامیده؛ یعنی کسی که به انبیای قبل از خود خاتم و

^۱ کسی که به ساطه او خداوند انبیاء را چه قبل از او و چه بعد از او ختم کرد.

^۲ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحه ۱۲.

^۳ اشراق خاوری، درج لئالی هدایت، جلد اول، صفحه ۱۳۱.

^۴ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحه ۱۲.

^۵ خاتمیت، روحی روشنی، صفحه ۲۳.

^۶ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحات ۱۳-۱۲.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

انگشتی نبوت را بخشید تا توانستند پس از دریافت خاتم نبوت از آن حضرت به مقام نبوت برسند.^۱ از طرفی، روایتی از حضرت محمد (ص) نقل شده است که کمک بیشتری در درک و فهم معنی خاتم النبیین می‌نماید، چنانچه از ایشان روایت شده است: "انا آخر الانبیاء و مسجدی هذا آخر المساجد"، یعنی من آخرین پیامبر هستم و مسجدی که بنا می‌کنم آخرین مسجد است، که اگر اصطلاح "آخرین مسجد" به این مفهوم باشد که در دور اسلام مسجد دیگری ساخته نخواهد شد، این تناقض نا معقولی است مگر آنکه در مدح و ثنا و بی‌مثیل بودن مسجد پیامبر بیان شده باشد.^۲ از سوی دیگر، در احادیث شیعه اثنی عشریه از حضرت علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت خود را خاتم الوصیین می‌خوانند و حضرتشان به تلویح و تصریح حقیقت معنای خاتم را بیان می‌فرمایند که معنای خاتم را کاملاً روشن می‌سازد و بنابراین، کلمه خاتم به معنای آخرین نمی‌تواند تلقی گردد. از جمله، مجلسی در صفحه ۳۲۳ جلد سیزدهم بحارالانوار نقل فرموده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در آن خطبه می‌فرماید: "انا امیرالمومنین و یعسوب المتقین و آیه السابقین و لسان الناطقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین و خلیفة رب العالمین"، یعنی منم امیرالمومنین و منم سلطان متقیان و رجعت گذشتگان و زبان ناطقین و منم خاتم وصیین و وارث نبیین و نماینده پروردگار عالمیان. همچنین، مرحوم فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی از کتاب مناقب از حضرت رسول (ص) اینطور نقل می‌فرماید: عن النبی صلی الله علیه و آله انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاوصیاء (من خاتم انبیاء هستم و توای علی، خاتم اوصیاء هستی). و در صفحه ۱۷ جلد ۲۹ بحارالانوار آمده است: "و ائی و انت سواء الا النبوة، فانی خاتم النبیین و انت خاتم الوصیین، یعنی من و توتنها در نبوت با هم فرق داریم، پس من خاتم نبیین هستم و تو خاتم وصیین". همچنین، در ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار توسط مرحوم حسن بن محمد ولی ارومیه رحمة الله علیه، در صفحه ۷۵۲ آمده است: برادرم رسول خدا (ص) به من خبر داد که من خاتم هزار پیغمبرم و تو خاتم هزار وصی (قال اخی رسول الله یا علی، انا خاتم الف نبی و انت خاتم الف وصی). و ایضا از همان مأخذ در صفحه ۷۲۶ در خطبه‌ای از قول حضرت علی (ع) آمده است: ... منم زبان متقیان و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفه پروردگار عالمیان... انتهى. در هر صورت، "اگر لفظ خاتم به معنی آخر باشد که پس از حضرت رسول (ص) دیگر پیغمبری نباید بیاید، این معنی منجر به انکار وصایت حضرات ائمه اطهار پس از حضرت امیرالمؤمنین می‌گردد. نعوذ بالله من هذا القول، در این مقام هر معنایی که برای خاتم الوصیین خطبه مزبوره قائل شویم همان معنی نیز برای خاتم النبیین مجری خواهد بود"^۳ با این تفاسیر، عبارت خاتم النبیین مذکور در قرآن کریم، به هیچ وجه من الوجوه دال بر اتمام ارسال پیامبران از جانب خداوند نمی‌تواند باشد و چنانچه در مبحث بعد ذکر خواهد شد ظهور پیامبری جدید و آمدن دیانتی بدیع در سلسله ادیان الهی حتمی الوقوع و از واجبات است. بنابراین، جز این نمی‌تواند باشد که، عبارت

^۱ قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه ۲۸۴.

^۲ خاتمیت، روحی روشنی، صفحه ۲۵.

^۳ همان، ص ۲۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

خاتم النبیین به معنای کسی که مؤید انبیاء سابق بوده و به نحوی احترام آمیز به معنای بهترین انبیاء، یا زینت و انگشتر انبیاء می باشد. تا اینجای مبحث استناد به آیات و روایات اسلامی و قول علمای مسلمان شد؛ لیکن، چنانچه از پیش ذکر شد، کلام الهی قابل حمل بر معانی بسیار است و برای آن‌ها وجوه مختلف و متعدد می باشد، و با توجه به روایات موجود که تأویل آیات و متون کتب مقدسه در آخر الزمان می آید، در آثار دیانت بهایی مبحث خاتمیت از وجوه مختلف بررسی و بیان گردیده و در خصوص حقیقت این مسئله تعابیر بدیعی، از سماء مشیت الهی نازل گردیده است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان، در خصوص مقام پیامبران آسمانی، که بر دو جنبه است، میفرمایند: یکی مقام توحید و رتبه تجرید... و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است...^۱ اگر گفته شود که کل (مظاهر الهیه) یک شیئی اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود به حدود اسمی و رسمی غیر همانند آن هم صادق است.^۲ بنابراین، به مناسبت هر مقامی، معنایی در تبیین خاتمیت در آثار دیانت بهایی ارائه گردیده است، که مطالب ارائه شده در این باب بسیاری از اختلافات ظاهری موجود در روایات اسلامی و آیات قرآن مجید را، مبنی بر استمرار ظهور پیامبران، با مبحث خاتمیت توجیه می نماید. باری، از جمله معانی که در خصوص خاتمیت آمده، تعبیری با توجه به وحدت انبیای الهی می باشد. مظاهر امر (پیامبران)، در مقام وحدت محض، از آن حیث که مشیت اولیه و کلمه الله و اول صادر از حق می باشند، حکم یک ذات دارند و همه یک وحدت حقیقی را جلوه می دهند، لَّا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، زیرا که خدا یکی است، دین یکی است (همان یک دین اسلام است که در تمامی دوران تجدید می شود) و حقیقت واحد - به عبارتی، پیامبران صادر اول از مبدأ واحدند و از واحد جز واحد صادر نمی شود.^۳ بنابراین، مظاهر الهیه حقیقت واحده اند و روح الهی که از عالم امر در هیاکل آن‌ها القا شده روحی واحد است، و ما أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً؛ پس، کلمه الله اختلاف نمی پذیرد؛ مشیت اولیه کثرت نمی یابد و امر حق تعدد ندارد.^۴ به عبارتی، ذات نور یکی بیش نیست، اگر چه در چندین چراغ که هر یک را شدتی در حد خویش است، ظاهر شود؛ و ماهیت حرارت یکی بیش نیست، هر چند در هر آتشدانی به نسبت ظرفیت آن‌ها به درجات متعدد پدید آید.^۵ در نتیجه، می توان گفت که، همانا اولیت و آخریت حقیقی و معنوی است، نه اولیت و آخریت زمانی... یعنی نظر به شئون جسمانی و حدود بشری آنان نیست، بلکه نظر به حقیقت واحده متجلیه در آن نفوس قدسیه است؛^۶ چرا که همه مظهر یک حقیقتند. با عنایت به این حقیقت است که حضرت بهاءالله میفرمایند: اگر جمیع، ندای اِنَّا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سیلی نه؛ زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و

^۱ حضرت بهاءالله، کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۰۱.

^۲ همان، ص ۱۴.

^۳ الوهیت و مظهریت، دکتر علیراد داودی، صفحه ۱۸۲.

^۴ همان، ص ۱۸۳.

^۵ همان، صص ۱۸۳-۱۸۲.

^۶ قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه ۲۹۹.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

یک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند^۱. و با توجّه به این حقیقت است که حضرت مسیح، در مکاشفات، به عنوان آلفا و امگا، یعنی اول و آخر، یاد شده و یا حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین، (یعنی من پیامبر بودم وقتی حضرت آدم بین آب و خاک بود) و همچنین در جلد هفتم بحار الانوار از حضرتشان آمده است: اما النبیون فانا^۲ (یعنی اما مقصود از نبیون من هستیم). حضرت بهاء‌الله با عنایت به این حقیقت، در لوح نصیر میفرماید: "تالله لهو الذی قد ظهر مرة باسم روح، ثم باسم الحیب، ثم باسم علی، ثم بهذا الاسم المبارك المتعالی المهیمن العلی المحبوب"، مفاد آیه مبارکه به فارسی: سوگند به خدا که این همان کسی است که گاهی به نام عیسی روح الله، گاهی به نام محمد رسول الله، گاهی به نام نقطه اولی (حضرت باب) و گاهی به این اسم مبارک (حضرت بهاء‌الله) ظاهر شده است^۳. وحدت انبیاء و ادیان الهی، به صور مختلف، در قرآن شریف تصریح شده است؛ چنانچه در آیات ۱۳۶-۱۳۵ سوره بقره مذکور است: "و قالوا کونوا هوداً أو نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین. قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الأسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین أحد منهم و نحن له مسلمون، یعنی یهود و نصاری گفتند که به آیین ما در آید تا راه راست یافته و طریق حق پویید، بگو: بلکه ما آیین ابراهیم را پیروی می‌کنیم که به راه راست توحید بود و از مشرکان نبود. بگو ما به خدای عالم و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از جانب پروردگارشان داده شده (به همه ایمان آورده ایم) فرقی میان هیچ یک از پیغمبران نگذاریم و ما مطیع فرمان خداییم." و در آیه ۱۷۷ سوره بقره میفرماید: لیس البرّ ان تولّوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الكتاب و النبیین، یعنی نیکوکاری این نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (منظور جهت قبله می‌باشد که اصل و حقیقت دین نبوده و در هر دینی می‌تواند رو به جهتی باشد و معمولاً این ظواهر دین تغییر پذیر می‌باشند)، لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد (یعنی به روح و حقیقت ادیان و رسولان الهی باید توجّه نمود). همچنین، در آیه ۴ سوره بقره می‌فرماید: "و الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخره هم یوفنون، یعنی و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستخیز یقین دارند." بنابراین، عهد و میثاق این کتاب آسمانی با مؤمنین اینست که به روح و حقیقت ادیان باید توجّه نمود که وحدت محض بوده و یکی بیش نیست، نه به قالبها و ظواهر شرایع که از بین رفتنی است و در هر زمانی در هیكلی ظهور می‌یابد. همچنین، در حدیثی مربوط به ظهور قائم، به اصل وحدت انبیای الهی اشاره شده است که قبول دعوت آن حضرت به

^۱ حضرت بهاء‌الله، کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۱۸.

^۲ قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه ۱۳۵.

^۳ الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحه ۱۸۵.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

مثابه قبول و تأیید تمام انبیای ما قبل می باشد (این یکی از احادیثی می باشد که بیانگر این حقیقت است که قائم از مرسلین می باشد)؛ چنانچه مذکور است که حضرتشان پس از ظهور می فرمایند: "أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ آدَمِ (ع) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ اَزْ هَمِهْ نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ آدَمْ وَ أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ نُوحِ (ع) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ مَن نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ نُوحِ (ع)، أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ اِبْرَاهِيمِ (ع) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ مَن نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ اِبْرَاهِيمِ (ع)، أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ مُوسَى (ع) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ اَزْ هَمِهْ نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ مُوسَى (ع)، أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ عِيسَى (ع) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ اَزْ هَمِهْ نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ عِيسَى (ع)، أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ مُحَمَّدِ (ص) بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ اَزْ هَمِهْ نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ مُحَمَّدِ (ص)، أَيُّهَا النَّاسُ هِرْكَهْ دَرْ خُصُوصِ كِتَابِ خُدا بَا مَن كُفْتِگُو نَمَايِدْ هِرْ آيْنَهْ اَزْ هَمِهْ نَزْدِيكْتَرَمْ بَهْ كِتَابِ خُدا.^۱ انتھی. حضرت بهاء الله می فرمایند: "حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند، چون این اطیاری عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل می گردند و جمیع امر مبرم ربّانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه، جمیع از کأس محبت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق"^۲

ای برادر به چشم جسمانی / منگر در کلام روحانی

هست یک شمس و یک شعاع و سطوع / گر کند صد هزار بار طلوع

در همه انبیاء همین نور است / کفر بر نور غیر مغفور است

این همه گفته ها نه از جسد است / بلکه از روح واحد احد است^۳

اما در مقام کثرت، تجلیات این روح در هیاکل مختلفه به اقتضای استعداد و نیاز خلق تفاوت دارد و این تفاوت به شکل اسماء و صفات خاص و هیاکل خاص ظهور پیدا می کند، و قید زمان و حد مکان به خود می گیرد. این مقام در قرآن کریم در آیه ۲۵۳ سوره بقره تصریح گردیده است: "تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ مِّنْهُمْ مِّنْ كَلِمِ اللّٰهِ وَرَفَعِ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ، یعنی این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم، بعضی را خدا با او سخن گفته و بعضی را رفعت مقام داده است." بنابراین، "اگر چه حقیقت کلمه الهیه یکی بیشتر نیست، در هر زمانی به درجه ای از کمال که متناسب با کمال نسبی نوع انسان در هر زمان است، پدید می آید. شرعی که کامل تر از شرع ماضی است تشریح می شود؛ امری که برتر از امر سابق است اظهار می گردد و بدین سان است که بعضی از مظاهر الهیه بر بعضی دیگر تفضیل می یابند و آیه مبارکه "تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ (بقره / ۲۵۳)" مفهوم می شود. در واقع این رجحان از لحاظ ظهور آن حقیقت در عالم امکان و به سبب کمال نسبی این عالم در این زمان است، نه این که نفس کلمه الله را

^۱ ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ترجمه مرحوم محمد حسن بن محمد ولی ارومیه رحمة الله علیه، چاپ

اسلامیه، ص ۵۷۷.

^۲ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۴۱.

^۳ شعر از نعیم سدهی اصفهانی

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

تفاوت مراتب باشد یا روح قدسی الهی تعدد پذیرد و آیه مبارکه "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رَّسَلِهِ (بقره ۲۸۵)" نقض شود^۱. پس، "اگر محمد بن عبدالله سرور همه فرستادگان خداست (به اصطلاح متداول در بین اهل اسلام "سید المرسلین") و یا اگر در مقامی است که همه آسمانها را خدا برای او آفریده است (لولاك لما خلقت الافلاك) و خلاصه اگر در مقامی است که مظاهر الهیه سابقه در مقامی فروتر از او واقعند، این تفاوت رتبه ناشی از شدت جلوه روح قدسی و قوت ظهور کلمه الهیه از نفس اوست و این قوت و شدت و یا خود این علو مرتب به سبب وقوع او، و دوره اعتبار امر او، در زمانی است که نوع انسان در حد بالاتری از کمال نسبت به ادوار سابقه بوده است و بدین سبب نور شدیدتری برای روشن ساختن جمع خود و تعلیم عالی تری برای رشد بنیه مادی و حفظ وجود معنوی خود می خواسته است. یعنی این تفاوت مرتبه نسبت به عالم خلق و به سبب ظهور مشیت اولیه در این عالم است"^۲. باری، "امثله ای را که پیش از این گفتیم باز گوئیم: اگر چه حقیقت نور یکی بیشتر نیست، در هر چراغی به درجه ای از شدت که متناسب با مقر آن چراغ است به ظهور می رسد، یعنی درجات شدت ظهور نور با وجود وحدت حقیقت آن اختلاف می پذیرد. اگر چه حقیقت آتش یکی بیشتر نیست، هر آتشدانی را چنان می سازند که متناسب با مکانی که در آن تعبیه می شود و به درجه ای از قوت که متناسب با این مکان و احتیاج و اقتضای آن باشد این حرارت را ظاهر سازد"^۳ بنابراین، از دیگر تعابیر خاتم النبیین، نظر به مقام کثرت انبیاء و بنا به عظمت ظهور مبارك الهی در این قرن می باشد، که از آن به نبأ عظیم، یوم الله، یوم الدین، یوم التلاق و... در آثار اسلامی یاد شده است؛ با توجه به این حقیقت، عظمت این ظهور است که حضرت بهاء الله می فرمایند: "و لکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. قد انتهى الكور النبوة و ظهرت حقيقة الازلية"^۴؛ همچنین، می فرمایند: الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه^۵؛ و در مقامی دیگر می فرمایند: "لأن الله تبارك و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شان حبیبه... وعد العباد بلقائه یوم القيمة لعظمة ظهور البعد"^۶ در نتیجه، همانطور که فرستادگان الهی به اسماء مختلف نامیده شده اند، مانند نبی، رسول، امام، که در مقامات و رتبه های مختلفی می باشند؛ ظهور بعد از حضرت رسول اکرم (ص)، به سبب آنکه "ظهور اسماء و صفات الهیه به اشد مراتب و اکمل درجات آن می رسد"^۷، به ظهور الله

^۱ الوهیت و مظهریت، دکتر علیمراد داودی، صفحات ۱۹۳-۱۹۲.

^۲ همان، صص ۱۹۶-۱۹۵.

^۳ الوهیت و مظهریت، دکتر علیمراد داودی، صفحه ۱۹۲.

^۴ نگرش بهایی نسبت به ادعای خاتمیت، سینا فاضل و خاضع فناپذیر، صفحه ۱۵. (مضمون بخش عربی: کور نبوت به انتها رسید و حقیقت ازلیه ظاهر شد.)

^۵ حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۲۹.

^۶ حضرت بهاء الله، لوح جواهر الاسرار، آثار قلم اعلی، جلد سوم، ص ۱۲. (برای مضمون بیان مبارک، به فقره ۱۷ از بخش اول مبحث ب مراجعه شود.)

^۷ الوهیت و مظهریت، دکتر علیمراد داودی، صفحه ۱۹۷.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

تسمیه شده است، که البته این در مقام تحدید می باشد! قابل توجه است که، در احادیث مربوط به قائم، افضلیت مقام ایشان نسبت به پیامبران قبل صراحتاً ذکر گردیده است: "علم ۲۷ حرف است. آنچه پیغمبران آورده اند دو حرف است... پس موقعی که قائم قیام می کند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد؟..."^۱ همچنین آمده است: "نازل خواهد شد بر قائم چیزی که نازل نشده است بر صدیقین و مرسلین و مهتدین"^۲؛ و در جایی دیگر آمده است: "خدای تعالی آنچه به پیامبران داده، به قائم نیز با اضافات بیشتری خواهد داد"^۳ باری، حضرت بهاءالله اعلام فرموده اند، که ظهورشان اکمال و تحقق نبوت ادیان قبل و ظهور کلی الهی بوده، و دور بهایی نه دور نبوت و بشارت بلکه دور تحقق و اکمال است.^۴ در آثار دیانت بهایی به اتمام کور آدم و آغاز دوره جدیدی اشاره رفته است: "کور آدم که ۶۰۰۰ سال قبل، توسط مظهر الهی حضرت آدم تأسیس یافت، فقط یکی از اکوار متعدده ماضیه است. حضرت بهاءالله... پایان بخش کور آدم و آغاز کننده کور بهایی هستند."^۵ همچنین، یکی از نویسندگان بهایی می نویسد: "ظهور حضرت بهاءالله که رسالت اعلایش تحقق اتحاد صوری و معنوی جمیع ملل عالم است، اگر مقصد آن به درستی درک شود، از فرا رسیدن دوره بلوغ نوع بشر حکایت می کند؛ یعنی بشریت در جهت پشت سرگذاشتن دوران طفولیت و ورود به مرحله رشد و بلوغ و عقل و درایت می باشد."^۶ حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "حیات اجتماعی نوع بشر را نیز ادوار و مراحل است. زمانی دوره طفولیت بود. زمان دیگر دوره جوانی بود، ولی حال در مرحله بلوغ وارد شده است که از دیر زمانی بدان بشارت داده اند و آثارش در همه جا نمودار گشته"^۷ (ترجمه). تعبیر بسته شدن دوره آدم و آغاز دوره جدید را نیز می توان در زیارتنامه ای از حضرت علی (ع) استنباط کرد، که در آن تلویحاً، به ظهور پیامبرانی در آینده اشاره می نمایند؛ چنانچه از حضرت امیر(ع) در مفاتیح الجنان آمده است: "قُلِ السَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ صَفْوَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمِينَ اللَّهُ عَلٰی وَحْيِهِ وَ عَزَائِمِ أَمْرِهِ وَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ، یعنی بگو سلام بر محمد فرستاده خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و اراده او و خاتم برگزیده گان و راه گشای آیندگان"^۸ با توجه به تعبیر فوق می توان (به معنی) حدیثی که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده و حضرت محمد خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده پی برد: "قال انما مثلي في الانبيا كمثل رجل بني دارا فاكملها و حسنها الا موضع لبناء فکان من دخل فيها فنظر اليها قال ما احسنها الا موضع هذه البناء قال فانا موضع البناء"

^۱ مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، مترجم علی دوانی، ناشر: دارالکتاب اسلامیة، ص ۱۱۱۹.

^۲ علامه مجلسی، جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۹۲.

^۳ همان، ص ۲۲۶.

^۴ مظهریت، دکتر نادر سعیدی، ص ۵.

^۵ قرن انوار، شماره ۱۶۸۳، صفحه ۶۲۸.

^۶ بهروز ظریف زاده، قرن انوار- عصر ذهبی، صفحات ۱۰۰-۹۹.

^۷ همان، ص ۱۰۰.

^۸ شیخ عباس محدث قمی، مفاتیح الجنان، ص ۳۶۳ و بحار الانوار، جلد ۹۷، ص ۳۶.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ختم بی الانبیاء"؛ بنابراین، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟^۱ اما از دیگر تعبیری که در خصوص خاتَم النَّبیین شده است، نسبی بودن این عبارت است؛ بدین ترتیب که حضرت رسول خاتم هستند تا ظهور پیامبر بعدی چنانچه حضرت بهاءالله می فرماید: قل یا ملاء الفرقان تفکروا فی کتاب الذی نزل علی محمد با لحق بحیث فیہ ختم النبوة بحیبه الی یوم القیمة التی فیها قام الله بمظهر نفسه و انتم احتجبتم عنها. (سورة الصبر).

گر بینی انبیای بیشمار / از برون هر یک به رنگی آشکار
صد رسل را بنگری در یک نبی / چون به الله احد واقف شوی
هر فرستاده دلیل آخری / جملگی قائم به روح آخری^۲

(بخشی از مبحث "خاتم النبیین و حدیث لانبی بعدی" مندرج در مقاله "بحثی پیرامون اسلام و خاتمیت" اثر پرهام)

۱۶. «کتاب ایقان بر فراز گسل ختمیت تجلی، پلی قیامت نشان را فراهم نمود برای ورود به یک دنیای دینی جدید و بدیع.» (کریستوفر باک، مقاله "در وراى خاتم النبیین"، ص ۲)

۱۷. «اگر از منظر کلاسیک مذهب تسنن، و نیز تشیع به مسئله بنگریم، معلوم می شود که حضرت بهاءالله بر ناممکن فائق آمدند؛ یعنی نشان دادند که خداوند بعد از حضرت محمد پیام آور دیگری مبعوث خواهد کرد. قطعیت و جذابیت استدلال حضرت بهاءالله در این زمینه محتاج بعضی توضیحات است. آن حضرت ابتدا از مفهوم قرآنی وحدت رسل استفاده می نمایند و مفهوم "خاتم النبیین" را به عنوان حقیقتی که در مورد تمامی رسل الهی، و نه فقط حضرت محمد، صادق است، نسبت می بخشند. به عبارت دیگر آن حضرت، داعیه سنتی خاتمیت حضرت محمد را نسبت می دهند تا بتوانند آن را از سر راه بردارند.» (کریستوفر باک، مقاله "در وراى خاتم النبیین"، ص ۸)

۱۸. «یکی از مسایل مهمی که همیشه در میان پیروان ادیان گذشته مورد بحث و گفتگو و علت عدم پذیرش و قبول پیامبران در هنگام ظهور هر یک از آنان بوده است، موضوع خاتمیت است. بدین معنی که پیروان هر دینی دین خود را آخرین دین و پیامبر خویش را آخرین پیامبر و قوانینش را پسندیده ترین قوانین و سرانجام کتابش را آخرین کتاب و نزول وحی الهی می پندارند.» (علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب های آسمانی، صص ۷۱)

۱۹. «مسلمانان بر پایه آیاتی از قرآن و روایاتی چند از رسول اکرم آئین اسلام را آخرین آئین و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر الهی بر می شمردند. و آن عبارت است از: "ما کان محمد ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین. و کان الله بکل شیء علیما."^۳ یعنی: محمد پدر هیچیک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده خدا و خاتم انبیا است و خداوند از همه چیز آگاه است. "نیز: "یا علی! انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه

^۱ نقل از مقاله خاتمیت، سایت آئین بهایی

^۲ شعر از نعیم سدهی

^۳ قرآن- سورة احزاب- آیه ۴۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

لانی بعدی. "۱ یعنی: ای علی تو و من مانندهارون (برادر موسی) و موسی هستیم، جز این که پس از من نبی نخواهد بود. همچنین: "لا کتاب بعد کتابی و لا شریعة بعد شریعتی الی یوم القیامة". "۲ یعنی: کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود. نیز: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا". "۳ یعنی: امروز دین را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دینی برای شما برگزیدم. "همچنین: "و من یتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین". "۴ یعنی: و کسی که جز اسلام دینی را خواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود و در روز پسین از زیانکاران شمرده گردد. "اکنون برای پاسخ به برداشت و استنتاجی که اهل اسلام از آیات و روایات بالا نموده و بر این پایه سلسله ادیان را پایان یافته و نزول وحی الهی را انقطاع پذیرفته می دانند، بشرح زیر می پردازیم: ابوالفضائل در این باره می گوید: "عجب نیست اگر فقهای ملت اسلام نیز به کلمه مبارکه خاتم النبیین و حدیث لانی بعدی که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند. و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامی را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطلعین برکت مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کلّ به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام تعبیر می نمودند. چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دایر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد... ظلمت لیل زایل شد و هنگام رؤیا انقضاء یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید. لذا به وجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه می شد بر ائمه اسلام علیهم السلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث "لانی بعدی" و حدیث صحیح "علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل" واضح و مکشوف شد و به جای "کذا رأیت فی الرؤیا" که در کلمات اولین مذکور بود "کانی أری و کانی أشاهد" در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت. "۵ "رسول" و "نبی" به طور اخص و در عالم ظاهر و کثرت دارای یک معنی نیستند. زیرا رسول فرستاده خدا و دارنده آئین و کتاب است در حالیکه نبی برگزیده یزدان و ترویج دهنده آئین و تعالیم ایزد مهربان و گوینده رویدادهای آینده به وسیله الهام خدا در عالم رؤیا است. از این رو است که در قرآن برخی از برگزیدگان خدا

۱ حدیث نبوی.

۲ حدیث نبوی.

۳ قرآن- سوره مائده- آیه ۳.

۴ قرآن- سوره آل عمران- آیه ۸۵.

۵ کتاب فرائد- چاپ مصر- ص ۳۱۱.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

رسول و برخی دیگر نبی نامیده شده‌اند. و این نیز ناگفته نماند که هر رسولی می‌تواند نبی باشد ولیکن هر نبی دارای مقام رسالت نیست و آیات زیر از قرآن مجید گواه راستی این گفتار است: "فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّامًا جَعَلْنَا نَبِيًّا... وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا إِخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا. وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ. إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ، إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا."^۱ یعنی: پس از آنکه از ایشان و آنچه پرستش می‌کردند غیر از یزدان، دوری گرفت (مقصود ابراهیم خلیل است) اسحاق و یعقوب را به او عنایت کردیم و آنان را از انبیا گردانیدیم... و یاد کن موسی را در کتاب، او پاک نهاد و رسول نبی بود... و از بخشش خویش برادرش هارون نبی را به وی دادیم. و یاد کن اسماعیل را در کتاب، او راست وعده دهنده و رسول نبی بود... و یاد کن ادريس را در کتاب، او نبی راست‌گویی بود. "همچنین: "و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته. فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم ینحکم الله ایاته و الله علیم حکیم."^۲ یعنی: و هیچ رسول و نبی پیش از تو نفرستادیم مگر این‌که هر هنگام آرزویی کرد، شیطان در آرزویش القای شبهه نمود. خداوند نابود می‌سازد آنچه را شیطان القا می‌کند و پس از آن آیاتش را استوار می‌گرداند و اوست دانا و آگاه. "اما رسول" و "نبی" به طور اعم و در عالم باطن و وحدت از یک معنی و مفهوم برخوردارند و از آنجائیکه خداوند به صریح آیه سوم از سوره حدید در قرآن مجید "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" است، فرستادگان او نیز به هر اسم و رسم مظاهر و مریای صفات و کمالات و مصادیق اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت اویند. از اینرو هر یک از پیامبران از جمله پیامبر اسلام، در دور و زمان رسالت ویژه خود، اول رسولان و آخر رسولان و اول انبیا و آخر انبیا به شمار آمده است. بر این پایه است که حضرت بهاءالله نه تنها رسول اکرم را خاتم انبیا نامیده، بلکه آن حضرت را خاتم رسولان نیز بر شمرده است آنجا که می‌فرماید: "الصَّلوة و السَّلَام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرِّسالة و النبوة..."^۳ بنا بر این کلمه "خاتم النبیین" نباید به هیچ وجه سبب پیدایش این فکر و اندیشه گردد که هدایت و راه‌نمایی حضرت یزدان و تحوّل و تجدد ادیان با ظهور حضرت محمد پیامبر اسلام، به انجام گرائیده است. اما در باره روایت "کتابی پس از کتاب من و..." از این حدیث چنین بر می‌آید که حضرت محمد برای کتاب و شریعت خویش زمانی تعیین نموده که انجام آن روز رستاخیز است. «(حضرت بهاءالله، علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، ص ۹۴-۹۰)

۲۰. «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»^۴: آیا جز این را منتظرند که خدا در سایه‌هایی از ابر به سوی آنها بیاید؟ و ادامه آیه چنین است: "وَ الْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ" یعنی و

^۱ قرآن- سوره مریم- آیات ۴۹ تا ۵۶.

^۲ قرآن- سوره حج- آیه ۵۲.

^۳ مجموعه اشراقات- خط مشکین قلم- چاپ هند، ص ۲۹۳.

^۴ سوره بقره، آیه ۲۱۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

ملائکه هم بیایند. این که انجام شد و کارها و امور به سوی خدا بر می گردد. از جمله علامت هایی که مسیحیان برای آمدن دوباره مسیح منتظرند این است که در سایه هایی از ابر، همراه ملائکه بیاید. در این آیه قرآن، خدا می فرماید آنچه منتظر آن هستند انجام شد... پس هم بشارت انجیل صحیح است و هم در ظهور حضرت محمد این اتفاق افتاد و ائمه اطهار این آیه را به ظهور قائم تفسیر فرموده اند که در ظهور قائم هم مجدد این اتفاق می افتد. این حالت سؤالی داشتن آیه مبارکه استفهام انکاری است. یعنی جز این نمی شود. در سوره انعام آیه ۱۵۸ هم همین موضوع تکرار شده و به آمدن ملائکه و ربّ و یا بعضی آیات ربّ اشاره و تاکید گشته. «(کتاب راهنمای مطالعه ایقان، پرورش طالبی، ص ۶۷)

۲۱. «به ذکر خاتم النبیین مُحْتَجَب شده»^۱: کلمه خاتم النبیین در باره رسول گرامی اسلام در سوره احزاب آیه ۴۰ نازل گردیده است و به همین یک کلمه مسلمین امتحان شدند و از آیات بسیار زیاد دیگر قرآن در باره لقاء الله و قیامت و قیام قائم و غیره چشم پوشیدند. شأن نزول این آیه را چنین نوشته اند که وقتی حضرت محمد، زینب زن پسر خوانده خود زید را پس از آنکه زید او را طلاق داد به زنی گرفتند، منافقین از راه تحقیر، حضرت را ابوزید یا پدر زید می خواندند و طعنه می زدند که چرا حضرت، زن پسر خود را به زنی گرفته زیرا آن‌ها پسر خوانده را کاملاً مانند پسر می دانستند ولی رسول الله مانند هر پیغمبری پدر اُمّت خود است و در این آیه می فرماید او را ابوزید نخوانید بلکه خاتم النبیین یا رسول الله بگوئید و نیز نبوت به او ختم شد و بعد از او به دیگری تعلق نخواهد گرفت. بنابر این پسران آن حضرت همگی قبل از ایشان فوت شدند^۲. در تاریخ ادیان می خوانیم که خصوصاً در ادیان سامی، مقام نبوت اغلب از پدر به پسر می رسید مثلاً جانشین حضرت آدم، پسرش شیث بود و سام نبی جانشین نوح و اسحاق جانشین ابراهیم و به همین ترتیب یعقوب و یوسف. حضرت عبدالبهاء در بیانی اشاره می فرماید که پسر ارشد در قبل هم دارای امتیاز خاص بوده و حتی مقام نبوت پدر به او به ارث می رسید. یک مفهوم کلمه خاتم النبیین، بنا بر این سابقه تاریخی که ذکر شد این است که زید جانشین و پسر حضرت محمد نیست که کسانی بعداً او را دارای مقام نبوت بدانند. موارد بسیاری در مورد کلمه خاتم النبیین در کتب تفسیر اسلامی ذکر شده. اکثر علمای شیعه به این معنی گرفته اند که بعد از حضرت رسول، دیگر صاحب کتاب و شریعت جدید نخواهد آمد. بعضی هم مانند شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین گفته که به جانشین های رسولان قبل، نبی گفته می شد ولی جانشینان حضرت رسول را نبی نمی گوئیم چون همان طور که حضرت رسول بر انبیای قبل افضلیت داشت، جانشین های او هم برترند و آن‌ها را امام یا وصی می گوئیم. علامه مجلسی در جلد نهم بحار الانوار حدیثی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند هیچ نبی به مقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول، خاتم نبوت را دریافت کرد و پس از دریافت این خاتم (انگشتری) نبوت، به این مقام رسید و از این جهت در قرآن خاتم النبیین نامیده شده اند. محمد (ص) سید و آقای نبیین است و من سید و آقای وصیین. (قاموس ایقان)

^۱ ایقان مبارک، بند ۱۷۲.

^۲ نقل از کتاب منهاج الصادقین از ملا فتح الله کاشانی که در قاموس ایقان، ص ۲۶۸ ذکر شده است.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

حضرت بهاءالله در مناجاتی می فرمایند: "پاک و مقدسی تو ای پروردگار من، از تو می طلبم به حق اصفیائت و به حق حاملان امانتت و به حق کسی که او را خاتم انبیاء و رُسل خود مقرر فرمودی..."^۱ که اشاره به حضرت محمد است که هم خاتم انبیا و هم خاتم رسل هستند.

در مورد حدیث "حلالٌ محمدٌ حلالٌ إلى یومِ القیامةِ و حرامُهُ حرامٌ إلى یومِ القیامةِ" و امثال آن، در حدیثی که هم اهل سنت و هم شیعه آن را قبول دارند حضرت محمد فرمودند: "إِنْ صَلَّحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ" یعنی اگر امت من صالح باشند دوره آن‌ها یک روز است که در شأن نزول آیه "لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ" یعنی هر امتی اجل و مهلتی دارد^۲، از آن حضرت نقل شده است. در احادیث روایت شده از ائمه اطهار، کلمه قیامت و ساعت و غیره که در قرآن نازل شده، به ظهور قائم تفسیر شده و این که قائم با کتاب و شریعت جدید می آید^۳.

مجلسی در جلد نهم بحار الانوار روایتی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند: حضرت محمد خاتم ۱۲۴ هزار نبی بودند و من خاتم ۱۲۴ هزار وصی هستم. آیا این حدیث به چه معنی است؟ مطمئناً به این معنی نیست که بعد از حضرت علی وصی بر حق دیگری نیامده بلکه مثلاً می تواند به این معنی باشد که برابر همه انبیا و اوصیای قبل مصائب و زحمات تحمل فرمودند و نیز احادیث بسیار دیگری در این زمینه هست^۴.

کلمه خاتم النبیین و کلمات مشابه آن در تورات و انجیل، از جمله سُبُحات جلال است زیرا هم مانع ایمان به ظهور بعد شده و هم از اعتقاد راسخ پیروان هر دین به عظمت پیامبر خودشان حکایت دارد. کلمه نبی اصطلاحاً به پیامبرانی اطلاق می شده که در رؤیا از امور آتیه مطلع می شدند یعنی از یک حقیقت غیبی و آن چه پنهان بود، برای خلق خبر می آوردند. این لغت به معنی عام پیامبران مصطلح شده. در قرآن صحبت از نبأ عظیم یا خبر بزرگ است. وقتی آن خبر بزرگ خودش بیاید دیگر نیازی نیست کسانی به صورت واسطه از او خبر بیاورند و دوره نبوت تمام می شود که نشانه گذر عالم بشریت از یک مرحله رشد و کمال روحانی به مرحله بالاتری است.» (کتاب راهنمای مطالعه ایقان، پرپوش طالبی، ص ۷۴-۷۳)

۲۲. «مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سراً و جَهراً، ظاهراً و باطناً»^۵: بیت العدل اعظم در کتاب قرن انوار می فرمایند: هر زمان که موعود الهی ظاهر شد، جامعه اهل ایمان گرد این نقطه مرکزی که صاحب امر و حیات روحانی آنان بود جمع آمدند و نظام ارزش های جدیدی به وجود آمد و وجدان و رفتار افراد انسانی تربیتی تازه یافت. علم و صنعت و هنر نیز جواب مساعد داد. بالاخره

^۱ کتاب رمز و راز، ص ۲۹۳.

^۲ سوره اعراف، آیه ۳۴.

^۳ قاموس ایقان، صص ۲۹۱ تا ۲۹۸.

^۴ قاموس ایقان، ص ۳۰۹.

^۵ ایقان مبارک، بند ۲۷۰.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

قوانین و تشکیلات اموری اجتماعی از نو ساخته شد. تمدنی نوین ظاهر شد و کم کم به پیش رفت و کسی بر مقاومتش قادر نیامد. (ص ۱۱۵)

جناب ابوالقاسم افغان فرمود: از متقدمین احبای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث " إِنْ صَلَّحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ يَوْمٍ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ " (یعنی اگر امت من صالح باشند مهلت آنها یک روز و اگر فاسد باشند نصف روز است. و بعد هم آیه قرآن است که می فرماید به درستی که روز نزد پروردگار مانند هزار سال است از آنچه شما حساب می کنید.) را رجا کرده بودند که بیان فرمایند. در جواب فرمودند: مقصود دوره دیانت اسلام است. احباء عرض کرده بودند: هنوز عرش رسول الله مدفون نشده بود که بین کبار صحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آیین محمدی گسترده گردید. پس چرا در سال ششصد هجری ظهور قائم موعود اتفاق نیفتاد؟ فرمودند: ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثل شمعی (ستونی) بود که به زیر آن دیوار نصب شده بود و دوره دیانت اسلام به هزار و دویست سال بالغ گردید.^۱

" در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است " : نام کتاب، عوالم العلوم و المعارف است که تألیف عبد الله بن شیخ نورالله بحرینی است. شاگرد مجلسی بود. این کتاب حدود صد جلد است که جلد ۵۴ آن در احوال حضرت حجة بن الحسن است.^۲

" يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ " : از بنی هاشم جوانی ظاهر خواهد شد که صاحب کتاب و احکام جدیدی است (تا این که می فرماید) و بیشتر دشمنانش علماء هستند. همان طور که قبلاً مذکور شد در حدیث دیگری از امام جعفر صادق نقل شده که وقتی قائم ما ظاهر شود، سختی هایی خواهد دید که پیامبر ندیده. پرسیدند: چطور؟ فرمودند: زیرا وقتی که رسول الله ظاهر شد مردم سنگ و چوب را می پرستیدند ولی در زمان قائم، مردم با قرآن با او مجادله می کنند.

" وَلَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَيَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ " : حتماً جوانی از نسل بنی هاشم ظاهر خواهد شد و مردم را به بیعت نمودن (اطاعت) با خودش امر می کند و او صاحب کتاب جدید و تازه ای است. به کتاب جدید با مردم پیمان وفاداری می بندد که برای عرب پذیرفتن آن دشوار است. پس اگر در باره ظهور او چیزی شنیدید به سوی او بشتابید. (کتاب راهنمای مطالعه ایقان، پیروش طالبی، ص ۱۰۳-۱۰۲)

۲۳. در این مورد جناب نعیم نیز چنین می فرماید:

«ان علائم که در کتاب خدا است/ نص قرآن فتوی علما است

که دمد^۳ در دو نفخه اسرافیل/ نفخ اولی و نفخه الأخری است

^۱ خوشه هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۱۳، ص ۱۷۱.

^۲ قاموس ایقان، ص ۱۳۵.

^۳ قرآن ۶۸/۳۹ (یعنی سوره شماره ۳۹ آیه ۶۸)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

صور اول قیامت صغری/ صور ثانی قیامت کبری است
یوم الآخر^۱ همان و یوم الدین/ باز یوم القیام و یوم لقا است
موقعش^۲ انخساف شمس و قمر/ موعدهش انشقاق ارض و سما است
چون به حکم خدا و نص کتاب/ نفخه اول و دوم برخاست
قوم قرآن به قائم و قیوم/ همه گفتند این خلاف و خطا است
ابتدا آدم و انتها خاتم/ ختم آن ختم دستگاه خدا است»
دین اسلام آخرین دین است^۳/ مصطفی خاتم النبیین است»

بخش چهارم: خاتم النبیین در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز

۱. «حضرت بهاءالله در عین پیش بینی مرجعیت خود از طریق دفاع از حقانیت حضرت باب، می کوشند مردمان عادی و هم زمان، تأملات طبقات روحانی را از سحر غفلت نسبت به حقیقت و حقانیت قیامت، بیرون آورند. چنین رویکردی به متن، در درک استدلالات حضرت بهاءالله و فهم اینکه آن حضرت چگونه بر موانع نظری موجود بر سر راه قیامتی محقق (منظور ظهور حضرت باب است- م) غلبه یافتند، حائز ارزشی اکتشافی می باشد؛ موانعی که مهیب ترین آن، اعتقاد اسلامی به ختمیت تجلی است.» (رمزوراز، ص ۹۳)
۲. «دیانت اسلام مبتنی بر این اعتقاد است که حضرت محمد آخرین پیامبر الهی و معرف نقطه اوج طیف تکاملی تاریخ رسالت می باشند. آن حضرت در میان همگنان اولین، و در زنجیره تاریخ نیز آخرین هستند؛ یعنی حضرتشان کامل ترین تجلی الهی را که خداوند به تاریخ افاضه فرموده، به عالم انسانی ارزانی داشته اند؛ همان تجلی که تتمه اش، قرآن بوده، منطقاً مؤثرترین کتاب در تاریخ بشریت است. عبارت «خاتم النبیین» منبعث از متن قرآن است و لهذا از دید مسلمانان، اصل خاتمیت رسول الله هیچ سازشی را تحمل نمی کند.» (رمزوراز، ص ۹۴)
۳. «حضرت بهاءالله با بن بستگی اصولی و اعتقادی مواجه بودند که جنبه انتزاعی صرف نداشت، بلکه اصلی محوری و مرکزی محسوب می گشت؛ اصلی که در طول تاریخ اسلام، به طور مؤثر برای رفع و دفع هر تلاشی در راستای نوآوری به کار گرفته شده بود.» (رمزوراز، ص ۹۴)

^۱ قرآن ۳/۲

^۲ قرآن ۲۶/۷۰ و نیز ۶/۸۳ و نیز ۲۳/۷۵.

^۳ قرآن ۴۰/۳۳.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۴. «رویکرد یگان‌هانگاران با سایر پیامبران^۱ به زودی اهمیت خود را از دست داد و عقیده تفاوت مقامات پیامبران^۲ بهان‌های برای توجیه تفوق حضرت محمد قرار گرفت. نتیجه اینکه هیچ اصل اعتقادی در اسلام قاطع‌تر از این عقیده نیست که حضرت محمد "خاتم النبیین" است.» (رمزوراز، ص ۹۵)

۵. «این لقب متمایز از قرآن مجید سوره ۳۳ (الاحزاب) آیه ۴۰ گرفته شده که می‌فرماید: "ما کان محمد ابا احدٍ من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین"^۳ اما در جریان‌های نخستین آگاهی اسلامی، به هیچ عنوان از این رتبه ممتاز درک یکسانی وجود نداشت. به علاوه، هیچ ربط منطقی نیز بین نبی ابوت حضرت محمد و خاتم النبیین بودن آن حضرت وجود ندارد^۴ با این وصف، مطابق نظر بعضی محدثین، اگر نفسی رسالت حضرت محمد را بپذیرد، اما ایشان را آخرین پیامبر نداند، چنین شخصی مؤمن محسوب نمی‌شود.» (رمزوراز، ص ۹۵)

۶. «اصولاً عقیده ختمیت تجلی بدون توجه به مسائل مربوط به تطابق قانون اسلام (یا شرایط زمان-م)، هرگونه داعیه جدیدی بر ظهور الهی را مردود می‌شمارد. ادراک منتج از آیه ۴۰ سوره ۳۳ و اولویتی که به آن داده می‌شود، بر هر نوع ملاحظه‌ای نسبت به اعمال تجلی‌گونه خداوند در آینده، غلبه می‌یابد. این آیه به تنهایی مهیب‌ترین مانع عقیدتی بود در مقابل حضرت بهاءالله که نه فقط از این حقیقت آگاه بودند، بلکه می‌بایست ضربات سخت ناشی از عملکرد نهادگرایانه آن را نیز در طول چهل سال سرگونی و مسجونیت، تحمل فرمایند.» (رمزوراز، ص ۹۵)

۷. «اهمیت استدلال حضرت بهاءالله علیه ختمیت تجلی (اساسی که حضرت باب نیز در جهت آن اقامه براهین فرمودند)، در ملاحظات امانت نیز مشهود است: "همان‌گونه که قرآن خود اشاره می‌نماید، اسلام آخرین دین و محمد نیز "خاتم النبیین" است. این داعیه که جناح تندرو اسلامی پیوسته آن را ملحوظ داشته، نه تنها با عقیده استمرار رسالت در ستیز است، بلکه هر کوششی در جهت تجدید مکتبی را نیز خنثی می‌سازد. هیچ جریانی عقلانی در خلال تاریخ اسلامی- نه حتی ادعاهای صوفیانه به الهام شهودی یا شرح و بسط منطقی فلاسفه از شریعت اسلامی- هرگز از این تنگنا گریزی نداشته است."» (رمزوراز، ص ۹۶)

۸. «اما حضرت بهاءالله از چندین جناح بر مانع "خاتمیت" فائق می‌آیند. آن حضرت در این راه، این خطاب را به عنوان صفتی مشترک برای تمامی رسولان الهی تعریف می‌نمایند. مفهوم "خاتمیت" به عنوان "آخریت"، دست نخورده می‌ماند، اما گوشزد می‌شود که «"آخریت" شاخص اهمیت است تا دنیویت (یا ملکیت). آن حضرت این استدلال را با ذکر حدیثی آغاز می‌فرمایند که در آن، حضرت محمد می‌فرمایند:

^۱ قرآن ۲/۱۳۶ و ۲/۲۸۵ و ۳/۸۴ و ۴/۱۵۲.

^۲ قرآن ۲/۲۵۳ و ۱۷/۵۵.

^۳ محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست؛ ولیکن رسول خدا و خاتم انبیاء است. - م

^۴ فردمن (Friedmann)، «ختم رسالت در مذهب تسنن» (انگلیسی)، مجله «مطالعات اورشلیم در عربی و اسلام» (انگلیسی)

جلد ۷ (۱۹۸۶) ص ۲۱۲.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

"منم عیسی" ^۱ و سپس با تمرکز بر مضمون قرآنی وحدت رُسل، می نگارند: "خودان حضرت (محمد) فرمود، اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا، و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی، چنانچه ذکر شد. مع ذلك تفکر نمی نمایند بعد از آن که بر آن جمال ازلی صادق می آید با اینکه فرمودند منم آدم اول، همین قسم صادق می آید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم ختم النبیین صادق آید." با نظاره در پرتو این بیان، آنان (کُلُّ رُسل) همه، رسولان آن سلطان حقیقی و ذات ازلی هستند و اگر هر کدام بگویند "من خاتم النبیین هستم"، بدون ادنی شائبه تردید، صرف حقیقت را می گویند؛ زیرا آنان تمامیشان شخص واحد، نفس واحد، روح واحد، وجود واحد و ظهور واحدند. آنان همه مظهر "بدئیت" و «"ختمیت" و "اولیت" و "آخریت" و "ظاهریت" و "باطنیت" می باشند؛ همه مرتبط و متعلق به حقیقتی هستند که روح الارواح ذاتی و جوهرالجواهر سرمدی است.» (رمزوراز، صص ۹۷-۹۶)

۹. «جمال ابهی، پس از ربط دادن مفهوم قرآنی وحدت رُسل به امتیاز قرآنی ختمیت رسول(قرآن ۳۳/۴۰)، با يك جهش اثبات پذیر در منطق خود، مطرح می فرمایند همانسان که رسولان الهی حائز ذات واحدند، باید دارای صفات واحد هم باشند؛ از جمله، صفتی که با لقب "خاتم النبیین" بیان گشته است(لازم به ذکر است که آن حضرت تفاوت در مقام و شدت تجلی را به رسمیت می شناسند). براساس قدرت این استدلال، حضرت مسیح کاملاً معادل محمد رسول الله بوده، می توان ایشان را نیز "خاتم النبیین" محسوب داشت. همین وضعیت صادق است در مورد حضرت آدم و انبیای عهد عتیق (۱۹) و این چنین است که جمال رحمن اعلام می دارند: "اذأ یا ملاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون".» (رمزوراز، ص ۹۷)

۱۰. «حضرت بهاء الله مفهوم قرآنی وحدت رُسل را برای نسبت بخشیدن به ایدۀ "خاتم النبیین"، مورد استفاده قرار می دهند. در این راستا عقیدۀ رایج "خاتم" به معنای "آخرین" محفوظ می ماند؛ اما آخریتی که

^۱ مذکور توسط حضرت بهاء الله، «کتاب مستطاب ایقان»، (چاپ موسوعات، ۱۹۰۰ میلادی)، ص ۱۸. اشراق خاوری می گوید این حدیث که مکرراً نقل می گردد، گاهی به حضرت محمد و گاهی به حضرت علی نسبت داده می شود. يك اثر که آن را به حضرت محمد نسبت داده است از آن شیخ رجب بُرسی (Bursi) است، تحت عنوان «الالفین». رجوع کنید به اشراق خاوری، «قاموس ایقان»، جلد ۴، صص ۱۵۴۰-۱۵۳۹. نیز رجوع کنید به (B. Todd Lawson)، «مطالع انوار اطمینان در اسرار الهی، مرتبط با امیرالمؤمنین، اثر رجب بُرسی (۱۴۱۱ میلادی)، موجود در میراث صوفیان قرون وسطای ایران»، ویرایش (L. Lewisohn)، [لندن: انتشارات خانقاه نعمت الهی (SOAS)، مرکز مطالعات خاورمیانه نزدیک، دانشگاه لندن (۱۹۹۲)، صص ۷۶-۲۶۱].

^۲ من همه انبیاء هستم. - م

^۳ ای اهل ارض، در ظهورات آغاز تجلیات پایان را بنگرید. - م

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

به مرجعیت اشاره دارد تا به وصایت؛ یعنی به واسطهٔ يك همسانی مشترك که ریشه در پیام قرآنی یگانگی انبیاء دارد، «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» وجه مشخصهٔ همهٔ پیامبران الهی می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۹۷)

۱۱. «حضرت بهاءالله در کتاب ایقان نشان می‌دهند که مدعیات افراطی نسبت به خاتمیّت حضرت محمد در واقع نوعی معامله‌گری بوده است به نفع عقیدهٔ ظفرگرایی و در جهت دفع مفهوم قرآنی وحدت رُسل. در واقع آن حضرت از يك اصل قرآنی به عنوان الزامی در مورد پذیرش اصلی دیگر استفاده فرموده‌اند.» (رمزوراز، ص ۹۸)

۱۲. «زمانی که مانع ختمیّت ظهور کنار گذاشته شود (کاری که این تفسیر کرده است- م)، بهاءالله مفسّر در جامهٔ بهاءالله مُنزل ظاهر می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۱۳)

۱۳. «حضرت بهاءالله، به نحو رازآمیزی، مظهر الهی را "موجد ختم و بدء" معرفی می‌فرمایند. اگر این عبارت را نوعی بیان غیرمستقیم در نظر بگیریم، به طور پوشیده، به صلاحیّت آن حضرت برای تفسیر قطعی لقب قرآنی "خاتم النبیین" اشاره دارد. کلمهٔ موجد مشتق از وَجَدَ بوده، به معنای "مبدء، مؤلف و خالق" می‌باشد.» (رمزوراز، ص ۱۴۴، یادداشت ۸)

۱۴. «استدلال حضرت بهاءالله علیه ختمیّت ظهور، ایشان را کاملاً خارج از جهان بینی اسلامی قرار می‌دهد. مسلمین اگر نه چیزی دیگر، اما قطعاً اشارات و استنتاجات ناشی از تفسیر نمادین آن حضرت از قرآن را نمی‌پذیرند؛ بعلاوه، این سؤال هم مطرح است که چگونه ممکن است قرآن خود را جای‌گزین سازد؟» (رمزوراز، ص ۱۵۷)

۱۵. «این تشبیه (تشبیه مظاهر الهی به شمس- م)، به تحکیم این فرضیه که پیام‌آوران الهی نه تنها یکسان هستند، بلکه بدون توجه به اسم و رسم، از هویت ذاتی واحدی نیز برخوردار می‌باشند، کمک می‌کند. هدف چنین رویکردی تضعیف مقام و منزلت حضرت محمد نیست، بلکه زدودن این جزم‌اندیشی اسلامی است که بعد از آن حضرت پیام‌آور دیگری ظاهر نخواهد شد. بدینسان مشاهده می‌شود که استدلال علیه ختمیّت ظهور، تمامیّت کتاب مستطاب ایقان را دربرمی‌گیرد.» (رمزوراز، ص ۱۶۳)

۱۶. «يك مطالعهٔ اخیر توسط لاونسن (Lawson)، به درك غربی از اصول تفسیری شیعی، کمک می‌کند. مطابق این مطالعه، نحوهٔ استدلال حضرت بهاءالله علیه خاتمیّت ظهور، در مکتب تشیع هیچ‌گونه سابقه‌ای ندارد.» (رمزوراز، ص ۱۷۲)

۱۷. «حضرت بهاءالله، صرفاً با ذکر این آیه [لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا] (قرآن ۴۰/۳۴)، همسانی (بین گذشته و حال- م) برقرار می‌فرمایند؛ اما در تفسیر آن، مستقیماً ذکر از یهودیان به عمل نمی‌آورند: "پس، از این آیه ادراک فرمایید و یقین کنید که در هر عصر، امم آن عهد به آیه‌ای از کتاب تمسک

^۱ کتاب ایقان "۱۹۰۰"، ص ۱۴۳.

^۲ خداوند هرگز بعد از او (یوسف)، رسولی برنخواهد انگيخت. - م

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

جسته از این گونه حرف‌های مزخرف می‌گفتند، که دیگر نبی نباید در ابداع بیاید؛ مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی‌شود و پیغمبری مستقل مبعوث نگردد، الاً برای اثبات شریعت انجیل، و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند، چنانچه اهل فرقان را می‌بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند؛ با اینکه خود مقرند به اینکه: "و ما یعلم باویلہ الاً اللہ و الراسخون فی العلم"^۱ (قرآن ۳/۷) بعد که راسخ در علوم و امها و نفسها و ذاتها و جوهرها، بیان می‌فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می‌شود، این است که می‌شنوی که چه می‌گویند و چه می‌کنند و نیست این‌ها مگر از رؤسای ناس در دین؛ ان‌هایی که الهی به جز هوی اخذ نکرده‌اند و به غیر ذہب مذہبی نیافته‌اند و به حجاب علم محتجب گشته‌اند و به ضلالت آن گمراه شده‌اند." این، آشکارا حمله‌ای دیگر است بر جزماندیشی. ضربه فقط تا آن حدّ تخفیف می‌یابد که یهود و نصاری نیز به همان اندازه نسبت به آنکار حضرت محمد، مقصّر قلمداد می‌شوند. دیگر بار گذشته همچون محملی برای آینده، مورد استفاده قرار می‌گیرد. جالب توجه این است که در این جا، هسته مرکزی اعتقاد اسلامی، مُشعر بر ختمیت تجلی، زیر سؤال می‌رود. حضرت بهاءالله اشاره می‌فرمایند که سنت اسلامی در تعبیر خود از «خاتم النبیین»، به نوعی اشباع اعتقادی گرفتار گشته است.» (رمزوراز، صص ۲۱۳-۲۱۲)

۱۸. «اصل اسلامی ختمیت تجلی اساساً مبتنی است بر همین آیه ۳۳/۴۰ که نیز خطیرترین آیه قرآنی را که حضرت بهاءالله باید به آن پردازند، تشکیل می‌دهد. در واقع، می‌توان گفت که تمامیت کتاب ایقان تفسیری است بر این آیه.» (رمزوراز، ص ۲۲۳)

۱۹. «آخریت اسلام و دوام آن تا روز قیامت تضمین شده است و هر تلاشی برای آغاز مرحله جدیدی از رسالت الهی باید غیرقانونی تلقی گردد. همان‌گونه که قرآن خود اشاره می‌نماید، اسلام آخرین دین و حضرت محمد «خاتم النبیین» است. این ادعا که قشریون اسلامی از آن حمایت می‌کنند، نه فقط با عقیده استمرار ظهور در ستیز است؛ بلکه هر کوششی را نیز برای نوآوری اعتقادی خنثی می‌سازد.» (رمزوراز، ص ۲۲۴)

۲۰. «ذکر این نکته نیز که آن حضرت، چگونه این یکسانانگاری (یکسانانگاری لقاءالله با مظهر امرالله- م) را وارد ساختار استدلالی خود علیه ختمیت تجلی یا ظهوری فراقرآنی، می‌فرمایند؛ بسیار مفید است؛ زیرا به راستی، کاری بس درخشان و تأثیرگذار است.» (رمزوراز، ص ۲۳۵)

۲۱. «این آیه یگانه (۳۳/۴۰)، به منزله قلب خداشناسی اسلامی است. مفهوم آخریتی که مبتنی بر عبارت «خاتم النبیین» است، آن‌چنان بر صخره تفسیر اسلامی حک شده که زدودن آن غیر ممکن به نظر می‌رسد. در این راستا تنها کاری که ممکن بود انجام شود عرضه تفسیری جدید در مورد آن بود و این دقیقاً همان اقدامی است که حضرت بهاءالله انجام دادند. تفسیر آن حضرت چشمگیر است: ایشان انگشت اشاره را،

^۱ و تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خداوند و راسخان در علم. - م

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

فقط چهار آیه جلوتر، به آیه ۳۳/۴۴، که نسبتاً نادیده نیز انگاشته شده، متوجه می‌سازند. نتیجه اینکه خواننده ناگهان از پیامبر آخر، به روز آخر؛ و از پایان پیامبری به پایان زمان، انتقال می‌یابد. در خلال چند سطر عربی منزل (اشاره به آیات مربوطه قرآنی است- م)، سیمای زیبای محمدی به جلوه جمال الهی مبدل می‌شود؛ اما از آنجا که خدا نادیدنی است، وعده لقاء الله محتاج تفسیر می‌گردد.» (رمزوراز، ص ۲۳۷)

۲۲. «حائز اهمیت است که توجه شود حضرت بهاء الله مقام حضرت محمد به عنوان خاتم النبیین را به معنای سنتی آن، آنکار نمی‌کنند؛ بلکه این لقب را در مورد تمامی طول تاریخ نجات (یعنی در مورد همه مظاهر مقدسه- م)، صادق می‌دانند؛ تاریخ نجاتی که نه تنها هرگز با حضرت محمد منتهی نمی‌شود، بلکه در یوم قیامت تغییری مثل واره نیز خواهد یافت.» (رمزوراز، ص ۲۴۰)

۲۳. «حضرت بهاء الله در خلال استدلال خود (برای رفع سد خاتم النبیین- م)، بعضی تطابقات و تشابهات را از اشارات موجود در عبارت "منم عیسی" (یعنی اصل وحدت ذاتی رسل الهی) استخراج می‌فرمایند که می‌توان آن‌ها را به صورت زیر خلاصه و مرتب نمود:

- حضرت محمد همان حضرت مسیح است.
- لهذا، حضرت مسیح نیز حضرت محمد است.
- حضرت محمد "خاتم النبیین" است.
- بنابراین حضرت مسیح نیز "خاتم النبیین" است.
- اما حضرت مسیح در عین «"خاتم النبیین" بودن، آخرین نبی نیست.
- لهذا، حضرت محمد نیز گرچه "خاتم النبیین" است؛ اما آخرین نبی نمی‌باشد. (رمزوراز، ص ۲۵۲)

۲۴. «همانسان که اشاراتی در کتاب ایقان، به اقتدار و اختیار حضرت بهاء الله برای انزال آیات گواهی می‌دهد؛ لازم می‌نمود که فرض ختمیت تجلی نیز به چالش کشیده شود تا بایان، مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و (اصولاً و عملاً نیز) زرتشتیان مستعد و منتظر را برای قیام هیکلی بدیع و الوهی بر فراز افق‌های تجلی، مهیا سازد.» (رمزوراز، ص ۲۶۱)

۲۵. «اضافه نمودن واژه "رسل" به "انبیاء"، نسبت به آیه ۳۳/۴۰، توسط جمال ابهی^۱، این نظریه عادی بهایی را بی اعتبار می‌سازد که قرآن، در بیان خاتم النبیین بودن حضرت محمد، احتمال ظهور رسل را در آینده، باز می‌گذارد؛ به این دلیل که به معنای دقیق کلمه، حضرت محمد آخرین نبی است و نه آخرین رسول (در آثار بهایی- م). اما در این فقره مبارکه، فرق بین رسول و نبی از میان می‌رود.» (رمزوراز، ص ۲۸۲، یادداشت ۱۹۲)

^۱ حضرت بهاء الله، "ادعیه بهایی" (انگلیسی)، ص ۷۴. ترجمه این مناجات مبارک چنین است: «پاك و مقدسی توای پروردگار من؛ از تو می‌طلبم به حق اصفیایت و به حق حاملان امانت و به حق کسی که او را خاتم انبیاء و رسل خود مقرر فرمودی...» (در این مورد که حضرت بهاء الله خاتم رسل هستند به بخش اول از قسمت (د) در همین فصل مراجعه نمایید. مؤلف)

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۲۶. «کتاب مستطاب ایقان بر فراز گسل ختمیت اسلامی، پلی رستاخیزی مستقر می‌نماید. سالک معنوی در حالی که از این پل می‌گذرد می‌تواند به پشت سر بنگرد و به مبداء حرکت بیندیشد؛ به موطن مألوف؛ یعنی اسلام، دیانت مادر. ارتباط حیاتی مستمر با اسلام هرگز کلاً و کاملاً گسسته نگشته. از این نقطه گذار، چشمانداز مقصد سالک که جمال اقدس ابهی آن را مدینه ایقان نامیده‌اند، نمایان می‌شود. در کرانه دور دست (این گسل- م)، دو هیکل اسرارآمیز ایستاده‌اند که در کتاب ایقان به آن‌ها، بر حسب مشخصه‌های رسولیشان، با اسامی قائم (به معنی بپاخیزنده، خیزش‌گر) و مُستغاث (به معنی فریادرس، به یاری خوانده شده) اشاره گشته است.» (رمزوراز، ص ۲۸۹)

۲۷. «مفاهیم بابی قائم و مُستغاث چالش مستقیمی را علیه اصل ختمیت اسلامی مطرح می‌نمایند. قشربون اسلامی (چه سنی و چه شیعی)، سخت بر این باورند که حضرت محمد آخرین پیامبر است. حضرت بهاءالله چالش حاصل از عمل‌کرد این دو هیکل موعود را، مفصلاً به بحث و بررسی می‌گذارند و راه عبور از مانع سترگ خاتمیت را با جهشی در ایمان عنوان می‌فرمایند. آن حضرت اعلان می‌کنند که اسلام، نه در نام و نشان، بلکه در اصل و بنیان، با ظهور جدیدی از جانب خداوند رحمن، جایگزین گشته است: "دینی که سال‌ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه آن مدت‌ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده؛ به قسمی که چشم‌ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش‌ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع این‌ها را به قوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند، بلکه همه را نفی فرماید. حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده‌اند از تفرّط سماء؟"» (رمزوراز، ص ۲۹۰)

۲۸. «بابیان مبهوت نبوغ تفسیری حضرت بهاءالله شدند، که تا به این حد، مستقل از قدرت و نفوذ منبر و مسجد، تجلی می‌یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گسترده ادیان ظاهر شدند. همه آنچه که در آرایه منجی موعود یوم آخر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاءالله "تحقق" یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.» (رمزوراز، صص ۳۳۳-۳۳۲)

۲۹. «موضوع مهم ظهور متکامل که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان بنیان نهادند، به طور مؤثر، این عقیده جزمی را که حضرت محمد آخرین مظهر الهی است، از اذهان پیروانش زدود و هنگامی که این مهم محقق شد، آن حضرت به بارزترین شکل ممکن، در جهت اعلان امر جدید، اقدام فرمودند؛ که همانا ابلاغ خطابات سرگشاده به پادشاهان و پیشوایان شرق و غرب عالم بود.» (رمزوراز، ص ۳۳۵)

^۱ کتاب ایقان، چاپ آلمان، فقرة ۴۷.

فصل سوم- رفع موانع معرفت موعود

۳۰. «برای فتح میادین جدید تبلیغی لازم بود تمامی اصول دینی دالّ بر ختمیت ظهور به چالش کشیده شود تا نفوس مستعدّ را، از بابی و مسلمان و مسیحی و یهودی گرفته تا زرتشتی، برای ظهور هیکلی بدیع و روحانی بر فراز افق پر انوار تجلّی، مهیا سازد.» (رمزوراز، ص ۳۴۳)

۳۱. «با کاربرد این نوع تفسیر (تفسیر بین الکتبی)، برای آن حضرت (جمال مبارک) میسر شد، تدریجاً مانع "خاتم النبیین" را که بر سر راه ظهوری بدیع قرار داشت کنار بگذارند.» (رمزوراز، ص ۳۶۸، نقد جونا وینترز)